



# مخافل المؤمنین

## فی ذیل مجالس المؤمنین



تألیف : محمد شفیع حسینی عاملی

تصحیح و تحقیق : ابراهیم عرب پور - منصور جغتایی

مؤلف کتاب، شیخ الاسلام قزوینی به روزگار کریم خان زند بوده است. او شرح حال جمعی از بزرگان شیعه و تراجم سلاطین صفویه، زندیه و افشاریه و امرا و صدور آنها و احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور و بعضی از سلاطین تیموری هند و شعرا و خوشنویسان را مجال طرح داده است. همچنین به ذکر مطالب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی روزگارش پرداخته و قصاید غزلی و تواریخ نادر از شعرا و حکایات غریب از عرفا را در کتابش آورده است. در این اثر از مسائل امامت، به ویژه مسئله غیبت، و فواید علم تاریخ به تفصیل بحث کرده است و آگاهیهای خوبی از کتاب شناسی بزرگان شیعه و طبقات آنان ارائه کرده است. این اثر ذیلی بر کتاب مجالس المؤمنین است و یکی از مأخذ مهم شناخت دوران افشاریان و زندیان - که منابع تاریخی مربوط به آن بسیار اندک است - محسوب می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





# محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین

محمد شفیع حسینی عاملی

تصحیح و تحقیق

ابراہیم عرب پور - منصور جغتایی

حسینی عاملی قزوینی. محمدشفیع بن بهاء الدین. قرن ۱۲ق.  
محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المومنین [نورالله بن شریف الدین شوشتری]  
/ تالیف محمدشفیع حسینی عاملی: مقدمه، تصحیح و تحقیق ابراهیم  
عرب پور، منصور جغتایی. -- مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.  
ISBN 964-444-458-2

۲۰+۴۵۴ ص: مصور.  
فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. شیعه -- سرگذشتنامه. ۲. شیعه -- تاریخ. ۳. شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.  
الف. شوشتری، نورالله بن شریف الدین، ۹۵۶ - ۱۰۱۹ق. مجالس المؤمنین.  
ب. عرب پور، ابراهیم، ۱۳۴۴ - . مصحح جغتایی، منصور، ۱۳۴۴ - .  
مصحح، د. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ه عنوان. و عنوان: مجالس المؤمنین.

۲۹۷/۹۹۶

BP ۵۵ / ۲ / ۹ ش ۳۰۹۵

۸۰ - ۲۸۷۰۵

کتابخانه ملی ایران



## محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین

محمدشفیع حسینی عاملی  
تصحیح و تحقیق: ابراهیم عرب پور - منصور جغتایی  
طراح جلد: سیدمجید ولی‌اللهی

چاپ اول ۱۳۸۳

۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مراکز بخش

بنیاد پژوهشهای اسلامی، تلفن و دورنگار مشهد: ۲۲۳۰۸۰۳، قم: ۷۷۲۳۰۲۹

صندوق پستی (مشهد) ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵

شرکت به‌نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ - ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

Web Site: [www.islamic-rtf.org](http://www.islamic-rtf.org) E-mail: [info@islamic-rtf.org](mailto:info@islamic-rtf.org)

## فهرست مطالب

- مقدمه مصححان ..... پانزده - چهل و دو
- - نگاهی به زندگانی مؤلف ..... پانزده
- - خاندان مؤلف ..... هفده
- - آثار مؤلف ..... بیست و دو
- شعشعه ذوالفقار فی غزوات حیدر الکزار ..... بیست و دو
- زلال العیون ..... بیست و سه
- مثنوی گهربار ..... بیست و چهار
- تاریخ العرفا ..... بیست و پنج
- محافل المؤمنین ..... بیست و پنج
- - اهمیت محافل المؤمنین ..... بیست و هفت
- - نقد محافل المؤمنین ..... بیست و نه
- - نقدی بر شیعه‌شناسی مؤلف ..... سی و سه
- - نقد مؤلف بر قاضی نور الله شوشتری ..... سی و پنج
- - دفاع مؤلف از قاضی نورالله شوشتری ..... سی و هفت
- - مآخذ محافل المؤمنین ..... سی و هشت

- - معرفی نسخه ..... سى و نه
- - کاتب نسخه ..... چهل
- - شیوه تصحیح ..... چهل و یک
- - تصویر نسخه ..... چهل و سه

- محافل المؤمنین [متن] ..... ۱
- دیباچه ..... ۳- ۱۱
- افتتاح کتاب محافل المؤمنین ..... ۱۳- ۱۹
- در بیان احوال سلاطین صفویه ..... ۲۱- ۱۲۴
- - در بیان احوال شاه والا جاه شاه اسماعیل صفوی ..... ۲۱
- - شاه نعمت الله ولی ..... ۳۴
- - جدول معرفت السلاطین الصفویه - قدس الله ارواحهم ..... ۳۷
- - ذکر احوال خیریت مآل سلطان معرفت بنیان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران ..... ۴۸
- - شرح استخراج تاریخ محتشم الله ..... ۵۹
- - بیان احوال سعادت مآل شاه عباس ..... ۶۲
- - مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب خدمه روضه علیّه متبرکه ..... ۶۴
- - جواب مکتوب علمای ماوراء النهر از جانب محمد خادم روضه علیّه ..... ۶۸
- - بیان احوال سام میرزا مشهور به شاه صفی ..... ۹۵
- - صلح نامه و سنور نامه [به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و ساروخان] ..... ۹۸
- - بیان احوال شاه عباس صاحب قران ثانی ..... ۹۹
- - بیان احوال شاه صفی مشهور به شاه سلیمان ..... ۱۰۳
- - ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی ..... ۱۰۷
- - ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس ..... ۱۱۵
- - صورت صلح نامه چة رومیه با شاه طهماسب ثانی ..... ۱۱۷
- گفتار در بیان احوال نادر شاه افشار جلالث آثار ..... ۱۲۵- ۱۳۵
- ظهور دولت دوران عدت محمد کریم خان زند ..... ۱۳۶- ۱۴۰

فهرست مطالب / هفت

- بیان احوال والیان و بیگلر بیگی‌ها ..... ۱۴۱ - ۱۵۲
- - سیّد مبارک خان ..... ۱۴۱
- - حسین خان شاملو ..... ۱۴۱
- - علی پاشا ..... ۱۴۲
- - حسن خان استاجلو ..... ۱۴۲
- - یادگار علی سلطان خلیفه ..... ۱۴۲
- - عیسی خان ولد سیّد بیگ صفوی ..... ۱۴۳
- - زینل خان ..... ۱۴۳
- - کندوغمش سلطان ..... ۱۴۳
- - صفی قلیخان ..... ۱۴۳
- - میرزا لطف الله شیرازی ..... ۱۴۴
- - امیر ابوالولی انجو شیرازی ..... ۱۴۴
- - خان احمد خان والی گیلان ..... ۱۴۴
- - فرمان وزارت ..... ۱۴۵
- - محمّد بیگ بیگدلی شاملو ..... ۱۴۶
- - الله ویردی خان ..... ۱۴۶
- - امام قلی خان بیگلربیگی فارس ..... ۱۴۷
- - محمّد رضا قزوینی مشهور به ساروخواجه ..... ۱۴۷
- - علیقلی خان شاملو ..... ۱۴۸
- - گنجعلی خان ..... ۱۴۸
- - امیرگونه خان سارو اصلان ..... ۱۴۹
- - امامقلی خان قاجار ..... ۱۴۹
- - آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی ..... ۱۴۹
- - میرزا حاتم بیک اردوبادی ..... ۱۵۰
- - میرزا ابوطالب اعتماد الدوله پسر حاتم بیک اردوبادی ..... ۱۵۱
- - سلمان خان بن شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو ..... ۱۵۱
- - میرزا سلمان جابری اصفهانی ..... ۱۵۲

- خلفای شاه اسماعیل ..... ۱۵۳ - ۱۵۴
- خليفة اوچی ..... ۱۵۳
- خليفة فولاد ..... ۱۵۳
- خليفة سليمان ..... ۱۵۳
- محمد قلی خليفة قرقلو ..... ۱۵۳
- محمد خليفة ..... ۱۵۳
- شاه علی خليفة ..... ۱۵۳
- علی خليفة آغچه لو ..... ۱۵۳
- اردوغدی خليفة ..... ۱۵۴
- ابراهيم خليفة ..... ۱۵۴
- ميرزا علی خليفة ..... ۱۵۴
- حسين بيگ لله شاه اسماعيل ..... ۱۵۴
- معصوم بيگ ..... ۱۵۴
- در بیان احوالِ سلاطین و حکام شیعه هندوستان ..... ۱۶۴ - ۱۵۵
- - نظام شاه ..... ۱۵۵
- - سلطان محمد قطب شاه ..... ۱۵۸
- - ابراهيم عادل شاه ..... ۱۵۸
- - سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه ..... ۱۶۰
- - اورنگ زیب ..... ۱۶۳
- در بیان احوالِ دانشمندان و سخنوران ..... ۳۴۴ - ۱۶۵
- - خواجه جلال الدین کُججی تبریزی ..... ۱۶۵
- - قاضی جهان سیفی قزوینی ..... ۱۶۶
- - خواجه امیر بیگ کُججی ..... ۱۶۷
- - حکیم غیاث الدین کاشی ..... ۱۶۷
- - حکیم کمال الدین حسین شیرازی ..... ۱۶۸
- - حکیم عماد الدین محمود بن مسعود شیرازی ..... ۱۶۸
- - مولانا خواجه محمود سیاوشانی ..... ۱۶۹

فهرست مطالب / نه

- - میر سید احمد ولد میرزا اشرف ..... ۱۷۰
- - میرزا ابراهیم اصفهانی ..... ۱۷۲
- - میر عماد الحسنی ..... ۱۷۲
- - افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی ..... ۱۷۳
- - مولانا ضمیری ..... ۱۷۵
- - مولانا ولیّ دشت بیاضی ..... ۱۷۶
- - مولانا وحشی ..... ۱۷۷
- - میر حیدر کاشی ..... ۱۷۷
- - ملک طیفور انجدانی ..... ۱۷۸
- - میر والهی قمی ..... ۱۷۸
- - مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی ..... ۱۷۹
- - مولانا فهمی ..... ۱۸۰
- - مولانا حاتم کاشی ..... ۱۸۰
- - میر حضوری قمی ..... ۱۸۱
- - میر صبری روزبهانی ..... ۱۸۱
- - میرزا حسابی ..... ۱۸۱
- - قاضی نور اصفهانی ..... ۱۸۲
- - مولانا حزنی ..... ۱۸۲
- - مولانا هلاکی ..... ۱۸۳
- - مولانا مظهری کشمیری ..... ۱۸۳
- - مولانا فروغی قزوینی ..... ۱۸۴
- - مولانا طبخچی قزوینی ..... ۱۸۴
- - مولانا شانی ..... ۱۸۵
- - مولانا عجزی تبریزی ..... ۱۸۵
- - مولانا قوسی شوشتری ..... ۱۸۶
- - شیخ علی نقی کمره‌ای ..... ۱۸۶
- - خواجه حسین ثنائی هروی ..... ۱۸۷

- - میرزا قاسم سمنانی ..... ۱۸۸
- - مولانا عرفی ..... ۱۹۱
- - میرزا داود اصفهانی متخلص به «عشق» ..... ۱۹۲
- - حکیم شفقائی اصفهانی ..... ۱۹۳
- - میرزا ابوطالب رضوی ..... ۱۹۴
- - سید حسین کمونه ..... ۱۹۵
- - تقی الدین محمد مشهور به ساروتقی ..... ۱۹۵
- - میر ابوالمعالی نطنزی ..... ۱۹۶
- - میرزا فصیحی هروی ..... ۱۹۶
- - جمال الدین کاشی ..... ۱۹۷
- - سلطان العلماء خلیفه سلطان حسین ..... ۱۹۷
- - نصیرای همدانی ..... ۱۹۸
- - سؤال علمای هند از علمای ایران و جواب آن از نصیرای همدانی ..... ۱۹۹
- - میرزا قاسم جنابدی ..... ۲۰۸
- - مولانا احمد اردبیلی ..... ۲۱۱
- - آقا حسین ولد جمال الدین محمد خونساری ..... ۲۱۳
- - آقا جمال [خونساری] ..... ۲۱۴
- - مولانا محمد باقر المجلسی - طیب الله روحه القدسی - ..... ۲۱۵
- - مولانا محمد طاهر قمی ..... ۲۱۶
- - آقا رضی متولّی [رضی الدین محمد بن حسن قزوینی] ..... ۲۱۹
- - قاضی میرک خالدی ..... ۲۲۰
- - شیخ حسن بن الشیخ زین الدین علی بن احمد الشہید الثانی العاملی الجبعی ..... ۲۲۱
- - میر سید حسن بن سید جعفر بن...الأعرج الحسینی العاملی الکرکی ..... ۲۲۴
- - میر سید حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی العاملی ..... ۲۲۶
- - میر فخر الدین سماکی ..... ۲۴۱
- - مولانا محمد امین استرآبادی ..... ۲۴۱
- - میر رحمت الله نجفی ..... ۲۴۲



فهرست مطالب / یازده

- - مولانا محمد باقر بن الغازی القزوينی ..... ۲۴۳
- - مير غياث الله نقيب اصفهانی ..... ۲۴۳
- - ميرزا محمد استرآبادی ..... ۲۴۳
- - مير مؤمن استرآبادی ..... ۲۴۴
- - مير شجاع الدين محمود اصفهانی ..... ۲۴۵
- - مير سيد علي خطيب استرآبادی ..... ۲۴۵
- - ميرزا مخدوم شريفی ..... ۲۴۶
- - ميرزا طاهر کاشی ..... ۲۴۶
- - مير زين العابدين کاشی و مير ابوالولی ..... ۲۴۶
- - ميرزا ابراهيم همدانی مشهور به قاضی زاده ..... ۲۴۷
- - ميرزا عبدالحسين جهانشاهی ..... ۲۴۸
- - شاه عبدالعلي يزدي ..... ۲۴۸
- - ميرکلان استرآبادی ..... ۲۴۹
- - مير ابو علي (مير سيد علي خطيب) ..... ۲۴۹
- - مير ابو طالب اصفهانی ..... ۲۴۹
- - مير اشرف استرآبادی ..... ۲۵۰
- - ميرزا ابو طالب رضوی ..... ۲۵۰
- - مير مسيب نقيب، و مير محمد جعفر بن مير محمد سعيد، و ميرزا الغ [رضوی] ..... ۲۵۰
- - ميرزا محمود نقيب النقا ولد شمس الدين علي ماضی ..... ۲۵۱
- - مير سيد محمد ولد مير سيد علي ..... ۲۵۲
- - شيخ علي بن عبد العال ..... ۲۵۲
- - مجتهد ثاني شيخ عبدالعالي [خلف شيخ علي عبدالعالي] ..... ۲۵۵
- - شيخ علي عرب ..... ۲۵۶
- - مولانا عبدالله شوشتری مقتول ..... ۲۵۷
- - مولانا خليل قزوينی ..... ۲۵۸
- - خواجه افضل الدين ترکه ..... ۲۵۹

دوازده / محافل المؤمنین

- - شیخ حسین بن شیخ عبد الصّمد الحارثی ..... ۲۶۴
- - شیخ بهاء الدّین محمد عاملی ..... ۲۶۸
- - شیخ لطف الله میسی ..... ۲۷۹
- - شیخ جعفر بن شیخ لطف الله میسی ..... ۲۸۰
- - میر شمس الدّین محمد صدر ..... ۲۸۰
- - میرزا رفیع الدّین محمد صدر خلیفه ..... ۲۸۱
- - مولانا عبدالله شوشتری ..... ۲۸۲
- - میر محمد باقر داماد ..... ۲۸۴
- - میر محمد رفیع واعظ قزوینی ..... ۲۸۷
- - میر سیّد احمد عاملی ..... ۲۸۹
- - میرزا ابراهیم همدانی ..... ۲۸۹
- - میرزا ابراهیم بن سیّد محمد بن میر سیّد حسین اعرج کرکی عاملی ..... ۲۹۰
- - میرزا محمد رضی صدر ..... ۲۹۰
- - شیخ محمد خاتون العاملی العینائی ..... ۲۹۱
- - قاضی خان صدر ..... ۲۹۱
- - میرزا محمد رضا مستوفی فرزند میر محمد شفیع تبریزی ..... ۲۹۲
- - میرزا محمد رضا منشی الممالک نصیری ..... ۲۹۳
- - سیّد علیخان مدنی ..... ۲۹۳
- - شیخ زین الدّین الشّهد الثانی ..... ۲۹۶
- - سیّد محمد بن سید علی الموسوی العاملی الجبعی ..... ۳۰۰
- - شیخ علی بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدّین بن علی بن احمد الشّهد الثانی العاملی الجبعی ..... ۳۰۲
- - قاضی نور الله شوشتری ..... ۳۰۳
- - شیخ علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی ..... ۳۲۹
- - شیخ ابراهیم بن شیخ فخر الدّین العاملی البازوری ..... ۳۳۰
- - شیخ ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبد الصّمد العاملی کرکی ..... ۳۳۱
- - شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی ..... ۳۳۱

فهرست مطالب / سیزده

- - شیخ ابراهیم بن علی العاملی الجبعی ..... ۳۳۲
- - شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی ..... ۳۳۲
- - شیخ احمد بن خاتون العاملی العینائی ..... ۳۳۲
- - سید احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی ..... ۳۳۳
- - مولانا احمد بن ملاّ خلیل القزوینی ..... ۳۳۳
- - شیخ احمد بن السّلامه الجزایری ..... ۳۳۳
- - شیخ احمد بن عبدالصّمد الحسینی البحرانی ..... ۳۳۴
- - مولانا احمد بن محمّد التّوننی البشروی ..... ۳۳۴
- - سید اسماعیل بن علی العاملی الکفر حونی ..... ۳۳۴
- - السّید بدر الدّین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری ..... ۳۳۴
- - السّید بدر الدّین محمّد بن ناصر الدّین العاملی ..... ۳۳۵
- - مولانا مقیم کاشی ..... ۳۳۵
- - شیخ حرّ عاملی ..... ۳۴۱
- صلحنامه و سنورنامه [به زبان ترکی] ..... ۳۴۵-۳۴۷
- ترجمه صلحنامه و سنورنامه ..... ۳۴۸-۳۵۲
- فهرستها ..... ۳۵۳-۴۴۰
- - آیات قرآن ..... ۳۵۵
- - احادیث، اخبار و مآثورات ..... ۳۵۹
- - ابیات و مصراعهای فارسی و عربی ..... ۳۶۵
- - نام کسان ..... ۳۹۵
- - نام کتابها و رساله‌ها ..... ۴۱۳
- - نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی ..... ۴۲۸
- منابع و مأخذ ..... ۴۴۱-۴۵۴



## مقدمه مصححان

### نگاهی به زندگانی مؤلف

شیخ الاسلام سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید کمال الدین حسین بن سید عبدالعالی بن سید حسین مجتهد کرکی عاملی متخلص به «فکرت» در شهر قزوین در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود.<sup>۱</sup> مؤلف خود در این کتاب به نام و نام خانوادگی اش تصریح کرده و خود را چنین معرفی نموده است: «اسم این خادم و کلب این درگاه، محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی العاملی الشیخ الاسلام بالقزوین است».<sup>۲</sup> سید محمد شفیع مذکور عالمی عامل و عارفی واصل و ادیبی کامل و شاعری ماهر و فاضلی کم نظیر بوده

---

۱- ر.ک: اعیان الشیعه، ۳۶۴/۹؛ فوائد الرضویه، ص ۵۴۱؛ الکواکب المنتشرة، صص ۳۴۶ - ۳۴۷؛ رجال بامداد، ۴۰۹/۳؛ مینودر، ۹۰۰/۲؛ مقدمه مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۵/۷ - ۱۶۷ - شعشعه ذوالفقار، نسخه خطی مجلس.

۲- محافل المؤمنین، ص ۱۱.

است. <sup>۱</sup> (امّا) شیخ عباس قمی مؤلف را بالجمله عالم، عارف و فاضل می‌داند و در این باره می‌نویسد: «وبالجمله میر محمد شفیع مذکور عالم، عارف و فاضل بوده است». <sup>۲</sup> او شیخ الاسلام قزوین به روزگار کریم خان زند (و - ۱۱۱۹ / ج - ۱۱۶۳ / د - ۱۱۹۳ ه. ق) بوده است. <sup>۳</sup> او کریم خان زند را بسیار ستوده و به تعریف و تمجید او پرداخته است، <sup>۴</sup> امّا نادرشاه افشار (و - ۱۱۰۰ / ج - ۱۱۴۸ / د - ۱۱۶۰ ه. ق) را مذمت بسیار کرده و برخی ستمگریهایش را برشمرده است. <sup>۵</sup>

مؤلف از نوادگان میر سید حسین مجتهد کرکی عاملی است. او و پدرانش یکی پس از دیگری شیخ الاسلام قزوین بوده‌اند. <sup>۶</sup> خود مؤلف در این باره چنین گزارش می‌دهد:

---

۱- ر. ک: الكواكب المنتشرة، صص ۳۴۶-۳۴۷.

۲- فوائد الرضویّه، ص ۵۴۱.

۳- ر. ک: محافل المؤمنین، ص ۱۱.

۴- مؤلف درباره کریم خان زند و عملکرد او می‌نویسد: «تا آن‌که در سنه ۱۱۷۱ ه. ق بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدم میمنت لزوم ایشان روز به روز دفع موادّ فساد از یک طرف، و رفع قحط و غلا از طرف دیگر شد... از تاریخ قرآن الی الآن که سنه ۱۱۹۰ است عبادالله در آسایش، و مأكولات ارزان، و خلائق اوقات خود را به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی صرف می‌نمایند. و از روزی که طلوع تباشیر این دولت خدا داد و ظهور و مناشیر سعادت آیین خدیو معالی نژاد... خورشید مرتبت کیوان منزلت برجیش سعادت مریخ صولت ناهید عشرت... ثریا مکان محمد کریم در ایران درخشید قحط و غلا بر طرف شد». ← محافل المؤمنین، صص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۵- مؤلف درباره نادرشاه و ستمگریهایش می‌نویسد: «نادر باب بی حسابی گشاده به این طور که هر بی‌گناهی ده آلف و بیست آلف - که هر آلفی پنج هزار تومان بوده باشد - از ضرب چوب به اسم خود می‌نوشتند و اگر از ایشان به عمل نمی‌آمد از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر باز یافت می‌شد. و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت می‌کرد کله مناری از رؤس ضعفا و بی‌گناهان در هر منزلی ترتیب می‌داد». ← محافل المؤمنین، ص ۱۳۰.

۶- ر. ک: شجره‌نامه بانی مدرسه مسعودیه (= شیخ الاسلام) قزوین به نقل سید محمد گلریز در مینودر، ۶/۱۲؛ اعیان الشیعه، ۹/۳۶۴؛ فوائد الرضویّه، ۵۴۱؛ رجال بامداد، ۳/۴۰؛ یادداشت واقف نسخه محافل المؤمنین محمد تقی شهابی بر پشت برگ اول نسخه؛ الكواكب المنتشرة، صص ۳۴۶ - ۳۴۷.

«بعد از آن که میر سید حسین مجتهد به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال‌الدین حسین به شغلی شیخ الاسلامی قزوین منصوب شد و بعد از میرزا کمال‌الدین حسین، میرزا بهاء‌الدین محمد متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین گردید و بعد از او میرزا محمد شفیع و بعد از میرزا محمد شفیع، میرزا بهاء‌الدین محمد والد راقم الحروف متوجه این امر شد.»<sup>۱</sup> مؤلف بعد از پدرش میرزا بهاء‌الدین محمد به منصب جلیل شیخ الاسلامی قزوین نائل آمد. خود مؤلف به این مطلب تصریح کرده است.<sup>۲</sup> بعد از وی فرزندان و نوادگانش متصدی امر شیخ الاسلامی قزوین بوده‌اند.<sup>۳</sup> به همین جهت این دودمان به خاندان «شیخ الاسلام» های قزوین شهرت یافته است. فرزند مؤلف شیخ الاسلام فضل الله بن محمد شفیع الحسینی دو پسر داشته است: یکی جد آقایان «شیخ الاسلام» های قزوین است، و دیگری مرحوم میرزا محمد حسین بن فضل الله الحسینی عضد الملک جد خاندان «صدر الممالک» قزوین است.<sup>۴</sup>

### خاندان مؤلف

وی از خاندان شیخ الاسلام قزوین است که سلسله نسب آنان به امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - می‌رسد. شجره نامه این خاندان در یک ستون از دیوار غربی مدرسه مسعودیه (= شیخ الاسلام) قزوین که به همت یکی از افراد این خاندان؛ یعنی شیخ الاسلام حاج میرزا مسعود قزوینی، به سال ۱۳۲۱ ه.ق. ساخته شده است، در کاشی لاجوردی به خط نسخ بسیار عالی کار گذاشته شده است. صورت شجره‌نامه مذکور چنین است:

«اما بعد؛ بعون الله و نصرته و توفیقه بنی هذه المدرسة العالیة المباركة الموسومة بالمسعودیه... السید الجلیل شیخ الاسلام و ملاذ الأنام مسعود بن شیخ الاسلام مفید بن

۱- محافل المؤمنین، ص ۲۳۹.

۲- ر.ک: همان جا، ص ۱۱.

۳- ر.ک: شجره‌نامه و وقفنامه مدرسه مسعودیه قزوین ← مینودر، ۶۱۱/۴ - ۶۱۳.

۴- ر.ک: رجال بامداد، ۴۰۹/۳؛ یادداشت محمد تقی شهابی، واقف نسخه محافل المؤمنین.

شیخ الاسلام حسن بن شیخ الاسلام تقی بن شیخ الاسلام باقر بن شیخ الاسلام نقی بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام شفیع بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام کمال الدین بن شیخ الاسلام عبد العال بن میر سید حسین خاتم المجتهدین بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن علی بن عبد الله بن مفضل بن احمد بن جعفر بن محفوظ بن حسن بن عدی بن محمد الملقب بالذبیح بن الامام الهمام جعفر الصادق بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین...»<sup>۱</sup>.

بنا به نوشته مؤلف منصب شیخ الاسلامی قزوین، اردبیل، اصفهان و تهران از دوره صفوی تا دوره های بعد در دست این خاندان دست به دست می گشته است. صاحب محافل در این باره می نویسد: شیخ الاسلامی قزوین به میرزا کمال الدین فرزند سید حسین مجتهد کرکی و شیخ الاسلامی دارالارشاد اردبیل به ولد دیگر سید مشار الیه انتقال یافته که الحال میر سید محمد نام از آن ذریه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی آن دیار است. میرزا علی رضا - فرزند دوم میرزا حبیب الله صدر فرزند اوسط میر سید حسین مجتهد - شیخ الاسلام اصفهان است که در ایام دولت شاه سلطان سلیمان در سنه ۱۰۹۱ ه. ق. به امور شرعیات دارالسلطنه اصفهان قیام می فرموده، چون طلیعه انوار افادات... مولانا محمد باقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید. و احوال اولاد میرزا حبیب الله بن میر سید حسین مجتهد - که الحال در دارالسلطنه اصفهان اند - در کمال عسرت می گذرد. و از میرزا محمد ولد دیگر سید حسین مجتهد بعضی ارباب کمال به هم رسیده اند، مانند: میرزا ابراهیم شیخ الاسلام بلدة طیبه طهران که الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میر سید علی متولی امامزاده واجب التعظیم شاه عبدالعظیم باقی است.<sup>۲</sup>

این خانواده همواره دارای مشاغل مهم - از صدارت، وزارت، شیخ الاسلامی

۱- مینودر، ۱/۶۱۲.

۲- ر. ک: محافل المؤمنین، صص ۲۳۹ - ۲۴۱.



## مقدمه مصححان / نوزده

شهرهای مختلف چون: قزوین، اردبیل، تهران، اصفهان و سفارت روسیه و تولیت آستان قدس رضوی، امامزاده شاه عبدالعظیم و شیخ صفی‌الدین اردبیلی - بوده‌اند. و افراد زیادی از این خاندان مناصب دولتی داشته‌اند. از آن جمله‌اند: میرزا مهدی اعتمادالدوله فرزند میرزا حبیب‌الله صدر که به سرپر وزارت اعظم نشست.<sup>۱</sup> میرزا محمد حسین بن فضل‌الله الحسینی عضدالملک - نوه مؤلف - که چندین سال متوالی و غیر متوالی به تولیت آستان قدس فائز گردید و آثار خوب از جمله طومار مشهور عضدالملکی را از خود به یادگار گذاشت. در اغلب کتیبه‌های آستان قدس و مسجد گوهرشاد اسم آن مرحوم به تجلیل یاد شده است. در سال ۱۳۰۴ ه.ق. میرزا محمد علی صدرالممالک مشهور به صدر قزوینی پسر آن مرحوم مأمور تولیت آستان قدس شده و دو سه سال شاغل این شغل جلیل بود. و در حفظ منافع آستان قدس کوشش کرده، و مجدداً در سال ۱۳۱۱ که آستان قدس کسر بودجه آورده بود آن مرحوم را برای تسویه و تنقیح جمع و خرج آستانه فرستاده‌اند، و تا ۱۳۱۴ در خدمت مزبور باقی بوده است و حین رفتن مبلغی وجه نقد فاضل درآمد آستان قدس را تحویل صندوق داده، در سال ۱۳۲۴ پسر ارشد آن مرحوم میرزا شفیق خان صدر الممالک خداوند اخلاق به تولیت آستانه آمده تا سال ۱۳۲۹ به این شغل جلیل فائز بود.<sup>۲</sup>

از این خاندان است سید جمال‌الدین عاملی قزوینی معاصر که در ۱۳۳۰ ه.ق. وفات یافت.<sup>۳</sup>

بزرگی این دودمان میر سید حسین فرزند سید حسن کرکی عاملی نوه دختری محقق ثانی مشهور به محقق کرکی و پسر خاله میرداماد است.<sup>۴</sup> پدر میر سید حسین مجتهد،

---

۱- ر.ک: همان جا، ص ۲۴۰.

۲- ر.ک: یادداشت محمدتقی شهابی، واقف نسخه محافل المؤمنین؛ رجال بامداد، ۳/۴۰۹.

۳- ر.ک: نقباء البشر، ص ۳۱۴.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۳؛ ربحانة الادب، ۵/۱۸۱؛ ریاض العلماء، ۲/۶۲ - ۷۵؛

امل الآمل، ۱/۶۹؛ تامة امل الآمل، ۱۲۳ - ۱۲۴؛ محافل المؤمنین، ص ۲۲۶؛ روضات الجنات،

۳۱۲/۲ - ۳۱۸؛ اعیان الشیعه، ۵/۴۷۳ - ۴۷۶؛ احیاء الدائر، صص ۷۱ - ۷۲.

سید حسن بن سید جعفر کرکی، ساکن کرک نوح - شهری نزدیک بعلبک - بود. وی از فقهای بزرگ جهان تشیع به شمار می‌رود. او پسر خاله شیخ علی بن عبدالعالی مشهور به محقق ثانی و محقق کرکی و داماد اوست. استاد شهید ثانی و شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی پدر شیخ بهایی بوده است. شهید ثانی در اجازه‌نامه‌ای که برای شیخ حسین بن عبدالصمد مرقوم کرده، به تعریف سید مذکور پرداخته است. از آثار اوست: *العمدة الجلیله، المحجة البيضاء، تفسیر الآیات الفقهیه، کتاب الطہارہ، مقنع الطلاب و شرح الطیبة الجزیة...*<sup>۱</sup> شهید ثانی در اجازه‌نامه به فرزندش شیخ حسن او را بسیار ستوده است.<sup>۲</sup>

احتمالاً سید حسن همه عمرش را در کرک نوح به سر برده و بنا به گزارش کتابشناس شهیر جهان تشیع میرزا عبدالله افندی در ۶ رمضان ۹۳۴ ه. ق. در همان‌جا درگذشته است.<sup>۳</sup> گرچه منابع رجالی تولد میر سید حسین را ذکر نکرده‌اند، اما به یقین او در کرک نوح دیده به جهان گشوده و احتمالاً دوران کودکی و نوجوانی را در همان‌جا سپری کرده و از محضر پر برکت پدر دانشمند و جد بزرگوارش محقق کرکی و دیگر استادان آن‌جا سود جسته است. می‌توان حدس زد که او در حدود ۹۵۹ ه. ق. همراه پدر بزرگش محقق ثانی<sup>۴</sup> به ایران آمده و در رتق و فتق امور شرعی به وی کمک می‌کرده است.<sup>۵</sup> بعد از وفات محقق کرکی سید حسین در نزد تمامی امرا و سلاطین وقت قائم

---

۱- ر.ک: امل الآمل، ۵۷/۱؛ ریاض العلماء، ۱۶۵/۱ - ۱۶۸؛ الأجازة الکبیره، ۴۵۲؛ فوائد الرضویة، صص ۹۶ - ۹۷؛ محافل المؤمنین، صص ۲۲۱ - ۲۲۳.  
۲- ر.ک: الأجازة الکبیره، ص ۴۵۲؛ ریاض العلماء، ۱۶۶/۱.  
۳- ر.ک: ریاض العلماء، ۱۶۶/۱.

۴- علی بن حسین کرکی عاملی معروف به محقق کرکی و شیخ‌العلائی، از دانشمندان زاهد و فقیهان کامل قرن نهم و دهم و متوفی ۹۴۰ ه. ق. است که به دعوت شاه طهماسب به ایران آمد و به نشر معارف شیعی اهتمام کرد. ر.ک: حبيب السیر، ۶۰۹/۴؛ امل الآمل، ۱۲۱/۱؛ ریاض العلماء، ۴۴۱/۳ - ۴۶۰؛ احسن التواریخ، ۳۳۱؛ نقد الرجال، ۲۳۸؛ لؤلؤة البحرین، ۱۵۱ - ۱۵۹؛ محافل المؤمنین، ص ۲۵۲.

۵- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱۱۲/۱، ۳۴۲/۲ - ۳۴۳.

مقام او و دارای اعتباری تمام شد.

طبق گزارش عالم آرای عباسی میر سید حسین نخست در اردبیل مدتی به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهمان شرعیته قیام داشت و بعد از آن به درگاه معلی آمد و منظور نظر شاه طهماسب قرار گرفت.<sup>۱</sup> برخی از محققان بر این باورند که وی مدتی در قزوین متوجه امر شیخ الاسلامی بود و بعد به دستور شاه عباس اول به بسمت شیخ الاسلامی به اردبیل رفت.<sup>۲</sup> مؤلف کتاب حاضر که از نوادگان سید حسین است، سخن عالم آرا را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «میر سید حسین به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دارالارشاد اردبیل و قزوین معین گردید و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود».<sup>۳</sup> از این گزارش صاحب محافل روشن می‌شود که سید حسین ابتدا شیخ الاسلام اردبیل بوده و سپس به قزوین آمده و شیخ الاسلام آن جا شده است.

به هر حال میر سید حسین در اواخر دوره شاه طهماسب و اسماعیل دوم و محمد خدابنده و اوایل حکومت شاه عباس اول شیخ الاسلام قزوین بوده است. نقل است که وی شاه طهماسب را غسل داده و بر وی نماز گزارده است.<sup>۴</sup> میر سید حسین در دوران کوتاه حکومت اسماعیل دوم در قزوین بود و موضعی مخالف در برابر سیاست سنی‌گری شاه و میر مخدوم شریفی پیش گرفت.<sup>۵</sup>

طبق گزارش میرزا عبدالله افندی وی مسؤول غسل جسد شاه اسماعیل دوم در رمضان ۹۸۵ هـ. ق. بود.<sup>۶</sup> زمانی که حامیان شاهزاده عباس میرزا به قزوین رسیدند و او را در سال (۹۹۴ هـ. ق) بر تخت سلطنت نشاندند، میر سید حسین هیأتی را برای

---

۱- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۴۵.

۲- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۶۵؛ ریحانة الأدب، ۵/۱۸۱ - ۱۸۲.

۳- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۲۳۹.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۳؛ ریاض العلماء، ۲/۷۳.

۵- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۷۲ - ۷۵.

۶- ر.ک: ریاض العلماء، ۲/۷۳.

خوشامدگویی به خارج شهر قزوین فرستاد.<sup>۱</sup>

کراماتی به سید حسین منسوب است که از آن جمله است: مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم که بارها سید را به قتل تهدید کرده بود، تا این که شبی سید به دعای علوی مصری توسّل نمود و شاه در همان شب از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

سید حسین دارای فطرت عالی، طبع کامل، حافظه‌ای قوی و فصیح‌البیان، و ملیح اللسان و دستگیر مستمندان و گرفتاران روزگار بود. سرانجام بر اثر طاعون در ۱۰۰۱ ه. ق. در قزوین در گذشت.<sup>۳</sup> افراد زیادی او را ستوده‌اند، از آن جمله شیخ ابراهیم البازوری که قصیده‌ای در شأن سید مذکور سروده است.<sup>۴</sup>

### آثار مؤلف

شعشعه ذوالفقار فی غزوات حیدر الکسّرار: مؤلف آن را به نام نامی علی‌بن ابی طالب «ع» سروده است. وی در دیباچه همین کتاب از آن یاد کرده و گفته است: «چون شعشعه ذوالفقار که مشتمل بر غزوات حیدر کسّرار و امام ابرار - نظماً و نثراً - به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود. لهذا این شگرف‌نامه نامی<sup>۵</sup> به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر می‌شود.»<sup>۶</sup> این کتاب به فارسی فصیح و بلیغ تألیف شده است که مهارت مؤلف را در نظم و نثر ادب فارسی نشان می‌دهد.<sup>۷</sup>

مؤلف در این کتاب به مناسبت، بسیاری از اشعارش - مانند «ساقی‌نامه» و

---

۱- ر.ک : عالم آرای عباسی، ۴۵۸/۱.

۲- ر.ک : محافل المؤمنین، ص ۲۳۲: ریحانة الادب، ۱۸۲/۵: روضات الجنّات، ۳۲۱/۲:

عالم آرای عباسی، ۴۵۲/۱.

۳- ر.ک : عالم آرای عباسی، ۴۵۸/۱.

۴- ر.ک : محافل المؤمنین، ص ۲۳۳.

۵- مقصود محافل المؤمنین است.

۶- محافل المؤمنین، ص ۹.

۷- ر.ک : الذریعه، ۱۹۸/۱۴: مینودر، ۸۱۳/۲: گلچین معانی، فهرست کتب خطی کتابخانه

آستان قدس، ۳۱۹/۷.

مقدمه مصححان / بیست و سه

«رباعیات» و جز آن - را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> او این اثر را برده شعشعه مرتب کرده است. شعشعه اول در غزوه «بدر»، دوم در غزوه «احد»، سوم در غزوه «خندق»، چهارم در غزوه «خیبر»، پنجم در «فتح مکه»، ششم در غزوه «حنین»، هفتم در غزوه «ذات السلاسل»، هشتم در جنگ «جمل»، نهم در جنگ «صفین» و دهم در حرب «خوارج مارقین».<sup>۲</sup> وی این کتاب را به نام کریم خان زند (۱۱۶۳ / ۱۱۹۳ هـ. ق) تألیف کرده؛ گرچه به نام او تصریح نکرده است، ولی او را بسیار ستوده و در شعر خود به نام او اشاره کرده است: طوطیان را تا بود ذکر تسلسل یا کریم

طوطی نطقم به اوصاف خوشش گوینده باد  
و در آخر آن امیر المؤمنین را مدح و «ذوالفقار» و «دُلْدُل» را مفصلاً وصف کرده است. او در سؤال ۱۱۸۴ هـ. ق. از تألیف کتاب فراغت یافته و خود به تاریخ اتمام آن اشاره کرده است: «این شعشعه ذوالفقار به تأیید حیدر کزار در شهر سؤال سال یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار سمت اختتام پذیرفت».<sup>۳</sup>

نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن مجموعه شماره ۲۲۹۰ موجود است.<sup>۴</sup>

زالال العیون: از دیگر آثار محمد شفیع حسینی زلال العیون است که شرحی است به فارسی بر عیون اخبار الرضا و در سال ۱۱۷۲ هـ. ق. به پایان رسیده است.<sup>۵</sup> مؤلف بسیاری از شعرهای خود را در این کتاب گنجانده و در آن اثر دیگرش مثنوی گهربار بسیار نقل نموده<sup>۶</sup> و از آن چنین یاد کرده است: «این مثنوی در باره داستان سلامان و

۱- ر.ک: الذریعه، ۱۹۸/۱۴؛ مینودر، ۸۱۳/۲.

۲- ر.ک: الذریعه، ۱۹۷/۱۴ - ۱۹۸؛ مینودر، ۸۱۳/۲.

۳- الذریعه، ۱۹۸/۱۴؛ مینودر، ۸۱۳/۲.

۴- ر.ک: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۹۱۶/۱۰.

۵- ر.ک: الکواکب المنتشرة، ص ۳۴۶-۳۴۷؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۱۹۱۵/۱.

۶- ر.ک: فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ۳۱۹/۷؛ فهرست کتابخانه مرکزی

دانشگاه، ۱۹۱۵/۱۰.

ابسال به روایت ابوعلی سیناست»<sup>۱</sup>.

نسخه خطی زلال العیون در ۶۰ ورق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در اول مجموعه شماره ۲۹۹۰ موجود است. این نسخه تا شرح گفتگوی امام رضا - علیه السلام - با هربند اکبر را در بردارد. مؤلف در پایان نسخه می نویسد: «میر سید حسین نگذارد است که اسرار این حدیث شریف «داستان هربند» را به فارسی بنویسم و به همین اندازه بس کردم»<sup>۲</sup>.

مؤلف در این کتاب نیز کریم خان زند را ستوده و نادرشاه را مذمت کرده است.<sup>۳</sup> مثنوی گهربار: شیخ آقا بزرگ می نویسد: «ذکره فی کتابه زلال العیون و قال فیہ اِنَّه مثنوی فی قصه «سالامان و ابسال» بروایة اَبی علی سینا»<sup>۴</sup>.

داستان سالامان و ابسال از ابن سیناست چنان که خود در اشارات و شاگردش جوزجانی و محقق طوسی در شرح الاشارات ذکر کرده اند، اصل این داستان به زبان یونانی بوده است که آن را حنین بن اسحاق عبادی (و - ۱۹۶ / د - ۲۶۰ هـ ق) به عربی ترجمه و ابن سینا آن را شرح کرده است.<sup>۵</sup>

خواجه نصیر طوسی گفته است: داستان سالامان و ابسال دو قصه اند، یکی از آن دو از تألیفات ارسطوست که حنین بن اسحاق آن را از یونانی به عربی برگردانده است و دومی را خود ابن سینا تألیف نموده است. سپس فهرستی از هر دو داستان ذکر کرده

---

۱- الذریعه، ۲۷۴/۱۹؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۱۰/۱۹۱۵.

۲- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰/۱۹۱۵.

۳- رک: الکوکب المنتشره، ص ۳۴۷؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰/۱۹۱۵.

۴- الذریعه، ۲۷۴/۱۹؛ ۹۴/۱۷.

۵- خلاصه داستان به گزارش آقا بزرگ چنین است: پادشاهی فرزندی داشت به نام سالامان او را به مرضعه ای سپرد که نامش ابسال بود. چون پسر بزرگ شد مرضعه شیفته او شد و او را به سوی خود فرا خواند. پس ملک آگاه شد و پسر را از آن منع نمود. آن دو از آن سرزمین فرار کردند. ابوعلی سینا این داستان را تأویل نمود به این که مراد از سالامان «نفس ناطقه» است و مراد به ابسال «عقل فطری» ← الذریعه، ۹۴/۱۷ - ۹۵.

است.<sup>۱</sup>

تاریخ العرفا: قسمت عمده این کتاب شرح اشعار مثنوی مولوی است. در آخر آن شرح حال عده‌ای از عرفا را آورده است. این کتاب در سال ۱۱۸۵ ه. ق. به پایان رسیده است.<sup>۲</sup>

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویّه ضمن شرح حال مؤلف می‌نویسد: «کتابی نوشته در شرح مثنوی یعنی اشعاری را که قادحین مثنوی در آن قدح کرده‌اند ذکر و شرح کرده و بعضی اصطلاحات عرفا و صوفیه و ترجمه جمله‌ای از علما و عرفا را ذکر کرده است. و ماگاهی در این کتاب شریف از آن نقل می‌کنیم».<sup>۳</sup> استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از آن سود جسته است.<sup>۴</sup> نسخه خطی این کتاب متعلق به آقای مدرّس رضوی است.<sup>۵</sup>

محافل المؤمنین: ذیلی است بر کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که مؤلف آن را به سال ۱۱۹۰ ه. ق. در زمان دولت کریم خان زند (ج ۱۱۶۳ / د- ۱۱۹۳ ه. ق) تألیف کرده است.<sup>۶</sup> این کتاب بر همان روش و اسلوب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری تألیف شده است.<sup>۷</sup> چنان که مؤلف در این باره می‌نویسد: «بر متدبران حکایات سلف پوشیده نماناد که غرض مسود اوراق، تاریخ احوال سلاطین نیست، بلکه مدعا از تسوید این صحیفه [آن است که] تحقیق حالات مؤمنین و کسانی که در طریق ائین ترویج دین مبین و منهج خیر الوصیین سعی موفور به ظهور

---

۱- الذریعه، ۳۳/۸.

۲- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه به قلم استاد مدرّس رضوی، ص سی و سه؛ الذریعه، ۶۶۸/۲۶؛ همان جا، ۱۹۸/۱۴؛ مینودر، ۸۱۳/۲؛ الکواکب المنتشره، ۳۴۶ - ۳۴۷.

۳- فوائد الرضویّه، ص ۵۴۱.

۴- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و دو و سی و سه.

۵- ر.ک: همان جا، ص سی و سه.

۶- ر.ک: دیباچه محافل؛ الذریعه، ۱۳۰/۲۰؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۴/۷ - ۱۶۵؛ مینودر، ۸۱۳/۲، ۹۰۹.

۷- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.

رسانیده‌اند، نگاشته شود که تواند قابلیتِ جلدِ ثانیِ مجالس المؤمنین به هم رسانند.<sup>۱</sup> مؤلف نام شماری از بزرگان شیعه را که از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله فوت شده است و یا همزمان قاضی و یا بعد از او زیسته‌اند، در این کتاب یاد کرده است.<sup>۲</sup> او می‌نویسد: «این کتاب در حکم تتمهٔ مجالس المؤمنین است؛ زیرا جمعی کثیر و جمعی غفیر که در این کتاب مذکورند، اکثر آنان قبل از شاه اسماعیل شیعه اثنا عشری بوده‌اند و در حقیقت این اثر متمم و مکمل مجالس المؤمنین است.»<sup>۳</sup>

مؤلف در دیباچهٔ کتاب محافل المؤمنین می‌نویسد: «چون قاضی نورالله شوشتری در کتاب فیض آیین مجالس المؤمنین - در تحقیقِ اسامی مؤمنینِ عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذلِ جهد فرموده... و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته،<sup>۴</sup> و به نظر قاصر نرسیده که ذکر اعظام دین و محبتان خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توکلأ علی الله رب العالمین و توسلاً بذیل خیر المرسلین و عترته الطیبین الطاهرین.. شروع به آن نمود.»<sup>۵</sup> مؤلف در دیباچه محافل المؤمنین به نام آن تصریح کرده و گفته است: «این تحفه را مِنْ قبیل هدیهٔ التَّمَل الی سلیمان در پیشگاه بارگاه ولایت پناه گذرانیده، به محافل المؤمنین نامیده می‌شود - بمنّه وجوده.»<sup>۶</sup>

با این حال به گفته استاد گلچین معانی، مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین و نیم دیگر آن را از تاریخ عالم آرای عباسی گرفته

---

۱- محافل المؤمنین، ص ۹۷.

۲- ر.ک: مقدمهٔ مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.

۳- محافل المؤمنین، ص ۱۴.

۴- از تاریخ تألیف مجالس المؤمنین تا تاریخ تألیف محافل المؤمنین یک صد و هشتاد سال گذشته بوده است. نه سیصد سال چنان که مؤلف ادعا کرده است؛ زیرا مجالس المؤمنین به سان ۱۰۱۰ ه.ق. تألیف شده است و محافل المؤمنین به سال ۱۱۹۰ ه.ق. بنابراین فاصلهٔ بین تألیف مجالس و محافل به یقین ۱۸۰ سال است.

۵- دیباچهٔ محافل المؤمنین، ص ۷-۸.

۶- دیباچهٔ محافل المؤمنین، ص ۱۱.



مقدمه مصححان / بیست و هفت

است.<sup>۱</sup> این ادعای استاد گلچین معانی تا حدودی درست است؛ زیرا در برخی موارد مؤلف محافل چندین صفحه پی در پی را از مجالس المؤمنین یا از عالم آرای عباسی گرفته است. ما در تعلیقات و پانوشتها به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

مؤلف در دیباچه محافل می‌گوید: «این شگرف‌نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر - که آقای شیعیان است - می‌شود».<sup>۲</sup>

این کتاب مشتمل است بر: الف - دیباچه: در سبب تألیف کتاب و غرض مؤلف. ب - افتتاح: در بیان غیبت و ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و به دنبال آن تراجم پادشاهان صفویّه و افشاریه تا کریم خان زند و امرا و صدور آنان و احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور و بعضی از سلاطین تیموری هند و شاعران و خوشنویسان و علما و بزرگان شیعه، بدون ترتیب زمانی یا الفبایی.

### اهمیت محافل المؤمنین

الف - این کتاب مشتمل بر شرح حال جمعی از بزرگان فرقه ناجیه شیعه است که شرح حال برخی از آنان - به ویژه معاصران مؤلف - در هیچ مأخذ دیگری یافت نمی‌شود.

ب - در این نسخه شریفه گاهی در ضمن شرح احوال دانشمندان، کتابشناسی‌های خوبی انجام شده است. مصنف در ضمن شرح حال سید علی خان مدنی می‌گوید: «از جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغه است که... الحق کتاب لغتی به آن سامان تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده، و جناب شیخ محمد یوسف شیرازی می‌فرموده که نسخه به خط سید در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سید رسیده، فرصت اتمام نیافت».<sup>۳</sup>

۱- ر.ک: فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۶۵/۷.

۲- محافل المؤمنین، ص ۹.

۳- محافل المؤمنین، ص ۲۹۴.

ج - از دیگر ویژگیهای مهم این کتاب شریف آن است که مأخذ بسیاری از مصادر و منابع بعد از خود واقع شده است. آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد: «محافل المؤمنین ذیل و مستدرک مجالس المؤمنین است. در جاهای متعدد دیده ام که از آن نقل شده است: منها ما نقله عنه صاحب الروضات تاریخ وفات الشیخ لطف الله المیسی... و منها ما نقل عنه فی بعض حواشی أهل الآمل من ترجمة الآقا رضی القزوینی الذی توفی ۱۰۹۶ هـ. ق. و منها بعض المجامیع الذی نقل عنه ترجمة الشیخ علی العرب و صرح هناك باسم المصنّف و نسبه»<sup>۱</sup>.

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در تألیفات رجالی خود از این کتاب و اثر دیگر مؤلف، یعنی تاریخ العرفاسود جسته است.<sup>۲</sup> استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از محافل المؤمنین سود جسته و هر جا روایتی مخالف با روایات گلستانه و یا توضیحی و تصحیحی درباره واقعه ای تاریخی مشاهده کرده و یا آن را برای تعیین سال واقعه ای مفید دانسته از آن استفاده کرده است.<sup>۳</sup>

بی شک محافل المؤمنین یکی از مصادر تذکره پیمانه اثر استاد گلچین معانی نیز هست. از آن جا که از شرح حال میرزا قاسم سمنانی در منابع دیگر، اطلاع چندانی در دست نیست، استاد گلچین معانی بر مبنای اطلاعات مؤلف محافل ترجمه او را در تذکره پیمانه صفحه ۴۱۳ - ۴۱۵ گنجانده و ابیات ساقی نامه او را نیز از محافل المؤمنین نقل کرده است.<sup>۴</sup>

د - در این کتاب به مناسبت از مسائل امامت، به ویژه مسأله غیبت امام عصر - علیه السلام - بحث شده است که این امر نیز بر اهمیت این کتاب می افزاید.<sup>۵</sup>

---

۱- الذّریعه، ۲۰/۱۳۰، ش ۲۲۴۹.

۲- ر.ک: فوائد الرضویّه، ص ۵۴۱.

۳- ر.ک: مقدمه مجمل التّواریخ، ص سی و سه. استاد مدرّس رضوی در تمام این اثر از کتاب محافل با رمز «م» بهره برده است.

۴- ر.ک: تذکره پیمانه، صص ۴۱۳ - ۴۱۵؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۵- در این کتاب مسأله غیبت امام عصر علیه السلام بسیار خوب بررسی شده است.

مقدمه مصححان / بیست و نه

ه- از دیگر ویژگیهای برجسته این کتاب آن است که قصاید غزّاء و تواریخ نادره از شعرا و حکایات غریبه از عرفا که در کتب متداوله دیگر نیست، در این اثر درج شده است.<sup>۱</sup>

و- محافل المؤمنین کتابی است تاریخی مشتمل بر فوائد کثیره که از خواندن تاریخ حاصل می شود.<sup>۲</sup>

### نقد محافل المؤمنین

اشتباهها، اجمالها و ابهامهای نسبتاً زیادی به این کتاب راه یافته است که بخشی از آنها از کاتب نسخه است. ما در این مجال به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف - مؤلف، شرح حال و نام و نشان میر سید احمد حسینی مشهدی را با میرزا محمد فرزند میرزا اشرف - که هر دو خوشنویس بودند - به هم آمیخته است.<sup>۳</sup> با توجه به این که مصنف، مطالب مندرج در ذیل شرح حال سید احمد را عیناً از عالم آرای عباسی نقل کرده است، با اطمینان می‌توان این به هم آمیختگی را بر اساس تاریخ عالم آرای عباسی تصحیح کرد.<sup>۴</sup>

ب - یکی دیگر از اشتباههای مصنف این است که میان «والهی قمی» و مولانا «ملک قمی» خلط کرده است. او تألیف کتاب گلزار ابراهیم را که به نام ابراهیم عادلشاه بیجاپوری تسمیه شده و با شرکت ملک قمی و ظهوری ترشیزی انجام یافته، به ظهوری

---

۱- ر.ک: محافل المؤمنین، صص ۱۳-۱۷.

۲- مؤلف ده فایده برای خواندن تاریخ ذکر کرده است و در این موضوع بحثی بسیار سودمند ارائه داده است. ← محافل المؤمنین، صص ۱۳-۱۷.

۳- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۷۰.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ برای صحت این ادعا مطالب مندرج در محافل ص ۱۶۷، در ذیل شرح حال «میر سید احمد» را با مطالب مندرج در عالم آرا بسنجید. برای شرح حال سید احمد ← گلستان هنر، ۹۰-۹۳؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۸-۱۲۹؛ و برای شرح حال سید محمد ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۹؛ روضة الصفا، ۸/۵۷۹؛ خلد برین، ص ۴۶۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۲/۵۰۱.

و میر والهی نسبت داده و شرح حال ملک قمی را در ذیل والهی قمی آورده است.<sup>۱</sup> مولانا ظهوری ترشیزی پدر زن ملک قمی است که هر دو در دربار ابراهیم عادلشاه می زیسته‌اند و کتاب گلزار ابراهیم یا نورس را به رشته نظم کشیده و از آن پادشاه صله دریافت داشته‌اند. امّا والهی قمی اصلاً به هندوستان نرفته است. او از سادات قم و از شاعران معاصر شاه طهماسب و هجوسرا بوده است.<sup>۲</sup>

ج - مصتّف در ترجمه میر محمد فرزند میر شمس‌الدین علی از سادات بنی المختار دچار اشتباه شده است. وی او را از سادات کتکن دانسته و گفته است: «میر سید محمد از سادات کتکن من اعمال سبزواری است»<sup>۳</sup> در حالی که کتکن (= کدکن) در گذشته از توابع نیشابور بوده و اکنون از توابع تربت حیدریه است. میر محمد مذکور از اهالی کسکن سبزواری است نه کتکن و علاوه بر این مؤلف مطالب را عیناً از عالم آرای عباسی نقل کرده است و در آن جا کسکن آمده است.<sup>۴</sup>

د - یکی دیگر از اشتباه‌کاری‌های مؤلف در این کتاب آن است که ترجمه میر کلان استرآبادی را ذیل عنوان میر عبدالحسین استرآبادی ذکر کرده است.

مصتّف مطالب را عیناً از عالم آرا گرفته است؛ بنابراین می‌توان بر اساس عالم آرا متن محافل را تصحیح کرد.<sup>۵</sup>

هـ - از دیگر اشتباهات مؤلف این است که به جای میر عنایت الله (= شاه عنایت الله

---

۱- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۷۹.

۲- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ خلد برین، ص ۴۸۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۴۵۹؛ کاروان هند، ۲/۱۳۴۰-۱۳۵۵.

۳- محافل المؤمنین، ص ۲۵۲.

۴- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۷. برای صحت این مدعا عبارت محافل و عالم آرای عباسی را با هم می‌سنجیم:

عالم آرای عباسی: کسکن من اعمال سبزواری است و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات کلی....

محافل المؤمنین: کتکن من اعمال سبزواری است و در آن ولایت صاحب املاک کلی.

۵- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۶-۱۱۷؛ محافل المؤمنین، ص ۲۴۹.

## مقدمه مصححان / سی و یک

اصفهانى) مير غياث الله نقيب اصفهانى ضبط کرده است. مطالب مندرج در ترجمه احوال او عیناً به نام مير عنایت الله در تاریخ عالم آرای عباسی آمده است.<sup>۱</sup>

و - وی همچنین خواجه حسین مروزی را با خواجه حسین مشهدی متخلص به ثنایی اشتباه کرده و از این دو نفر شخصی به نام خواجه حسین ثنایی هروری ساخته است.<sup>۲</sup> اما از مطالبی که مؤلف در ذیل شرح حال خواجه حسین ثنایی هروری آورده است، به خوبی روشن می‌شود که شخص مورد بحث خواجه حسین مروزی است نه خواجه حسین ثنایی مشهدی؛ زیرا خواجه حسین مروزی است که در سرودن ماده تاریخ مهارتی فوق العاده داشته است، چنان‌که قصیده‌ای ساخته است که از هر بیت آن سلطان سلیم و تاریخ ولادت او بیرون می‌آید. و قصیده‌ای دیگر نیز دارد که از هر بیت آن شاه مراد و تاریخ ولادت او (۹۸۴ ه. ق) به دست می‌آید. همچنین قصیده‌ای سروده است که از هر مصرع اول آن جلوس اکبر (۹۶۳ ه. ق) و از هر مصرع دوم آن (۹۷۷ ه. ق) تاریخ تولد سلیم استخراج می‌شود.<sup>۳</sup>

ز - سنین عمر قاضی نور الله شوشتری (شهید در ۱۰۱۹ ه. ق) را به زمان اورنگ زیب و شاه سلیمان صفوی رسانیده و تاریخ تألیف کتاب احقاق الحق او را ۱۰۸۸ دانسته است.<sup>۴</sup>

---

۱- ر.ک: عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴؛ محافل المؤمنین، ص ۲۴۳.

۲- ر.ک: محافل المؤمنین، ص ۱۸۷.

۳- ر.ک: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۴۱۶؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸۷.

۴- مؤلف در محافل (صفحه ۳۰۶) تاریخ اتمام احقاق الحق را درست ثبت نکرده و او دچار اشتباه شده و عمر قاضی را تا زمان سلطان سلیمان رسانده است. ما این اشتباه را در متن کتاب تصحیح کردیم و عبارت مزبور در اصل نسخه چنین است:

«و در آخر عمر به تألیف احقاق در مدت هفت ماه قیام فرموده، و در شعبان سنه ۱۰۸۸ کتاب مزبور به اتمام رسید...»

«چون اتمام احقاق الحق در سنه یک هزار و هشتاد و هشت بوده که در ایران شاه سلیمان و در هند اورنگ زیب پادشاه بوده، معلوم است که قاضی نورالله عمر طبیعی را دریافته چنانچه خود در آخر کتاب احقاق الحق می‌فرماید که: «پیری به مرتبه‌ای رسیده بود که ضعف القوی و صبر

ح - دوران زندگی عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ ه. ق.) را که معاصر اکبر شاه بوده از زمان جهانگیر هم گذرانیده و به عهد شاهجهان رسانیده است.<sup>۱</sup>

ط - مظهری کشمیری را نظیری کشمیری و مالک دیلمی را هالک دیلمی شناخته است.<sup>۲</sup>

ی - در پاره‌ای از موارد تاریخ واقعه‌ها را اشتباه ثبت کرده است: مثلاً در مورد تصرف اصفهان به دست افغانه می‌نویسد: «روز دوشنبه بیستم جمادی الأولى سنه یک هزار و سیصد و سی و چهار مطابق اودئیل در کلون آباد - چهار فرسخی اصفهان - تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه مغلوب شده.»<sup>۳</sup> در حالی که این واقعه به سال ۱۱۳۴ ه. ق. اتفاق افتاده است. یا تاریخ صلح دادن شاه عباس اول به شانی تکلو را سال ۱۰۰۴ ه. ق. دانسته و گفته است: «در سنه اربع و الف این مقدمه رو داد»<sup>۴</sup>، در حالی که در مآخذ دیگر تاریخ این واقعه سال ۱۰۰۰ ه. ق. ثبت شده است.<sup>۵</sup>

ک - تاریخ تألیف مجالس المؤمنین را سیصد سال پیش از تألیف محافل المؤمنین دانسته است. او در این باره می‌نویسد: «الحق کتابی چون مجالس المؤمنین در اسلام تصنیف نگردیده و از ابتدای امر اسلام تا به زمان سلاطین جنت مکین صفویه در تحقیق اسامی عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذل جهد فرموده و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته و به نظر قاصر نرسیده که ذکر آن اعظم دین و محبان

---

بحول بدنی کالشیء البالی». ← محافل المؤمنین، ص ۳۰۶.

۱- ر.ک : محافل المؤمنین، ص ۱۹۱ : تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۷/۱؛ کاروان هنر، ۸۷۲/۲؛ مقدمه دیوان عرفی شیرازی؛ فرهنگ سخنوران، ص ۳۸۷.

۲- ر.ک : محافل المؤمنین، صص ۱۸۴ و ۱۷۱.

۳- همان‌جا، ص ۱۰۹.

۴- همان‌جا، ص ۱۸۲.

۵- ر.ک : تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۳/۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ۳۴۸/۱. به سال ۱۰۰۰ ه. ق. در قزوین در مجلسی که سفیران روم و اوزبک بودند، شانی تکلو قصبیده‌ای در منقبت علی بن ابی طالب خواند. شاه عباس اول دستور داد ترازویی آوردند. شانی را در یک کفه نهادند و در کفه دیگر زر نهادند تا برابر شد.

مقدمه مصححان / سی و سه

خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد. لهذا توکلاً علی الله رب العالمین شروع به تألیف آن [محافل المؤمنین] نموده<sup>۱</sup>.

در حالی که مجالس در ۱۰۱۰ هـ. ق. و محافل در ۱۱۹۰ هـ. ق. تألیف شده است و فاصله بین تألیف این دو کتاب ۱۸۰ سال بوده است نه سیصد سال چنان که مؤلف ادعا نموده است.

### نقدی بر شیعه‌شناسی مؤلف

بی‌شک یکی از هدفهای مؤلف از تألیف این کتاب شریف، تکمیل مجالس المؤمنین بوده است. بنابراین شماری از پادشاهان، وزیران، امیران، دانشمندان و سخنورانی را که قبل از قاضی نورالله شوشتری و یا همزمان او زیسته‌اند، و قاضی نورالله آنها را یاد نکرده، در این کتاب آورده است تا این کتاب مکمل و متمم مجالس المؤمنین باشد. چنان که خود مؤلف در دیباچه محافل می‌گوید: «در حقیقت این کتاب متمم مرام صاحب مجالس المؤمنین است»<sup>۲</sup> و نیز همو در جایی دیگر می‌نویسد: «غرض مسود اوراق از تسوید این صحیفه تحقیق حالات مؤمنین است که تواند قابلیت جلد ثانی مجالس المؤمنین به هم رساند»<sup>۳</sup>.

اما مؤلف در شیعه‌شناسی دچار اشتباه شده است. او جلال‌الدین اکبر شاه را در این کتاب جزو پادشاهان شیعه به شمار آورده است، در حالی که به گواهی همه ماخذ، وی نخست سنی مذهب بود و سپس در ایام سلطنت خود آیینی را به نام «دین الهی اکبر شاهی» ارائه داد.<sup>۴</sup> البته اکبر در اطراف خود گروهی از مردان لایق و ممتاز را از هر فرقه و

۱- محافل المؤمنین، ص ۷-۸.

۲- محافل المؤمنین، ص ۱۴.

۳- همان جا، ص ۹۷.

۴- ر.ک: منتخب التواریخ بدایونی، ۲/۲۹۳-۲۹۵. اکبر شاه «دین الهی» را در سال ۱۵۸۲ م. پدید آورد. این دین مبتنی بر اسلام بود و در آن آنچه را که در ادیان دیگر پسندیده می‌داشتند داخل کردند. در این دین بردباری و مدارا نسبت به صاحبان ادیان و مذاهب توصیه شده است. ازدواج

نژاد گرد آورده بود که همه خود را وقف او کرده بودند.<sup>۱</sup> مردان لایقی از شیعیان نیز در خدمت او بودند. اما هر جا لازم بود دستور قتل شیعیان را صادر می‌کرد. از جمله برای خواباندن فتنه و سرکشیهای مخالفان، دستور قتل مرد لایقی چون بیرم خان را صادر کرد. دلیلی که مؤلف بر تشیع جلال‌الدین اکبرشاه اقامه کرده است، هیچ ربطی به مذهب او ندارد، بلکه حکایتی بیش نیست.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد اکبر در مذهب متعصب نبوده است زیرا زمانی که شکایت از دربار ایران در مورد سخت‌گیری مذهب زیاد شد، اکبر شاه‌نامه‌ای توسط ضیاء الملک به شاه عباس اول فرستاد و از او خواست که مردم را در عقایدشان آزاد بگذارد.<sup>۳</sup>

از دیگر کسانی که مؤلف او را شیعه شناسانده اورنگ زیب است. حکایتی که مؤلف دلیل بر تشیع او دانسته است، مأخذ معتبری ندارد، وانگهی همه مأخذ دلالت بر آن دارد که اورنگ زیب سنی متعصب و متصلب بوده است و شمار زیادی از شیعیان به دستور او به قتل رسیده‌اند.<sup>۴</sup>

---

اطفال و زناشویی با اقربا و تعدد زوجات ممنوع است. کشتن حیوانات و خوردن گوشت مکروه، سوزاندن زنان بیوه - که رسم هندوان بود - مذموم، صرف مشروبات الکلی مشروط، قمار و فحشا محدود و روزه و حج ممنوع شده بود. پس از اکبر شاه این دین متروک ماند. ← معین، فرهنگ فارسی، ذیل «دین الهی».

۱- ر.ک : کشف هند، ۱/۴۲۷ - ۴۲۸.

۲- دلیل مؤلف بر تشیع اکبرشاه: «اکبر شاه محبّ خاندان بود، چه قاضی نورالله در احوال احمد تنوی نوشته که: اکبر در ۹۹۳ ه. ق. تألیف تاریخ هزار ساله را به او تفویض کرد چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان رسید، روزی اکبر شاه گفتند: ملا احمد، قصه کشته شدن عثمان دراز نوشته‌ای، مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود، از روی بدبیه عرض نمود: قصه کشته شدن عثمان روضه‌الشهدای اهل سنت است، به کمتر از این التفات نتوان کرد. آن حضرت تبسم نموده، تحسین او فرمودند. ← مجالس المؤمنین، ۱/۵۹۰ - ۵۹۲؛ محافل المؤمنین، صص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۳- ر.ک : زندگانی شاه عباس اول، ۲/۲۲۶.

۴- ر.ک : دائرةالمعارف مصاحب؛ لغت نامه دهخدا....



### نقد مؤلف بر قاضی نورالله شوشتری

از جمله کسانی که مؤلف او را شیعه شناخته و بر قاضی نورالله ایراد گرفته است که چرا او را در جمله اهل ایمان ذکر نکرده و به مذمت او پرداخته است، نظامی گنجوی است. مؤلف در این باره می نویسد: «و از جمله شعراي شیعه که قاضی نورالله متوجه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده است و در کتاب احقاق الحق به مذمت او پرداخته، نظامی گنجوی است»<sup>۱</sup>.

قاضی در احقاق الحق در حسن و قبح عقلی می فرماید که اشاعره می گویند: «از حق تعالی صادر می شود چیزی که قبیح می داند آن را عقل، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا کما صرح شیخهم و شاعرهم نظامی الگنجوی حیث قال:

اگر عدل است در دریا و در کوه	چرا تو در نشاطی من در اندوه
اگر در تیغ دوران رحمتی هست	چرا بُرد ترا ناخن مرا دست
اگر بی مهر شد پستان گردون	چرا بخشد تو را شیر و مرا خون <sup>۲</sup>

در این مورد نیز مؤلف در شیعه شناسی دچار اشتباه شده است؛ زیرا به احتمال زیاد نظامی گنجوی سنی شافعی بوده و به هیچ وجه تشیع او به اثبات نرسیده است. علاوه بر این قاضی نورالله فقط بیتهای نظامی را در مورد حسن و قبح عقلی نقل کرده است و به هیچ روی به مذمت او نپرداخته است، چنانکه صاحب محافل ادعا کرده است.<sup>۳</sup>

از دیگر اعتراضات مؤلف بر قاضی نورالله این است که چرا عبدالرحمان جامی را از جمله اهل ایمان ندانسته است. در این باره گفته است: «تواند بود که جامی شیعه باشد؛ زیرا مشهور عالمیان است که مولانا عبدالرحمان جامی بعد از بازگشت از حج بیت الله در خانه قاضی سمنان چهار بار تبراً نموده است و وصیت کرده است که بعد از او به شیعیان رسانند، تواند بود که مولانا جامی در مقام تقیه بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و

۱- محافل المؤمنین، ص ۳۱۱.

۲- ر.ک : خمسة نظامی، ۱/۲۴۸؛ احقاق الحق، ۱/۲۷۶.

۳- ر.ک : احقاق الحق، ۱/۲۷۶؛ محافل المؤمنین، ص ۳۱۱.

جناب سید قاضی نورالله بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد.<sup>۱</sup>  
مؤلف دلیل دیگری بر تشیع جامی اقامه کرده و گفته است: «از رباعی که قاضی نورالله در احوال شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته تشیع او معلوم می‌شود»<sup>۲</sup>:

### رباعی

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز      خرم ز بهار خاطرت گلشن راز  
یک ره نظری بر میس قلبم انداز      شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز<sup>۳</sup>

اعتراض مؤلف بر قاضی نورالله وارد نیست؛ زیرا عبدالرحمان جامی به قطع و یقین سنی متعصب و متصلب بوده است و همه مأخذ شیعی و سنی و آثار و اقوال خود جامی گواه صدق این ادعاست. قاضی نورالله در مجالس از کتاب نَفَحَاتِ الْأَنْسِ او تعبیر به نفحات نموده، و در موارد متعدد به شدت از او انتقاد می‌کند.

از دیگر انتقادات مؤلف بر قاضی نورالله این است که قاضی نورالله در مجالس از دمشق تعریف کرده است.<sup>۴</sup> صاحب محافل بر این مطلب اعتراض نموده، می‌نویسد: «از قاضی نورالله تعجب است که به تعریف دمشق پرداخته و استدلال فرموده که: محلّ خرابی هست که در آن جا شیعه نزول می‌نماید. وجه تسمیه این محلّه ظاهراً به خراب آن است که سر مقدس سید الشهداء با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود»<sup>۵</sup>. سپس مؤلف در تأیید اعتراض خود بر قاضی نورالله روایتی از امالی شیخ طوسی و تفسیر علی بن ابراهیم در مذمت شام ذکر کرده است.<sup>۶</sup>

۱- محافل المؤمنین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲- محافل المؤمنین، ص ۳۱۰.

۳- ر.ک: مجالس المؤمنین، ۱۵۲/۲.

۴- ر.ک: همان جا، ۶۱/۱.

۵- محافل المؤمنین، ص ۱۸.

۶- روایت چنین است: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «جميع آسمانها و زمینها بر

نخست آن که اعتراض مؤلف بر قاضی در مورد تعریف شام بی وجه است، چون قاضی با استناد به مآخذ گذشته در مذمت اهل دمشق سعی بلیغ نموده و فقط به تعریف محله خراب دمشق که محل اسکان شیعیان در آن زمان بوده، پرداخته است. بنابراین سخن قاضی کاملاً درست است، و نقد مؤلف بر او وارد نیست.<sup>۱</sup> و انگهی احادیث فراوانی در تعریف شام در کتب روایی شیعه وارد شده است. مرحوم مجلسی «الارض المقدسه» را که در سوره مائده/۲۳ آمده است به شام تأویل فرموده است.<sup>۲</sup>

### دفاع مؤلف از قاضی نورالله شوشتری

مؤلف گاهی هم به دفاع از قاضی برخاسته و پاسخ منتقدان را داده است. از جمله می نویسد: «برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده گفته اند: از جناب قاضی نورالله شوشتری تعجب است که شیخ علاءالدوله سمنانی را به «سلطان المتألهین» و «رکن الدین» ملقب ساخته است و در توجیه این سخن شیخ علاءالدوله که گفته است: «امام بن الامام محمد بن الحسن العسکری علیه و علی آبائه الکرام در گذشته است». فرموده: می تواند بود که از مقوله غلط در کشف باشد چنان که شیخ محیی الدین و بعضی از بزرگان این طایفه را در دعوی مهدویت و خاتم الولاية بودن واقع شده، یا غلط در

---

حضرت سیدالشهدا گریستند، الأ بصره و دمشق. ← امالی شیخ طوسی، ۵۳/۱؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۵۹۶؛ بحار الانوار، ۲۰۱/۴۵، ۲۰۵/۶۰؛ محافل المؤمنین، ص ۱۸، ۱۹.

۱- سخن قاضی در مجالس چنین است: «... شعرا را در مدح و ذم دمشق اشعار بسیار است و چون ذم او در نظر حقیقت شناس اهم است به ذکر شعری که در آن باب اتم بود اقتضار نمود:

إذا فاخروا قالوا مياها غزيرة	عذاب، و للظامي سلاف مؤزق
سلاف ولكن السراجين مزجها	فشار بها الخرا يستنشق
فما هي إلا بلدة جاهلية	بها تكسد الخيرات و الفسق ينفق
فحسبهم جسيرون فخرأ و زينة	و رأس ابن بنت المصطفى فيه علقوا» ←

مجالس، ۶۰/۱

ملاحظه می کنید که این شعر نهایت ذم اهل دمشق است.

۲- رک: بحار الانوار، ۱۳/۱۸۱ - ۱۸۶، ۱۸/۱۹۸، ۲۷/۲۸۱، ۶۰/۲۱۰.

تشخیص محمد بن العسکری باشد».<sup>۱</sup>

همانا در جواب متعریض به قاضی می توان گفت که در این خصوص اخبار آحاد واقع گردیده، مثل آنچه عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده: «سَلْتُ ابا عبدالله هل فی کتاب الله مَثَلُ القائم؟ فقال: نعم، آیه صاحب الحمار: أَمَاتَهُ اللهُ مائةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ».<sup>۲</sup> و همچنین امام صادق - علیه السلام - فرموده: «و سَمِيَ القائمُ لِأَنَّهُ یقوم بعد ما يموت أَنه یقوم بأمر عظیم».<sup>۳</sup> شیخ طوسی در کتاب الغیبه اخبار مزبور را تأویل به موت ذکر نام آن حضرت نموده است.<sup>۴</sup> پس آنچه قاضی در باب شیخ علاءالدوله سمنانی فرموده کاملاً درست است.

### مآخذ محافل المؤمنین

استاد گلچین معانی نوشته است: «مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین گرفته و نیم دیگر را از عالم آرای عباسی».<sup>۵</sup> گرچه مؤلف مطالب فراوانی را از این دو کتاب نقل کرده است و ما در پانوشتها بدان اشاره کردیم، اما از مآخذ فراوان دیگری نیز سود جسته است. از آن جمله است: امل الآمل، کتاب الغیبه شیخ طوسی، عالم آرای وحید قزوینی (= عباسنامه)، رساله «شق القمر» صابین الدین ترکه اصفهانی، صلحنامه‌ها، اجازه نامه‌های علما، رساله «رفع البدعة فی حلّ المتعه»، سلافة العصر، دیوانهای شعرا، مصفی المقال، بغیة المرید شیخ عودی، احقاق الحق، جامع الاسرار آملی، رساله «شبهات ابلیس و جواب آن»، اصطلاحات الصوفیه عبدالرزاق کاشی، شرح حدیث دعای کمیل از مولانا مقیم کاشی، رساله نصیری همدانی در جواب علمای هند و نامه علمای ماوراءالنهر و جواب آن و کتابهای تاریخی

۱- مجالس المؤمنین، ۱۳۶/۲.

۲- کتاب الغیبه، ص ۲۶۰.

۳- همان جا، ص ۲۶۰، ۲۸۲.

۴- رک: محافل المؤمنین، ص ۴۱ - ۴۳.

۵- فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ۱۶۵/۷.

مقدمه مصححان / سی و نه

و حدیثی دیگر. از آنجا که مؤلف از خانواده‌ای روحانی و جلیل‌القدر بوده، مآخذ فراوانی در اختیار داشته است؛ زیرا در بسیاری از موارد می‌نویسد: «مسوّدۀ فلان نامه یا اثر یا حکم نزد ما موجود است».

### معرفی نسخه

متأسفانه تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - که همان نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۶۵۷۸ است - ناتمام مانده است و به پایان ترجمه شیخ حرّ عاملی و ذکر نام سیّد صدرالدین همدانی خاتمه می‌یابد. گویا نویسنده می‌خواست است ذیل خود بر کتاب مجالس المؤمنین را ادامه دهد، اما به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از این کتاب به همین جا پایان یافته و این نسخه شریف ناتمام باقی مانده است.

این نسخه به خط شکسته نستعلیق خوش، در اوائل قرن سیزدهم در حدود سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۰ ه.ق. به درخواست فرزند مؤلف فضل الله بن محمد شفیع حسینی نوشته شده است. عناوین به شنگرف و کاغذ آن نوعی ترمه است. نسخه مذکور در ۸۴ برگ ۲۱ سطری نوشته شده است. واقف آن حاج محمدتقی شهابی نظام دفتر، کارمند آستان قدس رضوی است که نسخه مزبور را به تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ وقف کتابخانه آستان قدس کرده است. واقف در پشت کتاب ترجمه مؤلف و فرزندان وی را نوشته و افزوده است: «... این نسخه حاضر که مسمی به محافل المؤمنین و در زمان کریم خان زند نوشته شده، یکی از آنهاست که به طبع نرسیده چون به مفاد: العبد و ما فی یده کان لمولاه، هر چه دارم از این آستان فیض نشان است، این نسخه را که بالتسببه کتاب نفیسی است برای استفاده به کتابخانه آستان قدس تقدیم نمودم که عموم بهره‌مند شوند و بنده شرمنده را به دعای خیر یاد فرمایند و انا العبد محمدتقی بن ابوالقاسم الناظم الشهابی ۱۰ مرداد ۱۳۲۳، این نسخه ناتمام است معلوم نیست مصتّف تمام نکرده است یا کاتب موفق به استکتاب نشده است».

نکته قابل توجه آن که نسخه موجود محافل المؤمنین در چهار مورد بیاض است: الف - ذیل ترجمه کریم خان زند به قدر یک صفحه و نیم؛ یعنی نصف صفحه

(a-35) و همهٔ صفحهٔ (b-35) سفید است. گویا مسوّدۀ مؤلّف چنین بوده است. به نظر می‌رسد مؤلّف بر آن بوده است که وقایع و حوادث دوران زندیّه را که پس از سال ۱۱۹۰ هـ.ق. روی می‌دهد و خود شاهد آن است در این جا بگنجانند، امّا احتمالاً چنین فرصتی نیافته و مجال بازنگری این بخش از اثرش را پیدا نکرده است.

ب - پایان ترجمهٔ حسین بیک؛ یعنی نصف صفحهٔ (a-38) و همهٔ صفحهٔ (b-38) نیز سفید است.

ج - پایان ترجمهٔ محمدباقر مجلسی؛ یعنی  $\frac{3}{4}$  از صفحهٔ (a-51) بیاض باقی مانده است.

د - پایان شرح حال سیّد علی خان مدنی؛ یعنی نصف صفحهٔ (b-69) و همهٔ صفحهٔ (a-70) بیاض است. گویا مؤلّف بر آن بوده است تا در مجالی دیگر بر ترجمهٔ احوال و ذکر آثار مترجم بیش از آنچه آورده است بیفزاید.

### کاتب نسخه

برخی از محققان بر این باورند که کاتب نسخهٔ محافل المؤمنین فرزند مؤلّف شیخ الاسلام فضل الله حسینی است. از آن جمله است استاد مدرّس رضوی. وی می‌نویسد: «این نسخه به خط فضل الله پسر مؤلّف است»<sup>۱</sup>. یکی دیگر از محققانی که معتقد است این کتاب را فرزند مؤلّف استنساخ کرده است، مهدی بامداد است. وی در کتاب رجال می‌نویسد: «محافل المؤمنین به خط پسرش فضل الله جزء کتب آستان قدس رضوی موجود است»<sup>۲</sup>. آقابزرگ نیز می‌نویسد: «انّ نسخهٔ محافل المؤمنین بخط ولد المؤلّف المیر فضل الله بن محمد شفیع»<sup>۳</sup>. امّا استاد گلچین معانی می‌نویسد: «به نظر نمی‌رسد که این نسخه به خط فضل الله حسینی باشد؛ چه او از فضلالی عهد خود بوده و این نسخه که به خط شکستهٔ نستعلیق پخته و صافی نوشته شده، مشحون از اغلاط املایی است از قبیل: «ذوالاحترام»، «الساکن بالقزوین»، «بالفعل»، «سه هزار ازاده توپ»، «ما توجهات» به

۱- مقدّمهٔ مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.

۲- رجال بامداد، ۴۰۹/۳.

۳- الذّریعه، ۱۳۰/۲۰.

## مقدمه مصححان / چهل و یک

جای «ما لوجهات»، «میاشیر سعادت» به جای «مناشیر سعادت»، «غاری» به جای «قاری»، «سببان» به جای «صبیان» و مانند اینها.<sup>۱</sup> تردید آقای گلچین معانی به قطع و یقین درست است و کاتب نسخه پسر مؤلف نیست؛ چراکه پشت برگ اول نسخه کتابخانه آستان قدس فرزند مؤلف به خط نسخ درشت و زیبا نوشته است: (کتاب مَحَافِلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ أَبِي - طَابَ اللَّهُ تَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَتَوَاهُ - اِسْتَكْتَبْتُهُ لِنَفْسِي وَ اَنَا الْمُؤَدَّبُ الْعَاصِي فَضَلَ اللَّهُ بِن مُحَمَّدٍ شَفِيعِ الْحَسِينِي، مهر «الراجی فضل الله الحسينی»). از جمله اِسْتَكْتَبْتُهُ لِنَفْسِي روشن می شود که نسخه به درخواست پسر مؤلف - توسط کاتبی خوش خط - نوشته شده است؛ زیرا اگر خودش کاتب نسخه بود باید می نوشت: كَتَبْتُهُ لِنَفْسِي.

### شیوه تصحیح

پایه کار ما بر اساس تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - یعنی همان نسخه آستان قدس که متأسفانه ناتمام مانده - استوار است. پاره‌ای از اجمالها و اشتباهها و ابهامهای راه یافته در متن را با استفاده از کتابهایی که نام آنها را در تعلیقات و حواشی و فهرستها یاد کرده‌ایم، روشن ساختیم و ایرادهای متن را تا آنجا که ممکن بود بر پایه مأخذ کتاب محافل المؤمنین برطرف کردیم. تعلیقات را به انگیزه بهره‌بردن بیشتر خواننده محترم و روشن تر شدن مطالب و رفع ابهامها و اجمالهای راه یافته در متن در پانوشت گنجانیدیم. تا آنجا که میسر شد نامها را مشکول نمودیم تا به تلفظ درست نامها کمک کرده باشیم.

خود نیک می دانیم و معترفیم که این اثر از اشتباهها و لغزشها خالی نیست؛ زیرا از این کتاب تنها یک نسخه موجود است و به اصطلاح نسخه شناسان «تک نسخه است» و تصحیح چنین کتابهایی نمی تواند خالی از اشتباه باشد. لذا چشم امید به صاحب نظران دوخته‌ایم تا خطاها و لغزشها را با نقدها و نظرهایشان گوشزد فرمایند و ما را از افاضاتشان بهره‌مند گردانند.

در پایان از جناب استاد مایل هروی که تصحیح کتاب بر عهده ایشان بود و مقداری از کار را انجام داده بودند، ولی مجال تکمیل و اتمام آن را نیافتند، تقدیر و سپاس فراوان داریم. همکاری حجة الاسلام و المسلمین آقای خزاعی در رفع بعضی ابهامها و اعراب‌گذاری عبارات عربی مورد تشکر و قدردانی است. از مرحوم دکتر ابوالفضل نبئی و آقای عباس کیهانفر که ما را در تصحیح سنورنامه (= سرحدنامه) - که به زبان ترکی است - یاری کردند امتنان فراوان داریم و نیز از دوستان فاضل آقایان: علی‌رضا دستگردی و مرحوم محمدرضا اظهري که ما را در مقابله نسخه و نمونه‌خوانی این اثر کمک کردند؛ از صمیم دل تشکر می‌کنیم.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

مشهد مقدّس

آذر ۱۳۸۲ = رمضان ۱۴۲۴

ابراهیم عرب‌پور - منصور جغتائی



# محافل المؤمنين

[ متن ]

---



## دیباچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

۱۰

ذکرِ مجالسِ حالِ مؤمنینِ اخیار، و فکرِ مدارسِ قالِ عالمینِ ابرار، حمد و ثنا و ستایشِ بی‌منتهای پرورگاری است جَلِّ شأنه که هادیانِ طریقِ هدایت و شاریانِ رحیق<sup>۱</sup> و لایت را از زلالِ سلسبیلِ خوشگوار عنایتِ بی‌نهایتِ مَالَاعَيْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ مانند گل سیراب، و از صلصالِ ماء معینِ چشمه سارِ نظرِ مرحمتِ اثرِ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبِ بَشَرٍ [۱۱] چون سنبلِ شاداب گردانید که: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾<sup>۲</sup> و ساحتِ احوالِ مؤمنین را از رشحاتِ سحابِ فیوضاتِ خود گلشن، و کُلبه خاطرِ اهلِ دین را از قَبَسَاتِ مراحم و لَمَعَاتِ مکارمِ خویش روشن، و از خارِ ضلالت و ظلمتِ جهالت رهانید که: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حَسْبُ مَأْوٍ﴾<sup>۳</sup>.

۲۰

۱. رحیق: خالص، ناب، باده ناب.

۲. الرعد ۱۳ / ۲۳.

۳. الرعد ۱۳ / ۲۹.

[ ۱ ] حدیث نبوی است ← صحیفه الرضا (ع)، ۲۸-۲۶؛ امالی صدوق، ۲۵۹، ۳۲۳؛ بحار الانوار،

۳۲۹/۹۳، ۳۳۴؛ ۱۰۰/۱۳، ۱۲۱.

لمؤلفه

جمله اشیا شده پیدا ز تو      نور وجود است هویدا ز تو  
 رنگِ عدم صیقلِ لُطْفَتِ زدود      دستِ کرم پرده هستی گشود  
 جودِ تو بگرفت کران تا کران      قافله بر قافله فیضت روان  
 صبح عنایاتِ تو بی شام گشت      دانسه انعام تو بی دام گشت  
 چاکرِ تو هم ابد و هم ازل      زان صفتِ ذاتِ تو شد لم یزل  
 غیرِ تو کس کی به بساطِ قدم      از ره تقدیم نهاده قدم

۵

و صلواتِ صلوات و تحیاتِ طیبات بر روانِ فیضِ بنیانِ پیغمبرِ عظیمِ الشانی  
 که چون در میدانِ سروری و مضماری برتری، رایتِ فیروزی آیتش افراخته  
 شد، سر و قدانِ بستانِ نبوت و اصطفای، و سهی قامتانِ گلستانِ صفوت و اجتناب  
 را علمِ شریعت، نگون و خمید، و تا آن که در گلشنِ رسالت و چمنِ نبوت گل  
 همیشه بهارِ دینِ مبین و ملتِ مُستَبینش شگفته شد؛ حدایقِ حقایقِ ادیان و  
 بساتینِ آیینِ پیغمبران پزمرده و افسرده گردید، چو نسماتِ جانفزا و نَفحاتِ  
 دلگشا و رشحاتِ غم‌زدا که از مهبِّ الطاف و مَصَبِّ اعطافش اهتزاز و  
 انتصاب یافته به مؤمنینِ اخلاصِ قرین **«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ  
 اتَّبَعَكَ [الف ۱] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»**<sup>۱</sup> رسانیده، و چو شبنمِ عطرسا و نفعه دلارا که  
 از گلشنِ انفاسِ قدسیِ اساسش وزیده، دماغِ جانِ مُسْتَنْشِقینِ روایحِ **«إِنَّ  
 الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِينَ»**<sup>۲</sup> را عنبرِ آلودِ مُشکِ آمود گردانیده.

۱۰

۱۵

لمؤلفه

صَلَّ عَلَى نُورِ سَمَاءِ الْعُلَى      مَنْ هُوَ نُورِ بَرِيَاضِ الْهُدَى  
 مهرِ جمالش چو تُتَّقِ بِرِكَشِيدِ      نورِ نخستین به جهان شد پدید

۲۰

۱. الأنفال / ۸ / ۶۴ .

۲. الدخان / ۴۴ / ۵۱ .

عزّ و علا رتبهٔ اعلاش بود      چون ز «دنی» پایهٔ آذناش بود  
 چارمَلک مرغِ سخنِ دانِ او      صحنِ فلکِ سبزهٔ بستانِ او  
 خاکِ رهش تاجِ سرِ اولیا      تاجِ سرش خاکِ درِ کبریا  
 چون به نبوتِ علمِ افراخت او      غلغلهٔ بر چرخِ درانداخت او  
 آتشی بر خرمنِ موسی فتاد      دینِ مسیح از دمِ او شد به باد

۵

و بر آلِ طیبین و ذرّیتِ طاهرینِ او باد که وارثانِ دَیْهِمِ نبوت، و حارسانِ مُلک و ملّت، و ینابیعِ نهرِ جود، و مفاتیحِ ابوابِ وجودند. خصوصاً به نسخهٔ جامعهُ عالمِ غیب و شهود، و خازنِ نقودِ هست و بود، طلیعهٔ لشکرِ خداپرستی، و طلایهٔ صبحِ هستی، مَظْهَرِ قدرتِ ازلی، و مُظْهَرِ صنعتِ لَمْ یَزَلْی، معمارِ قصرِ دین و مسمارِ دیدهٔ جاجِدین، امامِ محرابِ آفرینش، قبلهٔ سجدهٔ اهلِ بینش، عقده‌گشای مسایلی معضلهٔ دین، راهنمای مراحلِ مشکلهٔ اهلِ یقین، اُمُّ الْکِتَابِ ارقامِ الهی، کتابِ المبینِ فیوضاتِ نامتناهی، نَبیرِ اعظمِ سپهرِ فیوض، هادی طُرُقِ سُنَن و فروض، مولای حاضر و غایب، امیرالمؤمنین و امام‌المتّقین علی بن ابی‌طالب.

۱۰

لمؤلّفه

۱۵

مطلعِ انوارِ صبحِ فیضِ بی‌همتا علی است      منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است  
 مَظْهَرِ جودِ خدا و مَظْهَرِ اشیا علی است      اهلِ دین را در دو عالمِ عروة‌الوُتقی علی است  
 ز آنچه آید در خیالتِ اعظم و اعلی، علی است

تاسمِ نار و جحیم، محییِ عَظَمِ رَمیم      کاف، ها، یس، طه، صاحبِ خُلُقِ عظیم  
 حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم      او بُود با جملهٔ اشیا آن‌چنان در گل شمیم

۲۰

آنچه باشد جملهٔ اسماء، اندرو پیدا علی است

هست وجه‌الله و عین‌الله هم اُمُّ الْکِتَاب      لوحِ محفوظ<sup>۱</sup> و قلم، قرآنِ ناطقِ آن‌جناب  
 چاشنی یابِ نوالش در دو عالمِ شیخ و شاب      دستگیرِ روزِ محشرِ دوستان را در حساب

- در طواسین «طا» و در حامیمها هم «حا» علی است
- مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان از الف «با» «تا» به آخر حرفها هریک چنان  
صادرِ اوّل چنین باشد به نزد عارفان جمله عالم گشته اندر «با» ی بسم الله نهان  
خود بیان فرموده آن شه: نقطه در «با» علی است [۱]
- ۵ از برای «اتما» «بلغ» بیان ایزد نمود رتبه اش را مصطفی در کُنت مولا، فزود [۲]  
«هل آتی» و «لا فتی» در شأن او آمد فرود با زبان درهای علم و دست او خیر گشود  
والی مُلک ولایت، شاه دین، مولا علی است
- صاحب «مُلکاً کبیراً»، قدوه روحانیان عرش اعظم، عقلِ اوّل، پادشاه انس و جان  
سدره و طوبی چه باشد پیش آن عالی مکان ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران  
کارفرمای دو عالم، والی والا علی است ۱۰
- آیت الله قدرت الله بود وهم «زیتون» و «تین» صاحب میسم، خدیو دین امیر المؤمنین  
یعنی [ب ۱] آن فاروقِ اکبر سرورِ اهل یقین ماه برج کتف پیغمبر، امام اوّلین  
ابن عمّ مصطفی، سلطان «أُوذنی» علی است
- ساقی کوثر که جاری گشته از وی سَلَسَبیل در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل  
شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل بود مولا و حبیب حق، خداوند جلیل ۱۵  
ذات او مَمْسوس با حق شد، از آن حق با علی است
- آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام گرچه می کردند در ظاهر به هر امری قیام  
لیک در باطن اعانت می نمودی آن امام بود حاضر با همه آن خسرو عالی مقام  
رهنمای خضر و یار موسی و عیسی علی است
- هست در انجیل و تورات و زبور انبیا نام پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا ۲۰

[ ۱ ] اشاره دارد به سخن امیرمؤمنان علی(ع): «أنا النقطَةُ تحتَ الباء» ← جامع الاسرار آملی، ۴۱۱، ۵۶۳؛ المصباح فی التصوّف، ۸.

[ ۲ ] اشاره دارد به حدیث نبوی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ رَبِّ! وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ» ← سنن ترمذی، ۵/۶۳۳؛ کنز العمال، ۱۱/۳۲۹۱۶؛ مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۴۷؛ مناقب ابن المغازلی، ۲۴؛ مناقب خوارزمی، ۱۳۴؛ حلیة الأولیاء، ۶/۲۹۴.

سرورِ مردانِ عالمِ صاحبِ حمدِ ولوا قَدْ رَفَعْنَاهُ عَلِيًّا گشته در ذکرش ادا

در کتابِ انفسی اَيْضاً جهانِ آرا علی است

زُویولا یافت صورت، جسم شد مَمْزُوجِ جان شد پدید از نورِ پاکش این زمین و آسمان  
دُرهای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان لؤلؤ و مرجان دَرُوی بحری بود بس بیکران

چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است

۵

گلستانِ عالمِ امکان که خوش با رنگ و بوست سنبل و نسرين و گلهايش همه در طرفِ جوست  
سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست آنچه می خواهد دلت از میوه‌ها جمله دَرُوست

گلشنِ دنیا و عقبی را چمنِ پیرا علی است

در مَرایا صورتِ واحد چُه گردد جلوه‌گر عکسها آید به قدرِ آن مرایا در نظر  
نیست بر اهلِ حقیقت، سرِّ اینها مُسْتَرِّر وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مَقَرِّر

۱۰

غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هر جا علی است

می شود حاضر به مُردن، بر سرِ هر کس امام قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام  
از گنهارِ مُحَبِّش کی کَشَد حق انتقام هر که باشد در ولایش خلد راگیرد مقام

دادرس این جا و هم در نشأه عقبی علی است

دست زن بر دامنِ حیدر که او شیرِ خداست زوج زهرا، صاحبِ دُلُّل، شه هردو سراسر  
بهر این فرعونِ اَمْت، ذوالفقارش چون عصاست چون تو را مولا بود «فکرت»، ز دشمنِ غم چرامت

۱۵

لمعه یابِ صد تجلی با ید و بیضا علی است

أَمَّا بَعْدُ؛ مخفی نماناد که چون کتابِ فیضِ آیینِ مجالسِ المؤمنین نسخه شریفه‌ای  
است که مبتدی و منتهی را به کار می آید و اساسِ دین و بنیانِ مَنهَجِ اهلِ یقین  
را مُحکَم می نماید و دیده بصیرت [را] به احوالِ مؤمنین می گشاید، گاه چون  
عندلیب در بستانِ سخنِ سرایی به هزارستان تفسیرِ آیاتِ قرآنی را در ضمنِ  
دلایل سراید، و زمانی به لسانِ شکرین و زبانِ شیرین از طوطی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ  
الْهَوَى»<sup>۱</sup> آغاز نماید. جواهرِ زواهرِ کلماتِ ائمه هدی را به نحوی در نگین

۲۰

بیان تَرْصِیع نماید که صَرَافِ جواهرِ سخن در حیرت مآند وزواهرِ عباراتِ حَقّه را چنان در شجرِ بیان<sup>۱</sup> جلوه دهد که باغبانِ اندیشه زیاده بر آن تصوّر ننماید. براهینِ قاطعه‌اش هریک در دفعِ شبهه معاندین سیفی است قاطع، و حُجَجِ واضحه‌اش در استضاءتِ دلایلِ شمعی است لامع. الحقّ چنین کتابی در اسلام تصنیف و تألیف نگردیده. چنان که خود فرموده: [الف ۲]

گلشنی از حقایق است الحق      چمنی از شقایق است الحق  
 غنچه‌های حدیقه ناز است      تازه گل‌های گلشنِ راز است  
 شعله شوقِ جان‌گدازان است      زاده طبعِ پاکِ زادان است  
 آفتابی است چشمِ بد زُور      آسمانی است پر کواکب و نور  
 نازنینِ شاهدهی، بری از عیب      جلوه‌گر آمده ز عالمِ غیب

و از ابتدای امرِ اسلام تا به زمانِ سلاطینِ جَنّتِ مَکینِ صفویّه - اَنَارَ اللّهِ بُرْهَانَهُمْ وَ جَعَلَ اللّهُ الْجَنَّةَ مَكَائِهِمْ - در تحقیقِ اسامیِ مؤمنینِ عالی‌مقام و شیعیانِ ذوالاحترام بذلِ جهد فرموده شَكَرَ اللّهُ سَعِيَهُ وَ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ. و اِنْ شَاءَ اللّهُ تعالی احوالِ خیریتِ مآلِ سعادتِ اشتمالِ مؤلفِ آن بیان خواهد شد. و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته، و به نظرِ قاصر نرسیده که ذکرِ آن اعظامِ دین و محبّانِ خاندانِ طَبِیّین را به طورِ کتابِ مجالسِ المؤمنینِ أَحَدی از دانشمندانِ فصاحتِ قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توکلاً علی اللّهِ رَبِّ الْعَالَمِینِ و توسّلاً به ذیلِ خیرالمرسلین و عترته الطَّیِّبِینِ الطَّاهِرِینِ لاسیما مولانا امیرالمؤمنین و الامامِ الْمَسَدِّدِ الْمَوْئِدِ مِنَ اللّهِ الْمَلِکِ الْمَنَّانِ صاحبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ - علیه و علی آبائه الْأَقْدَسِینِ أَلْفِ أَلْفِ سَلَامٍ وَ تَحِیَّةٍ مِنْ اللّهِ السَّبْحَانَ - شروع به آن نمود. و چون هر متاعی را خواهانی باید پا برجا، و هر کالایی را لابد است از راغبی به شرای، خصوصاً قماشِ کاسد تألیف که لابد است از مُشْتَری. و در این عصر نه از این کالا و صاحب کالا



خبری، و نه از طالب و خریدار آن اثری است. این مرغ خیال چنان پرواز نموده که با عنقا در یک قاف غنوده، و در یک مرحله راه فقدان پیموده. باز از قاف و عنقا اسمی زبانزد خاص و عام می‌شود، و ازین متاع مطلق اسم و رسمی نیست. همانا چون سلاطین و الاشکوه و خوانین دانش‌پژوه به مضمون دعای حضرت خلیل‌الرحمن - علیه التحية والثناء - که: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينِ»<sup>۱</sup>، طالب نام نیک بوده‌اند که اسامی سامی ایشان در دفاتر و اوراق باقی ماند؛ چه از اول بدیهیات است که اگر دولت سلیمانی و گنج فارونی باشد به اندک وقتی فانی می‌گردد و اسم باقی می‌ماند، در رواج آن می‌کوشیده‌اند. و در این ایام خوانین ذوی الاحترام را همت به تحصیل نان مقصور گردیده، این آثار مُنْطَمِس و مُنْهَدِم شده، حتی بعضی از فضلالی اصفهان - که همیشه آن ولایت در ایام دولت صفویه و غیرهم محل ارباب کمال و موضع صاحبان فضل و افضال بوده - می‌نمود که به هرکه از طلبه می‌رسید بگویند که: «در این ایام تصنیف ارباب طرب بهتر از تصنیف اصحاب طلب است لَئِلَّ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که این عمل خالی از ریا، و عنوان آن آلوده به مدح از اهل دنیا نگردیده، چون شعشة ذوالفقار که مشتمل بر غزوات حیدر کزار و امام ابرار - نظماً و نثراً - به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود. لهذا این شگرف‌نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی‌مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر - که آقای شیعیان است - می‌شود، یعنی خاتم الأئمة و امام الأئمة، نور خورشید فیوضات الهی و مطلع صبح عنایات نامتناهی [ب ۲]، آخرین موج بحر ولایت، معلم زورقی هدایت، شمع حریم این نه فانوس مینافام، و سرو چمن آرای ریاض لیالی و ایام، امیر ارباب فوز و فلاح، سرّ «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُورَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ<sup>۱</sup>، نگهدارِ زمامِ توسنِ عالم،  
 انتظامِ بخشِ امورِ بنی آدم، باعثِ قرارِ زمین و آسمان، سلطانِ والاجاهِ انس و  
 جان، مشعلِ طریقِ خلافت و کرامت، و ماہِ آسمانِ سلطنت و امامت، واسطهٔ  
 ایجادِ موجودات و رابطهٔ فرایدِ مجردات به مادیات، عالم از هر طلالِ  
 ۵ سحابِ مرحمتش نصرتِ پیرا، و روزگار از فیضانِ نسیمِ مکرمتش  
 طراوتِ افزا، زلالِ روحِ پرورِ اکرامش خشکِ لبانِ وادیِ حاجات را قایمِ مقامِ  
 آبِ حیوان، و ابرِ گوهرِ ریزِ احسانش مشتاقانِ لآلی متمنیات را نایبِ منابِ  
 بحرِ عمان. از خوانِ جودش خلاق به نوالِ مرادات رسیده، و آفتابِ افضالش  
 به ساحتِ آمالِ عبادالله تابیده. تنسیمِ نسایمِ صبا و شمالِ نفعه [ای] از جهت  
 ۱۰ انفاسِ قدسی اساسِ اوست که دمیده، و تقاطرِ امطارِ دریا بارِ قطره [ای] از  
 محیطِ سخای اوست که متقاطر گردیده. نافه در چین شمیمی از شمامهٔ خلقِ  
 ملکوتِ آن جنابِ والالقاب، و از فروغِ رخسارِ کثیرالأنوارش لمعه‌ای است  
 آفتابِ عالمتاب. مشاطگانِ عرویسِ روزگار، شاهدِ شب و روز به جهتِ او  
 کُحلیِ غازه‌فام ساخته‌اند و جلوهٔ فرمایانِ دلبرِ صبا و مسا، گاه تکمهٔ گریبانِ  
 ۱۵ پیراهنِ شبرنگ را بسته، و گاهی به ظهورِ سینهٔ سمن‌زار برای او پرداخته‌اند.  
 معمارانِ قضا طرحِ این اساسِ عالی و بنایِ متعالی را به محضِ وجود  
 ذی‌جود او انداخته‌اند و کارگزارانِ پیشگاهِ قدر تاروپود امتزاجِ عناصر را در  
 دستگاهِ عالم به سببِ او یافته‌اند. امام‌الحق، نورالمطلق. سمی جدّ ماجده  
 حبیب‌الرحمن یعنی حضرت صاحب‌الأمر والعصر والزمان - علیه و علی آبائه  
 ۲۰ وَ آلِهِ أَلْفُ التَّحِيَّةِ مِنَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ.

لمؤلفه

امام عالم و عادل که گشته او مستور ز دیده‌ها ز برای مصالحِ جمهور  
 مدارِ مقصدِ کارِ جهانیان از اوست برای او شده حکمِ قضای حق مقصور

به فرقی چرخ بُود خاکِ پای او چون تاج  
 به باد تهر دهد خاکِ طاغیان بر باد  
 به پاش داری نامحرمان ز بهرِ اِناث  
 دلِ عدو شود از خوفِ پر ز خونِ چوانار  
 ۵ ز بهرِ دیدنِ رویش به رقص می آیند  
 اساسِ لهُو نمائند به جا به دولتِ او  
 دَمِ مسیحِ نشانش حیات می بخشد  
 فتد ز نظم جهان شخصِ عقل در حیرت  
 درونِ بطن بخواند آیه [ای] ز بهرِ ضعیف  
 ۱۰ به مهد کرد تکلم: مَنْ وَلِيَ خِدا  
 نموده بود چهل روز از ولادت خویش  
 نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه  
 چنان به لطف تکلم نمود آن ایام  
 برآوری یدِ بیضا شها چُه بعد ازین  
 ۱۵ شود چو وقتِ ظهورت به لوح، امر شود  
 به روزِ حشرِ جحیم و جان به دستِ تو است  
 مُحَبِّ خویش به غلمان انیس می سازی  
 شها مَنْم که درین آستان، تمامی عمر  
 که نام من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر  
 ۲۰ امیدوار است که در مجلسِ پرنور و محفلِ لازم السُرور و بزمِ واجب الحبورِ آن  
 شفیع روزِ نشور اسمِ این خادم و کلبِ این درگاه، محمّد شفیع بن بهاء الدین محمّد  
 الحسینی عاملی شیخ الاسلام، الساکن بالقزوین مذکور، و این تحفه را مِنْ قَبیل  
 هدیة النَّمْلِ الی سلیمان در پیشگاهِ بارگاهِ ولایتِ پناه گذرانیده، به  
 محافل المؤمنین نامیده شد - بمَنته وجوده.



## افتتاح کتاب محافل المؤمنین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتتاح قلم بدایع آثار، بعد از حمد حضرت کردگار، و نعت احمد مختار، و منقبت ائمه اطهار؛ حقایق نگار فواید این نسخه شریفه - که محتوی بر فواید کتاب رجال است که مدار دین بر آن است - گردید، و از مقوله کتاب حکایات ندانند؛ چه بر هر کسی لازم است که آنچه را که از معالم دین مبین و معارف منہج مستبین تحصیل نماید قایل آن را داند. چنان که حضرت حکیم علیم می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۱</sup>. از معصوم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - تفسیر این را پرسیدند، حضرت فرمود: «علمه الذي يأخذه عمّن يأخذه».

و در حدیث نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وارد شده که فرمود: «اللَّهُمَّ أَرْحَمَ خُلَفَائِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي وَ يُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ بَعْدِي»<sup>۲</sup>. [۱].

۱. عبس ۸۰ / ۲۴.

۲. من لا يحضره الفقيه، ۳۰۲/۴ ح ۹۱۵: «و يعلمونها... بعدی» را ندارد.

[ ۱ ] حدیث نبوی است ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/ ۱۴۵-۱۴۴: ۲۲۱/۸۹؛ کنز العمال،

ح/۱۰، ۲۹۱۶۷، ۲۹۲۰۸، ۲۹۴۸۸.

و شیخ صدوق - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ - در آخرِ کتابِ مَنْ لَا يُحْضِرُهُ الْفَقِيهَ فرموده: وَ رُؤَى: «هَلِ الدِّينَ الْأَمْعَرَةَ الرَّجَالِ؟» [۱] و از حضرتِ امامِ بحقِ ناطقِ جعفرِ صادقِ مروی است که فرمود: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ الرَّجَالِ [مِنَّا] عَلَيَّ قَدْرٍ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.» [۲]

۵ و أيضاً از آن حضرت روایت است که فرمود: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ شَيْعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يَحْسِنُونَ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.» [۳]

و غیر این احادیث و اخبار بسیار در مدحِ رجالِ شریفِ ورود یافته. و از بعضی احادیثِ شریفه تعریفِ کتب و عملِ آن نیز مُسْتَنْبَط می‌گردد. چنانچه در آخرِ کتابِ مَنْ لَا يُحْضِرُهُ الْفَقِيهَ و در کتابِ اِكْمَالِ الدِّينِ به اسناد از جنابِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در وصیتی که به مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - فرموده‌اند، مذکور است که: «يَا عَلِيُّ اعْجِبِ النَّاسَ اِيْمَانًا وَاَعْظَمِهِمْ يَقِيْنًا قَوْمٌ يَكُوْنُوْنَ فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوْا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَاَمْتُوا بِسِوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ.» [۴] و شکی نیست که غرض از این رجالِ فرقه‌ناجیه شیعه‌اند و مطلب از سواد بر بیاض کتبِ شریفه ایشان است. چنانچه حضرت سیدالشاجدین و زین‌العابدین در حدیثِ طویلی در کتابِ اِکْمَالِ الدِّينِ فِيْ بَابِ النَّصِّ عَلَيَّ الْأَئِمَّةِ مذکور است، می‌فرماید: «يَا اَبَا خَالِدٍ اِنَّ اَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ وَ الْقَائِلِيْنَ بِاِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرِيْنَ لِظُهُوْرِهِ [ب ۳]. اَفْضَلُ مِنْ كُلِّ اَهْلٍ زَمَانٍ لِاَنَّ اللهَ [تَعَالَى ذَكَرَهُ] اَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُوْلِ وَ الْاَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا

۲۰ [ ۱ ] این سخن شیخ صدوق (ره) - که ما آن را در من لا يحضره نیاقتیم - تعبیری است مشهور که متأخران نیز آن را تکرار کرده‌اند. مجلسی آورده است: «ان الدین ائما هو معرفه الرجال» بحار الانوار، ۲۴/۲۸۶؛ «عَرَفْتُ اَنَّ اَصْلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ» ← همانجا.

[ ۲ ] ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/۱۵۰.

[ ۳ ] ← همو، همان، ۲/۸۲.

[ ۴ ] ← من لا يحضره الفقيه، ۴/۲۶۵؛ مکارم الاخلاق، ۴۴۰؛ اثبات الهداة، ۳/۴۵۳؛ اكمال الدين،

۱/۲۸۸؛ ينابيع المودة، ۴۹۴؛ منتخب الأثر، ۵۱۳.

صارت [به] الغيبة عندهم بمنزلة المُشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالسَّيْفِ أَوْلَيْكَ الْمَخْلُصُونَ حَقًّا وَشِيعَتَنَا صِدْقًا وَالدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا. [۱]

۵ فایده ثانیه - این که جمعی کثیر و جمعی غفیر که در این کتاب مذکورند، اکثر آنها قبل از ظهور سلطانِ مغفرتِ نشان شاه اسماعیل صاحبِ قرآن شیعه اثنا عشری بوده‌اند و حقیقتِ این متمم، مرامِ صاحبِ مجالس المؤمنین است. فایده ثالثه - آن که در ذیل احوال بعضی که مناسب افتد، مسایل امامت که رکنی از ارکانِ اصول مذهب شیعه است مذکور می‌گردد.

۱۰ فایده رابعه - منافع دیدن تاریخ، مثمر ده ثمر است به نحوی که مؤرخین متوجه شده‌اند:

ثمرِ اوّل: علم تاریخ موجبِ خرمی و بشاشت است چه حاسّ سمع به مضمونِ مَثَلٍ لَا تَشْبِعُ الْعَيْنَ مِنْ نَظَرٍ وَلَا السَّمْعَ مِنْ خَبَرٍ وَلَا الْأَرْضَ مِنْ مَطَرٍ. [۲] از آن محظوظ<sup>۱</sup> می‌گردد.

ثمرِ ثانی: آن که علمی سهلُ المأخذ است.

۱۵ ثمرِ ثالث: آن که استماعِ احوالات نماید، داند که این خبر صدق است و آن خبر کذب.

ثمرِ چهارم: آن که عقل را چند مرتبه است: یک مرتبه آن عقلِ تجاربی است و به مقتضای کریمه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيُهُمْ أُقْتَدِه»<sup>۲</sup> ملاحظه احوالِ نیکوکاران و بدکاران موجبِ آگاهی او می‌گردد.

۲۰

۱. اصل: محظوظ.

۲. الانعام ۹۰/۶.

[ ۱ ] - بحارالانوار، ۳۸۷/۳۶؛ اکمال‌الدین، ۳۱۹/۱؛ اعلام‌الوری، ۳۸۴؛ الاحتجاج،

۳۱۷-۳۱۸؛ اثبات‌الهدایة، ۵۱۴/۱؛ حلیة‌الابرار، ۱۳۸/۲؛ غایة‌المرام، ۲۰۳؛ منتخب‌الأثر، ۲۴۳.

[ ۲ ] عن أبی عبدالله (ع) قال: «أربعة لا يشبعن من الأَرْضِ مِنْ مَطَرٍ وَالْعَيْنِ مِنْ نَظَرٍ،

وَالْأَنْثَى مِنْ ذَكَرٍ، وَالْعَالَمِ مِنَ الْعِلْمِ» - بحارالانوار، ۲۲۱/۱؛ نیز - همان، ۲۳۰/۷۸.

پنجم: این علم دستورالعملی است که در امور محتاج به مشورهٔ مشیر نیست.

ششم: آن که معرفت اشخاص گذشته به حس میسر نیست بلکه باید به سمع ادراک شود و آن موقوف به این علم است.

هفتم: آن که موجب زیادتی عقل است. چنانچه ابوزرجمهر می گوید که: «علم تاریخ مؤید و معینِ رای صواب است».

هشتم: ضمایر اصحاب اختیار به سبب مطالعه این فن، مطمئن و برقرار گردد.

نهم: آن که شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود، به حصول مرتبهٔ صبر و رضا فایز و بهره مند شود.

دهم: آن که در تغییر حالات گذشتگان چون متذکر گردند که نعمت و نعمت و منحت و محنت را چندان بقایی نیست، و چون سعادت ناجیان و عادلان و شرف درجات این طایفه معلوم فرمایند، از سیرت مذمومه عدول نمایند.

فایدهٔ خامسه - بعضی قصاید عزا و تواریخ نادره از شعرا، و حکایات غریبه از

عرفا که در کتب متداوله نیست در این جا درج شده، و غیر از اینها فواید دیگر از این نسخه می توان یافت. الحق استنساخ آن بر اکثر مردم لازم است؛ چه احوال اجداد کرام ایشان و حقیقت مذهب آبا و اجداد آنها مذکور و مسطور است، خصوصاً اهل جبل العاقل، که نور محبت خاندان امامت از

جباہ ایشان چون مهر انور ساطع و لامع است؛ چه هیچ قریه از آن نیست که جمعی از فضلا و علمای امامیه از آنجا طلوع نکرده باشند. و جمیع اهالی آنجا شیعهٔ خالص اند، حتی نقل جراب و آب مشهور است و شیخ جلیل القدر محققین حرالعالمی - قدس الله روحه - فرمود که: در عصر شهید ثانی و نزدیک به آن، در دهی از دهات جبل العاقل هفتاد مجتهد بود. و



جَبَلِ الْعَامِلِ ولایتی [الف ۴] است از اعمالِ شام. و ظاهراً بعضی از قُرَای آن مثلِ بَقاع در میانِ بَعْلَبَکِّ و جِمُص و دمشق افتاده. از این جا است که صاحبِ مَعْجَمِ الْبُلْدَانِ به واسطهٔ شَدَّتِ اتِّصَالِ، او را داخلِ بَعْلَبَکِّ شمرده، اما مشهور و اصحّ آن است که داخلِ شام است. [۱]

۵ و در تاریخ مغربی ذکر نموده که جَبَلُ الْعَامِلِ لبنان است و واقع است در جنوبی دمشق شام. طولِ او هجده فرسخ است و عرضِ او نُه فرسخ. و وجه تسمیهٔ آن چنان است که عاملهٔ بنِ سِبا پادشاهِ یمن بانی آن گردید. و نصفِ آن بالفعل در میانهٔ دریا مغمور است و نصف موجود. دیوان مشهور آن زمین است و شیخ جلیل القدر راوندی از حضرت باقر - علیه السّلام - روایت نموده در حدیثی که بعد از آن که طوفانِ نوح واقع شد بیت اللّهی که حج و طواف می نمودند مفقود بود و انبیا حج می کردند و مکانِ آن را نمی دانستند تا آن که حضرت ابراهیم - علیه السّلام - مأمور به ساختنِ خانه شد «حَتَّى بَوَّاهُ اللهُ لابِراهِیمِ فاعلمه مکانه فبناه من خمسةِ أَجِبِلٍ ثَبیر من حراء و ثَبیر و لبنان و جَبَلِ الطَّوَرِ و جَبَلِ الخمر». [۲]

۱۵ صاحب قاموس گوید که احادیثِ بسیار در خصوصِ شام وارد گردیده چنانچه عیاشی در تفسیر خود از داود رقی<sup>۲</sup>، از حضرت ابی عبدالله - علیه السّلام - روایت کرده است: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، یعنی الشام. [۳]

و شیخ محمّد بن یعقوب الكلینی - طیب الله روحه - از حضرت امام محمد باقر

۱. اصل : + به.

۲. اصل : برقی.

[ ۱ ] نسبتِ جَبَلِ عاملِ به بعلبکِّ به این صراحت از سوی یاقوت مطرح نشده است ← معجم البلدان، ۲۴۹/۴. اما مؤلف این عبارت را عیناً از مجالس المؤمنین شوشتری، ۱/۷۷ گرفته است.

[ ۲ ] ← بحار الانوار، ۲۲۳/۶۰؛ ۶۵/۹۹ به صورت... جَبَلِ الحمر.

[ ۳ ] ← تفسیر عیاشی، ۱/۳۰۵-۳۰۶؛ بحار الانوار، ۱۳/۱۸۲.

- علیه السّلام - روایت کرده، قال: «اوحى الله الى موسى ان احمل عظام يوسف من مصر قبل ان تخرج منها الى الأرض المقدّسة بالشام.» [۱]

و شیخ جفیری در قُرب الإسناد در حدیثی از حضرت امام رضا - علیه السّلام - نقل کرده که فرمود: «لَقَدْ اوحى الله تعالى الى موسى ان يُخْرِجَ عظام يوسف من مصر، الى أن قال: فلَمَّا اخرجَه طلع القمر فحمله الى الشام فليذلك تحمل أهل الكتاب موتاهم الى الشام.» [۲]

راقم الحروف مدّتها در این متأمّل بود که شام اکثر اوقات مسکن ذوات الاثنا عشر [بود] و مدّتها در آن جا سبّ مولاى متّقیان می شد، و اکثر ایشان ناصبی بودند و بلکه هستند، و بالفعل روز عاشورا را از ایّام متبرّکّه می دانند؛ چون است که این احادیث و آیات در شأن آن جا وارد شده باشد؟ چون احادیث مزبوره را به جبل العامل تنزیل نمود، لله الحَمْدُ رفع شبهات گردید و از مهبط فیض اله قاضی نورالله - رحمة الله علیه - تعجب است که به تعریف دهبیق پرداخته و استدلال فرموده که: محلّ خرابی هست که در آن جا شیعه نزول می نماید، وجه تسمیه این محلّه ظاهراً به خراب آن است که سر مقدّس حضرت سیدالشهداء با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود. و حال آن که در کتاب مجالس از حضرت صادق - علیه السّلام - مروی است که: «جميع آسمانها و زمینها بر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - گریستند الا بصره»

[۱] - اصول کافی، ۱۵۵/۸.

[۲] متن کامل حدیث چنین است: «ولقد اوحى الله تبارك وتعالى الى موسى (ع) أن يُخْرِجَ عظام يوسف منها فاستدلّ موسى على من يعرف القبر فدلّ على امرأة عمياء زمنه فسئلتها موسى ان تسدّله عليه فأبّت الأ على خصلتين فيدعو الله فيذهب بزمانتها و يُصَيِّرُهَا اللهُ معه فى الجنة فى الدرجة التى هو فيها فأعظّم ذلك موسى فاوحى الله إليه و ما يُعظّمُ عليك من هذا اعطها ما سئلت ففعلت فوعدته طلوع القمر فحسب الله القمر حتى جاء موسى لمؤعده فأخرج من النيل فى سَفَطٍ مَرْمَرٍ فحمله موسى و لقد قال رسول الله (ص): لا تغسلوا رؤوسكم بطينها ولا تأكلوا فى فخارها فانه يُورثُ الحِلْفَةَ وَيُذْهِبُ الغيرةَ قُلْنَا له فدقال ذلك رسول الله ﷺ. فقال: نعم.» قُرب الاسناد، ۱۶۶/۱.

و دمشق». [۱]

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «لاتقولوا من أهل الشام، ولكن قولوا من أهل الشوم، هم أبناء مصر، لعنوا علی لسان داود و جعل الله منهم القِرَدَةَ و الخنازیر.» [۲]

۵ فاضل مجلسی - قدس الله روحه - در کتاب بحار الأنوار احادیث تعریف شام را [ب ۴] تأویل به این نموده که: چون مکان انبیای قبل بوده بعد از آن که به حضرت سیدالشهداء نگریست مذموم شد. [۳]

و بعد تأویل ظاهر است، چه احادیث از حضرت صادق - علیه السلام -

مروی است و آن بعد از مقدمه حضرت سیدالشهداء بود. و از شیخ جلال الدین

۱۰ سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء نقل نموده که: سنه ستین و ثلاثمائه أعلن

المؤذنون بدمشق فی الأذان بحی علی خیر العمل بأمر جعفر بن فلاح نائب

دمشق للمعز بالله و لم یجتز علی مخالفته أحد. و فی أربع و ستین و ثلاثمائه

وبعدها علا الرفض و فار بمصر و الشام و المغرب و المشرق، و تؤدی بقطع

صلاة التراویح من جهة العبیدی. [۴]

۱۵

۱. اصل: اعین؛ متن برابر تاریخ الخلفاء، ۴۵۹ است.

۲. اصل: فاش، متن برابر تاریخ الخلفاء، ۴۶۳

[ ۱ ] لفظ حدیث چنین است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ

السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مِنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ:

البصرة و دمشق و آل الحكم بن العاص.» بحار الأنوار، ۲۰۵/۶۰؛ نیز - همان، ۲۰۲/۴۵-۲۰۱؛ امالی

شیخ طوسی، ۵۳/۱.

[ ۲ ] - تفسیر قمی، ۵۹۶؛ بحار الأنوار، ۲۳۳/۳۳؛ ۲۰۸/۶۰.

[ ۳ ] مجلسی احادیث زیادی در تعریف شام آورده است و گاه ارض مقدس را در قرآن [الارض

المقدسة، المائدة، ۲۳] به شام تأویل کرده است - بحار الأنوار، ۲۱۰/۶۰؛ ۱۹۸/۱۸-۱۸۶/۱۳؛

۲۸۱/۲۷؛ ۱۸۱/۱۳.

[ ۴ ] - تاریخ الخلفاء، ۴۶۳، ۴۵۹؛ نیز - وفیات الاعیان، ۳۶۱/۱، ۳۷۵؛ تاریخ ابن کثیر، ۲۸۷/۱۱.



## [در بیان احوال سلاطین صفویّه]

### در بیان احوال شاه و الاجاه شاه اسماعیل صفوی

آن ناصرِ مَلّت و دین، و غلامِ به اخلاصِ خاندانِ طیبین، مَظْهَرِ آیاتِ قدرتِ  
سُبْحانی، و مَظْهَرِ آثارِ عنایتِ یزدانی، صاحبِ شِیمِ مَلْکیّه و وارثِ نَهَمِ  
قدسیّه، مَا صَدَقَ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ كَالْمَطَرِ الْهَائِلِ [۱]، مویّد به تأییدِ ﴿قُلْ جَاءَ  
۱۵ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ﴾<sup>۱</sup>، به طلوعِ مهرِ شمشیرش از اُفقِ نیام والیِ مصر و شام در  
پرده تُواریِ نِهان، و از سُطُوعِ لَوامِعِ تیغِ بی دریغش افراسیابِ منشانیِ ترکستان  
در زاویه گمنامیِ نِهان گردیدند. رومیِ اَفْتاب از خوفِ خنجرش التّجا به زنگی  
شب بُردی و دشنه به خونِ اَعْدَا تشنه اش خاِرِ وجودِ دشمنانِ خاندان را از  
صفحه روزگار ستردی. دلِ خاقانِ چین از نهیبِ پُردلیش چون نافه پُر خون و  
۲۰ دیده تُرکِ ماوراءالنهر از صولتِ سنانِ جان ستانش مانند رودِ جیحون. ایمان

۱. الاسراء ۱۷/۸۱.

[ ۱ ] مَثَل سائِر است نظیر آن در گفتار علی(ع) به این صورت آمده است: «امامٌ عادِلٌ خیرٌ مِنْ  
مَطَرٍ وَابِلٍ». شرح جمال الدین محمد خوانساری بر عُرُ الحکم و دُرُر الکلم آمدی، ۱/۳۸۶؛ المعجم  
المفهرس لالفاظ غررالحکم، ۳/۲۶۹۹.

و ایمانیان از او در امان، و افغانِ پُر فغان از او در افغان. در میدانِ مردافکنی  
قیصر پیاده به رکابِ ظفرِ انتسابش، و در مقام انتقام صد شیبک در شبکه دام،  
مُروّجِ مذهبِ حق یقین، مشیّدِ اساس دین، صاحبِ قرانِ علویّ نشان شاه  
اسماعیل صفویّ موسوی بهادرخان سلطان ابن السلطان حیدر بن سلطان حمید بن شیخ  
ابراهیم بن خواجه علی بن صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفی الدین اسحاق که وارث  
دَیْهِمِ سلطنتِ مُلک و ملکوتِ بِالْأَرثِ و الاستحقاق بوده، از اولاد کرام حمزة  
بن الامام العالم موسی الکاظم - علیه التّحیّة و الثّناء - فی تعریفه:

شهی کاسمان پایه تخت اوست	مدارِ فلک تابعِ بختِ اوست	
سکندر شکوهی که دین پرور است	صفِ لشکرش سدّ اسکندر است	
رُخْش را فروغ از جمالِ علی است	جمالش گلِ باغِ آلِ علی است	۱۰
سپهر جهان دیده را ماه و مهر	دو چشم اند و او نور چشمِ سپهر	
کفِ او سحابی و پُر از نوال	رُخْش آفتابی ولی بی زوال	
چُهِ هست آفتابی چنین بر زمین	چرا مهر تابد ز چرخ برین؟	
فلک گریبند جمالش ز دور	بریزد ز تابِ تجلیّ چُهِ طور	
بُـوَد آفتابِ سپهرِ کمال	الهی کمالش نبیند زوال	۱۵
جسّادی به مردانگی و یلی	نبود و نباشد به غیر از علی	
جهان را که تیغش حمایت بُود	نمودارِ دستِ ولایت بُـوَد	
همه زیر دست و زبردستِ اوست	اگر در جهان رستمی هست، اوست	
ممالک که از دادِ عدلش بجاست	خدا دادش و داد دادِ خداست [الف ۵]	

۲۰ نقل کرده اند که والده سلطّان صدرالدین دخترِ شیخ زاهد گیلانی است، و مشهور  
است که در روزِ عقدِ شیخ زاهد به طریقی که کس عالی شأنی را تعظیم کنند از  
مسند برخاست و نشست. و خواصِ اربابِ اختصاص از سببِ آن استفسار  
نمودند، جواب داد که عن قریب از این دو بزرگوار عظیم القدری تولد خواهد  
نمود که سلاطینِ روی زمین به او در مقام بندگی باشند. و مزده قدومِ فیضِ

لزوم او به شیخ رسید، فرمود که: این کسی است که شیخ ما در مجلس عقد جهت او قیام فرمود. و شیخ جلیل القدر ابو جعفر طوسی در کتاب غیبت روایت نموده: عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: «يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنَ الدَّيْلَمِ يَمَلَأُ الْجِبَالَ وَالسَّهْلَ وَالوُعُورَ خَوْفًا وَمَهَابَةً وَيَسْرِعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَيُؤَيِّدُ هَذَا الَّذِينَ» [۱] یعنی منقول است از حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که فرمود: (بیرون می آید مردی از دیلم که پُر می کند آن مرد کوهها و صحراهای هموار و ناهموار را از ترس و هیبت، و می شتابند مردمان به سوی طاعتش، خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار، و مدد می کند دین مرا).

راقم الحروف این حدیث را احتمال می دهد که به اشاره به خروج آن پادشاه و الاجاه بوده باشد که طلوع آن نیر فلک جلال از سامانِ توابع دیلمان بوده؛ چه در تاریخ جهان آرا مسطور است که اوّل صباح سه شنبه بیست و پنجم رجب در سال هشتصد و نود و دو و به طالع عقرب موافق با طالع امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه التحیة و الثناء - متولد گردیده و دولت قزلباش و طلوع نیر شاه اسماعیل تاریخ میلاد او واقع گردیده. و در نوروز پیچی نبل روز چهارشنبه دهم شعبان از موضع اردوی سامان از توابع دیلمان کارکیار و اداع نموده قرین فتح و ظفر به صوب تَوَجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ فَأَنْتَكَ مَنْصُورِ لَوَايَ جِهَانُ گشا برافراخت و در سالِ ثانی خروج - که ست و تسعمائه بوده باشد - به ترویج مذهبِ امامیه پرداخت. «الحقّ مذهبک» تاریخ آن زمان است. و آن جناب در آن وقت در سنّ صبا بوده و جناب امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در دیوان اعجاز نشان فرموده:

صَبِيٌّ مِنَ الصَّبِيَانِ لَا رَأَى عِنْدَهُ      وَلَا عِنْدَهُ جِدًّا      وَلَا هُوَ يَعْقِلُ

از بدایع اسرار غیبی آن که کلمات این بیت مطابق عدد کلام ما هُوَ إِلَّا شاه

۱. اصل: عند جده، مطابق با ضبط دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص ۴۶۲ تصحیح شد.

[ ۱ ] در کتاب الغیبه حدیث مزبور دیده نشد، نیز ← الصواعق المحرقة، ۱۶۵.

اسماعیل بن حیدر بن جنید الموسوی است. الحاصل خروج او از دیلمان محقق است. پس معنی حدیث شریف ظاهر گردید.

و تعجب است از فاضل جلیل مولانا محمد خلیل قزوینی - قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ - که حدیث را حمل بر ظهور شاه عباس ثانی نموده و گفته: چون لفظ «دیلم» مشترک است میان محلی از محلات قزوین که دولتخانه مبارکه در آن جا واقع است و الحال به دیلمه کوچه مشهور است و میان طایفه و موضعی که قزوین سرحد آن است. در جواب می توان گفت که: هر محله از محلات قزوین که اتصال به دروازه دارد به اسم آن دروازه خوانده می شود. مثل درب ری و راه چمان و درب صامغان. این دیلمه کوچه نیز از آن قرار باشد که محله ای است که راه دیلمان است. ۵

و حدیث دیگر همان فاضل روایت نموده اند، اَنَّهُ قَالَ: «يَخْرُجُ بِقَزْوِينَ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ النَّبِيِّ [ب ۵] يُسْرِعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ الْمَشْرُوكِ وَالْمُؤْمِنِ يَمَلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا» [۱۱] کافی است. ۱۰

مجملاً آنچه از سلطان مزبور در باب مذهب تشیع به ظهور رسید اذمتخیله هیچ سلطان عظیم الشانی خطور ننموده بود. چنانچه المعتضد بالله عباسی که حکم او بر شرق و غرب عالم جاری بود در اربع و ثمانین و مائتین خواست تا بر منابر لعن معاویه کند و صحیفه ای که مخبر بود از مناقب اهل بیت، و مامون آن را تألیف نموده، بخواند، میسر نشد. و همچنین معزالدوله دیلمی که هریک از برادرانش پادشاه عراق و فارس بودند و خود فرمان فرمای عرب، و در کمال بهادری، در ربیع الثانی سنه احدى و خمسين و ثلاثمائة<sup>۱</sup> خواست تا کلماتی که به طریق کنایه مخبر از لعن ملاعین باشد به در مساجد نقش کند، مقدورش نبود و حسب الصلاح بعضی بر آن قرار یافت که این کلمات را ۲۰

۱. اصل: ثمانمائه.



بنویسند: لَعَنَ اللهُ الظَّالِمِينَ لَأَلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. امّا این قدر شد که اسم معاویه را بصریح ذکر کنند. و به دستور سلطان محمّد خدا بنده - که قدمت دودمان و قهر و غلبه لشکریانش مخفی و مستور نیست - در تسع و سبعمائه<sup>۱</sup> از صمیم قلب امر فرمود که: در سگّه و خُطبه اسامیِ حضراتِ ائمه را ذکر کنند، بعضی از بیم قبول نموده، اهل اصفهان به قَدَمِ ممانعت پیش آمده قبول نمی‌کردند تا آن که قریب به بیست هزار سوار مقرر شد که بدان جا رفته متمرّدان را تأدیب کنند. بعد از آن به زحمت بسیار مقدّم سُنّیان مَلا ابواسحاق نامی را گرفته به اردو آوردند و آن مدعا به واسطه حُلُولِ اجل سلطان محمد در حبّز توقف ماند.

۱۰ و همچنین سلطان حسین میرزای بایقرا در بدو دولتش خواست که در خطبه نامِ همایونِ حضرات را ذکر کند، از پیش نرفت و هجوم عام به مرتبه‌ای رسید که میرسیدعلی واعظ قاینی را از منبر به زیر کشند، انواع اهانت رسانیدند و هیچ یک از سلاطین صاحب بصیرت بر اجرای این امر توفیق نیافتند. و این معنی در خاطر ایشان مانده، به علیین شتافتند تا آن که حضرت شاهِ غفران پناه به محض تأییداتِ الهی و توفیقاتِ نامتناهی بر دو امرِ غریب - که هریکی از دیگری اَعْرَب است - موفق گشتند.

۲۰ اوّل مهم سلطنتِ صوری که از عهدِ امیرالمؤمنین - علیه السلام - تا غایت هیچ یک از علویّه در ایران به آن فایز نشده بودند، دیگر در بدو دولت مذهبِ حقی را که در این نهصدسال در پس پرده حجاب مانده بود که ظاهر نمی‌توانستند، بیان نمود به اَحْسَنِ وجهی تمشیت داد. سیم در سنه سبع و تسعمائه که سال سیم از جلوسِ میمنتْ مأنوس بود رئوس منابر و وجوه دنانیر به اسامی سامی حضراتِ ائمه هدی و نام نامی آن حضرت مزین شد. و همچنین خُطبای اسلام و فرقِ آنان، زبان به لعنِ دشمنانِ رسول و آل و اهل

بیت آن سرور گشادند، «فَقَطِّعْ ذَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>.  
 و در کتب معتبره مسطور است که شیخ شمس‌الدین فخری از تلامذه  
 صدرالحکماء میرصدرالدین شیرازی است و در اوایل دولت خاقان مغفور  
 شاه اسماعیل.



لمؤلفه

۵

<p>چه سهم السعادت بود درگمان          بر اعدای دین نصّ قاطع بُود          شود آب از سهم اوتف به آب          پرد نسر طایر ز چرخ برین          زهم بگسلد تار لیل او   نهار          زند آتش از شاخ مرجان در آب          که او سازد از جام وی طبل باز          که گردد ز پابوس او کامیاب          قلدح روز بزم و سپر روز جنگ          سکندر ز آیین و جم ز جام          نگرده ز پابوس او سرفراز          سرش پایمال ستم چون رکاب          بسازد اگر جوشنش روز جنگ          ز تیغش کند همچو جوش شکاف          که این دُر فشان است و او دُر نثار          فلک خاتم آید نگین آفتاب          بماند چه طمغا به روی حریر          چو بسوید بر سر نهادش سپهر</p>	<p>خدنکش کزو چرخ خواهد امان          به کف برق تیغش که لامع بُود          نهنگ آر کند یاد تیغش در آب          اگر باز قهرش گشاید کمین          به خشم آر زُند الف ۶   حمله بر روزگار          به دریا اگر بنگرداز عتاب          کُند پوست از فرق جمشید باز          سلیمان کند خاتمش را رکاب          چُبه گیرد به دست از سر فرو هنگ          خجالت برند از جهان تلخ کام          اگر روی تن از طریق نیاز          کند روز ناورد کین از عتاب          سکندر ز آیین روم و زنگ          ز پیکان زره سازدش در مصاف          کَفَش را چه نسبت به ابر بهار          پی پی مهر دارایی آن جناب          بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر          نشان نگینش بر دقرص مهر</p>	<p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p>
---	---	-------------------------------

ز عدلش همین جغد بی تاب شد که ویرانه چون گنج نایاب شد  
ازو گرگ پُرفتنه اندیشه کرد شبانی به دوران او پیشه کرد  
علمای اهل سنت از تمامی ولایت ایران فرار می نمودند و در کاشان اثری از  
ایشان باقی نماند، و چون مولانا شمس‌الدین محمّد از علمای اهل باطن می بود  
فرار ننموده، اهل کاشان در مدّت دو سال ونیم تحقیق مسایل شرعیّه را رجوع  
به مولانا می نموده‌اند و کتب فقهای شیعه در کاشان بهم نمی رسید، مولانا به  
مقتضای عقل سلیم در جواب استفتاء اهل کاشان مرقوم می نمود، چون شیخ  
علی عبدالعال وارد کاشان گردید فتاوی مزبوره را طلبیده، تمامی موافق قانون  
شریعت ائمّه اثنی عشری بود.

۵  
۱۰ گویند: هریک از علمای اهل سنت که به اجوبه غیر شافیه در باب خلافت  
و تشکیک در ظهور حضرت صاحب الامر و غیر آن از مسائل مختلفه ما بین  
فریقین مبادرت می نموده‌اند، می فرموده که: به برهان قاطع - یعنی شمشیر -  
جواب می داده‌اند. با آن که اکثر علما و دانشمندان این طبقه به حضرت  
صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - و سایر مسایل مختلفه خود اعتراف  
نموده‌اند چنانچه احمد بن حجر المصری الشافعی در تألیف خود مسمی به  
۱۵ الصواعق المحرقة فی الرد علی الرافضیة و الزندقة در ترجمه ذکر مولانا حسن العسکری  
- علیه السلام - بیان نموده که از آن حضرت غیر ابی القاسم محمد حجّت ولدی  
متولد نگردید و در وقتی که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - از دار فنا  
به دار بقا رحلت فرمود، آن حضرت پنج ساله بود، لکن حق تعالی عطا کرده  
بود به او حکمت، و نامیده قائم منتظر، به جهت آن که مستور و غایب شده و  
۲۰ معلوم نشد که به کجا رفته [۱] و بعد از آن تصدیق قول شیعه نموده، می گوید:  
و از جمله اخباری که وارد شده در حق مهدی - علیه السلام - خبری است که  
مُسلّم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیرهم در صحاح اخراج کرده‌اند

که: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ». [ب] [۶] [۱۱]<sup>۱</sup>  
 و همچنین اخراج کرده از صحاح ابوداود و ترمذی و ابن ماجه: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ  
 إِلَّا يَوْمٌ لَبِعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ عِزَّتِي [و فی روایه]: مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا  
 كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا». [۲] و بعد از آن بعضی اخبار دیگر معاضد این نقل نموده.  
 ۵ و محققین طلحه شافعی در تألیف خود مسَمَّی به مطالب السُّؤُول فی مناقب  
 آل الرِّسُول گفته که: «آنچه وارد شده از احادیث صحیحه در شأن مهدی -  
 علیه السَّلَام - همه صحیح است».

و حافظان ابوداود و ترمذی هر یک به سند خود از ابی سعید خُدَری و او از  
 حضرت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - روایت کرد: «سَمِعْتُ  
 ۱۰ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - الْمَهْدِيَّ مِنِّي أَجْلَى الْجَبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ  
 يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ يَمْلِكُ سَبْعًا وَ سِتِينَ». [۳]  
 و ابوداود به سند خود از جناب امیر المؤمنین - علیه السَّلَام - روایت نموده که  
 آن حضرت فرمود: «قال قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - لَوْلَمْ يَبْقَ  
 مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ بَعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي  
 يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا». [۴]. ۱۵

و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده که: «قال قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
 وَ سَلَّمَ - لَا يَنْقُضِي الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ

۱. اصل: سبع.

[ ۱ ] ← همان، ۱۶۳؛ نیز ← اثبات الهداة، ۱۸۰/۷؛ کتاب الغیبه شیخ طوسی، ۱۴.

[ ۲ ] برای روایتهای مختلف آن ← کتاب الغیبه، ۱۱۲؛ سنن ابوداود، ۱۰۷/۴؛ معجم احادیث الامام  
 مهدی، ۱۱۹/۱؛ الصواعق المحرقة، ۱۶۳.

[ ۳ ] ← الجامع الصغیر، ۶۷۲/۲؛ اثبات الهداة، ۱۸۵/۷؛ بحار الانوار، ۹۰/۵۱؛ منتخب الاثر، ۱۴۳؛  
 العلل المتناهیة، ۸۵۹/۲.

[ ۴ ] ← به منابع مندرج در شماره [۱].

إِسْمُهُ أَسْمِيَّ». [۱]

و ابو محمّد یوسف بن یحیی بن علیّ القدسی الشافعی در تألیف خود مسمی به عقْد  
الذَّرَرِ فِي ظُهُورِ الْمُتَنْظِرِ گفته که: «احادیث بسیاری علمای اَمّت در کتب خود در  
باب بشارت به ظهور صاحب الامر - علیه السّلام - روایت نموده اند». و بعد از آن  
ذکر احادیث می نماید. [۲]

۵ و احمد بن حنبل در مسند خود از خدیفه روایت کرده که رسول خدا - صلی الله علیه  
و آله وسلم - فرمود: «المهدی رجل من ولدی وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ». [۳]  
و احادیث بسیاری ابونعیم در صفت مهدی - علیه السّلام - که مطابق با  
احادیث اهل البیت - علیهم السّلام - است [۴] به اندک تغییری در عبارات از  
عبدالله بن عمر و او از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - و خدیفه نیز از جناب  
۱۰ رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - روایت کرده.

و روایتی که قاضی ابو محمّد حسین بن مسعود لغوی در کتاب خود مسمی به  
شرح سنّت از مسلم و بخاری و ایشان از ابو هریره و ابو هریره از حضرت رسول خدا  
- صلی الله علیه و آله وسلم - روایت کرده که: «قال: قال: رسول الله - صلی الله  
علیه و آله وسلم - كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ». [۵]  
۱۵ منافاتی با احادیث قبل ندارد چه موافق مذهب شیعه ظهور عیسی بن مریم -  
علیه السّلام - نیز خواهد شد. و اما آنچه میان ایشان مشهور است که سند او را

[ ۱ ] ← الصواعق المحرقة، ۱۶۳: کتاب النبیة، ۱۱۲.

[ ۲ ] ← عقد الدرر، ۲۱، ۳۲، ۳۳، ۱۴۸، ۱۸۰ و دیگر صفحات که بیشتری احادیث و اخبار  
مربوط به غیبت و ظهور حضرت در آن آمده است.

[ ۳ ] ← الصواعق المحرقة، ۱۶۴: اثبات الهداة، ۱۸۴/۷.

[ ۴ ] ابونعیم اصفهانی، سوای تألیف مستقلی که در باب حضرت مهدی (ع) به نام کتاب  
المهدی داشته است، در حلیة الاولیاء، (۴/۳۳۳) در باب حضرت نیز احادیث بسیاری در باره غیبت  
و ظهور حضرت آورده است.

[ ۵ ] ← الجامع الصغیر، ۲/۹۷؛ اثبات الهداة، ۷/۱۸۰؛ معجم احادیث الامام المهدی، ۱/۵۱۹.

نسبت به رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می دهند که: لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى بن مَرْيَمَ. [۱] اکثر از علمای ایشان تصریح کرده اند به آن که آن خبر موضوع است چنان که ابن حجر گفته و حدیثِ لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى گفته است.

بیهقی که متفرد است به او محمّد بن خالد، و حاکم گفته است که آن خبر مجهول است و نسنائی به آن خبر منکر است و اکثر علمای ایشان به نحوی که

مذکور شد با شیعه متفق اند در ظهور آن حضرت در آخر الزّمان. نهایت انکارِ غیبتِ آن حضرت می کنند و می گویند: «شخصی بود غیر از امام دوازدهم از ائمه اثناعشر». چنانچه سبائیه از طایفه شیعه قایلند به این که [الف ۷] «علی

کشته نشده و زنده در آسمان است و رعد صوت او است و برقی تازیانه او، و زود است که نزول می کند و زمین را پُر می کند از عدل، همچنان که حال پُر شده است از جور». [۲]

و کیسانیه که قایلند به غیبتِ محمّد بن حنفیه در جبَلِ رَضَوِیّ به مدینه، و خروج او در آخر الزمان.

و ناووسیّه قایلند به غیبت صادق - علیه السّلام - به این نحو و اسماعیلیّه قایلند به غیبت اسماعیل بن جعفر - علیه السّلام - همچنان. و واقفیه قایلند به غیبت موسی بن جعفر - علیه السّلام - و بعضی دیگر قایلند به غیبت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام. [۳]

بالجمله اخبار متواتره اهل بیت در این که ائمه بعد از رسول خدا اثنا عشرند، در کتب ایشان بسیار است و دو سه حدیث تیمناً نقل می شود.

۲۰

[ ۱ ] ← البدء والتاریخ، ۲/۱۸۱؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۳۴؛ مستدرک حاکم، ۴/۴۴۰؛ حلیة الاولیاء، ۹/۱۶۱؛ مسند الشهاب، ۶۹/۲۶۸؛ البعث والشور، ۲۱۱-۲۰۹؛ مقدّمه ابن خلدون، ۲۵۵؛ میزان الاعتدال، ۳/۵۳۵؛ تاریخ بغداد، ۴/۲۲۰-۲۲۱؛ کنز العمال، ۱۴/۲۶۳.

[ ۲ ] در باره فرقه سبائیه و آراء و عقایدشان ← فرق الشیعه، ۲۲.

[ ۳ ] در باره فرقه های مزبور و آراء آنان در باره مهدویت ← فرق الشیعه، ۲۳، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۸۱.

سَعِيد بن مُسَيَّب از عبد الرَّحْمَان بن حمزه<sup>۱</sup> روایت نموده که فرمود رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به ابن سمره: «أَنَّ عَلِيًّا مِثِّي رُوحَهُ مِنْ رُوحِي وَ طِبْنَتُهُ مِنْ طِبْنَتِي وَ هُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ وَ هُوَ زَوْج ابْنَتِي فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَام - سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ انْ مِنْهُ أَمَامِي وَ سَيِّدِي ۵

شباب أهل الجنة الحسن و الحسين و تسعة من وُلد الحسين تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت الأرض ظلماً و جوراً». [۲]

و سعید بن جبیر نیز حدیث طویلی روایت کرده و سُلَیْم بن قَبَسِ هِلَالی از سلمان فارسی - رضی اللهُ عنه - روایت کرده که آن جناب گفت: «دَخَلْتُ عَلَيَّ النَّبِيَّ وَ اذِ الْحَسَنِ عَلَيَّ فَخَذِيهِ وَ هُوَ يُقَبِّلُ عَيْنِيهِ وَ يَلْتِمُ فَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ بَنِي سَيِّدٍ أَنْتَ أَمَامُ بَنِي أَمَامِ ابْنِ الْأَثَمَةِ، أَنْتَ حُجَّةُ بَنِي حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ، تَسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ». [۳]

و شیخ طایفه محققه در کتاب غیث فرموده: چون ثابت شد که امامت منحصر در ائمه اثنا عشر است و اخبار شیعه و سنی در این خصوص به تواتر پیوست که: «إِنَّهُمْ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»؛ پس قول دیگران که گویند: در خلفای عباسیه و غیره است خرق اجماع مرکب نموده اند. پس خرق اجماع ۱۵

مرکب جایز نیست. و بعضی از سنن چون دیده اند که چاره باقی نمانده، خبری از داود ترمذی روایت کرده اند که: «لَوْ كَمْ يَبْقَى مِنَ الدُّنْيَا الْيَوْمَ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَ اسْمَ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». [۴]

۲۰

۱. اصل: حمزه، در برخی از روایات عبدالرحمن بن سمره ضبط شده است.

[ ۲ ] در باره روایت مختلف حدیث مزبور ← بحار الانوار، ۳۶/۲۲۶؛ امالی صدوق، ۱۷.

[ ۳ ] برای روایتهای مختلف حدیث مزبور ← کمال الدین، ۱۵۲؛ عیون الاخبار، ۳۱؛ الخصال،

۷۶/۲؛ بحار الانوار، ۳۶/۲۴۱.

[ ۴ ] در باره حدیث مزبور و روایات عدیده و متواتر آن ← نقض عبدالجلیل، ۶ و تعلیقه ۷؛

الصواعق المحرقة، ۱۶۵؛ اثبات الهداة، ۷/۱۸۰؛ سنن ترمذی، فتن، ۲۶؛ مسند احمد بن حنبل، ۲/۱۸۲؛

و می‌گویند که در حدیث ظاهر می‌شود که اسم پدر مهدی موعود عبدالله باشد و اسم پدر حضرت صاحب حسن است. پس احتمال می‌رود که مهدی موعود مهدی عباسی بوده که محمّد بن عبدالله منصور است ثالث خلفای عباسیه. علمای امامیه - قدس الله ارواحهم - در جواب فرموده‌اند که: «در این خبر و سایر اخبار قید اهل بیت و آل رسول شده و مهدی عباسی آل رسول نبوده، و این خبر از موضوعات است.» ۵

چنانچه ذهبی از ابن حجر روایت کرده که به این خبر متفرد است محمّد بن ولید مولى بنی‌هاشم، و او واضع این حدیث است. و در این که وضع احادیث بسیار در زمان خلفای بنی عباسیه می‌نموده‌اند شبهه نیست، [ب ۷] چنانچه حدیثی از ابن عباس روایت کرده‌اند: **إِنَّهُ قَالَ: مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَرْبَعَةٌ مِّنَّا السَّفَاحُ وَ مِّنَّا الْمُتَنَزِّرُ وَ مِّنَّا الْمُتَّصِرُ وَ مِّنَّا الْمَهْدِيُّ.** [۱] و در صورت وقوع حدیث سابق در مقام توجیه حدیث برآمده، گفته‌اند که: **اطلاق لفظ «اب» بر «جد»** شایع است مثل قول حق تعالی که فرموده: **(مِلَّةَ أَبِيكُمْ).**<sup>۱</sup> و در این حدیث غرض از حضرت سید الشهداء **أنا عبدالله الحسين** بوده باشد که آن مهدی از اولاد حضرت امام حسین - علیه السلام - است نه از اولاد امام حسن. از لفظ آیه احتمال دیگر داده‌اند که «ابنه» بوده باشد یا این که او را ولدی باشد عبدالله نام، و منافات به ابوالقاسم ندارد. و همچنان که در روایت **خُذِفَهُ** است.

و فرقه اسماعیلیه که قایلند به این که مهدی موعود ابو محمد عبیدالله ملقب، از احفاد اسماعیل بن جعفر خواهد بود و به این حدیث متمسک‌اند که: **عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «سَتَطَّلِعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا عَلَى رَأْسِ ثَلَاثِمِائَةٍ».** [۲] ۲۰

سنن أبی داود، ۱۰۶/۴.

۱. الحج ۷۸/۲۲.

[ ۱ ] ← ابن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۶۵؛ نیز ← عقد الدرر، ۱۵۰.

[ ۲ ] در باره روایات عدیده حدیث مزبور ← بحار الانوار، ۲۹/۶۶، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۲-۳۱۳؛

۲۰۴/۹؛ ۲۰۴/۱۷؛ ۲۰۹/۵۲؛ ۱۸۱؛ معجم احادیث الامام الهدی، ۱/۲۷۲.



و می‌گویند که ظهور او در مغرب در این وقت بود. و حال آن که ارباب تواریخ چهار سال به سیصد مانده خروج او را نقل کرده‌اند. و بر فرض وقوع او در سیصد منافات به اخبار در آخر الزمان دارد و روایت محتاج به ارتکاب تکلف است. مثل «استخدام». و در وقتی که مهدی عباسی در ولایت مغرب ظهور نمود در دو بیست و نود و شش بود و بنای مهدیه در مغرب زمین سنه ۵ سبع و ثلاثمائه، و انتقال ملک به ولد او قائم در سنه اثنین و عشرين و ثلاثمائه بوده، و انقراض ایشان بعد از آن که سه نفر ایشان در مغرب و یازده نفر ایشان در مصر در سنه پانصد و شصت [و] پنج بوده، اگر ما حدیث را مسلم داریم، می‌تواند شد که گوئیم: خروج حضرت صاحب الامر از دولت خانه خود در آن اوقات بود که به جانب مغرب زمین غایب شده باشد، و مؤید این است وقوع غیبت کبری و انقطاع صغری، و آخر صغری ابوالحسن علی بن محمّد السمری (ره) بوده باشد که در سال سیصد و بیست [و] نه هجری به جنة المأوی شتافته.

و مخفی نماناد که توقیت آن حضرت به زمان معین منافی روایات کثیره داله است بر [عدم] معرفت احدی از مردمان بخصوص وقت او، و کذب الوقائون، [۱] چه در بعضی اخبار ظهور آن حضرت در اوتار از سالهای هجری است و بعضی از جمله علما رسائل در این باب نوشته‌اند و اتصال دولت صفویه را به ظهور حضرت صاحب - علیه السلام - مذکور ساخته‌اند، خالی از چیزی نیست چنانچه خلاف آن مشاهده گردید.

۲۰  
[ ۱ ] بخشی از حدیث است. همه حدیث به صورتهای زیر روایت شده است: یا مَهْرَمُ: كَذَبَ الْوَقَائُونَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَّ الْمَسْلُومُونَ (معجم احادیث الامام المهدی، ۳/۳۷۹). عن الفضل قال: سألت ابا جعفر هل لهذا الأمر وقت؟ فقال: «كذب الوقائون، كذب الوقائون، كذب الوقائون» (بحار الانوار، ۵۲/۱۰۳-۱۰۴).

و محققین<sup>۱</sup> اهل عرفان مثل شاه نعمت‌الله کرمانی و غیره در این باب به قصاید غرا پرداخته‌اند و جناب سید در زمان سلطان شاهرخ بوده و وفات در شهور سنه سبع و عشرين و ثمانمائه اتفاق افتاده که از زمان تولد امیر تا تولد شاه غفران پناه شاه اسماعیل شصت و پنج سال فاصله [الف ۸] بوده و قصیده من اوله الی آخره بیان می‌شود تا عارفانِ عاقل و عاقلانِ کامل که رسائل در باب توقیت آن حضرت پرداخته‌اند و به علوم ناقصه جفر و نجوم و رمل و غیرهم قایلند و اخباری که از خاندان نبوت و ولایت صادر شده حمل بر ظاهر می‌نمایند و یا آن که برای خود تأویل می‌کنند و از خبر «انَّ أَحَادِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ» غافلند، پنبه غفلت از گوش کشیده، دانند که کارکنانِ عالم غیب حقیقتِ احوال را به مضمون «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»<sup>۲</sup> «وَمَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا هُوَ»<sup>۳</sup> کسی را از غیبت از این کارگاه باخبر، و به کلیاتِ امور مستحضر نمی‌سازند اگر بعضی به حدسی صائب برخورد، از مقوله «گاه» باشد که کودکِ نادان از غلط، تیر بر نشانه زند.

### شاه نعمت الله ولی

۱۵

ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت

غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

شرم و ناموس از خلاق برطرف خواهد شدن

بی‌حیایی در میانِ مردمان خواهد گرفت

۲۰ مرد از دستِ زنِ بد فعل می‌گردد زبون

زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت

۱. اصل: تحقیق.

۲. الزخرف ۴۳/۸۵.

۳. اشاره است به آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» الأنعام ۶ / ۵۹.

- دشمنِ جانِ پدرِ گردد پسر از بهرِ مال  
دختر از بی‌مهریِ مادرِ امان خواهد گرفت  
چون ز هجرتِ نُهصد و نُه سال و کُتری بگذرد  
فاش در عالم همه رازِ نُهان<sup>۱</sup> خواهد گرفت
- ۵ در جهان یک کس نمی‌ماند که باشد شادمان  
محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت  
بعد از آن از «آلِ یس» سروری پیدا شود  
مذهب و مملّت ازو نام و نشان خواهد گرفت
- شاه‌اسماعیل‌بن‌حیدر بگردد شهریار  
۱۰ خاکِ پایش در جهان کحلِ عیان خواهد گرفت  
بعدِ چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد  
زین جهان منزل سوی دارالجنان خواهد گرفت
- بعد از آن شاهی کند فرزندِ او پنجاه سال  
طاووا سب هم ز نام او نشان خواهد گرفت  
۱۵ عاقبت ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک  
او دگر منزل بسوی قدسیان خواهد گرفت
- فتنه‌ها خیزد وزین پس دیگری از نسلِ او  
از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت  
همچو عباس علی‌غازی بُود آن شهریار  
۲۰ بعد از آن از نسلِ او آدم مکان خواهد گرفت
- بعد از آن هم اسمِ جدّ خویش باشد دیگری  
زر ز نامش سکهٔ صاحبِ قران خواهد گرفت

---

۱. اصل: راز و نُهان.

- چون رود آید به روی کار نیز از صُلبِ او  
هم سلیمانِ شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت  
بعد از آن فرزندِ او باشد دگر فرزند او  
از حدودِ روم تا هندوستان خواهد گرفت
- ۵ هم جوانی سرخ‌رو از نسل او پیدا شود  
کو چُه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت  
دیگری از صُلبِ او چون ابن داود آشکار  
این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت  
ربع مسکون را به فرمانِ خدا آن شهریار  
چون سلیمانِ نبی آن نوجوان خواهد گرفت [ب۸]
- ۱۰ چون چهل سال او بُود نایب به فرمانِ اِله  
مهدی صاحب زمان روی جهان خواهد گرفت  
احتیاج آرزوها بسرطرف خواهد شدن  
دهر چون فردوسِ اعلیٰ بوی جان خواهد گرفت  
من در آن حین در رکابِ شاهِ جان خواهم فشانم  
چون غلامانِ توسنِ او را عنان خواهم گرفت  
هرکه با آلِ علی یک جو عداوت کرده است  
آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت  
از کلامِ حق و قولِ مصطفی گویم خبر  
آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت
- ۲۰ نعمت‌الله را اگر ندادن بداند خارجی  
کو بداند هرکه داند گوشِ جان خواهد گرفت

جدول معرفت السلاطین الصفویه - قدس الله ارواحهم\*

اسامی ایشان	سال ولادت	ابتدای سلطنت	سال انتقال	مدت ملک
شاه اسماعیل صاحب قران اول [۱]	۸۹۲	۹۰۶	۹۳۰	۲۴
شاه طهماسب [۲]	۹۹۱	۹۳۰	۹۸۴	۵۴
شاه اسماعیل ثانی [۳]	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۶	۱۶۶
سلطان خدا بنده بن شاه طهماسب [۴]		۹۸۶	۱۰۰۳	۱۲۰
شاه عباس اول [۵]	۹۸۹	۹۹۶	۱۰۳۸	۴۲
شاه صفی اول	۱۰۲۱	۱۰۳۸	۱۰۵۲	۱۴
شاه عباس ثانی صاحبقران	۱۰۴۲	۱۰۵۲	۱۰۷۷	۲۵
شاه صفی ملقب به شاه سلیمان [۶]	۱۰۵۶	۱۰۷۷		۲۷
شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان [۷]		۱۱۰۴	۱۱۳۴	۳۰

\* مؤلف آمیزه‌ای از سلسله‌های صفوی و افشاری را با ذکر سنوات - که بعضاً کاملاً نادرست است - آورده است. اطلاعات او را بر پایه معجم الانساب زامباور (۳۸۸-۳۸۹) تصحیح و تکمیل کردیم.

[ ۱ ] اسماعیل اول در ۹۰۸ ق. به لقب «شاه» ملقب شد و در ۱۹ رجب ۹۳۰ ق. درگذشت.  
 [ ۲ ] طهماسب اول در ۱۹ رجب به سلطنت رسید و در ۱۵ صفر ۹۸۴ ق. مسموم شد.  
 [ ۳ ] شاه اسماعیل دوم در ۲۷ جمادی الاول ۹۸۴ ق. به سلطنت رسید و در ۳ ذی‌الحجه ۹۸۵ ق. مسموم شد.

[ ۴ ] محمد خدا بنده در ۳ ذی‌الحجه ۹۸۵ ق. به سلطنت رسید و در ۹۹۵ ق. درگذشت. بعد از او سلطان امیر حمزه چند ماهی به حکومت رسید.

[ ۵ ] شاه عباس کبیر در ۹۶۵ ق. زاده شد. نخست در ۹۸۹ ق. در نیشابور با او بیعت کردند و سپس در ۹۹۶ در اصفهان مجدداً با او بیعت شد. او در ۱۹ جمادی الاول ۱۰۳۸ ق. درگذشت.

[ ۶ ] سلیمان اول مشهور به صفی ثانی، در نوروز ۱۰۷۹ ق. به نام شاه سلیمان بر تخت نشست.

[ ۷ ] او در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۱۰۵ ق. به سلطنت رسید و در محرم ۱۱۳۵ ق. توسط محمود افغان عزل شد و در ۱۱۴۱ ق. توسط همو کشته شد.

ادامه جدول

	۱۱۴۴	۱۱۳۵		شاه طهماسب ثانی [۱]
				سلطان نادرشاه [۲]
				علی شاه [۳]
				ابراهیم شاه [۴]
				شاهرخ شاه [۵]
				شاه سلیمان [۶]

۵

چه در قصیده منتهای دولت صفویه را با ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام مقترن ساخته، و حال آن که بعد از انصرام دولت صفویه ظهور سلطان نادرشاه افشار بود که در اواخر دولت او به اهالی ایران، بلکه تمامی ممالک محروسه او بسیار ناخوش گذشت.

۱۰

و از جمله خبرهایی که داده:

دیگری از صلب او چون ابن داود آشکار این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت

۱۵

[ ۱ ] او در ۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۴ ق. توسط نادرشاه عزل شد. پس از او، عباس سوم (۱۷ ربیع الاول ۱۱۴۴ ق.)، و سلیمان دوم (۸ محرم ۱۱۶۳ ق.)، و اسماعیل سوم (۱۱۶۳ ق.)، و حسین دوم (۱۱۶۶ ق.)، و محمدشاه (۱۲۰۰ ق.) به حیث حاکمان صفوی در تاریخ ایران شهرت دارند.

[ ۲ ] نادرشاه، مؤسس سلسله افشاریه در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ ق. به حکومت رسید و در ۱۰ جمادی الآخر ۱۱۶۰ ق. کشته شد.

۲۰

[ ۳ ] چنین است در اصل، و مراد عادل خان است که در ۲۷ جمادی الآخر ۱۱۶۰ ق. به حکومت رسید و در اول شوال ۱۱۶۱ عزل شد.

[ ۴ ] ابراهیم شاه در ۱۷ ذی الحجه ۱۱۶۱ ق. به حکومت رسید و در ۱۱۶۳ ق. عزل شد.

[ ۵ ] او در ۸ شوال ۱۱۶۱ ق. به حکومت رسید و در محرم ۱۱۶۳ ق. عزل شد.

[ ۶ ] مقصود سلیمان دوم از سلسله صفویه است که در ۸ محرم ۱۱۶۳ ق. به حکومت رسید و چهل روز فرمانروایی داشت و در ۲۳ شوال ۱۱۷۶ ق. درگذشت.

غرض سید سلطنت نواب میرزا سید محمّد ولد مرحوم میرزا داود متولّی روضه رضیه رضویه است که در آخر ملقب به شاه سلیمان گردید. سید دولت او را چهل سال بیان فرموده، راقم الحروف چند سال قبل از آن که نواب میرزا سید محمّد زینت آرای سریر سلطنت گردد از خود معظم الیه استماع نمود که این فرد را می خواند و تفاخر به سلطنت چهل ساله - که خواهد رو داد - می نمود، ۵  
آخر به چهل روز منجر گردید، بعد از آن تا به حال تحریر در اکثر ایران، دولت دوران عترت زندیه و در خراسان عترت نادریه است و از ظهور امام شیعیان اثری نیست. بلی می توان گفت که چون سید نعمت الله ملاحظه نمود که وجوه دنانیر منقوش به نام نامی حضرت خاتم الائمه صاحب الامر والعصر الزمان بوده چنانچه در این دولت علیه نقش سکه این است: ۱۰

فرد

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب الزمان  
لهذا خبر به ظهور حضرت داده باشد به این که بقیه از این دودمان ولایت  
نشان صاحب [الف ۹] او رنگ سروری گردیده، متصل به آن دولت علیه  
گردد. نهایت بعضی علامات در روایات اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده ۱۵  
که اذعان آنها داخل کذب الوقائون [۱۱] نیست. مثل خروج دجال، و سفیانی، و  
حسینی و صیحه و خسف به مغرب و خسف به جزیره عرب و غیر آنها.  
و از جمله چیزهایی که در نزد عوام مستبعد است و بلکه بعضی از  
خواص اهل سنت نیز بدان رفته اند، غرابت مدّت حیات حضرت صاحب الامر  
است و حال آن که قواطع عقلیه و نقلیه هست که چون باید عرصه زمانه هرگز ۲۰  
از وجود معصومی - که خلیفه حق و حجّت خداست - خالی نباشد، جناب  
احدیّت یکی از برگزیدگان خود را آنقدر عمر شفقت فرماید تا وقتی که  
مصلحت در ظهور او بوده باشد.

و عجب تر آن که به بقای حضرت خضر - علیه السلام - که از زمان اسکندر تا به حال باقی است قایلند، و به ایاس قایلند و در آن جناب متوقف. و در کلام حمید مجید ربّانی دعوت نوح هزار و پنجاه سال کم موجود، [۱] و مدّت عمر لقمان دو هزار سال و سه هزار سال در تواریخ مرقوم [۲] و عمر بابازتن که در زمان سلطنت امیر تیمور ظاهر گردیده شرفیاب خدمت رسول خدا شده، در قاموس و سایر کتب لغت مسطور. [۳] و رسیدن علمای نامدار به خدمت آن بزرگوار. مثل مولانا احمد اردبیلی [۴] و سید اسحاق استرآبادی [۵] که اجازه دعای سیفی [۶] گرفته، و مولانا محمد تقی مجلسی [۷] و غیر آنها از علمای کبار به تواتر شایع و ذایع است.

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

۱۰

[ ۱ ] در باره مدّت دعوت نوح (ع) ← ناسخ التواریخ، ۲/۲-۱۸۳.

[ ۲ ] مورخان گفته‌اند که لقمان از خداوند عمر طولانی خواست. خداوند به او عمر هفت کرکس عنایت کرد و چون هر کرکس ۵۰۰ سال است پس عمر لقمان ۳۵۰۰ سال بوده است ← تاریخ گزیده، ۶۸-۶۹؛ روضة الصفا، ۱/۳۹۰-۳۹۶؛ عقد الفرید، ۲/۲۹۲.

[ ۳ ] بابا رتن هندی مکنی به ابوالرضا از شیوخ عرفای هند است که در باره اوفسانه‌هایی چند معمول بوده است. از جمله گویند: عمر او یکهزار و چهارصد سال بوده و از حواریان عیسی (ع) بوده و صحبت رسول الله (ص) کرده و در نیمه نخست سده هفتم هجری درگذشته است ← قاموس فیروزآبادی، ذیل رتن؛ تاج العروس، ذیل رتن.

[ ۴ ] احمد بن محمد معروف به مقدّس اردبیلی (د ۹۹۳ ه.ق) مراد است که گفته‌اند: به خدمت صاحب الامر رسیده است ← روضات الجنات، ۱/۷۹؛ فوائد الرضویه، ۲۳-۲۸؛ تنقیح المقال، ۱/۸۰؛ اعیان الشیعه، ۳/۸۰-۸۳؛ ریاض العلماء، ۱/۵۶.

[ ۵ ] بر طبق منابع شیعی، سید اسحاق استرآبادی از شیعیانی بوده است که در راه مکه صاحب الامر (عج) را زیارت کرده و دعای حرزیمانی نزد آن حضرت تصحیح کرده و اجازه روایت گرفته است. ← بحار الانوار، ۵۲/۱۷۵؛ منتهی الآمال، ۲/۴۵۹-۴۶۰.

[ ۶ ] دعای مشهوری است از امیرمؤمنان علی (ع) ← الضحیفه العلویه، ۷۵-۷۶.

[ ۷ ] محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ه.ق) از دانشمندان مشهور عصر صفوی، که گفته‌اند به خدمت صاحب الامر شرفیاب شده است ← فوائد الرضویه، ۴۳۹؛ اعیان الشیعه، ۹/۱۹۲؛ مرآت الاحوال جهان نما، ۱/۵۷ به بعد.

۲۰



و بعضی دیگر ملاحظه نموده‌اند که دیگر مجال انکار نیست اقرار به ولادت و اعتراف به غیبت نموده، گفته‌اند که: بعد از آن، آن جناب از دار فنا به دار بقا رحلت نمود و بعد از آن علی بن الحسین البغدادی تا نوزده سال خلعتِ قُطَیْبِت پوشیده، عثمان بن یعقوب الجوینی به این مرتبه فایز گردید. [۱]

۵ و برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده، گفته‌اند: از جناب قاضی نورالله شوشتری - قدس الله روحه - تعجب است که بعد از آن که قایل را - که شیخ علاءالدوله سمنانی بوده باشد - به سلطان المتألهین و رکن الدین ملقب ساخته در توجیه این عبارت فرموده، غلط در کشف است. [۲] همچنان که شیخ محیی الدین در دعوی بودن او خاتم ولایت نموده [۳] و صدور این قول از غیر شیخ علاءالدوله سمنانی سامعه افروز نگردیده، همانا در جواب متعرض به قاضی می‌توان گفت که در این خصوص، یعنی اخبار آحاد واقع گردیده مثل

[ ۱ ] نظیر این نظر را برخی از محققان صوفیه داده‌اند. علاءالدوله سمنانی در العروة لأهل الخلوّة و الجلوّة (۳۶۷) آورده است: بدان که محمد بن حسن العسکری - رضی الله عنه - و عن آبائه الکرام چون غایب شد از چشم خلق، به دایره ابدال پیوست و ترقی کرد تا سید افراد شد و به مرتبه قطیبت رسید. بعد از آن که علی بن الحسین البغدادی به جوار حق پیوست. او قطب شد به جای علی مذکور. و مدفون است در شونیزیه، و نماز بر وی گزارده و برای وی بنشست شانزده سال. بعد از آن به جوار حق پیوسته به روح و ریحان، و نماز گزارده بر وی عثمان بن یعقوب الجوینی الخراسانی.

[ ۲ ] نظیر قاضی نورالله شوشتری در باره رأی علاءالدوله سمنانی نسبت به حضرت صاحب الامر (عج) همان است که مؤلف محافل المؤمنین گفته است ← مجالس المؤمنین، ۱۳۶/۲ - ۱۳۷. اما باید دانست که رأی علاءالدوله سمنانی در باره حضرت حجت (عج) به مرور زمان دگرگون شده است بطوری که آنچه در العروه (۳۶۷) گفته است یا آنچه در بیان الاحسان لأهل العرفان در این مورد نوشته است، تفاوت دارد (← مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، ۱۲۹) و عدول او از رأی نخستش در ملفوظات وی نیز مشهود است ← مقدمه چهل مجلس، صص ۲۷-۲۹.

[ ۳ ] در باره ختم ولایت، و نسبت ابن عربی به این مقام ← شرح فصوص الحکم منسوب به خواجه محمدپارسا، ۸۴؛ و نیز رد آن از سوی سید حیدر آملی در جامع الاسرار ۴۳۲ - ۴۴۸.

آنچه روایت کرده عبدالله بن جعفر حمیری از مؤذن مسجد احمر که گفت: سئلت ابا عبدالله هل فی کتاب الله مثل القائم؟ «فقال: نعم، آیه صاحب الحمار: ﴿أَمَانَةُ اللَّهِ مِائَةٌ غَامٌ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾» [۱]

و همچنین روایت کرده فضل بن شاذان به اسناد خود از ابی سعید خراسانی که حضرت ابی عبدالله جعفر صادق - علیه السلام - فرموده: «و سُمِّيَ القائمُ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرِ عَظِيمٍ.» [۲]

و همچنین حماد بن عبدالکریم از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که قال ابو عبدالله: «إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ أَنِّي [ب ۹] يَكُونُ هَذَا قَدْ بَلَّيْتُ عِظَامَهُ مِنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ.» [۳]

۱۰ و شیخ طوسی - قدس الله روحه - در کتاب غیبت اخبار مزبوره را تأویل به موت ذکر آن حضرت نموده. و مؤید آن است حدیثی که از حضرت جواد روایت شده، صقر بن ذئف گوید: «عرض کردم به خدمت حضرت جواد که ای پسر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ؟» قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ. [۴] پس آنچه قاضی در باب شیخ علاءالدوله سمنانی فرموده که ۱۵ کشف را غلط کرده هرگاه می فرمود که عمل به اخبار آحاد کرده و در مقام توجیه و تأویل برنیامده، بر معترض - طیب الله روحه - اعتراض وارد نمی شود؛ چه در میان شیعه علمای نامدار عمل به اخبار آحاد نموده و

۱. البقره ۲/۲۵۹.

[ ۱ ] ← کتاب الغیبه، ۲۶۰.

[ ۲ ] همان، ۲۶۰، ۲۸۲.

[ ۳ ] همان، ۲۶۰.

[ ۴ ] بخشی از حدیثی است که تمامی آن چنین است: ... «قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ. فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً» ← مستخب الاثر، ۲۲۳؛

حلیة الابرار، ۲/۴۷۷؛ بحار الانوار، ۵۰/۱۱۸؛ ۳۰/۵۱

می‌نمایند، و اخبارِ آحادِ حجت می‌دانند. [۱]

الحاصل سلطان مغفور شاه اسماعیل در ترویج دین مساعی جمیله به ظهور رسانیده و به نحوی که سمت تحریر یافت در سنه ۸۹۸ سلطان جلیل‌الشأن به نزد کارکیا میرزاعلی والی گیلان رفته، کارکیا در کمال اعزاز سلوک مسلوک داشته، در سنه ۹۰۵ به سمت آذربایجان حرکت، و در تبریز نزول اجلال نموده به اعلان کلمه طیبه «عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ» قیام، [۲] ورتوس منابر و وجوه دنانیر را به نام نامی ائمه اثناعشر - علیهم صلوات الله الملك الأكبر - مزین ساخته بنای تولایی و تبرایی گذاشته، به جمع شیعیان خاندان که مخفی بودند پرداخته. در سال بعد یورش میمون به سمت روم اتفاق افتاد، وارد همدان گردید، سلطان مراد بایندری از خوف سلطان خاندان حیدری از همدان به شیراز اراده فرار با هفتاد هزار سوار نمود، سلطان مغفور در مرحله آلمه قولواغی همدان مقاتله نموده، کوزل احمد بایندر - که امیرالأمراء سلطان مراد بود - با ده هزار نفر به قتل رسیده، سلطان مراد به شیراز رفته، کرمان را به عهده محمدخان

[ ۱ ] بسیاری از علمای شیعه امامیه به خبر آحاد عمل کرده‌اند و دلایلی نقلی و عقلی بر حجیت خبر واحد عرضه داشته‌اند. لغت نامه دهخدا، ذیل خبر؛ رسائل شیخ انصاری، مبحث خبر واحد.

[ ۲ ] درج تعبیر علیاً ولی الله در اذان، مسأله‌ای است که در زمان شاه اسماعیل صفوی به تجویز علمای شیعه روایی یافت؛ اما باید دانست که این مسأله از دیرباز مطمح نظر عامه شیعه بوده است. چنان که یکی از ایرادهایی که عبدالجلیل رازی قزوینی از قول خصم نوستی مذهب خود یاد کرده، همین موضوع بوده است و عبدالجلیل به این گونه پاسخ اورا گفته است: «...اولاً به مذهب شیعت اگرچه علی را نص و معصوم و بهتر از هر یک از امت گویند، مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول بانگ نماز بعد از شهادتین کسی گوید: أشهد أن علیاً ولی الله؛ بانگ نمازش باطل باشد و با سر باید گرفت. و نام علی در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این در لعنت و غضب خدای باشد». کتاب نقض، ۹۷. باید دانست که شیعه افزودن نام علی (ع) را در بانگ نماز از روی حبت به رسول (ص) و خاندان آن حضرت و بر پایه عقیده به وصایت علی صورت داده است نه از روی نقل.

استاجلو و خراسان را به محمودبیک ترکمان مقرر ساخته، و به همان سال آن دو مملکت مفتوح گردیده، اعلان کلمه حقه در آن جا واقع شده. و در سنه ۹۰۹ لوای جهانگشا به صوب فارس معطوف داشته، در دویم ربیع الثانی از نوروز آن سال در شیراز نزول اجلال فرموده، خطبای کازرون را که بسیار صاحب مکتب بودند به علت تعصب در مذهب خود به قتل آورده و در ۵ جمادی الثانیه اتفاق مراجعت افتاده، قشلاق در قم واقع شد، ربای اجلال در رمضان از راه دیر کاج به صوب ری حرکت فرموده، [اهالی] قلعه گل خندان و دماوند را به قتل رسانید فتح خوار و سمنان و فیروزکوه فرموده، و کلمه طیبیه را برایشان جاری ساخته. در سنه عشر و تسعمائه به اصفهان ۱۰ مراجعت و به استیصال میر مرثیه و اقوام او که متعصب بودند، پرداخته در بیست [و] هشتم جمادی الثانی آن سال به محاصره یزد حرکت فرموده، قتل عام کرد.

و از آن جا ایلغار به طبس برده، در دویم شعبان هفت و هشت هزار که تمرد نموده بودند به قتل رسانیده، مراجعت به یزد کرد. در این وقت قاضی ۱۵ میرحسین میبیدی در یزد بود به تیغ بی دریغش گذرانیدند. [۱] و در سنه احدی و عشر و تسعمائه به قزوین و طارم و گیلان عازم گردیده. [الف ۱۰] حسب الاستدعای نجم زرگر یورش گیلان موقوف، و در طارم توقف نموده، به تمشیت مهام دین و دولت پرداخته، دو سال دیگر به مهام آذربایجان و غیره پرداخته، در سال ثالث عشر و تسعمائه عزیمت تسخیر عراق عرب فرمود ۲۰ باربک والی بغداد، قلعه را گذاشته، فرار [کرده] و ربای جهانگشا وارد بغداد گردیده، متوجه زیارت عتبات عالیات عرش درجات گردید، وجوه دنانیر را

---

[ ۱ ] میرحسین میبیدی، ادیب، ریاضی دان و عارف قرن دهم هجری در ۹۰۹ ه. ق. کشته شد. او صاحب شرح دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) بوده است به نام مفاتیح سبعه، که مکرراً چاپ شده است.

در آن اماکن فیضِ موطن نیز به نام نامی ائمه هدی منقوش، و رئوس منابر را مزین و محلی به ذکر آن بزرگواران گردانید.

آنچه سالها در خاطر سلاطین با وقار و خوانین عظیم‌المقدار می‌گذشت و میسر نمی‌شد و بسا فرمانفرمایان که به این حسرت سر به زیر خاک برده بودند؛ در این وقت به تأیید الهی و توفیق لایتناهی و اخلاص باطنی سلطان ۵ ذی‌شأن جنت مکان و اعانت ارواح پاک ائمه طاهرین این دولت ابد قرین به او میسر گردید، آنچه را که بایست و شایست، به عمل آورده، اعلام ظفر فرجام را به تنبیه اعراب آن جا شقه گشاد.

و بعد از انصراف به جانب خوزستان و شوشتر و هویزه و سادات مُشعشع آمده، آن ولایات را تمشیت داده، به اعلان مذهب حق جعفری پرداخته، به شیراز مراجعت فرمود. و در سنهٔ خمس و عشر و تسعمائه به سمت شیروان حرکت، و تمشیت مهام آن جا داده. در سنهٔ ست و عشر و تسعمائه به تنبیه شیبک‌خان پادشاه ترکستان حرکت فرموده، بعد از زیارت امام‌الانس والجان علی‌بن موسی‌الرضابه سرخس متوجه شده، شیبک متحصن به قلعه مرو گردیده، ۱۵ آخر الامر بیرون آمده بهادران اوزبک از دهشت سپاه شوکت پناه در میان خرابه بر بالای هم افتاده، شیبک پامال شده، نفسش منقطع شده، سر او را بریده به نظر اقدس رسانیدند. و فضلالی ترکستان هر یک، که هدایت پذیر گردیدند به نوازشات خسروانه سرافراز، و آن که ترمرد نموده مثل شیخ الاسلام خراسان صفی‌الدین احمد بن یحیی بن السعد التفتازانی به واسطه مخالفت مذهب ۲۰ کشته شد. [۱]

[ ۱ ] شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی ملقب به سیف‌الدین، و معروف به شیخ الاسلام هروی، از احفاد ملاسعد تفتازانی بود که به قول بعضی در حمله لشکر شاه اسماعیل صفوی، و به قول عده‌ای به هنگام ورود شاه طهماسب اول به هرات، در حدود ۹۱۶ ه. ق. به قتل رسیده است. ← اعیان‌الشیعه، ۲۰۹/۸؛ برای اطلاع بیشتر از احوال احمد تفتازانی ← مقامات جامی، ۲۴۴؛ صیدیه، ۵ به بعد؛ ربحانة الادب، ۲۹۳/۳.

و در سنهٔ سبع و عشر و تسعمائه رایاتِ اجلالِ عازمِ تسخیرِ ماوراءالنهر شده، خوانینِ اوزبک از درِ عجز برآمده، تقصیراتِ ایشان را عفو و مقرر فرمود که در بلخ و آندخود و شبرغان و سایر ولایاتِ ماوراءالنهر خطباً به ذکرِ ائمه هدی قیام، و وجوهِ دنانیر به نامِ نامی ایشان مزین گردیده، در سال دیگر امیر نجم را به بخارا تعیین نموده، خود به اصفهان رفت، و امیر نجم به دو فرسخی بخارا رفته محمد تیمور بن شیبک به امداد جانی بیک و عنید آمده امرِ بخارا فیصل نیافت و شکست به امیر نجم رو داده. امرِ خراسان مغشوش، و تا مشهد به تصرفِ اوزبک برآمده، رایاتِ جهان‌گشا حرکت نموده از آوازهٔ ورود او عبید اوزبک از مشهد فرار نموده، و تیمور سلطان که هرات را گرفته بود، او نیز فرار نموده ممالک محروسه باز به تصرفِ اولیای دولت قاهره برآمده، شیعیانِ اخلاص‌نشانی که ضرب [ب ۱۰] اوزبک را خورده بودند، از میانِ ضعیف‌نوازی آن پادشاه و الاجاه مرهم‌پذیر گردیده در نوروز سنهٔ عشرين و تسعمائه جنگ چالدران با سلطان سلیم خواند کار روم در آذربایجان اتفاق افتاد.

۱۵ و در سنهٔ اربع و عشرين و تسعمائه مازندران مسخرِ اولیای دولت گشته، رستم‌کیا طوقِ عبودیت برگردن نهاده، رواجِ مذهبِ تشیع در آن جا وقوع یافت. و در نهصد و بیست و پنج کیا احمد والی گیلانات قِلادهٔ اطاعت برگردن نهاده در آنجا مذهبِ حق شیوع یافت.

۲۰ و در سنهٔ نهصد و بیست و شش گرجستان مفتوح و وجوهِ دنانیر به نامِ نامی حضراتِ ائمهٔ معصومین منقوش گردید، جزیهٔ پذیر گردیدند.

و آن سلطانِ والاشان در نظمِ اشعار طبعِ عالی داشته و به شعرِ ترکی رغبتِ بیشتر می‌فرمود و تخلص به شاه خطایی می‌کرده به جهتِ آن که با سلطان سلیم معاصر بوده و مولانا امیدی در این مطلع اشاره به آن کرده:

تضا در کارگاهِ کبریایی      نکند طرَحِ اسلیمی خطایی

و در سنه ثلاثین و تسعمائه در صباح دوشنبه نوزدهم رجب همای همایون  
روح پادشاه ربع مسکون بر اوج شُرُفَاتِ غُرُفَاتِ «جَنَاتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ»<sup>۱</sup> نشست به ارواح آباء کرام - یعنی ائمه اطهار - پیوست اَسْكَنَهُ اللهُ فِي  
غُرُفَاتِ الْجَنَانِ وَ أَفَاضَ عَلَيْهِ رَسْحَاتِ الْعُفْرَانِ طَابَ مَضْجَعُهُ، مطابق تاریخ  
است که از غیب وارد شده. ۵

و بعد از او شاه دین پناه مؤید مِنْ عِنْدِ اللهِ شاه طهماسب [به] ترویج دین مبین،  
و تشیید مذهبِ حَقِّ ائمه طاهرین پرداخته.

## ذکر احوال خیریت مالِ سلطانِ معرفت بنیان شاه طهماسب علیه الرّحمة والغفران

عندلیب نوایان گلشنِ بلاغت و چمن آرایانِ گلستانِ فصاحت در احوالِ  
خَیرمآلِ سلطانِ والاشانِ شاه طهماسب - علیه الرّحمة و الغفران - که چون عقلی  
ثانی از این عقولِ عشره سلسلهٔ ذهبیه و طبقهٔ جلیلهٔ موسویّه صفویّه ۱۵  
- قدس الله ارواحهم - بوده در ترویجِ مذهبِ حقِّ اثنا عشری و تشییدِ مبانی دینِ  
مبینِ جعفری کمالِ اهتمام می فرموده، دانشمندانِ فطانت آیین و فطانت‌مندانِ  
دانش قرین گفته‌اند که: اگر چه سلطانِ جلیل شاه اسماعیل در تحصیلِ مذهبِ  
حق سعی جمیل فرمود و به دست آورد ولیکن شاه طهماسب و الامقدار نگهدار  
آن گردید، با دل و جان به قدرِ تاب و توان، بیضهٔ شرع را پرستاری نمود. ۲۰

فی تعریفه

زر بیغش به دست چون آمد کار اندر نگاهداری اوست

گفته‌اند اهل تجربه به جهان که نگهدار مغز باشد پوست

چه در ایام آن و الامقدار علمای کبار و فضلالی نامدار از اطراف و اکناف و



أصقاع و أرباع در حوزه ایران جمع و مشغول به تعلیم و تعلم گردیده، ایشان را به تشریفات لایقه و انعامات سرافراز ساخته، چنانچه در تواریخ مسطور است که بعد از آن شیخ جلیل در مسند اجتهاد والی، شیخ علی بن عبدالعالی از عراق عرب به عراق عجم آمده، [۱] به ترویج دین اشتغال نموده، و به تعلیم کتب فقها پرداخت. در آن عصر خاتم حکمای دوران سید مغفور [الف ۱۱] ۵

امیرغیاث منصور شیرازی [۲] به منصب صدارت سرافراز، و در حکمت و سایر علوم ممتاز بود. چنانچه شمه‌ای از آن در شرح هیاکل النور و غیر آن معلوم می‌گردد بالجمله سلطان عظیم الشان شاه طهماسب به شیخ علی عبدالعالی می‌فرماید که شرح تجرید را در خدمت میرتلمذ، و میر، قواعد را در خدمت آن ۱۰

محقق ثانی درس بخواند. شیخ شروع به خواندن شرح تجرید فرموده، میر از خواندن قواعد ابا نموده این معنی موجب تکدر آینه خاطر شاه دین‌پناه گردیده، میر ادراک این معنی نموده از منصب صدارت استعفا نموده به جانب شیراز روانه می‌شود. و - ان شاء الله [تعالی] - در احوال هریک از فضلا آنچه به نظر احقر رسیده باشد، نگاشته قلم می‌نماید.

و هر چند که در ایام سلطان شوکت اساس شاه عباس طلوع کوکب فضلا ۱۵

بیش از پیش بوده، نهایت آن نیز از یمین برکات شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده، چه به عنوان تشبیه می‌توان گفت که نهال این نیکوثر را شاه اسماعیل تحصیل

[ ۱ ] ابوالحسن نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی کرکی، معروف به محقق کرکی و محقق ثانی (۹۴۰ ه. ق.) از مجتهدین مشهور امامیه در عصر صفوی است و شیخ الاسلام و قبت خود. آثار مشهور او عبارتند از: نجات اللاهوت؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ شرح شرایع؛ شرح الفیه؛ صیغ العقود. ← عالم‌آرای عباسی، ۱۱۸؛ خلد برین، ۴۲۹؛ حبیب‌السیر، ۶۰۹/۴؛ احسن‌التواریخ روملو، ۲۵۳/۱۲؛ ریاض‌العلماء، ۱۱۵/۴؛ روضات الجنات، ۳۶۰/۴؛ امل‌الآمل، ۱۲۱/۱؛ سفینه‌البحار، ۲۴۷/۲؛ بهجة الآمال، ۲۹۳/۴؛ فصوص‌العلماء، ۳۳۵؛ تنقیح‌المقال، ۲۹۵/۲؛ فوائد‌الروضیه، ۳۰۳؛ اعیان‌الشیعه، ۲۰۸/۸؛ مستدرک‌الوسائل، ۴۳۱/۳؛ لؤلؤة‌البحرین، ۱۵۱.

[ ۲ ] در باره او ← به همین کتاب، پس از این.

و غرس، و شاه طهماسب چون باغبان در محافظت و خدمت و آبیاری آن مشغول [گردیده]، و در ایام شاه عباس آن درختِ طوبیٰ مثال به ثمر نشسته، و آن شجرِ دلگشا ما صدقِ «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»<sup>۱</sup> گردیده باشد.

ولادتِ همایونِ او در شهاب‌آباد اصفهان در صباح چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی‌حجه تسع و عشر به طالعِ حَمَلِ واقع گردیده، جلوس مطابق «ظَلٌّ وَ بِنْدَةٌ شَاهِ و لَایِتِ طَهْمَاسَبِ وَ جَایِ پَدَرِ گَرفَتی» یافته‌اند. در سنه نهصد و سی و شش که جنابِ محققِ ثانی همعنانِ شاهِ ولایت بود، به سمتِ خراسان و ماوراءالنهر حرکت فرموده، عبیدالله‌خان اوزبک را دفع نموده، در سنه نهصد و سی و نه که سنِّ شریف به سرحدِّ بیست رسیده بود از جمیع مناهی توبه فرموده تمام سپاه را از شراب و قمار و بیث‌اللطف و چرس و بنگ و سایر مسکرات و معاجینِ حرام منع و زجر فرموده، هرساله مبالغی خطیر اجاره دیوانی آنها می‌شد، از انتفاع آنها چشم پوشیده، نفسِ نفیس از آرایش تلذذ و هوی به موجبِ وعده کریمه «و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»<sup>۲</sup> اجتناب نموده، بعضی از خاصانِ قدیم آن آستان مثل خواجه شاهقلی وزیر قورچیان به واسطه ارتکابِ خمر به قتل رسیده، در ایام سلطنتِ او هیچ کس را یارای فجور نبود.

#### فی تعریفه

چنان منع می‌شد که در روزه، حور فراموش کرد از شرابِ طهور و در سال بعد که سنه اربعین و تسعمائه بوده باشد به برکتِ دین‌داری و توبه و انابه و زاری به درگاهِ باری، سلطان سلیمان خواندگارِ روم با جمعی غفیر به مضمونِ «وَ حُسْرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»<sup>۳</sup> تا سلطانیه وارد گردیده،

۱. ابراهیم ۲۴/۱۴.

۲. النازعات ۴۱/۷۹.

۳. النمل ۱۷/۲۷.

آن شاه دین پناه را زیاده از هفت هزار کس در رکاب حاضر نبود و سه هزار اسب در اردوی معلاً داشته، چون منزل همایون آن سلطان و الاشان به ابهر و قراآغاج تعیین می‌باید که نزدیک به اردوی پادشاه روم باشد، هزار سوار به اتفاق محمدخان نوالقدر فرار، و ملحق به اردوی روم گردیده، روز دیگر جمعی کثیر با قیاس‌سلطان و بی‌وفایان دیگر فرار به سمت روم<sup>۱</sup> نموده آن بزرگوار به مضمون «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ [ب ۱۱] مِنَ الرُّسُلِ»<sup>۲</sup> پای ثبات برقرار داشته، گویند: در چنان وقتی که سپاه دشمن قریب به پانصد هزار نفر در دو منزلی بوده و آن سلطان پاک اعتقاد با دو - سه هزار نفر در مقابل نشسته، به خدمت شیخ علی عبدالعال عرض می‌نماید که چه باید کرد، سپاه دور و دشمن نزدیک است. اگر از مقابل برخیزم تمام ولایات شیعه باز میل به تسنن نموده، سرکردگان عظیم رفته‌اند رعایا به طریق اولی خواهند طریق ارتداد پیمود، و اگر بنشینم سه هزار نفر با پانصد هزار نفر چگونه معارضه تواند نمود!

شیخ جلیل می‌فرماید: علاج آن است که به مضمون «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> باید دست بر دامن دعا زدن، و از جناب احدیت رفع و ظفر خواستن. شاه دین پناه می‌فرماید که کار از دعا گذشته و اسباب ظاهری در نور دیده شده. شیخ را از این سخن ناخوش آمده، موجب مراجعت او به جانب عراق عرب می‌گردد. بالاخره<sup>۴</sup> از یمین دعای آن شیخ بزرگوار، و اخلاص باطنی آن شاه و الامقدار، و به برکت ائمه اطهار در اواخر میزان و اوایل عقرب - که عین خوشی هوای سلطانیّه است - آیت غضب حضرت کردگار ظاهر گردیده، سرمای سردی می‌شود که دست و پای رومیان از کار و رفتار بازمانده و اکثر

۱. اصل: رومی.

۲. الاحقاف ۳۵/۴۶.

۳. الذاریات ۵۱/۵۰.

۴. اصل: بالاخیره.

دواب و آنعام آن فرقه «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»<sup>۱</sup> به چراگاهِ عدم رفته، فردای آن روز سلطان سلیمان حرکت کرده، به جانبِ بغداد روانه گردیده، آن سلطان به تأییدِ مشحون به مضمونِ «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»<sup>۲</sup> به لطفِ غیبی [و] عنایتِ کارکنانِ عوالمِ لاریبی مظفر و منصور گردیده، در همان سال شیخ والا نژاد به فرادیس جنان انتقال می یابد، «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است. [۱] ۵

و در سال نهصد و چهل و چهار مرتبه دیگر با عبیدالله خان اوزبک محاربه نموده او را شکست داده، فتح قندهار رو داد. و در سال نهصد و شش فتح تفلیس نموده اعلانِ کلمه حق در آن جا نموده. در سال نهصد و پنجاه و یک همایون پادشاه هند به رکابِ ظفرِ انتساب آمده دوازده هزار نفر سپاه گرفته، روانه هند [شده] و فتح نموده. در آن ولایات نیز شیعیانِ اخلاص نشان از تقیه برآمدند. و در سنه نهصد و شصت و یک مصالحه با سلطان سلیمان نموده. و در سنه نهصد و شصت و پنج امرا و اعیان حضرت از کُلِّ مناهی توبه کرده، این قطعه در آن تاریخ وارد شده در توبه شاه:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه، خیل و سپاه دین را  
تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا سرّ الهی است این، منکر مباح این را ۱۵  
القصه تمه عمر شریف را به ترویج شریعت عزّا و توقیر علما و تعظیم فضلا

۱. الاعراف ۷/۱۷۹.

۲. الصافات ۳۷/۱۷۳.

[ ۱ ] مقتدای شیعه به حساب جمل ۹۴۰ هـ. ق. است و ماده تاریخهای فوت علی بن عبدالعال به عربی و فارسی این گونه است: ۲۰

محقق ثمان وذوالمعالی	- ثمّ علی بن عبدالعالی
للفوت قبیل: مقتدای شیعه	بالحق امحی السنّة الشنیعة
آن هادی دین و پیشوای شیعه	- افسوس که رفت مقتدای شیعه
گفتا که بجو ز مقتدای شیعه	تاریخ وفات او چو جستم ز خرد

← فوائد الرضویة، ۳۰۶؛ خلاصة التواریخ قاضی احمد، ۲/۹۴۷؛ تکملة الاخبار عبدی بیگ، ۸۰-۷۹:

احسن التواریخ روملو، ۳۳۱.

گذرانیده در زمان دولت او آسایش عبادالله و ترفیه رعایا و برابا به مرتبه [ای] رسیده بود که گویند با آن دولت و شوکت و جلال چنان رئوف و رحیم بوده که زنان کلافه ریسمان به نذر سرکار او آورده، خود بدون موانع حجاب فیض یاب حضور موفور السرور او گردیده، عرایض خود را به پیشگاه جلال آن پادشاه بی همال می رسانیده‌اند. از جمله زنی [الف ۱۲] در قزوین از دست شوهر خود عرض، و آن پادشاه و الاجاه تالی کفش خود را که نعل طلا داشته به زن می دهد که این را ببر و به فرق شوهر خود زده، بگو که حسب الامر پادشاه مقرر است که تغییر سلوک داده، سوء رفتار خود را موقوف نماید. زن کفش را برده، به شوهر نموده گفتگوی ایشان از راه عسرت بوده و از فقر و فاقه، نعل ایشان در آتش بوده، همان لحظه نعل را فروخته به مصرف می رسانند و کفش مزبور تا به اوایل زمان نادری در آن سلسله باقی بوده که تاج سر اعتبار خود کرده، ضبط نموده بودند.

و در امر به معروف و نهی از منکر به نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران در اموری که در او شائبه لهو و لعب باشد، ممنوع گشته، پانصد تومان تریاقی فاروق که در سرکار خاصه شریفه بوده، حل کردند.

و آن حضرت به خیرات و مبرات راغب بوده به جهت مولود هریک از حضرات چهارده معصوم - علیهم السلام - مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه از سادات عظام محال یقین التشیع می دادند که در میان ایشان قسمت می شد. و در اکثر بلاد اعظم و شهرهای معتبر نان تصدق فرموده به فقرا و محتاجان ذکور و اناث و بینوایان آن شهر می داده‌اند.

در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معللاً و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتم ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلم و معلّمه شیعه مذهب پرهیزگار قرار داده،

در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده، غیر بالغی در عوض می آوردند.

و موازی سی هزار تومان شاهی عراقی وجوه شوارع را بر وفق خوابی که حضرت صاحب - علیه السلام - را دیده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمائه ۵ بخشیده، مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک، خصوصاً محال شیعیه به تخفیف رعایا مقرر گردیده، از دفاتر اخراج نموده بعد از مستنصر بالله هیچ پادشاهی در اسلام پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده بود و پیوسته در محفل خُلد مشاکل به مضمون «زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». [۱] علمای دانشمند به ذکر اخبار و احادیث در شأن آن بزرگوار مشغول، و مداحان قصاید و غزلیات در فضایل آن جناب و سایر ائمه اطهار می خوانده اند. ۱۰ و می فرموده که در آیه «اتَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup> به صیغه جمع اشاره به علی بن ابی طالب - علیه السلام - و اولاد اوست. [۲]

الحق آن پادشاه دین پرور استدلال صحیحی نموده. و مولانا محمد خلیل قزوینی [۳] مؤید این سخن در شرح کافی فرموده که مراد به ایمان در آیه شریفه تابعین آمین از غلط در افتاء و قضاست و این صفت مخصوص اولاد طیبین و عترت طاهرین آن حضرت است که احکام ایشان از روی ظن و گمان نبوده. ۱۵ و مفسرین شیعیه و سنی در شأن نزول آیه شریفه نقل کرده اند که آیه در شأن

۱. المائدة ۵/۵۵.

[ ۱ ] - بحار الانوار، ۱۹۹/۳۸.

[ ۲ ] بیشترین مفسران نزول آیه شریفه مزبور را در شأن علی (ع) دانسته اند و البته به نام «اولاد» آن حضرت اشاره نکرده اند. برخی مانند جبائی شأن نزول آیه مزبور را در حق جمیع مؤمنان دانسته اند - زمخشری، کشف، ۱/۶۲۳-۶۲۴؛ قوشچی، شرح تجرید، ۳۶۸-۳۶۹؛ تفسیر بیضاوی، ۱/۲۸۰-۲۸۱؛ الشیخ، ۳/۵۵۹.

[ ۳ ] ملا خلیل بن غازی قزوینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹ هـ. ق.) از دانشمندان مشهور عصر صفوی است صاحب دو شرح فارسی و تازی بر کافی به نامهای صافی و شافی. - ریاض العلماء، ۲/۲۶۱؛ فوائد الرضویه، ۱۷۲؛ قصص العلماء تکابنی، ۲۶۳-۲۶۵.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - ورود یافته. و قوشچی در شرح تجرید گوید: «اتفق المفسرون علی أنها [ب ۱۲] نزلت فی علی بن ابی طالب.

قاضی بیضاوی گوید: آنها نزلت فی علی.

۵ و زمخشری در کشاف گوید: اگر گوید کسی که این آیه در شأن علی بن ابی طالب وارد شده به لفظ جمع چگونه جایز است؟ می گویم من: سبب آن که به لفظ جمع واقع شده هر چند علی بن ابی طالب (ع) شخص واحد است برای آن که مردمان رغبت در آن نموده به ثواب برسند. [۱]

و ثعلبی از علمای سنت در تفسیر خود روایت نموده که بعد از آن که

۱۰ جناب علی بن ابی طالب - علیه السلام - در نماز ظهر سائل را خاتم داد، فلما فرغ النبى - صلى الله عليه و آله و سلم - من صلاته، رفع رأسه الى السماء فقال: «اللهم إن أخی موسى سألک، فقال: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَأَخْلِلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي \* يَتَفَهَمُوا قَوْلِي، وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هُرُونَ أَخِي \* أَشَدُّ بِهِ أْزْرِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾<sup>۱</sup>، فانزلت عليه قرآناً ناطقاً ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ

۱۵ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾<sup>۲</sup>، وَأَنَا مُحَمَّدٌ صَفِيكَ وَنَبِيكَ اللَّهُمَّ فَأَشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي \* أَشَدُّ بِهِ أْزْرِي \* وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي. قال أبوذر: فوالله ما استتم رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - الكلمة حتى نزل عليه جبرئيل من عند الله، فقال: اقرأ يا محمد. قال: وما اقرأ؟ قال: اقرأ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾<sup>۳</sup> الخ. و روایت خاصه و عامه متواتر است که قبل از آن که پیغمبر - صلى الله عليه

۱. طه ۲۵/۲۰-۳۲.

۲. القصص ۲۸/۳۵.

۳. المائدة ۵/۵۵.

[ ۱ ] در باره نظر قوشچی ← شرح تجرید، ۳۶۸؛ و در باره نظر بیضاوی ← تفسیر، ۲۸۰/۱؛ و در

باره نظر زمخشری ← کشاف، ۶۲۳/۱.

و آله و سلم - این سخنان را بفرماید، فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ». و معلوم است که در این مقام اطلاقِ ولیّ به چند معنی است، و قطع نظر از این موقع کرده، لُغَوِيَّین گویند: فلان ولیّ المرءة، یعنی کسی که مالک تدبیر نکاح او بوده باشد. یا ولیّ الدّم؛ یعنی کسی که اختیارِ قَوَد داشته باشد. یا آن که سلطان ولیّ امرِ رعیت است، یعنی تدبیرِ امور با اوست.

۵ و میر در کتاب عبارت در صفات الله گوید: أَصْلُ الْوَلِيِّ الَّذِي هُوَ أَوْلَىٰ، أَىٰ أَحَقَّ وَ مِثْلُهُ الْمَوْلَىٰ.

و متدبّر آیه شریفه داند که غرض از لفظِ «أَتَمًا» افاده حَصْر و تخصیص است و نفی حکم است از ما عدا. پس آنچه بعضی از علمای اهل سنت در معنی «ولیّ» ظاهر و مذکور ساخته اند که در این جا موالات در دین و نصرت و یاری و محبّت است، بسیار مستبعد است. به جهت آن که در لفظِ وَلِيَّكُمْ اللهُ، مخاطب پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - و جمیع مؤمنین می باشند. و بعد از آن که «رَسُولُهُ» فرموده، پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - بیرون رفت به جهت این که مؤمنین را مضاف به ولایت او ساخت. و چون «وَالَّذِينَ آمَنُوا» فرمود، واجب شد که مخاطب در آن غیر بوده باشد، به جهت آن که مضاف، مضافِ الیه می شود و این که هریک از مؤمنین ولیّ نفسِ خود می گردد، و معاضدِ کلام سابق است.

۱۰ آنچه ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب الكلینی در کتاب حجّت کافی در باب ما نَصَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولُهُ عَلَى الْاِثْمَةِ می فرماید: عن أبي عبد الله - عليه السلام - في قول الله عَزَّوَجَلَّ: «أَتَمًا وَلِيَّكُمْ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup>، قال: «أَتَمًا» یعنی أَوْلَىٰ بِكُمْ. أَى أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأَمُورِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ، «أَلَلَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی علیّاً و أولاده - عليهم السلام - إلى يوم القيامة،



الی آخر الحدیث. [۱]

لمؤلفه [۲]

زیّن سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد  
گفت: هر کوراً منم مولا و دوست ابن عمّ من علی مولاى اوست  
کیست [الف ۱۳] مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پائیت واکند  
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را از انبیا آزادی است  
ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو [و] سوسن آزادی کنید  
و واحدی در تفسیر خود بیان نموده که: استدلال کرده اند اهل علم به این آیه که  
عملی قلیل قطع صلوات نمی کند و این که دادن زکات به سائل در نماز جایز  
است. و مؤید حدیث سابق است که: *وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي عَلِيًّا اَخِي*،  
خبر متواتر مشهور میان شیعه و سنی که: *يَا عَلِيُّ اَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ*  
موسی [۳]

و مجدالدین فیروزآبادی مؤلف کتاب قاموس اللغه، رساله در بیان احادیث  
صحیحیه و سقیمه تألیف نموده، می گوید که: حدیثی که در فضایل ابوبکر  
اشهر مشهورات است که: *ان الله يتجلى للناس عامة و لأبي بكر خاصة*، [۴]  
موضوع است، و حدیث *ما صبّ الله في صدری شيئاً الا صبّه في صدر*  
*أبي بكر* [۵] و حدیث *كان عليه السلام - إذا اشتاق إلى الجنة قبل شيبه أبي بكر* [۶]

[ ۱ ] ← اصول کافی، ۱/۱۴۶، ۲۲۸.

[ ۲ ] مراد از «مؤلفه» در این جا مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است، ابیات مذکور  
نیز در مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۳۸ به بعد آمده است.

[ ۳ ] حدیث نبوی است، برای روایات گوناگون آن ← بخاری، مناقب اصحاب النبی، ۵/۲۶؛  
کنز العمال، ۱۱/۶۰۳.

[ ۴ ] برای اطلاع بیشتر از موضوع مذکور ← حلیة الأولیاء، ۵/۱۲؛ المنار المتین، ۱۱۵؛  
کنز العمال، ۴/۳۴۵.

[ ۵ ] ← المنار المتین، ۱۱۵.

[ ۶ ] ← همانجا؛ نیز ← سنن ترمذی، مناقب ۳۲.

و حدیثِ اَنَا و ابوبکر کَفَرَسَى رِهَان، [۱] و حدیثِ اِنَّ اللّٰهَ لَمَّا خَلَقَ الْاَرْوَاحَ اَخْتَارَ رُوحَ اَبِي بَكْرٍ، [۲] و امثال این احادیث که در شأنِ ابی‌بکر وارد شده، داخل مفتریات است و عقل، بدیههٔ حکم به بطلانِ آنها می‌نماید.

و در بابِ فضایلِ علی - علیه‌السّلام - می‌فرماید که: احادیث در بابِ آن حضرت نیز بسیار است که موضوع است [در] خصوصِ وصیت، که ابتدای آن «یا علی» است. و آنچه ثابت است از آن حدیث، این حدیث است که: «یا علی اَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». و الحمدلله که تمام اخبار در شأنِ آن بزرگوار در نزدِ علمای نامدارِ شیعه و سنّی ثابت و متواتر است و به برکتِ حضرتِ صاحب‌الامر - علیه‌السّلام - و سعیِ سلاطینِ ذی‌شأنِ صفویّه بطلانِ اقوالِ باطله به ظهور رسید.

وفاتِ سلطانِ عظیم‌المقدار در سنهٔ نهصد و هشتاد و چهار بوده. اللَّهُمَّ اغْفِرْهُ وَاَحْسِرْهُ مَعَ اَبَائِهِ الْاَطْيَبِينَ.

بعد از فوتِ مغفور شاه‌اسماعیل ثانی خلیفِ او بر سریرِ سلطنت نشسته، مولانا محتشم [۳] رباعیاتِ ستهٔ مشتمله بر یک هزار و صد و بیست و هشت، تاریخ به جهتِ جلوس او فرموده، [که] نگاشته می‌شود. طریقهٔ استخراجِ این مطلب آن است که بیست و چهار مصرع داریم و باید که هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن استخراج گردد و این یافت می‌شود در ضمنِ چهار

[ ۱ ] کَفَرَسَى رِهَان: ضرب‌المثل است در موردِ مسابقهٔ اسب‌دوانی و سبقتِ هر یک از دو

اسب بر دیگری ← المنار المنیف، ۱۱۵؛ ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ۲۲۸/۳.

[ ۲ ] ← المنار المنیف، ۱۱۵.

[ ۳ ] حسان‌العجم مولانا کمال‌الدین علی بن میراحمد کاشانی متخلص به محتشم، از شاعران مشهور عصرِ صفوی (۹۰۵-۹۹۶ ه. ق) و از مدّاحان بنام در تاریخ شعر فارسی شیعی. دارندهٔ دیوان اشعار، که به کوشش مهر علی گرگانی (تهران، انتشارات سنائی، ۱۳۷۰) چاپ شده است. علاوه بر منابعی که در مقدمهٔ دیوان او در بارهٔ زندگی و اشعارش آمده؛ نیز ← خلدبرین، ۴۷۵؛ خلاصه التواریخ احمد قمی، ۸۷۸/۲؛ فوائد الرضویه، ۳۷۲.

اقتران. اقترانِ اوّل نقطه دار است و این حاصل می شود از ضربِ هریک از این بیست و چهار مصرع در بیست و سه مصرع، که مجموع پانصد و پنجاه و دو مصرع باشد و از هر دو مصرع یک تاریخ بیرون می آید که مجموع مستخرج دویست و هفتاد و شش تاریخ باشد. و اقترانِ بی نقطه باز به همین طریق است. ۵ یعنی از ضرب بیست و چهار در بیست و سه. و اقتران سیم از نقطه دار، مصرع اوّل است با بی نقطه مصرع دیگر. و در چهارم عکس سیم است. و طریقه سیم و چهارم مثل اوّلین خواهد بود. و حاصل از چهار اقتران که هریک دویست و هفتاد و شش باشد هزار و صد و چهار می شود و با ضمّ بیست و چهار که هر یک از مصرعی حاصل می شود، مجموع تمام ۱۰ می شود. [ب ۱۳]

### شرح استخراج تاریخ محتشم - علیه الرحمة

ازین شش رباعی که کلکم نگاشت برای جلوسِ خدیو جهان  
 هزار و صد و بیست تاریخ از او قدم زد برون هشت افزون بدان<sup>۱</sup>  
 بدین سان که از هر دو مصرع زدند<sup>۲</sup> بهم خالداران دم از اقتران ۱۵  
 دگر سادگان پس گروه نخست ثباتی و برعکس آن همچنان  
 که شد زین چهار اقتران در عدد هزار و صد و چارمطلب عیان  
 ز هر مصرعی نیز بر وی فزود یکی از تواریخ معجز بیان [۱]  
 ایضاً

۲۰ می شد چوز صنعِ رازقِ پاکِ جلیل مُلک و مُلک و فلک به دارالتَّحویل

۱. دیوان محتشم: بران.

۲. دیوان: زنند.

[ ۱ ] ← دیوان محتشم، ۵۱۹.

هر ملک و تجمل که اهم بود از لطف دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل [۱]

[و أيضاً له]

در تکیه‌گه واسع این بزم جلیل اندردم امتیاز با سعی جمیل

چون درکِ یکایک از شهان بیند دور فوق همه باد درکِ شاه اسماعیل [۲]

أيضاً

۵

می‌کرد چُه سکه حی صاحب تنزیل نقدی که عیار بودش از اصلِ جلیل

سکه چو رسانید به تمییز ملوک فرقِ که ومه داد به شاه اسماعیل [۳]

أيضاً

از ملک و ملوک مادرین بیت جلیل کاراسته صد بلده ز آیینِ جمیل

هر گنج کز آبادی گیتی و دهور گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل [۴]

أيضاً

۱۰

این ساعی اگرچه باشد از خس قلیل بی دانایی و راه علم و تحصیل

در هر فتنش دلا به از اهلِ جهان داند به لاف مهر شاه اسماعیل [۵]

أيضاً

۱۵ آن راه که از حال سهیلی<sup>۱</sup> است جمیل از میل در او به که نمایم تعجیل

کاشوب [و] نوای فرح نو در دل (?) افکنده طرب‌نامه شاه اسماعیل [۶]

مدّت سلطنتِ او یک سال کشیده، و مجملی از وقایعِ حالاتِ او در ضمن

حالاتِ سید حسین جبل عاملی - قدّس الله روحه - مسطور می‌گردد. تاریخ جلوس

۱. اصل: سبیل؛ متن مطابق دیوان محتشم، ص ۵۳۰.

۲۰

[ ۱ ] ماده تاریخ مزبور به صورت پاشیده و غلط در دیوان محتشم، ص ۵۲۸ آمده است.

[ ۲ ] همان، ۵۳۰.

[ ۳ ] ماده تاریخ مزبور با اندک اختلافی در دیوان محتشم، ص ۵۳۰ آمده است.

[ ۴ ] ماده تاریخ مزبور با اختلاف و اغلاطی چند در دیوان محتشم، همانجا آمده است.

[ ۵ ] ← همانجا.

[ ۶ ] ← همانجا.

و وفات او را چنین یافته‌اند در تاریخ:

شهنشاه روی زمین سال شاهی      شهنشاه زیر زمین سال رحلت

و بعد از آن در سنه ۹۸۹ خلف دیگر سلطان مغفور شاه طهماسب، یعنی به اورنگ بزرگی زببنده، شاه سلطان محمد خداینده والد ماجد شاه عباس، سریر آرای مسند دولت و زینت تخت سلطنت گردیده، امری که موجب بیان باشد ۵ چون از ایشان صدور نیافته، کلک سخن پرداز عطف عنان نموده به میدان بیان احوال شاه عباس پرداخت.

مدت دولت شاه سلطان محمد دوازده سال بوده، وفات او در سال یک هزار و سه که سال هشتم جلوس شاه عباس است اتفاق افتاده.

## بیان احوال سعادت مآل شاه عباس

آن همای اوج سلطنت و بختیاری، و آن دُرّی برج عظمت و کامکاری، دیباچه طراز کتاب عدل و داد، طغرانگار منشور فریاد رسی عباد، ستاره صبح دولت و جلال، و آفتاب آسمان اقبال، صاحب عیار زر ملّت جعفری، و قاید جنود دین و منهج حیدری، معدن گوهر احسان، منبع لؤلؤ امتنان، محدّد ۱۵ الجهات آسمان کشورستانی، مفتاح کنوز اشفاق سبحانی، گوهر تاج دولت و نامداری و نجم ثاقب فلک سروری و بلند مقدری؛ یعنی سلطان شاه عباس عالی اساس که در میان سلاطین عظام صفیّه صفویه چون مهر درخشان در آسمان چهارم است از نواب مریم شأن مهد علیا خیرالنساء بیگم [۱] صبیّه سید میرعبیدالله خان والی مازندران متولد شده به تاریخ شب دوشنبه غره شهر ۲۰ رمضان المبارک سنه ۹۷۸ [الف ۱۴]، آخر یونت ئیل ترکی در دارالسلطنه هرات به طالع سنبله میلاد اوست. الحق در ایام دولت و سلطنت آن سلطان

---

[ ۱ ] در باره خیرالنساء بیگم ← عالم آرای عباسی، ۱۸۳: خلاصه التواریخ قمی، ۶۹۰/۲-۶۹۹؛ خلد برین، ۴۰۴؛ فارسنامه ناصری، ۴۱۸؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱۹/۱-۲۰،

ذی‌شان به نحوی که گفته‌اند:

شاه‌عباس چون به تخت نشست      نقش ایران نشست سخت نشست

کار ایران و ایرانیان رونقی تمام گرفته، در ترویج دین مبین و قلع بنیان معاندین کمالی تدبیر نموده، اوقاف و خیرات و صدقاتش بی‌شمار، و آثارش در ولایت ایران بسیار. پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصی ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آن حضرت طرح الفت و آشنایی افکنده، و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه با او از ارسال رُسل و رسائل آمیزش نموده [۱] و در سنه نهصد و نود و شش به سریر سلطنت جلوس نموده، و در سنه نهصد و نود و هفت عبدالؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته، [۲] قبل از آن که به تسخیر مشهد مقدس پردازد، علمای نامدار مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید به این وسیله از خرابی دست بازداشته در معرض اتلاف محصولات که اکثر به سرکار فیض آثار متعلق، و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است، نگردند. علما و فضلالی اوزبکیه در حواب عریضه مکتوبی به اتقیاء مشهد فرستادند، و مولانا محمّد مشکک رستم‌داری جوابی نوشته، [۳] فرستاد و هر

---

[ ۱ ] در باره رابطه شاه‌عباس اول با دول فرنگی ← ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، تألیف سببلا شوستر والسر، ترجمه غلامرضا وره‌رام، انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۶: زندگانی شاه‌عباس اول، ۴/۱۶۲۳-۱۲۹۵؛ ایران در عصر صفوی از راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.

[ ۲ ] عبدالؤمن ولد عبدالله خان اوزبک (۱۰۰۶-۱۰۰۷ ه. ق) به مدت کوتاهی در خراسان آشوب و فتنه برپا داشت. برای ماجراهای تلخ ایام تسلط او بر هرات و مشهد رضوی ← خلاصه‌التواریخ قمی، ۱۰۸۳-۱۰۸۸؛ نقاوة الآثار، ۵۹۱-۵۸۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۳۰۵، ۳۴۶، ۴۱۰، ۴۱۲.

[ ۳ ] محمد بن علی مشکک رستم‌داری از فضلا و دانشیان شیعه امامی در قرن دهم بوده که در سال ۹۹۸ ه. ق بر اثر هجوم عبدالؤمن اوزبک به مشهد رضوی شهید شده است. وی ۲۰ سال در روضه رضویه به تدریس مشغول بود. کتاب الامامة او بین دانشمندان شیعه شهرت داشته است.

دو مکتوب در این صفحه درج افتاد.

### مکتوبِ علمای ماوراءالنهر در جوابِ خدمتِ روضهٔ علیّهٔ متبرکه

پوشیده نیست بر هیچ مؤمنِ عالم که تعرّض به اموال و نفوسِ کسانی که  
 گوینده کلمهٔ طیبهٔ «لا إله إلا الله و محمد رسول الله و علیّ و لیّ الله»<sup>۱</sup> اند، مادام  
 ۵ که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل به طریقهٔ  
 مرضیهٔ سلف و ائمه - رضی الله عنهم - می نموده باشند، جایز نیست، امّا  
 وقتی که با تکلم این کلمهٔ طیبهٔ مذهبِ اهلِ سنّت و جماعت و کلام اتقیا و  
 علما را بالکلیه مهجور گردانند و مؤمنان را به امان اول نگذاشته اظهار طریقهٔ  
 ۱۰ شنیعهٔ شیعه نموده سب و لعنِ حضرات شیخین [و]<sup>۲</sup> ذوالنورین و بعضی از  
 ازواجِ طاهرات - رضوان الله تعالی، که کفر است - تجویز کنند. بر پادشاهِ  
 اسلام، بلکه سایرِ انام، بنابر امرِ حضرتِ ملکِ علامِ قتل و قمع آنها اِعلاء  
 لدین الحقّ<sup>۳</sup> واجب و لازم است و تخریبِ ابنیه و اخذ امتعه و اموالِ ایشان  
 جایز. و اگر پادشاهِ زمان در جهاد، که به اتّفاقِ علما واجب و طریقِ حضرت  
 ۱۵ رسالت پناه - صلّی الله علیه وسلّم - و اصحابِ کرام است، با وجود  
 استطاعت و قدرتِ تساهل نماید چگونه از عهدهٔ سؤال و جواب  
 ملک [متعال]<sup>۴</sup> - که «يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا

پاسخ به علمای ماوراءالنهر را بسیار علمی و دانشمندانه داده است. نامهٔ مذکور در عالم آرای عباسی  
 و مجالس المؤمنین و هم این کتاب درج شده است ← عالم آرای عباسی، ۲۹۰؛ الذریعه، ۳۳۷/۲؛ خلد  
 ۲۰ برین، ۴۴۱؛ مجالس المؤمنین، ۱/۱۰۱-۱۰۵؛ خلاصه التواریخ قمی، ۲/۱۹۹.

۱ چنین است در اصل: «علیّ و لیّ الله» در نقلِ قاضی نورالله شوشتری و دیگران نیامده است.

۲ افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (الف ۴۸) عالم آرای عباسی، ۲/۶۰۸.

۳ اصل: اِعلاءٌ للدين و الحقّ؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین و عالم آرا.

۴ افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرا.



يُؤَخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَأَهِمُّ يُنصَرُونَ<sup>۱</sup>، و آیه کریمه «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ<sup>۲</sup> و غیرها ثابت شده - تواند بیرون آمد؟ و هر عاقل که به مقتضای عقل رفته، در آیات و احادیث تأمل نماید، ظاهر می گردد که جماعتی که مشرف به شرف صحبَت رسالت گشته، طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته، سالها در اِعلاء کلمه حق با کفّار در رکاب آن حضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوايِب ۵ نقصان، و مستحقّ جنان خواهند بود؛ خصوصاً آنها که به مقتضای [ب ۱۴] آیه کریمه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ<sup>۳</sup>» شرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ<sup>۴</sup>». و شک نیست که حضرات شیخین [و] ذوالنورین از این جمله اند که به مصاهرت و محافلت آن سرور مقرر و مکرم اند و حضرت حکیم صدیق ۱۰ اعظم را در کلام قدیم نامیده، کما یقول: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا<sup>۵</sup>»، و به مقتضای «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۶</sup>» به موجب وحی است و آن حضرت کمال توقیر و احترام ایشان می داشته، و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده. پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان است، و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص به سرور انس و جان، و معتقد ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد. و بنا به فرموده الله تعالی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ<sup>۷</sup>» امید است که به شرف محبوبیت سبحان و عزّ غفران برسند. ایضاً شجاعت و

۱. البقره ۲ / ۴۸.

۲. الاعراف ۷ / ۶.

۳. الفتح ۴۸ / ۱۸.

۴. الانعام ۶ / ۹۰.

۵. التوبه ۹ / ۴۰.

۶. النجم ۵۳ / ۴-۳.

۷. آل عمران ۳ / ۳۱.

اهتمام<sup>۱</sup> حضرت امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - در اعلائی حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند که مبیعت و متابعت خلق به ایشان بوده، و خود نیز مبیعت و متابعت کرده. پس آن جماعت که نسبت نقص به آن حضرت می‌کنند غافل اند از آن که ثبوتِ نقص به آن جناب لازم می‌آید.

۵ و أيضاً چگونه است نسبت بدی به عایشه - رضی الله عنها - به سبب آن که مَتَّفَقٌ علیه است که شرف فراش آن حضرت یافته و محبوبه آن حضرت بوده و در قرآن مجید واقع است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»<sup>۲</sup>. پس ملاحظه باید نمود که نسبتِ خبیث به او منجر به کجا می‌گردد. و هرگاه زن بازاری را که نسبت به امر شنیعی نمایند آن بازاری در کمال وحشت می‌گردد، و چگونه صاحب فراش آن حضرت بر آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت می‌دهند، توان داد. تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ. اگر گویند که از امثال ما این امور واقع نشده و نخواهد شد، شک نیست که این مهملات را می‌شنوند و منع نمی‌کنند. پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند.

۱۵ و آنچه نوشته‌اند که به حکم آیه کریمه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ»<sup>۳</sup>، و حدیث «وَلَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا عَنِ طَيْبِ نَفْسِهِ»<sup>[۱]</sup> چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس می‌کنند، سبب آن است که در آیه و حدیث اموال به مؤمن و مسلم اطلاق یافته، و آنچه به تواتر ثابت شده، جماعت شیعه آنچه گویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون‌اند. و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف بعضی دیگر از آیات و احادیث دیگر که احتیاج به نوشتن نیست

۲۰

۱. اصل: انصار از امام همام.

۲. النور ۲۴ / ۲۶.

۳. البقره ۲ / ۱۸۸.

[ ۱ ] ← سنن دارقطنی، ۲۶/۳.

دلالت دارد بر آن که قتل و غارتِ اموال و آتش زدنِ زراعات و عمارات و باغاتِ اهلِ کفر جایز است و هیچ کس را در آن خلاقی نیست. و بر این دالّ است بعضی حروب که اسدالله الغالب علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - کرده‌اند. و ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی و بعضی از مسلمانان نموده‌اند. ۵

و آنچه نوشته‌اند که [الف ۱۵] باغاتِ اطرافِ مشهدِ مقدّس وقفِ سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف نموده، چون آن از جمله دارالحرب است و نزد لشکرِ اسلام موقوفات معین نیست، آن نیز حکمِ سایر دارد بنا بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرفِ آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که به مصرف نمی‌رسیده آن را به غازیانِ لشکر اسلام حلال کرده‌اند. ۱۰

و آنچه را که نوشته‌اند که اکثر ساکنان این دیار را که ذریت پیغمبرند صلوات الله علیه بر تقدیر تسلیم، گویا آیه کریمه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»<sup>۱</sup> نشنیده‌اند.

و آنچه نوشته‌اند که همه صالح‌اند صلاح فرع اسلام است. و آنچه نوشته‌اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته‌اند. ۱۵

#### شعر

هر که را روی به بهبود نداشت دیدنِ روی نبی سود نداشت  
و آنچه نوشته‌اند که علما تحسینِ ایشان کرده‌اند ممنوع [است. و] بر تقدیر تسلیم، بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود. و آنچه نوشته‌اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم [است] و قتل و حرب با جماعتی ۲۰  
که در مقام حرب نیستند، جایز نیست؛ جوابش آن است که حرمِ اشهر حرم منسوخ است بنا بر حدیث صحاح مشهوره [و] بعضی از غزوات حضرت امیرالمؤمنین - کرم الله وجهه - در رفتنِ آن حضرت بر سرِ اعادی دین

در این شهر دالّ است بر این وجه.

و آنچه نوشته‌اند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup> از مُحکّمات است در آن شکّی نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفّار از اعظام عبادات<sup>۲</sup> است. وای بر آن جماعت که [ترک] عبادت نموده، سبّ و لعن اکابر صحابه می‌نمایند، این کفر و ذنوب را باعثِ ثواب می‌دانند با آن که ۵ متیقّن و متحتمّ است که در لعن کردنِ شیطان که نطوق بر ملعونیتِ آن ملعون ناطق است، ثواب نیست، و عجب است با آن که جمعی در میان ایشان هستند که معانیِ ظاهرهٔ آیات و احادیث را می‌توانند دریافت و در ترجمهٔ آیات و احادیث صریح اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان برنمی‌گردند و بیعتِ ائمهٔ اثنا عشر - علیهم السّلام - و سلف نمی‌نمایند] که ۱۰ «الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup>. و اگر بعضی از مضلّین افترا نموده در بعضی ائمه، و سلف در تقویه معتقدات بر ایشان خبری رسانیده‌اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی در پی باشد، باید که رئیس خود فرستاده تا سلطان امان داده با بعضی از ملازمانِ رکابِ همایون مناظره نمایند، باشد که مذهبِ حق بر ایشان ظاهر گردد، والسّلام علی من اتّبع الهدی. ۱۵

### جوابِ مکتوبِ علمای ماوراءالنهر از جانبِ محمّد خادمِ روضهٔ علیه

نتایج افکار و رشحاتِ اقلامِ علمای ماوراءالنهر - هدّیهمُ اللهُ إلی سبیل الرّشاد و حَفَظَهُمُ اللهُ تَعَالَى وَ إِيَّانَا عَنِ التَّعَسُّفِ وَ الْعِنَادِ - به وقوف پیوسته، ۲۰ آنچه صواب، و موجبِ اجر و ثواب است مذکور می‌شود.

و بر رأی حکمّتِ آرای حضراتِ عالیاتِ مخفی نماناد که حضرت

۱. الذاریات ۵۱ / ۵۶.

۲. اصل: عبادت.

۳. الروم ۳۰ / ۲۸.

خیرالمرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است، امت را به کتاب الله و عترت وصیت نموده، و چون حضرت امام الجنّ والانس حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا - علیه التحیة و الثناء - [ب ۱۵] در این بلاد مدفون راقم این مکتوب محفد خادم برای احترام غربت آن حضرت و به واسطه فیوض برکات که از روح آن حضرت فایز شده و ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را قبول نموده، نه با قزلباش الفتی دارد و [نه] با اوزبک کلفتی، بی میل و عناد بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده، آنچه مقتضای امر ملک منان است، اختیار نمود و از روی انصاف کلمه‌ای چند به عرض می‌رساند، اگر قبولی انظار افادت آثار حضرات شود فَهَوَ الْمُرَادُ وَإِلَّا

۱۰ من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و ممیز این سخن کس صاحب ادراک کامل و انصاف شامل می‌تواند بود و آنچه از طلبه ماوراءالنهر که متردد این حدودند، مسموع شد آن است که نواب اعلی خاقانی به این دو صفت حمیده آراسته‌اند و از امرای ایشان کولقتاش بهادر و جمعی دیگر به فنون فضایل پیراسته‌اند، اما تصدیقی که از ایشان الی الآن به حکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده بنا بر مثل مشهور که «چون تنها به قاضی روی، راضی آبی»، معتبر نیست چه فضلالی مذهب ائمه اثنا عشر به مجلس سامی ایشان مشرف نشده‌اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است، و اصلی ندارد. و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین امری فرمایند به حکم کلام المملوک المملوک الکلام مُطَاع و منقذ خواهد بود.

مجملاً در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده، اما

احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است، و احتیاط مقتضی آن است که آنچه متفق علیه باشد به واسطه منافات حدیث مختلفه فیه متروک نشود؛ زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند، اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر - صلوات الله علیه - بلافضل - **إِنْ لَمْ يُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ -** ابوبکر را می دانند، ۵ اهل سنت اند. و اگر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را می دانند، شیعه اند، و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلفه فیه باطل. بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم به کفر شیعه اهل بیت پیغمبر است به دلایل متعدده: اول آن که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مدح خلفای ثلاث فرموده اند ۱۰ و سخن آن حضرت به مقتضای **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»**<sup>۱</sup> وحی است و شیعه که مذمت خلفای ثلاث می کنند مخالفت وحی می نمایند و مخالفت وحی کفر است. جواب آن است که از این دلیل قدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم می آید؛ زیرا که در شرح مواقف از واقعی - که از اکابر علمای اهل سنت است - منقول است که قریب به وقت رحلت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده.

مخالفت اول آن است که حضرت در مرض الموت فرموده: **«إِيْتُونِي بِقُرْطَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ شَيْئاً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»**. [۱] عمر بدین راضی نشد و گفت: ۲۰ **إِنَّ الرَّجُلَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ [الف ۱۶]** و عندنا كتاب الله حسبنا. پس صحابه اختلاف

۱. النجم ۵۳ / ۳-۴.

[ ۱ ] حدیث نبوی است به صورت «ایتونی بکتف و دواة لأکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً» - در حلیة الاولیاء ۵ / ۲۵ آمده است. برای روایات دیگرش ← بحار الانوار، ۲۲ / ۴۶۸؛ صحیح بخاری، ۶ / ۱۱-۱۲.

کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - آزرده گردیده، فرمودند که پیش من نزاع سزاوار نیست. و این حدیث در اوایل صحیح بخاری، و در اکثر کتب سنت به عبارات مختلفه مذکور است.

و مخالفتم دویم آن که حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید به سفر روند و بعضی از آن جماعت تخلف نمودند و به ۵  
سمع مبارک حضرت رسید، مبالغه تمام فرمودند. «جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ». [۱] مَعَ هَذَا خَلْفَايَ ثَلَاثَ دَاخِلِ جَيْشِ اسَامَةَ بُوَدُنْدَ وَ مَتَابَعَتِ نَكْرَدُنْدَ. پس گوییم: امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند، به مقتضای آیه کریمه مذکوره به منزله وحی است<sup>۲</sup> و نفی که عمر کرد [رد]<sup>۳</sup> وحی است و انکار وحی کفر است [علی] <sup>۴</sup> مَا اعْتَرَفْتُمْ<sup>۵</sup> [به و] <sup>۶</sup> عَلِيٍّ مَا دَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَمَنْ لَمْ يَخُكْمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»<sup>۷</sup>؛ و کافر قابل خلافت نیست. پس هرگاه کفر عمر و عدم قابلیت خلافت از او ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عمر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود. چه به مذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه‌اند و به مذهب شیعه هیچ کدام خلیفه نیستند. این که عمر ۱۵  
خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند، موافق رأی هیچ یک از اهل اسلام نیست

۱. اصل: صحاح.

۲. اصل: وصیت؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۰) و عالم آرای

عبّاسی، ۶۱۴/۲.

۳. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عبّاسی.

۴. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عبّاسی.

۵. اصل: ما اعترفتم.

۶. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عبّاسی.

۷. المائدة ۵ / ۴۴.

[ ۱ ] ← صحیح بخاری، ۲۹/۵؛ بحار الانوار، ۳۲۴/۲۷.

و تخلف از جیش اسامه به مقتضای دلیل مذکور<sup>۱</sup> کفر است، و متخلفان خلفای ثلاث‌اند به اتفاق. و [از]<sup>۲</sup> هر یک از روایتین مذکورتن به وجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می‌آید، و تفصیل آن در این صحیفه نمی‌گنجد. و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آن را ملک متعال می‌داند و این صحایف گنجایش تذکار آنها ندارد «**وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اِلَى سَبِيْلِ الرَّشَادِ**»<sup>۳</sup>.

دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که قول و فعل حضرت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - وحی است الواقع کذالک، پس گوئیم - اخراج حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را به مدینه و تفویض امور عظیمه به او نمودن، رد سخن حضرت رسول است و کفر است به دو دلیل:

اول آن که حضرات فرموده‌اند، دویم آن که قوله تعالی: «**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ**»<sup>۴</sup>. [و] دلایل متین برای تحقیق حق و تزهیق باطل [در] مسأله امامت برهاناً و جدالاً بسیار است و لیکن در خراسان مثلی مشهور است که «بوسه به پیغام نمی‌شود»، اگر به شرف ملازمت مشرف شود، معروض خواهد داشت.

#### شعر

به هر جمعیتی وصلی تو جویم      لَعَلَّ الله يَجْمَعُنِي وَاِيَّاكَ  
 اما به شرطی که مناظره به مقدمات علمی باشد نه به شمشیر و بوکده [۱]

۱. اصل: مذکوره.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم‌آرای عباسی.

۳. غافر ۲۹ / ۴۰.

۴. المجادله ۲۲ / ۵۸.

[ ۱ ] واژه‌ای است ناشناخته، که در فرهنگنامه‌های فارسی ثبت نشده است. احتمال دارد که



و قلمتراش و نیزه. مدح خلفای ثلاث از این معنی متفق علیه فریقین نیست؛ چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورترین و غیرها در کتب فریقین مسطور و مذکور است.

و نیز بعضی از اهلی سنت تجویز وضع حدیث برای [ب ۱۶] مصلحت کرده‌اند، [پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست، خصوصاً وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند]<sup>۱</sup> یا عادل نباشد، و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیمًا با خصوصیات مذکوره لانسلم که کفر باشد و إلا پس در همه دهر یک مسلمان نبود؛ چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده، و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت به خلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حُسن عاقبت نمی‌کند؛ چه عقوبت قبل از صدور عصیان، با آن که معلوم الصدور باشد، لایق نیست. لهذا حضرت علی - علیه السلام - از [عمل]<sup>۲</sup> ابن ملجم - علیه اللعنه - خبر داد و عقوبت نفرموده. روایتی که دلالت بر حُسن فعلی مخصوص کند مفید<sup>۳</sup> نیست، چنان که در آیه کریمه **«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ»**<sup>۴</sup> مذکور می‌شود.

دلیل دوم آن که به مقتضای **«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»**<sup>۵</sup>، خلفای ثلاث به رضوان ملک مَنان مشرف شدند. پس سب ایشان کفر باشد. جواب آن که مدلول آیه عند التوفیق رضاء الله است از آن فعل

واژه‌ای بوده باشد بومی، از واژه‌های معمول در مشهد رضوی. زیرا نویسنده در شهر مذکور زیسته و نوشته است. مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری آن را به معنای پُتک (چکش بزرگ) دانسته است ← قصص الخاقانی، ۱/۱۵۱؛ مجالس المؤمنین، ۱/۱۰۷.

۱. افزوده از مجالس المؤمنین، ۱/۱۰۷ و عالم‌آرای عباسی، ۲/۶۱۵.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۱) و عالم‌آرای عباسی، ۲/۶۱۵.

۳. اصل: مقید؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین و عالم‌آرای عباسی.

۴. الفتح ۴۸ / ۱۸.

۵. همانجا.

مخصوص که بیعت است و کسی دغدغه<sup>۱</sup> ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده، سخن در آن است که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت است. چنان که در امر خلافت مخالفه نص حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - که در کتب فریقین مذکور است، نمودند و غصب خلافت کردند. و حضرت فاطمه - علیها السلام - را آزرده ساختند. و چنانچه در صحیح<sup>۲</sup> بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است: «فَخَرَجْتُ عَنْهُ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ مَعَهُ حَتَّى مَاتَ» [۱] و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم. و نیز در صحیح<sup>۳</sup> بخاری در مناقب حضرت فاطمه - علیها السلام - مذکور است: «مَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي» [۲] و در مشکوة در مناقب آن حضرت مذکور است که: «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ» [۳] و کلام صدق مضمون إِنَّ «الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۴</sup> ناطق است.

حاصل کلام که به واسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که به احصا در نمی آید، مورد مذمت شدند؛ چه سلامت عاقبت به حسن خاتم اعمال و وفا کردن به عهد، و بیعت حضرت رسول متعالی است. و هر کس به سلامت سعادت عاقبت مستعد نشود به واسطه نقض بیعت و مخالفه حضرت رسول مستوجب عقوبت

۱. اصل: دغدغه؛ تلفظی است گونه‌ای از دغدغه.

۲. اصل: صحاح.

۳. اصل: صحاح.

۴. الاحزاب ۳۳ / ۵۷.

[ ۱ ] ← صحیح بخاری، ۹۶/۴؛ ۲۵/۵؛ کشف الغمّه، ۳۷/۲.

[ ۲ ] حدیث نبوی است و به صورت «فاطمه بضعة مني فمن أغضبني» روایت شده است

کنز العمال، ۳۲۲۲۲/۱۲؛ صحیح بخاری، ۲۶/۵، ۳۶.

[ ۳ ] ← بحار الانوار، ۲۷/۱۷.

می‌شود. چنان‌که آیه کریمه **«فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا أَجْرًا عَظِيمًا»**<sup>۱</sup> بر این شاهد است.

دلیل سیوم آن‌که حضرت الله‌تعالی ابوبکر را «صاحب پیغمبر» خواند. و صاحب قابل ذم نیست. جواب آن‌که آیه<sup>۲</sup> **«قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ»**<sup>۳</sup> دال است بر آن‌که مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسب موافق الطرفین است همچون اخوت. پس همچنان‌که هر یک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر، هر یک از همراهان نسبت به دیگری [الف ۱۷] مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر. و آیه کریمه **«يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَأَزْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»**<sup>۴</sup>، مؤید مقصود است. و صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن به «صاحبی فی السَّجْنِ» کرده‌اند. یعنی ای<sup>۵</sup> دو صاحب [من] در زندان. پس یوسف‌که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بُت پرست بودند چنان‌که هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد به این. پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست، و نیک جاری شده به قلم خجسته رقم حضرات که:

هر که او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت ۱۵

اما از حضراتی که دعوی ادراک معنی قرآن نموده‌اند، بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور «هر که را» به جای «هر که او»<sup>۶</sup> نوشته، رابطه مصرعهای مذکور را برداشته‌اند و هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند، به این دقیقه متفطن نشده، روح ملاجامی را آزرده ساخته‌اند. ولیکن چون غارت

۱. الفتح ۴۸ / ۱۰.

۲. اصل: آنه.

۳. الکهف ۳۴/۱۸: فَقَالَ لِصَاحِبِهِ ...

۴. یوسف ۱۲ / ۳۹.

۵. اصل: این.

۶. اصل: «هر که».

و تالان [۱] بر کافهٔ اهل خراسان واقع شده، خانه‌ها خراب شد، حضرت مولوی نیز از آن جماعت است. اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد، باکی نیست. اَلْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ [۲] و از اشعار عرب [نیز] استشهاد هست، اما صلاح در ذکر آن نیست. التماس از حضرات آن است که به مجرد ابهام لفظ، بلا تأمل در معنی استدلال نفرمایند. ۵

دلیل چهارم آن که حضرت ولایت پناه با وجود کمال شجاعت در وقت مباحثه کردن مردم با خلفای ثلاث بود و منع فرمودند، این دلیل [حقیقت] بیعت است و اگر نه قدح آن حضرت لازم می‌آید. جواب آن که قبل از آن که حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - فارغ شود، خلفای ثلاث در<sup>۱</sup> سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر - علیه ما یتحق - بیعت گرفتند به جوهری که ذکر آن در این صحیفه نمی‌گنجد. و آن حضرت بنا بر قلت اتباع بعد از اطلاع از بیم هلاک [اهل] حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند. و این دلالت بر حقیقت ایشان نمی‌کند؛ چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بود و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبود. چنان که آثار و اخبار بر این دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه به اتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند، در حدیبیه<sup>۲</sup> صلح فرموده مراجعت نمودند. پس هر وجهی که برای جنگ ناکردن پیغمبر و امیر و سایر

۲۰

۱. اصل: از؛ متن بر اساس مجالس و عالم‌آرا.

۲. اصل: مدینه؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین، نسخهٔ مجلس ورق (الف ۵۲) و عالم‌آرا،

۶۱۷/۲.

[ ۱ ] تالان: غارت، تاراج. ظهوری گوید: رگ بجنید بر تن هوشم / گشته در گنج شایگان

تالان.

[ ۲ ] مثل سائر است ← دهخدا، امثال و حکم، ۲۳۷/۱

صحابه گنجد، جهت جنگ ناکردن آن حضرت گنجد مَعَ شِیءٍ زَائِدٍ؛ چه حَقِیَّتِ کَفَّار<sup>۱</sup> قریش مطلقاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر نیز جاری است؛ چه فرعون با دعوی خدایی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت متمکن بود، و هر یک از شداد و نمرود و غیرها مدتی بر این [ب ۱۷] دعوی باطل می بودند. حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند. هرگاه در ماده الله تعالی تأخیر در دفع خصم گنجد، در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود.

آنچه فرموده اند که حضرت امیر - علیه السلام - به ایشان بیعت کرده، وقوع آن بلاکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در [این] صحیفه نمی گنجد؛ غرض که شارح<sup>۲</sup> عقاید نسفی در این که سب شیخین کفر باشد، اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب موافق نیز بر این رفته و جوهری که برای تکفیر شیعه توهّم کرده اند، رد کرده و امام محمّد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته. پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن. با وجود آن که مفهوم تشیع آن است که در صدر صحیفه معلوم شد و نسبت لعن در او معتبر نیست. می گنجد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود، اگر جاهلان شیعه حکم به وجوب لعن کنند سخنان ایشان معتبر نیست. همچنان که جاهلان اهل سنت حکم به وجوب قتل اهل شیعه می کنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار<sup>۳</sup> سلف و انظار خلف نیست.

و آنچه فرموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند، کافر است عقلاً و شرعاً. در این دلیل نیست و قال شیخ ابن سینا: مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ

۱. اصل: حقیقت گفتار؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین، همان.

۲. اصل: + شرح.

۳. اصل: انکار؛ متن بر اساس مجالس المؤمنین ۱/۱۱۰ و عالم آرا، ۶۱۸/۲.

يُصَدِّقُ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ اُنْسَلَخَ عَنِ الْفِطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ. و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه به شیعه نسبت کرده‌اند، حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد؛ چه نسبت فحش به کافه آدمیان حرام است چه جای حرم رسول. اما چون عایشه مخالفت امر **﴿وَقَزَنَ فِي يَبُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ﴾**<sup>۱</sup> نموده به بصره آمد و به حرب حضرت امام زمان اقدام نموده، و به حکم حدیث **«حَرْبُكَ حَرْبِي»** [۱] که فریقین در مناقب آن حضرت نقل فرموده‌اند [حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است]<sup>۲</sup>، و محارب حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - یقیناً مقبول نمی‌تواند بود، بنابراین مورد طعن شده. و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت امیر - علیه السلام - از حرب توبه کرد. و هر چند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد، بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهار هزار نفر از صحابه و غیرهم؛ اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد. و اللهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَ هُوَ يَحْكُمُ بِالْحَقِّ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.

و آیه کریمه **«الْخِيَاثُ لِلْغَيْبِيْنَ»**<sup>۳</sup> این معنی ندارد که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریک‌اند چنان که اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود به حضرت نوح - علیه السلام - و لوط - علیه السلام - و زوجه ایشان و آسیه و فرعون؛ بلکه می‌تواند بود که آیه مزبوره مؤول باشد به آنچه<sup>۴</sup> در آیه دیگر صریح شده: **«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا**

۱. الاحزاب ۳۳ / ۳۳.

۲. افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب ۵۲).

۳. النور ۲۴ / ۲۶.

۴. اصل: مأول باشد چنان که؛ متن مطابق ضبط قاضی نورالله در مجالس المؤمنین اصلاح شد.

[ ۱ ] حدیث نبوی است و به صورتهای «یا علو حَرْبُكَ حَرْبِي؛ وَ سَلَمْتُكَ سَلَمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي» روایت شده است ← بحار الانوار، ۲۶/۳۴۹؛ ۳۲/۹۳؛ ۲۱۷/۳۳؛ ۵۳/۴۵۸.

### إِلَّا زَانَ أَوْ مُشْرِكًا<sup>۱</sup>

جواب آنچه در تکفیر ساداتِ عظام - که فرزندان سید انام‌اند - مرقوم ساخته بودند، محلّ تعجب است چه هرگاه حرم آن حضرت بر خلاف امر پیغمبر سفر کند و با شخصی که به اعتقاد کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آن حضرت را شنیده، روایت کرده باشد، جنگ کند؛ و ایضاً ۵ باعث قتلِ چهل هزار نفر از صحابه و تابعین گردد، و فرزند پیغمبر نسبت به کسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخنی گوید، و حال [الف ۱۸] آن که به آن فرزند پیغمبر خلافت آن کس ثابت نباشد، و به مقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد که آن کس مخالف پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده، و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدنی و مالی به کسی نرسد، ۱۰ اگر آن سخن خطا باشد برای آن کس که در حق او گوید، ثواب حاصل شود، آیا کدام از این دو عمل اُفْبَح و اَشْنَع باشد؟ و اگر به مضمون حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است متمسک شوند، جواب آن ظاهر شد، اگر خبر دیگر افاده فرمایند، مستفید شویم.

۱۵ به هر حال انصاف مطلوب است و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن‌اُمّ مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بود، کسی از اهل حرم آن حضرت عبور نمود حضرت از این معنی اعراض فرمود آن شخص گفت: یا رسول الله! این شخص کور است. پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: تو خود کور نیستی. و علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - عایشه را به کتف خود نگاهداشت تا تماشای جمع کند که در کوچه ساز می‌نواختند. [۱]

۱. النور ۲۴ / ۳.

[ ۱ ] آورده‌اند که «یک روز رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - آواز زنگیان شنید که بازی می‌کردند و پای می‌کوفتند. عایشه را گفت: خواهی که ببینی؟ گفت: خواهم. به نزدیک درآمد و

و بعد از مدتی فرمود: «یا حُمَیْرًا هَلْ شَبِعْتَ؟» این قباحت را به ارذل<sup>۱</sup> شخصی نسبت می‌توان کرد و قباحت این نه به مرتبه‌ای است که تصریح آن مقدور باشد و به آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد.

۵ به هر حال، بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی‌دانیم و به چیزی که منافی شأنِ جلالَتِ آن حضرت باشد اعتقاد نمی‌کنیم، اما فریاد از جرأت‌های حضرات که به واسطهٔ میل تعصب به احادیث موضوعهٔ شرع و دین را ضایع کرده‌اند.

#### شعر

۱۰ اندکی پیش تو گفتم غم دل، ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در مادهٔ نسخِ حرمتِ آشهر حرم فرموده‌اند اصل عدم آن است که تا معتمدیه که نسخ قرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربهٔ حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداءً، بلکه اکثر حروب آن حضرت چنین بود هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنان که از ۱۵ اجوبهٔ سابقه معلوم شد، وجهی<sup>۲</sup> که برای قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرائر جمعی که هرگز ندیده‌اند چون حاصل شد ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

۲۰ دست فرمایش داشت تا عایشه زنخدان بر ساعد رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نهاد و نظاره می‌کرد ساعتی دراز، گفت: یا عایشه بس نباشد؟ گفت: خاموش باش. تا سه بار بگفت رسول؛ آنگاه بسنده کرد عایشه. ← کیمیای سعادت، ۳۱۵/۱؛ اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۷، ۱۷۵.

۱. اصل: به ارذل.

۲. اصل: وجه.



### الصدور

عَلَى أَىِّ حَالٍ مَزَاجٍ پادشاه همچون آتش است و لایقِ علمای کرام آن است که به زلالِ موعظه تسکینِ التهابِ آن آتش فرمایند تا خلقِ الله نسوزند، نه آن که به بادِ فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرعِ بندگان خدا را سوخته، به خاکِ مذلت اندازند. ۵

### شعر

چو آتش مشو تُند و سرکش مبادا که دود از دلِ مبتلایی بر آید  
و ظاهر است که با این فتوهای بی ملاحظه اهلِ سپاهی را بهانه‌ا اهتمام در  
استیصالِ [بندگان ملکِ علام به هم می‌رسد و استیصالِ] ایشان - اگر چه کافر  
باشند - ملایم طبعِ الله، که در کمالِ حلم است، نیست. چنان که روایتِ ۱۰  
شرمندگیِ حضرت نوح - علیه السّلام - برای هلاکِ کفار و خلائق و آثار و اخبار  
بر این دالّ است؛ چه تفصیلِ آنها در این صحیفه نمی‌گنجد. و هرگاه سپاهی  
به فتوای علمای دین کارکنند مُعظمِ جواب آن در روزِ جزا بر علما  
خواهد بود.

### شعر

در آن روز کز فعل پُرسند و قول [ب ۱۸] اولوالعزم را تن بلرزد ز هول  
به جایی که شرمنده‌اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا  
و مخفی نماناد که ابن طاوس از علمای شیعه بوده [۱۱] و در اصول و فروع  
مجتهد بوده و در فقه تصنیف فرموده بنا بر آن که حضرت الله تعالی در مادّه ۲۰

۱. آل عمران ۳ / ۱۵۴ .

۲. افزوده از مجالس المؤمنین و عالم‌آرای عباسی، ۲ / ۶۲۰ .

[ ۱ ] سید رضی الدّین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی (د ۶۶۴ هـ. ق) مشهورترین مرد  
خاندانِ شیعی ابن طاوس بوده و با علقمی وزیر مصاحبیت داشته است. از تألیفات اوست: اللهوف  
علی قتلای الطفوف؛ سعد السعود؛ الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف ← مستدرک الوسائل، ۳۷۰-۴۷۲؛ نامه  
دانشوران، ۹۸/۱؛ ریحانة الادب، ۷۶/۸-۷۹ .

حضرت پیغمبر که دوست آن حضرت است و دنیا را به طفیل آن حضرت خلق کرده، گفته: «وَلَوْ نَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»<sup>۱</sup>؛ هرگاه در ماده حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله وسلم- این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید؟ پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته، احتیاط منظور دارند، بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جوابِ مظلومان، خصوصاً اطفال که به مضمون «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ وَ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَقُولَ»<sup>[۱]</sup> بغایت صعب است.

قطعه

به جرم عشق مرا گر کُشی چه خواهی گفت جوابِ خونِ رفیقی که بی گنه بوده است مراد من همه زین عرض نیکخواهی تُست و گر نه زین همه گستاخیم چه مقصود است چون اکثرِ مفسدِ عالم از اغراضِ دنیوی است، مناسب آن است که اربابِ فضل از این اغراض مُنَزَّح شوند بلکه بعد از عمری که افاضلِ ماوراءالنهر به حوالی مشهدِ مقدّس تشریف شریف آورند فقیران را از ابنای جنس شمردند، و اگر به واسطه قَهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد، ایشان حرمتِ امامِ اَنام به جای آورده به سعادتِ زیارت مستسعد شوند. و این فقیران به برکتِ قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و این

۱. الحاقه ۶۹ / ۴۴-۴۷.

[ ۱ ] حدیث نبوی است و به صورتهای زیر روایت شده است:

(الف) عن علی - علیه السلام - قال، قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم: «رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ، و عن المجنون حتى یُتیق، و عن الطفل حتى یبلغ». ← بحار الانوار، ۱۳۴/۸۸.

(ب) «رُفِعَتِ الْاِقْلَامُ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَبْلُغَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَقُولَ». ← كز العمال، ۱۰۳۲۳/۴.

معنی به وجود نیامده، فتوا به قتلِ فقیران دادند. بَارَكَ اللهُ أَعْظَمَ أَجْوَرَكُمْ  
وَأَصْلَحَ أُمُورَكُم.

### شعر

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد    مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد  
۵    و در سنهٔ نُهصد و نود و هشت صلح با رومیان نموده تا قلعه نهند، که  
یک حدّ آن لرستان، و یک حدّ آن قلمروِ علیشکر است در تصرفِ رومیان  
مانده. و در سنهٔ اَلْفِ عبدالمؤمن خان اوزبک چهار ماه اسفراين را محاصره نموده،  
بعد از تسلط قتل عام نموده [۱] سبزوار و مزینان و جاجرم و شغان و جُوربَد و  
آن حدود را ضبط نموده و نورم محمدخان مرو را به تصرفِ عبدالله خان داده. و در  
۱۰    سنهٔ ۱۰۰۱ عبدالمؤمن خان نیشابور را گرفته، در سنه ۱۰۰۲ قتل عام سبزوار  
نموده و در سنه ۱۰۰۳ شاه سلطان محمد والد شاه‌عباس متوفی گردیده، در سنهٔ  
سَنَعِ و اَلْفِ نیز دعای مؤمنینِ خراسان به هدف اجابت قرین گردیده، عبدالله  
خان اوزبک در سمرقند متوفی گردیده، عبدالمؤمن خان از بلخ عازم سمرقند، و به  
تخت سلطنت جلوس نموده. بعد از شش ماه همان سال در شبی از شبها که  
عبدالمؤمن خان از کنارِ دهی می‌گذشت، عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر  
۱۵    سخت کمان هر دو در روشنایی مشعل شصت گشاده، تیر هر دو بر هدفِ مراد  
رسیده، خطا نشد، و او از اسب غلطیده سر او را بریدند.

و سلطانِ گیتی ستان شاه‌عباس به تسخیر خراسان عنانِ عزیمت تافت و در  
سنهٔ یک هزار و نه آن پادشاه دین‌دارِ اخلاص شعار از میدانِ نقش جهانِ  
۲۰    اصفهان پیاده روانهٔ مشهد مقدّس معلی [شد] به عزمِ زیارتِ سلطانِ سریرِ  
[الف ۱۹] ارتضا، حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - که:

### شعر

طوافِ درش شد به قول رسول    برابر به هفتاد حجّ قبول

[ ۱ ] در بارهٔ هجوم عبدالمؤمن اوزبک به اسفراين مخصوصاً ← عالم آرای عباسی، ۳۳۳.

گردیده. روزِ اوّل از شهر به مسجدِ طوقچی، و دویم به دولت آباد برخوار - که چهار فرسخ است - رفته، مقرّر شد که امرا و ارکان دولت سوار شده، سوای محمّدزمان و بایندر سلطان و مهتر و سلمان رکابدار باشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی [۱] کسی پیاده نبود. و رفقای ثلاث طنابی به دست گرفته، دوازده هزار ذراع را - که یک فرسخ شرعی است - راه می پیمودند، تا معلوم گردد که از اصفهان به مشهد مقدّس چند روز راه است تا آن که در عرض بیست و هشت روز آن مسافتِ بعیده را قطع نموده، به زیارتِ آن روضه مینو مثال فایز گردیده، تاریخِ آن را چنین یافته اند. تاریخ حرکت:

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»

۱۰ گویند که در اکثر منازل متحمّل آبله پاگردیده، به مضمون «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» [۲] در کمال مشقّت به این سعادت فایز گردید، نه مثل هرقل پادشاه روم و قسطنطنیه که نذر کرده بود که برهنه پای و پیاده به طواف بیت المقدّس رود و در هنگام القاء نذر هر روز خدمتکاران و فرّاشان در راه فرشهای زیبا و ملوّن گسترانیده، گل و ریحان بر روی آنها می ریختند و او به طریق سیر باندا ۱۶ و همصحبان قدمی چند می نهاد تا آن که بیست روز راه را تا دو ماه به این طریق طی کرد.

مجملاً آن پادشاه اخلاص شعار سه ماه رجب و شعبان و رمضان را - که شهر حرم و ایام لیالی متبرکه است - در آن روضه مقدّس به طاعت گذرانیده، و در شبهای جمعه و لیالی الاحیاء، احیاء داشته از اوّل شام تا طلوع آفتاب به خدمتِ خادمی و سر شمع گرفتن پرداخته. و در این سال از بواطن ائمه اطهار و اخلاص کیشی آن سلطان عظیم المقدار فتح بحرین که در تصرّف فرنگیه

[ ۱ ] عین این مطلب را بتفصیل اسکندر منشی در عالم آرای عباسی. ۱۷۲ آورده است؛ نیز - همان مأخذ، ۴۵۲؛ روضه الصفا، ۳۲۹/۸؛ فارسنامه ناصری، ۴۴۴؛ خلد برین، ۷۷۹.

[ ۲ ] مثّل سائر است - امثال و حکم دهخدا، ۱/۱۸۸.

بود، روی داده اعلاء کلمه طیبه واقع گردید؛ چه مملکتِ قطیف و بحرین در  
ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرفِ ولایتِ عرب بوده، هر چند که در اصل  
از جزایرِ فارس است و محلِ غوصِ لؤلؤ و مرجان است ده فرسخ طول، و  
پنج فرسخ عرض دارد.

۵ لؤلؤ که در بحرین غوص می شود زیاده از بحارِ دیگر اعتبار دارد. و آن  
ولایتِ کثیر المنفعت به مرورِ دهور و ایام به تصرفِ تورانشاه بن سنغرشاه والی  
هرمز درآمده که همیشه حاکمی از جانب ولایتِ هرمز به ضبطِ آنجا قیام  
داشت. در ایامِ دولتِ سنغرشاه بن تورانشاه ثانی مطابقِ اثنی عشر و تسعمائه  
جماعتِ فرنگیّه پرتگالیّه ضابطِ بنادرِ متعلقه به ایشان و کلاء والیِ هرمز را به  
۱۰ رشوه فریفته و به حيله و تزویر به جزیرهٔ هرمز راه یافته، کوت که عبارت از  
قلعه است، ترتیب داده، مسکن گرفتند و کپیتانِ فرنگیّه - که عبارت از امیر و  
حاکم قلعه است - در شوکت و اقتدار زیاده از حاکمِ هرمز گردیده، بدین  
جهت در بحرین نیز دخل کرده بودند. در این ایامِ الله ویردی خان بیگلربیگی  
فارس [۱] به تقریب استمدادِ رکن الدین مسعود وزیرِ هرمز شبی قریب به صبح به  
۱۵ درِ خانهٔ رکن الدین مسعود درآمده، او را در منزلی که خوابگاهش بود به قتل  
آورده، مملکت را متصرف [شد]. و چون این اخبار به هرمز رسید، فیروزشاه  
والی و کپیتانِ هرمز و فرنگیّه هر کدام جمعی از جنودِ خود را به استردادِ مُلکِ

[ ۱ ] نامبرده یکی از سرداران نامی و فداکار و کاردانِ شاه عباس بود. او اصلاً ارمنی و از  
مردم گرجستان و عیسوی بود در جوانی به غلامی فروخته شد و سرانجام به خدمت شاه  
۲۰ پهماسب اول رسید و در حلقه غلامان وی درآمد، مسلمان شد و چون جوانی صدیق بود، به  
منصب قوللر آقاسی (ریاست غلامان خاص شاه) رسید. شاه عباس در ۱۰۰۴ او را به مقام  
امیرالأمرائی ایالت فارس منصوب کرد. یک سال بعد حکومت کوه کیلویه را هم بر حوزه حکمرانی  
او افزود. سرانجام او بر تمام ولایت جنوبی ایران و سواحل و جزایرِ فارس حکمران شد.  
شاه عباس در جنگهای بزرگی که با عثمانیها می کرد بیشتر به نیروی او متکی بود. وی در ربیع الثانی  
۱۰۲۳ هـ . ق وفات یافت و در مشهد رضوی به خاک سپرده شد ← فارسنامه ناصری، ۴۶۰؛ عالم  
آرای عباسی، ۵۴۴/۴۴۶؛ آثار العجم، ۴۵۹؛ زندگانی شاه عباس اول، ۴۳۰/۱.

بحرین مأمور ساخته، فرستادند، [ب ۱۹] ثمری نبخشیده، داخل ولایت شیعه گردیده لله الحَمد تا به حال بحرین در تصرف پادشاهان شیعه می باشد. و فضلالی نامدار از آن خطّه دلگشا برخاسته اند.

و در این سال لار نیز به تصرف آمده. و در سنه عشره و الف روانه بلخ گردیده، چون به بلخ رسید به تقریب کثرتِ مرض در سپاه معاودت [کرده] و عبدالباقی خان اوزبک تعاقب نموده [۱] شکست یافت. و بعد از آن وارد آند خود گردیده، در تلافی آنچه عبدالباقی خان و عبدالمؤمن خان اوزبک به اهل خراسان نموده بودند چندین هزار نفر نسا و صبیان از اهل آند خود و شیروان اسیر نموده. و اهل تاریخ گفته اند که اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین در زمان آمدن سلاطین اوزبکیه به خراسان و خواقین روم به آذربایجان جایز نمی دانسته اند، و از بلاد شیعه اسیر نمی برده اند. و لشکر قزلباش نیز در آن مدت بر این فعلی مذموم قیام نمی نموده اند. و در زمان سلطان مرادخان خواندگار روم، سنه ۸۲۴ که [سال] جلوس اوست لشکر اروان و تاتار آذربایجان و شیروان این شیوه در پیش گرفته. چنان که در قضیه تسخیر تبریز از اطفال سادات اسیر شده، در استنبول به کفره فرنگیه فروختند. و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه اوزبک نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته، چندین هزار نفس از سادات و علما و رعایا اسیر نموده تا کابل و هندوستان فروختند. و بعد از آن حکام استرآباد مکرراً به جهت تنبیه متمرّدان اوخلو و کوکلن - که از مسلمانی به جز نامی ندارند - لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان به اسیری افتادند. و این شیوه مذمومه شیوع یافته روز به روز تزايد گرفته تا آن که کار به جایی رسیده که کوکلن و یموت و ترکمان عرصه به اهل خراسان تنگ ساخته، در این اوقات قوافل زائرین

[ ۱ ] برای اطلاع بیشتر از برخورد عبدالباقی ازبک با سپاه شاه عباس ← فارسنامه ناصری، ۴۳۶ -

مشهد مقدّس از خوفِ آن جماعتِ مخذولِ العاقبت از این فوزِ عظیم محروم گردیده چندی قبل از این به عنوانِ دزدی جمعی کثیر فراهم آمده از اهلِ کاشان و ورامین و دامغان و غیر آنها اسیر، و به ولایتِ بعیده مثل کفره اُروس و غیرهم می‌فروختند. در این ایّام از یمنِ دولت و پاسبانی بندگانِ سکندّر ۵ مثالِ خاقانی - لله اَلْحَمْد - متروک گردید.

در سنه احدی و عشر و الف قلعهٔ نهاوند - که در تصرّف رومیه بوده - به تصرّف شیعه آمده و با علی پاشا محاربه نموده فتح تبریز و نخجوان و ایروان رو داده. و در همین سال الله‌ویردی خان حاکم فارس را به بغداد تعیین نموده تا آن که با اوزن احمد والی بغداد در ظاهرِ بغداد جنگ کرده، فتح نموده، به تقریب آمدن چغال اغلی سر عسکرِ روم طلبیده اوزن احمد به تعاقب او آمده و ۱۰ دستگیر گردید. و در سنهٔ خمس و عشر و ألف جمیع مملکات و رقباتِ خاصّه خود را [که] در زمانِ دولت روزافزون در حیطهٔ تملک و تصرّف شرعی آن حضرت قرار یافته بود، قیمتِ عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومانِ شاهی عراقی [الف ۲۰] و حاصل آنها بعد از وضع مؤونات زراعت به تسعیرِ وقت قریب به هفت هزار تومان می‌شد مع خانات عالیّه و قیصریه و ۱۵ چهار بازار و دور میدان نقش جهان اصفهان و حمّامات که در بلدهٔ جنّت نشان ترتیب یافته، وقفِ حضراتِ عالیاتِ چهارده معصوم - علیهم السّلام - فرموده، و اقلّ حاصل را منظور داشته، چهارده حصّه کردند به هر معصومی یک حصّه و تقسیم به حضراتِ عالیاتِ نموده، به جهتِ هر یک از حضراتِ مُهری مرصّع و بندی مکّلل به یواقیت به نقوشی که خواتیم ایشان منقوش ۲۰ بوده مزین [گردانیده] و چند محل را که حاصل آن بعد از رفع مؤونات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت، و تولیت وقف مذکور مادام الحیات به خود [کرده] و بعد از آن به پادشاهانِ گرامی نژاد که در ملکِ ایران مسندنشین تختِ شاهی بوده باشند تفویض فرمودند که جناب

شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی - قدس الله روحه - به خط شریف خود قلمی فرموده، و صارفِ مصرفِ اوقاف<sup>۱</sup> مزبور را بر آن متولّی منوط گردانید که بعد از وضع حقّ التّولیه به مصلحتِ وقت و اقتضای روزگار در مصارف هر سرکار، و وجه معاشِ خدمه و مجاورین و زوّار و اربابِ فضل و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم هر محل آنچه رأی متولّی اقتضا کند، صرف نماید. ۵

و در کتاب عالم آرای عباسی بعد از ذکر این بیان فرموده که آن پادشاه و الاجاه می فرموده اند که جمیع اشیاء سرکار من، و آنچه اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتی این دو انگشتی که در دست دارم، وقف است. و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذالک، وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا فرموده به آستانه مقدّسه فرستادند. و آنچه از کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنّفات اهل عجم، با تمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرّبانها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود، وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه نمود و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیهای اسبان تازی نژاد و شتر و مواشی و اغنام وقف نموده، به جهت هر یک مصرفی معین فرمود. ۱۰

و در سنه عشرين و الف مسجد جامع کبیر در دارالسلطنه اصفهان بنا گذاشته که حال موسوم به مسجد شاه است، طرح مسجد و مقصوره انداخته. و از غرایب حالات پیدا شدن سنگ مرمر در حوالی اصفهان [است] که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود. ۲۰

و در سنه احدى و عشرين و الف به توسیع صحن مبارک روضه رضیه رضویه پرداخته و ایوان میر علی شیر که در یک گوشه صحن افتاده بود و بدنما بود، نوعی نموده که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شد، و ایوان دیگر در



مقابل آن به جانب شمال صحن روی به جنوب داشته باشد. و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که مشتمل بر چهار ایوان بلندارکان بوده باشد. و خیابانی از دروازه عراق شهر تا [خیابان] شرقی طرح فرمودند که از هر طرف به صحن مبارک رسیده، از میان ایوانها بگذرد. و قنوات مجدد احداث کرده، نهری در میان خیابان، و حوضی بزرگ [ب ۲۰] در وسط صحن احداث فرمودند که آب از حوض گذشته به خیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد.

و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرکه خواجه ربیع الخثیم - که در یک فرسخ شهر واقع است - عمارت مرغوب طرح انداخته، و احیای عمارت قدمگاه را نیز - که در حوالی نیشابور است - فرموده. و در سنه یک هزار و سی و یک فتح قندهار روی داده، فتح هرمزکه ولایتی از فرنگ بوده و سی ذرع عرض قلعه آن بوده، به دست امام قلی خان سردار فارس مفتوح گردیده. [۱]

و در سنه یک هزار و سی و سه فتح بغداد روی داده. و روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع الاول در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه منقوش است خطبه دوازده امام خوانده فراز منابر - که چندین سال بود که از این میمنت عاری و عاطل بود - بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی به ذکر مناقب، و مفاخر

---

[ ۱ ] امام قلی خان فرزند الله وردی خان بود، به هنگام امیرالامرائی پدر در فارس بود، در ۱۰۱۰ هـ . ق که پدرش به خراسان رفته بود، او به جزایر بحرین رفت و آن جزایر را از پرتغالیها گرفت و اموالی فراوان از غنائم جنگی آنجا به خراسان برای شاه عباس فرستاد و شاه او را به لقب «خان» مفتخر ساخت و حکومت لار را به او سپرد. پس از درگذشت پدر، شاه عباس او را امیرالامرای فارس و سپهسالار ایران کرد. او مانند پدر در جنگهای عثمانیها و اوزبکها شاه عباس را یاری می‌رساند و شاه نیز به او اعتماد کامل داشت تا آنکه در ۱۰۴۲ هـ . ق شاه صفی او و سه پسرش را از فارس فراخواند و در قزوین سر برید ← عالم آرای عباسی، ۷۹۴؛ آثار المعجم، ۴۹۵؛ فارسنامه ناصری، ۴۶۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ۲/۴۳۵.

۵ ائمه اثنا عشر - صلوات الله الملك الأكبر - زیب و آرایش یافت. و آن سلطان دیندار بعد از فتح بغداد در یک منزلی آستان ملائکه آشیان سلطان سریر ولایت، شاهنشاه کشور خلافت و امامت، امام المشارق و المغرب اسدالله الغالب علی بن ابی طالب - علیه السلام - با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی پیاده قدم در آن شاهراه نهاده در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده به شرف خاک بوسی عتبه علیه مشرف گشته و تاده روز در آن سده سنیه به مراسم دعا و زیارت اقدام نموده، به خدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغولی داشتند. و نهر آبی که شاه اسماعیل - نورالله مرقده - حفر نموده از نهر فرات، آب به خطه نجف برده بودند و به تصاریف زمان و استیلای مخالفان انباشته گشته بود، احیا فرموده، کل عساکر ظرف نشان بدان خدمت مأمور شدند، و آب را تا مسجد کوفه که بر زمین جریان می یافت جاری ساخته، و اراده نمود که آب مزبور را از کوفه به طریق قنات به تقریب بلندی زمین نجف اشرف چاهها حفر نموده آب را از روضه مقدس گذرانیده به دریای نجف سر دهند.

۱۵ و در سنه اربع و ثلاثین و ألف حافظ احمدپاشا از جانب خواندگار روم با لشکرهای بیکران عازم فتح بغداد و روضات عالیات گردیده، مرادپاشا دو ماه به محاصره حصار نجف اشرف مشغول گردیده، توپ و تفنگ به جانب روضه مقدس شبیر خدا انداخته، از دورباش حارسان غیبی و خوارق عادات و ظهور کرامات کاری نساخته. در عالم آرا مذکور است که هر چند شأن متعالی مکان حضرت سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الأعدای والأحباب ۲۰ اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد متبادر افتخار و مباهات موالیان و دوستاران اهل بیت آنچه به ظهور آمده، راقم این مقالات از مردم صدقه صادق گفتار استماع نموده، رقم تحریر می یابد:

اول آن که مسوّدِ اوراقِ بی‌واسطه از مولانا محمود، کلیددارِ روضهٔ مقدّس حضرت ولایت‌پناه شنیدم که در [الف ۲۱] بدایتِ حال که مرادپاشا آمده، نجف اشرف را محاصره نمود سیه‌ها پیش آورده که در تسخیر آن اهتمام تمام داشت. یکی از ابطالِ رجالِ بیدقّ اندازِ آن قوم همه روزه به پای برج که سیه پیش آمده بود آمده، گاهی بنا بر تعصّب و عناد مخالفت مذهب ۵ بیهوده‌گویی آغاز نهاده، سخنانِ لاطایل به آوازِ بلند می‌گفت که: من اَباً عَنْ جَدِّ از دیارِ عجم و بر شما رحم می‌آید که عنِ قریب این حصارِ نا استوار به قهر غلبه مفتوح گردد و مردانِ شما طعمهٔ شمشیر، و نسا و صبیان اسیرگشته، اموال به تاراج خواهد رفت. و ترغیبِ قلعهٔ سپردن می‌نمود و هرزه‌گویی از حد می‌برد. روزی یکی از خردسالانِ قلعه که مدّة‌العمرِ تفنگ به دست ۱۰ نگرفته و طریقِ انداختنِ آن نمی‌دانست، تفنگی به قصدِ آن بدبخت به دست آورده از روحِ مقدّس حضرت استمدادِ همت کرده بر سرِ برج برآمد و در حین هرزه‌گویی او تفنگ را آتش داده، گلوله بر هدفِ مراد آمده، مغزِ سرش پریشان شد.

دویم آن که یکی از تفنگچیانِ متعصّب در طرفِ صُفّهٔ صفا تفنگ بلندخانهٔ جزایری به دست گرفته همه روزه از آن طرف می‌انداخت، او نیز هرزه‌گویی بسیار می‌کرد. چنانچه حرفِ بی‌ادبانه نسبت به ضریح مبارک بر زبانش جاری می‌شد. در وقتی که تفنگ را به دست گرفته، عزمِ انداختن داشت سرِ فتیله به امدادِ جنودِ غیبی به آتشگاه رسیده، آتش درگرفت، تزقید و پارچه‌ای از آن چنین بر سرِ او خورد که مغزش پریشان شده زبانش تا قیامت از تکلم ۲۰ ایستاد.

سیم آن که در ایامِ محاصره، شیری مهیبِ قوی‌هیکل در حوالیِ حصار به نظرِ رومیان درآمده که در اکثرِ شبها بر دَوْرِ حصار می‌گردیده، و چون در سواحلِ نهرِ فرات شیر و سباعِ ضاره می‌باشد، رومیان جزم کردند که از آن جا

به جهت طعمه به حدود آمده و شبها که هنگام سیه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری است از خوف ضرر و آسیب شیر تردّد نمی توانستند کرد.

چهارم از میر بهاء‌الذین و صلحا و اتقیا و مورّخین شنیدم که در مدّت محاصره روغن چراغ آنچه در خُمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت ۵

مشاعلی بروج شده، به اتمام رسیده بود. چنانچه شبی اندک اندک پیه و روغن چراغ از خانه‌ها جمع کرده، مشاعل افروختند، و کافی نبود، کهنه پاره‌ها به خُمهای روغن سرکار فیض آثار برده، در خُمها انداخته، چرب کرده، سوختند. چنانچه مطلقاً اثر چربی در خُمها نماند و مشاعل افسرده نشد.

محافظان بروج از فقدان روغن بی قرار شده، کار به اضطرار انجامید، مشعلداران به خُمخانه آمدند که شاید پارچه از ته خُمها چرب توانند کرد، ۱۰

خُم بزرگی را که روغن بسیار می گرفت، مشاهده نمودند که از روغن مالا مال بود، مزده به یکدیگر داده این معجزات موجب امیدواری محصوران گردید. پنجم ظهور مباحله است. راقم حروف روزی در حوزه درس سید

المحققین محمدباقر داماد بودم، [۱] از پهلوان محسن عاشق‌آبادی سرکرده تفنگچیان،

محافظ روضه مقدسه شنیدم که با جناب میر نقل می نمود که شبی از ۱۵

بی روغنی [ب ۲۱] در برجها مشاعل افروخته نشده بود، مشعلی که در یک

برج افروخته بودیم بر دور تمامی حصار و مشاعل افسرده پرتو انداخته،

نوری ساطع گشت که روشنی عظیم به نظر مردم بیرون و اندرون آمد، به

نوعی که تصوّر مخالفان شد که در کلّ بروج و بارو مشاعل افروخته، چراغان

کرده ایم. سُفها و جاهلان بیرونی لعن و استهزا می کردند که شما را روغن ۲۰

[ ۱ ] ظاهراً مراد حوزه درس او (میرداماد) در اصفهان است که پس از ۹۹۸ هـ . ق برقرار

بوده و شاگردانی چون محمد ابراهیم ملاصدرا، ملاخلیل قزوینی، ملا شمسای گیلانی و سید

احمد عاملی از آنجا برخاسته‌اند. ← خلد برین، ۴۱۷-۴۱۸؛ فوائد الرضویه، ۴۱۸؛ عالم آرای عباسی،

۱۱۳؛ حکیم استرآباد، ۴۵، ۴۸-۴۹، ۵۳.

بسیار در کار است، چرا این همه چراغ بی صرفه افروخته‌اید؟ و ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته‌ایم، این روشنی از نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است. و ایشان استهزا می نمودند. من گفتم که در این باره با شما مباحثه می‌کنم که اگر آنچه ما می‌گوییم صورت وقوع دارد آثاری در این زودی به وضوح پیوندد. و بعد از این گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگ که به قلعه نصب نموده بودند همه روزه می‌انداختند، و برج به ضرب توپ انهدام پذیرفته بود، در وقت آتش دادن ترقید و توپخانه معطل مانده، برج تعمیر یافت. و مرادپاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاد، توپ بزرگ دیگر و مرد و کومک طلب نمود. حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد و اعلام نمود که چون دو سه ماه کاری از پیش نرفته، کوچ کرده به بغداد رفت. و محصوران از میمنت روح مقدس آن حضرت نجات یافته، انتهی. (۱)

محرر این مقالات عرض می‌نماید که کدام معجزه بیش از این می‌تواند بود که مرادپاشا با بیگربیگی دیاربکر که اشجع امرای روم است و مقتدای سپاه حافظ پاشا بوده، دو ماه متوالی مشغول قلعه‌گیری گردیده، با آن که حصار نجف اشرف را چندان که متانت و استحکام نیست و مستحفظ آن یکصد و پنجاه نفر تفنگچی اصفهانی بوده باشد و مطلق رخنه نتواند کرد، نیست مگر معجزه آن شاه سریر ولایت و سلطان اقلیم هدایت - علیه و علی آله الطاهرین ألف سلام و تحية.

و در سنه سبع و ثلاثین و الف عزم تسخیر بصره نموده، اماسقلی خان بیگربیگی فارس به تسخیر ولایت مذکور مأمور گشت، چون به ولایت بصره رسید، اکثر مردم آن ولایت به اطاعت و انقیاد راغب گشتند و رومیه در قلعه متحصن گشته، حرف استیمان [۱] در میان داشتند که در این اثنا از قضای

[ ۱ ] استیمان واژه‌ای است عربی: استئمان، به معنای زینهار خواستن، امان طلبیدن، پناه

آسمانی واقعه ناگزیر نوابِ گیتی ستانی روی داد، در شب پنج‌شنبه بیست و چهارم شهر ربیع‌الأول سنه مزبوره داعی حق را لبیک اجابت گفته، طایر روحِ پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده به عالمِ قدس شتافت.

## بیانِ احوالِ سام میرزا مشهور به شاه صفی

آن صفی صافی سجّیت، و وفیّ وافیّ طویّت، زبینه افسرکیانی و برازنده تاج خسروانی، خسرو فیروز بخت، طراز دولت و تخت، محیی مراسم جهانبانی، آدم صفی آدمی، و شأنِ خطّه کشور ستانی، کیخسرو جهان بزرگی و عظمت، نوشیروان ایوان سلطنت، سام نریمان میدان اقبال، و رستم دستانِ ۱۵  
معرکه جلال، هیزبرِ بیشه دلیری و آفتابِ فلکِ جهانگیری، نقاوه خاندانِ علوی [الف ۲۲] السلطان بن السلطان شاه صفی الصفوی که نام نامیش اولاً سام میرزا بوده که خلفِ ارجمندِ شهزاده مغفور صفی میرزا است. و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و فرمان فرمایی به شاه صفی - که اسم والد ماجدش خلف سلطان مغفرت اساس شاه عباس باشد - موسوم گردیده. گویند که چون ۲۰  
سلطان گیتی ستان مشاهده فرمود که از این دار فنا رفتنی، و از این مرحله گذشتنی است، عالیجاه غفران پناه مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی [۱] که

---

[ ۱ ] منجم باشی دربار شاه عباس و شاه صفی و شاه عباس ثانی بود و به قولی «در بزم می گساری به جرم تنگ شرابی دیده ظاهرین از جهان گذران پوشیده و گوشه نشین و منزوی گردید» - خلد برین، ۴۰۵؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۷۴۶؛ حکیم استراباد، ۱۱۴ .

معتمد دولت بود به نزد فاضل ربّانی مولانا مراد مازندرانی [۱] - که از افاضل و اتقیاء آن دیار است - فرستاد که در باب ولیعهدی شاه صفی، و آوردن به حضور اقدس به کلام حمید مجید ربّانی تفأل نماید. مولانای مذکور به کلام حق مشورت فرمود این آیه کریمه آمد: ﴿الَّذِينَ يَخْتَفِكُمْ وَأَنْ يُبَدِّلَكُمْ مِنْ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَرَلِّينَ \* بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾<sup>۱</sup>. از مدلول آیه کریمه ظاهر می شود که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است، لیکن در باب آوردن از صفاهان در آیه کریمه اشاره به صبر و سکون بوده و سر آن که ظاهر گردیده است که بعد از ورود خبر شاه عباس شهزاده مکحول البصر که در صفاهان بوده موسوم به امام قلی میرزا ولد پادشاه غفران پناه دعوی بنیایی کرده، همانا در زمان کور ساختن اندکی از هر طرف مردمک دیده ها از آسیب بیشتر محفوظ مانده بود [که] دولت خواهان شاه صفی از هجوم عام و فتنه اندیشیده، جهت دفع مفسد عظیمه که بر آن مترتب بود عینین آن شهزاده را دست کاری کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند. و زیاده از ده کس به الهام غیبی با یکدیگر به عنوان توارد «ظَلَّ حَقٌّ» تاریخ جلوس را یافتند. و مولانا شرمی قزوینی:

صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد

تاریخ جلوس را یافته، و الحق تاریخی که استاد الشعراء مولانا محتشم کاشی - قدس الله سره - با آن همه اعجاز به جهت شاه اسماعیل ثانی یافته، آن گوهر ارزنده را به رشته نظم کشیده، به جای خنزف فروخت. مسند آرای اریکه سحبابان میرزا محمد حسن وزیر کاشان رباعیات سته را که مشتمله بر هزار و صد

۱. آل عمران ۳ / ۱۲۴-۱۲۵.

[ ۱ ] ملاً مراد مازندرانی از آخوندهای معروف مازندران محسوب بوده است. شاه عباس اول منجم دربارش - ملا محمد تقی جنابدی - را نزد او فرستاد تا در مورد جانشینی سام میرزا (شاه صفی) استخاره بگیرد. - زندگانی شاه عباس اول، ۱/۷۴۶.



و بیست و هشت تاریخ است به جهتِ جلوسِ شاه صفی به نظم برآورده  
مقبولِ طباعِ عالمیان گردید:

### تاریخ جلوس

- ۵ - شاه ایران مقرّر حکمِ نبوی گُل پیرهن و گل گلستان علی  
نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل فرماندهُ صاحبِ ایل شاه صفی  
- بوده است درین کهنه اساس عالی بر کُلِّ ممالکِ اعلیٰ، دست قوی  
امروز بگردیده تنِ اهلِ جهان بی‌رنج ز کاردانی شاه صفی  
- شاه عادل قرار دین معنی بی‌مثل مرادِ اهلِ دلِ آلِ علی  
تاجِ سر عقل زیب ملک و گل داد درِ بحرِ دنیی و دین شاه صفی  
۱۰ - سرو چمن عزّت علم نبوی مدرک داور، نگاهبان گیتی  
بحر علم و محیط تقوی عادل با درک ملک فلک مکان شاه صفی  
- در عالم ملک نیست اندوه و بدی<sup>۱</sup> از دولت جهد و کرم نور نبی  
واهب طرح مروت آیین جهان افکند به عالم کرم شاه صفی [ب ۲۲]  
- ماهی مدرک که او بود مثلِ علی مایل به کمال حلم و قتلِ رومی  
۱۵ - معراج‌نشین حکم و عدل از اقبال اکبر عادل، عدو فکن، شاه صفی  
بر متدبّرانِ حکایاتِ سلف پوشیده نماناد که غرضِ مسودِ اوراقِ تاریخِ احوالِ  
سلاطین نیست و بلکه مدّعا از تسویدِ این صحیفهٔ تحقیقِ حالاتِ مؤمنین و  
کسانی که در طریقِ انیق ترویجِ دینِ مبین و منهج خیرالوصیین سعی موفور به  
ظهور رسانیده‌اند، نگاشته شود که تواند قابلیتِ جلدِ ثانیِ مجالسِ المؤمنین بهم  
۲۰ رساند. لهذا چون از سلاطینِ عظیم‌المقدارِ صفویّه - انااللهُ برهانهم - که بعد  
از این اسامی ایشان مرقوم می‌گردد، صاحبِ عزمِ عظیم نبوده بناء علیّه  
حالاتِ خجستهٔ دلالاتِ ایشان را مختصر می‌سازد.  
مجملاً بعد از جلوسِ شاه صفی به اورنگِ سلطنت در سنهٔ یک هزار و سی

۱. اصل: اندوه ابدی.

و نه خسروپاشا سرعسکر روم از راه کردستان به همدان آمده، خرابی بسیار به آن مرز و بوم رسانیده، و در سنه یک هزار و چهل به محاصره بغداد قیام، و فی مابین محصوران قلعه و خسروپاشا محاربه عظیمه واقع گردیده، خسروپاشا شکست فاحشی خورده، آخر الامر به قتل رسید. و در سنه یک هزار و چهل و چهار<sup>۱</sup> سلطان مراد خواندگار روم به جانب آذربایجان و به جانب عراق عرب ۵ نهضت نموده، فتح بغداد کرده، جمعی از جماعت محصورین قزلباش به درجه شهادت رسیدند، و در سال بعد مصطفی پاشا از جانب خواندگار، و ساروخان از جانب شاه صفی بنای مصالحه گذاشته<sup>\*\*</sup> [الف ۲۳]، بعد از مصالحه روم همت به تسخیر قندهار مصروف ساخته، در سنه یک هزار و پنجاه روح پرفتوحش به اعلا عرف جنان پرواز نموده، در جوار فائز الانوار ۱۰ حضرت معصومه - علیها السلام - در دار المؤمنین قم مدفون گردید. مدت سلطنت چهارده سال.

۱. اصل: + هزار.

\*\* در اصل نامهای آمده است تحت عنوان صلح نامه و سوره نامه، که به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و ساروخان ترتیب یافته است. از آن جا که مؤلف یا کاتب نسخه موجود از محافل المؤمنین ترکی نمی دانسته، نامه مذکور را بسیار نامضبوط و مغلوط کتابت کرده است. ما این نامه را به صورت عکسی به همراه ترجمه فارسی در پایان محافل عرضه داشته ایم.

## بیانِ احوالِ شاهِ عباسِ صاحبِ قرانِ ثانی

آن سلطانِ جلالَتِ نشانِ عظمتِ بنیانِ شوکتِ توأمان، سرلوحِ صحیفهٔ  
شهریاری و دیباچهٔ کتابِ دولتیاری، مسندِ آرای دیوانِ دانش و زینتِ افزای  
ایوانِ بینش، شاهبازِ بلند پروازِ علوهمت و طاوسِ رنگینِ بالِ آشیانِ سلطنت،  
نوگلِ این گلشنِ مینا رنگ و شمعِ لگنِ عقل و فرهنگ، قائدِ جنودِ ظفر و ۱۵  
فتوحات و سائقِ لشکرِ فیوضات، مشعلهٔ افروزِ دودمانِ شاهی، انجمنِ آرای  
محافلِ دینِ پناهی، یگانهٔ تازِ میدانِ بسالت و حارسِ حیطانِ عدالت، رابطه  
فرائدِ نامداری و واسطهٔ قلائدِ عظمتِ مداری، نگینِ خاتمِ جهانبانیِ السلطان  
الاعظم و الخاقانِ الاکرم شاهِ عباسِ صاحبِ قرانِ ثانی که الحق در معرکهٔ دغا  
برقِ خرمنِ اعدا و در محفلِ داد و دَهِشِ کانِ جود و سخا بوده، همواره ۲۰  
اوقاتِ فرخندهٔ ساعات را به ضوابطِ مهامِّ جهانداریِ مصروف، و همگي  
همت به امورِ سلطنتِ معطوف داشته، همیشه در کاهشِ ملاذِ خواقینِ عظام  
و آستانِ رفیعِ بنیانش جبههٔ سایِ پادشاهانِ کرام بوده، در جرأت و جلادت  
بی مثل و قرین، و افعالش دستورالعملِ سلاطینِ با تمکین. بقاعِ الخیرِ بسیاری

به جهت شیعیانِ اخلاص نشان بنا فرموده، و در ترویج دینِ مبین و رعایتِ  
 علما و دانشمندان سعی موفور می نموده. چنانچه در عالم آرای وحید [۱]  
 مسطور است که چون سلطان صاحب قران وارد دارلسلطنه قزوین گردید جناب  
 جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول، علامه العلمائی مولانا  
 ۵ خلیل الله القزوینی را که از جمله علما [ی] عصر و فحول دانشمندان بود، [۲] امر  
 فرمود که کتاب کافی شیخ کلینی را به فارسی شرح نماید. و رقم اشرف به عمده  
 العلماء المقدّسین و العارفین مولانا محمدتقی مجلسی مرقوم نمود که من لایحضره  
 الفقیه را به فارسی شرح کند. [۳] و رقم دیگر به طلب عالم ربّانی و مؤید به  
 تأییدات سبحانی، سالک طریق انبیا عرفانی و بلد شوارح ایقان مولانا محسن  
 ۱۰ کاشانی نفاذ یافت که چون جناب مولانا محسن وارد قزوین گردید بندگان اقدس  
 به مقتضای دینداری و پرهیزکاری - که موجب رضاجویبی خالق و ترغیب  
 عموم خلائق است - به مسجد جامع حاضر شده، اقتدا به جامع الفضائل  
 مولانا محسن کاشی نموده، به ادای نماز جماعت قیام نمودند. [۴]

۱۵ [ ۱ ] مراد عباسنامه وحید قزوینی است که به نام شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ. ق) و در  
 سرگذشت او تألیف شده است. این اثر به کوشش ابراهیم دهگان در اراک به سال ۱۳۲۹ منتشر  
 شده است.

۲۰ [ ۲ ] ملاخلیل قزوینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹ هـ. ق) از دانشمندان اخباری عصر صفوی است و از  
 مخالفان سرسخت تصوف و فلسفه بوده است. در سال ۱۰۶۴ هـ. ق به دستور شاه عباس دوم  
 اصول کافی را به فارسی شرح کرد به نام الصافی فی شرح الکافی؛ و سپس به دستور وزیر همان شاه  
 شرحی عربی هم بر کافی به نام الشافی فی شرح الکافی نوشت. عبدالله افندی گوید: در شرح ملاخلیل  
 بر کافی اقوال غریب و تصحیفات و تحریفات عجیب دیده می شود. ← ریاض العلماء ۴۶۵/۲؛ نیز ←  
 روضة الصفا، ۴۷۵/۸؛ عباسنامه، ۱۸۴؛ روضات الجنات، ۲۷۰/۳.

[ ۳ ] مجلسی اول به دستور شاه عباس ثانی شرحی به فارسی بر من لایحضر نوشته است. ←  
 ریاض العلماء، ۴۷/۵؛ روضة الصفا، ۵۸۵/۸؛ عباسنامه وحید قزوینی، ۱۸۴-۱۸۵؛ فارسنامه ناصری،  
 ۴۸۰/۱.

[ ۴ ] در بیشتری متون عصری امامت جماعت اصفهان و تفویض آن به ملا محسن کاشی  
 مطرح شده است نه امامت جماعت قزوین. ← روضة الصفا، ۴۷۵/۸؛ عباسنامه، ۱۸۵؛ فارسنامه

و همچنین بیان فرموده که بندگان اقدس چون به منزل مولانا رجب علی تبریزی [۱] و درویش محمد صالح لبنانی [۲] و درویش مجنون و درویش مصطفی می رفتند، حکم به احضار مجتهد الزمانی مولانا محسن کاشانی - که سالک طریقین و مست نشأتین است - می فرمودند. و در مجلسی که با درویشان افطار می فرمودند [ب ۲۴] ملا محمد علی مشهدی [۳] که از واقفان اسرار و محرمان استار است به شرف مجالست مشرف می شد. مجملاً در سنه یک هزار و پنجاه [و] دو جالس اورنگ سلطنت و صاحب قرآنی گردیده، در این سال امام قلی خان پادشاه ترکستان به قصد زیارت بیت الله الحرام وارد دارالسلطنه قزوین گردیده و در سنه یک هزار و پنجاه و پنج پادشاه بر بلخ مسلط گردیدند محققان پادشاه آن شهر به آستان عظم بنیان آمده، طلب امداد نموده، ۱۰ ساروخان را به اتفاق او روانه بلخ [کرد].

و در سنه یک هزار و پنجاه و شش آمدن اورنگ زیب پادشاه هندوستان بر سر بلخ و استرداد ندر محمدخان بلخ را، و در سنه یک هزار و پنجاه و هشت به

۱۵ ناصری، ۴۸۰/۱.

۱. اصل: درویش محمد صالح سمنانی.

[ ۱ ] از بزرگان دانشی عصر شاه عباس ثانی بوده و شاه عباس با او مصاحبت داشته و گاه گاه به منزل او می رفته و با او فقیرانه بسر می برده است. نامبرده در ۱۰۶۵ ه. ق در گذشته است. ← ریاض العلماء، ۲۸۳/۲؛ روضة الصفا، ۵۸۴/۸؛ فوائد الرضویه، ۱۸۱؛ تذکره نصرآبادی، ۱۵۴؛ ریاض العارفین، ۲۳۷؛ فرهنگ سخنوران، ۶۳۷.

[ ۲ ] لبنان: نام محله ای از محال اصفهان. و درویش محمد صالح لبنانی از صوفیه عصر شاه عباس دوم است که مورد توجه شاه مزبور بوده است. ← تذکره نصرآبادی، ۲۰۹-۲۱۰؛ عباسنامه، ۲۵۵؛ کاروان هند، ۷۰۴-۷۰۶؛ الذریعه، ۳۲۳/۹.

[ ۳ ] نامبرده از صوفیه مشهور عصر صفوی است معروف به شیخ علی مؤذن، که در عصر شاه عباس ثانی می زیسته، و تحفه عباسی را به نام او ساخته است. وی از اقطاب سلسله ذهبیه محسوب است که پس از خود سلسله مزبور را به فرزندش میر محمد سپرد. ← تذکره نصرآبادی، ۲۱۰؛ عباسنامه، ۲۵۵؛ مقدمه تحفه عباسی.

قصده استردادِ قندهار حرکت کرد، فتح قلعه قندهار نموده، معاودت نمود. و دو دفعه دیگر اورنگ زیب قصد قندهار نموده، کاری نساخت. و چون در سنه هزار و شصت و نه در گجرات با داراشکوه جنگ نموده، فتح کرده بادِ نخوت و غرور در دماغش راه یافته، اراده قندهار نمود که از قندهار عازم ایران گردد. و سلطانِ عظیم الشان نیز قصد هندوستان نموده، در یک هزار و هفتاد و شش تربیت خان را با هدایای عظیمه فرستاده، ابواب دوستی را مفتوح نمود، و در سنه یک هزار و هفتاد و هفت مرغ روح آن سلطانِ غفران نشان به جنان پرواز نموده، به مضمون این فرد که زاده طبع و قادی آن بزرگوار است، جهان فانی را وداع، و به عالم عقبی شتافت.

شاه

۱۰

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است

## بیانِ احوالِ شاهِ صفی مشهور به شاه سلیمان

آن سلیمانِ بارگاهِ فرمانفرمایی، و آن جمشیدِ تختِ جهان‌گشایی،  
شهسوارِ مضمارِ معدلتِ پردازی، و شهریارِ دیارِ رعیت‌نوازی، کارپردازِ کارگاه  
دولت، رمزشناسِ حقایقِ مُلک و مَلت، سپهرِ عظمت و جلال و جهان  
شوکت و اقبال، فتّاحِ طلسمِ معضلاتِ دین، مصباحِ محفلِ اشفاق ۱۵  
ربِّ العالمین، طغرا نگارِ منشورِ جهانبانی، دیباچه‌ طرازِ صحیفه کشورستانی،  
السلطان بن سلطان شاه صفی ثانی مشهور به شاه سلیمان، به تاریخ چهارم شهر  
ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و هفت به سریرِ سلطنت و اورنگ پادشاهی  
جلوس میمنت ناموس فرموده، سنّ شریفش در مرحله نوزده سال بوده که  
گفته‌اند فی مولوده: ۲۰

اولین نوباوه صاحب قران عباس شاه

تاریخ مولود مسعود اوست و در سنه یک هزار و هفتاد و نه انوشیرخان  
خلف ابوالغازی از اورگنج عازم استرآباد گردیده، با جعفرقلی خان حاکم استرآباد  
منازعه نموده، به قتل رسید، و انوشیرخان مسلط گردیده. در دوازدهم شهر

- جمادی‌الأولی سنهٔ مزبوره نهیِ اموالِ اهلِ استرآباد را نموده، جمعی در آن تاخت به سببِ ممانعت دادنِ اموال به قتل رسیده. چون این خبر سامعهٔ افروز پادشاه جمجاه گردید مقرب الخاقان شیخ علی خان را به وزارت اعظم تعیین، و منصورخان را در ماه رجب سنهٔ یک هزار و هشتاد به سرداری معین ساخته. چون انوشه خان خبر [الف ۲۵] حرکت منصورخان را استماع می‌نماید از استرآباد حرکت کرده به سمت بلخ روانه گردیده، تاختِ بلخ نموده، و بعد از آن محمدخان را به حکومتِ استرآباد تعیین نموده، محمدخان حسب الامر الاعلی عازم دشتِ قبیچاق گردیده، جمعی کثیر و جمعی غفیر از اهالی دشت و ترکمان اسیر و دستگیر نموده، تنبیه به تیغ نمود.
- ۵ و در سنهٔ یک هزار و هشتاد و چهار سلطانِ جلالث نشان از دارالسلطنهٔ اصفهان به قزوین حرکت فرموده به سانِ سپاه پرداخت. و ثانیاً شیخ علی خان وزیر اعظم را که استعفا از امر وزارت دیوانِ اعلیٰ نموده بود، خلعتِ وزارت داده، به آن منصبِ خطیر سرافراز گردانید.
- ۱۰ ملخص سخن آن که در ایام دولت دورانِ عُدتِ آن خدیو سلیمان حشمت اهلِ ایران در مهدِ امنیت آسوده، عبادالله را اوقات درکمالِ رفاهیت گذران، و شیعیانِ عالیِ مکان در مساجد و معابد به دعاگویی آن خسروِ عادل اشتغال نموده، علما و فضلا به تدوینِ کتبِ دین پرداخته.
- ۱۵ گویند که آن سلطانِ عادل به نحوی مهیب و صاحبِ صولت بوده که به هر که نظرِ غضبِ انداختی، آن فقیر مغشئ علیه گردیدی. و به نحوی ذهنِ وقادش مشتعل بود که به آنچه حدس زدی، گویا که علمِ قطعی داشتی.
- ۲۰ و مکرر با دانشمندان محشور و فضلائی مقدس را کمال احترام می فرمود. و از معمرین استماع شد که آن پادشاهِ والجاه مدتِ هفت سال از حرمِ محترم به تقریبِ علاقه [ای] که با یکی از حجله نشینانِ سرادقِ عفت داشته، یا ناسازی، بیرون نیامد، و با وجود آن مطلق اختلالی در امرِ مملکت بهم



نرسیده، دولت کذایی گذران، و هیچ یک از مفتنین شرارت آیین ایران قدم جرأت به میدان فتنه انگیزی نتوانستند گذاشت، هر چند بعضی از فتنه انگیزان تصور می نمودند که آن خدیو بی همال به عالم عقبی انتقال نموده، اما چون ظهور سلطانی که قائم مقام او تواند بود، نبود، دست از پا حرکت نتوانستند داد تا آن که بعد از هفت سال که از حرم محترم بیرون آمد، ۵ دوستان سجدات شکر به تقدیم رسانیده، دشمنان از خوف جان در زوایای خمول خزیدند.

و در سنه یک هزار و یکصد و پنج به جنات عدن شتافته، خوانین دولت خواه حسب الوصیه شاه شاهزاده سام میرزا [۱] را که در کمال رشد به نهایت بوده، اراده می نمایند که جالس سریر سلطنت و قائم مقام سلطان سلیمان مرتبت نمایند. حکیم باشی و سایر امرا و مستوفیان دیوان اعلی، مثل میرزا ظاهر وحید [۲] مصلحت در آن می دانند که چون سلطان سعید مغفور شاه

---

[ ۱ ] سام میرزا متخلص به سامی پسر دوم شاه اسماعیل محسوب است که در ۹۲۳ ه. ق ولادت یافت. در حیات پدر نخست حکمران گیلان شد و سپس به حکمرانی خراسان در ۹۲۸ رسید، اما پس از چندی در ۹۳۰ که پدرش درگذشت، معزول گردید و بر شاه طهماسب طغیان کرد و پس از شکست، از شاه طهماسب امان نامه گرفت و به دربار رفت. او ۱۲ سال در دربار زیست تا آنکه در ۹۵۵ برادرش القاص میرزا خروج کرد و به عثمانی گریخت. در ۹۵۶ تولیت اردبیل را به او سپردند. ۱۲ سال دیگر در این مقام ماند و در ۹۶۵ خروج کرد و شکست خورد و اسیر شد و در قلعه فقهه زندانی گردید و پس از ۶ سال حبس در ۹۷۵ ه. ق درگذشت. سام میرزا شاهزاده ای با ذوق و با فرهنگ بود، کتابی به نام تحفه سامی در احوال شاعران و دانشمندان آخر عهد تیموری و عصر خود نوشته است که بارها چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر ← خلاصه التواریخ قمی، ۵۵۷-۵۵۸؛ احسن التواریخ روملو، ۳۴۳؛ خلد برین، ۲۹۱؛ تکملة الاخبار، ۲۳۲؛ تاریخ نظم و نشر، ۳۷۹؛ فرهنگ سخنوران، ۲۵۸.

[ ۲ ] نامبرده از منشیان مشهور و از اهالی قزوین بود، در ۱۰۱۵ زاده شد و در ۱۱۱۰ ه. ق درگذشت. وی در زمان شاه عباس ثانی مجلس نگار دربار بود و عباس نامه را در وقایع روزگار همان سلطان صفوی تألیف کرد. ← مقدمه عباس نامه از مرحوم ابراهیم دهگان، تذکره نصرآبادی، ۱۷؛ ریحانة الادب، ۲۸۱/۴.

سلطان حسین خالی از سطوت و مهابت، و راغب به اجر است و تغییر و تبدیلی به ایشان نمی دهد و امر ایشان در کمال نظام و نسق خواهد بود، از فکر مملکت و صولت سلطنت غافل گردیده، آن سلطان سعید شهید را بهتر دانسته، سام میرزا را مکحول می سازند.

۵ و همچنین از بعضی معمرین استماع شد که روزی دایه سلطان شهید سلطان را به بغل گرفته به نظر پادشاه سلیمان بارگاه می رساند، [ب ۲۵] همان لحظه شاه ملاحظه سلطان سعید را که می نماید به زبان الهام ترجمانش می گذرد که این دولت صفویّه از مظلومی این طفل به باد فنا خواهد رفت.

## ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی

سلطان سعید و خاقان شهید، رشته تسبیح انتظام دین مبین، و سلک نظام عقیدت ملت مُستَبین، گلدسته بندِ حدیقه شرع انور، و چاکر به اخلاص دودمان حیدر صفر، ما صدق الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ، صاحبِ اذیال السُّلطان العادل ظلَّ الله، مسند آرای دیوان برتری و زینت ایوان سروری، مظهر آثار عنایت سبحانی و مورد مرحمت یزدانی، اشرفِ افاخم السُّلاطین نَسَباً و اَعْظَمِ اَکَرِم الخواقین حَسَباً، رافعِ لوای دین، و ماحیِ آثارِ جا حدین. طلعتِ رخسارش صبح جهان افروزِ عید، و دستِ دریا نوالش در حین اعطا امید هر ناامید، المسدُّ و المؤید من الله المَلِکِ الغنی، شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان الصفوی الموسوی - قدس الله تربته - پادشاه عادل کامل، مظلوم نواز رعیت پرور بوده به نحوی که در ایام دولت روزافزون او به جهت طلبه علوم دین اتفاق افتاده در هیچ قرنی کس نشان نداده. در توقیر سادات و علما سعی بلیغ می فرموده، تمام همّت خود را مصروفِ مراعات این طبقه علیه نموده. از جمله آثار آن سلطان فلک اقتدار مدرسه شاه، واقعه در دارالسُّلطنه اصفهان است که از

روزی که بانی این اساس سبّ شداد برجیس را مدرّس مدرسه فلک ششم ساخته، چنین مدرسه و بنایی ندیده و گوشه نشینیده. و آنچه از کتب علمی که در زمان دولت اَبَدُ مقرون او مصنّف گردیده در زمانِ هیچ یک از سلاطین به جهت فضیلتی شیعه این دولت میسر نگردیده؛ اگر چه تیغ بی دریغش از ۵ جهادِ اعدا در غلاف بود لکن در باب جهادِ علم نهایتِ جهد می نمود و به ترویج دینِ مبین می افزود.

بعضی از ناقص فهمان شمشیرِ زبان آخته و به مذمت آن سلطانِ معدلت نشان پرداخته، می گویند که او ایران را به باد فنا داد. مگر به کتبِ سیرِ نظر نموده اند که به مضمونِ وَ «تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>، هر دولت را پایانی، و هر سلطنت را انتهایی می باشد. دولتِ باقی مخصوص پادشاهی ۱۰ است که «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۲</sup> گویند. پس از این قرار هر شخصی که در آخرِ دولتی و انتهای سلطنتی افتاده باشد او مذموم [است] و دولت را به باد داده؟! این بحث بر بزرگانِ چندی رواست که تعدادِ نام ایشان در عرصه خامه نیست چه مثلاً در صفحه تقدیر مرتسم گردیده بود که دولت ۱۵ از بنی امیه انتقال به بنی عباس نماید و از بنی عباس به سلاطین ترک چنگیزی، و از ایشان به تیموری. و همچنین نظر به این، آن که در آخرِ دولت مانده، او مردود خواهد بود؟ نه چنین است بلکه هر امری وابسته به قضا است و جمیع کلیات و جزئیات موقوف به رضای خداست. و در حدیثِ قدسی وارد است که: «نیست به غیر از من خدایی خالق خیر و شرّ، خوشا ۲۰ حال [الف ۲۶] کسی که من خیر به دست او جاری سازم و وای بر کسی که من شرّ به دست او جاری گردانم». [۱] «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا

۱. آل عمران ۳ / ۱۴۰.

۲. غافر ۴۰ / ۱۶.

[ ۱ ] لفظِ حدیث مزبور به روایت امام جعفر صادق - علیه السلام - به این قرار است: «اُنّی انا

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup>. و همچنین می فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»<sup>۲</sup>.

نگویی که افعالِ سلاطین نامشروع از این جبر لازم است بلکه محققین علما گفته اند که فرق است میانِ فاعل و موجد؛ چه موجد آن است که فعلی را با جمیع موقوف علیه آن فعل بعمل آورد، و در فاعل همین ارتکاب آن فعل کافی است. پس افعالِ عباد را موجد خدای تعالی است و ترتیب عقاب مثلاً بر فعلِ ایشان به آن که خالق آن دیگر کس است مفسده نیست؛ چه عقاب و ثواب لازم فعل افتاده پس اثر آن باید که در فاعل پدید آید نه موجد. چنانچه طبیب ترکیبی مسموم ترتیب دهد بالضروره، آن کس که خواهد خورد، خواهد مُرد، نه آن کس که احداث آن نموده باشد. بالجمله این مقام تقاضای بیان این مسئله غامضه نمی نماید و از موضوع دور می افتد، به حکایات آن سلطانِ مظلوم می پردازد.

بعد از آن که به تاریخ سنه یک هزار و یکصد و پنج وقتِ ظهری که سلطانِ کواکب سریر آرای ملّتِ عاشق گردید، آن خدیو بی همال نیز جالس اورنگِ جمشیدی گردیده، تاریخ جلوس او را «ظهر» یافته اند. با رعایا و برایا کمالِ خوش سلوکی منظور [داشته] و ابوابِ مراحم به روی کافه ناس گشوده، درهای عیش و نشاط و رفاهیت به روی اهل عالم باز، و هنگامه عدالت و طنطنته رافت را ساز کرده، از وفور نعمت کار به جایی رسیده که از شخصِ صادق القولی استماع شد که ملاحظه نموده بود که طعام پُر ادویه و گوشت و روغن زیاد از سفره مانده، در پشتِ دیوارِ دولت خانه قزوین ریخته بودند، و

---

الله لا إله إلا أنا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَ خَلَقْتُ الشَّرَّ فَطُوبَى لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلَى يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَ بِلِّ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلَى يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَ بِلِّ لِمَنْ قَالَ: كَيْفَ ذَا؟ وَ كَيْفَ ذَا؟» بحار الانوار، ۵/ ۱۶۰.

۱. التوبه ۹ / ۵۱.

۲. الحديد ۵۷ / ۲۲.

أحدی رغبت به اکلِ آن نمی نمود. بعد از چند روز مشاهده کردند که العیاذُ بالله کسی بدان بول نموده. و آن سلطان به مرتبه [ای] بی آزار بوده که کلاغی را در درخت زده، بی جان می نماید و به تدارک آن که چرا جاننداری را عبث بی جان نموده مبلغِ چهل تومان زری که به زرِ حال قریب به شصت تومان می شود، به مصرفِ فقرا رسانیده.

۵

چون اکرام و تعظیم از لوازمِ امورِ سلطنت است کلام الله مجیدی به میان مَنذیلِ خود گذاشته که هر که تعظیم نماید تعظیم قرآن مجید نموده باشد. و اکثر اوقات به خطِّ شریف خود مشغولِ کتابتِ کلام الله می گردیده هر امری که رو می داد، دستِ توکل به دامنِ توَسَلِ زده به دعا و تصدَّق رفع می نموده، نهایت امراء عظام در سرحدّات متوجّه امرِ ثغور بوده. مدّتی دولتش بر همین منوال گذران بود تا آن که به تَسْوِیلِ مَلاباشی و حکیم باشی [۱۱] - که دولت خواه خود بوده اند - امرائی که کار از ایشان متمسّی می شده در امور مملکت داری کمال مهارت داشته اند از آن امر معزول، و بعضی از خوانین که به غیر از شهوتِ نَفْسِ متوجّه امری نمی خواستند شد [ب ۲۶] منصوب

۱۰

نموده. چنانچه فتح علی خان اعتماد الدّوله [۲] که مردی کاردانِ عاقل و شجاعِ باذل بوده، مکحول، و به این جهت امورِ سرحدّات و کارِ ایران و ایرانیان مختل و باطل گردیده، آنچه در پرده غیب مستور بود، به ظهور خرامید.

۱۵

و نظر به آن که بایست امرِ دولت به سلطان نادرشاه افشار انتقال یابد، در یک هزار و یکصد و ده ندرقلی بیک که از اهلِ قرقلو - و قرقلو نوعی از افشار، و افشار از جنس ترکمان می باشد - و مسکنِ قدیم ایل مزبور ترکستان بوده، در

۲۰

[ ۱ ] در باره حکیم باشی و مَلاباشی در نظام دیوانی صفویه ← تذکرة الملوک، ۲، ۳۲، ۳۳؛

عباسنامه، ۳۳۶.

[ ۲ ] نامبرده وزیر اعظم شاه حسین صفوی بود که به اثرِ سعایت بدخواهان، شاه او را

معزول، و سپس در ۱۱۳۳ ه. ق. کور کرد. برای اطلاع بیشتر ← تذکرة الملوک، ۱۱، ۷۳؛

روضه الصفا، ۵۰۷/۸؛ فارسنامه ناصری، ۴۹۶؛ جهانگشای نادری، ۱۲؛ مجمع التواریخ، ۳۱، ۵۵.

ایامی که مغولیه به توران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی به تقریبات چندی کوچ کرده در سر چشمه کوبکان من محال ابیورد، در قلعه دستجردِ درّه جز تولد یافت.

۵ و در سنه یک هزار و یکصد و بیست و یک میرویس غلجه افغان که از ظلم گرگین خان، ملقب به شاه نواز خان به جان آمده، بهانه گفته، از قندهار عزم رکاب سلطان مغفور نموده، از بی اعتدالی گرگین خان عرض نمود، دید که فایده ای ندارد و پادشاه دادرسی نمی نماید، بعد از معاودت از مکه گرگین خان راکشته. این خبر به سلطان مغفور رسیده کیخسرو خان برادر [زاده] گرگین را به تسخیر قندهار مأمور ساخته در سر قلعه به عالم عقبی شتافت. و بعد از آن محمد زمان خان شاملو به این امر مأمور گردیده، در راه زمان عمرش بسر رسید.

۱۰ میرویس هشت سال به حکومت قندهار اشتغال نموده، متوفی [شد]. عبدالعزیز برادرش یک سال حکومت [کرد] و محمود ولد میرویس به قتلش پرداخته. در سنه یک هزار و سی و سه صفی قلی خان، ترکستان اوقلی را به سمت هرات فرستاده، در صحرای کافرقلعه فی مابین او و زمان خان ولد دولت ۱۵ منازعه اتفاق افتاده، بی سرگردید.

و در همین سال ترکمانان خاص خانی استرآباد بنای طغیان گذاشته، ملک محمود سیستانی [۱] نیز لوای عصیان برافراشت. و محمود ولد میرویس افغان [۲] در سال بعد به بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان قدیم گردید، در

۲۰

---

[ ۱ ] نامبرده خود را از اولاد صفاریه می پنداشت، و مدعی سلطنت بود. بخشی از خراسان را تصرف کرد و در مشهد به نام خود سکه زد و تاج کیانی ساخت و بر سر گذاشت. برای اطلاع بیشتر ← تذکره الملوک، ۷۷؛ روضة الصفا، ۵۱۱/۸-۵۱۳؛ فارسنامه ناصری، ۵۰۶؛ جهانگشای نادری، ۶۲، ۹۶-۹۷؛ احیاء الملوک، ۴۴۹ به بعد.

[ ۲ ] در باره محمود افغان، و هجوم افغانها - که کارگزار دولت صفویه در شرق ایران بوده اند - رجوع کنید خصوصاً به ویلم فلور، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه ابوالقاسم سزّی.

خلال آن حال شهیدان بلوچ عازم تاختِ کرمان گشته، اهلِ کرمان قلعه را خالی کرده، ملتئمِ مقدمِ محمودِ نامحمود گشتند. در آن دم خبر شورش قندهار فاش گشته، محمود بعد از شنیدن این خبر، کرمان را تاراج و اسیر کرده، آهنگِ قندهار نمود.

- ۵ و در سالِ دیگر باز شوقِ تسخیرِ کرمان گریبانِ گیر گشته با هشت هزار کس عازمِ کرمان گردید و تاختِ نموده، چون به قلعهٔ کرمان رسید در باب تفویضِ قلعه بدان نامحمود تا انجامِ کارِ اصفهان استمهال کرده، محمود نیز قبول کرده، عازمِ دارالسلطنهٔ اصفهان شد. اعیانِ دولتِ صفویّه مردم روستایی و بازاری را اسبابِ جبههٔ خانه داده، به میدان شتافتند. روزِ دوشنبه بیستمِ جمادی‌الاولی سنهٔ یک هزار و یکصد و سی و چهار<sup>۱</sup> مطابقِ اودیل در کلون‌آباد، چهار فرسخی اصفهان تلاقیِ فریقین واقع، و قزلباشیه مغلوب [شده] و [الف ۲۷] رستمخان قوللر آقاسی ثباتِ قدم ورزیده با احمدخان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار مقتول گشته، تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو به تصرفِ افغان درآمده، بقیهٔ السیف واردِ شهرِ اصفهان [شده] و بنای سپه‌بندی دروب و محلات گذاشته. بعد از دو روز، محمود، فرح‌آباد را به جهتِ نزولِ اختیار<sup>۲</sup> کرده، قحط در اصفهان شایع [گشته] و سلطان محمد ولد اکبر خاقان سعید و بعد از او صفی میرزا را ولیعهد، و آخر معزول ساخته. بیست [و] سیم رمضان طهماسب میرزا را در ظلمتِ لیل روانهٔ کاشان به جهتِ امداد مقرر فرموده، در یازدهم شهر محرم سنهٔ یک هزار و یکصد و سی [و] پنج مطابقِ پارس‌ئیل محمود نامحمود شاه شهید را به فرح‌آباد برده، آن سلطانِ ذیشان افسرِ سروری را به محمود داده، محمود بر سر گذاشته، همان شب کس برای ضبط خزاین و دفاین و کارخانه‌جاتِ پادشاهی روانه اصفهان ساخت و

۱. اصل: یک هزار و سیصد و سی و چهار هزار.

۲. اصل: اخبار.



ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی / ۱۱۳

خود در چهاردهم ماه مزبور با فرّ فرعونى و بیدادِ شدّادى داخلِ شهر گشته، و سگّه و خطبه را به نامِ خود کرد.

و این خبر در آخر محرم به طهماسب میرزا رسیده، نکته سنجان قزوین «آخر محرم» را تاریخ جلوس یافتند. و ملک محمود سیستانی در این سال وارد مشهد مقدّس گردید. چون خبر سلطنتِ محمود به اطرافِ عالم شیوع یافت، ۵ سلاطین به طمع افتاده، ابراهیم پاشا، حاکم ارزن الروم به طرف گرجستان و حافظ احمدپاشا، حاکم وان به تبریز و حسن پاشا، والی بغداد به کرمانشاهان، و روسیه به دارالمرزگیلاتات، و ترکمان به استرآباد آمده، تمامی را متصرف [شدند]. و در سنه ۱۱۳۶ محمود در اصفهان و ولایتِ عراق عظمی حکمرانى افراخته، ۱۰ جمیع اولادِ شاه سلطان حسین مرحوم که سی و یک نفر بودند، معروض تیغ جفا ساخته، نعش ایشان را به قم فرستاد.

و از باطن فیضِ موطنِ آن شاهزادگانِ مغفور در همان اوقات مرض جنون و فالج شدیدی طاری او گردیده، بنی عمّش اشرف که به انتظارِ مرگ او می زیست، او را بخفه هلاک کرده در سریرِ سلطنتِ کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران نشست. ۱۵

و در سالِ سیم جلوس اشرف، احمدپاشا، والی بغداد به اتفاقِ حاکم بیان و حاکم موصل به فرهان آمده، ایلچی به نزد اشرف به طلب شاه سلطان حسین فرستاده اشرف ملعون شمر آسا سر حسین مظلوم را بریده به نزد احمدپاشا فرستاد.

و در این سال تلاقی فریقین واقع شده، رومیّه مغلوب [گشتند]. و در سال دیگر مجدداً احمدپاشا بنای جنگ گذاشته، فی ما بین رومیّه و افغان چنین قرار یافت که ولایتِ خوزستان و لرستان و فیلی تا کراز و زنجان و سلطانیه و خلخال و اردبیل با رومی، و ولایتِ سمت شرقی عراق و دارالمرز به افغانه

متعلق و مقّرر باشد. و ایلچیان از طرفین آمده صلح را به عهد و موثیق مؤکّد ساختند.

و از بعضی فضلا استماع شد که کلیددارِ روضه متبرکه حضرت سید الشهداء و سند السعداء ابو عبدالله الحسین در همان شبی که شاه سلطان حسین مرحوم به درجه شهادت فایز می گردیده، در خواب می بیند که جناب سید الشهداء - علیه السلام - و علی ابائه ألف التحيّة و الثناء - می فرمایند که امشب حسین پادشاه عجم مهمان ماست. و همان روز را تاریخ گذاشته، تا خبر می رسد که آن سلطان [ب ۲۷] مغفور را در همان دم به قتل رسانیده اند. در نظر عبرت بینان عالم کون و فساد این امر غریب نیست؛ چه صدور این امور به جهت مقربین انبیا و اولیا بوده، حضرت امام همام را به جهت وعده حکومت ری به آن نحو به درجه شهادت رسانیدند. هرگاه یک نفر از ذریه او نیز به همان نحو فیض پذیر درجه رفیع گردیده باشد، دور نیست. امیدوار است که جناب احدیّت آن شاه مغفور را با اجداد مبرور در اعلیٰ عُرف جنان آسوده گرداند. مدّت سلطنتش سی سال بوده.

## ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس

آن نقاوه دودمان سلطنت و خلاصه خاندان دولت، جرعه کش باده جلال و مست صهبای اقبال، همای اوج شهریاری و آفتاب بُرج بختیاری، خَلَف الصّدق پادشاهان کامگار و قُرّة العین خواقین نامدار، شیردل هژیرافکن و هژیر شیرشکن، زینت سریر جهانبانی، شاه طهماسب ثانی، بعد از آن که در حین محاصره اصفهان فرار نموده به تدارک لشکر و جمع آوری سپاه پرداخته امان الله نام افغانی از جانب محمود سردار گردیده، بعد از ورود افغانه به ده فرسخی قزوین شاه طهماسب باقلیلی که همراه داشت به آذربایجان فرار، و قزوینیان بعد از معاهده و استیمان، افغانه را داخل شهر ساختند. افغانه بنای تعدی گذاشته، قزوینیان شمشیر حمیت آخته، جمعی از ایشان را به خاکی هلاک انداختند. افغانه که در باغات خارج قزوین بودند، فرار کرده، محمود به استماع این خبر از قزلباشیه یکصد و چهارده تن از ایشان را قتل نموده. در سنه ۱۱۴۱ شاه طهماسب به اتفاق ندرقلی بیگ افشار با الله یار افغان مجادله [کرده]، و افغان در کافرقلعه هرات شکست یافته. در سنه ۱۱۴۲، روز

دوشنبه ۱۳ شهر محرم الحرام مطابق تخاقوی ثیل اشرف افغان از اصفهان حرکت نموده ششم شهر ربیع الاول با شاه طهماسب و ندرقلی بیک در کنار آب مهمان دوست به مقابله شتافتند. اشرف دم عَلم کرده، فرار نمود و اسلام [خان] بی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر درّه خوار<sup>۱</sup> را که در میان دو کوه واقع بود، گرفته، عبور را مانع، و شکست فاحش یافته، فرار نمودند.

و بعد از ورود به اصفهان امر به قتل عام نموده، سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال به تیغ گذرانیده. و در ربیع الثانی این سال جنگ مورچه خورت واقع شد که شاه طهماسب در طهران متوقف و ندرقلی بیک آمده جنگ عظیم نموده، افغان را شکست و افغان از اصفهان حرکت، و ندرقلی بیک عازم سمت اصفهان شد و کس به تعاقب شاه طهماسب فرستاده، شاه وارد اصفهان گردید.

بعد از چهل روز ندرقلی بیک به تعاقب اشرف به جانب شیراز حرکت نموده، اشرف در زرقان شکست یافته و سیدال به رسم استیمان آمده ندرقلی بیک اسراراً که صبیّه بکر خاقان مغفور بود، گرفته اشرف از شیراز فرار نموده که ابراهیم غلام حسین او را به جهنم فرستاد.

ندرقلی بیک والیگری خراسان را الی یول کربی به ضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان به خود متعلق ساخته، رضاقلی میرزای ولد خود را نایب ساخته، در همان سال با تیمور پاشای حاکم [الف ۲۸] وان، و خانان پاشای ولد سلیمان ببه در صحرای ملایر جنگ [کرده]، و رومیه را شکست داده، فتح همدان و کرمانشاهان نمود.

و در سنه ۱۱۴۴ شاه طهماسب حرکت نموده به تسخیر ایروان عازم شد و علی پاشا مقابله نموده شکست فاحشی یافته، احمد پاشای والی بغداد عازم

۱. اصل: و اسلام بی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر در خوار.

عراق گردیده، شاه طهماسب مقابله نموده، شکست یافته، رومی زور آور شده، بنای مصالحه نهادند.

### صورت صلح نامچه رومیه با شاه طهماسب ثانی

سزاوار ستایش و شایسته سپاس جناب کبریای مالک الملکی است - ۵  
جلت عظمته - که اگر وکیل حکمتش اصلاح مابین سلاطین قاهره طبایع  
متضاده نمی فرمود، اصناف قبایل و عشایر مکونات از صدمه جنود سپاه  
حرارت و برودت پایمال سم ستور فنا و زوال گشته در چمن همیشه بهار  
هستی خیمه بقا برپا نمی توانستند نمود، و انواع رعایای محدثات به علت  
استیلا و وفود و عساکر رطوبت و بیوست تاراج غارتگران عدم شده و در  
معموره وجود به اطمینان خاطر نمی توانستند آسود. مدبری عظم سلطانه  
صلح نامچه حضرت انسان را به اعتبار الفت و مصالحه عقل روحانی و  
مرابطه جسم هیولانی تشریف شریف «و آتاه الله الملك و الحکمة»<sup>۱</sup> در  
برکرده، و تاج و هاج «إنا جعلناک خلیفة فی الأرض»<sup>۲</sup> بر سر نهاده، و منطقه «و  
لقد کرمنا بی بی آدم»<sup>۳</sup> بر کمر بسته، و منصب خلافت کبری و شغل سلطنت  
عظمی به «إتی جاعل فی الأرض خلیفة»<sup>۴</sup> به او ارزانی فرموده، و درود نامعدود  
بیرون از احاطه حدود نثار مرقد مطهر و مشهد معطر شاهباز عرش نشین  
لاهوت، و مبلغ کریمه شریفه «و الصلح خیر»<sup>۵</sup> خطیب منبر «فاتقوا الله و  
اصلحوا ذات بینکم»<sup>۶</sup>، و رافع لوائ «و آرفوا بعهد الله إذا عاهدتم»<sup>۷</sup>، أغنی

۱. البقره ۲ / ۲۵۱.

۲. ص ۳۸ / ۲۶.

۳. الاسراء ۱۷ / ۷۰.

۴. البقره ۲ / ۳۰.

۵. النساء ۴ / ۱۲۸.

۶. الانفال ۸ / ۱.

۷. النحل ۱۶ / ۹۱.

جناب مستطابِ ختمی مآب سید اکبر - علیه الصلوات و التحیة - و آل طیبین و اصلاب طاهرین او که متابعت ایشان موجب صلاح مواد فاسده کفر و طغیان است و باعث استحکام عهد اسلام و ایمان است. علیهم رضوان الله الملک المنان.

- ۵ اما بعد؛ سبب الفت این کتاب زاکیات مشروحة البینات مصالحت پیرا، و جهت ارتباط این فقرات طیبات مؤلفات اینتاما آن است که چون غرض اصلی از وجود سلاطین کامکار، و علت غایی از تسلط خواقین گردون اقتدار - که خلعت سلطنت شان به طراز «**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**»<sup>۱</sup> مطرز است - انتظام و آبادی امصار و بلاد، و رفاهیت احوال رعایا و عباد است و حرکت ایشان به قصد نزاع و جدال یکدیگر در سر ملک و مال فانی دنیا سبب قطع ۱۰ حرث و نسل، و باعث تهیج نائرة و «**الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ**»<sup>۲</sup> می گردد و به مقتضای «**وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا**»<sup>۳</sup>، اصلاح ذات البین بر هر فردی از افراد مسلمین فرض عین و به نص حدیث شریف «**الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ** لعن الله من أيقظها» [۱۱] مرجوع خواطر طرفین و مطعون لسان شرع و عقل و مؤاخذ نشأتین است. بناءً علیه چون قریب به تاریخ تحریر این کتاب الفت ۱۵ تقریر فی مابین دولت ابد مدّت دوران عدت شامل المعدلت مفیض المنصفت لزوم البرکت [ب ۲۸] اعلیحضرت سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی و اعلیحضرت ابن شاه سلطان حسین شاه طهماسب ثانی سررشته عقود مصالحه و مصافات گسیخته، و غبار فتنه تا آسمان انگیخته بود، از قبل دولت عثمانیه احمد پاشا و از طرف عتبه صفویه بنده خیرخواه محمدرضا عبداللو به ۲۰ تاریخ یوم الاثنین ششم شهر رجب المرجب در محروسه کرمانشاهان به این

۱. النحل ۱۶ / ۹۰.

۲. البقره ۲ / ۱۹۱.

۳. الحجرات ۴۹ / ۹.

[ ۱ ] کز العمال، ۳۰۸۹۱/۱۱.

کیفیت عقد و مصالحه و مصافحات و عهد و مؤالفت و مواخات را توثیق و احکام نموده که از حدود عربستان حویزه و لرستان فیلی و از عراق کوهستان اردلان و کرمانشاهان و از آذربایجان ولایات ساوجبلاغ مکرری و ارومیه و افشار و لاجان و چورس و خوی و سلماس کماکان به دستور قدیم، و دارالسلطنه تبریز و توابع مضافات آن از محال قول بیکیان الی رود ارس ۵ متعلق به دولت علیّه صفویه، و ماورای رود ارس کلهم کماکان متعلق به دولت خاقانیه آل عثمان [باشد] و بعدالیوم از دولتین عظیمتین به هیچ وجه مخالفت نورزند و طریق منازعت و شقاق نیموده، از طرفین سیوف معاندت و خلاف در غلاف بوده، محافظت شروط قدیمیه را با شروط مفصله ذیل رعایت و مراقبت، و توکید آن عهود و موثیق را کما هو حقه متابعت کنند، ۱۰ ﴿فَمَنْ يَدْكُلْهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾<sup>۱</sup>

شرط اول آن که از ممالک ایران که در تصرف کارگذاران دولت علیّه عثمانیه می ماند که عبارت از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و شیروان و داغستان باشد و ولایاتی را که در دست افغان و رومی است، استرداد نموده ۱۵ باشد با صفویه، و این طرف آب ارس با ایران، و آن طرف با رومیه بوده، به علاوه آن نه محل از محال کرمانشاهان که با ایران بوده به صیغه آرپه لق به احمدپاشا مقرر گردد. و نادرشاه در این سال تسخیر هرات نموده، دفع افغانه نموده. سنه ۱۱۴۵ نادرشاه از خراسان حرکت و شاه طهماسب را معزول ساخته، شاهی را به اسم عباس میرزای ولد او که در آن وقت هشت ماهه بود، نامزد کرده، ۲۰ شاه طهماسب را روانه خراسان ساخته. در سنه ۱۱۴۵ نادرشاه از کرمانشاهان حرکت، و روانه کرکوک و بغداد گردیده، به احمدپاشا و سایر پاشایان جنگ و فتح سلطانی نموده به جانب بغداد حرکت، و به تسخیر قلعه بغداد پرداخته. و در آخر محرم سنه ۱۱۴۶ توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق

که به سر عسکری مأمور بود با صد هزار نفر از سپاه روم وارد کرکوک، و احمدپاشا با او متفق گردیده با نادرشاه جنگ کرده، شکست داده، نادرشاه به همدان معاودت، و بعد از چند روز دیگر خودسازی و مجدداً با توپال پاشا منازعت نموده، توپال سرعسکر کشته شده، ده هزار نفر از سپاه مقتول، و سه هزار نفر اسیر گردیدند. و عازم تسخیر بغداد گردیده، احمدپاشا عرایض استکانت آمیز مرقوم و التماس کرده که ولایاتی را که در تحت تصرف رومیه است از گنجه و ایروان و شیروان و تفلیس، به تصرف دولت [الف ۲۹] نادری دهند. لهذا نادرقلی بیک حرکت، و عازم شیروان گردید. بعد از تمشیت مهام آنجا نادرقلی بیک با دوازده هزار نفر سپاه وارد قارص گردید، عبدالله پاشای سرعسکر روم با یکصد و بیست هزار سپاه به مقابله شتافته، عبدالله پاشا شکست یافته، به قلعه رفت، نادرشاه مراجعت نمود، عبدالله پاشا تصور نمود که در ایران امری رو داده، با هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده متعاقب نادرقلی بیک شتافته در محل موسوم به پاغورد من اعمال ایروان در بالای تپه موسوم به مُراد تپه، جنگ سلطانی نموده، نادرشاه اردوی خود را که پانزده هزار نفر بوده به بالای تپه برده. در بیست و ششم محرم سنه ۱۱۴۸ عبدالله پاشا حرکت کرده، نادرقلی بیک زور آورده، شکست فاحش داده، زیاده بر پنجاه هزار نفر اسیر و دستگیر [کرده]، و عبدالله پاشا و سارو مصطفی خویش خواندگار کشته گردیده، فتح نامی نمود. و احمدپاشا را رخصت مصالحه داده فی مابین دولتین به تسلیم قلعه ایروان مصالحه شده. و نادرشاه به سمت داغستان ثانیاً حرکت [کرده] و در نهم شهر صیام نادرقلی بیک وارد صحرای مغان گردیده، از هر ولایت جمعی را طلبیده، فرمود که حضرت شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاهزاده ایشان هر که را خواهند قبول نمایند. اهل ایران طوعاً و کرهاً راضی به سلطنت او گردیده، علی پاشا که از جانب سلطان روم به مصالحه آمده بود، حاضر بود.



ندرقلی بیک که در این اوقات اسم شاهی بر او قرار یافت، گفت که هند و روم و ترکستان به خلافت خلفاء اربعه قایلند، و در ایران هم سابقاً این مذهب رایج بوده، خاقان گیتی‌ستان شاه اسماعیل مذهب تشیع را شایع، و به علاوه آن سب و رفض نموده، هرگاه طالب دروغ هستید سالک مذهب اهل سنت گردید، در فروع مقلد به طریقه امام جعفر صادق شوید. اهل ایران ۵  
وثیقه نوشتند و به خزانه سپردند، و مضمون نوشته این است:

غرض از تحریر این وثیقه واضحه‌الدلالات و باعث بر تمیق این صحیفه صحیحة البینات آن که چون همگی ولایات تا ظهور زمان شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت، و ایشان تابع خلفای کبار بوده‌اند و بعد از آن که شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالک ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بوده‌اند، گرفته بود، صرفه کار و استحکام اساس دولت خود که مبدا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل به ایشان گشته، رخنه در اساس سلطنتش بهم رسد، فی مابینم بنای سب و رفض گذاشته به دستگیری این تدبیر آتش افروز دؤر بر همزنی کرده<sup>۱</sup>، بنیان تقاص را مستحکم ساخت و به این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانه اهل اسلام ۱۵  
برانداخت تا این که مسلمین دست از مقاتله کفر برداشته، مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند. و از نتایج این قضیه کار ایران به اینجا رسید که طایفه لژکیه بر شیروان، و افاغنه بر عراق و فارس و اصفهان، و ملک محمود سیستانی [ب ۲۹] بر خراسان، و رومیه بر همدان و آذربایجان و ۲۰  
کرمانشاهان، و روسیه بر مملکت گیلان الی در بند مسلط و مستولی شدند، و ضعفای ایران و عجزه و مساکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشته، بعد از آن که دست امید ما از همه جا گسسته و گسیخته، و خاک یأس و نومیدی بر فرق اهل ایران ریخته شد، به

فحوای کریمه **«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»** ۱ عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و مهر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیده حضرت خالق، زحمت کثیر راه خلاق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، درّی درج بسالت و گیتی ستانی، مظهر قدرت الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی السلطان الأعظم ۵ والخاقان الأفخم السلطان نادرقلی بهادر خان - خلد الله ملکه و سلطانه - از افق خراسان تابان، و مشعل دولت فروزش را برای ظلمت زدایی شب تیره روزی ما سیئه بختان روشن و فروزان ساخت، اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته، بعد از آن رایت افروز عزیمت به جانب اصفهان گشته و ممالکی را که در تصرف افغان بوده مسخر ساخت. و ۱۰ همچنین ولایات گیلان را از تصرف اروس، و ممالک آذربایجان و سایر قلاع را از تصرف رومیه انتزاع و مسخر گردانیده، آثار جور و عدوان را برانداخت، و در این اوان سعادت نشان که به عون عنایت الهی و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر، و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بوده که اسیر انواع مصایب و گرفتار ۱۵ محن و نوایب بودند هر یک در مکان و مقرّ خود آسوده حال و رفاهیت روز شدند و کار دشمن شکاری اتمام و امور مملکت انتظام یافته، تمامی اهالی ممالک ایران را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر در صحرای مغان به اردوی ظفر نشان احضار فرموده، خواهشمند اذن کلیات در امور گشته، مقرر فرمودند که برای خود از ۲۰ سلسله صفویه، و سایر طبقات هر کس را که خواهند به سلطنت و ریاست قبول کنند. چون اهالی ایران آنچه در این مدت به روزگار خود دیده، از گل خیر بوستان صفویه بوده که در عهد ایشان آتش فتنه و نقاضت شعله ور

گشته، اطراف را به دشمن و ما را به دست انواع بلا و محن داده، خود نیز از عهده ضبط و محافظت ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس می‌باشیم که ما را از چنگ اعدا نجات، و قالب افسرده ما را دوباره حیات داده‌اند. لهذا همگی در مقام الحاح و زاری درآمده، دست به دامن ۵ رحمتش زده، مستدعی فسخ این عزیزت گشتیم. و بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته، ترک عزیزت مذکوره فرمودند و کمترینان نیز بالطوع و الرغبة قلباً و لساناً متفق اللفظ و الکلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترک تولای سلسله صفویه کرده، عهد و شرط و اقرار و اعتراف نمودیم که نسلاً بعد نسل [الف ۳۰] شیوه سب و رفض و امور مبتدعه دولت صفویه را که منشأ مفساد عظیمه بوده، محو و متروک، و ملت حنیف جعفری را که همیشه از جمله ملل و متبوع ملت احمدی است ۱۰ معمول و مسلوک داشته، از سلسله صفویه ذکوراً و اناثاً احدی را تابع و مطیع نشویم، و در هر مملکت و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم، و هر یک از کمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود ۱۵ درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده، خون ما هدر، و عرض و ناموس ما مستوجب عقوبت و خطر. تحریراً فی چهارم شهر شوال سنه ۱۱۴۸.

و ایلچی روم را گفت که: من بنای مصالحه به پنج شرط می‌گذارم: اول آن ۲۰ که چون ایرانی از عقاید سابقه نکول کرده‌اند، علمای اهل سنت ایشان را خامس مذهب شمارند.

دویم رکنی از ارکان کعبه را با یکی از مذاهب شریک بوده به آیین جعفری نماز گزارند.

سیم امیر حاجی برای ایران تعیین شود.

۱۲۴ / محافل المؤمنین

چهارم اسرا را آزاد نمایند.

پنجم وکیل از طرفین در پای تخت بوده باشد. و ملا باشی را به ایلچی گری فرستاده.

## گفتار در بیان احوال نادرشاه افشارِ جلالت آثار

آن زینتِ اورنگِ جلال و زیبِ سریرِ اقبال، فارسِ میدانِ بسالت و شهبوارِ مضماریِ جلالت، مظهرِ جلالِ باری، آیتِ غضبِ قهاری، سلطانِ دَیْهِم فرمانفرمایی و جوهرِ شمشیرِ جهان‌گشایی، تاج‌بخشِ ممالکِ هندوستان، ۱۵ دافعِ اعادی ایران، السلطانِ الأعظم و الخاقانِ الأکرم نادرشاه افشارِ جلالت‌شعار؛ بعد از گرفتنِ نوشته از اهالیِ ایران در صحرایِ مغان، جیقۀ سلطنت بر سر، و سگّه و خطبه را به نام خود کرده رضاعلی میرزا را والی خراسان ساخته، و آذربایجان را تا حدِ روم و اروس به ابراهیم‌خان برادرِ خود تفویض [کرده] و ایالتِ هرات را به باباخان چاوشلو، و فارس را به میرزا تقی شیرازی داده. ۲۰ ملاً علی اکبر مَلاباشی را به رسالتِ روم فرستاده. در این سال میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی مادّة تاریخ را «الخیرُ فیما وَقَع» جسته، بعضی «لاخیر فیما وقع» یافته‌اند. چون جلوس در روز بیست و پنجم شهرِ شوال مزبور واقع گردید، اهالیِ هر ولایت را مخلّع ساخته، رخصتِ انصرافِ ارزانی داشته، عازمِ قندهار گردید.

و در سنه ۱۱۴۹ فتح بحرین رو داده و تنبیه بختیاری نموده، از اصفهان به سیستان حرکت [کرده] و از آنجا به قندهار رفته، در مکانِ سرخ‌شیر بنای نادرآباد را گذاشته، و تمام دَورِ قلعهٔ قندهار را قلعهٔ جات ساخته، تفنگچیان مأمور نمود. و رضاقلی میرزا آندُخود و اشبورغان - که مسکنِ افشار و جلایر است - را گرفته روانهٔ بلخ [شده] و بلخ را گرفته، از راه قرشی عازمِ بخارا [شده]. و ابوالفیض خان والی بخارا استمداد از ایلبارس خان والی خوارزم خواسته تا پنجاه هزار نفر اوزبکیه در سنه ۱۱۵۰ جمع، و جنگ نموده، ابوالفیض خان شکست یافته، متحصّن به قلعهٔ قرشی شده، نامه از جانب نادرشاه به رضاقلی میرزا رسیده که از سرِ قلعه برخیز که آن جماعت سلسلهٔ چنگیزخان‌اند و رعایتِ سلسلهٔ چنگیز خانیّه لازم است. لهذا رضاقلی میرزا معاودت اختیار نموده. و در سنه ۱۱۵۰ فتح قندهار نموده.

و در سنه ۱۱۵۱ جواب نامهٔ خواندگار [ب ۳۰] روم رسیده که چون هر رکنی به یکی از ائمهٔ اربعه منسوب است به هر یک از ائمه که رکنِ جعفری علاوه شود و تغییر داده شود منشأ فسادِ عظیمه است و رفتن امیر حاج عجم موجبِ فتنه است و هرگاه از راه نجف روند مانعی ندارد. ثانیاً علیمردان خان قلی را روانه نموده که در خصوص امیرحاج بشرطی راضی هستم که محافظینِ بغداد را غدغن [کنند] که آن راه را تعمیر نمایند.

و در سنه ۱۱۵۱ رضاقلی میرزا به آمدنِ ایران مرخص و به جهت نیابت آمده، نادرشاه روانهٔ هندوستان گردید و فتح پشاور<sup>۱</sup> نموده در سنه مزبوره محمّدشاه پادشاه هندوستان با سیصد هزار سپاه جنگی و دو هزار فیل و سه هزار ارادهٔ توپ به بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد آمده، سعادتخان صوبه دار با سی هزار نفر به امدادِ محمّدشاه آمده، نادرشاه نیز به دو فرسخی اردوی محمدقلی آمده بنهٔ سعادتخان را تاخت و سعادتخان به جنگ آمده

محمدشاه نیز حرکت کرده، شجاعانِ ایرانی سعادت خان را دستگیر، و خانِ دوران زخم‌دار [شد] و سی هزار نفر از سپاه هند و افغان در پنج ساعت به دستِ غازیانِ ایران مقتول [شدند] و محمدشاه چون ملاحظه شکستِ فاحش نمود، با قمرالدین خان به بنه خود مراجعت نموده شاه جلالَت دستگاه او را محصور ساخته، روز سیم محاصره محمدشاه تاج سلطنتِ خود را برداشته، با خوانین و امرا عازمِ رکاب گردید. نصرالله میرزا تا به خارج اردو استقبال [نموده] و نادرشاه خود نیز از چادر بیرون آمده استقبال کرده در یک مسند نشستند.

و در غرّه ذی الحجّه این سال نادرشاه و محمدشاه حرکت، و واردِ دهی - که مشهور به شاه جهان آباد است - گردیدند. در بیست و ششم محرم این سال نصرالله میرزا را تزویج با دخترِ محمدشاه اتفاق افتاده، چون نصرالله میرزا به دیدنِ محمدشاه رفت محمدشاه خفتان دور مرصع مروارید مکمل به جواهر با چند قطعه الماس و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب پیشکش [نموده] و تاج مرصع و تخت طاوس که دو کرور جواهر، به اصطلاح اهل هند هر کروری صد لک، و هر لکی عبارت از صد هزار روپیه به صرف ترجیع آن شده. و همچنین لآلی و جواهر بسیاری و چند کرور خزاین محمدشاه و یک کرور زر که پانصد هزار تومان بوده باشد از مال سعادت خان و چندین کرور زر از مالِ سایرِ امرای نادرشاه ضبط و پنجاه و هفت روز در جهان آباد مانده محمدشاه را تاج بخشی نموده ممالکِ آن طرفِ آبِ آتک و دریای سند را از حدِ تبت و کشمیر تا جایی که دریای مزبور به دریای محیط اتصال می یابد به علاوه ولایاتِ تبت و بنادر و قلعه جاتِ تابعه به رسم پیشکش محمدشاه به سلطان نادرشاه داده. و در سنه ۱۱۵۲ رضاعلی میرزا با ایلبارس خان والی خوارزم جنگ نموده شکست داده و فتح ولایتِ سند نمود.

در سنه ۱۱۵۳ نادرشاه به بخارا [عزیمت] نموده، ابوالفیض خان تاج را به

نادرشاه<sup>۱</sup> پیشکش نموده رخصت نشستن در مجلس یافته. روز شانزدهم شعبان سنه مزبوره به ابوالفیض خان تاج بخشی نموده، یک دختر [الف ۳۱] ابوالفیض خان را به جهت خود، و یک دختر دیگر را به جهت علی نقی خان برادرزاده خود که آخر عادل شاه شد، خواسته، از بخارا حرکت نموده به جانب خوارزم آمده با محمدعلی اوشاق و اوزبکیه خوارزم جدال نموده، و ایلبارس خان ۵ را کشته.

و دویم محرّم سنه ۱۱۵۴ نادرشاه وارد علی آباد خوبوشان گردیده، به مارندران آمد گلوله از جنگل در پل سفید [ما بین زیر آب و] بهجان به نادرشاه بسته و گلوله از بازو و دو سر انگشت او گذشته، به گردن اسب رسید و اسب ۱۰ غلطید.

در ربیع الاول وارد قزوین گردیده، روانه قراجه باغ و داغستان گردیده، یک ماه در غاری قموق مکث [کرده]، و شمشال و سرخاب با عظمای داغستان به خدمت آمده. در سنه ۱۱۵۸ یگن محمد پاشای وزیر اعظم سابق از جانب خواندگار با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده حرکت، و نادرشاه، ۱۵ نصرالله میرزارا به تنبیه پاشایانی که از سمت دیار بکر و موصل می آمده اند روانه [کرده] و خود به مراد تپه، دو فرسخی ایروان آمده، جنگ سلطانی اتفاق افتاده، شکست به لشکر رومیه افتاده، سنگر و مطریس ترتیب داده، پیش می آمدند، عریضه از نصرالله میرزارسید که شکست فاحش به سپاه روم رسیده، نوشته را به جهت سرعسکر فرستاد. در آن حال انقلاب و آشوب ۲۰ میان رومیه بهم رسیده، معلوم می شود که سرعسکر روم بدون مرضی فوت شده. سپاه نادری دوازده هزار نفر از سپاه ایشان کشته و پنج هزار نفر دستگیر [کرده] و اموال ایشان را تاخت نموده. بعد از آن فتح مبین به خواندگار روم نامه نوشت در خصوص خواهش رکن فسخ عزیمت شده.



و در این سال سه نفر ایلچی پادشاهِ خُتَن و ختا که دو نفر از اولاد چنگیز خان‌اند که یکی سلطنتِ ختا را دارد و یکی سلطنتِ ختن را، با تُخَف و هدایا و نامه به نزد نادرشاه فرستاده که بعضی ایالتِ ایشان در ترکستان می‌باشند و اطاعت نمی‌نمایند. شاه فرمان نوشته ایالت را به ایشان داد.

۵ در دهم محرم سنه ۱۱۵۹ از اصفهان نهضت [نموده] و از راه بیابان طبرستان عازم ارض اقدس گردیده و از آنجا به سیرکلات رفته، در این وقت نظیف افندی را پادشاه روم به محض استماع این که نادرشاه دست از مطالب برداشته، فرستاده و صلح نامهٔ مجملی مرقوم و ارسال نموده، و در اصفهان نظیف افندی به خدمت رسیده. در سنه ۱۱۶۰ از این طرف مصطفی خان شاملو و میرزا مهدی خان منشی الممالک را به سفارت روم تعیین کرده، تختِ طلای مرضع به لالی ۱۰ غلطان را با دو زنجیر فیل رقاص برای پادشاه روم ارسال نموده، و ملخص مضمون صلح نامهٔ این که چون سب و رفض که در زمان شاه اسماعیل معمول ایران بود، ترک گردیده و سابقاً خواهش رکنی شده بود و آن را صلاح ندانستند، چون غرض اطفاء مادهٔ فساد است بر این نهج [ب ۳۱] قرار یافت ۱۵ که اساس صلحی که در زمان سلطان مراد خان رابع واقع شد فی مابین دولتین مرعی، و حدود و ثغوری<sup>۱</sup> که بوده، تغییر نیابد به شرط آن که من بعد فتنه نائم، و تیغ در نیام بوده.

مادهٔ ثانی: شخصی از طرفین در هر سال در دولتین حاضر باشد.

مادهٔ ثالث: اسراء طرفین مطلق العنان، و من بعد اسیر نشوند و حکام ۲۰ سرحدات به افعال ناشایست قیام نمایند. و این جماعت که به کعبه می‌روند و به عتبات مشرف می‌شوند دورمه و باج نخواهند، و هرگاه مال التجاره باشد، تسلیم نمایند.

و چون نادرشاه بنا به استیلای وساوس و توهماتِ دیگر چشمِ رضاقلی

میرزا را کنده، از غم این معنی تغییر در احوال او رو داده، آشفته مزاج گشت، در خلال این احوال خبر رسید که تقی خان شیرازی، کلبعلی خان کوسه [و] احمد لو سردار را به قتل رسانیده، لوای مخالفت افراشته. و اهالی شیروان حیدرخان افشار را کشته محمد ولد سرخاب لکزی را حاکم کرده. و در تبریز سام نام مجهولی را پادشاه نموده. و محمدحسن خان قاجار با ترکمانیه متفق شده، ظهور این امور ۵

سبب شدت ماده [فساد] گردیده، باب ابواب بی حساب گشاده، به این طور که هر بیگناهی ده الف و بیست الف - که هر الفی پنج هزار تومان بوده باشد - از ضرب چوب به اسم خود می نوشتند و [اگر] از ایشان بعمل نمی آمد، از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر باز یافت [می شد]. و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت می کرد کله مناری از رؤوس ضعفا و بیگناه در هر ۱۰

منزلی ترتیب می داد. در این بین علی قلی خان ولد ابراهیم خان برادرزاده نادرشاه و طهماسب خان جلایر با اکرادِ خوبشان یاغی گردیده، ایلچیان را که در قوروق رادکان بوده، تاختند و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری در منزل فتح آباد دو فرسخی خوبشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی خان ایرلوی افشار و ۱۵

قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی به اشاره علی قلی خان و تمهید صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان نیم شب نادرشاه را مقتول، و سر او را در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند.

چون نادرشاه به قتل رسید طایفه افغان و اوزبک به اتفاق احمد خان ابدالی - که ۲۰

هواخواه دولت نادریه بوده - با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیزه کرده، افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته به مجادله افغانیه پرداخته، افغانیه را شکست داده و افغانیه تاخت فی الجمله کرده، روانه قندهار شدند. افشاریه حقیقت حال را به علیقلی خان عرض، و علیقلی خان به سرعت تمام وارد مشهد مقدس گردیده، سهراب خان را با طایفه بختیاری بر سر کلات فرستاده. از

اتفاقاتِ مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آورده اند، نردبان را در همان مکان گذاشته، صعود نمودند، نصرالله میرزا و امام قلی میرزا با شاهرخ میرزا [الف ۳۲] هر یک بر اسبی سوار، و به جانب مرو فرار [می کردند] و شاهرخ میرزا از نه فرسخی برگردانیده، ۵ قربان قلی قوشچی را از عقب او فرستاده قربان قلی به نصرالله میرزا رسیده نصرالله میرزا او را کشته، بدر رفته، جمعی از قراولان مروی او را گرفته، به کلات آورده، رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد علیقلی خان روانه سرای آخرت نموده، نصرالله میرزا و امام قلی میرزا را به ارض اقدس آورده، آن دو برادر را مقتول، و شاهرخ میرزا را مخفی، و خبیر قتل او را منتشر گردانید. علیقلی خان ۱۰ در بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱۶۰ در ارض اقدس جلوس نموده، خود را به علی شاه ملقب گردانیده سگه و خطبه به نام خود کرد. و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک - که هر کروری پانصد هزار تومان بوده باشد - در خزاین کلات موجود بوده سوای جواهر خانه و باقی تحایف، به وضع و شریف برافشاند، نقره خام را به بهای شلغم پخته به خرج داده، حسن ۱۵ علی بیگ معیر الممالک با سهراب بیگ غلام نظام بخش کارخانه گردیده، ابراهیم میرزا برادر خود را سردار عراق کرده، گردِ خوبوشان یاغی گردیده با ایشان جنگ [کرد] و ایشان را به اطاعت آورده.

در آن اوقات قحط و غلا در خراسان شایع گردیده، علی شاه به سمتِ مازندران حرکت [کرد] الله یار افغان توخی و عطا خان با قشونها آمده به او ملحق گردیدند، علی شاه بعد از فرستادن ابراهیم میرزا برادر خود بد مظنه گردیده، ۲۰ صالح خان افشار قرقلو از جانب ابراهیم میرزا در هزار جریب قزوین بود، چون خبیر ورود علی شاه به اهل قزوین رسید. جمعی کثیر از افغان و اوزبک صالح خان را طعمه شمشیر و خنجر نموده، صالح خان با ده هزار نفر از افغان و اوزبک با علی شاه مقابله نموده، اهل قزوین بته صالح خان را تاخت نمودند چون صالح



کرده، روانه مشهد مقدس گردید. چون ابراهیم‌شاه با عُدَّتِ موفور و جمعیتِ نامحضور از قزوین حرکت نموده در عرضِ راه مشهد مقدس الله‌وردی خان توپچی‌باشی با سپاه روگردان، و به جانبِ شاه‌رخ‌شاه رفته، ابراهیم‌شاه با افغان به قم رفته، بعد از آن دستگیر گردیده، افشاریه طارم او را به قتل رسانید.

۵ و در سنه ۱۱۶۳ بعضی از طوایفِ اکراد و میر علم‌خان جمعیت نموده، میرزا سیدمحمد ولد نواب میرزا داود متولّی آستانه مقدسه و روضه رضیه رضویه - علیه الثناء و التحیه - را که از جانبِ والده ماجده نواده شاه سلیمان صفوی بود به تخت سلطنت نشانیده، شاه‌رخ را مکحول ساخته، میرزا سید محمد نظر به آنچه اهل جفر و نجوم و رمل نشان داده بودند که او پادشاه خواهد شد و ۱۰ چهل سال سلطنت او [طول] خواهد کشید، و ملاحظه نمود که سلطنت وقوع یافت گمانش به تحقیق پیوست که سلطنت نیز چهل سال خواهد بود. در اوّل امر شروع به بعضی تکالیف نمود که بعد از استقلال آن امر میسر نمی‌شد، لهذا رای جمعی که مُعین او بودند، برگشته مجدداً شاه‌رخ‌شاه به سرپر سلطنت نشانیده. آن سید عالی‌مقدار را کور نموده مدّت سلطنت او ۱۵ چهل روز بوده، و بعد از مدّتی به سرای جنان انتقال فرمود. بعضی از ارباب فکرِ قزوین در تاریخ جلوس دوازده فرد گفته‌اند که هر مصرعی تاریخ جلوس است. و ظاهراً اغتشاشی که دارد، شاید غرضِ شاعر بعضی مصاربع باشد یا به جهت انتساخ منتسخین است. چند فردی مرقوم می‌شود:

#### جلوس

۲۰ شده شه راز لطفِ ربّ و دود جای بر کرسی سلیمان است  
کو در سلک و صلّب مصطفوی است پاک اسباط شاه مردان است  
زنده ماند عالمی از معدلتش بدن است این جهان، او جان است  
این مصارع پی جلوس شریف با حساب آوریش آسان است  
در تاریخ معزولی گفته در غزل:

میرزا سید محمد آن که او شد سلیمان روزکی مشهور شد  
 سلطنت نادیده شد در مسکنت چشم و ناکرده مسکین کور شد  
 پادشاهی در جهان بازیچه گشت کوری چشم شهان دستور شد  
 در جهان الحق به این شاهنشهی احمق است آن کس که او مغرور شد  
 هر که را بنواخت از مهر آسمان هم به روز دیگرش مقهور شد  
 سالها در پنجه غم شد اسیر آن که او یک ساعتی مسرور شد  
 سال مغضوبی و منکوبی او جستم از ایام چون مذکور شد  
 گفت چه پرسی از آن تاریخ، گفت: او بسر سالی نبرد او کور شد

(سنه ۱۱۶۳)

- ۱۰ و میرزا داود [الف ۳۳] ولد او به هندوستان رفته، بالفعل بندگان شاه رخ شاه در خراسان می باشند. و نواب نادر میرزا و نواب نصرالله میرزا دو نفر ولد ارشد معظم الیه است که نواب نادر میرزا اکثر اسباب روضه مقدسه منوره را از میل طلای بالای گنبد و درهای طلا و قنادیل طلا و مرصع و تخت طاوس نادری - که بعد از سلطان نادر شاه تعلق به آن حضرت یافته بود - و سایر آلات و ظروف طلا و نقره، تمامی را تصرف، و تخت طاوس را به صیغه ارثیت، و باقی را به عنوان قرض بر خود حلال شمرده، مسکوک نموده، و نواب نصرالله میرزا دیناری و حبه [ای] از مال حضرت ضبط نفرموده، دو دفعه منازعه با احمدشاه افغان ابدالی نموده، در هر دو دفعه با آن که جمعیت نواب میرزا دویست و سیصد نفر بیش نبوده و جمعیت احمدشاه ابدالی کمتر از دویست و سیصد هزار نفر نبوده، در هر دفعه با جوانان دلیر شیرگیر به معارضه افغان آمده، جمعی کثیر از ایشان را مقتول و مجروح و دستگیر نموده، به قلعه مشهد مقدس رجوع می نمود. چون احمدشاه ابدالی ملاحظه می نماید که به هیچ وجه صلاح در معارضه نیست، چند ماه توقف [نموده] و راه معاودت پیموده، روانه قندهار [شده] و در آنجا به مرض آبله رخت هستی به دار نیستی

کشیده. الحال هرات و قندهار و بعضی از ولایاتِ خراسان در تصرّفِ تیمورشاه ولد احمدشاه به انضمام اکثر ممالک هندوستان می باشد.

- و در سنه ۱۱۸۵ نصرالله میرزا به شیراز آمده، بندگانِ اقدسِ ارفعِ اعلیٰ کمالِ مراعاتِ سلوک نموده، نوابِ معظم‌الیه سالمأ و غانماً به دولت و اقبال ۵ مراجعت فرمودند. و بعد از فوتِ ابراهیم‌شاه و بلکه نادرشاه احوالِ عراق و اکثرِ ممالک ایران مختل گردیده، اشرار و مفتنان که در خبایای زوایای فتنه مترصد این امر بودند، سر برآورده در هر دهی فرمانروایی بهم رسیده، علیمردان خان فیلی در اصفهان، و آزادخان افغان با فتح علی خان ارومیه [ای] متفق گردیده ولایتِ آذربایجان را تصرّف [کرده] و عازم عراق گردیده، محمد حسن خان قاجار قوائلو ولد فتح علی خان قاجار از استراباد به جانبِ عراق آمده، غفلهً بر ۱۰ سرِ قزوین تاخته و غارت و تاراج نموده، و از آنجا به اصفهان رفته اعلیٰ جنابِ فلکُ قباب، نوباوهٔ بوستانِ صفوی، گلِ ریاضِ چمنِ مرتضوی مجموعهٔ کمالاتِ صوری و معنوی، خلفِ ارجمند سید مرتضی صدر را به سریرِ سلطنت نشانیده، موسوم به شاه اسماعیل گردانیده، به مازندران برده.
- ۱۵ اعلیٰ جنابِ معظم‌الیه بالفعل در عبادتِ اصفهان می باشد و در خطوط و نقاشی و شعر و سایرِ صناعات - که شیوهٔ رضیهٔ بزرگان و بزرگ زادگان می باشد مشغول، و بعد از آن حسن خان قاجار را از اصفهان به شیراز، و در شیراز جمعیت او بهم خورده، عازم مازندران [شده]، عالیجاهِ غفران پناه شیخ علی خان زند را تعیین، و با حسین خان دولو که برادر زن و بنی عمِّ محمد حسن خان بوده، متفق [شده] و با محمد حسن خان جنگ [کرده] و محمد حسن خان را به ۲۰ قتل رسانید.

## ظهور دولتِ دورانِ عدّت محمد کریم خان زند

چون حضرتِ حکیم علی الاطلاق - جلّت عظمته و عمّت نعمته - به سببِ سوء اعمال [ب ۳۳] و زشتی افعالِ عبادالله در مقامِ تنبیه بندگان و آگاهی روسیاهان برآمده، گاهی صُورِ اعمالِ ایشان را مجسم فرموده، جمعی را که مطلق بویی از مردمیت و رایحه [ای] از انسانیت در ایشان نیست موکل ۱۵ به مردمانِ آدمی و ش به تقریب جزای اعمال ساخته، مال و جانِ ایشان را به معرضِ هلاکت می‌رساند. و زمانی قحط و غلا که موجبِ تباهی ابدان و فنای ارواح است به اشخاصِ چندی که ادعای انسانیت می‌نمایند، می‌سازد که رختِ هستی ایشان را به دیارِ نیستی کشاند. بعد از آن که عبادالله از این معنی آگاه و رو به درگاهِ حضرتِ اله آورده ضعفا و اطفال و مشایخ و اهل الله‌گریه و ۲۰ زاری به درگاهِ باری نمایند، یمّ قدرت و محیطِ مرحمت متلاطم گردیده، سحابِ الطاف باران اعطاف ریزش، و به مضمون «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّةٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَجِيمًا»، پادشاهی خوش سلوک، و رفع قحط و غلا نموده، عبادالله در مهدِ امن و امان آسایش نمایند.



و از تاریخ ۲۹ شهر صفر المظفر سنه ۱۱۵۴، مقابله شمس و مریخ و قرانِ نحسین، هشت روز قبل از آن واقع، و در سنه ۱۱۵۵ قرانِ علوین شده ستارهٔ دُو ذَنْبِ عظیم که خلایق از دیدنِ آن متوهم می‌گردیدند، ظاهر گردیده، در همان سال نان که در مرتبهٔ پنجاه دینار بود به هزار دینار رسیده، تا آن که در سال ۱۱۶۱ که علی‌شاه وارد قزوین گردید، تنگی در میان رعیت و سپاه به مرتبه [ای] شد که قرصِ نانِ جورا به مبلغ پانصد دینار که دو مثقال و نیم نقره بوده باشد، داد و ستد کردند، و آن نیز معدوم بود، و اکثر مردم چون بهایم در علفزارها چرا می‌نمودند و می‌مردند، دستِ کسی به کفن و دفن نمی‌رسید. و این قحط در اکثر ممالکِ ایران شایع بود. و از طرفی دیگر مثل ابراهیم‌شاه با صد و بیست هزار نفر سپاه که تخمیناً اردویش زیاده بر سیصد و چهارصد هزار کس می‌شد، واردِ هرجا که می‌شد سیورسات می‌خواست؛ چه آن کسی که بنای سیورسات گذاشته بود غرض او این بود که لشکر واردِ هرجا که شود رعایا جنس را آورده، بفروشند. و در زمانِ نادرشاه این معنی ترقی کرده چنین بنا شده بود که جمیع آذوقهٔ سپاهی بایست از مالِ رعیتِ بیچاره، سوای مالِ حسابی که عشر و مالو جهات<sup>۱</sup> نامند، گرفته شود و رعایا و برایا در عوض یک من و دو من غله، اطفالِ ذکور و اناثِ خود را که پروردهٔ مهدِ راحت بودند به افغان و اوزبک به ذلّ اسیری داده، می‌فروختند. عالمی را کارد به استخوان و جان به لب رسیده، بعضی اشرار منتَهزِ فرصت می‌شدند که جماعتِ اهلِ آبرو که روز سؤال نمی‌توانستند نمود، لابد شب به تاریکی به درِ خانه‌ها می‌رفتند، آنها را دو سه نفر متفق شده، می‌گرفتند و می‌کشتند و به گوشت و روغن آنها مدارا کرده، گاهی که یقین به خاطرِ ایشان می‌رسید روغنِ انسان را آورده، می‌فروختند. مردم مطلع گردیده، تعاقبِ ایشان می‌روند، ملاحظه می‌کنند که مقتل و مسلخی در آنجا [است] و قریب به سی و چهل نفر مرد

۱. اصل: ماتوجهات.

و زن به سلاخی رسیده، مردم خود به ذلّ اسیری ترکمان و افغان راضی گردیده. و اکثر اوقات گرانی و قحط و غلا بوده به مرتبه [ای] که غسال باشی اصفهان نقل نموده بود به خبر صحیح که بیست هزار نفر که از گرسنگی مرده بود، شسته. و مترّدین نقل می نمودند که در آن سال محمد حسن خان قاجار در ۵ کمال اقتدار در اصفهان بود [الف ۳۴] از منازل که عبور می شد، میت آدمی روی هم افتاده، حیوانات درنده و سیبغ اجساد ایشان را از یکدیگر متلاشی، و کسی را استطاعت دفن نبود إلا نادراً.

تا آن که در سنه ۱۱۷۱ بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدوم میمنت لزوم ایشان روز به روز دفع مواذ فساد از یک طرف، و ۱۰ رفع قحط و غلا از طرف دیگر شد و تهران را مقر السلطنه خود ساخته، به سمت آذربایجان حرکت [کرده] و فتح علی خان ارومیه [ای] و آزادخان افغان را شکست داده، قلع بنیان افغان نموده. در سنه ۱۱۷۵ قران علویین واقع گردید و به نظر حقیر مشتری مستعلی بود، و احمدشاه را صاحب دولت می دانست. *لله الحمد اثر استعلای مشتری ظاهر گردیده از تاریخ قران الی الآن که سنه ۱۱۹۰ است عبادالله در آسایش، و مأكولات ارزان، و خلائق اوقات خود را ۱۵ مصروف به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی می نمایند. و از روزی که طلوع تابشیر این دولت خداداد و ظهور مناشیر<sup>۱</sup> سعادت آیین خدیو معالی نژاد، یعنی اعلیحضرت گردون بسطت خورشید مرتبت کیوان منزلت برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت عطارذ فطنت، درئی برج مروّت در صدف فتوت، شهریار دریادل و خسرو باذل سحاب چمن دولت و شعله تیغ سطوت، مرکز پرگار تدبیر مدار دایره جهانگشایی و تسخیر، طغرا نگار منشور جلال، و عنوان طراز صحیفه اقبال، لامعه کوکب عز و جاه، بارقه اختر آگاهی و انتباه، جمشید حشم خورشید علم، زلال فیض اکرام و گلبن گلستان*

لطف و انعام، شمیمِ نفحاتِ کرایم الطاف، نسیمِ فیوضاتِ فضل و اعطاف، سپهرِ عظمت را محور و جهانِ شوکت را امیر و سرور، نگینِ بزرگی را خاتم و عالمِ همّت را حاتم، ایوانِ معدلت را انوشیروان و بارگاهِ سلطنت را سلیمان، کلیدِ گنجِ الطافِ سبحانی و واسطهٔ مراسمِ یزدانی، مضمارِ بسالت را یگه‌تاز و میدانِ شجاعت را شهبازِ فلکِ پرواز، در قلعِ بنیانِ اعادی فیروز جنگ و در ۵ ادراکِ مراتبِ جهانبانی صاحبِ دانش و فرهنگ، وادیِ فیروزبختی را منبع و آسمانِ سعادت‌مندی را مطلع، شعشعهٔ تیغش میدانِ لاف رستم را شکسته و گرانیِ گُرش گیو و گودرز را شسته، نیزه‌اش خون در دلِ اسفندیار نموده و خنجرش ابوابِ حیرت به روی سامِ نریمان گشوده، کفش چون کانِ جواهر احسان‌ریز و دو دستش چون بحرین لؤلؤ امتنان‌خیز، تدبیرش در تمهید ۱۰ اساسِ دولت چون شاه‌عباس گیتی‌ستان و شمشیرش در کشور ستانی ثانی اثنینِ شاه اسماعیل صاحب‌قران، مروّتش مانند شاه طهماسب ماضیِ جنّت مکان، جهانداریش چون سلطان محمود غازی و الاشان، یعنی بندگانِ سکندر مثالِ ثریا مکان محمدکریم خان - لا زالت جِبَاهُ اربابِ الجاهِ مُتَوَزَّعَةٌ بَتْرَابِ اقدامه بمحمّد و آله - که از راهِ آداب و کوچک‌دلی خود را شاه نامیده و ۱۵ مخاطب به وکیل دولت [ب ۳۴] گردانیده، افعالِ ستوده‌خصالش دستورالعملِ پادشاهانِ کامگار و قانونِ عقلای دانشمندِ روزگار است. با آن که اکثر عالم در زیرِ نگینِ [سلطنت اوست] و در مسندِ پادشاهی عراق و فارس و آذربایجان و یزد و کرمان و خوزستان و قلمروِ علیشکر و دشتستان و از ۲۰ ممالکِ روم قراچورلان و بصره و غیر آنها از ممالکِ عالم در تحتِ تصرف اوست و از جواهرِ زواهر چون دریای نور و کوه نور که چندین خراج عالم قیمت آنها است، مطلق اعتنا نفرموده به لباسِ درویشانه به جهتِ خوشنودی خاطرِ ضعفِ پرداخته، هر یوم قریبِ هزار دست قلعه از تیرمه و سمور و بادله و زربفت به عموم ناس شفقت می‌فرماید، خود به لباسِ چیتِ ژنده ملبّس

گردیده، اگر بانگِ رعیتِ ضعیفی به گوشش رسد هر چند که فرزندِ خود معارضِ او بوده باشد در مقامِ زجر برمی آید. آثار خیرش در شیرازی شمار، و شجاعتش به مرتبه‌ای است که هیچ دلیری در مقابلِ سنانِ جان‌ستانش خودداری نمی‌تواند نمود.

۵ راقم الحروف از آقاتقی سَکّای اصفهانی استماع نموده که سرنیزه بندگانِ اقدس یک من و نیم تبریز است از حُسنِ خُلُقش حیدر ثانی پادشاه بعضی ممالک هندوستان چند زنجیرِ فیل و اقسامِ تحف فرستاده و پادشاهانِ مسیحیّه با وجودِ بُعدِ مسافت و مکان و دریاهاى مابین محیط و عمّان کس به دربارش فرستاده، و عالیجاهِ عظمتِ دستگاه، شریکِ الدّوله محمدصادق خان برادر خود را به فتحِ بصره مقرر ساخته، ولایتی که از زمانِ امیرالمؤمنین تا به حال به تصرّفِ سلاطین شیعه نیامده بود، به تاریخ شهر صفرالمظفر سنه ۱۱۹۰ به تصرّف اولیای این دولتِ ابدِ مدّت آمد<sup>۱</sup>. [الف ۳۵]

۱. در اینجا نسخه به قدر یک صفحه و نیم، یعنی نصفِ صفحه 35-a و همه صفحه 35-b بیاض است. گویا مسوده مؤلف چنین بوده است یعنی مؤلف بر آن بوده است که وقایع دوران زندیه را پس از سال ۱۱۹۰ هـ. ق، که روی می‌دهد و او مشاهده می‌کند، در این جا بگنجانند و ظاهراً او مجال بازنگری و تنمیق این بخش از اثرش را نیافته است.

## [ بیان احوالِ والیان و بیگلربیگی ها ]

### سید مبارک خان

۱۵ والی عربستان و هویزه است سید شیعی مذهب پاک اعتقاد بوده، بعد از ارتحال شاه طهماسب به زور بازوی و مردانگی آن ولایت را نگاهداشته، در ترویج مذهب حق بذل جهد نموده در سنه خمس و عشرين و الف متوفی گردید. [۱]

### حسین خان

۲۰ حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان، بیست سال در دارالسلطنه هرات در ایام شاه عباس اول به سرحداری قیام نموده، مردانگیها از او به ظهور رسید.

---

[ ۱ ] مؤلف اطلاعات راجع به نامبرده را به صورت ناقص از اسکندر بیگ منشی گرفته است  
← عالم آرای عباسی، ۲/۶۷۵.

وفات او در سنهٔ سبع و عشرين و الف [روی داد]. [۱]

### علی پاشا

علی پاشا رومی از امرای بزرگ رومیّه و بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز، شیعه خالص شده، راغبِ توطنِ مشهد مقدّس معلّی گردیده، در سنهٔ هزار و بیست و هشت در مشهد مقدّس مدفون گردید. [۲]

### حسن خان

حسن خان استاجلو، امیرالأمراء قلمرو علیشکرگشته و بیست و پنج سال در آن ملک اقامت داشته و به محافظتِ سرحد قیام می نمود. در سنهٔ ۱۰۳۴ وفات یافت. [۳]

### یادگار علی سلطان خلیفه

وی از قبیلۀ طالش، از اولادِ خلیفۀ الخلفاء است که در زمان شاه اسماعیل حاکم بغداد بوده. مردِ خیرخواه خداآگاه بوده، در زمانِ حیات خیرات و مبراتِ بسیار از او به ظهور رسیده، مدرسه و آثارِ خیر او بسیار است سنه ستّ و ثلاثین و الف از دارِ دنیا به عقبی شتافت. [۴]

[ ۱ ] نامبرده والی دارالسلطنه هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود، در ۱۰۲۷ درگذشت و در مشهد رضوی دفن شد ← عالم آرای عباسی، ۳/۶۹۵؛ روضة الصفا، ۸/۴۶-۴۸، ۵۱.

[ ۲ ] نامبرده در ۱۰۱۱ ه. ق در جنگ تبریز اسیر شد و به شاه عباس اول نزدیک شد. در ۱۰۱۷ ه. ق در مشهد مقیم گردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقدینه و معادل پانصد خروار غله از حکومت می گرفت. در ۱۰۲۸ ه. ق در مشهد درگذشت و در روضه رضویه دفن شد ← عالم آرای عباسی، ۳/۶۹۸، ۲/۴۷۴؛ روضة الصفا، ۸/۳۴۶-۳۴۹.

[ ۳ ] نامبرده نخست فورچی تیر و کمان بود و سپس به مدت ۲۵ سال امیرالأمراء علیشکر (از نواحی همدان) گردید و در ۱۰۲۴ ه. ق درگذشت ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۶۵.

[ ۴ ] در بارهٔ او ← تاریخ عالم آرای عباسی، ۳/۷۸۴.

### عیسی خان

عیسی خان قورچی باشی شاملو ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه شاه طهماسب به رتبه سیادت و شرف مصاهرت ممتاز بوده، در امور خیر بذلِ جهد می‌نموده. [۱]

۵

### زینل خان

زینل خان ایشک آقاسی و سارو خان شاملو از جمله دلیران، و در دفع دشمنان دین جنگهای مردانه از ایشان صدور یافته، بسیار معزز و مکرم بوده‌اند. [۲]

۱۰

### کندوغمش سلطان

کندوغمش سلطان بیگدلی که با خیل حشم خود در طاووق کرکوک می‌بوده و در سفر اول بغداد با جمعی کثیر شاهسون<sup>۱</sup> شده به خدمت آمده باعث رواج بازار تشیع گردیده، به سبب آمدن او شکست عظیم به مخالفان رو داد. [۳]

۱۵

### صفی قلیخان

صفی قلیخان گرجی ملقب به شیرعلی که بیگربیگی عراق عرب و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف و متولی عتبات عالیات بوده و از خان مشازالیه

۲۰

---

۱. اصل: شاهسون. ظاهراً شاهسون باشد که تلفظی از شاهسون است.  
[ ۱ ] نامبرده از طبقه شیخاوند بوده و به منصب قورچی باشیگری رسیده بوده است ← روضة الصفا، ۴۳۷/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۸۸/۳.  
[ ۲ ] نامبرده از امرای عهد شاه عباس و شاه صفی بوده است در اصل از طایفه شاملو بوده و به زینل خان بیگدلی شهرت داشته است ← روضة الصفا، ۵۸۲/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۳/۳.  
[ ۳ ] یا کوند غمش سلطان بیگدلی از طایفه قزلباش شاملو بوده که به رتبه سلطانی رسیده و در آذربایجان تیولت فراوان داشته است ← عالم آراء عباسی، ۷۹۳/۳.

[در] واقعه فتح بغداد و نجف اشرف کمال مردانگیها به ظهور پیوسته. [۱]

### میرزا لطف الله

میرزا لطف الله شیرازی اول وزیر سلطان حمزه میرزا بود و بعد از آن وزیر نواب  
 علیه عالیه شده آخر الامر اعتمادالدوله گشته، وزارت با ایالت جمع کرده،  
 صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید، و دو سال من حیث الاستقلال به  
 امر وزارت پرداخت. [۲]

### امیر ابوالولی

امیر ابوالولی انجو شیرازی به منصب صدارت سرافراز گردیده. [۳]

### خان احمد خان

خان احمد خان والی گیلان از جمله ولایت عظیم الشان، و به شرف مصاهرت  
 دودمان رفیع البنیان صفویه رسیده، از مریم سلطان بیگم صبیئه جلیله سلطان  
 جنّت آشیان شاه طهماسب دختری داشته، بعد از آن که خان احمد خان از آن دولت  
 روگردان شده، به روم رفت، شهزاده مکرمه و صبیئه معظمه در ایام شاه عباس  
 به دودمان پدر انتقال نمودند. از جمله منشآت او چند کلمه است که در

[ ۱ ] از امرای مشهور عصر شاه صفی بوده است. برای اطلاع از احوال او ← خلاصه السیر،  
 ۱۲۳؛ روضة الصفا، ۴۴۵/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۵/۳.

[ ۲ ] برخی از منابع مدت وزارت نامبرده را چهار سال گفته اند ← فارسنامه ناصری، ۱۱۸۴/۲؛  
 نیز ← روضة الصفا، ۴۳۹/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۶/۳؛ خلد برین، ۸۰۵؛ خلاصه التواریخ، ۶۲۷،  
 ۸۴۷.

[ ۳ ] نامبرده نخست تولیت آستانه رضویه را بر عهده داشته است و چون با شاه ولی  
 سلطان، حاکم مشهد درگیر شده، از آن منصب معزول گشته، و مدتی قاضی معسکر بوده و زمانی  
 متولی دارالارشاد اردبیل بوده و سرانجام به صدارت رسیده است ← خلد برین، ۴۱۶؛ عالم آرای  
 عباسی، ۱۱۴/۱؛ خلاصه التواریخ، ۷۰۵/۲؛ روضة الصفا، ۵۷۶/۸.



حاشیه فرمان وزارت وزیر خود نوشته، رتبه او معلوم می‌شود. [۱]

### فرمان وزارت

صدیق اقوال حقیقی آن است که مأخوذ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ شده بعد از  
تَخَلَّقُ [الف ۳۶] بی اختیار حسن الافعال باشد نه آن که همچون سگ نَفْسَانِ ۵  
زمانه ما به طریق گربه در پشت بامها جهت فریب گنجشکان به آب دهن  
مخلوط، به خون نجس موشان طهارت سازد و اصلاً به نمازی که وضو جهت  
آن واجب شده، نپردازد. و توقیر مآل آن است که به طریق عدالت باشد که  
غیر آن تکثیر وبال است. و اندیشه مآل این است که منظور حقیقی مال  
آخرت باشد که اگر نه چنین باشد تدبیر رستگاری از وخامت مآل خیال محال ۱۰  
است. و من در این زمانه از این صفات در خود نمی‌بینم تا به وزیر چه رسد؛  
چه اگر احیاناً ملک ظالم و وزیر عادل اتفاق افتاده، امید از کرم مقدّر ازلی  
دارم که نسبت به من به وزرای این بر من چنین نیفتاده باشد(؟) به هر حال به  
گمان این که شاید از این مرد این اخلاق تواند ظاهر شد، منصب وزارت را به  
او رجوع کردیم وصیّت من به این مرد آن است که ملاحظه عدالت را اهمّ ۱۵  
مهمّات دانسته، توقیر حقیقی مرا در ضمن آن شناسد. در خانه اگر کس  
است یک حرف بس است.

۱. اصل: توفیر.

[ ۱ ] خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن میر سید محمد از  
خانانهای مشهور عصر صفوی بود. وقتی پدرش در ۹۴۳ هـ. ق درگذشت یک ساله بود که شاه  
ظهماسب او را بر جای پدر منصوب کرد. با این همه بعدها نامبرده بر شاه ظهماسب خروج کرد و  
گرفتار شد و مدت ۱۰ سال محبوس بود تا در زمان سلطان محمد از حبس آزاد شد و به حکومت  
گیلان رسید. او از ادیبان و منشیان مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری محسوب است. در  
شعر، احمد تخلص می‌کرد و مجموعه منشآتش مکرراً چاپ شده است. در حدود ۱۰۲۰ درگذشته  
است - روضة الصفا، ۱۲۲/۸-۱۲۷؛ عالم آرای عباسی، ۱/۸۸-۹۱؛ الذریعه، ۲۸۶/۹؛ تاریخ ادبیات  
براون، ۷۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۳۸۶-۳۸۸؛ مجمع الفصحاء، ۸/۱.

### محمد بیگ

محمد بیگ بیگدلی شاملو از زمره شیعیانِ خالص، و محبّینِ خاندان، و صاحب ثروت و مکنت بوده، و املاک بسیاری داشته که وقفِ خیرات و میرّات نموده، از مجلسیان و مقرّبانِ مجلسِ شاهِ عباسِ ماضی است. [۱]

۵

### الله ویردی خان

الله ویردی خان بیگلربیگی فارس از امرای زمان شاه عباس ماضی [و] در کمال شوکت و جلال [بوده]، امورِ بسیار در راه دین از او صادر گردیده، فیوضاتِ غریبه نموده، به جهتِ خود در جوارِ روضهٔ مقدّسهٔ رضویّه مضجعی بنا نموده. از نوادرِ اتفاقات در آن چند روز که ملازمی که سرکار آن عمارت بوده، آمده، خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن می نمود، آن ترکِ ساده دل گفت که گنبدِ عالی و ایوان به جهتِ مدفنِ اتمام یافته، منتظر ورودِ مقدمِ عالی است. حضّارِ مجلس او را به نادانی و بیهوده گفتن طعن کردند، خان فرمودند که از عالمِ غیب بر زبانِ او جاری گشت، همانا هنگامِ ارتحال است. روزِ چهارشنبه شهرِ ربیع الثانی سنه اثنان و عشرین رحلت نموده، شاه خود با تمامی امرا و اعیان تا مغسّل تشییع جنازه او نموده، نعش او را به مشهد مقدّس فرستاد. [۲]

۱۵

۲۰

[ ۱ ] نامبرده از مقربان شاه عباس اول بود، در مازندران بیمار شد، و چون اغذیهٔ نامناسب بکار می برد، مرض او تشدید شد و در ۱۰۲۱ هـ. ق درگذشت. شاه عباس جنازه او را به مشهد رضوی فرستاد. محمد بیگ ثروت و مکنت فراوان داشت و چون فرزندی نداشت، همه را حسب الارث شرعی به برادر او حیدر سلطان ایشک آقاسی سپردند. ← عالم آرای عباسی، ۲/۶۳۹؛ روضه الصفا، ۸/۴۰۰.

[ ۲ ] در بارهٔ او ← عالم آرای عباسی، ۲/۶۴۶؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱/۴۶۰-۴۶۱.

### امام قلی خان

امام قلی خان بیگلربیگی فارس و لارکه آثار او در ولایات فارس، خصوص در شیراز بسیار، و مدرسه عالیّه او که حال آثاری از آن برپاست معلوم می‌شود که چه قدر خطیر در آن خرج نموده؛ چه هر حجره مشتمل بر چند بیوت، و در فوق او نیز چندین حجره بنا گردیده در کمال رصانت و ۵ استحکام. الحق می‌توان گفت که بعد از مدرسه شاه سلطان حسین در دارالسلطنه اصفهان آن مدرسه به جمیع مدارس عالم ترجیح داشته. الحاصل مومی‌لیه از تمامی امرا و خوانین سلسله علیّه صفویّه به ازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش متفرد و ممتاز بود و در ایام حیات مستعار به ترتیب عمارات عالیّه و بناهای خیر ۱۰ موفق گشته، بغایت صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بوده. [۱]

### محمدرضا

محمدرضا قزوینی مشهور به سارو خواجه مولدش از موضع جوین قزوین است به مرتبه وزارت به استقلال آذربایجان رسیده، با شعر و شاعری ربط تمام داشت و به بذله‌گویی و شیرین‌بینی در محفل شاه عباس [ب ۳۶] جلیس و انیس گردیده خالی از علو همّتی نبوده. و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمی‌داشت. این بیت از اشعار اوست:

منه

۲۰ می‌نهادم رختِ رحلت دوش بر دوش صبا سویت ای عمرِ رضا گر دسترس می‌داشتم  
در سنه احدی و ثلاثین و الف متوقی، و در مشهد مقدّس مدفون گردیده. [۲]

[ ۱ ] برای اطلاع بیشتر از احوال امام قلیخان بیگلربیگی ← فارسنامه ناصری، ۱/ ۴۲۸.

[ ۲ ] نامبرده در خانواده علمی و دانشی رشد کرده بود. پدرش خواجه ملک اهل قلم بود،

### علیقلی خان

علیقلی خان از اویماقِ کرمانلوی شاملوست در سلکِ امرای عظامِ صفویّه به منصبِ میر دیوانی سرافراز، و صاحبِ رای و مشورت بوده و در تقویتِ دین و محافظتِ ثغور سعی موفور فرموده، و در سنهٔ اربع و ثلاثین و الف رحلت نمود. [۱]

### کنجلی خان

کنجلی خان از طایفهٔ زنگنه است مردانگیها در فتورِ اوزبکیّه خراسان و محارباتِ آن طبقه از او صدور یافته و به لقبِ ارجمند بابایی از نادرشاه ترقی کرده. در سنهٔ ۱۰۳۴ بر بالای ایوانِ ارکِ قندهار در سریری که به محجّر ایوان تکیه داشته، خوابیده بود، محجّر سستی پذیرفته او در میانهٔ خواب و بیداری به پایین افتاده، متوفی گردید. و خانِ معظمّ الیه در سرحدّ قندهار به تقریب بیگلربیگی بودن با افاغنه جنگهای نمایان نموده. [۲]

۱۵

[ ۱ ] علیقلی خان شاملو فرزند سلطان حسین خان. از نوادگان دورمیش خان بود. وی نسلهٔ شاهعباس اول و حاکم هرات بود، پس از آنکه با مرشد قلیخان استاجلو، والی مشهد، اختلاف پیدا کرد و بر اثر جنگی که بین آن دو رخ داد و به شکست علیقلی انجامید، به عبدالله خان ازبک پناه برد و او را به حملهٔ به خراسان تشویق کرد. هر چند نامبرده از این کار پشیمان شد و لیکن در هرات بر اثر حملهٔ ازبکان به قتل رسید ← عالم آرای عباسی، ۲/۲۸۸؛ خلاصهٔ التواریخ قعی، ۲/۶۶۵، ۷۰۴.

[ ۲ ] نامبرده علاوه بر بیگلربیگی قندهار، سی سال فرمانروای کرمان بود، پس از فوت در قندهار به سال ۱۰۳۴ هـ. ق جنازه‌اش را به مشهد رضوی آوردند و به خاک سپردند. پس از فوتش فرزندش علیمردان بیگ لقب بابای ثانی یافت و بر جای پدر نشست ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۶۴؛ روضة الصفا، ۸/۳۱۵.

۲۰

### امیر گونه خان سارو اصلان

امیر گونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان، وی از ایل آقچه قوینلو قاجاریه است پدرش کلانی بیگ امیر الامرای چخور سعد مردانگیها در آن سرحد از او صادر شده که به لقب سارو اصلانی سر بلندی یافت. و به جنگِ گرجی رفته جمعی کثیر از کفره گرجی را به جهنم فرستاده، زخمی برداشت و در سنه ۱۰۳۴ در آخر سال زخم تشنج کرده درگذشت و طهماسب قلی بیگ پسرش به آن منصب سرافراز شد. [۱]

### امامقلی خان

امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ در زمان دولت شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا، در گنجه لوای بزرگی افراشته در محاربات رومیه مردانگیها از او ظهور یافته من حیث الاستقلال امیر الامرای قراباغ بوده در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت. در سنه ست و تسعین و تسعمائه در گنجه به اصل طبیعی فوت شد. [۲]

### آقا شاه علی

آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی مرد پرهیزگار نیک نفس بود و به استیفاء ممالک در ایام شاه عباس اشتغال داشت. در ایام عمر با خلائق سلوک پسندیده می نمود، در علم سیاق و نویسندگی بی بدل، و استاد المحاسبین

[ ۱ ] سارو اصلان (ترکی: شیر زرد) عنوانی است که در عصر صفویان به برخی از امرا داده شده است. شاه عباس این لقب را به امیرگونه خان داد. او در اصل از ایل آقچه قوینلو قاجار بود، پدرش (گللابی بیگ) در سلک قورچیان شاه طهماسب بود. خود وی نیز مدتی ایشیک آقاسی حرم و هم داروغه قزوین بود و بر اثر کاردانی به مرتبه امیرالامرائی رسید و با جنگی موفقیت آمیز که با عثمانی داشت به لقب سارو اصلان ملقب شد. برای اطلاع بیشتر - اجاء الملوک، ۴۱۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۶۴/۳؛ روضة الصفا، ۳۸۹/۸.

[ ۲ ] او از اویماق قاجار بود - عالم آرای عباسی، ۲۸۶/۲؛ خلد برین، ۶۲۴.

شمرده می‌شد در تاریخ فوت او گفته‌اند:

تاریخ وفات

یک نقطه زفاف سرزد و گفت قانون حساب از جهان رفت [۱]

### میرزا حاتم بیک

۵

میرزا حاتم بیک وزیر ارجمند ملک بهرام اردوبادی است، وزیر اعظم بوده. ملک بهرام پدرش در اوایل دولت شاه اسماعیل صاحب قران از خوف به حدود مصر متواری گردیده تا آن که شاه به اردوباد می‌رود. چون آن منازل دلگشا و ابنیه کثیر الاعتلا منظور نظر سلطان مغفرت نشان می‌گردد که شخص عظیم الشانی بوده فرمان استمالت نوشته می‌فرستد و ملک بهرام در آن ایام به منزل خود معاودت می‌نماید. و در ایام شاه طهماسب بیشتر از پیشتر منظور نظر الطاف اثر گردیده آن بلده جت مثال مرغوب طبع پادشاه با اقبال گردیده، تصویر آن را در ایوان چهل ستون قزوین نقش نموده تا آن که سن ملک بهرام از هشتاد متجاوز، و روانه طواف بیت الله الحرام [الف ۳۷] گردیده [همانجا درگذشته] و در مدینه طیبه مدفون [شده]. پنج نفر اولاد اویند: یکی از آنها حاتک بیک است که بعد از فوت والد به منصب کلانتری اردوباد منصوب گشت با وجود حوادث سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش به لوازم آن مهم اشتغال می‌نمود. بعد از چندی<sup>۱</sup> وزارت حاکم خوی اختیار نموده و بعد از این وزیر یعقوب خان حاکم شیراز شده، چون صیت کاردانی او سامعه افروز شاه عباس ماضی گردید، قورچی فرستاده او را احضار، و با فرهاد خان روانه کرمان گردید. آثار خردمندی و هوشیاری میرزای معظم<sup>۲</sup> الیه روز به روز به شاه ظاهر گردیده در مقام تربیتش برآمده، به منصب استیفای ممالک

۱. اصل: چندان که.

[ ۱ ] یعنی به سال ۱۰۰۶ هـ. ق درگذشته است ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۹۷.

بیان احوالِ والیان و بیگلربیگی‌ها / ۱۵۱

محرّوسه معرّزش ساخت. و آخر کارش بعد از میرزا لطف‌الله شیرازی به وزارت اعظم سربلندی یافته تا مدّت بیست سال در کمالِ اقتدار و استقلال در ایّام دولت شاه عباس گیتی ستان وزیر و اعتمادالدّوله بود و در پای قلعه دمدّم ارومی فوت شد. [۱]

۵

### میرزا ابوطالب

میرزا ابوطالب خلفِ ارجمندِ اوست که به جای والد رتبه ارجمندی یافت و تا ده سال متکفّل امرِ وزارت بود و معزول گردید. [۲]

### سلمان خان

سلمان خان بن شاه علی میرزا<sup>۱</sup> ابن عبدالله خان، فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت، به مرتبه وزارت در ایّام شاه عباس سرفراز گردیده در اصفهان مریض گشته به عالم عقبی شتافت. [۳]

۱۰

۱۵

---

۱. اصل: شاه قلی میرزا.

[ ۱ ] نامبرده در ۱۰۱۹ هـ. ق درگذشته است و جنازه‌اش را به مشهد آوردند و در حرم رضوی به خاک سپردند ← آتشکده آذر، ۳۰؛ ریاض الجنّه، ۵ (۲) / ۸۱۷؛ روز روشن، ۱۶۱؛ روضة الصفا، ۴۳۹/۸؛ عالم آرای عباسی، ۶۱۶/۲؛ فارسنامه ناصری، ۴۳۵/۱؛ خلاصه‌التواریخ، ۲۰۸/۱.

[ ۲ ] برای اطلاع بیشتر در باره او ← روضة الصفا، ۴۵۷/۸؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۶/۳؛ فارسنامه ناصری، ۴۷۵/۱-۴۷۶.

۲۰

[ ۳ ] نامبرده وزیر دیوان اعلی و اعتمادالدوله بود. بعد از معاودت از بغداد، در اصفهان مریض شد - ظاهراً بیماری او سرطان بود - و در ۱۰۳۳ هـ. ق درگذشت. گفته‌اند: اموال او را پس از مرگش ضبط کرده‌اند ← خلد برین، ۴۰۴؛ عالم آرای عباسی، ۷۵۱/۳، ۷۹۶؛ از شیخ صفی‌نشاہ صفی، ۲۳۲.

### میرزا سلمان

میرزا سلمان از طبقه جابریه و اشراف و اعیان اصفهان بوده و الحق به وفور قابلیت از امثال و اقران ممتاز بوده و در زمان شاه سلطان محمد زیاده از مرتبه و زرا اقتدار یافت. رتبه شاعری و سخن سرایی را به فنون کمالات آراسته، و اشعار آبدار بدیهه از او بسیار سر می‌زد. اکثر اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات، عرایض مردم به نظم جواب نوشته به قصیده و قطعه می‌نگاشت. چند روز مانده به قتلش غزلی گفته، مطلعش این است:

منه

۱۰ خوب رویان که سر کشتن سلمان دارید بهتر آن است که اندیشه آن روز کنید  
از اشعار اوست:

بازم زیار وعده دیدار می‌رسد دل در طپیدن است مگر یار می‌رسد  
سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال کز عاشقی بلا به تو بسیار می‌رسد  
این غزل را در جواب ملاحسن کاشی گفته:

وله أيضاً

۱۵

عنان حُسن به چشمانِ فتنه باز مده به دستِ مردم پُر فتنه اختیار مده  
ز زلف پرده به رخسارِ لاله‌گون مفنکن کلیدِ گنجِ سعادت به دستِ مار مده [۱]

[ ۱ ] میرزا سلمان اصفهانی نسبت خود را به جابر انصاری می‌رسانده است. وزیر شاه سلطان محمد بود و در هرات به دست قزلباشان شاملو در ۹۹۱ هـ. ق به قتل رسید. این رباعی نیز از سروده‌های اوست:

بی قدرترم گر چه وفادار ترم  
آزرده ترم گر چه کم آزار ترم  
آن کو زویم عزیزتر نیست کسی  
سبحان الله به چشم او خوار ترم

← روضة الصفا، ۵۸۰/۸؛ خلاصة التواریخ، ۷۴۳/۲؛ روز روشن، ۲۹۹-۲۹۸؛ آتشکده آذر، ۱۸۲؛ مجمع الخواص صادقی، ۴۱-۴۲؛ فارسنامه ناصری، ۱۰۶۵/۲.



## خلفای شاه اسماعیل

خلفای شاه اسماعیل که هر یک صاحبِ نقاره و طبل و عَلم بوده، در فتوحاتِ دین و ترویجِ مذهبِ حقّ یقین سعهیهای موفور نموده‌اند: [۱۱] خلیفه اوچی، که حاکم مشهد مقدس معلاً، و زیاده از دیگر امرا بوده. خلیفه فولاد، حاکم ولایتِ همدان بوده. خلیفه سلیمان، در درگاهِ معلاً بوده. محمد قلی خلیفه قرقلو، که از ارکان دولتِ قاهره [بوده] و قشون آراسته داشت.

۲ محمد خلیفه، عم زاده ابراهیم خان حاجی لر.  
شاه علی خلیفه، از امرای بزرگ حاکم دارابجرد فارس بود.  
علی خلیفه آغچه لو، حاکم دامغان و بسطام بود.

---

[ ۱ ] در بارهٔ خلفای عصر صفوی، و احوال و آداب آنان ← القاب و مواجب دورهٔ سلاطین صفویه، صص ۳۵-۴۰.

اردوغدی خلیفه، در گیلان الکا داشت.

ابراهیم خلیفه، در چخور سعد [ب ۳۷] الکا داشت.

میرزا علی خلیفه، میرگرایی در خراسان بود.

حسین بیگ، [که] لکه خاقان گیتی ستان ابوالبقاء شاه اسماعیل بهادر خان  
 ۵ [بود]. [۱] معصوم بیگ، در ایام شاه جم جاه امیر دیوان آخر به رتبه وزارت و  
 ایالت و سپهداری رسیده به انتظام امور دین و دولت پرداخته، حضرت شاه  
 جم جاه او را عمو اوقلی،<sup>۱</sup> یعنی عم زاده، خطاب می فرمود. بعد از آن که  
 میانه سلطان جم جاه و سلطان سلیم خواندگار روم مصالحه استحکام یافته  
 مشارالیه از هر دو پادشاه مرخص گشته به اتفاق پسرش خان میرزا که از جمله  
 ۱۰ فضلاء عصر بوده روی به راه آورد، رومیان با او غدر کرده در حینی که محرم  
 شده بود بر لباس اعراب بادیه، شبی بر سر او ریخته او را با پسرش به درجه  
 شهادت رسانیدند. اسناد این امر شنیع را به قطع الطریق عرب نمودند.  
 [ب ۳۸] [۲]

۱. اصل: عموم اوقلی.

[ ۱ ] نامبرده در سال ۹۱۴ هـ. ق در مقام وکیل و نیز به حیث امیرالامراء رسمیت یافت و در  
 ۲۰ ۹۱۵ هـ. ق توسط شاه اسماعیل عزل شد ← تذکرة الملوک، ۸۵؛ احسن التواریخ، ۱۴۶؛ عالم آرای  
 عباسی، ۱۰۸/۱.

[ ۲ ] معصوم بیگ صفوی که اعتماد الدوله بود، جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد  
 بن خواجه محمد بن سلطان جنید نام داشت و از بنی اعمام صفویه محسوب می شد. نامبرده در  
 ۹۷۶ هـ. ق که به حج رفته بود، با پسرش: خان میرزا در نزدیکی مکه کشته شد ← تکملة الاخبار،  
 ۱۱۱؛ احسن التواریخ روملو، ۴۵۹-۴۶۰؛ خلد برین، ۳۵۷؛ دیوان محتشم کاشانی، ص ۵۲۴، که اوصاف  
 معصوم بیگ و فرزند او را همراه با تاریخ شهادت آن دو آورده است.

## [ در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان ]

### نظام شاه

نظام شاه والی دکن [۱] پادشاه شیعی اثناعشری بوده و سید اجل نحری ماهر شاه طاهر بن رضی‌الدین الاسماعیل الحسینی [۲] به خلاف اعتقادی که اهل ایران به او داشتند، در دکن عَلمِ مذهبِ اثناعشری برافراخت و تفصیل این اجمال آن که شاه طاهر به دکن آمده به واسطه استیلای معاندان او را

---

[ ۱ ] برهان نظام شاه فرزند احمد شاه از سلسله نظامشاهیان هند است که در احمدنگر حکمرانی کرده‌اند. مؤسس این سلسله شیعی هند احمد نظام شاه بوده که به سال ۸۹۶ هـ. ق دعوی استقلال کرد و پس از او ده تن از اولادش به نام سلسله مزبور حکومت کردند ← طبقات سلاطین اسلام، ۲۹۰؛ الذریعه، ۴۰۶/۲؛ لغت‌نامه دهخدا و قاموس الاعلام، ذیل نظام شاهیان.

[ ۲ ] نامبرده از اهالی کاشان بود و از شاگردان ممتاز محمد بن احمد خفزی. در هند به تبلیغ آرای امامیه همت گماشت و نظام شاه و عادل شاه و قطب‌شاه را به مبانی تشیع آشنا ساخت. از شاه طاهر آثاری به نام احوال معاد؛ انموذج العلوم؛ حاشیه الهیات شفا؛ شرح باب حادی عشر و غیره در دست است ← روضة الصفا، ۵۷۱/۸؛ الذریعه، ۴۰۶/۲؛ مجالس المؤمنین، ۲۳۴/۲؛ ریحانة الادب،

در خدمت نظام شاه چندان ترقی حاصل نشده تا آن که بعد از مدتی عبدالقادر پسر نظام شاه که محبوب پدر بود، بیمار شد، بیماری او امتداد و اشتداد یافت و اهتمام نظام شاه بر صحّت او به مرتبه [ای] بود که روزی روی خود را به پای قاسم بیگ حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پاره‌ای از جگر من در علاج عبدالقادر در کار است، بگو تا من سینه خود را شکافته پاره‌ای از آن بیرون آورم. و در آن اثنا نذر بسیار می‌کرد و صدقات بسیار و فراوان به فقرای مسلمان و کافر می‌داد. و چون شاه طاهر دید که او به فقرای کفار مثل برهمنان و زنّاداران نیز نذور می‌فرستد، جرأت نمود، گفت که شما نذر دوازده امام بکنید که ان شاء الله تعالی فرزند شما خواهد شناخت، و در نیت خود این مضمون بگذرانید که اگر به مجرّد آن نذر فرزند ارجمند شما شنا یابد، هر راهی که من در باب اعتقاد با علمای دیندار متوجه سازم شما آن را اختیار نمایید. نظام شاه گفت: دوازده امام کیستند؟ شاه طاهر گفت: اول ایشان امیر المؤمنین علی است که یکی از چهار یار است که اهل سنت ایشان را به نیت خاص خلیفه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌دانند و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین. و اسم باقی دوازده امام را مذکور ساخت.

۱۵ نظام شاه به مضمون مذکور نظر نمود و چون شب آمد به خواب رفت و چون شاه طاهر از خدمت شاه به خانه خود مراجعت نمود از جرأت اظهار آن معانی پشیمان شده، ترسید که مبادا نذر نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد و او را از آن رهگذر مضرت رسد؛ لاجرم اسب خود را زمین کرده، مترصد آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر بشنود به طرفی دیگر برود.

۲۰ و چون طلوع صبح شد متعاقب خادمان نظام شاه به طلب شاه طاهر رسیدند و هر چند شاه [طاهر] تعلل می‌نمود تا در آن اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید، مفید نیامد و او را به خدمت نظام شاه بردند. چون نظر نظام شاه بر او افتاد استقبال کرد و گفت: آنچه می‌خواستی که بعد از بحث با علمای این

دیار به فعل آورم ظاهر ساز که الحال بجا می آورم. آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود، نمود و گفت: در اثنای شب که مرض عبدالقادر اشتداد یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته، غش کرده بود، چون مشاهده حال کثیرالاحتلال او نمودم از غایت حزن و ملال به خواب فرو رفتم در اثنای خواب حضرت امیرالمؤمنین علی را دیدم که می گوید که نظام! مادامی که پسر تو عبدالقادر صحت نیابد با ما ایمان نمی آوری؟ اینک لحاف بر سر او کشیدم و همین زمان به عنایت الهی [الف ۳۹] عرق کرده، صحت می یابد، اما می باید که تو نیز از نیتتی که در دل گذرانیده [ای] برنگردی. چون از خواب بیدار شدم، دیدم که لحاف بر سر عبدالقادر گسترده اند و عرق بسیار کرده، برخاست و طعام طلبید، به اشتها طعام خورد. شاه ظاهر گفت: اکنون وفا به عهد خود بکنید. شاه ظاهر گفت: مادامی که جمعی از سپاهیان شیعه حاضر نباشند تولا و تبراً نمی توان نمود، آخر نظام شاه صبر بر تقیه نتوانست نمود در هر یکی از روزهای عید به عیدگاه رفته، بی وقوف شاه ظاهر طالب علمی از اهل عراق طلبیده، فرمود که بر بالای منبر عیدگاه رفته خطبه دوازده امام خواند و نام خلفای ثلاثه را از میان انداخت. چون امرای او خصوصاً نصیرالملوک آن حالت را مشاهده نمود به یکبار در کوچه های شهر با افواج خود ایستاده در مقام دفع حادثه شدند و پیش نظام شاه بغیر از اندکی از غلامان و خواص نماند. نظام شاه او را استمالت داده، نزد خود طلبید، فی الحال امر کرد که چشمهای او را کنده بر کف دست او نهادند، «تا کور شود هرآن که نتواند دید». و بعد از نظام شاه عادل شاه و قطب شاه به شرف ایمان مشرف گردیدند.

میرزا اسکندر منشی در جلد احوال شاه طهماسب در خصوص میر مؤمن استرآبادی

گفته که سلسله قطب شاهی و لات دکن شیعه بوده اند. [۱]

**سلطان محمد قطب‌شاه**

سلطان محمد قطب‌شاه ولد محمد امین میرزا [۱] برادرزاده محمدقلی قطب‌شاه و داماد او بود، مدت سلطنتش امتدادی نیافته زود وداع عمر و دولت در سنه ۱۱۳۶ کرد. سلطان عبدالله نام پسر او به صوابدید ارکان دولت جانشین گشته، رتبه قطب‌شاهی یافت. ۵

**ابراهیم عادلشاه**

ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور بود. [۲] وی به وسعت‌الکام و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات پادشاهانه از سایر سلاطین دکن ممتاز بود و به جهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمی‌توانست کرد و در قیام عاجز بود، همیشه بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و کاردانی چندین سال به امور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود. مولانا ملک قمی [۳] و مولانا ظهوری [۴] که از شعرای زمان و سخن‌پرداز

اسماعیل میرزا از ایران کوچید و به هند رفت و در نزد حکام قطب‌شاهیه به تبلیغ تشیع پرداخت و به مرتبه وکالت و پیشوایی رسید. ← روضة‌الصفاء، ۵۷۴/۸. ۱۵

[ ۱ ] در باره محمد قطب‌شاه و وقایع حکومت او ← تشیع در هند، ۴۱۵؛ منتخب‌التواریخ بدائونی.

[ ۲ ] اطلاعات نویسنده محافل المؤمنین در این موضع، عیناً مأخوذ از عالم‌آرای عباسی است ← ۷۸۳/۳.

[ ۳ ] ملک محمد قمی ملقب به ملک‌الکلام و متخلص به ملک از سخنوران نیمه دوم قرن دهم هجری است. او در شعر از ولی‌دشت بیاضی تقلید می‌کرده است. در نوجوانی به کاشان رفت و سپس به قزوین روی آورد. در قزوین با سخنوران روزگارش سازگار نیامد و در ۹۸۷ ه. ق به سوی هند رفت و در دربار ابراهیم عادلشاه مقرب و معزز شد. تقی‌کاشی دیوان شعر او را مشتمل بر دو هزار بیت دانسته است ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ الذریعه، ۲۴/۳۶۸؛ کاروان هند، ۲/۱۳۴۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۳۳؛ خلد برین، ۴۸۰. ۲۰

[ ۴ ] نورالدین محمد ظهوری ترشیزی از شاعران مشهور سده‌های ۱۰ و ۱۱ ه. ق محسوب است که در جوانی به سیر و سفر پرداخته و در دکن اقامت گزیده است و در دربار ابراهیم عادلشاه

روزگار و ممتاز اقران بودند، در ظلّ رعایت او بسر می بردند. کتاب خوان خلیل و نوس را که نهصد بیت است<sup>۱</sup> هرکدام چهارصد و پنجاه بیت، به نام او در سلک بیان آورده اند. نه هزار روپیه طلا که نهصد تومان عراقی باشد، از او جایزه یافتند. و از خطبه خوان مولانا ظهوری - رحمة الله علیه - که به طور جماعت شیعه مشتمل بر نعت و منقبت نوشته، صدق قول صاحب عالم آرا ۵ معلوم می شود؛ چه این کتاب را به جهت ابراهیم عادلشاه نوشته، هرگاه میل به تسنن می داشت، می بایست به تعریف بعضی پردازد. و تیمناً چند سطری از خطبه خوان خلیل مولانا ظهوری مرقوم می شود:

بیت

۱۰ ای از تو بر اهل تخت و اکیلل سبیل    گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل  
نطق از توبه مهمانی<sup>۱</sup> ارباب خرد [ب ۳۹]    انداخته خوان از سخن خوان خلیل  
شکر موهبت جلیلی که حضرت ابراهیم خلیل یکی از پیشکاران خوان خلّت  
اوست چه اندازه شرح و بیان محمد بن محمودی که حضرت محمّد مصطفی -  
صلی الله علیه و آله وسلم - در ادای ثنای او به عجز اعتراف نموده چه یارایی  
کام و زبان، اولی آن که از آل اطهار و اصحاب اخیار خصوصاً از بهار ریاض ۱۵  
ولایت علی مرتضی - علیه الصلوة والسلام - که کلام معجز بیانش دون کلام

---

معزز شده و با دختر ملک الکلام قمی ازدواج کرده و در ۱۰۲۵ ه. ق در گذشته است. دیوان غزلیات او متضمن ده هزار بیت است. ساقی نامه او در ۴۵۰ بیت، مشهورترین و بهترین ساقی نامه فارسی دانسته شده است. در نثر بسیار مصنوع و متکلف می نوشته و خوان خلیل، سه نثر و پنج رقعه او مشهور است. گلزار ابراهیم را با مشارکت ملک قمی در ۹۰۰ بیت پرداخته و به نام ابراهیم عادلشاه تسمیه کرده است ← آتشکده آذر، ۷۳؛ تذکره میخانه، ۴۱۲-۴۶۳؛ کاروان هند، ۸۲۳؛ فهرست سپهسالار، ۲/۶۳۰؛ الذریعه، ۱۸/۲۱۵؛ ۲۴/۳۶۸.

۱. اصل: معانی.

[ ۱ ] مجموعه خوان خلیل و نوس همان گلزار ابراهیم را می سازد در ۹۰۰ بیت، که جایزه ای بزرگ مشتمل بر پنج شتر بار زر به ناظران آن داده شده است ← گلزار ابراهیم، نسخه شماره ۳۰۵۱ کتابخانه مجلس شورا؛ تذکره میخانه، ۳۵۲

خالق و فوق کلام مخلوق است در یوزۀ شاخ و برگ سخن نموده نوری مراد از نهال ثنای دارای عادل چیند.

شعر

داورِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام      قبله اربابِ ایمان، کعبه اهلِ امان  
 ۵ بالجمله در سنهٔ ستّ و ثلاثین و الف هجریه متوفی گردیده پسر بزرگترش  
 بیست دو ساله و دخترزادهٔ محمّد قلی قطب‌شاه بوده بعضی از ارباب غرض  
 به جهت دخترزادگی قطب‌شاه و رابطهٔ قرابتِ او به سلسلهٔ قطب شاهیه  
 و دولت‌خواهی خانوادهٔ عادلشاهی به سلطنتِ او راضی نبودند به اغوای  
 مادر پسر کوچک او را به حرمسرا طلبیده جمعی در او آویخته، دیده‌اش را  
 ۱۰ میل کشیدند و پسر کوچک را که علی نام داشت وهفت‌ساله بود ابراهیم  
 عادلشاه نام نهادند و به سعی آن جماعت جانشین و قائم مقام پدر  
 گشته، مرتبهٔ عادلشاهی یافت. وفاتِ او سنهٔ ستّ و ثلاثین و الف [اتفاق  
 افتاده].

سلطان جلال‌الدین محمد اکبرشاه [۱]

۱۵

سلطان جلال‌الدین محمد اکبر شاه ابن نصرالدین محمد همایون شاه ابن محمد بابر پادشاه  
 ابن عمر شیخ میرزا ابن ابوسعید میرزا ابن میران شاه ابن صاحب‌قران امیر تیمور گورکان  
 پادشاهِ جلالت نشانِ هندوستان و محبِ خاندانِ بوده چه قاضی نورالله - نورالله

[ ۱ ] نامبرده در چهارده سالگی به حکومت رسید، به زبان فارسی علاقه جدی داشت و در  
 زمان او بیشترین متون دینی و ادبی هندویی به پارسی ترجمه شد. ابوالفضل صدر اعظم او بود که  
 کتاب اکبرنامه را در واقعات روزگار او نوشت. همو آئین اکبری را به دستور اکبرشاه تألیف کرد. اکبر  
 شاه نخست سنی مذهب بود ولی در ایام سلطنت خویش آئینی ارائه داد به نام دین الهی  
 اکبرشاهی. برای اطلاع بیشتر ← منتخب التواریخ بدائونی، ۲/۳۰۵، ۳۱۸؛ طبقات سلاطین اسلام،  
 ۲۹۳-۲۹۵؛ اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی.

۲۰



مرقدہ - در احوال احمد بن نصرانہ الذبیلی التتوی السندی [۱] مرقوم نموده که «بعد از آن که قاضی زاده مزبور به جهت خوابی که دیده بود به شرف تشیع مشرف گردیده مدتها در ایران بسر برده به شرف زیارت حرمین نیز سعادت پذیر [شده] و از راه دریا به هند و دکن رفت و در ولایت گلکنده به خدمت قطبشاه رسید و مشمول عواطف بیدریغ او گردیده بعد از مدت مدیدی به عزم ملازمت پادشاه خلافت پناه سلیمان جہ جلال الدین محمد اکبر پادشاه - خلد الله ملکہ - به دارالخلافت فتح پور شتافت و در سلک مقربان درگاه انتظام یافت. و آن حضرت عنایت و التفات بسیار به او نمودند و تألیف تاریخی که شامل احوال هزارسال باشد به او فرموده اند و او مدتی مدید به آن اشتغال داشت و روز به روز آنچه می نوشت نقیب خان سیفی قزوینی به خدمت حضرت پادشاه می خواند. چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان بن عفان رسید و کلام مولوی در شرح بواعث و اسباب کشته شدن او در دست اصحاب به اطناب و اِشهاب کشید و طبع شریف آن حضرت را از طول مقال ملال رسید، روزی با مولوی خطاب فرموده، گفتند که مُلّا احمد! این قصه کشته شدن عثمان بلند و دراز نوشته [ای]. مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود از روی بدیهه عرض نمود که پادشاه عالم! قصه کشته شدن عثمان روضه الشهداءی [الف ۴۰] اهل سنت و جماعت است به کمتر از این اکتفا

---

[ ۱ ] نامبرده فرزند قاضی شهرتہ هندوستان و از دانشمندان دربار جلال الدین اکبر بوده است. در ۲۲ سالگی به غرض کسب دانش به مشهد، یزد و شیراز سفر کرد و مدتی در دربار شاه ظهمناسب بود. در ۹۸۴ ه. ق. پس از درگذشت شاه ظهمناسب به مکه رفت و از آنجا به هند برگشت. در ۹۹۳ ه. ق به دستور اکبرشاه تاریخ مشهورش را نوشت، اما چون در ۹۹۶ ه. ق به قتل رسید، کارش ناتمام ماند، و پس از او تا سال ۱۰۰۰ ه. ق تألیف او توسط دیگران، مانند آصف خان (میرزا قوام الدین) و شاه فتح الله و حکیم همام و حکیم علی و حاج ابراهیم سرهندی و نظام الدین احمد ادامه یافت و به همین مناسبت به تاریخ آلفی مشهور شد. نیز ← مجالس المؤمنین، ۵۹۰/۱-۵۹۲.

نمی‌توان کرد. آن حضرت تبسم نموده تحسین او فرمودند». انتهی کلام القاضی.

و راقم الحروف ملاحظه تاریخ اکبری نموده، خبری که مشعر بر این باشد نیافت و از مضمون عنوان نامه [ای] که همایون پادشاه به شاه طهماسب مرقوم نموده در وقت آمدن به ایران معلوم می‌شود که اخلاصی به خاندان طیبین داشته:

شعر

خسروا عمری است تا عنقای اوجِ همتم      قلُّه قافِ قناعت را نشیمن کرده است  
روزگارِ سفله گندم‌نمای جو فروش<sup>۱</sup>      طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است  
التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند      آنچه با سلمان علی در دشتِ آرژن کرده است  
اکبرشاه جامع فضایل و کمالات بوده، روزی ملاحظه این غزل خود را به نظر اصلاح درآورد:

شعر

که دل از عشقِ بتان که جگرم می‌سوزد      عشق هر لحظه به داغِ دگرم می‌سوزد  
همچو پروانه به شمعِ سر [و] کار است مرا      که اگر پیش رومِ بال و پر می‌سوزد  
آن پادشاه فرمودند: «می‌روم پیش اگر بال و پر می‌سوزد».  
از سخنان اکبرپادشاه است که «بنده باید در خداشناسی و خداجویی تشبیه جوید به آن زنانی که دو کوزه و سه کوزه بر بالای هم نهاده بر سر می‌گیرند و آن را بُرده پر از آب کرده بر سر گرفته به خانه می‌آیند و در این اثنا بی آن که دست ایشان در آن کوزه باشد با رفیقان خود صحبت می‌دارند و حرف و حکایت می‌کنند اما در هیچ وقت دل ایشان از کوزه‌هایی که بر سردارند فارغ نیست که اگر یک لحظه فارغ و غافل شوند آنها افتاده، می‌شکند. پس بنده باید که به هر شغلی و کاری که مشغول باشد خدای خود را فراموش نکند و

۱. اصل: گندم‌نما و جو فروش.

در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان / ۱۶۳

تمامی باطن خود را در پیش محبت او مرهون دارد تا نسبت بندگی و خدایی بجا ماند.»

### اورنگ زیب

۵ اورنگ زیب پادشاه عظیم‌الشأن ولایت هندوستان، و او ولد خرم‌شاه و خرم‌شاه ولد شاه‌سلیم و شاه‌سلیم ولد جلال‌الدین اکبر است و در سنه ۱۰۵۶ به حیلۀ مستولی بلخ گردیده، ندر محمدخان پادشاه ترکستان به آستان ولایت نشان شاه‌عباس ثانی آمده شاه‌عباس ساروخان را با سپاه تعیین و روانه بلخ نمود، اورنگ زیب از بلخ گریخته. در سنه ۱۰۶۳ بر سر قندهار رفته مدتی محصور ساخته خایب برگشت. و در سنه یک‌هزار و شصت و هشت فتنه‌ای عظیم در هند به سبب مرض خرم‌شاه بهم رسیده، دارا شکوه را ولی عهد ساخته اورنگ زیب با او در گجرات ملاقات کرده، فتح نمود و به سلطنت استقلال یافته. سید عظیم‌الشانی که مصاحب اورنگ زیب بوده، نقل می‌نموده که در حین وفات اورنگ زیب کلید صندوقی را به من سپرد و گفت: «بعد از آن که من ودیعه اجل را تسلیم قابض ارواح نمایم، در این صندوق را بگشا و به آن عمل کن.» ۱۵ چون اورنگ زیب فوت شد من در صندوق را گشاده، دیدم کتابی، و در آن عقاید حقه خود نوشته به طریق مذهب اثنا عشریه، و وصیت نموده که او را به طریق شیعه غسل داده به همان طریق دفن نمایند و تربت حسینیۀ بسیاری در آن [ب ۴۰] صندوق با اکفان<sup>۱</sup> به تربت نوشته نهاده است و وصیت نموده که خاک لحد را از آن تربت نمایند که من هر مثقال این تربت را ۲۰ به ده هزار مثقال طلا تحصیل نموده‌ام. آن سید نقل می‌نموده که من وصیت

۱. اکفان: جمع کفن.

او را بعمل آورده، به آن نحو غسل و کفن و دفن نمودم. ۱۱

---

[ ۱ ] همه منابع رسمی شبه قاره هند، و نیز نگارشهای دائرةالمعارفی فارسی مانند اعلام معین، اعلام مندرج در لغت‌نامه دهخدا، و دائرةالمعارف فارسی مصاحب حکایت از آن دارند که اورنگ زیب (محبی‌الدین محمد، ۱۵ ذی‌القعدة ۱۰۲۷-۲۸ ذی‌القعدة ۱۱۱۸ ه. ق) یکی از فرمانروایان متعصب و متصلب مذهب اهل سنت و جماعت بوده است. اشارتی که صاحب محافل مبتنی بر تشیع تقریبی او می‌کند، برخاسته از مجادله‌های شیعی و سنی شبه قاره است که در عصر صفوی، پاره‌ای از این گونه مجادلات در میان فضلاء ایران مجال طرح می‌یافته است.

## [ در بیان احوال دانشمندان و سخنوران ]

### خواجه جلال‌الدین

خواجه جلال‌الدین بعد از قتل میرزاشاه حسین در زمانِ خاقانِ سلیمانْ شأنِ  
ابوالبقاء شاه‌اسماعیل - نورالله مرقدہ - به مسندِ وزارتِ دیوانِ اعلیٰ نشست و او ۱۵  
با میرزاشاه حسین مربوط بود. گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فرقتِ  
جنابِ میرزا خواند:

### شعر

این نورِ دو دیدهٔ جهانِ افروزم      رفتی تو و چون شبِ سیه شد روزم  
گویا من و تو دو شمع بودیم بهم      کایام تو را بکُشت و من می‌سوزم ۲۰

مضمون این بیتِ

بسا فالی که از بازیچه برخاست      چو اختر می‌گذشت آن فال شد راست  
مصدقِ حالِ خواجهٔ مذکور گشت. بعد از رحلتِ خاقانِ سلیمانْ شأنِ و  
جلوسِ شاه طهماسب جنّت‌مکان به دستور به رتبهٔ وزارتِ آن حضرت سرافراز  
شده، هنوز ایامِ وزارتش یک سال نگذشته بود که دیو سلطان روملو - که وکیل و

صاحب اقتدار بود - با او بدمظنه شد، فی مابین غبارِ نقار ارتقا یافت، او را گرفته به قتل و حرقش فرمان داد که او را به بوریا پیچیده، می سوختند. این بیت را مناسب حال خواند:

بیت

۵ گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد [۱]

### قاضی جهان

قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی [۲] ارفع شأن و بزرگی او از حیث بیان بیرون است و با وجود اعتلای شأن و عظمت و اجلال با خلاق در مقام تواضع و فروتنی بود، در حسن سلوک و آداب تواضع فرو گذاشتی نمی کرد. و در ۱۰ مباحثاتی که در میانه علما از هر علم واقع می شده دخلهای معتبر موجه کرده، قولش را فحول علما معتبر می دانسته اند. و در انشا و سلاست عبارات و نوشته جات مسلم الثبوت راقمان صحایف انشا و ارباب سیاق و حساب بوده، در حسن خط درجه کمال داشته. بعد از خواجه جلال الدین وزارت دیوان اعلی به او انتقال یافته، چندی میرعنایت الله خوزانی اصفهانی [۳] با او شریک ۱۵

[ ۱ ] سال سوزاندن خواجه جلال الدین محمد کججی تبریزی را ۹۳۰ هـ. ق نوشته اند. برای اطلاع بیشتر در باره احوال وزیر مزبور ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۱؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلد برین، ۴۴۳.

[ ۲ ] قاضی جهان قزوینی از بزرگان عصر صفوی و قاضی قزوین بود و از سلسله سادات حسنی سیفی. او در ۸۸۸ هـ. ق در قزوین زاده شد و به سن ۷۲ سالگی در ۹۶۰ هـ. ق در زنجان درگذشت ← خلد برین، ۴۴۴؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۱؛ ریاض العلماء، ۴/۴۰۱؛ احسن التواریخ روملو، ۴۸۰-۴۸۳؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸.

[ ۳ ] امیر سعدالدین عنایت الله خوزانی را اکثر مورخان عصر صفوی به «متانت‌رای» و «اصابت تدبیر» ستوده اند ولی به علت عشق ناروای او با پسر باسلیق سوزاندن او را در سال ۹۴۲ هـ. ق سزاوار این رفتار بدش دانسته اند ← احسن التواریخ روملو، ۳۵۶؛ خلد برین، ۴۴۴؛ ریاض العلماء، ۴/۴۰۴؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۲.

بوده، آخر میرعنایت‌الله به سبب بعضی امور نالایق که پسندیده نبوده خصوصاً عشق و عاشقی پسر باسلیق بیگ - که از زمره پیش خدمتان محفلِ اعلی بود - متهم گشته، مغضوب، و آخر سوخته شد. و یکی از ظرفا این قطعه را در تاریخِ واقعه گفته:

### تاریخ

۵

خواجه عنایت که همی زد مدام لافِ خردمندی و فکرِ دقیق  
بَد عملی کرد و ز منصب فتاد گفتمش: ای با غم و محنت رفیق  
از غمِ عشقی که، و تاریخِ چیست گفت ز عشقی پسرِ باسلیق  
بعد از او قاضی جهان مستقل گردید.

۱۰

### خواجه امیربیگ

خواجه امیربیگ کُججی از اقوامِ میرزکریا مرد قابل و مستعدِ فضیلتِ شعار بود، در اوّلِ حال وزیرِ قاضی خان تکلوی مُهردار بود و در علمِ جفر و اعداد و نیرنجاتِ مهارتِ تمام داشت و به جهتِ آن که تسخیرِ آفتاب می نموده، مغضوب شد و در قلعه الموت محبوس و وفات یافت. [۱]

۱۵

### حکیم غیاث‌الدین

حکیم غیاث‌الدین کاشی در اکتسابِ علوم متداوله کما ینبغی کوشیده [الف ۴۱] در علم طب مرتبه کمال داشت. قولش درمیانهُ حکما قدوه و

۲۰

[ ۱ ] مأخذ مؤلف در مورد امیر بیگ مُهردار نوشته اسکندر بیگ منشی است ← عالم آرای عباسی، ۱۲۲/۱. نامبرده به مدت دو سال در بغداد وزیرِ غازی خان تکلوی بود و سپس با غازی خان به هرات رفت و تا ۹۳۹ ه. ق در آنجا ماند. سپس با مشارکتِ خواجه غیاث‌الدین علی شیرازی وزیر دیوان شاه طهماسب شد. در ۹۵۸ ه. ق به علت تسخیرِ کواکب او را به زندان انداختند. پس از حبس به تولیتِ آستان قدس رضوی، و سپس به وزارت خراسان نائل شد، اما چون به اموری نامناسب دست زد، به حکم شاه طهماسب در قلعه قهقهه و سپس در قلعه الموت محبوس شد تا در ۹۸۳ ه. ق درگذشت. ← خلد برین، ۴۴۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۶۹۲/۲.

قانون بود. [۱]

### حکیم کمال الدین حسین

حکیم کمال الدین حسین شیرازی حکیم دانشمند فاضل نیکو اخلاق بود، اختیاراتِ خاطرِ بدایعِ نما و تصرفاتِ طبعِ مسیح آسایش از مسلک خطا اکثر اوقات دور افتاده، لکن به تقریب ارتکابِ شُرْبِ خمر - که اطباً به جهتِ صحّتِ بدن عموماً جایز می‌شمارند - از شاه‌طهماسب زیاده التفاتی نمی‌یافت. [۲]

### حکیم عماد الدین محمود

حکیم عماد الدین محمود قرابت و خویشی به حکیم ابونصر [۳] و میرزا محمد شیرازی [۴] داشته، دانشمندی بوده در علم و حکمت میانه ممکنات طاق، و در دانشمندی و صداقت مشهور آفاق بود. رسالاتِ مرغوب و نسخه‌های غریب در علم طب و ترتیبِ معاجین و معالجهٔ امراضِ مزمنه و موادّ حاره

[ ۱ ] غیاث‌الدین علی بن کمال الدین حسین کاشانی طبیب معروف قرن دهم هجری بود که به سال ۹۸۷ هـ. ق از محقق کرکی اجازه گرفت. از آثار او کتاب الادویة المفردة؛ و کشف الاسرار فی بیان الادویة المفردة و المركبة است که به نام شاه اسماعیل صفوی تألیف کرده است ← خلد برین، ۴۵۲؛ روضة الصفاء، ۵۷۹/۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۷/۱.

[ ۲ ] نامبرده در زمان شاه سلطان محمد، ملازمت خان احمد گیلانی اختیار کرد و تا آخر عمر در کنار او ماند ← خلد برین، ۴۵۲؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۷/۱؛ احسن التواریخ، ۵۳۹.

[ ۳ ] حکیم ابونصر گیلانی از طبیبان عصر شاه طهماسب بود، به هنگام درگذشت شاه طهماسب او را به خیانت در معالجه متهم کردند و به قتل رساندند ← عالم آرای عباسی، ۱۲۷/۱؛ خلد برین، ۴۵۳؛ احسن التواریخ روملو، ۵۹۸؛ فارسنامهٔ ناصری، ۴۱۱/۱؛ خلاصة التواریخ، ۵۹۲/۱.

[ ۴ ] حکیم محمد شیرازی از پزشکان مشهور عصر صفوی (قرن دهم هجری) بود، به دور از دربار، در یزد به کار طبابت و تدریس علوم طبی اهتمام داشت ← خلد برین، ۴۵۴؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۷/۱.



خصوصاً جرب صغیر و کبیر - که بین‌الجمهور به آتشک مشهور است -  
[نوشته]. معتمد علیه اطبّاست. در اوایلِ حال در خدمتِ عبدالله‌خان  
اوستاجلو [۱] حاکم شروان می‌بود، عبدالله‌خان به جهتی از جهات تغییر مزاج با  
اونموده به سرما و برف تعذیب او کرد، شب تا صباح او را در میانِ برف  
گذاشته، جناب حکمت مآب به افراط خوردنِ افیون علاجِ خود کرده، از آن  
بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حینِ حیات صاحب رعشه  
بود. [۲]

### مولانا خواجه محمود

۱۰ مولانا خواجه محمود از جمله خوشنویسان کسی به نزاکت و اندام مولانا محمود  
نستعلیق را نوشته و اهلِ هرات خطّ او را از خطّ میرسیداحمد بهتر می‌دانند  
و اعتقادشان آن است که مولانا میرعلی را شاهد مدعای خود می‌سازند.

#### فی‌شأنه

خواجه محمود گرچه یک چندی بود شاگرد این فقیر حقیر  
در حقیق او نرفت تقصیری گرچه او هم نمی‌کند تقصیر  
هرچه خود می‌نویسد از بد و نیک می‌کند جمله را به نام فقیر [۳]  
گویند: خواجه محمود این قطعه را شنیده، گفت: مولانا نیک و بد را غلط  
گفته، من آنچه بد می‌نویسم به نام او می‌کنم. اگر واقع باشد، هرچند مطایبه و

[ ۱ ] در بارهٔ امیر عبدالله اُستاجلو ← خلد برین، ۴۵۴؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۰۸/۱.

[ ۲ ] صاحب ترجمه از پزشکان مشهور قرن دهم هجری بوده است. پس از آنکه از نزد امیر  
عبدالله اُستاجلو رفت، مدتی به دربار شاه طهماسب راه یافت، سپس به هند رفت و ۲۰ سال در آن  
دیار ماند. آثار او عبارتند از: طریق خوردنِ چوبِ چینی؛ رساله در بیخِ چینی، تألیف ۹۵۴ هـ. ق؛ رساله در  
بارد مرض آتشک؛ رساله در سموم؛ افیونیه؛ ستهٔ ضروریة طیبه ← خلد برین، ۴۵۴؛ عالم‌آرای عباسی،  
۱۲۷/۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۹۹/۱.

[ ۳ ] ضبط ابیات مزبور در آثارِ عصرِ صفوی متفاوت است. برای پاره‌هایی از اختلافات ←

کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ۳۱۶.

ظرافت دارد اما نهایت بی ادبی است اهل مشهد میرسید احمد را از او بهتر می دانند. [۱]

### میرسید احمد

میر سید احمد ولد میرزا اشرف نستعلیق نویس، و از جمله خوشنویسان عهد بود. [۲] وی از سادات سیفی قزوینی [بود] و او و برادرش میرروح الله [۳] هردو از اکابر سادات [بودند]. و میر مزبور نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی [۴] بود که از جمله خوشنویسان مسلم الثبوت عراق

۱. اصل: هالک.

[ ۱ ] مولانا محمود سیاوشانی از خوشنویسان مشهور قرن دهم هجری است که در قطعه نویسی برای او بدیلی نمی شناختند. او فرزند خواجه اسحاق شهابی سیاوشانی هروی است. در ۹۳۵ ه. ق که عبیدالله خان ازبک هرات را فتح کرد پدرش را همراه با اعضای خانواده به بخارا کوچانید. محمود سیاوشانی که در این زمان همراه پدر بود، با مصاحبان او - که یکی هم میر علی هروی بود - درآمیخت و شاگردی میرعلی را پذیرفت و زیر نظر او در خط نستعلیق به استادی رسید. در باره او ← کتاب آرای در تمدن اسلامی، ۳۱۶؛ گلستان هنر، ۸۴؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۸۷۶/۳؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۸/۱.

[ ۲ ] صاحب محافل شرح حال و نام و نشان میر سید احمد را با میرزا محمد بن میرزا اشرف - که هر دو خوشنویس بوده اند - بهم آمیخته است. در باره میر سید احمد به مآخذی که در ترجمه احوال محمود سیاوشانی ارجاع شده، مراجعه شود. و در باره میرزا محمد بن میرزا اشرف ← عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلد برین، ۴۶۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۵۰۱/۲. [ ۳ ] سید روح الله فرزند میرزا اشرف قزوینی، که علاوه بر خوشنویسی به طبابت نیز آشنا بوده است، در جوانی در روزگار محمد خدابنده صفوی وفات یافت ← ریاض العلماء، ۳۵۲/۲؛ گلستان هنر، ۴۹؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۸/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۹/۸؛ خلد برین، ۴۵۹.

[ ۴ ] امیر مالک دیلمی از خوشنویسان مشهور سده دهم هجری (۹۲۴-۹۶۹ ه. ق) بوده است. برخی او را از تبریز و برخی دیگر از قزوین دانسته اند. مردی دین دار و خوش روی بوده و در انواع خط، خاصه نستعلیق، مهارت داشته و در قلمرو ادب و موسیقی نیز شناخته بوده است ← کتاب آرای در تمدن اسلامی، ۳۱۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۹/۱؛ امتحان الفضلاء، ۱۷۹/۱؛ روز روشن، ۵۹۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۲۲.

بود و تعلیم خط از او داشت و محرف نویس بوده و در روش خط نستعلیق [به] تتبع خط مولانا سلطان علی [۱] و به قلم دقیق آن خط از صاحبان آن فن [ممتاز بود. او] اعتقاد به خط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میرعلی [۲] داشت<sup>۱</sup>، و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود. گویند که در وقتی که مولانا میرعلی در این فن ترقی عظیم کرده بلند آوازه گردید، بارها مولانا سلطان علی دعوی کرد ارباب تمیز جانب مولانا سلطان علی را می گرفته اند. روزی جناب میر به خدمت مولانا آمده سه قطعه نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر به خدمت مولانا آمد، مولانا سلطان علی متحیر گشت که آیا خط او کدام است، بعد از تأمل بسیار خط مولانا میرعلی را به اعتقاد خط خود برداشت. <sup>۱۰</sup> الحاصل جناب میر به انواع [ب ۴۱] قابلیت و استعداد آراستگی داشت. سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متأخرین کرده تذکره [ای] تألیف نموده که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته.

۱. متن از «به تتبع... داشت» بر اساس عالم آرا، ۱۲۹/۱ تصحیح شد.

[۱] نظام‌الدین سلطانعلی مشهدی (۸۴۱-۹۲۶ ه. ق) از خوشنویسان مشهور عصر تیموری و اوائل عصر صفوی است. او پس از فوت حسین میرزا بایقرا از هرات به مشهد بازگشت و به سن ۸۵ درگذشت و در جوار حضرت رضا(ع) دفن شد. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او به کتاب آرای در تمدن اسلامی، مقدمه، ۴۵-۴۹؛ مجالس المؤمنین، ۲/۴۸۹؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۹؛ خلد برین، ۳۱۲؛ گلستان هنر، ۵۹؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۱/۲۴۱.

[۲] میر علی هروی از سادات حسینی هرات، فرزند میرباقر هروی از نستعلیق‌نویسان مشهور سده‌های نهم و دهم هجری است. پس از فروپاشیدن تیموریان در هرات، در میانه ۹۳۵-۹۳۶ ه. ق عبیدالله ازبک او را به بخارا کوچاند و امر کتابت در کتابخانه عبدالعزیز خان ازبک را به او سپرد. با این همه میر علی از بودن در بخارا ناخرسند بود اما تا پایان عمر در همانجا ماند. سال وفات او را به اختلاف ۹۲۴ تا ۹۷۶ ه. ق نوشته‌اند، اما ظاهراً سال ۹۵۱ ه. ق قرین صواب می‌نماید. به عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۹؛ خلد برین، ۳۱۳، ۴۶۰؛ تحفه سامی، ۴۷؛ تذکره نصرآبادی، ۵۲۵؛ کتاب آرای در تمدن اسلامی، مقدمه، ۵۰-۵۳.

### میرزا ابراهیم

میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین او نیز وزیرزاده قابل مستعد خوشنویس بود. و او نیز به طریق میر محرف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت، سخی طبع و صاحب همت قلندروش درویش منش بود. [۱]

۵

### میرعماد الحسنی

مشارالیه از سادات حسنی قزوین است که به سادات سیفی مشهور و معروف است. در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده، رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا<sup>۱</sup> داشته. خطش بی اصلاح خوش اندام [بود]. و میر<sup>۲</sup> عبدالغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته:

### فی تعریفه

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست  
هر دایره ترا فلک<sup>۳</sup> حلقه بگوش هر مد ترا مدت ایام بهاست  
او بین الجمهور به تسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود مسگر از غلوی  
تشیع یا رفع مظنه تسنن - که عامه مردم قزوین در آن ایام بدان متهم بوده اند -

۱. اصل: ید و بیضا.

۲. اصل: پسر؛ متن بر اساس عالم آراء، ۶۶۲/۲.

۳. اصل: با؛ متن بر اساس عالم آراء، ۶۶۲/۲.

۲۰

[ ۱ ] میرزا ابراهیم اصفهانی، پدرش وزیر شاه اسماعیل بود و خود خوشنویس و اهل کمال بود. هم در میان مردم بود و هم با دربار صفوی نزدیک بود. لغت سره فارسی را می جست و فرهنگی متضمن لغات فارسی نوشت. در شعر و شاعری نیز دست داشت، در قزوین به سال ۹۸۹ هـ. ق درگذشت ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۰؛ مجمع الخواص، ۷۰؛ روضة الصفا، ۵۸۰/۸؛ خلد برین، ۴۶۲؛ الذریعه، ۱۵/۹.

مرتکبِ قتلِ او گردید<sup>۱</sup>. راقم الحروف چون بعضی قطعات به خطّ او دیده که رباعیات مشتمل بر تشیع او نوشته بوده، لهذا داخلِ طبقهٔ علیهٔ شیعہ بود. [۱]

### افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی

- ۵ مولانا محتشم کاشی از جملهٔ شعرای زمانِ شاهِ طهماسب - رحمة الله علیه - است. قصیده در مدح شاه و مخدّرهٔ زمان شاهزاده پریخان خانم به نظم آورده، از کاشان فرستاده بود به وسیلهٔ شهزاده مذکور معروض گشت، شاهِ جنّت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرای زمان زبان به مدح و ثنای من آلاینند، قصاید در شأنِ حضرت شاه ولایت پناه و ائمهٔ معصومین - علیهم السلام - گفته، صلهٔ اوّل از ارواحِ مقدّسهٔ حضرات و بعد از آن از ما توقّع نمایند؛ زیرا که به فکرِ دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشتهٔ بلاغت در آورده به ملوک نسبت می دهند که از احسنِ اوست اکذبِ او، اکثر در موضعِ خود نیست، اما اگر به حضراتِ مقدّساتِ اسناد نمایند شأنِ معالی ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است. غرض که جنابِ مولانا از ۱۰ جنابِ اشرف [چیزی] نیافت. چون این خبر به مولانا رسید هفت بندِ مرحوم مولانا حسن کاشی که در شأنِ حضرت شاه ولایت، سلطانِ سریر هدایت در رشتهٔ نظم کشید - که همانا از الهام الهی دستِ سخنورانِ زمان از پیرامن آن کوتاه است - در جواب گفته، به خدمت فرستاد و صلهٔ لایق یافت. شعرا شروع در هفت بند گویی کرده قریب به پنجاه و شصت هفت بندِ غرّا به ۲۰ تدریج در معرضِ عرض در آوردند و همگی صله یافتند. مجملّاً صنایع و

۱. اصل گردیده‌اند.

[ ۱ ] در بارهٔ مذهبِ میرعماد حسنی (مقتول ۱۰۲۴ ه.ق) کاتب مشهور عصر صفوی اختلاف نظر دیده می‌شود، آنچه مسلم می‌نماید، یعنی از رقعہ‌های مربوط به او آشکار می‌گردد، او شیعه بوده است اما نه با پسندهای رایج و شناختهٔ عصرِ صفوی ← عالم‌آرای عباسی. ۶۶۲/۲؛ روضة الصفّاء، ۵۸۱/۸.

بدایعی که مولانا محتشم در شعر درج نموده از هیچ استادی سامعه‌افروز نگردیده. چنانچه سابقاً شش رباعی تاریخ جلوس شاه اسماعیل سمت نگارش پذیرفت که یک هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن برمی آید، الحق در مقام اعجاز است، قلم نَسْخ بر قصاید [الف ۴۲] مصنوعِ اهلی شیرازی [۱] و سلمان ساوجی [۲] کشیده، و آنچه گفته‌اند:

در شعر سه تن پیمبرانند      قولی است که جملگی بر آنند  
هر چند که لانسبِ بعدی      خاقانی و انوری و سعدی

همانا صنعتِ این استادِ ماهر از کارگاه خیال ظهور ننموده و غزلهای عاشقانه و مرثیه که به جهتِ حضرت سیدالشهداء خامس آل عبا در سلک نظم آورده، ابیاتِ بلند و معانی دقیق در آنها مندرج است که گوشواره‌گوشِ سخنورانِ روزگار تا یوم‌الترار از او یادگار است. و دیوانِ اعجاز‌بیانِ او بعد از طلوع کوکبِ صائب و کلیم از میان افتاده تا آن که سی سال قبل از این درویش مشتاق اصفهانی دیوانِ مولانا را سرمشقِ کار خود ساخته و رتبه عالیّه معانی متعالیه آن را به اهلِ عالم ظاهر ساخته. الحال بجز آن دیوان که دستورالعمل استادانِ فصاحتِ بنیان است طبع احدی راغب به غزلیاتِ دیگر نیست مگر بعضی از متأخرین مثل درویش مشتاق و غیره که چون غزلیاتِ ایشان نیز به آن طراز مطرّز است لهذا به اشعارِ دلپذیر بی نظیرِ ایشان نیز اختلاط می‌شود. [۱۳]

[ ۱ ] از شاعران مشهور اواخر سده نهم و نیمه اول سده دهم هجری است متوفای ۹۳۵ ه. ق. که کلیات اشعار او مکرراً در تهران چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش ← فارسنامه ناصری، ۱۱۵۷/۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۴۰/۱؛ و مقدمه دیوان.

[ ۲ ] خواجه جمال الدین سلمان بن علاء الدین محمد ساوجی (۷۰۹-۷۷۸ ه. ق) از شاعران مشهور زبان فارسی محسوب است. در باره او ← حیب السیر، ۲۳۰/۳؛ مجمل فصیحی. ذیل حوادث ۷۶۵ و ۷۷۷؛ تذکره الشعراء دولتشاه، ۲۸۶-۲۹۶؛ آتشکدّ آذر، ۱۱۲۳؛ طرائق الحقائق، ۲۹۷/۲؛ مقدمه دیوان.

[ ۳ ] نقد احوال و ترجمه آثار و هم متن نگارشهای منظوم و منثور محتشم کاشی به اهتمام مرحوم دکتر سادات ناصری و آقای مهر علی گرگانی بارها در تهران چاپ شده است. اما این

### مولانا ضمیری

مولانا ضمیری از شعرای ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده و الحال دیوان او کم و نایاب است. ۱۱| و میرزا اسکندر منشی بسیار به تعریف او پرداخته، گفته که چون او علم ضمیر [و] رمل را خوب می دانسته از آن جهت ضمیری تخلص کرده و هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش سر می زده و اکثر دواوین شعرای ۵  
ما تقدم را جواب گفته. بیتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر مواج طبعش به ساحل ظهور آمده. از جمله این بیت از غزل سر دیوان بابا فغانی [۲] که نسخه [ای] از سحر سامری است و به دیوانی برابر است:

شعر

۱۰ گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو سوی بدن که آورد جان گریز پای را  
این بیت هم از مداحی عالی گفته:

وَلَهُ أَيْضاً

روزی که شد افراخته ایوان قصر رفعتش بوده زمین مشت گلی، کز دست بنا ریخته  
و از ابیات عاشقانه اش به این چند [بیت] اکتفا رفت:

وَلَهُ أَيْضاً

۱۵ لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود با تو کیفیت آن باده ندانم چون کرد

---

نکته در باره او گفتنی است که وی با شاهزاده پریخان خانم نزدیک بوده و فضائل و کمال و جمال آن دختر شاه طهماسب را طی چهار قصیده بلند باز گفته است ← دیوان محتشم. ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۵.

۲۰ | | کمال الدین حسین اصفهانی متخلص به ضمیری (د ۹۷۳ ه. ق) صاحب آثاری چون ناز و نیار؛ بهار و خزان؛ وامق و عذرا؛ لیلی و مجنون؛ اسکندرنامه؛ جنة الاحیار، و دیوانی در چهار قسمت مسمی به طاهرات. صنایع و بدایع الشعر و نهاية السحر. که به تبع چهار بخش دیوان سعدی ساخته است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۳؛ خلد برین، ۴۷۴؛ تحفه سامی، ۱۲۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۴۶.

[ ۲ ] بابا فغانی شیرازی از شاعران مشهور سده های نهم و دهم هجری، متوفای ۹۲۵ ه. ق در مشهد مراد است ← روضة الصفا، ۸/۵۷۲؛ مقدمه دیوان.

وَلَهُ أَيْضاً

نقش‌بند صورت زان سان که بایست آفرید / بیش ازین خوبی به ظرفِ حسنِ گنجایش نداشت  
در راه کربلای مُعَلَّای پای جناب مولوی را سرما برده بود، قطعه‌ای در آن باب  
گفته، این ابیات از آنجاست، مناسب حال خود:

۵ بسر بایست رفتن در طریق کربلا ای دل / که تا یابی طوافِ پادشاه دین و دنیا را  
غلط کردم به پا رتم از آن سرما ربود از من / گناه از جانبِ من بود، جرمی نیست سرما را  
ولی معذور می‌دارم که در راه تمنّایت / چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را

مولانا ولی

۱۰ مولانا ولی از اعیانِ ولایتِ دشت بیاض مِنْ اَعْمَالِ قَایِنِ خراسان است. [۱]  
شاعری شیرین‌زبان و مردِ رنگینِ خوشِ صحبتِ فصیحِ البیانی بوده. چند فرد  
از قصیده‌ای که در مدح و منقبتِ حضرتِ امام‌المشارق والمغارب علی بن  
أبی‌طالب در رشتهٔ نظم کشیده، مرقوم می‌گردد:

منه

۱۵ ای بسر اوراقِ فنا میمِ مَمات [ب ۴۲] / غَضِبْتَ را گره پیشانی  
بیانی عدلت اگر پوشاند / بر جهان خلعت آبادانی  
بسعد ازین از پی آسایش خویش / جغد برد طمع از ویرانی  
ور شود ابرِ کَفَّتِ قطره‌فشان / قطره شاید که کند عمانی  
- مرا نادیده می‌انگارد اما بینشی دارد / که نقش پایِ محنت دیده از آسوده شناسد

۲۰

[ ۱ ] ولیّ دشت بیاضی از شاعران شیعی سدهٔ دهم هجری است، مدّتی در قزوین در دربار شاه طهماسب بود، پس از آن به خراسان برگشت، و در ۹۹۹ هـ. ق به دست اوزبکها کشته شد ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۴-۱۳۵: روضة الصفا، ۸/۵۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۵۰۸.



### مولانا وحشی

مولانا وحشی از شعرای سخنور و سخنورانِ فضیلت‌گستر بود، همیشه در دارالعبادِ یزد اقامت داشت. در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتابِ فرهاد و شیرین که از نتایجِ طبعش در رشتهٔ بلاغت انتظام یافت، بین‌الجمهور مشهور. [۱]

۵

#### شعر

بسه جاسوسان سپرده راه پرویز      خبردار از شمار کام شب‌دیز  
اگر بر سنگ خوردی نعلِ شبرنگ      وزان خوردن شراری جستی از سنگ  
هنوز آثارِ گرمی با شرر بود      کزان در مجلسِ شیرین خبر بود  
۱۰ - یک جهان جان‌خواهم و چندان امان از روزگار      کین جهانِ جان را بدان جانِ جهان سازم نثار

### میرحیدر کاشی

میرحیدر کاشی از ساداتِ طباطبای [بی] حسینی است، در شیوهٔ معما بی مثل. [۲]

۱۵

[ ۱ ] مولانا وحشی یزدی از شاعران مشهور سدهٔ دهم هجری است، علاوه بر دیوان اشعار و مثنوی فرهاد و شیرین، مثنوی‌های خلد برین و ناظر و منظور او شهرت داشته‌اند. ← عالم‌آرای عباسی، ۱۳۵/۱؛ خلد برین، ۴۷۶؛ روضة‌الصفاء، ۵۷۳/۸؛ فارسنامهٔ ناصری، ۹۹۵؛ تاریخ یزد، ۳۴۹؛ آتشکدهٔ آذر، ۱۲۶.

[ ۲ ] میرحیدر معمائی کاشانی متخلص به رفیعی، از شاعران سدهٔ دهم هجری محسوب است و مدتی در ایران و مدتی در هندوستان زیسته است و در زمرهٔ شاعران دربار جلال‌الدین اکبر در آگره به معماگویی و ماده تاریخ‌سازی اهتمام داشته است. ملک محمود سیستانی در خیرالبیان، بخش معاصران، ورق ۳۳۲ می‌نویسد: «میرحیدر معمائی در اصل از ولایت کاشان است از ساداتِ طباطبای، به حلیه فضل و کمال آراسته و به معما و تاریخ مشهور. مدتها در ایران مطبوع طبایع بوده، هوای سیر هندوستان دامنِ دل آن زبدهٔ اهل درک را گرفته کشان‌کشان به سواد اعظم هندش رسانید. روز اولی که به خدمت اکبرشاه رسید، همان روز معادل هزار تومان به رسم انعام از خزینه به او رسید. ایامی در آن مملکت منظور نظر عواطف بیکران بود و روز به روز به نوازشات مسرور می‌شد به تاریخ ۱۰۱۴ ه. ق از هند عزیمت ایران نموده، از راه دریا روان شده، به حوالی کبج و

۲۰

منه

زاهد نکند گنه که قهاری تو      ما غرق گناهیم که غفاری تو  
او قهّارت گوید و من غفّارت      یارب به کدام نام خوش داری تو

ملک طیفور

۵

ملک طیفور در زمان شاه طهماسب در مدرسه رزمساریه قزوین بود. [۱]

منه

بیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد      خون در پیاله ما، می در ایغ مردم

میروالهی قمی<sup>۱</sup>

۱۰

میروالهی<sup>۲</sup> از سادات دارالمؤمنین قم است.

شعر

بر آشیانه بلبل نسیم پا زد و گفت      که خان مان اسیران خراب می باید  
ما چو طفلیم و جهان مکتب عشق و تو ادیب      هجر [و] وصل تو در او شبه و آدینه ما

۱۵

مکران بسیاری از اموال میر حیدر که در کشتی علی حده بود، به تاراج دزدان دریایی رفت و خود با بعضی اسباب به سلامت از لجه خطرناک بیرون آمد. باز نوبت دیگر اراده هندوستان نمود. مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده، از آنجا عزیمت مکه نموده، بعد از طوف حرمین متوجه ایران شده، به خدمت شاه عباس اول مشرف گردیده، منظور انظار شاهی شده. به سیورغالات و انعامات سرافراز گشته. مجلس بهشت آیین است. [۱] نیز به خلد برون. ۴۷۸-۴۷۹: کاروان هند، ۱/۴۶۰؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۵.

۲۰

۱ و ۲. اصل: مولانا ملک.

[۱] ملک طیفور انجدانی. از دانشندان و شاعران سده دهم هجری بود. گفته‌اند سردی تنگدست. و در عین حال عیاش بود. در آخر عمر به کاشان رفت و در آنجا عمر را بسر برد. سعید نفیسی حدس زده است که نامبرده اسماعیلی بوده است به تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۵۸: روضه الصفا، ۱/۵۸۰: خلد برون. ۴۷۹: عالم آرای عباسی، ۱/۱۳۵.

۱. اصل: مولانا ملک.

### مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی

مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی<sup>۱</sup> | هر دو در ملازمتِ عادلشاه روزگار گذرانیده و کتاب نودس که نه هزار بیت است به نام عادلشاه تمام کرده، هریک چهار هزار و پانصد بیت گفته‌اند و نه هزار همیان بالمناصفه صلّه یافتند. از مولانا ملک قمی<sup>۲</sup> است: | ۲۱ |

#### شعر

ما بلبل و گل در نظر، لال زبانیم	آویخته از گلبنِ حیرت قفسِ ما	
هر ناله که از جگر برآرم	آتش ز دلِ اثار برآرم	
در بیضه بسوخت پی‌کرم را	نگذاشت که بال و پر برآرم	
بگذار که دستِ دل بگیریم	زین وادی پرخطر برآرم	۱۰

۱ و ۲. اصل: والهی.

۳. اصل: والهی.

۱۱ | نامبرده از شاعران مشهور سدهٔ دهم هجری محسوب است. در ۹۸۷ ه. ق به هند رفت و در احمدنگر اقامت گزید. دیوان اشعار او مشتمل بر دو هزار بیت، و مثنوی گلزار ابراهیم یا نوری - که با همکاری پدرزنش، مولانا ظهوری ترشیزی فراهم کرده بود، شهرت داشته است. وی پس از نود سال زندگی در هند درگذشت و در مقبرهٔ سنجرکاشی دفن شد ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶: خلد برین، ۴۸۰: کاروان هند، ۲/۱۳۵۵-۱۳۴۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۳۳؛ فرهنگ سخنوران، ۵۶۳.

۱۵ | ۲ | مؤلف در بارهٔ همکاری مولانا ظهوری و والهی قمی دچار خلط و اشتباه شده است بطوری که این همکاری میان پدرزن - ظهوری ترشیزی - و داماد - ملک قمی مذکور - صورت گرفته است و نتیجهٔ آن همکاری نظم کتاب گلزار ابراهیم یا نوری است که به نام ابراهیم عادلشاه ساخته‌اند و ما در ذکر ملک قمی از آن یاد کردیم. اما میروالهی قمی اصلاً و ابداً به هندوستان نرفته است، او از سادات قم و از شاعران معاصر شاه ظهاسب بوده است و هجوسرا بوده و مردم از هجوگویی او رنجیده بودند. بر اثر علاقه‌ای که به یکی از مردان طایفهٔ شاملو داشتند، گوش و بینی‌اش بریده بودند. او تصنیف‌سازی هم می‌کرده و دیوان شعرش، مشتمل بر شش هزار بیت در عصر صفوی شهرت داشته است ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶: خلد برین، ۴۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۵۹/۱.

### مولانا فهمی

مولانا فهمی کهنه شاعرِ سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتایی می‌زد، این فرد از اوست: [۱]

شعر

۵ بر همچو منی جلوه‌گریهای تو حیف است بگذار مرا تا به تمنای تو میرم

### مولانا حاتم کاشی

مولانا حاتم کاشی شاعرِ شیرین‌گویی سیاه چهره بوده است. وقتی چاقشور سیاهی پوشیده بود، یکی از خوش‌طبعان گفته: ملا مگر پاچه‌تُنبان را ورمالیده. این فرد از اوست: [۲]

منه

- برگریه‌های مستی من شب سبوی می خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد [الف ۴۳]

- بی‌پاره جگر نرود آه من به چرخ زین لعل پاره‌ها طبقِ آسمان پر است

وَلَهُ أَيْضاً

۱۵ به محشر گر پیرسندت که حاتم را چرا کشتی سرت کردم چه خواهی گفت، تا من هم همان گویم

أَيْضاً

غمزه‌ات قطع حیات همه کس کرد و کنون چشم بر زندگی خضر و میحا دارد

أَيْضاً

من در نماز و سجده بت میکند دلم کو برهنم که خنده زند بر نماز ما

۲۰

[ ۱ ] از شاعران مشهور کاشان بوده، و همه سخنورانِ معاصرش را شاگردِ خود می‌پنداشته است ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ خلد برین، ۴۸۰-۴۸۱.

[ ۲ ] هدایت‌الله (یا هیبت‌الله) حاتم کاشی (متوفای ۹۹۷ ه.ق) شاعر مشهور سدهٔ دهم هجری که به پیشهٔ سمساری مشغول بوده و محتشم کاشانی را مرثیه گفته است. به خاطر سیاه چهرگی، او را «هندو» می‌خوانده‌اند و اسباب زحمت و کدورت او را فراهم می‌آورده‌اند. ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ فرهنگ سخنوران، ۱۴۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۵۹؛ آتشکدهٔ آذر، ۲۴۷.

### میرحضوری

میرحضوری سید صالح مُسن بوده، این فرد از اوست: [۱]

منه

ز وعده‌های توأم ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست

۵

### میرصبری روزبهانی

میرصبری روزبهانی در بلده اصفهان اقامت داشت، پدران‌ش از سادات

اردستان بوده، این بیت از اوست: [۲]

منه

به تو بی وفا گمان دلِ مهربان ندارم تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم

۱۰

### میرزا حسابی

میرزا حسابی از کس زاده‌های نطنز [بوده است]. [۳]

[ ۱ ] میر عزیزالله حضوری قمی از سادات قم بود، مدتی در عتبات زندگی کرد، در زمان اسماعیل میرزا به قزوین آمد و در آنجا با حرمت زیست و سپس به نجف رفت و در آنجا در ۱۰۰۰ هـ. ق درگذشت ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۷؛ خلد برین، ۴۸۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۶۰.

۱۵

[ ۲ ] میر روزبهان صبری اردستانی اصفهانی، از سادات و سخنوران اردستان، مقیم اصفهان بود، در روزگار شاه ظهاسب امام مسجد جامع اصفهان بود. در موسیقی ر شطرنج مهارت داشت و در شعر و شاعری توانمند بود. نخست فارس تخلص می‌کرد و سپس صبری. او در غزل تبع شاهی سبزواری می‌کرد، به همین جهت او را شاهی ثانی می‌گفتند ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۷؛ خلد برین، ۴۸۲-۴۸۱؛ فرهنگ سخنوران، ۳۳۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۶۰.

۲۰

[ ۳ ] میرزا سلیمان (یا سلمان) حسابی نطنزی اصفهانی شاعر روزگار شاه ظهاسب بود، اهل دانش بود و در شعر و شاعری ورزیدگی داشت. مدتی در قزوین گذراند و هنگام درگذشت شاه‌ظهاسب زنده بود ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۷؛ خلد برین، ۴۸۱؛ مجمع‌الخواص، ۱۶۱؛ آتشکده آذر، ۱۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۶۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۷۶۸. مؤلف تاریخ تذکره‌های فارسی ایرادی که بر صاحب محافل المؤمنین در خصوص میرزا حسابی نطنزی وارد کرده است، البته صائب نیست زیرا مؤلف محافل بین ترجمه میرزا حسابی نطنزی و میرزا حسابی نظیری - آن چنان که آقای

منه

بر حساب رشک دارد مدعی خوش صحبتی است رشک می برده است بر حسرت کش دیدار هم  
 أيضاً

حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس به فکری رفت هر کس، من به فکر آن دهن رتم

۵

### قاضی نور اصفهانی

قاضی نور اصفهانی از جمله طالب علمان، و در قزوین با خواجه افضل ترکیه  
 مختلط و مربوط بود. [۱]

منه

۱۰ گهی که چشم تو در خانه کمان آید هزار تیر به یک بار بر نشان آید  
 به ناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک تو مبادا بر استخوان آید  
 مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد که از تصور آن آب در دهان آید  
 اگر چه بر سر بازار عشق رسوایی مرا همیشه زیان بر سر زیان آید  
 گشوده ام در دکان جان و منتظرم که بد معامله بر در دکان آید

۱۵

### مولانا خزنی

مولانا خزنی<sup>۱</sup> مرد طالب علم و فاضل و شوخ طبع است. [۲]

گلچین معانی حدس زده است - خلط نکرده است.

۱. اصل: حرقی، سپس با خطی دیگر به «خزنی» تبدیل شده است.

۲۰ [ ۱ ] قاضی نورالدین محمد نور اصفهانی از شاعران سده هجری بود، نزد خواجه  
 افضل الدین ترکیه و فخرالدین سماکی تلمذ کرد. در روزگار شاه طهماسب ملازم مسیب خان بن  
 محمد خان تکلو بود و هم منصب قضا را بر عهده داشت. در ۱۰۰۰ ه. ق درگذشت ← عالم آرای  
 عباسی، ۱/۱۳۷؛ فرهنگ سخنوران، ۱/۴۶۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۶۰.

[ ۲ ] صاحب عالم آرای عباسی (۱/۱۳۷) در باره وی می نویسد: «مرد طالب علم فاضل شوخ  
 طبع [بود] شعر بسیار خوب می گفت و خوب می فهمید. هر عقده ای که در معنی ابیات مشکله و  
 خیالات دقیق پیچیده شعر پیش می آمد، به آسانی می گشود. نهایت شکفته طبعی داشت.

شعر

در چمن بود زلیخا و به حسرت می‌گفت یباد زندان که در او انجمن آرایبی هست  
أیضاً

هنوز این اول عشق است، حزنی گریه کمتر کن که وقت گریه‌های درد دل پرداز می‌آید

۵

مولانا هلاکی

مولانا هلاکی مردی درویش‌نهاد بود و سواد نداشت. [۱]

و منه

تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی

۱۰

مولانا مظهري کشمیری<sup>۱</sup>

جوان خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود، حسن خطش قلم  
نسخ بر صحیفه عارض خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان  
سخنوران جهان انداختی. و در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر به عزم  
سیر و ادراک صحبت شعرا به ایران آمد، چندگاه در این دیار سیار بود و از  
اینجا عزم سفر کرد. [۲]

۱۵

---

می‌خواست از زمره علما و فضلا باشد، چون در شعر فهمی و هرزه‌گردی و بی‌تکلفیهای صاحب  
مذاقانه - که لازمه شعر است - سرآمد اقران بود، به شاعری شهرت کرد. «نیز - خلد برین، ۴۸۰؛  
فونگ سخنوران، ۱۵۵.

۱. اصل: نظیری کشمیری.

۲۰

[ ۱ ] از سخنوران مشهور عصر شاه طهماسب بود، مردی امی و نانویسنده بود، شعرش را  
توسط دیگران مکتوب می‌کرد. شاه اسماعیل دوم را پیش از آنکه به سلطنت برسد، مدح گفت و  
دوازده هزار تومان صلح گرفت - عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۶؛ خلد برین، ۴۸۰؛ روضة‌الصفاء، ۵۸۰/۸؛  
فونگ سخنوران، ۶۳۰.

[ ۲ ] نامبرده از شاعران مشهور هندوستان بود، در زمان شاه عباس به ایران آمد و در دربار  
جلال‌الدین محمد اکبر شاه سمیت میربحری داشت و در ۱۰۱۷ یا ۱۰۲۶ ه. ق درگذشت - تذکره

منه

چه حالت است ندانم جمالِ سلمی را که پیش دیدنش افزون کند تمناً را  
 رسیده مضطربم کرد و آن قدر ننشست که آشنای دل خود کنم تسلاً را  
 بستم دیده مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلاً را  
 ۵ گرم به تیغ جفا کشته‌ای عفاک‌الله مده به خاطر خود ره جزای عقبی را  
 که کشته تو همان دم ز صفحه خاطر به خونِ خویش فرو شست حرفِ دعوی را

### مولانا فروغی قزوینی

مولانا فروغی مردِ عطّاری بود پیوسته پیش دکانِ او مجمعِ اربابِ نظم بود.  
 ۱۰ این ابیات از اوست: [۱]

منه

در فراق زان نمی‌میرم که ناید بر دلت [ب ۴۳] کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت

### مولانا طبخی قزوینی

مولانا طبخی قزوینی مردِ قصیرالقامه درویش‌نهادِ سیرتِ قیافه<sup>۱</sup> بود. [۲] ۱۵

منه

- روزی که بشکند سگِ او استخوانِ من آید صدای ناله‌ام از استخوانِ هنوز  
 - طبخی وجودت پوست در این ره حجاب تو آهی ز دل بر آر و بسوز این حجاب را

شعراي كشمير، ۴/۱۶؛ خلد برين، ۴۸۰؛ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛ تاريخ نظم و نثر، ۱/۵۱۳.

۲۰. ۱. چنین است در اصل، شاید: شیرین قیافه.

[ ۱ ] نامبرده در عهد شاه عباس اول، در قزوین می‌زیسته است ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛  
 آتشکده آذر، ۲۳۲؛ تاريخ نظم و نثر، ۱/۴۶۱؛ فرهنگ سخنوران، ۴۴۵.

[ ۲ ] از شاعران قزوین در عصر شاه عباس اول بوده، و دیوان همایون اسفراینی را جواب  
 گفته، و در قزوین دکان آشپزی داشته است ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۳۸؛ فرهنگ سخنوران، ۳۵۵؛  
 تاريخ نظم و نثر، ۱/۴۶۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۳۶۷.



### مولانا شانی

مولانا شانی شاعر که در عجم مرتبهٔ سحسانی داشته از وفورِ اخلاص و حسنِ اعتقاد از ندما و مجلسیانِ بزمِ شاهِ عباسی بود. چند بیتِ مثنوی در منقبتِ شاهِ ولایتِ پناه [به] سلکِ نظم آورده در خدمتِ اشرف می‌گذرانید، چون بدین بیت رسید:

منه

اگر ساغر کند دشمن و گر دوست به طاقِ ابرو [ی] مردانهٔ اوست  
مزاجِ مقدّس را کیفیتی غریب طاری گشته، این طرزِ مدّاحی و این  
مضمون در میزانِ طبعِ وقاد بغایت سنجیده و پسندیده افتاد، همّتِ  
بحرِ خاصیت در بارهٔ مولانا به تموّج درآمده، امر فرمود که زرِ بسیار در یک کفهٔ  
ترازو ریخته در یک کفهٔ دیگر مولانا را به وزن درآورده، آن نقودِ وافره را به  
صلهٔ این شعر به او عطا فرمودند. شعرا را موجبِ امیدواری گشته. در اربع  
والف این مقدمه روداد. [۱]

### مولانا عجزی تبریزی

در شیوهٔ غزل خود را بی بدّل می‌شمرد و به تقریب دوسه بیت عاشقانه  
به وساطتِ مولانا علی‌رضای خوشنویس [۲] چندروزی در مجلس شاه‌عباس

[ ۱ ] مولانا وجیه‌الدین نسف آقاشانی تکلو از شاعرانِ منقبت‌سرای عصر شاه عباس صفوی بود. واقعه‌ای که صاحبِ محافل در مورد صله دادن شاه عباس به او مطرح داشته، در تاریخ ۱۰۰۰ ه. ق در قزوین روی داد و شاه عباس که به وزنِ شاعر زر داد، می‌خواست تا علاقهٔ خود را در حضور سفیران روم و ازبک به تشییع نشان دهد. باری، آقاشانی در پایان عمر به مشهد آمد و گوشه‌نشین شد و در ۱۰۲۳ ه. ق درگذشت ← آتشکده آذر، ۱۹: تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۱۳؛ فرهنگ سخنوران، ۲۸۷-۲۸۸؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۳۴۸؛ عالم‌آرا، ۲/۳۰۷.

[ ۲ ] نامبرده از ثلث‌نویسان مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری است مدتی نزد فرهاد خان در خراسان و مازندران گذراند و سپس در ۱۰۰۱ ه. ق به دربار شاه عباس اول پیوست و تا آخر عمر در دربار به قطع‌نویسی اشتغال داشت ← گلستان هنر، ۱۲۴؛ فرهنگ سخنوران، ۴۰۵؛

همایون راه یافته روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایت بی تقریبی مناسب حرف با زرکشیدن مولانا شانی به میان آورده، گستاخانه گفت که «چرا این گونه التفات شامل حال ما نمی‌گردد». و حضرت اعلی از روی مطایبه فرمودند که «چون در طویله واقیم، اگر صلاح باشد شما را با سرگین بکشیم». فریاد از نهاد حاضران حضور اقدس برآمده، موجب انبساط خاطرها گردید. شعرای سخن‌ساز و ظرفای نکته‌پرداز شاخ و برگ بر آن افزوده، نقل انجمنها ساختند، و مولانا شانی را گذاشته به او پرداختند. [۱]

### مولانا قوسی

مولانا قوسی شوشتری از افاضل روزگار و سخن‌سنجان نادره کار بوده و غزلهای او مشهور است. مشارالیه در سنه عشر والف در آند خود متوفی گردید. [۲]

### شیخ علی نقی

شیخ علی نقی کمره [ای] از جمله شعرای مشهور، و اوصاف او در السنه و افواه مذکور، و در کتب تذکره مذکور است. و مومی الیه در عصر شاه عباس اول بوده. قصیده [ای] در مدح حاتم بیک وزیر اعظم دارد که یک فرد آن این است: [۳]

تذکره نصرآبادی، ۲۰۷؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۲/۴۵۶؛ زندگانی شاه عباس اول، ۱/۳۷۳-۳۸۱.

۲۰ [ ۱ ] حسن بیک عجزی تبریزی از شاعران مشهور قرن دهم هجری بود و در غزل سبک وقوع را از طریق فغانی تتبع می‌کرد ← آتشکده آذر، ۳۵؛ فرهنگ سخنوران، ۳۸۴؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۷۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۵۱۲؛ عالم‌آرا، ۲/۳۸۴.

[ ۲ ] نامبرده در نظم و نثر تسلط داشته و دیباچه‌ای بر دیوان خاقانی نوشته بوده است که در زمانش شهرت عام داشته است. او به مرض اسهال در ۱۰۱۰ ه. ق درگذشت ← تذکره نصرآبادی، ۲۸۰؛ عالم‌آرای عباسی، ۲/۴۶۷؛ روضة الصفا، ۸/۳۴۴؛ فرهنگ سخنوران، ۴۷۷.

[ ۳ ] عزالدین علی نقی بن شیخ محمد هاشم طغانی کمره‌ای در ۹۵۳ ه. ق زاده شد، نزد



کامل دانای قابل اَعْدَلِ شاهانِ دهر  
 عادل اعلای عاقل، بی عدیل روزگار  
 سایه لطفِ اله آن لایقِ تاج و نگین  
 پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار  
 مجلس وی را سماء چارمین دان عود سوز  
 موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار  
 نیبرج وجودی، گوهر دریای جود  
 از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار  
 پادشاه! سلک لولوی نفیس آورده ام  
 هدیه از کان گرامی باز جوی و گوش دار  
 کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی  
 هرکه دارد، گو بیا چیزی که دارد گو بیار  
 مصرع اول ز وی سالِ جلوس پادشاه  
 از دویم مولود نور دیده عالم برآر  
 تا بُود باقی حسابِ روزهای ماه و سال  
 وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار  
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم  
 روزهای بی حساب و سالهای بی شمار

۱۰

### میرزا قاسم سمنانی

میرزا قاسم سمنانی از جمله شعرای زمان شاه عباس ثانی صاحب قران است و در صنعت شعری ید بیضای موسوی دارد و در حینی که شاه عباس ثانی قدغن شراب نموده، میرزا قاسم سمنانی ساقی نامه مرقوم نموده که مشتمل بر دو بیت و بیست بیت است که هر مصرع از آن تاریخی است و چند فرد از آن مرقوم می شود: [۱]

۱۵

منه

الهی به مستانِ صدرِ صفا  
 ملالت پسندانِ شهید و فسا  
 به حلم رسولِ خدای جلیل  
 به ساقی کوثر امامِ جمیل  
 به حزنِ بتول از دوام ستم  
 به خُلعتِ حَسَن آن امامِ اُمَم  
 به ریحانی خلد طیب حسین  
 به زین العباد اعبد خافتین

۲۰

[ ۱ ] از شرح حال میرزا قاسم سمنانی اطلاع کافی در دست نیست. آقای گلچین معانی بر مبنای اطلاعات مؤلف محافل المؤمنین، ترجمه او را در تذکره پیمانه (۴۱۳-۴۱۵) آورده، و ابیات ساقی نامه او را نیز از همین کتاب نقل کرده است.

- به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم  
 به هشتم امام آن امامِ مبین  
 به عفو حسن شاهِ عسکر لقب  
 به شاه امین مهدی آن مقتدا  
 به جامِ می وحدتِ متقی ۵  
 به تسبیحِ زهد و به زَنارِ کفر  
 به پیمانۀ پیمایِ تقوی شکن  
 به اشکی که ما را چه طوفان شده  
 به آن قبله پای تا سر قَسَم  
 به آن تارِ کاکل که دل کرد بند ۱۰  
 به چینِ جبینی که چینش نکوست  
 به ایمانما چشمِ مست سیاه [ب ۴۴]  
 به آن مردمِ مستِ ناوکفکن  
 به زَنارِ بی تارِ زلف سیاه  
 به رویی کز و گلستان ارم ۱۵  
 به نازی که جانِ گل از او شکفت  
 به رویی که جوشد از و آفتاب  
 به آن تازه رس سبزه نو بهار  
 به سیبِ زَنخدان که او دل ربود  
 به گردنِ بلندان و گردنِ کشان ۲۰  
 بدان دستِ با لطف و با آب و تاب  
 بدان کسوه افتاده زیر از کمر  
 بدان ساقِ سیمین که بر ماهتاب  
 به قهر و محبت به جور و جفا  
 به خویی که دارد سمی کلیم  
 به زهدِ تقی و نقی، شاه دین  
 عمیدِ عجم مقتدای عرب  
 که بار د زرایش به عالم صفا  
 به مستی از آن بادۀ عاشقی  
 به علمی که باشد سزاوارِ کفر  
 به آن جامِ سرشارِ دانا فکن  
 به آن آه کاتش به دوران زده  
 به قامت کزو شد بلاها عَلم  
 به گیسو که جانِ راست زو صد کمند  
 به محرابِ ابرو که ایمان از اوست  
 به دلهای خون کرده آن نگاه  
 که در نرگسِ ناز کرده وطن  
 به جمعدی که زد تکیه بر مهر و ماه  
 چو لاله شود شعله بار الم  
 به چینِ چینِ زلفی که ایمان برفت  
 به نازی که از جان بَرَد صبر و تاب  
 که سیراب گردید از شهد یار  
 به یک دانه خالی که بر او فرود  
 سرِ زلفِ بر پای دامن‌کشان  
 که وی بُرد سرپنجه از آفتاب  
 هویدا بدان مهر و قرصِ قمر  
 بی طعنه زد چون به شب آفتاب  
 به حَقِّ مروت، به عین صفا

که ساقی شیرین دهن را بگوی  
 نگاهی از آن چشم مست سیاه  
 بده می که بزم است آرام دل  
 ز لبها می شربت آمیز ده  
 ۵ که از دل کنیم<sup>۱</sup> جان خود پیر ما  
 که از رشک، ای مهر اوج مراد  
 بیا ساقی ای سروستان من  
 کز آن لب، می بی خمارم بده  
 شراب آور ای ساقی ما عیان  
 ۱۰ بده ساقی آن می که آرم چو شور  
 چو مستم بیا ساقی میگسار  
 بهار است و نوروز و ماه عجب  
 بهار است شاها بگو دور می  
 به اقبال شه شد پر از گل جهان  
 ۱۵ در عیش بگشاده، می ده به من  
 بزرگان که در بارگاهید و شاه  
 چو با شاه عباس ثانی به می  
 به ساقی کوثر که آنجا مدام  
 بگوید با شاه ازین مستمند  
 ۲۰ ازین ساقی ای شهریار زمان  
 چو دستم دهد او به گاه شراب  
 شها نهی باده کشان در صبح  
 چو دیدم شهنشاه گردون جناب  
 که زنگ کدورت به باده بشوی  
 زکیش وفا نیست با ما گناه  
 حرام است بی جام در کام دل  
 مکرر ازین جرعه لبریز ده  
 فدای تو انسان ز روی صفا  
 بمیرد ز کین دشمن پر عناد  
 گل جعفری گلستان من  
 نشان از می چشم یارم بده  
 شاید که این شعله بینم نهان  
 به آهی زخم آتش لا به طور  
 بده یک زمانی کنم جان نثار  
 بود موسم عیش و جوش و طرب  
 کنم عمر چون لاله مست طی  
 گلستان ز گل طعن زد بر جنان  
 چو من ساقیا باز توبه شکن  
 کند بر همه او ز رحمت نگاه  
 نشینید شادانه با رود و نی  
 ز باده به گردش گذارید جام  
 می از توبه تا کی ببینم به بند  
 ز جام و ز می توبه کی می توان  
 مرا بسوسه بر سر زند آفتاب  
 چرا می کنید ای فدای توروح  
 جهانی بفرمود منع شراب

دلم از جـفای زـمانه شکست      چو جامی که از باده افتد ز دست  
بفرمای لطف ای شه نامدار      که گاهی بگیرم می و دست یار  
دمی قاسم لب ببند از سُخن      دعاگوی شه باش و لب مُهر کن

### مولانا عرفی

۵

مولانا عرفی از جمله شعرای مشهور که در قصیده از سایر شعرا ممتاز بوده و صیتِ اوصافِ او بلندمقدار، در اطرافِ و اکنافِ عالم شایع و ذایع، و قصاید و غزلیاتِ او در تمام عالم منتشر است. در ایامِ سلطان جلال‌الدین اکبر پادشاه هندوستان و شاهزاده سلیم و شاه جهان [الف ۴۵] بوده چنانچه در مقطعِ این قصیده فرموده:

۱۰

منه

خموش عرفی ازین ترّهات، وقتِ دعاست      برآر دست به درگاه کردگار کریم  
همیشه ناگه نگردد حلال بر فرزند      جمیله‌ای که شود با پدر به حجله مقیم  
عرویس دهر به فتوای ذره با خورشید      حلالِ اکبرشه، پادشاه زاده سلیم  
مولانا عرفی از جمله تلامذه حکیم ربانی میر ابوالفتح گیلانی بوده و قصایدِ غزّا در شأنِ سیّد والاشان بسیار دارد از جمله اشعاری به موطنِ حکیم در این قصیده نموده:

۱۵

منه

من که از کلک نظام روزگار      نقشها بر لوح امکان می‌زنم  
میر ابوالفتح آن که نام و دانشش      بر سرِ افهام و اذهان می‌زنم  
و قصایدِ دُرّبارِ جواهر آثارِ او در شأنِ جناب حضرت امیرالمؤمنین و عترتِ طیبین بی‌شمار است خصوصاً قصیده هراس و مماس و قصیده ترجمه الشوقِ او مشهور است. گویند در آخر امر به جهتِ این فرد:  
به کاوش مژه از گور تا نجف بروم      اگر به هند به خاکم کنی و گر به تار

۲۰

جسدِ شریفِ او را به نجف اشرف نقل نمودند. [۱]

### میرزا داود

میرزا داود متولّی روضه مقدّسه رضویه علی ساکنها آلف التحیّة، و از جمله اعظم اهل ایران، و به شرف مصاهرت سلاطین جلیل الشان صفویه ممتاز گردیده در جمیع کمالات سرآمد اهل روزگار بوده، خصوص در فن شعر از اکابر شعراست و قصیده او در مدح روضه مقدّسه مشهور عالمیان است. چند فردی از نتایج طبع دُرّبار او مرقوم می‌گردد: [۲]

منه

- |    |   |   |
|----|---|---|
| ۱۰ | یارب این ارض مقدس چه مکان است و چه جاست<br>یا شهنشاه غریبان من غربت فرجام<br>هرچه در خاطر من می‌گذرد می‌دانی<br>دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد<br>بیع می‌کرد جهان را به من و در عوضش<br>گفتم: ای چرخ! تو هرچند که پرزورتری<br>ذره خاک درش را به دو عالم ندهم | کز زمین تا به فلک مظهر انوار خداست<br>آرزومند زمین بوس توأم مدتهاست<br>بنده همچو منی همچو تو سلطان می‌خواست<br>من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه‌دراست<br>کف خاکی ز در شاه خراسان می‌خواست<br>لیک در بیع و شرا جبر نمی‌آید راست<br>عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست |
|----|---|---|

[۱] سید محمد بن خواجه زین‌الدین علی شیرازی متخلص به عرفی از شاعران مشهور و صاحب دیوان قرن دهم هجری (متوفای ۹۹۹ ه. ق) محسوب است. برای اطلاع از احوال و آثار او ← مقدمه دیوان او؛ فرهنگ سخنوران، ۳۸۷؛ کاروان هند، ۸۷۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۱۷/۱.

[۲] میرزا داود فرزند میرزا عبدالله متخلص به عشق، از خانواده‌های مشهور عصر صفوی و از شاعران شناخته آن عصر است. جدش میرزا محمد شفیع، مستوفی موقوفات ایران بوده است. خود او در روزگار شاه سلیمان صفوی معزز دربار بوده و مدت مدیدی تولیت آستان قدس رضوی را برعهده داشته است. در زمان سلطان حسین، به سمت وزارت برکشیده شد، اما خود امتناع کرد. در مشهد به سال ۱۱۳۳ ه. ق درگذشت ← تذکره نصرآبادی، ۱۴؛ ریاض العارفین، ۳۲۰؛ فرهنگ سخنوران، ۲۰۵؛ آنشکده آذر، ۱۸۰؛ فهرست سپهسالار، ۵۹۵/۲.



### حکیم شفقانی اصفهانی

وی از طبیب‌زاده‌های دارالسلطنه اصفهان بوده در آغاز تمیز و عنفوان جوانی و شباب به تحصیل علوم متداوله و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پرداخته، حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت. بسیار شوخ طبع بوده ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند نامی یافت و از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر گشته، شهره روزگار گردید. اشعارش از قصاید غزّا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق رنگین و اداهای شیرین بی‌شمار [دارد]. از نزاکت طبع، گزندگی، شیوه و شعارش بوده و همواره زبان به هجو ستیزه کاران می‌گشاد. اگرچه رسم هجا مذموم است اما او در این طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین را به نازکترین روشی ادا می‌نمود و داد سخن پردازی می‌داد و از شاه‌عبّاس [به لقب] ملک الشعراى ممتاز ایران ملقب گردید. گاهی مذمت او از هجا و بدگویی خلق می‌کردند. در آخر ایام حیات [ب ۴۵] از هجا توبه کرد و قطعه‌ای در معذرت آن در سلک نظم درآورده، گذرانید. و قطعه این است: [۱]

در توبه

سوگند می‌خورم به خدایی که خلق را در کبریای حضرت او نیست اشتباه  
کز ناخن تلانی خاطر نخست‌ام تا زخمها نخورده‌ام از خصم کینه‌خواه

۲۰ [ ۱ ] شرف‌الدین حسن طبیبی (و ۹۶۶ - د ۱۰۳۷ ه. ق) از طبیبان و شاعران قرون دهم و یازدهم هجری بوده است، در باره او گفته‌اند: «فضلش را طبابت و طبابتش را شاعری و شاعریش را هجا سائر شد». هم گفته‌اند: توبه او از هجا گویی بر اثر تقاضای شاه عباس بوده است مثنوی حیدر نبله را از ترکی ترجمه کرده و کتابی در قرابادین نوشته است. او را مثنوی است بر وزن حدیقه، به نام نمکدان حقیقت، که در قرن یازدهم مشهور بوده است و نیز مثنویهای دیدۀ بیدار، و مهر و محبت او شهرت دارد ← روضة‌الصفاء، ۵۸۱/۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۷۹۱/۳؛ تاریخ نظم و نثر، ۵۱۴/۱-۵۱۵.

از غیر صد هزار خدنگِ جگزشکاف  
 پروایِ انتقامِ اعدایِ نمی‌کنم  
 اما چو رفت بسی ادبیاها ز حد فزون  
 تا کی قفا ز شیشه خورد سنگِ دل شکن  
 ۵ باید نواخت فرقیِ خران را به چوب دست  
 هر کس ز خصم کینه به نوعِ دگر کشد  
 دستش به انتقامِ دگر چون نمی‌رسد  
 خود را به یک دو بیت تسلی کند کز آن  
 رسمِ هجا چو لازمِ ماهیتِ من است  
 ۱۰ اما پسندِ صاحبِ ایران نمی‌شود  
 بارِ دگر نه از لب و بس از صمیم قلب  
 شاهی که چرخ را چُه نوازد به یک نگاه  
 و اشعارِ دلپذیر او بسیار است و این چند [بیت] نغز از غزلیات اوست:

غزل

۱۵ تو را از شیرۀ جان آفریدند مرا از داغِ حرمان آفریدند  
 سرم کز سجده دلگیری نداند ز خاکِ پایِ جانان آفریدند  
 غمِ عالم پریشانم نمی‌کرد سرِ زلفِ پریشان آفریدند  
 در سنهٔ سبع و ثلاثین و الف هجری به عالم بقا ارتحال نمود.

میرزا ابوطالب رضوی

۲۰

میرزا ابوطالب از سادات عالی درجاتِ مشهدِ مقدّس معلّی، و متولّی روضهٔ منوّر سلطانِ ارتضا بوده و به شرف زیارتِ روضاتِ مطهراتِ کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته، در حینِ مراجعتِ روزی در بلدهٔ تهران میوه‌های متنوع

الوان خورده، به عالم بقا پیوست. [۱]

### سید حسین کمونه

وی از ساداتِ کمونه و [از] نُقبای نجف اشرف بوده که أَباً عَنْ جَدِّ از  
۵ دولت خواهانِ این دودمان بوده و همیشه صاحب جاه بوده. تاریخ وفاتِ او  
سنه ۱۰۳۶ [گفته‌اند]. [۲]

### تقی الدین محمد

تقی الدین محمد مشهور به سارو تقی نوادهٔ خواجه عنایت‌الله در زمان شاه صفی به  
۱۰ وزارتِ دیوانِ اعلیٰ رسیده، در ایام شاه عباس گیتی‌ستان وزارتِ کُلّ ولایتِ  
طبرستان [را به عهده داشت] که عبارت از رستم‌دار و مازندران بوده باشد و  
الحق امیر به آن تدبیر کم اتفاق افتاده. جامع جمیع کمالاتِ صوری و  
مستجمع جمیع اخلاقی معنوی بود. [۳]

۱۵

---

[ ۱ ] نامبرده که در دربار شاه طهماسب معزز بود، پس از آن‌که به بیماری قلنج درگذشت،  
جسدش را به مشهد آوردند و در حرم رضا(ع) دفن کردند ← تذکره نصرآبادی، ۷۸؛ عالم‌آرای عباسی،  
۷۷۶/۳، ۱۱۶/۱.

[ ۲ ] نامبرده از ملازمان و هم صحبتانِ شاه عباس بود، و پس از فوتش، سید ناصر - فرزند او  
۲۰ - جای پدر را گرفت ← عالم‌آرای عباسی، ۷۸۳/۳.

[ ۱ ] میرزا محمد تقی مشهور به سارو تقی یا ساروخواجه در ۱۰۱۵ ه. ق به وزارت قراپاغ  
رسید. از آنجا که در مقام وزارت خروش مذهبی داشت، به دستور شاه اخته‌اش کردند. سارو تقی  
خود جریان اخته شدنش را در ۱۰۲۸ ه. ق به پیترو دلاواله تعریف کرده است ← زندگانی شاه عباس  
اول، ۹۲۷؛ هشت مقاله تاریخی و ادبی، ۱۳۱؛ روضه‌الصفاء، ۵۸۲/۸؛ تاریخ سلطانی (از شیخ صفی‌ناشاه  
صفی)، ۲۵۰.

### میر ابوالمعالی نطنزی<sup>۱</sup>

میر ابوالمعالی نطنزی<sup>۱</sup> شخصی جلیل‌القدر بوده، حسب‌الامر شاه عباس  
 مأمور گشته، گروهی از ارامنه و نصاری که در سرحدّ قربِ جوارِ بختیاری  
 اقامت داشتند و زارع بودند به دین اسلام دعوت فرماید<sup>۲</sup>، مومی الیه تا  
 ۵ موازی پنج هزار نفس از ایشان را به حلیهٔ اسلام متحلّی [الف ۴۶] ساخته  
 کتب ایشان را از موادّ انجیل و مایکون من هذا القبیل از دستِ قسیسان و  
 ۸ کشیشان گرفته، معلّم مُسلم به جهت ایشان تعیین نمود. [۱۱]

### میرزا فصیحی هروی

۱۰ میرزا فصیحی هروی از جمله اشراف و سادات هرات است و منتسب به  
 سلسلهٔ انصاریه، و به زیور انواع فضایل و کمالات آراسته، و به مراتبِ بلند  
 سخنِ پردازی پیراسته. لآلی طبعِ دُرّ نثارش آویزهٔ گوش و گردنِ مستعدانِ  
 روزگار بوده و از جملهٔ مقربانِ بساطِ مجلسِ شاهِ عباسِ عالی‌اساس بود. [۲]

۱۵

۱. اصل: میر ابوالعالی؛ متن بر اساس عالم‌آرا، ۷۴۲/۳.

۲. اصل: فرمایند.

۲۰ [ ۱ ] میر ابوالمعالی مشهور به آقا میر منشی، مجلس نویس شاه عباس اول (متوفای ۱۰۳۲  
 ه. ق.) بود و از سادات نطنز، که خود را به سید جمال‌الدین اصفهانی از مریدان شیخ صفی‌الدین  
 اسحاق نسبت می‌داد. برای اطلاع از احوال او ← عالم‌آرای عباسی، ۷۴۲/۳؛ زندگانی شاه عباس اول،  
 ۱۱۵۸/۳.

[ ۲ ] فصیحی هروی انصاری فرزند ابوالمکارم، ملک‌الشعرای خراسان بود، شاه عباس اول در  
 ۱۰۲۷ ه. ق. او را به اصفهان برد. نامبرده در ۱۰۴۹ ه. ق. در اصفهان درگذشت. از او دیوان شعری  
 باقی مانده است ← عالم‌آرای عباسی، ۷۲۷/۳؛ زندگانی شاه عباس اول، ۳۶۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر،  
 ۶۶۵/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۷.

### جمال‌الدین کاشی

جمال‌الدین کاشی از فضیلتی دهر و متورعین روزگار بود. پیش‌نمازی مسجد جامع جدید عباسی به او تفویض یافته و در حینی که شاه‌عباس عالی‌اساس فتح بغداد نموده شیخ مزبور خطبه حضرت ائمه اثناعشر را در کمال فصاحت و بلاغت خوانده. در مسجد آستانه مقدسه کاظمین - علیهم‌السلام - ۵ و مسجد جامع دارالسلام بغداد و نجف اشرف امامت می‌نموده. در کربلا معلی بیمار گشته به جوار رحمت ایزدی پیوست. [۱]

### سلطان‌العلماء خلیفه سلطان حسین

سلطان حسین بن میر رفیع‌الدین محقق صدر ولد مرحوم میر شجاع‌الدین محمود ۱۰ است که از سادات عظیم‌القدر اصفهان، مشهور به سادات خلفا، و از احفاد کرام میر بزرگ والی مازندران‌اند. مشاراًلیه به زیور فضل و کمال آراسته و به محاسن اخلاق [و] سلامت نفس پیراسته، در مراتب علوم ترقی فاحش نموده، حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و به عز مصاهرت ۱۵ شاهی سرافراز. و بعد از سلیمان‌خان ولد شاه علی میرزا به رتبه وزارت اعظم ممتاز [گردیده]، تاریخ آنها را چنین یافته‌اند:

الأولی: زیننده افسر وزارت.

الأخری: وزیر شاه شد سلطان داماد.

والحق سید بزرگ عالی‌شان و فاضل دانشمند نیکو اخلاق بوده و از ۲۰ عهد صبی و اوان نشوونما و حد تمییز تا زمان ارتقا<sup>۱</sup> به مدارج علیای منصب مذکور [رسیده]. خلاصه عمرگرمی را صرف مطالعه و مباحثه کرده، در فنون

۱. اصل: ارتفاع.

[ ۱ ] نامبرده در ۱۰۳۲ ه. ق در کربلا درگذشت. مؤلف عین اطلاعات و عبارات صاحب عالم آرای عباسی، ۷۴۲/۳ را نقل کرده است. گفتنی است که مسجد جدید عباسی، از مساجد جامع ساخته شاه عباس اول در اصفهان بوده است.

علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردید و در اندک زمانی به وفور فهم و فطرت و به درکِ عالی و طبعِ مستقیم در علمِ حسابِ دانی مهارتِ کامل یافته و به رای صائب و فکرِ ثاقب او را در دقایقِ امرِ وزارتِ ترقیّاتِ عظیمِ روی داده و تألیفِ بسیاری از آن جناب مثل حاشیهٔ شرحِ لمعه، و حاشیهٔ معالم، و حواشی مدارک، و مختصرِ اصول و غیر آنها از او در صفحهٔ روزگار یادگار مانده و در سنه ۱۰۶۶ از دارِ فنا به دارِ بقا رحلت فرمود. [۱]

### نصیرای همدانی

نصیرای همدانی آن تاجِ تارکِ سخنِ دانی که در ممالکِ فصاحت و بلاغت در کشورستانی مشغول بوده، هر تألیفش در عبارتِ پردازِی تألیفِ دلها نموده، و هر صفحهٔ انشایش در رنگ‌ریزیِ کلماتِ دکانِ مانی گشوده. خامه‌اش با شاهدِ معانی لطیفه مفتون هماغوشی، و با سروشِ «وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً» [۲] سرگرمِ سرگوشی. صفحهٔ مسودهٔ اش لوحِ تعلیمِ روشندان. و رقیمهٔ مکاتیبش سرمشقِ استادان. شکفتگیِ مضامینش گلریزِ دامنِ<sup>۱</sup> سرور، و نصرتِ عباراتش منشأ صدگونه حبور. نسیمِ ریاضِ استعاراتش [ب ۴۶] غنچهٔ گشای دلها چون گلدون، و شمیمِ مقالش عطرافزای دماغِ هر عاقل و مجنون. بیتِ انتخابِ شعرِ او حُسنِ مَطَّلَعِ دیوانِ عرفا، نامِ نامیِ او محمّد مشهور به نصیرای

۱. اصل: دامن + دامن.

[ ۱ ] سلطان العلماء (متوفای ۱۰۶۶ ه. ق یا ۱۰۶۴ ه. ق) از وزیران دانشمند عصرِ صفوی بود. از آثار او غیر از آنچه مؤلف ذکر کرده، می‌توان از توضیح الاخلاق او - که خلاصهٔ اخلاقِ ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی - است و از حاشیهٔ فخری، و حاشیهٔ زبدهٔ بهائی، و حاشیهٔ بر پاره‌ای از ابواب من لایحضره الفقیه یاد کرد. برای اطلاع بیشتر در باره او ← ریاض العلماء، ۵۲/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۵۹؛ عالم‌آرای عباسی، ۷۶۴/۳، ۷۹۶؛ زندگانی شاه عباس اول، ۸۰۹/۲.

[ ۲ ] حدیث نبوی است ← امالی صدوق، ۳۶۸؛ کنز العمال، ۵۸۲/۳؛ بحار الانوار، ۲۹۱/۷۹.

امامی بوده، و رساله شجره مبارکه دلیل بر کمال فضیلت و نهایت علو مرتبت اوست که به جهت سلطان عالی‌اساس شاه‌عباس تألیف فرموده؛ چه افاضلی هندوستان بر اسلوب معما و طرز لغز سنوالی از علمای ایران نموده، میرداماد - قدس الله روحه - کتاب جدوات [۱] را در جواب آن مرقوم نموده، نصیرای همدانی ۵ [۲] نیز رساله‌ای در آن خصوص مرقوم نموده. مجملی از جواب و سنوالم مرقوم کلک دزر سلک می‌نماید:

سنوالم علمای هند: حضرت واجب به کلیم الله در طور سینا کنایه بر حکمت است؛ حروف اول، حرف اول. قلب حرف ثانی، حرف ثانی حرف رابع به تنزل حرف ثالث، به ترقی حرف رابع. چون شمع جمال موسی به انوار تجلی افروخته شد، جمیع اجساد قابل حرقت را منحرق ساخت، جهت تحجب ۱۰ فلک زحل انوار را برقع او زحل معدن شد.

اسرار برون می‌توان داد و گرنه در کوچه ما هست خبرها ز شررها نصیرا می‌فرماید: «اکنون ببااید دانست که پیشنهاد قصد قائل ایراد نکته‌ای است بر مطلبی که منحل می‌شود به دو مدعا: اول آن‌که چون حکمت الهی و مشیت ازلی متعلق به آن شد که حضرت کلیم - علی نبینا و علیه ۱۵ شرایف التسلیم - مهبط تجلیات الهی و مظهر سبحات وجه باقی گردد، باعث چه تواند بود که از بسیط ارض با همه طول و عرض و وفور جبال شاهقه و

---

[ ۱ ] جدوات از آثار مشهور میرداماد است در فلسفه اشراقی، که بد لام موقت نیز شناخته شده است. این اثر را میرداماد در پاسخ به این سؤال که: چرا در موقع تجلی ذات ربوبی در طور سینا، کوه منحرق گردید و جسد موسی (ع) سالم ماند؟ نوشته است. این اثر به صورت سنگی و سپس لوحی، مکرراً به چاپ رسیده است. ۲۰

[ ۲ ] خواجه نصیرالدین محمود یزدجردی همدانی (د ۱۰۳۰ ه. ق) از سخنوران و دانشیان مشهور سده‌های دهم و یازدهم هجری است که در هند به دربارهای جلال‌الدین محمد اکبر و قطب شاه راه یافت. مجموعه منشآت و دیوان شعر او شناخته بوده است ← تذکره نصرآبادی، ۱۶۶؛ آتشکده آذر، ۲۲۹؛ تذکره میخانه، ۸۹۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۵۳۲/۱؛ تذکره پیمان، ۵۳۵.

اعلام شامخه جبل سینا - که در نظرِ بینا چندان امتیازی ندارد - به میقاتِ این سعادت شرفِ اختصاص یافت و از یمنِ این عطیه آن بقعه مبارکه مصداقِ مقالِ اِنَّ بَعْضَ الْبِقَاعِ اَیْمَنُ گشت.

ز نورِ شهود تو دانا و بیناست اگر پورِ سینا و گر طور سیناست

۵ دوم آن که سبب چه باشد که جبلِ عظیم با همهٔ تصلب و تحجر و سخت‌رویی و سخت‌جانی و سنگینی و سنگین‌دلی و عظم‌جنه و عدم استعداد تأثر، تابِ سطوعِ این نورِ عالم‌افروز نیامورد و به یک طرفه‌العینِ مصدوقهٔ کلام «فَجَعَلَهُ دَكَاةً»<sup>۱</sup> شد و ابدالآباد بر آن حال ماند و دیگر اصلاح نیافت. و حضرتِ کلیم با وجود آن همه نازک‌دلی و سبک‌رویی و لطافتِ جسم و صغیر بنیه و استعداد، تأثر از حرقتِ این نارِ جهان‌سوز - که از حرارتِ آن سنگ در گداز است - منحرق نگشت و زیاده از شیئی مدهوش این بادهٔ آتش مزاج نماند و در روز افاقه یافت.

چراغ افروز مشکاتِ سخن‌دانی و نورافزاییِ مصباحِ معانی قاضی نورالدین محمّد اصفهانی<sup>[۱]</sup> مربوط به نظمِ این کلام درّهٔ دُرّی ضیا سفته و مناسبِ این مقام بیتِ غیرت‌فزا گفته:

منه

در غیرتم که تابِ تجلی نداشتن یاد از کمالِ عاشقی طور می‌دهد  
و در جای دیگر از زبانِ حالِ حضرتِ کلیم این‌طور عذرخواهی  
نموده: [الف ۴۷]

۲۰ زیبا نبود بر همه کس نور فکندن پیروانیهٔ پرسوخته را دور فکندن  
چون نیست به جان‌سختی من گوی چه حاصل الزام را زلزله در طور فکندن

۱. الکهف ۹۸/۱۸.

[ ۱ ] برای اطلاع در باره قاضی نور اصفهانی ← همین کتاب، ص ۱۷۹؛ نیز ← تاریخ نظم و نثر، ۴۶۰/۱؛ فرهنگ سخنوران، ۴۶۵؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۳۷/۱.



و دیگر باید دانست که عبارت مذکوره از اوّل تا آنجا که «چون شمع جمالِ موسی به انوار تجلی افروخته شد»، توجیه مطلبِ اوّل است و از اینجا تا آخر عبارت تحقیقِ مطلبِ ثانی و الله أعلم بحقائق المعانی».

بعد از ذکر بعضی مقدمات می فرماید: «نکته دلپذیر آنکه تجلی حضرت واجب، یعنی ظهور بعضی از آیات یا مرآت آن حقیقت مقدّسه به صورت انوار غریب آثار بر کلیم الله، یعنی حضرت موسی در طور سینا، بخصوصه نه در جای دیگر کنایه از حکمت است یعنی غرض حکمی به آن تعلق گرفته؛ چه اسم مبارک موسی بر ترتیب حجر مبارک، یعنی بر اسلوب نام که آن سینا است، چهار حرف است: حرف اوّل، یعنی حرف اوّل از موسی حرف اوّل است از سینا، و قلب حرف ثانی، حرف ثانی. و حرف رابع به تنزل حرف ثالث است و حرف ثالث به ترقی حرف رابع. اما آن که حرف اوّل از موسی حرف اوّل است از سینا؛ بنا بر آن است که در کلمات لطیف اشارات ارباب کشف و عیان و اصحاب علم و عرفان لاسیما عارف اسرار معنوی شیخ سعدالذین حنّوی [۱] مذکور است که «از جمله حروف بیست و هشت گانه میم و سین مشارک اند در این حکم که هر یک مؤلف اند از سه حرف، که هر یک از آن سه حرف اشارت است به معنی واحد. میم مرکب است از سه حرف: دو میم و یک یا. میم اوّل اشارت است به میل نفس از اضافات نفسانیّه، و یا اشاره است به این اضافه. و میم آخر اشاره است به مرادات نفس که

۲۰ [ ۱ ] سعدالدین محمد بن المؤید بن حمّویه جوینی (متوفای ۶۵۰ ه. ق) از مشایخ خانقاهیان در سده هفتم هجری محسوب است از مریدان نجم الدین کبرا بود و خود به اکثر سرزمینهای مشرق و مغرب اسلامی سیر و سیاحت کرد. مدتی در جوین به ارشاد مریدان پرداخت و آثاری به زبانهای فارسی و عربی تألیف کرد. از آن جمله است: *سجّجّل الارواح*، *قلب المنقلب*، *المصباح فی الصوف*. نامبرده به موضوع اسرار حروف و نیز به مسأله مهدویت تعلق خاطر شدید داشت و در شروط ظهور حضرت حجت (عج) چندین اثر تألیف کرد. ← سیر اعلام النبلاء، ۲۳/۲۸۴؛ الوافی بالوفیات، ۵/۱۰۱؛ مرآت الجنان، ۴/۱۲۱؛ مقدمه المصباح فی الصوف.

مضافاتِ اوست. و سین هم مؤلف است از سه حرف: یک سین و یک یا به منزلهٔ مرکز است چنان که در میم و سین مذکور کنایه است از سلامتِ نفس از نسبتِ کونیه، و یا دالّ است بر این نسبت. و نون ایما است به معنویاتِ آن. و بالجمله هریک از میم و سین اشاره شده به میلِ نفس و سلامتِ او از نسبتِ کونیه و اضافاتِ نفسانیه مضاف به ذاتِ آن». و این معنی که از عوارض ۵ محمولهٔ این دو موضوع است جهتِ وحدتِ ایشان گشته و تصحیح نموده که میم سین است.

و نیز در کلامِ علمای تفسیر و عرفای تأویل مسطور است که «میم اشاره است به حقیقتِ مقدّسهٔ محمدیه، که آخر مرتبهٔ ایجاد و متمم دایرهٔ وجود است. چنانچه سین نیز اشاره است به همان حقیقتِ مقدسه. و آیهٔ کریمهٔ ۱۰ «یس» ناظر است؛ [۱] چه همچنان که سین سیّدِ حروف است و در میان حروف به زیادتی کمال موصوف، و مساوات زیر و بیناتِ آن از جمله بیناتِ آن است، همچنین آن حقیقتِ مقدّسه سیّدِ کلماتِ انفسی و آفاقی و اکملِ مراتبِ تقیدی و اطلاقی است». و به آن جهت هم توان گفت که میم سین است و اگر از این مراتبِ عالیّه تنزل نماید و به مدارکِ سافلهٔ سخن آشنا سازد، توان گفت که میم اشارت است به نود، و نود به شصت. و شصت خود مدلولِ سین است [ب ۴۷] و به این وجه هم میم سین باشد. بنابراین توجیهاً ثلاث ظاهر شد که حرفِ اوّل از موسی حرفِ اوّل است از سینا. اما آنکه قلبِ حرفِ ثانی از موسی حرفِ ثانی است از سینا؛ بنابراین است که در ۲۰ کلمهٔ کُمَلِ<sup>۱</sup> این طایفه اندراج یافته که از عمومِ حروف «الف» و «یا» شریک اند در خصوص این معنی هریک اشاره شده به تجلّی ذات از مرآتِ اسماء

۱. اصل: کَمَله.

[ ۱ ] در بارهٔ معانی تفسیری آیهٔ مبارکه یس [۱/۳۶] ← تفسیر فخر رازی، ۲۵۹/۹؛ تفسیر طبری، ۱۴۹۵/۶؛ کتّاف زمخشری، ۳/۴؛ مجمع البیان (ترجمه)، ۳۶۲/۲۰.

صفات. ووجه اشارتِ «یا» به این اشارت در این سیاق محتاج به اجتهاد نیست.

### به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

اما وجه دلالتِ الف بر این غرض از وی آن است که الف به وسیله اتصال لام است و لام بی شایبه تأویل دال بر آن است. پس به این اعتبار توان گفت ۵ که قلبِ واو که الف است حرف ثانی است که «یا» است. و نیز تواند بود که مراد از حرف ثانی که واو است صوری رقمی هندسی او باشد که شش است به این صورت: ۶. و قلب او اشاره باشد به صورتِ رقمی دو، به این شکل: ۲. و مراد از «یا» ده باشد و از ده به دلالتِ عدد آن دال. و «واو» مقصود از آن دو ۱۰ باشد و به این جهت نیز راست باشد که قلبِ «واو» «یا» است. بنابراین دو وجه به وضوح پیوست که قلبِ حرف ثانی از موسی، حرفِ ثانی است در سینا.

اما آن که حرفِ رابع از موسی به تنزّل حرفِ ثالث است از سینا، به حکم آن است که از بروز و کمونِ اربابِ اشارات ظهور و بطون بارز و ظاهر است که ۱۵ «یا» اشارت است به مرتبه حیاتِ طبیعی، و تنزّل آن اشارت است از موتِ ارادی که مدلولِ «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» است [۱] و مضمونِ «مُتْ بِالْإِرَادَةِ تَحْيَىٰ بِالطَّبِيعَةِ» عبارت است از آن. و نون اشارت است به فنای نفس در عین بقا و انتفای آن در آن ثبوت که مفادِ موتِ ارادی است و به این اعتبار درست باشد که «یا» به اعتبارِ تنزّل صاحبِ مرتبه نونی است.

۲۰ و دیگر توان گفت که هرگاه «یا» از مرتبه خود که رتبه عشراتی است تنزّل نماید صاحبِ مرتبه آحادی خواهد شد. یعنی به الف تبدیل خواهد یافت. و الف در این مرتبه اشارت است به مبدأ سلسله وجود، و نون کنایت است از

---

[ ۱ ] حدیث نبوی است و بعضی آن را از موضوعات دانسته‌اند ← بحارالانوار، ۳۱۷/۶۹،

نهایت آن‌که فی الحقیقه همان مبدأ است چه مبدأ قوس نزولی در این دایره عینِ منتهای قوس رجوعی است - «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>.

بنابراین به وضوح پیوست که «یا» بعد از تنزّل نون است و به این دو شارع مستقیم عقل رهنمون شد به آن‌که حرفِ رابع از اسمِ شریفِ موسی بعد از تحقّق تنزّل حرفِ ثالث است از نامِ مبارک سینا. اما آن‌که حرفِ ثالث از نامِ نامی موسی ترقّی حرفِ رابع است از اسمِ سامی سینا، به مقتضای آن است که در طیّ اشاراتِ سابقه معلوم شد که عینِ اشارت است به سلامتِ نفس از نسبِ کونیه و اضافاتِ نفسیه. و ترقّی آن عبارت است از وفورِ ظهورِ این سلامت و صعودِ نفس بر مدارجِ آن و عروج او بر مطالبِ عالیّه. و الف در این مرتبه اشارت است به استقامتِ [الف ۴۸] حالِ او و استواءِ امر. چنان‌که کریمه «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»<sup>۲</sup> حاکی است.

و بالجمله خاطر نشان می‌شود که استقامتِ حالِ نفس و استواء او عبارت است از سلامتِ او بالکلیه از لوازمِ نسب<sup>۳</sup>، و برائتِ او بالمَرّه از تبعاتِ اضافتِ نفسانیه. و به این اعتبار محقّق شد که «سین» به ترقّی «الف» است. و به دستیاری مطالعه رساله [ای] که شیخ‌الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا در اثناى عرضِ مضمّر از حروفِ فواتحِ سُورِ فرقانیه و بذرِ بروز و کمونِ دقایقِ آن را در اراضی قلوبِ قابله کاشته، می‌توان گفت که «سین» در این مقام اشاره است به جامعیتِ شناخت به سینِ خلق و تکوین، که میم به ازاءِ اوّل، و کاف به جِذاء ثانی است. و ترقّی آن اشارت است به عدمِ وقوفِ صاحبِ این معرفتِ جامعه در این مرتبه، و تصاعدِ او بر مدارجِ عالیّه و مراتبِ دارجه

۱. الحديد ۵۷ / ۳.

۲. هود ۱۱ / ۱۱۲.

۳. اصل: + گویند.

ممکنه آن، به این نحو که در این دو مرتبه نماند و از آنها درگذرد و به مرتبه امر رسد، و از آن هم عبور نماید و به پایه ارفع ابداع - که مدلول الفاست - واصل گردد؛ چه الف در این سیاق اشارت است به ذاتِ مُبْدِع. بنابراین توان گفت که «سین» به ترقی «الف» است. و به دلالتِ واضحه این دو دلیل روشن ۵ و مُبْرَهَن شد که حرفِ ثالثه از نامِ مقدّسِ موسی به ترقی حرفِ رابع است از اسمِ مبارک سینا. و اللَّهُ أَعْلَمُ بِسِرَائِرِ الْأَنْبَاءِ وَ بَوَاطِنِ الْأَسْمَاءِ وَ بَيْدَةِ مَلَكُوتِ الْأَشْيَاءِ.

و بعد از آن فرمود که در کتاب کفایة التعلیم گفته که: «قمر مرّبی ملّت معطلّه و ارباب حیرت است و عطارد میان ترسایان، و زهره مروّج ملّت بیضاء اسلام، و شمس از آن آفتاب پرستان، و ستاره [از آن] چوپان، و بت قبله کان، ۱۰ و مریخ باعث گرمی بازار آتش پرستان، و مشتری ناظم امور مطلق ادیان، و زحل حافظ دین یهود، و متصدی صلاح آن ملّت». و از مناسبات این معنی است تعلق زحل به روز شنبه از ایام؛ دیگر می فرماید: خلاصه سخن آن که در آن هنگام که انوار تجلیات سبحانی شعشعه ظهور نمود، طور سینا با همه سنگینی از سطوات آن مُتَدَكِّد شد، فلک زحل که به تقدیر حکیم علیم ۱۵ مرّبی ملّت موسوی و حارس و حافظ وجود کثیرالوجود آن حضرت است، انوار قاهره را از احراق آن جناب مانع آمده، بُرَقِع وجودِ اطهر و پرده ناموس اکبر آن حضرت شد.

و بعد از آن حدیث عیون اخبار الرضا - علیه السلام - که مأمون از حضرت رضا - علیه السلام - سؤال نموده بیان می فرماید و می گوید که از این کلام معجز نظام مستفاد و مستنبط آن است که رویت جناب اقدس الهی خواه در ۲۰ دار دنیا و خواه در نشئه عقبی - به نحوی که اعتقاد ظاهر بینان جمهور اشاعره است - گمانی باطل است، اگر در حقیقت، رویت، خواه به خروج شعاع بوده باشد چنانچه گمان افلاطون و جالینوس و اکثر علمای ریاضی است، و خواه به

انطباع صورت، چنان که مذهب ارسطاطالیس و شیخ الرئیس و جمهور حکمای طبیعی است، و خواه به تکلیف هوای شفاف متوسط میان بصر و مبصر، چنانچه گمان طایفه [ای] از حکماست و خواه...<sup>۱</sup> اشراق است [ب ۴۸] میان نفس و مبصر، چنانچه مشرب شیخ اشراق است؛ از سر امعان نظر کنند و به شرایط و لوازم ضروریه آن از وضع خاص محاذات مخصوص و دیگر امور که در مُسْتَبَعَاتِ جسمانیات است از روی تدقیق تأمل نمایند همانا که به بدیهه عقل دریابند که ذات مجرد و حقیقت مقدس الهی آینه<sup>۲</sup> صرف و وجود بخت و وجوب محض و هستی سازج است و از مشابهت جسم و جسمانی و مُمازجت هیولی و صورت منزّه، و از الایش امکان و لوث حیّز و آمیزش جهت و نقص وضع و محاذات مبراست. و گفته که سؤال رؤیت حضرت باری از جناب کلیم بنا بر حکم رضیه و اعراض مرضیه صدور یافته و تجلی الهی بر طور سینا و احراق آن کوه آسمان شکوه جهت تنبیه غافلان بنی اسرائیل و اسکات سُفهای آن قوم تحقّق<sup>۳</sup> پذیرفته. و بعد از این فرموده: ارباب قلوب نمطی غریب گفته اند:

۱۵ ابکی الی الشرق ان کانت منازلکم من جانب الغرب خوف القیل والقال

اقول بالخدّ خالّ حین اذکره خوف الرقیب و ما بالخدّ [من] خال

لبّ لباب کلام در این مقام فصی است کالتّص، که فیلسوف اعظم، معلّم ثانی، ابونصر محمد بن محمد بن ازغ بن طرخان الفارابی در یکی از فصوص لطیفه النصوص خویش تقریر نموده که: اَنْ لَکَ مِنْکَ غَطَاءٌ فَضلاًّ عَنِ لِبَاسِکَ مِنَ الْبَدَنِ فَاجْتَهِدْ اَنْ [ترفع الحجاب و] تتجرّد فحینئذٍ تلحق فلا تسأل عمّا تباشره، فان اُلِمْتَ<sup>۴</sup>

۱. در این جا یک کلمه مخدوش است.

۲. اصل: که + آینه.

۳. اصل: تحقیق.

۴. اصل: انست.

فویل لک و ان سلمت فطوبی لک و أنت فی بدنک [کأنتک لست فی بدنک،]  
و کانتک من صُفَع المَلکُوت. فترئى مالا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خَطَرَ  
على قلب بشر. [۱] فاتخذ لک عند الحق عهداً الی أن تأتیه فرداً. [۲]

ای فردِ حق و ای وجودِ مطلق، ای زمین ساز و آسمانگر، ای نفی مُنکرات  
۵ واجب تر از نهی مُنکر، ای دورتر از سر رشته اندیشه و گمان و ای نزدیکتر از  
رگِ جان! به بادِ دامنِ کبریا غبار و گردِ صورت از ناصیه این محبوسِ سجنِ  
بدنِ خاکی و افتاده سیاه چاهِ پیکرِ هیولایی و رعیتِ قریه حواس و روسیاهی  
شهوته<sup>۱</sup> دور دار و مرا صاحبی کن و به من وامگذار، و از انجمنِ قالی تنها به  
خانه حال راه نمای، و اگر من بر خود نبخشودم، تو بر من بیخشای.

#### مناجات

گرچه هستم به قیدِ هستی بند هم به تو بر تو می دهم سوگند  
هرچه غیرِ تو، زان نفورم کن پای تا فرق غرقِ نورم کن  
چند باشم ز خودپرستی خویش بند در تنگنایِ هستی خویش  
وارهانم ز ننگِ این تنگی برسانم به رنگِ بی رنگی  
۱۵ تیره چون روزِ تیره روزانم نکند هیچ کس فروزانم  
چون مه چهارده میانِ نجوم روشنم کن به چهارده معصوم  
تاریخ اتمامِ شجره مبارکه روزِ اولِ عَشْرِ دویم ماه چهارم سالِ هفتم، عَشْرِ  
سیم مائه اولی، الفِ دویم از هجرتِ مقدّسه.

۱. اصل: شهود.

[ ۱ ] جلیلیت موضوعی و مشهور است ← مجلسی. بحارالانوار، ۳۲۹/۹۳، ۱۳/۱۰۰؛ امالی  
صدوق، ۲۵۹؛ صحیفه الامام الرضا (ع)، ۲۶-۲۸.

[ ۲ ] مندرجات مذکور عیناً از فصوص الحکمه منسوب به ابونصر فارابی گرفته شده است ←  
شرح فصوص الحکمه از محمد تقی استرآبادی، ۲۶۳؛ نیز ← آملی، نصوص الحکم، ۱۳۵.

میرزا قاسم جنابدی

از جمله شعرای زمانِ سلطانِ مغفرتِ نشان شاه‌اسماعیل صاحبِ قرآن است. الحق دادِ سخنوری داده و شاهنامه در احوالِ پادشاهِ جنتِ آرامگاه پرداخته. [۱] چندبیتی از آن انتخاب و بیان می‌شود. در منقبت می‌گوید:

منه

۵

بسیا قاسمی ساحری ساز کن	در گنج اندیشه را باز کن
قلم را چنان در سخن کن عَلم	که احسنت خیزد ز لوح و قلم
چنان پر کن از گوهرِ شاهوار	به مدحِ علی شاهِ دُلْدُل سوار
ایا ترجمان و زمان را امام	وصیِ پیمبر علیه‌السلام
خلیلی که نارِ ازل نورِ اوست	کلیمی که کتفِ نبی طورِ اوست [الف ۴۹]
امیرِ عرب، شهریارِ عجم	وصیِ نبی، شاهِ مولدِ حرم
از آن کعبه شد قبله‌گاه سجود	که آنجا علی آمد اندر وجود

۱۰

[ ۱ ] میرزا محمد قاسم بن عبدالله متخلص به قاسمی از شاعران مشهور عهد صفوی، متوفای ۹۸۲ هـ. ق است. نسبتش را به شاه قاسم انوار می‌رسانده است پدرش کلانتر گناباد بود. پس از مرگ پدر، منصب وی به قاسمی داده شد، اما او نپذیرفت و آن شغل را به برادرش وا گذاشت مردی بود صوفی مشرب و ظریف و بخشنده، که در پایان عمر اموالش را وقف آستانه رضوی کرد. از جمله آثار او یکی شاهنامه شاه اسماعیل است که چون نظم آن را به پایان رسانید و مورد توجه شاه قرار نگرفت. این شکوائید را گفت:

۱۵

بریدم زبان طمع خامه را  
 که خاصیت این است شهنامه را  
 ز دونان طمع عین بی‌دولتی‌ست  
 کمال زبونی و دون همتی‌ست  
 درین باغ دوران که بی‌برگ نیست  
 عطای لثیمان کم از مرگ نیست

۲۰

مثنویهای لیلی و مجنون، گوی و چوگان و شاهرخ‌نامه، و کارنامه شاه طهماسب نیز از اوست. ← والد، خلد برین، ۴۷۷؛ روملو، احسن التواریخ، ۵۹۷؛ سام میرزا، تحفه سامی، ۲۶؛ ابن یوسف، فهرست کتابخانه مجلس شورا، ۴۸۰؛ آتشکده آذر، ۷۶؛ مجمع الخواص، ۱۴۰.



ز نَافِ زَمینِ نَافه‌ای شد پدید  
 مَلْک را شد آدم از آن قبله‌گاه  
 به او داده بیچون ز روزِ اَلست  
 نبودی اگر خاتمِ انبیا  
 ۵ صَفِ اولیا را زَبَرْدستِ اوست  
 دلش پر ز الهامِ وحیِ جلیل  
 چه باک از نشدپای او عرش‌سای  
 مسیح از برآمد به چرخِ بلند  
 چه غم گرسند مُدبری منبرش  
 ۱۰ به جای رسانید در قَدْرِ پای  
 سرِ اولیا، شاهِ مردانِ علی است  
 نباشد کسی از خفی و جلی  
 علی شهرِ علمِ نبی را در است  
 خدا را نبی و ولی را نبی است  
 ۱۵ اگر مشکلی گزردت مُنْجلی  
 بُوَد نَمامهٔ فَتَح در مَشْتِ او  
 سرِ ذوالفقارش که خون‌بار بود  
 شد از دستِ او فَتَحِ بابِ چنین  
 ز کارِ چنان طرفه از روی دست  
 ۲۰ نجفِ گوهرِ ذاتِ او را صَدَف  
 نجف چون حرمِ کعبهٔ عالم است  
 کلیدِ درِ خُلد در مَشْتِ او  
 طفیلِ قَدمش ریاضِ نَعیم  
 به فرمانِ حقِ روز و شب کردگار  
 که عطرش به اطرافِ عالم رسید  
 که تابنده بود از رُخْشِ نورِ شاه  
 بغیر از نبوت، دگر هرچه هست  
 که بودی نبی جز شَهِ اولیا  
 سزاوارِ وحیِ ار کسی هست، اوست  
 چه غم گر نیامد به او جبرئیل  
 همین بس که دوشِ نبی کرد جای  
 علی شد ز کتفِ نبی بهره‌مند  
 که شد منبر از دوشِ پیغمبرش  
 که از دستِ قدرتِ سرشتش خدای  
 وصیِّ نبی، شیرِ یزدانِ علی است  
 سزای امامتِ بغیر از علی  
 ز خَاکِ درش علم را افسر است  
 علی با خدا و خدا با علی است  
 ز یَسَادِ علی دان و نَادِ علی  
 کلیدِ درِ خَیبرِ انگَشْتِ او  
 چُه لَا از پیِ نَفیِ کَفَّارِ بود  
 چه دستی که بر وی هزار آفرین  
 درِ دینِ گشاد و درِ کفر بست  
 بُوَد گوهرش دُرِّ پاکِ نجف  
 درِ قَبله‌گاهِ بنی‌آدم است  
 نَگینِ یَـدالله در انگَشْتِ او  
 بر او منکشفِ حَالِ خُلد و جَحیم  
 بُوَد حکمِ او حکمِ پروردگار

۵ خضر تشنه فیضِ انعامِ اوست  
 زلالِ خضر گرچه جانپور است  
 چو شیطان بد اندیش او هرکه هست  
 به پر رفته خاکِ درش جبرئیل  
 اگر سلسبیل است اگر کوثر است  
 فروغی که خورشیدِ انور گرفت  
 چو صبحِ منیر از افق سرزند  
 چمن را کمال از جمالِ علی است  
 به دهر آنچه هست از خفی و جلی  
 ۱۰ دو سلطان که فخرِ بنی آدم اند  
 حسین و حسن آن دو فرخِ سرشت  
 دو سرو سرفرازِ باغِ دل اند  
 دو مهرند و نورِ مه و آنجم اند  
 دو صبحِ سعادت ز روشن دلی  
 ۱۵ از ایشان بود کارِ دین را نظام  
 الهی به شاهی که دین پرور است  
 به حقِّ حسن رهنمایِ زمن [ب ۴۹]  
 به حقِّ حسین آن اسیرِ بلا  
 به زین العبادِ گرامی صفات  
 ۲۰ به پاکئی باقر، امامِ انام  
 به صدق و صفایی که با صادق است  
 به موسیٰ کاظم امامِ سلیم  
 به حقِّ رضا قبله هشتمین  
 به حقِّ تقی سرورِ اتقیا  
 مَیِ زندگی جرعهٔ جامِ اوست  
 نمِ چشمهٔ ساقی کوثر است  
 گرفتارِ لعنت ز روزِ الست  
 زده آب از چشمهٔ سلسبیل  
 سبیلِ ره آلِ پیغمبر است  
 ز رخسارِ آلِ پیغمبر گرفت  
 سر از جیبِ رخسارِ حیدر زند  
 جمالِ گل از رنگِ آلِ علی است  
 طفیلِ علی دان و آلِ علی  
 جهان را سرو سرورِ عالم اند  
 دو نخلِ گلستانِ باغِ بهشت  
 دونه‌ورند و چشم [و] چراغِ دل اند  
 دو چشم اند و در چشمِ جان مردم اند  
 یکی چون نبی و یکی چون علی  
 به ایشان بود دین و ملت تمام  
 که سردارِ دین است و دین را سر است  
 دلیلِ حقایق به وجهِ حسن  
 گلِ گلشنِ روضهٔ کربلا  
 که شد نوح کشتیِ بحرِ نجات  
 سمی محقد علیه السلام  
 که بر نورِ صبحِ صفا سابق است  
 که بودش تجلیِ حق چون کلیم  
 درش قبلهٔ آسمان و زمین  
 طفیلِ رهش طهارم کبریا

به حَقِّ نَقی قَدوةِ المَتَّقین امامِ بِحَقِّ، قَطِبِ دَنیَا و دین  
 به حَقِّ حَسَن رهنمای بشر امامِ زَمان عَقْلِ حادی عشر  
 به مَهْدی و هادی که بر راه اوست اگر چشمِ دشمن و گر چشمِ دوست  
 کزین هشت و چار اخترِ بَرَجِ دین مَنازِلُ شَناسانِ راه یَقین  
 بساز آن چنان کار دنیا مرا که حاصل شود کارِ عَقبِی مرا  
 ز اعدای ایشان مرا دور دار مرا از مَحَبَّانِ ایشان شمار  
 بیا ساقیا کز غم افسرده‌ام بده آبِ خَضْرَمِ که دل مرده‌ام  
 به یک ساغرِ باده‌ام بنده کن مرا چون مسیح از دمی زنده کن  
 مَیِ زَندگی ریز در جامِ جم اگر آبِ حَیوان نباشد چه غم  
 ز بزمِ مَحَبَّتِ رَسانِ ساغرم بیا دمی ساقیِ کَوثرم

### مولانا احمد اردبیلی

آن زبدهٔ متَّقین اخبار<sup>۱</sup> و عمدهٔ مقدِّسین اخیارِ روزگار، والی ولایتِ اجتهاد  
 و دستورالعمل زهاد و عبّاد، درکشورِ تجرید چون قدسیانِ مَلاَءِ اَعلی، و در  
 مسندِ تفرید مانند کزوبیانِ عالمِ بالا، فاضلِ محقِّق، عالمِ مدقِّق، موجِ بحرِ  
 دانش و قبلهٔ اربابِ بینش، تحریرِ صافیِ ضمیر، بِنِئَةِ استادِ متکَلِّم و فقیه، اورع  
 اهلِ زمان و اتقی دَور و اوان. [۱] جلالِ مرتبهٔ رفیعهٔ آن بزرگوارِ دین و سالارِ  
 اهلِ یقین نه به مرتبه‌ای است که قابلِ تبیین باشد. جناب مولانا محمّد باقر

۱. اصل: اخیار.

[ ۱ ] در بارهٔ محقِّق اردبیلی - احمد بن محمد - و آثار و نگارشهایش ← امل الآمل، ۲/۲۳؛  
 افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ۱/۵۶؛ الاجازة الکبیره، ۲۵؛ لؤلؤة البحرین، ۱۴۸؛ کنکول بحرانی،  
 ۱/۱۲۷؛ منتهی المقال، ۴۰؛ روضات الجنات، ۱/۷۹؛ جامع الرواة، ۱/۶۱؛ بهجة الآمال، ۲/۱۰۷؛ قصص  
 العلماء، ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل، ۳/۳۹۲؛ الکنی و الالقاب، ۳/۲۰۰؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ هدیة العارفین،  
 ۱/۱۴۹؛ ایضاح المکنون، ۱/۶۰۹؛ الذریعه، ۱۲/۲۱، ۲۰/۳۵-۳۶؛ معجم رجال الحدیث، ۲/۲۲۵.

مجلسی در کتاب بحار از سید علام نقل نموده که: «جناب مولانا شرفیاب خدمت باسعادت حضرت صاحب الامر و العصر و الزمان می گردید.» [۱] بالجمله عالی جناب مولانا ولد ملامحمد اردبیلی است که در نجف اشرف به اماکن مقدسه توطن فرموده مدت الحیات در آن مقام ملک خدام بسر برده، زنجیر تمام علایق دنیوی را گسسته و نفس را به زنجیر «و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»<sup>۱</sup> بسته. شرح ارشادش مرشد مجتهدین عظام، و تفسیر آیات احکامش در نهایت اتقان و استحکام. [۲]

گویند که در رقعہ [ای] که به یکی از سلاطین عصر به جهت شفاعت مظلومی می نویسد، در عنوان آن مرقوم می نماید که «جلالت و رفعت سعادت پناه فلان شاه». در حین نوشتن نادم می شود که «جلالت و رفعت» تعریف ظالم است آن را قلم کشیده، در ذکر «سلطان عصر» به شاه نیز پشیمان شده که «شاه عصر» حضرت صاحب - علیه السلام - است، می نویسد: «سیادت پناه عباس را اعلام آن که...». [۳]

۱. النازعات ۷۹ / ۴۰.

[ ۱ ] در مورد چگونگی شرفیاب شدن محقق اردبیلی به خدمت صاحب امر (ع) - مجلسی، بحار الانوار، ۱۷۴/۵۲-۱۷۵.

[ ۲ ] از محقق اردبیلی جز آنچه مؤلف یاد کرده است آثار زیادی در دست است از آن جمله است: حدیقه الشیعه؛ حاشیه بر الهیات؛ شرح التجرید؛ رساله در حرمت خراج؛ شرح المختصر للعددی؛ رساله در مناسک حج؛ رساله در امامت و غیره، که بیشتری آنها را فضلالی عصر، در سال ۱۳۷۵ خورشیدی به مناسبت بزرگداشت محقق اردبیلی منتشر کرده اند.

[ ۳ ] این نامه را مقدس اردبیلی به شاه عباس اول نوشت. متن آن چنین است: «بانی ملک عاریت بدانند که اگر این مرد در اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد. کتبه: بنده شاه ولایت، احمد الأردبیلی». جواب شاه عباس اول به مقدس اردبیلی چنین است: «به عرض می رساند عباس، خدمتی که فرموده بودید، به جان منت دانسته تقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید. کتبه: کلب آستان علی، عباس». - زندگانی شاه عباس، ۳/ ۸۸۶؛ قصص العلماء، ۱۷۵.

مجملاً در ورع و تقوی بغایت القصوی ترقی فرموده، و از جمله تألیفات شریفه او کتاب حدیقه الشیعه است که از آن جناب مشهور است. لیکن جناب غفران مآب میرزا محمد ابراهیم قزوینی - که از جمله مشاهیر علما و مجتهدین زمان بود - به خط خود نوشته: «لَئیس کتابُ حدیقه الشیعه من مؤلفاته قدس سره علی ما تحقّق عنّی»، [۱] بلکه احمد نام اردبیلی است نه فاضل مذکور. ۵

وفات او در سنه تسع مائه و تسعین و اثنین [رویی داده است].

### آقا حسین ولد جمال الدین محمد خونساری

آن [الف ۵۰] مست باده معارف و جرعه کیش صهبای عوارف، قدوه افاضل دوران و عمدۀ امثال جهان، والی ولایت معرفت، جامع طریق حکمت و شریعت، دیده سالکین آگاه و آشوه مقربین اهل اله، پیشوای ارباب دانش و سرور اصحاب بینش. شرح دروسش دستور العملی مدرّسین و مجتهدین، و حاشیه شفاش شفا بخش طالبین. هر سطری از انشایش اعجاز در فصاحت چون امر القیس نموده، و هر شطری از ارقام بدیعش سحبان منشان را حیرت بر حیرت افزوده. کمالات ظاهریش با کمالات باطنی چون قطره ۱۵

و عمان، و درجات اخرویش با مراتب دنیوی چون زمین و آسمان. دقایق حواشی قدیمه سوانح جدیدۀ ذهن نقّادش حقایق رموز اشارات حکیمه تلویحات طبع و قّادش تحصیل علوم را با کمال ریاضت نموده، و مدتهای مدید با نان خشک افطار می فرموده.

۲۰ گویند: روزی در مجلس شاه سلیمان اوصاف حمیده آن معسر و پریشان مذکور می گردیده، بعضی از فضلا که به طور حکمت آشنا بوده اند، سلیقه

---

[ ۱ ] با آن که بعضی از معاصران مانند محمد ابراهیم قزوینی، در نسبت حدیقه به محقق اردبیلی تردید کرده اند و عموماً تردیدشان بر پایه نسخه های منخدوش و دست خورده حدیقه بوده است (مهدی تدین، مجله معارف، دوره دوم، شماره ۳، ص ۱۱۰) با این همه نسبت آن به احمد اردبیلی هرگز در خور شک و تردید نیست.

انیقۀ مرحوم آقا حسین را ترجیح به آقا جمال داده و برخی دیگر که به طریقۀ تکلم میل داشته‌اند آقا جمال را ترجیح می‌داده‌اند. بالجمله پادشاه می‌فرماید که «آقا حسین افضل است به جهت آن که تحصیل علوم را به ریاضت نموده و آقا جمال به تنعم ابواب فضیلت به روی خود گشوده». جمیع حضار تحصیل تصدیق قول آن سلطان عظیم‌المقدار فرموده. و از جمله تصانیفات او شرح دروس، ناتمام؛ و حواشی بر شفا است. [۱]

### آقا جمال [خونساری]

آن جمال یوسف دانش و اجتهاد، و قرۀ العین فضلالی والانژاد، عمده العلماء المتکلمین و قدوة الفضلاء المجتهدین جمال الله فی الارضین استاد المحققین و الناقدین، برهان المقدمین و المدققین، خلف ارجمند آقا حسین خونساری که در لطافت گفتار سرآمد اهل روزگار بوده، در فقه ثانی علامه حلی، و در تکلم فایق اقران، و در کمالات انفسی قاید اهل عرفان. [۲]

۱۵

[ ۱ ] آقا حسین خوانساری از مشایخ و اعلام شیعی عصر صفوی متوفای ۱۰۹۸ هـ. ق در اصفهان. او نزد ابوالقاسم فندرسکی علوم عقلی و نزد محمد تقی مجلسی علوم نقلی را آموخت. قرآن را به فارسی روان ترجمه کرد بر بیشترین آثار پیشینیان شرح و حاشیه نوشت. رساله‌های تفسیر سورة الحديد، رساله فی تواریخ ویات العلماء او حائز اهمیت فراوان است. شرح دروس او موسوم به مشارق الشمس است که تا بحیث فجاج از باب طهارت رسیده است و حاشیه شفای او هم صرفاً بر الهیات شفاست. - افندی. ریاض العلماء، ۵۹/۲؛ امل الآمل، ۱۰۱/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۵۳؛ روضات الجنات، ۴۰۲/۳؛ تذکره نصرآبادی، ۱۵۲، ۵۲۸؛ سلافة العصر، ۴۹۱؛ آتشکده آذر، ۲۱۳.

[ ۲ ] جمال الدین محمد بن حسین بن جمال الدین محمد خوانساری متوفای ۱۱۲۵ هـ. ق صاحب آثاری بسیار در معارف شیعه است. از آن جمله است: کثوم نه، ترجمه و شرح غرر الحکم، ترجمه الفصول المختاره، شرح مفتاح الفلاح و غیره. - امل الآمل، ۱۰۱/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۵۳؛ ریاض العلماء، ۱۱۴/۱.

۲۰

مولانا محمّد باقر المجلسی طیب الله روحه القدسی

آن قدوة افاضل دوران و عمده مجتهدین زمان، علامه العلماء،  
فهامه الفضلاء، محلّل عقاید المسائل، منقّح غوامض الدلائل، حلال  
مشکلات الدقائق، کشف غوامض الحقائق، المجتهد فی الفروع والاصول،  
جامع المعقول والمنقول، مفتضّ أبقار الأفكار من قرائح العقول، الحائز  
باشتات اخبار اهل بیت الرسول، وحید دهره، فرید عصره، باقر علوم  
آل النبی، المروّج بمنهج الوصیّ مولانا محمّد باقر بن مولانا محمّد تقی بن المجلسی  
الاصفهانى. مساعی جمیله او در طریقه حقّه اثنا عشریّه بر عالمیان عیان،  
ومصاییح افکار او در شبستان آثار تابان. بحارش در انواع علوم ربّانی بحری  
است بی پایان، و حیوة القلوبش زندگی بخش جانها، و حقّ یقینش فیض ده روانها.  
جلاء العیونش روشنی دیده احباب، و زاد المعادش زاد روز حساب. مقباسب چون  
چراغی است روشن. و شرح روضه کافیش صفا بخش صدگلشن. فوائد طریفه اش<sup>۱</sup>  
ظرایف فواید، و مرآت العقولش [ب ۵۰] آینه اصول دین و عقاید، حلیه المتقینش  
زیور جان متقیان و ملاذ الاخیارش ملاذ اهل ایمان. مشکوة الأنوارش چراغ خواطر،  
تحفة الرایش زاد مسافر.

جناب مولانا معاصر زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده، و مآثر  
او در مذهب حقّ ائمه طاهرین زیاده بر آن است که در صحایف و اوراق  
گنجد.

کتاب بحار الانوارش مشتمل بر بیست و پنج مجلد است که جمع جمیع  
اخبار ائمه اطهار را فرموده الکتب اربعه و نهج البلاغه. و حلّ معانی اخبار را به  
بیانات وافی و تبیینات کافیه فرموده. الحقّ چنین کتاب کثیر الفوائدی در  
اصول و فروع به این جامعیت در اخبار ائمه اطهار تا به حال تصنیف و تألیف

۱. اصل: فواید طریفه اش.

مولانا محمّد طاهر

مولانا محمّد طاهر قمی آن طاهر بالاسم والمعنی عَنْ ذَنبِ السَّمْعَةِ وَالرَّيَا،  
 ۵ محدّث جلیل القدر عظیم الشان، آفقه فقهای دوران، متکلم صافی ضمیر،  
 محقق قدسی تخمیر، خَلَفِ اِرْجَمَنْدِ مُحَمَّدْحَسینِ شیرازی است چندی در نجف  
 اشرف در خدمت فضلا تلمذ فرموده بود، بعد از آن به قم تشریف آورده  
 اهالی قم مقدم شریف او را معتنم ساخته در آن خطّه مؤمن خیز به امامت  
 جمعه و جماعت و تدریس قیام و اقدام می فرموده. از جمله مؤلفات آن  
 ۱۰ بزرگوار کتاب شرح تهذیب الحدیث و کتاب کلمة العارفين فی رد شبهة المخالفين و  
 کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین و امامة الائمة الطاهرين و رسالة جمعه و رسالة فواید  
 الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیه و کتاب حجة الاسلام و مونس الابرار در ردّ  
 صوفیه و غیر آن از کتب و رسایل می باشد. [۲] و در ردّ صوفیه بسیار  
 مُصِر است چنانچه مجملی از آن در احوال خیرمآل فاضل متقی مولانا  
 ۱۵ محمد تقی المجلسی - طیب الله روحه القدسی - مذکور و مسطور گردید عاقل  
 حیرت پیشه و فهیم ادراک اندیشه به مضمون «وَلَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ اِلَى

\* اصل: در اینجا کاتب به قدر سه چهارم یک صفحه را بیاض گذارده است و ظاهراً به  
 سفارش مؤلف یا طبق مسوّدۀ مؤلف چنین کرده است. گویا مؤلف بر آن بوده است تا در مجالی  
 دیگر بر ترجمه احوال و ذکر آثار مرحوم مجلسی بیش از آنچه آورده، بیفزاید.

۱۱ | در باره محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ه.ق) زندگی و آثارش ← امل الآمل، ۲۴۸؛  
 ۲۰ ریاض العلماء، ۳۹/۵-۴۰؛ لؤلؤة البحرین، ۵۵-۶۰؛ فوائد الرضویه، ۴۱۰-۴۱۸؛ منظم ناصری، ۲/۲۲۰؛  
 دستور شهریاران، ۲۷۳، ۲۷۴؛ زندگی نامه علامه مجلسی از دوانی.

[ ۲ ] محمّد طاهر بن محمّد حسین شیرازی نجفی قمی متوفای ۱۰۹۸ ه.ق از جمله  
 دانشمندان بسیار اثر قرن یازدهم محسوب است که در ستهندگی با فلسفه و تصوف در عصرش  
 بی مثل و مانند بوده است. در باره احوال و آثارش ← ریاض العلماء، ۱۱۱/۵؛ امل الآمل، ۲/۴۹۰؛  
 فوائد الرضویه، ۵۴۸؛ ریحانة الادب، ۴/۴۹۰؛ اعیان الشیعه، ۹/۴۱۴.



مَا قَالَ»، ۱۱| به اقوال هریک نظر نموده، طریقه حَقّه را اخذ نماید وَ اللَّهِ  
عَلَى النَّاسِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، و نعم ما قیل:

معنی رنگین ز طبع هرکه باشد خوش‌نماست شاخ گل از هر زمینی سرزند شاخ گل است  
گویند جهت اشتها مولانا از آن بوده که به خدمت شاه سلیمان عرض  
۵ می‌نماید که مولانا محمّد طاهر قمی منکر صوفیه و اهل الله است. شاه کس  
فرستاده، مولانا را به مجلس احضار می‌نماید چون مولانا حاضر می‌شود شاه  
را درد دل بهم رسیده، دوستان مولانا محمد طاهر که از جمله مقربان دربار  
عظمت مدار بوده‌اند فرصت سخن یافته، عرض می‌نمایند که سبب درد دل  
بندگان اقدس مؤاخذه و احضار مولانا محمّد طاهر است. شاه در قلب خود نیت  
۱۰ می‌نماید که بعد از بهبودی مولانا را مرخص نماید. فردای آن روز مولانا را  
مخلع ساخته، روانه قم می‌فرماید و به این جهت مولانا کمال شهرت نموده،  
کوس انکار را مجدداً بلند آوازه‌تر می‌نماید؛ چنانچه چندین کتاب در انکار  
طبقه صوفیه ملاحظه شده. چند فردی از قصیده مونس‌الابرار مرقوم می‌گردد:

#### شعر

۱۵ به خون دیده نوشتیم بر در و دیوار که چشم لطف ز ابنای روزگار مدار  
مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار  
فریب نرمی ابنای روزگار مخور که هست نرمی ایشان به رنگ نرمی مار  
جماعتی پی‌تسخیر ابلهان کوشند کلاه و خرّقه و عَزَّزُ زَنَدِ هَمچو حمار  
کنند رقص، چُه آواز مطربان شنوند کشند آه ز بهر بتان لاله‌عذار  
۲۰ کنند نغمه‌سراییی چو مطربان، اما بهانه کرده خدا، بهر گرمی بسازار  
به دل نباشدشان ذره [ای] ز مهر خدا اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار  
به سر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف بر این گواه بود ذات عالم‌الاسرار  
هوای دار انساالحق فتاده بر سرشان از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار

ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند  
 زنند لاف خدای بزرگ سبحانی  
 جمیع پیرو حلاج [و] با یزید و جنید [ب ۵۱]  
 ز جهل در همه عمر خویش در ره دین (؟)  
 ۵ کنند دعوی تسخیر جتیان به دروغ  
 زنند<sup>۱</sup> دَشْتِک و رقصند ای مسلمانان  
 زنند چرخ و زحیت کنند طاعت، نام  
 کنند عاشقی آمزدان [و] می‌گویند:  
 خدا گواه من است آن‌که عاشقی هرگز  
 ۱۰ رواق دل که بُود جایگاه بارخدای  
 اسیر کاکل و زلف بتان مکن خود را  
 خیال سبزه خط را برون کن از خاطر  
 ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک  
 دگر به دختر رز دست آرزو نکشی  
 ۱۵ اگرچه در چمن دهر از کشاکش چرخ  
 ز مهر یک سروگردن بلندتر گشتم  
 [به تاج<sup>۲</sup> مهر علی سربلند گردیدم  
 ز ذوق مهر علی آمده به چرخ، افلاک  
 محبتش نه همین واجب است بر انسان  
 ۲۰ به مهر او چو عقیق یمن بُود معروف  
 نماز و روزه و حج کسی قبول نشد  
 علی است صاحب بدر، آن‌که در میانه جیش

زنند لاف انال‌الحق از آن جهت بسیار  
 همین کم است ز آیین کفرشان زُتار  
 تمام بسی خبر از شرع احمد مختار  
 نمی‌روند به طرز ائمه اطهار  
 که تا کنند اَلَاغَانِ انس را انصار  
 نهید پنبه به گوش و کنید استغفار  
 کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار  
 بُود مجاز پیل عشق حضرت جبار  
 نبوده است ز آیین حیدر کزار  
 در او تو راه مده یاد غیر را زنهار  
 که روزگار شود بر تو تیره چون شب تار  
 صفای آینه دل مده ازین زنگار  
 که روز حشر بُود این متاع را بازار  
 اگر به پای تو افتند شاهدان تبار  
 چه خاک راه شدم پای کوب هر خس و خار  
 ز یمن مهر علی و ائمه اطهار  
 ز آسمان گذرد گر سرم، عجب مشمار  
 به مهر او شده سرگرم، ثابت و سیار  
 شده محبت او فرض بر جبال و بحار  
 برند دست بسدستش ز گرمی بازار  
 مگر به مهر علی و ائمه اطهار  
 چه ماه بدر بُد و دیگران نجوم صفار

۱. اصل: زدند.

۲. اصل: تاراج.

علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خونش گرفت مذهب اسلام دست و پا به نگار  
کلید فتح نبی بود ذوالفقار علی نبی به تیغ علی کرد فتحها بسیار<sup>۱۱</sup> |

### آقا رضی متولی

۵ آن رضی الخصال حمیده فعال، عمده علماء دوران، و قدوة فضلاء ایران،  
محقق مدقق، صاحب درک صائب و الفطرة القدسیه، و قلبه مطرح الأنظار  
الملکوتیه. جناب مزبور خلف آقا حسن داد ولد قاضی میرک خالدي متولي مسجد  
جامع قزوین بوده، در کمالات قصب السبق از اعلام ربوده. خصوصاً در  
ریاضی استاد کامل بوده و کتاب لسان الخواص و رساله قبله و رساله شیر و شکر و رساله  
مقادیر و رساله تهجد و ضیافة الاخوان و هدیه الخلان و کحل الأبصار و رساله نور و غیر  
۱۰ آنها از افادات شریفه او مذکور است. و دیوان شعر فارسی و ترکی او از جمله اشعار  
لطیفه است و جناب مزبور معاصر میرزا صائب شاعر و وحید بوده و مکاتبات و  
طبع غزلیات فی مابین ایشان مشاهده شده. و در علم حدیث و فقه از جمله  
تلامذه مرحوم مغفور مولانا خلیل میرور است اما در حدیث فهمی به طریق  
دیگران رفته. تاریخ وفات سنه ست و تسعین بعد الالف [بوده است]. [۱۱]  
۱۵ و دیوان اشعار بلاغت آثار او بسیار معانی بلند دارد و از جمله چند فرد  
مرفوم می شود:

منه

- سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها نمی دانم که او رفت از بزم، یا من ز خود رفتم

۲۰. ※. ابیات بین [ ] در حاشیه کتابت شده است البته بد همان خط متن.

[ ۱ ] در باره احوال و آثار رضی الدین محمد بن حسن قزوینی ← ریاض العلماء، ۵/۷۶؛ امل  
الآمل، ۲/۲۶۰؛ فوائد الرضویه، ۴۶۴؛ روضات الجنات، ۷/۱۱۸؛ ریحانة الادب، ۲/۲۷۱؛ فهرست  
رضوی، ۲/۷۲؛ فهرست مجلس، ۹/۳۲۶؛ ۱۰/۸۷۴؛ فهرست دانشگاه، ۱۲/۲۸۰۷؛ الذریعه، ۹/۳۷۳،  
۱۷/۴۲؛ ۱۸/۳۰۴؛ تذکره نصرآبادی، ۱۷۲؛ هدیه العارفین، ۲/۲۹۹.

۵ - اثری به ز سخن نیست پس از اهل سخن  
 - چنان از سینه‌اش مژگانِ دل‌دوزم خبر دارد  
 - در مذاقم عیشها طعمِ ندامت می‌دهند  
 - یا ساقی اگر می نیست فکرِ مومیایی کن  
 - چون توآند در سرم شورِ تو از جولان نشست  
 - دل‌گیرم از آن ناله که مستانه به پا شد  
 - گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفو کنم  
 - فیضِ عجیبی یافتم از صبح  
 و آقارضای ولدِ او نیز صاحبِ طبعِ مستقیم بوده، این فرد از اوست: [الف ۵۲]  
 شعر

۱۰ رُحَم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی لباس سبزِ خط تا کرد در بر چهرهٔ رنگش

**قاضی میرک**

او نیز صاحب طبع بود. چنان که گوید:

شعر

۱۵ به گَسَم نماند دیگر سرِ برگِ آشنایی که نیرزد آشنایی به مشقَّتِ جدایی  
 و در علم حساب نیز سرآمدِ روزگار بوده و تیمناً آنچه به حدیثِ منبریه  
 نوشته، مرقوم می‌شود:

۲۰ عن سفیان عن رجل لم یسمه عن امیر المؤمنین - علیه السلام - انه سئل و  
 هو فی المنبرِ عن بنتین و ابوین و زَوْجَةٍ، فقال بغيرِ رَوَیَةٍ صار تُمْنُهَا تُسْعاً  
 فتصوُّرُ المسئلة علی فرض صحة الروایة انَّ السَّهْمَ المفروض لِلْبِنْتِیْنِ الثَّلَاثِیْنِ و  
 لِلابوین السدسان و للزوجة الثَّمْنُ فَاَلْمَخْرَجُ المشترك لهذه الكسور اربعة و  
 عشرون، و مجموع تلك الكسور منه سبعة و عشرون، فالثلثة الَّتِی هی الثمن  
 من المَخْرَجِ تصیرُ بالنسبة الیه تسعاً، و بهذه النسبة یُنْتَقَضُ كُلُّ من الثلثین، و  
 السُّدْسِیْنِ أیضاً، فَاَجْرُوا مثل ذلك فی سائر الفرایض و حکموا فی البِنْتِیْنِ

و الأبوين و الزوج الَّذي نصيبه الرُّبْع حيث يكون مجموعُ الكسور من المخرج المشترك ثلثين أن نصيب الزوج منه ستة، فَيَصِيرُ رُبْعَهُ خُمْساً و هكذا مع أنَّهُمْ حَكَمُوا بِطَالَ الْعَوْلِ عن محمّد بن علي الباقر و محمّد بن الحنفية و غيرهما. و العول، و هو عبارة في اللغة عن الزيادة أو النقصان، فزاد السَّهَامَ على مبلغ المال حتّى ينتقص نصيب الجميع بنسبة واحدة على قياس الوصايا و الدّيون. [۱]

### شيخ حسن بن الشيخ زين الدّين علي بن احمد الشّهيد الثّاني العاملي الجيعي

عالمی فاضل و عاملی کامل و مجتهدی متبحّر و فقیهی متمهّر و محقّقی مدقّق و محدّثی جامع و زاهدی بارع [بود]. در فنون ادبیّه استاد، و در آثار فضلاً اسناد. [۲] انتخاب مجموعهُ روزگار و زبده مستعدانِ اخیار، معالم الدّینش ملاذّ مجتهدین، مشکوة القولش چراغ رفتارِ اهلی دین، متقی الجمانش غیراحادیث صحاح و حسان را منتفی ساخته، و تحریر طاووسِ چون بال و پر طاوسِ پرتو الوان به تحقیقات انداخته. جواب مسائل مدنیّاتش مدینه علمی، و حاشیّه مختلفش در رفع اختلافات ممدّ فهمی. و جناب مزبور با سید محمد صاحب مداریک کفّرسی رِهان [۳] شریکِ درس در نزد

[ ۱ ] میرک خالدی از بزرگان قاضیان قزوین محسوب است و از سخنوران عصر صفوی. ← تحفه سامی، ۱۱۴؛ فرهنگ سخنوران، ۵۸۲.

[ ۲ ] حسن بن زین الدین علی مشهور به شهید ثانی (د ۱۰۱۱ ه.ق) صاحب آثاری چون معالم الدین؛ مشکوة القول؛ متقی الجمال فی الاحادیث الصحاح و الحسان؛ تحریر طاووسی فی الرجال؛ جواب المدنیّات الأولى و الثّانية و الثّالثة ← ریاض العلماء، ۱/۲۲۵-۲۳۴؛ سلافة العصر، ۳۰۴؛ نقد الرجال، ۹۰؛ امل الآمل، ۱/۵۷-۶۲.

[ ۳ ] کفّرسی رِهان: ضرب المثلی است در مورد مسابقهٔ اسب دوانی. این تعبیر در حدیث موضوعی زیر آمده است: أنا و أبویکر کفّرسی رِهان ← ابن قیم جوزیه، المنار المنیف، ۱۱۵، و در بارهٔ مفهوم آن تعبیر ← ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ۳/۴۲۸. و سید محمد صاحب

مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبدالله یزدی [۱] و سید علی بن ابی الحسن والد صاحب مدارک [۲] و غیر ایشان بوده، و در حینی که شهید ثانی - علیه الرحمه - به غرفات جنان انتقال، و شربت شهادت چشیدند، جناب شیخ حسن چهارساله بوده و در نهصد و پنجاه و نه متولد گردید. چون شیخ بهاءالذین - قدس الله روحه - وارد کرک نوح گردید، اتفاق [را] ملاقات با شیخ حسن نموده، کمال توذد فی مابین آن دو عالم ربانی بهم رسید. و در فن خط جناب شیخ حسن نیز ماهر بوده حافظه قویّه در رجال و اخبار و اشعار داشته که آنچه را که به خزینّه حافظه سپرده بود از اشعار متقدمین و متأخرین و احادیث و اخبار ائمه طاهرین و اقوال علمای دین، تمامی مضبوط بوده، و شعر را بسیار خوب می فرمود. و آنچه کتابت می فرموده از کتب احادیث، تمام را نظر به حدیثی که شیخ کلینی و غیره روایت نموده اند عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «أعربوا أحادیثنا فإننا قوم فصحاء»، [۳] اعراب می فرموده. و سنید علی خان [ب ۵۲] - قدس سرّه - در سلافة العصر به مدح او پرداخته، می فرماید: شیخ المشایخ

مدارک همان سید محمد بن علی بن ابوالحسن عاملی شریک درس برادر مادرش شیخ حسن پسر شهید ثانی بوده است. افندی در باره او گفته است که نزد پدرش و احمد اردبیلی درس خوانده و آثاری چون مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام؛ حاشیه الاستبصار؛ شرح المختصر النافع نوشته است و در ۱۰۰۹ هـ. ق در قریه جبع در گذشته است ← ریاض العلماء، ۲۲۷/ ۵، ۱۳۲/۵؛ لؤلؤة البحرين، ۵۰-۵۱؛ فوائد الرضویه، ۵۵۹.

[ ۱ ] عبدالله بن شهاب الدین حسین یزدی شهابادی از اعلام علمی سده ۱۰ هجری، متوفای ۹۸۱ هـ. ق محسوب است از جمله آثار مشهور اوست: شرح فارسی بر تهذیب المنطق تفتازانی. برای احوال و آثار او ← امل الآمل، ۲/ ۱۶۰؛ ریاض العلماء، ۳/ ۱۹۱-۱۹۴؛ احسن التواریخ، ۵۹۱؛ خلد برین، ۴۲۳؛ فوائد الرضویه، ۲۲۹.

[ ۲ ] در باره احوال و آثار سید علی موسوی عاملی ← امل الآمل، ۱/ ۱۱۷؛ فوائد الرضویه، ۲۶۷؛ ریاض العلماء، ۳/ ۴۱۶-۴۱۷.

[ ۳ ] به همین صورت، و نیز با ضبط «کلامنا» به جای «احادیثنا» در الکافی، کتاب فضل علم، ۵۲/۱ و سفینه البحار، ۲/ ۱۷۲ و بحار الانوار، ۲/ ۱۵۱ آمده است.

الحلیّة و رئیس المذاهب و الملمّة، الواضح الطریق و السنن و الموضّح الفروض و السنن، یمّ العلم الّذی ینید و ینفض و جمّ الفضل الّذی لا ینضبّ و لا یغیض، المحقّق الّذی له یراع. و المدقّق الّذی راق فضله و راع. المتفتّن فی جمیع الفنون. و المّفترخ به الآباء و البنون. قام مقام والده فی تمهید قواعد الشرائع. و شرح الصدر بتصنیفه الرائق و تألیفه الرائع و امّا الأدب فهو روضة الأریض و مالک زمام السّجع منه و القریض. [۱]

و از جمله اشعار ابدار او چند فرد تیمناً مرقوم می شود:

و لقد عجبْتُ و ما عَجِبْتُ    تُ لِكُلِّ ذی عین قریرة  
و أمامه یوم عظیم    مّ فیه تنكشف السریرة  
هذا ولو ذكر ابن آدم    ما یلاقى فی الحَفیرة  
لِیَبِکَ دَمَامُنْ هَوْلُ ذِ    لک مدّة العمر القصیرة  
فأجهد لنفسک فی الخلا    صر فَدَوْنَهُ سُبُلُ عَسیرة

۱۰

و در سنه یک هزار و یازده در قریه جبع به رحمت الهی پیوست. و جناب شیخ علی بن محمد مکی - که از جمله تلامذه آن جناب و سید محفد است -

مرثیه [ای] در وفات ایشان فرموده، مجملش این است:

أَسْفًا لِسَقْدِ أُنْمَةٍ لِقَوَاتِهِمْ    ایدی الفضائل و العلی جذاء  
هم غرّة كانت لجبهة دهرنا    مایمونه و ضاحّة<sup>۱</sup> غراء  
ان عدّ ذو فضل و علم زاخر<sup>۲</sup>    فهم لعمری القادة العلماء  
أُوْعِدُّ ذوکرم و فضل شامخ    فهم لعمری السادة الکرماء  
حَبْرَانِ مَا لَهُمَا وَ حَقَّكَ ثَالِث    فاعلم بأنّ الثالث العتقاء

۲۰

۱. اصل: فصاحة.

۲. اصل: زاخر.

[ ۱ ] سلافة العصر، ۳۰۴-۳۰۵.

بِحِزَانِ مَاؤُهُمَا فِرَاتٌ سَائِغٌ عَذْبٌ وَفِيهِ رِقَّةٌ وَصَفَاءُ

میرحسین

میرحسین بن سید جعفر بن سید فخرالدین حسن بن نجم‌الدین بن الأعرج الحسینی  
 ۵ العاملی کرکی [۱] آن نقاوه دودمان سیادت و خلاصه خاندان افادت، مرجع  
 علمای دین و ملجاء فضلالی ملت مستبین، شجره ثمره دانش و ثمره شجره  
 بینش، قدوة المجتهدین، والد ماجد سید سند میر سید حسین جبل العاملی است  
 که در مرتبه اجتهاد و فقاہت سرآمد روزگار و عمده اهل حدیث و اخبار است  
 و نام نامی در سند اجازة مجتهدین مذکور است و سید مزبور پسر خاله شیخ  
 ۱۰ علی بن عبدالعالی است که به شرف مصاہرت شیخ مزبور نیز مشرف  
 [شده است]. و میر سید حسین دخترزاده شیخ علی است و شیخ محمد بن علی بن  
 حسن بن العودی العاملی الجزینی که اعظم تلامذہ شهید ثانی است و کتاب و  
 تاریخی در احوال خیر مال شهید ثانی تألیف فرموده، [۲] ذکر نموده: السید  
 حسن المذكور ابن خالة شیخ علی بن عبدالعالی کرکی [۳] و هومن أجداد میرزا  
 ۱۵ حبیب‌الله العاملی السابق، یروی عن الشیخ علی بن عبدالعالی المیسی.  
 و در اجازة شیخ جلیل حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بهاء‌الدین محمد که  
 شهید ثانی مرقوم فرموده، به تعریف سید سند پرداخته می‌فرماید: و أرویها

۱. اصل: هجران.

[ ۱ ] در باره احوال و آثار او ← امل الآمل، ۵۷/۱؛ ریاض العلماء، ۱۶۵/۱-۱۶۸؛ الاجازة  
 ۲۰ الکبیرة، ۴۵۲؛ فوائد الرضویة، ۹۶-۹۷.  
 [ ۲ ] در باره او ← ریاض العلماء، ۱۳۱/۵-۱۳۲؛ فوائد الرضویة، ۵۵۸.  
 [ ۳ ] علی بن حسین کرکی عاملی معروف به محقق ثانی و محقق کرکی و شیخ العلانی، از  
 دانشمندان زاهد و متقی قرن نهم و هشتم، متوفای ۹۴۰ ه. ق. که به خواہش شاه طهماسب به ایران  
 آمد و به نشر معارف شیعی اہتمام کرد. در باره او ← به همین کتاب، پس از این، و نیز: حبیب‌السیب،  
 ۶۰۹/۴؛ بحارالانوار، ۲۱/۱، ۴۱؛ ریاض العلماء، ۳/۲۴۱-۴۶۰؛ احسن التواریخ، ۳۳۱؛ امل الآمل،  
 ۱۲۱/۱؛ ہدیة العارفین، ۷۴۴/۱؛ نقد الرجال، ۲۳۸؛ لؤلؤة البحرین، ۱۵۱-۱۵۹.



عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ الْأَعْلَمِ الْأَكْمَلِ ذِي النَّفْسِ الطَّاهِرَةِ الزَّكِيَّةِ أَفْضَلِ الْمُتَأَخَّرِينَ فِي قُوَّتَيْهِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ، السَّيِّدِ بَدْرِ الدِّينِ حَسَنِ جَمِيعٍ مَا صَنَّفَهُ وَأَمْلَأَهُ وَأَلْفَهُ وَأَنْشَأَهُ.

و پیوسته در دفع و نقض مذاهب مبتدعه کوشیده، تمام همّت و الانهیمت خود را مصروف به ترویج دین مبین گردانیده. ۵

و از جمله مصنفات آن بزرگوار به نحوی که شیخ حُر در اَمَلِ الْأَمَلِ بیان فرموده: کتاب العبدۃ الجلیة فی الأصول الفقهیة است؛ و کتاب المحجة البيضاء والمحجة الغراء؛ جمع فيه بین فروع الشریعة والحديث و تفسیر الآیات الفقهیة.

و شیخ شهید ثانی در اجازة شیخ حسن فرموده که: «کتاب عمده تمام نگریده». و همچنین شهید فرموده: «و عندنا منه کتاب الطهارة، أربعون كُراساً. ۱۰

و منها مقع الطلاب فيما يتعلق بكلام الأعراب. وهو كتاب حسن الترتيب صَحْمٌ [الف ۵۳] فی النحو والتصريف والمعاني و البيان. مات قبل إكمال التسم الثالث منه. و منها شرح الطيبة الجزرية فی القراءات العشر. و ليس رواية كتب الأصحاب الأ

عن شيخنا المذكور فادخلناه في الطريق». انتهى كلامه، اعلى الله مقامه. ۱۱

در مدت اقامت سید مزبور در کرک نوح مشغول تحصیل علوم بوده، ۱۵

فضلاى دیندار و علمای اجتهادشعار مثل شیخ بهاء الدین شهید ثانی (ره) و غیره در خدمت او جمیع علوم را تلمذ می فرموده اند. و از آن جمله کتاب عمدة الجلیله را شیخ در کرک نوح در خدمت او گذرانیده و بعد از آن که سید

سند مزبور در نهصد و سی و سه از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود، شیخ زین الدین مراجعت به جبع فرموده چنانچه ان شاء الله تعالی در احوال خیرمآل او بیان خواهد شد. ۲۰

[ ۱ ] در باره آثار مذکور ← ریاض العلماء، ۱/۱۶۶، ۱۶۷؛ امل الآمل، ۱/۵۷؛ الذریعة، ۱۵/۳۳۵،

میر سید حسین

سید حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی<sup>۱</sup> العاملی؛ آن دُرّ دُرّج عوارف،  
 و دُری برجِ معارف، شاهبازِ اوجِ اجتهاد، و مرآتِ حقّ بینِ صُورِ اسرارِ مبدأ و  
 معاد، سیّدِ قدسیّ ضمیر، عالمِ قدّوسیّ تخمیر، صاحبِ اساسِ دینِ مبین و  
 ۵ عالیّ مناصبِ منهجِ حقّ یقین، فلکِ پیمایِ معراجِ حقیقت، اوجِ فرسایِ همای  
 طریقت، مصباحِ مشکاتِ معقول و منقول، مفتاحِ ابوابِ فروع و اصول،  
 کشفِ آستارِ حقایق؛ حلالِ رموزِ دقایق، تاجِ تارکِ افادتِ اکلیل، فرقِ افاضت  
 نقابِ زدایِ معضلات، چهره‌گشایِ مشکلات، سلاله‌خاندانِ طیبین، نقاوه  
 دودمانِ آلِ طه و یس، با خلوتِ گزینانِ عوالمِ لاهوتی در ابدانِ ناسوتی  
 ۱۰ همدم، و در حریمِ انس با محرمانِ قدسِ محرم. فکرِ ثاقبش در تنقیحِ مسائل  
 صد ارسطو را به حیرت نشانیده و ذهنِ وقّادش در حلّ مالاینحل هزار  
 افلاطون در خم حیرت سرگردان گردانیده. چون مفید [۱] عالمی از او مستفید  
 دائم، و مانندِ عِلْمِ الهدی [۲] اعلامِ هدایت از او پا برجا و قائم.

آن فلکِ رتبه‌سید سندی که چُه اویی نبود مستندی  
 ۱۵ عقلِ اوّل بُسود به پیرایش عقلِ فعّال وقتِ بخشایش  
 راجح آید اگر شود موزون نسبتِ علمِ او به افلاطون  
 گر بسنجی تو با ارسطویش سر، ارسطو همی نهد سویش  
 چون ازو گشته فیضِ علم پدید مستفید از وی است شیخ مفید  
 هادی راهِ شبهه و ظلم است علمِ للهدی به او علم است

۱. اصل: کرکی.

[ ۱ ] مقصود محمد بن محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید و معروف به ابن المعلم  
 (۳۳۶-۴۱۳ ه.ق) است.

[ ۲ ] مراد علی بن الحسین بن موسی بن محمد علوی حسینی موسوی (۳۵۵-۴۳۶ ه.ق)  
 است.

ملکِ یونان لمعه پیرایش    یور سیناست طور سینایش

یعنی آن زبده نتایج خاک    سر عزت رسانده بر افلاک

نامور سید بلند مکان    میر سید حسین عالیشان

۵    أعظم أكارم مجتهدین عزراً و أشرف أفاخيم العارفين قدراً و أعلاهم منزلةً و شأناً  
و أسناهم قدراً و مكاناً، المصطفوی نسیباً و المرتضوی حَسَباً و الحسنی حسناً،  
و الحسينی اصلاً، و العابدی زهداً، و الباقری علماً، و الصادقی قولاً،  
و الموسوی ثناءً، و الرضوی خصله [ب ۵۳] و حياءً و التقوی تفاءً، و النقی  
نقاءً، و العسکری شیماً، و المهدوی کرماً سید حسین بن الحسن الحسینی الموسوی  
الکرمی - عامله الله بلطفه الخفی و الجلی - در کتاب عالم آرای میرزا اسکندر  
۱۰    منشی [۱] مذکور است که سید جلیل الشان دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ  
علی عبدالعالی در زمان شاه جنّت مکان از جبل عامل آمده، مدتی در  
دارالارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه  
قیام داشت. بعد از آن به درگاه معلی آمده، دعوی اجتهاد می نمود و منظور  
نظر حضرت شاه جنّت مکان گردیده صاحب نفس و فطرت عالی و طبع  
۱۵    کامل و حافظه عظیم بود؛ گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیّه اردوی معلی  
شده، جمعی کثیر همه روزه به محکمه علیه اش رجوع می نمودند. و در  
اسانید شرعیه، کتاب و نایبان محکمه توقیع او را «سید المحققین، وارث  
علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین» مرقوم می ساختند. بغایت  
فصیح البیان و ملیح اللسان بود و در خدمت شاه جنّت مکان هر عقده که  
۲۰    هیچ یک از ارکان دولت، حتی شاهزادگان عالی منزلت گشاد نمی توانستند  
داد، به جناب میر توسل جسته، ملتسمات او از خدمت آن حضرت به  
اجابت مقرون بود و امداد از او به خلق الله، خصوصاً گرفتاران حادثه روزگار،  
بسیار می رسید. تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنا عشریه و ردّ

مذاهب مبتدعه دارد.

و سابقاً نگارش پذیرفت که احوال شاه اسماعیل ثانی در این مقام بیان شود:

مجمعی حالات او این است که طایفه قزلباش از اطوار اسماعیل میرزای مزبور

و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، او را در تشیع سست یافته،

گمان تسنن به او بردند. [۱] سبب مظنه او آن بود که در طعن عایشه دغدغه

کرده به جهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بر علمای اسلام،

خصوصاً خواجه افضل ترکه اصفهانی [۲] [عرضه داشت]. روزی اسماعیل میرزا به

ایلغار خلیفه - که به منصب خلفایی مغرور و سربلند شده بود، اظهار نمود

که: «اگر کسی زوجه ترا در مجمع عوام نام برد و دشنام دهد، ترا بد می‌آید یا

نه؟» جواب داده بود: «بلی». پس گفت: «چگونه مردمان حرم محترم رسول

خدا را لعن می‌کنند؟» ایلغار خلیفه گفت: «دشنام دادن حرام است اما لعن

دوری از رحمت خدا، و نفرین است هر کس را که نفرین کنند کار او را به خدا

حواله نهند، قصوری ندارد». اسماعیل میرزا پرسید که: «تو مرد ترک

ساده لوحی، این حکایت را چه کس به تو تعلیم داده؟» گفت: «در زمان شاه

جنت مکان از علما شنیدم». خوشامدگویان به عرض رسانیدند که میرسید

حسین مجتهد و خواجه افضل به او خاطر نشان کردند. از این معنی برآشفته، باعث

غضب او شد. و [ایلغار] خلیفه را چندان زدند که به صورت مرگ افتاد، و

[ ۱ ] مبحث مربوط به گمان تسنن بر شاه اسماعیل دوم به عین لفظ و عبارت از عالم آرای

عباسی، ۱۵۶-۱۶۲ مأخوذ است. و همین مطلب را بر پایه مأخذ مذکور، میرزا عبدالله افندی نیز عیناً

ترجمه کرده است - ریاض العلماء، ۷۱/۲. باری تصویری که شاه صفوی از مسائلی مطرح بحث

داشته است سرانجام مایه بدگمانی مردم و خصوصاً سران قزلباش در حق او شد. قزلباشان

مجلسی برگزار کردند و به این نتیجه رسیدند که چون شاه از تشیع بازگشته است، می‌بایست حسن

میرزا به سلطنت رسد. شاه اسماعیل چون از موضوع مطلع شد، به اندیشه افتاد و علمای سنی

مذهب را از خود دور کرد. نیز - زندگانی شاه عباس اول، ۴۹/۱-۵۱.

[ ۲ ] در باره خواجه افضل ترکه (د ۹۹۱ ه. ق) - عالم آرای عباسی، ۱۱۹/۱، ۱۵۸/۱؛

روضه الصفا، ۵۷۷/۸؛ خلد برین، ۴۳۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۴۸/۱-۴۵۲.

سخنانِ ناشایست نسبت به علما، خصوصاً میرسید حسین مجتهد و میرسید علی [۱] خطیب استرآبادیان که یقین التَّشِيعِ اند، می‌گفت، و علی الرِّغْمِ ایشان حکم کرد که رسمِ تبرّا در کوجه‌ها و محلاتِ مسلوب بوده، مِنْ بَعْدِ تَبْرَائِيَانِ ترکِ آن امر نمایند. و می‌گفت: «مرا با طبقهٔ تَبْرَائِيَانِ که لعن را سرمایهٔ معاش ساخته‌اند [الف ۵۴] صفایی نیست». و از علما جمعی که تَهْمَتُ زِدَّةٔ تَسَنُّنِ بودند سِیْمَا میرزا مخدوم شریفی [۲] و مولانا میرزاجان شیرازی [۳] موردِ تربیت و نوازش گشتند، و جمعی از علما که نهایتِ تَعْصَبِ در تشیع داشتند از اردو اخراج کرده، و جمیع کتبِ علمی میرسید حسین را فرموده که در خانه نهاده، مَهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده، خانهٔ او را نزول داده، و مبلغی نذرِ صلحای اهل اسلام نموده بود که در مدّت عمر به عشره مبشّره لعن نکرده باشند، بدهند. میرزا مخدوم تَفْحِصِ این نوع مردم می‌کرد، بسیاری از اهل طمع تَهْمَتِ تَسَنُّنِ بر خود بسته، اَمَّا مَقْبُولِ نِيفْتَادِ. جمعی مستَحِقِّانِ قزوین اسامی خود را به قلم دادند که در مدّتِ عمر زبان [به] لعنِ اصحاب، خصوصاً عشره مبشّره نگشوده‌اند. چون اهلِ قزوین در اَزْمِنَه سابقه شافعی مذهب بوده‌اند و احتمال آن نداشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند، میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده، وجوه نذری را که قریب به

---

[ ۱ ] نامبرده از سادات استرآباد بود، در دربار شاه اسماعیل ثانی خطابت می‌کرد و گاهی به شغل محتسب الممالک می‌پرداخت و در امر به معروف و نهی از منکر افراط می‌نمود. اهالی روزگار - خصوصاً اهل فضل - از دست او معذّب بودند ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۶؛ خلد برین، ۲۰؛ روضة الصفا، ۸/۵۷۶.

[ ۲ ] در بارهٔ میرزا مخدوم شریفی و راه و رسم مذهبی او ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴؛ خلد برین، ۴۱۵؛ زندگانی شاه عباس، ۱/۴۵؛ فرهنگ سخنوران، ۴۳.

[ ۳ ] میرزاجان از دانشیان سدهٔ ۱۰ ه. ق. محسوب است (د ۹۹۴ ه. ق.) نزد کمال الدین محمود شیرازی تحصیل علوم عقلی کرد. پس از آن که به تَسَنُّنِ مَتَّهَم شد به ماوراءالنهر و هندوستان رفت و در هند درگذشت ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۹؛ خلد برین، ۴۳۱؛ روضة الصفا، ۸/۵۵۷؛ مرآة الکتب، ۱/۱۷۰.

دویست تومان می شد، به آن جماعت دادند. اما در زمانِ نَوَابِ سکندرشان مسترد گشت و بجز بدنامیِ تسننِ نقدی در کیسه ایشان نماند، و می گفت که «درم و دینار به دستِ یهود و غیره از کفّار می افتد و عوام در حالتِ جنابت مَس می نمایند». آخر به این قرار یافت که این بیت را نوشته، اسامی مطهره خدا و پیغمبر و ائمه - علیهم السّلام - موقوف شود: ۵

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است

راقم الحروف از معمرین اسلاف خود استماع نموده که شاه اسماعیل را بیشتر ناخوشی از جناب مستطاب سیدالمحققین و سندالمدققین جدّ امجد میر سید حسین - قدس الله روحه - آن بوده که شاه به خدمت سید عرض می نماید که دست زدن<sup>۱</sup> بر جلاله خوب نیست. سید استشمام این معنی می فرماید که غرض شاه آن است که اسامی نامی ائمه اطهار - علیهم السّلام - از وجوه دنانیر موقوف شود. لهذا می فرماید که هرگاه غرض شما این است که اسامی مبارکه ممسوس آیدی کفّار و بدان نشود، این فرد مناسب است. به همین جهت شاه کمرِ عداوتِ سیدِ سنَد را بسته، این قدر نکشید که مسموم گردید. چه اسماعیل میرزا به اتفاق حسین بیگ حلواجی اعلا - که به او کمال تعشّق و تعلق می ورزید - در خانه خوابیده و درها را بسته بودند تا حوالی ظهر در آن خانه بود، حکیم ابوالفتح تبریزی به عقب درآمده، به رسم دعا و نیاز تکلم آغاز نموده، حسین بیگ فریاد کرد که: «ای حکیم مرا قوت حرکت نیست در را از آن رو بگشا». حکیم در را باز کرده، مشاهده می نماید که اسماعیل میرزا از حرکت افتاده، اما هنوز زحمتی دارد. حسین بیگ را اسافل بدن لمس شده قوت حرکت ندارد و زبانش لکنتی بهم رسانیده. همگی متحیر و سراسیمه گشته، در همان دم اسماعیل میرزا به متقاضی اجل و دیعت حیات را سپرده، [در] گذشت. حسین بیگ با لکنت زبان به صد تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون

خالص خورده، به من هم داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیرِ کوجه‌ها کرد ترکیبِ افیون دار خورد، اما آنچه به من داد، من نخوردم. و در وقت رفتن به در حمامی رسیده، [ب ۵۴] حلوا فروشی نشسته بود، از حلوا و کلیچه او بسیار تناول نموده و چون به منزل آمدیم گفت: «صبح نزدیک است، فلونیای دیگر می خوریم و می خوابیم». چون حصه فلونیای او را - که همیشه من سر آن را مهر می کردم - آوردند، علامت مهر ضایع شده بود، گفتیم: «سر حقه به مهر و نشان من نیست». اقبالی به سخن من نکرده، فلونیا را در آورده، خود زیاده از معتاد بکار برد و به مبالغه تمام به من داد، اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم. چاشتگاه که بیدار شدیم خود را بدین حال دیدم که مشاهده می کنید. حکما بعضی احساس سستی از بدن او می کردند، و مردم چنین انتقال زدند که چون نواب پریخان خانم [۱] را خفیف و بی اعتبار کرده سم داخل فلونیای او نموده. و بعضی گفتند: مرض قولنجی داشته، عود نموده. و برخی تخمه تصور نموده. ظاهراً باطن فیض موطن سید ساند به کار او پرداخته.

مجملاً سید ساند جلیل الشان بعد از شاه اسماعیل ثانی، سلطان محمد خدابنده به احترام و تعظیم سید افزوده، خلوص طینت و صفای طویت و علو مرتبه او در دین داری و اجتهاد و نهایت صلاح و سداد و قوت نفس و اخلاق زکیه و

---

[ ۱ ] نامبرده از زنان مدبر و پر قدرت عصر صفوی بود، زاده ۹۵۵، مقتول ۹۸۵ ه. ق. وی دختر شاه طهماسب بود، پس از درگذشت پدر، در میان درباریان بر سر جانشینی حیدر میرزا و اسماعیل میرزا اختلاف افتاد. در این گیرودار، تا رهایی اسماعیل میرزا از زندان و رسیدن وی به قزوین - ۹۸۴ ه. ق - پریخان خان خانم زمام امور را اداره می کرد. بعد از فوت برادر هم تا به دست گرفتن قدرت از سوی سلطان محمد خدابنده در امور مملکتی دخالت داشت تا آنکه در ۹۸۵ ه. ق شب هنگام توسط خلیل خان افشار کشتندش. زن مزبور نامزد بدیع الزمان میرزا بود و با ادب فارسی آشنا بود و در شعر تخلص او حقیقی بود ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۰۷، ۱۶۶؛ فارسانه ناصری، ۴۱۸-۴۱۷/۱؛ سخنوران آذربایجان، ۲/۲۴؛ دانشمندان آذربایجان، ۷۵؛ احسن السواریخ، ۶۵۳؛ دیوان محتشم، ۱۷۰، ۱۷۷.

فطرتِ عالیه، [به] خصوصِ تصلُّب در منهجِ تشیع بر همه ظاهر گردیده، کافهٔ ناسِ جبههٔ ارادت و اخلاص به مناصبِ عالیّ اساس او هر روزه ساییده، جمیع مسایل شرعیه را رجوع به فتوای آن بزرگوار نموده. حتی آن که پا به مرتبهٔ عالیّه شیخ عبدالعالی نهاده بالاتر ترقی نمودند. چنانچه در جلدِ اوّل تاریخ عباسی میرزا اسکندر منشی در متوقّیاتِ سنّه احدی و ألف بیان فرموده، «خلاصهٔ متوقّیاتِ واقعهٔ طاعون و وبای قزوین [۱] خاتم‌المجتهدین امیر سید حسین‌الحسینی‌الکرکی‌العاملی بود که شمه‌ای از احوالِ آن جناب در صحیفهٔ اوّل در ذکرِ سادات و علمای زمانِ شاهِ جنّت‌مکان رقمِ تحریر پذیرفته، والحقّ مشارّالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی‌مکان دخترزادهٔ مجتهدِ مغفور شیخ علی عبدالعالی بوده و در میانهٔ علمای عرب و عجم به طلاقتِ لسان و فصاحتِ بیان معروف و در ولایتِ عجم کویس اجتهاد او بلند آوازه گشته در اصول و فروعِ مذهبِ حقّ امامیهٔ رسایلِ غرّا پرداخته، و در زمانِ شاهِ جنّت‌مکان که اردوی همایون منبعِ علمای عرب و عجم بود و جنابِ شیخ‌المحقّقین شیخ عبدالعالی خَلَفِ صدقِ مجتهدِ مغفور شیخ علی - علیه‌الرحمة - مرتبهٔ بلند اجتهاد یافته، جمیع علما اذعانِ اجتهاد او کرده بودند، میرسید حسین پای از مرتبهٔ او بالاتر نهاده به مرتبهٔ سید‌المحقّقین و سَنَدِ المدقّقین، وارثِ علوم‌الانبیاء والمرسلین، خاتم‌المجتهدین لقب یافته، در صکوک و سجالاتِ که به توقیع او مزین می‌شد، این عبارت تسطیر می‌یافت، و تا حین وفات او را «خاتم‌المجتهدین» می‌خواندند. نعش او را بندگانِ حضرتِ اعلیٰ به عتباتِ عالیات سدرهٔ مرتبات فرستاده، در آن اماکنِ مشرفه مدفون گردید، رحمة‌الله علیه». انتهى.

و نقشِ مُهر این آیهٔ شریفه است که سجالاتِ شرعیّه به آن مزین

[ ۱ ] سانحه وبای عام قزوین در ۱۰۰۱ هـ. ق اتفاق افتاد، بسیاری از مردم شهر را ترک گفتند

و عده‌ای هم به مرض مزبور هلاک شدند - عالم آرای عباسی، ۳۴۲/۲.



[الف ۵۵] می‌گردیده: ﴿قُلْ وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۱</sup> و شیخ ابراهیم فخرالدین البازوری [۱] قصیده‌ای در شأنِ سیّد و الامکان فرموده، چند فردی مرقوم می‌شود:

فی تعریفه

۵      اللَّهُ آيَةٌ شَمْسٍ لِّسُلْعَى طَلَعَتْ      مِنْ أَنْقِي سَعْدٍ بِهَا لِلْحَائِرِينَ هُدًى  
وَأَيُّ بَدْرٍ كَمَالٍ فِي الْوَرَى طَلَعَتْ      أَنْوَارُهُ فَانْجَلَتْ سَحَابَ الْعَمَى أَبْدَا  
قَدْ أَصْبَحَتْ كَعَبَّةَ الْغَائِبِينَ<sup>۲</sup> حَضْرَتُهُ      تَطُوفُ مِنْ حَوْلِهَا آمَالٌ مِنْ وَفْدَا  
لَا زَلَّتْ أَنْسَانَ عَيْنِ الدَّهْرِ مَا رَشَفَتْ      شَمْسُ الصُّحَى مِنْ تُغُورِ الزَّهْرِ رِيقٌ نَدَى  
وَأَوْلِينَ خَلْفِ أَرْجَمَنْدٍ وَنَخَسْتِينَ      فِرْزَنْدِ سَعَادَتْمَنْدِ سَيِّدِ جَلِيلِ الْقَدْرِ،  
۱۰      سَيِّدِ عَلَى اسْتِ [۲] كِهْ يِگَانِهْ گُوهرِ دِرْيَايِ مَعْرِفَتِ وَ دَانِشِ وَ چِرَاغِ مَحْفَلِ  
حِكْمَتِ وَ بِيْنِشِ اسْتِ. مَسْمُومِي بِهْ اسْمِ جَدِّ خُودِ شَيْخِ عَلِيِّ گَرْدِيْدِهْ وَ شَيْخِ حَسَنِ  
بِنِ شَهِيْدِ ثَانِي سِنْدِ اِجَازَتِ اَزْ اَنْ جَنَابِ رُوَايَتِ مِي نَمَايِدِ. وَ اَزْ جَمْلِهْ تَأْلِيْفَاتِ وَ  
تَصْنِيْفَاتِ شَرِيْفَهْ اَوْ - كِهْ دَرِ نَزْدِ اَقْبَلِ الْعِبَادِ مَوْجُودِ اسْتِ - رِسَالَهْ رَفْعِ الْبِدْعَةِ فِي  
حَلِّ الْمَتَعَةِ [اسْتِ كِهْ] الْحَقِّ دَرِ اَيْنِ مَسْأَلَهْ چِنِيْنِ رِسَالَهْ [اِي] تَأْلِيْفِ نِگَرْدِيْدِهْ. [۳]

۱۵

۱. النساء ۴ / ۶۵.

۲. اصل: الحافين؛ متن بر اساس رياض العلماء ۷/۱؛ امل الآمل ۲۶/۱.

[ ۱ ] ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری از اهالی بازوریه، شاعر و ادیب سده ۱۱ هـ. ق، از شاگردان شیخ بهائی بوده است و در مشهد طوس درگذشته. دیوان شعرش به عربی و رحله‌المسافر و غنیته عن المسامر در روزگار میرزا عبدالله افندی مشهور بوده است - رياض العلماء، ۱/۶؛ امل الآمل، ۲۵/۱؛ طرائف المقال، ۱/۷۶؛ مطلع الشمس، ۲/۶۹۵؛ نجوم السماء، ۶۹؛ الروضة النضرة، ۳-۴؛ اعیان الشیعه، ۲/۱۰۶-۱۰۸.

۲۰

[ ۲ ] میرسید حسین مجتهد را سه فرزند پسر بوده است. صاحب ریاض می‌نویسد: وکان له ثلاثة أولاد، أولهم أميرزا حبيب الله، و الثاني السيد احمد، و الثالث السيد محمد. - رياض العلماء، ۲/۶۳.

[ ۳ ] اثر مزبور از تألیفات مشهور میر سید حسین کرکی است که برای کمال الدین شیخ اویس تألیف شده و عموماً آن را ستوده‌اند. عبدالله افندی نسخه‌ای از آن را داشته است - رياض

اول در الزام مخالفین به دلایل عقلی کوشیده و بعد از آن از آیات ربّانی و کلمات قرآنی استدلالات واضحه فرموده، و از اخبار اهل سنت و جماعت آنچه موثق و معتمد علیه است بیان کرده، بعد از ثبوت امر از طریق عامه به احادیث خاصه پرداخته، که مجملی از آن نگارش می پذیرد:

۵ اما دلیل عقلی: انّها منفعة خالیة من امارات المفسد والصّرر عاجلاً و آجلاً و کلّ منفعة کذلک فهي مباحة، اما الصّغری فلان المفسد کلّها منتفیة بحکم الأصل، واما الکبری فلوجوب القطع بحس مثل ذالک ضرورة عدم تطرق استحقاق الذم الی فاعله بعد کونها اجماعیة.

۱۰ اما دلیل نقلی، از آیات، قول حق تعالی است که می فرماید: «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُخْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ»<sup>۱</sup> چه حقیقت استمتاع شرعیّه نکاح منقطع است

بالاتفاق، خصوصاً هرگاه اضافه شود به سوی نسا؛ بلکه حقیقت لغویه نیز چنین است چنانچه در صحاح اللغه گوید: اسْتَمْتَعَ بِمَعْنَى تَمَتَّعَ، وَالْإِسْمُ: الْمُتَمَتُّعَةُ.

و فی عُمْدَةِ السّری تَمَتَّعْتُ وَاسْتَمْتَعْتُ بِهِ بِمَعْنَى الْإِسْمِ الْمُتَمَتُّعَةُ، وَ مِنْهُ مُتَمَتُّعَةُ النّکاح. [۱] و در قاموس اللغه گوید: الْمُتَمَتُّعَةُ بِالضَّمِّ وَالْكَسْرِ، اسْمٌ لِلتَّمَتُّعِ وَ أَنَّ

۱۵ تَتَزَوَّجُ امْرَأَةٌ تَتَمَتَّعُ بِهَا أَيَّاماً ثُمَّ تُحَلِّي سَبِيلَهَا [۲] و معاضد آنهاست استعمال، و لفظ حمل نمی شود در شرع مگر بر حقیقت شرعیّه. و در اینجا احصان فرج نیست بلکه چیزی است که حاصل می شود با اوتعّفت. و مؤید این است آنچه در اخبار وارد شده که ابوحنیفه سؤال کرد از حضرت صادق - علیه السلام - از متعه؛ حضرت فرمود: «کدام متعه را می خواهی»؟! ابوحنیفه عرض نمود که

العلماء، ۲/ ۶۵-۶۶؛ الذریعه، ۱۱/ ۲۴۲.

۱. النساء ۴/ ۲۴.

[ ۱ ] ← الصحاح، ۳/ ۱۲۸۲.

[ ۲ ] قاموس فیروزآبادی، ماده مربوط.

«متعۀ نَسارا». حضرت فرمود: سبحان الله! آیا نخوانده‌ای: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»<sup>۱</sup>؟ پس ابوحنیفه عرض کرد که: «گویا من اینها را هرگز نخوانده بودم». و اعتراف نمود.

و مؤید دیگر آن که در قرائت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت سیدالشاجدین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق - صلوات الله علیهم - ۵ [ب ۵۵] و ابن عباس و ابن مسعود و اُتبی بن کعب و ابن جُبیر و عطا و مجاهد و جماعت کثیره، «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» [است] و آن نص است در این باب، همچنان که روایت کرده است او را. ثعلبی از جُبیر اُبی ثابت که گفت: «عطا کرد مرا ابن عباس مصحفی که قرائت اُتبی بود. چون خواندم، دیدم که «اجل مسمی» دارد.» و ثعلبی به اسناد خود از اُبی نضره روایت کرده که گفت: سؤال کردم از ابن عباس از متعۀ، فرمود: «نخوانده [ای] در قرآن: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى». من گفتم که: «نخوانده‌ام». فرمود: «وَاللَّهِ هَكَذَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» [۱]

و از ابن عباس منقول است که چون در ایام حکومت عبدالله بن زبیر وارد مکه ۱۵ معظّمه گردید، عبدالله بن زبیر در بالای منبر خطبه ادا می‌کرد. [۲] ناگاه نظر آن بی‌بصیرت به عبدالله بن عباس - رضی الله عنه - افتاده، چون عبدالله بن عباس را بی چشم دید در مقام طعن خطاب به مردم نموده، گفت که: «کوری وارد شما شده که دل او را خدا کور کرده، سب می‌کند عایشه اُمّ المؤمنین را، و لعن میکند حواری رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلّم - را، و حلال می‌داند متعۀ را، و حال آن که زنا محض است». چون عبدالله بن عباس این را شنید، غلام

۱. النساء ۴ / ۶۵.

[ ۱ ] در بارۀ این آیه و مباحث مربوط به آن در میان فریقین - تفسیر ابوالفتح، ۳/ ۳۵۸؛

مجمع‌البیان، ۱۰۱/۵ - ۱۰۲.

[ ۲ ] در بارۀ حکومت او و خطبه مورد بحث - تهذیب التهذیب، ۱۹۱/۵؛ تاریخ الاسلام،

ذہبی، حوادث سنۀ اربع و ستین، ۳۵؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ۲۳۷.

خود عِزْمَه را طلبید و گفت: «مرا نزد این مرد ببر». چون به نزدیک عبدالله بن زبیر رسید، گفت:

إِنَّا إِذَا مَا فِئْتَهُ نَلْقَاهَا تَزُدُّ أَوْلِيَهَا عَلَىٰ أُخْرِيهَا  
قَدْ أَنْصَفَ الْقَارَةَ مَنْ رَامَاهَا

۵ اَمَا قَوْلِ تُو، که ما سَبَّ عایشه می نمایم، عایشه از ماست نه از تو و آباء تو. و اَمَا قَوْلِ تُو [در باره سَبَّ] حواری رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - [معلوم است] که زبیر نصرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - نکرد، بعد از وفات او که با زوجه او به جنگ رفت. [۱] و اَمَا قَوْلِ تُو که حلال می دانیم متعه را، و او زناى محض است؛ پس قَسَمَ به خدا که رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - در عهد خود عمل به متعه نموده، و بعد از او رسولی نیامده که حلال خدا را حرام نماید.

و دلیل بر این، قول ابن صهاک<sup>۱</sup> - یعنی عمر بن خطاب - است که گفت: مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - وَ أَنَا أَمْتَعٌ مِنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا. [۲] پس ما شهادت عمر را قبول داریم و تحریم او را قبول نداریم. و این که تو از متعه بهم رسیده [ای یا نه، اگر] خواسته باشی، برو از مادر خود بپرس. ۱۵ چون عبدالله بن زبیر به خانه آمد از مادر خود تحقیق نمود، چنان بود که عبدالله بن عباس فرموده بود.

و در صحیح ترمذی روایت کرده که از ابن عمر سؤال کردند از متعه نسا، گفت:

۱. اصل: ابن ضحاک.

[ ۱ ] اشاره دارد به جنگِ جمل. برای اطلاع بیشتر ← نقض، ۳۷۶-۳۷۸؛ برد جمل، ۷۵-۷۶.  
[ ۲ ] اصل سخن خلیفه دوم - عمر - متضمنِ نهی از متعه نسا و متعه حج است ← مسند حبل، ۴۰۶/۶. از جابر روایت شده است: «متعتان کانتا علی عهد النبی (ص) فنهانا عنهما عُمَرُ فَأَتَتْهُمَا». ← مسند احمد، ۳/۳۲۵، ۵۲/۱.

حلال است. [۱] و سائل از اهل شام بود، گفت: یا ابن عمر! پدرت نهی کرده است. ابن عمر گفت: پدرم نهی کرد ولیکن رسول خدا فرموده، ما ترک نمی‌کنیم سنت پیغمبر را - صلی الله علیه و آله وسلم - که تابع شویم گفتار پدر خود را. آیه قوله تعالی: «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوا إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»<sup>۱</sup>. و قوله تعالی: «فَأَنْكِحُوا بِأَدْنِ أَهْلِيهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»<sup>۲</sup>. چه اطلاق اجرت ۵ در متعه است نه در نکاح دائم.

و دیگر ابن مسعود از این آیه صحبت نمود: «لَا تُحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ»<sup>۳</sup>. و همچنین قول حق تعالی: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»<sup>۴</sup>. [الف ۵۶] و همچنین: «وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ»<sup>۵</sup>. و همچنین: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ أُنْفِقَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»<sup>۶</sup>. ابوحنیفه از ابو جعفر مؤمن طاق پرسید از این آیه؛ گفت که روایتی نیز به نسخ آیه متعه وارد شده. ابو جعفر گفت: سوره سَأَلَ سَأَلٌ مَكِّي<sup>۷</sup> است و آیه متعه مدنی است و روایت تو شاذ است و ردّ وی ابوحنیفه گفت: آیه میراث ناطق است به نسخ متعه؛ چه هرگاه متعه زوجه می‌بود هرآینه ارث می‌برد و طلاق واقع می‌شد. ابو جعفر گفت که ثابت شده نکاح بغیر میراث. ابوحنیفه گفت: در کجا؟ گفت: هرگاه مسلمانی زنی از اهل کتاب را تزویج نماید و مرد بمیرد زن ارث می‌برد یا نه؟ ابوحنیفه

۱. الممتحنه ۶۰ / ۱۰.

۲. النساء ۴ / ۲۵.

۳. المائدة ۵ / ۸۷.

۴. النساء ۴ / ۳.

۵. النساء ۴ / ۲۴.

۶. المؤمنون ۲۳ / ۵-۷.

۷. مقصود سوره المعارج ۷۰ است از سُور مَكِّي قرآن، دارای ۴۴ آیه.

[ ۱ ] ← الجامع الصحیح للترمذی، ۱۸۵/۳.

گفت: نه. و دلیل بر این است این که آمه در وقتی که زوجه باشد ارث نمی برد و قاتله شوهر ارث نمی برد و غیر از آن صور دیگر بسیار است.

۵ اما اخبار اهل سنت: مسلم در صحیح خود روایت کرده به اسناد خود از ابن جریج که گفت: عطا روایت کرد که در وقتی که جابر بن عبدالله مُعَمَّر بود، آمدیم ما به منزل او؛ سؤال کردند قوم از او از چندین چیز، یکی از آنها متعه بود، فَقَالَ: «نَعَمْ اسْتَمْتَعْنَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -» و ابی بکر و عمر. [۱]

و ترمذی در صحیح خود از عبدالله بن عمر نقل کرده که از او پرسیدند از متعه نساء، قَالَ: «هِيَ حَلَالٌ». [۲]

۱۰ و ترمذی در صحیح خود و در صحیح بخاری از عمرو بن دینار به اسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که: «خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَدْ أَذِنَ لَكُمْ فَتَمَتَّعُوا». [۳] یعنی نِكَاحِ الْمُتَعَةِ.

و احمد بن حنبل در مسند خود از عمران بن حصین روایت کرده که: «أُنزِلَتْ مُتَعَةُ النِّسَاءِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَمِلْنَاهَا وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَكَمْ يَنْزِلُ الْقُرْآنُ بِحُرْمَتِهَا وَكَمْ يَمْنَعُ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ». [۴] و به این عبارت در

[ ۱ ] در صحیح مسلم (۱۸۳/۵) لفظ عربی روایت مزبور چنین است: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ الْحُلَوَانِيُّ حَدَّثَنَا عبدالرزاق أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ قَالَ عَطَاءٌ قَدِيمِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مُعْتَمِرًا فَجِئْنَا فِي مَنْزِلِهِ فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ عَنْ أَشْيَاءَ ثُمَّ ذَكَرُوا الْمُتَعَةَ فَقَالَ نَعَمْ اسْتَمْتَعْنَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ. نَبِيٌّ - مسند احمد حنبل، ۳/۳۸۰.

[ ۲ ] ترمذی، سنن. ۳/۱۸۵.

[ ۳ ] یکی از صور روایت مزبور چنین است: ... «حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَحَدِّثُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَآلِهِ وَسَلَّمَ -» صحیح مسلم بشرح النووي، ۹/۱۸۲؛ مسند احمد حنبل، ۴/۴۷؛ صحیح بخاری، ۷/۱۶.

[ ۴ ] در صحیح مسلم، ۲/۹۰۰ و در مسند احمد ۴/۳۳۶ با اختلاف در برخی الفاظ آمده است.

جمع بین الصّحیحین وارد شده. و بعد از آن اخبار بسیار نیز از آن جماعت نقل کرده، پس از آن به ذکر اخبار ائمه اطهار پرداخته، مذهب جناب شیخ اجل شهید ثانی [را] در شرح لمعه می فرماید.

و او به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دارالارشاد اردبیل و قزوین منتخر [بود] و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود. و بعد از آن که سید مشارالیه به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال الدین حسین [۱] خلف ارجمند به شغل شیخ الاسلامی قزوین که دارالسلطنه سلاطین جنت مکین، خصوصاً سلطان خلد آشیان شاه طهماسب - علیه الرحمه - بوده و دارالارشاد اردبیل به ولد دیگر مشارالیه انتقال یافته که حال میرسید محمّد نام از آن ذریّه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی است.

و میرزا کمال الدین حسین که به رحمت ایزدی شتافته، میرزا بهاء الدین محمّد [۲] متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین [شد] و بعد از او میرزا محمد شفیق [۳] و بعد از میرزا محمد شفیق، میرزا بهاء الدین محمد والد راقم الحروف. [۴]

و ولد اوسط میرسید حسین، میرزا حبیب الله صدر [۵] است [ب ۵۶] که احوال او بیان می شود. و خلف ارجمند میرزا حبیب الله صدر، میرزا مهدی اعتمادالدوله [۶] است که به سریر وزارت اعظم نشست.

---

[ ۱ ] در باره احوال کمال الدین حسین بن عبدالعالی بن العالم - فوائد الرضویه، ۵۴۱؛ اعیان الشیعه، ۴۷۳/۵، ۳۶۴/۹؛ مینوذر، ۳۶۵/۱.

[ ۲ ] - فوائد الرضویه، ۵۴۱؛ مینوذر، ۶۱۲/۱؛ اعیان الشیعه، همانجا.

[ ۳ ] در باره او - فوائد الرضویه، همانجا؛ اعیان الشیعه، همانجا.

[ ۴ ] در باره او - اعیان الشیعه، همانجا؛ مینوذر، ۳۶۵/۱.

[ ۵ ] در باره او - ریاض العلماء، ۶۳/۲، ۷۰؛ امل الآمل، ۵۶/۱؛ فوائد الرضویه، ۹۳.

[ ۶ ] در باره احوال او - امل الآمل، ۱۸۳/۱؛ ریاض العلماء، ۶۴/۲، ۷۰.

و بعد از او میرزا علیرضا شیخ الاسلام اصفهان است [۱] که در ایام دولت شاه سلیمان در سنه یک هزار و نود و یک به امور شرعیات دارالسلطنه اصفهان قیام می نمود.

و بعد از او میرزا معصوم [۲] ولد میرزا مهدی اعتمادالدوله به شیخ الاسلامی اصفهان قیام فرموده چون طلیعه انوار افادات مهبط فیوض قدسی مولانا محمّدباقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید. و احوال اولاد میرزا حبیب الله که حال در دارالسلطنه اصفهان اند در کمال عسرت می گذرد.

و فرزند دیگر میرسید حسین، میرزا احمد [۳] بوده که معاصر شیخ بهاءالدین محمد عاملی - قدس الله روحه - بوده، و شیخ از او اجازه حدیث دارد. و از میرزا محمد [۴] ولد دیگر سید حسین بعضی ارباب کمال بهم رسیده اند مثل میرزا ابراهیم [۵] شیخ الاسلام بلده طیبه تهران. و الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میرسید علی متولی امام زاده لازم التکریم شاه عبدالعظیم باقی است اَبْقَاهُمُ اللهُ تَعَالَى.

و اراده آن است که احوال هریک را به عنایت الله الملک العزیز در ضمن اسامی سامی ایشان مرقوم سازد و نَقَالَ احادیث و اخبار قدوه عبید و احرار، شیخ محمد بن الحسن بن علی الحرّ العاملی در کتاب اَمَلُ الْآمَلِ فی احوال علماء

[ ۱ ] در باره احوال او ← ریاض العلماء، همانجا؛ امل الآمل، ۱/۱۲۰.

[ ۲ ] در باره او ← ریاض العلماء، همانجا؛ امل الآمل، ۱/۱۸۰.

[ ۳ ] میرزا احمد عاملی از دانشمندان معاصر شیخ بهائی است و نزد او درس خوانده است ← فوائد الرضویه، ۱۵؛ ریاض العلماء، ۲/۳۴.

[ ۴ ] میرزا محمد عاملی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در اصفهان سکونت داشته است ← ریاض العلماء، ۲/۶۳، ۵/۸۷.

[ ۵ ] میرزا ابراهیم عاملی کرکی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در تهران سکونت داشته است ← ریاض العلماء، ۲/۶۳، ۶۴؛ امل الآمل، ۱/۳۰.



جَبَلِ الْعَامِلِ احوالِ خَجَسْتَه مَالِ سَيِّدِ سِنْدِ مِيرِ سَيِّدِ حَسِينِ جَبَلِ الْعَامِلِ را چنین نگاشته: «حسین بن الحسن الموسوی العاملی الکرکی والد میرزا حبیب الله السابق ذکره، کان فاضلاً جلیل القدر، له کتاب، سکن اصفهان حتّی مات». [۱]

### میر فخرالدین سماکی

۵

از ساداتِ عظامِ موضعِ سماک، دارالمؤمنین استرآباد، و از افاضلِ علما و دانشمندانِ زمانِ شاهطهماسب است و از تلامذۀ امیرغیاث‌الدین منصور شیرازی. اسم شریفش میرفخرالدین محفدین سید حسین است همه روزه جمعی کثیر از طلبۀ علوم معقول و منقول به مدرسه آن جناب حاضرگشته، استفاده علوم می نموده‌اند، و از افاداتِ علیّه‌اش مستفید و بهره‌مند می‌گشته‌اند. حاشیه بر الهیات تجرید نوشته و سخنانش موثق به طلبۀ علوم است و در عنوانِ حاشیه به تعریفِ شاهطهماسب بن شاه اسماعیل پرداخته. [۲]

### مولانا محمد امین

مولانا محفدامین استرآبادی<sup>۱</sup> [۳] آن زیدۀ اربابِ یقین و شرفیابِ مقامِ ﴿اِنَّ الْمُنِّيْنَ فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ﴾<sup>۲</sup>، از جمله فضلاى مشهور، و در تکلم و فقه و حدیث سرآمدِ زمان، و اوصافِ او در السنه وافواه مذکور، و تألیفاتِ شریفه و تعلیقاتِ انیقۀ او در میانِ علما منقول است مثل فواید مدنیّه؛ و شرح اصول کافی؛ و

۱. اصل: مولانا محمد امیر استرآبادی.

۲. الدخان ۴۴ / ۵۱.

[ ۱ ] ← امل الآمل، ۶۹/۱؛ ریاض العلماء، ۶۹/۲.

[ ۲ ] مؤلف مطالب مذکور را در بارۀ فخرالدین سماکی (د ۹۸۴ هـ. ق) عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی ۱۱۲/۱ نقل کرده است. نیز ← خلد برین، ۴۱۴-۴۱۵؛ احسن التواریخ، ۶۳۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۷۴/۱-۳۷۵.

[ ۳ ] در بارۀ او ← ریاض العلماء، ۳۷-۳۵/۵؛ خلد برین، ۴۲۰؛ فوائدالرضویه، ۳۹۸؛ هدیه العارفين، ۲/۲۷۴.

شرح تهذیب حدیث؛ و کتاب ردّ به ملاّ جلال و میرصدرالدین [۱] در حواشی تجرید؛ و فواید حقائق العلوم العربیة؛ و دانش نامه شاهی؛ و شرح استبصار؛ و جواب مسائل شیخ حسین ظهیری [۲] و رساله در نجاست و طهارتِ خمر. مجملاً مجاور بیت الله الحرام گردیده، تمام عمر خود را در آنجا بسر برده، در سنه یک هزار و سی و شش به جوار رحمت الله پیوست. ۵

### میر رحمت الله

میر رحمت الله نجفی [۳] از سادات نجف اشرف و [از] فضلالی عصر شاه اسماعیل بوده و در درگاه معلماً منصب پیشنمازی داشت [الف ۵۷] مورد شفقت شاهانه بود و بغایت متقی و پرهیزگار. و شعر عربی را بسیار خوب می گفته و در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت. شاگرد بی واسطه مجتهد مغفور شیخ زین الدین - علیه الرحمه - بوده [۴] و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث می شد، و از افاده خالی نبود. ۱۰

۱۵

[ ۱ ] امیر صدرالدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور شیرازی (۸۲۸-۹۰۳ ه. ق) از دانشمندان مشهور سده های ۹ و ۱۰ ق محسوب است ← احسن التواریخ، ۳۳؛ فارسنامه ناصری، ۳۵۹/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۵/۸؛ خلد برین، ۳۰۵-۳۰۶؛ مجالس المؤمنین، ۲/۲۲۹-۲۳۰؛ فوائد الرضویه، ۲۱۳.

[ ۲ ] حسین بن حسن بن یونس بن یوسف ظهیری عاملی عینائی مراد است که رساله مسائل در فقه شهرت عام داشته. وی در همین رساله نسبت به محمد امین استرآبادی حسن عقیده اش را نشان داده و او را ستوده است ← ریاض العلماء، ۲/۴۹؛ وسائل الشیعه، ۲۰/۵۰؛ امل الآمل، ۱/۷۰؛ فوائد الرضویه، ۱۳۴. ۲۰

[ ۳ ] مؤلف مطالب ترجمه مذکور را عیناً از عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۲-۱۱۳ گرفته است. نیز ← ریاض العلماء، ۲/۳۱۰؛ خلد برین، ۴۱۵. رحمت الله در شعر «فتان» تخلص می کرده است ← روضة الصفا، ۸/۵۷۴.

[ ۴ ] مقصود شهید ثانی (۹۱۱ - ۹۶۵ ه. ق) است.

### مولانا محمد باقر

محمد باقر بن الغازی القزوینی [۱] برادر مولانا خلیل بوده، فاضلی جلیل، و متکلمی منیل بوده و حاشیه بر حاشیهٔ عدّهٔ برادر بزرگوار خود نوشته، و رساله در جمعه، و منتخبی از کتاب عقل و توحید و معیشت جمع نموده مسمّی به فهرست کرده. ۵  
در مدرسهٔ التفاتیة قزوین به تدریس اشتغال داشته. گویند که جناب مولانا خلیل - قدس الله نفسه - اقتدا به جناب مولانا محمد باقر مزبور می فرموده. غرض [آن که] تقدس ذات او را قزاونّه زیاده به ملا خلیل می دهند.

### میر غیاث الله

میر غیاث الله نقیب اصفهانی [۲] از سادات مرعش دارالسلطنه قزوین [۳] و در ایام شاه اسماعیل قاضی معسکر ظفرآثر [بود] و بعد از فتح گیلان به منصب صدارت آن ولایت بین الأقران شرف امتیاز یافته بود. جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود بغایت خوش صحبت و با کمال تقوی و پرهیزگاری. از کمال ظاهر نیز حظّی وافر داشت. ۱۵

### میرزا محمد استرآبادی

از جمله فضلاهی ماهر در فقه و رجال و حدیث و تکلم بوده و کتاب رجال کبیر و متوسط و صغیر او محلّ استفادهٔ جمیع علما و فضلا و اهل حدیث

[ ۱ ] در بارهٔ او ← ریاض العلماء، ۳۸/۵؛ فوائد الرضویه، ۴۰۴.

[ ۲ ] چنین است در نسخه محافل المؤمنین، اما بیشترین منابع عصری از او به صورت میرعنایت الله و شاه عنایت الله یاد کرده اند. متوفای ۱۰۳۲ ه. ق، و همین ضبط درست است؛ زیرا مطالب مندرج در ترجمهٔ احوال او عیناً به نام میر عنایت الله در تاریخ عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۴ آمده است. نیز ← خلد برین، ۴۱۳-۴۱۴.

[ ۳ ] در بارهٔ سادات مرعش در قزوین ← مجالس المؤمنین، ۱/۱۴۷-۱۴۸.

است. [۱۱] و در این وقت جناب افضل الفضلاء المتأخرین مولانا محمد باقر بهبهانی حواشی به آن مرقوم فرموده. و از جمله تألیفات مولانا شرح آیات احکام؛ و حاشیه تہذیب؛ و بعضی رسائل موجود است.

### میر مؤمن استرآبادی

۵

از سادات عظام استرآباد، و خواهرزاده میرفخرالدین سماکی است. [۲] بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع است. گاهی به نظم اشعار ملتفت شده غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح در درجه عالی حسب فرمان حضرت خاقان به تعلیم شاهزادگان کامگار سلطان حیدر میرزا قیام داشت بعد از وقوع واقعه هایله آن شاهزاده مغفور [۳] و زمان استیلای اسماعیل میرزا تا توقّف در ایران نیاورده، به جانب هند و دکن رفت از ولات عظام دکن بنا بر وقوع تشیع سلسله قطب شاهی، ملازمت محمّد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردید و مرتبه وکالت و پیشوایی یافت و مستحقّین هر دیار به وسیله جناب میرزا از آن سلسله علیه انتفاع می بردند.

۱۰

۱۵

۱. اصل: صاحب طبیعت.

[ ۱ ] در باره آثار و احوال محمد استرآبادی (د ۱۰۲۸ ه. ق) - ریاض العلماء، ۵/۱۱۵-۱۱۷؛ سلافة العصر، ۴۱۹؛ لؤلؤة البحرين، ۱۱۹؛ فوائد الرضویه، ۵۵۴؛ فهرست دانشگاه تهران، ۵۹۸۴، ۶۶۳۵، ۶۷۳۵، ۶۸۴۸، ۷۷۹۲، ۸۵۳۴.

۲۰

[ ۲ ] ترجمه میر مؤمن استرآبادی را مؤلف عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۳ اخذ کرده است.

[ ۳ ] حیدر میرزا (و ۹۶۲ - مقتول ۹۸۴ ه. ق) فرزند شاه طهماسب اول بود. پس از پدر دعوی سلطنت کرد، اما سلطنت او یک روز بیش نبود و به تحریک خواهرش پری خان خانم به قتل رسید - عالم آرای عباسی، ۱/۱۰۵؛ روضة الصفا، ۸/۱۵۲؛ احسن التواریخ، ۶۳۷؛ خلاصة التواریخ، ۶۰۱/۱-۶۰۵؛ خلد برین، ۴۸۹-۵۰۱.

### میر شجاع‌الدین محمود

میر شجاع‌الدین محمود ولد مرحوم میر سیدعلی از جمله سادات عظیم‌القدر اصفهان [بود] [۱] و در آن ملک به سادات خلیفه مشهور و معروف‌اند و اجداد عظام ایشان از ولایت مازندران‌اند از احفاد کرام میر بزرگ والی آن دیار، که از حوادث روزگار به اصفهان افتاده، توطن اختیار نموده‌اند. خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته‌طبع و بذله‌گوی و مطایبه‌دوست [بود]. جناب میر شجاع‌الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند [ب ۵۷] و صاحب فطرت عالی بوده و در علوم متداوله، به تخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار. و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبوده و همواره فقرا و درویشان و طالب علمان و صله ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت می‌یافتند.

### میر سید علی خطیب استرآبادی

از سادات نسابه دارالملک شیراز است. بسیار فاضل و دانشمند، و از تلامذه شاه فتح‌الله شیرازی [۲] بوده، مباحثات نموده بر معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده، بر مسند افاده دارالعلم شیراز تمکن یافته، و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم به مدرسه او حاضر گشته، استفاده علوم می‌نمودند.

---

[ ۱ ] مؤلف ترجمه احوال میر شجاع‌الدین را عیناً از عالم آرای عباسی، ۱۱۴/۱ نقل کرده است نیز ← خلد برین، ۴۲۱.

[ ۲ ] سید شاه فتح‌الله شیرازی حسینی از دانشمندان عصر شاه طهماسب صفوی محسوب است در باره او ← ریاض العلماء، ۳۱۵/۴؛ خلد برین، ۴۱۷؛ روضة‌الصفاء، ۵۷۵/۸؛ الذریعه، ۶۹/۶.

### میرزا مخدوم شریفی

ولد میر شریف شیرازی، دخترزاده قاضی جهان وزیر سیفی حسنی بوده، فروتن<sup>۱</sup> و صاحب فضل و کمال و فهم و فطرت، [و] محدث و مفسر خوب و بسیار خوش محاوره بوده، و وعظ را خوب می‌گفته و اکثر اوقات ایام متبرک در مسجد حیدریه قزوین، قرب جوار خانه خود به گفتن و وعظ اشتغال داشته ۵ و جمعیت عظیم در پای منبر وعظ او می‌شده، چون تهمت آلود تسنن بود، از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده التفاتی نمی‌یافت. [۱]

### میرزا طاهر کاشی

از سادات عظام شولستان است. سیدفاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه خوب، و از شاگردان مرغوب شیخ زین‌الدین - علیه‌الرحمه - بوده، و کسب علوم در خدمت سلطان‌العلمائی امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی نموده. [۲] ۱۰

### میر زین‌العابدین کاشی و میر ابوالولی

ولدان میرشاه محمود آنجوی شیرازی سید فاضل فقیه متصلب در تشیع بودند. و میر ابوالولی در فضایل و کمالات از برادرش در پیش، و استحضارش به مسایل فقهی میان فقها از دیگران بیش بود. در اول حال به تولیت سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته، مدتی به خدمت روضه متبرکه ۱۵

۱. اصل: فروتنی.

[ ۱ ] در باره میرزا مخدوم شریفی و گرایش او به تسنن و خاندان او ← روضه‌الصفاء، ۵۷۹/۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۲۱/۱-۱۲۲؛ ریاض‌العلماء، ۴۰۱/۴؛ احسن‌التواریخ، ۶۷۸.  
[ ۲ ] در باره میرزا طاهر که به قول اسکندربیک منشی دست‌افزار (همکار) میر سید علی خطیب بوده است ← عالم‌آرای عباسی، ۱۱۶/۱؛ خلد برین، ۴۲۱.

قیام داشت و از آن مهم به جهت نزاعی که فی مابین او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده، به اردو رفته و به شرکت برادر متولی اوقاف غازی شد و در آخر ایام شاه طهماسب اول تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه به میرابوالولی<sup>۱</sup> تفویض یافته، برادرش من حیث الانفراد متولی غازی گشت. و در زمان سلطان محمدشاه قاضی عساکر گردیده، در ایام شاه عباس به منصب عالی صدارت سرافراز شد. [۱]

### میرزا ابراهیم همدانی

مشهور به قاضی زاده بود. از سادات طباطبایه الحسینی. [۲] پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او مدتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمذ نمود و در دارالسلطنه قزوین در خدمت میرفخرالدین سماکی استرآبادی اکتساب علوم عقلیه و نقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد. بعد از ارتحال شاه جنّت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت، اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا می شد، نایبان محکمه اش به قطع و فصل مرافعات می پرداختند. [الف ۵۸] و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه و مباحثه کرده، جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض می شدند و در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید؛ و شرح شفای شیخ علی؛ و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک

۱. اصل: میر عبدالولی.

[۱] مندرجات ترجمه احوال فرزندان میرشاه محمود انجوی را مؤلف عیناً از اسکندر بیک منشی اخذ کرده است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۶؛ خلد برین، ۴۲۱.

[۲] در باره احوال و آثار میرزا ابراهیم بن میرزا حسین بن حسن حسینی همدانی (متوفای ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ ه. ق) ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۵؛ سلافة العصر، ۴۸۰؛ امل الآمل، ۲/۹؛ بحار الانوار، ۱۰۹/۱۲۶؛ ریاض العلماء، ۱/۹؛ روضات الجنات، ۱/۳۳؛ تعلیقه امل الآمل، ۸۶؛ مستدرک الوسائل، ۳/۴۱۷؛ هدیه العارفین، ۱/۲۹؛ خلد برین، ۴۲۱.

دارد و در سنهٔ خمس و عشرين و ألف به دارِ بقا انتقال نمود. میرفانی کرمانی در تاریخ واقعهٔ میرزا گفته:

مرغِ روحِ روانِ ابراهیم      کرد پروازِ سويِ باغِ نعیم  
آن نبیِّ سیرت و ولیِّ فطرت      که غدیش به دهر بود عَدیم  
گفتمش سالِ فوتِ با دلِ ریش      سدره باشد مقامِ ابراهیم

۵

که با تعمیه هزار و بیست و پنج است.

#### میرزا عبدالحسین

میرزا عبدالحسین جهانشاهی ولد میر فصیح؛ او نیز از ساداتِ حسنی [بود] و با میر جعفر محتسب الممالک عم‌زاده بودند. چون والدهٔ مشارالیه را از نژادِ بناتِ مکرّمهٔ جهانشاهی می‌گفتند، و در دارالسلطنهٔ تبریز در جوارِ بقعهٔ رفیعه جهانشاهیّه اقامت داشت و تولیتِ بقعهٔ مذکوره - [که به بقعهٔ مظفریه مشهور است - از جانبِ مادرش به او متعلق گردیده. [۱]

۱۰

#### شاهِ عبدالعلی یزدی

از ساداتِ رفیع‌القدرِ عظیم‌الشأن دارالعبّاد یزد بود، پدرانِ او در ولایتِ بَمِ کرمان بوده‌اند و به دارالعبّاد یزد انتقال نموده‌اند و در آنجا به قطع و فصلِ مرافعاتِ شرعیه اقدام می‌نمودند. بغایت پرهیزکار و بی‌طمع بوده، نسبتِ قربت به سلسلهٔ علیّهٔ نوربخشیه داشت. [۲]

۱۵

۲۰

---

[ ۱ ] عین مندرجات ترجمهٔ میرزا عبدالحسین را اسکندر بیک منشی در عالم آرای عباسی، ۱۱۵/۱ آورده است.

[ ۲ ] مطالبِ مذکور را مؤلف با اندک تصرّفی از عالم آرای عباسی، ۱۱۵/۱ نقل کرده است.



### میرکلان استرآبادی<sup>۱</sup>

از ساداتِ عظامِ دارالمؤمنینِ استرآباد، و از اقوامِ میرفخرالدین سماکی بوده. در علمِ فقه مهارتِ تمام داشته، بغایت بذله‌گوی و خوش‌طبع و متدین و متقی و پرهیزگار بوده، و به نیابت و تولیت موقوفاتِ شاهزاده سلطنت<sup>۲</sup> همشیره شاه طهماسب - قیام می نمود. [۱]

### میر ابوعلی

او نیز از ساداتِ استرآباد بوده و در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه به سرحدِّ افراط می‌رسانید، و از تندِ مزاج و استیلائی به نفسِ اماره طبقهٔ علما و فضلا با او به نحوی زندگانی می‌کردند و با وجود آن از دست و زبان او نمی‌رستند. [۲]

### میرابوطالب اصفهانی

از ساداتِ اصفهان، [از] طبقهٔ امامی، و متولّی بقعهٔ شریفهٔ منسوبه به امام السّاجدین و قبله‌العارفین امام زین‌العابدین - علیه‌السّلام - واقع شده در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات به اعتقادِ خود، خود را از اقران برتر می‌شمرد. [۳]

۱. اصل: میر عبدالحسین، که قطعاً اشتباه است ← توضیحات پای‌برگ.

۲. اصل: سلطان خانم؛ متن بر اساس عالم‌آرا ۱/۱۱۶ - ۱۱۷؛ خلد برین ص ۳۰۴، ۴۰۰، ۴۰۱ و....

[ ۱ ] مؤلف محافل‌المؤمنین، ترجمهٔ مذکور را ذیل عنوان میر عبدالحسین استرآبادی نقل کرده است، امّا عبارات و مطالب او مأخوذ از عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶-۱۱۷ است که مربوط است به احوال میرکلان استرآبادی، که هیچ یک از مأخذِ عصری از او به نام میر عبدالحسین یاد نکرده‌اند. [ ۲ ] نامبرده به میر سید علی خطیب شهرت داشته است. ترجمهٔ احوال او عیناً در عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶ آمده است.

[ ۳ ] ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۶.

### میر اشرف استرآبادی

بنا بر وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری همواره به نیابتِ شرعی شاه  
طهماسب به زیارت و طوافِ آستانِ ملائکةٔ آشیانِ حضرت امام‌الانسن والجان  
رفته. [۱]

۵

### میرزا ابوطالب رضوی

ولدِ ارجمند میرزا ابوالقاسم، بغایت بزرگ‌منش و از جملهٔ ساداتِ  
خراسان [بود]؛ خصوصاً در مشهدِ مقدس معلماً به علو شأن شناخته بود،  
و سایر ساداتِ رضویّه و اقرباء ذوی‌الارحام از ایشان منتفع و<sup>۱</sup> بهره‌ور  
بودند. [۲]

۱۰

### میر مسیب نقیب، و میر محمد جعفر

#### ابن میر محمد سعید، و میرزا الغ

از سادات رضوی‌اند. میر مسیب به منصب نقابت منسوب و بین‌الاقربان  
معتبر و معزز بوده [۳] و میرمحمد جعفر [ب ۵۸] به اکتسابِ فضل و کمال  
مشغولی داشت. در اواخر از شیوه فقاہت و علوم منقول ترقی عظیم کرده به  
مرتبهٔ اجتهاد رسید، اما از فرط احتیاط و صدقِ اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد،  
بغایت متورّع و متقی و متزهّد و پرهیزگار، و از مأكول و مشروبِ شبهه‌ناک

۱۵

۱. اصل : + به تکلفات.

[ ۱ ] ← همان اثر، همانجا.

۲۰

[ ۲ ] در بارهٔ او ← تذکرهٔ نصرآبادی، ۷۸؛ تاریخ سلطانی، ۲۳۳؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۱۶/۱،

۷۷۶/۳.

[ ۳ ] میر مسیب از ساداتِ رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دارد و در  
شاعری طبعش خوب است. این مطلع از اوست: آمد رقیب و طرّهٔ جانان من گرفت / گویا اجل  
رسید و رگِ جان من گرفت. ← تحفهٔ سامی، ۶۸؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۱۶/۱.

مجتنب بود. [۱] و میرزا الغ با میرزا ابوطالب مذکور عم‌زاده‌اند و بسی درویش‌منش و حلیم و سلیم‌النفس بود و در زمان شاه‌عباس خادم‌باشی روضه مقدسه و کلیددار ضریح مبارک گردید.

### میرزا محمود

۵

ولد شمس‌الدین علی سلطان از اجله سادات منیع‌القدر بنی مختار است. میر شمس‌الدین علی ماضی، اعی جدد او - در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتائیه از دیار عرب با خیل و حشم و خیول و خدم به خراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت. در حبیب‌السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیدی به علو شأن و کثرت متبع و ملازمان و ثروت و مکنت میر شمس‌الدین علی به ولایت عجم نیامده، و کلام مشهور السماء للملک الجبار والأرض لبنی المختار [۲] بر این معنی شاهد عدل است. منصب جلیل‌القدر نقیب‌النقبائی ممالک ایران عموماً و ولایت خراسان خصوصاً به آن جناب تفویض یافته و این بیت مشهور در باره آن سید عالیجاه مذکور السنه و افواه است:

۱۵

### تعریفه

از خراسان میر شمس‌الدین علی آمد برون راست می‌گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب [۳]

---

[ ۱ ] مؤلف مطالب مربوط به میر محمد جعفر را عیناً از عالم آرای عباسی، ۱۱۶/۱ نقل کرده است.

[ ۲ ] ← عالم آرای عباسی، ۱۱۷/۱.

[ ۳ ] در باره میرزا محمود نقیب‌النقبا ← مجالس المؤمنین، ۱۴۵/۱؛ روضه‌الصفاء، ۵۷۶/۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۶/۱؛ حبیب‌السیر، ۶۱۳/۴.

۲۰

میر محمد

میر محمد ولد میر سید علی از ساداتِ کتکن مِنْ اَعْمَالِ سبزواری است و در آن ولایت صاحبِ املاکِ کلی، و به فهم و فطرتِ عالی اَتِّصافِ داشته با شعرا و ندما و مردمِ اهلِ فهمِ بی تکلفانه سلوک می نمود. در شعر فہمی پایہ بلند داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می گشود و این بیت از او مشہور است: [۱]

منہ

گل نیم شب شکفته شود در حریمِ باغ    تعلیمِ گلرخان به حیا این قدر بس است

شیخ علی

۱۰. شیخ علی بن عبدالعال، آن علیُّ الْقَدَّرِ سَنَى الْمَكَانِ، عمدهٔ مجتهدین دوران، فاضلِ جلیل ما صدقِ علماءِ اُمَّتِی کَأَنْبِیاءِ بنی اسرائیل [۲] محققِی که [تا] لوای تحقیقش افراخته شد، لشکر اشکالات را بر هم فرو شکست. و مدققِی که تا کارگاهِ تدقیقش آراسته گردید، موشکافان عبارات را دستِ حیرت بر عقب بست. هر فتوایش دستورالعملِ برجیسِ بلند مکان، و رأیِ حقانیتِ اقتضایش با قضاء توأمان. سینه اش مطرح اشعۃ انوارِ الهی، و خاطرش مہبطِ احادیث و اخبارِ حضرتِ رسالتِ پناه. مروجِ مذهبِ حقِ یقین، خاتمِ المجتهدین، صاحبِ درجۃ متعالی، شیخ علی بن عبدالعالی.

فی تعریفه

کلامش مطلعِ انوارِ تحقیق    ضمیرش منبعِ اسرارِ تدقیق

آن جناب در علم و فضل و جلالتِ قدر و عظیمِ شأن و کثرتِ تحقیق

[ ۱ ] مؤلف در ترجمه میر محمد بن میر سید علی اشتباهاً او را از ساداتِ کتکن دانسته و کتکن را از توابع سبزواری. در حالی که کتکن (کدکن) از توابع تربت حیدریه و گاهی هم از توابع نیشابور محسوب بوده است و میر محمد از اهالی کسکن سبزواری ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۷؛ مطلع الشمس، ۳/۱۰۰۵.

[ ۲ ] حدیث مشہوری است ← مجلسی، بحار الانوار، ۲/۲۲، ۲۴/۳۰۷.

كَالْشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ [۱] مشهور و معروف، و مستغنی از تعریف و توصیف است.

مصرع

به مآهتاب چه حاجت شبِ تجلی را [الف ۵۹]

[أيضاً فی تعریفه]

۵

کیست آن شیخ هادی الاسلام	مقتدای زمان و فخر انام
مهبط لطف ایزد متعال	شیخ اعظم علیّ عَبْدُالْعَال
حامی دین و ماحی طغیان	بحقیقت مرربّی ایمان
عالمان مقتداش دانستند	فیض بردند تا توانستند
بود در مجلسش به علم یقین	بحث از مذهب ائمه دین
در نجف بود حلّه، منزل او	کاشف مشکلات شد دل او
تا به توفیق ایزد داور	وز عنایات احمد و حیدر
در شهر و سنین نهصد و شش	گشت عالم چو باغ رضوان خوش
شاه عالم پناه اسماعیل	هادی خلق شاه اسماعیل
گشت از مطلع شرف طالع	شد چو خورشید، فیض او شایع
ربع مسکون به تیغ و تاج گرفت	دین اثنا عشر رواج گرفت
داشت آیین جدّ خود مسلوک	گشت از زرّ جعفری مسکوک
شیخ الاسلام را به خود طلبید	بهر تمیز نیک و بد طلبید
شاه فردوش آشیان چون رفت	زین سرای سپنج بیرون رفت
شعله شمع دودمان خلیل	شاه طهماسب بن اسماعیل
۲۰	شیخ را بهتر از پدر بنواخت
قوت مذهب ائمه دین	داد آن پادشاه مُلکِ یقین

[ ۱ ] منلی است سائر، که به صورت: كَالشَّمْسِ فِي وَسْطِ النَّهَارِ، نیز ثبت شده است .

و عمر شریف جناب شیخ هفتاد سال بوده و در حین اعتلای دولتِ صفویّه در ایران [به] ترویجِ مذهبِ حق پرداخته با امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی مباحثات فرموده، میر غیاث‌الدین شیخ را به عدم فهم منسوب، و شیخ او را به عدم تقیید مذکور ساخته. روزی در مجلسِ شاهِ جنتِ مکان در خصوص بعضی مسائل گفتگو شده، شاه اعانتِ شیخ می‌نماید و میر غیاث‌الدین منصور که به منصبِ صدارت سرفراز بوده بدون رخصت روانه شیراز می‌گردد و شاه به تعظیم و توقیرِ شیخ پرداخته تا آنکه شیخ معاودت به نجف اشرف نمود، در سنه نهصد و سی و هفت در آن مکان فیض بنیان متوفی گردیده. [وقتی] شرفیابِ خدمتِ سلطانِ تختِ گاهِ نجف می‌گردد و شیخ شهید ثانی قبل از آن که به خدمت آن بزرگوار برسد در اظهار شوق و عزم به صحبتِ فایض البرکتِ او قصیده [ای] فرموده؛ چند فردی مرقوم می‌گردد:

مِنْ الشَّهِيدِ الثَّانِي

مُفَاوَرَةٌ أَلَاؤُطَانِ دُؤْلٍ وَ بَاطِلٍ      وَ لَا سِيَّيْمًا إِنْ قَارَتْهَا الْعَوَايِلُ  
تَرْحَلُ عَنْ دَارِ الْهَوَانِ وَ لَا تَكُنْ      أَلَى الْعِجْزِ مَيَّالًا فَلَا سَادَةَ مُبَايِلُ  
فَمَا الْعَزُّ إِلَّا حَيْثُ أَنْتَ مَوْقَرٌ      وَ مَا الْفَضْلُ إِلَّا حَيْثُ مَا أَنْتَ فَاضِلُ  
وَ مَا الْأَهْلُ إِلَّا مَنْ يَرَى لَكَ مِثْلَ مَا      تَرَاهُ وَ الْأَنْفَى الْمَوْدَةَ بَاطِلُ  
إِذَا كُنْتَ لَا تَنْفَى عَنِ النَّفْسِ ضَمِيمَهَا      فَأَنْتَ لَعَمْرُ الْقَاصِرِ الْمُتَطَاوِلُ  
إِذَا مَا رَضِيْتَ الذَّلَّ فِي غَيْرِ مَنْزِلٍ      فَأَنْتَ الَّذِي عَنِ ذِرْوَةِ الْعَزِّ نَازِلُ

و شیخ اجل علی بن هلال جزایری [۱] از جمله تلامذه آن جناب است. و «مقتدای شیعه» تاریخ فوت او است. و از جمله مصنفات اوست: شرح قواعد. شش مجلّدتا بحثِ تفویض از کتابِ نکاح؛ و جعفریّه، و رساله رضاع؛ و رساله خراج؛ و

[ ۱ ] شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزائری کرکی از شاگردان مشهور علی بن عبدالعالی، که بعضی ترجمه احوال او را با علی بن هلال بن عیسی آمیخته‌اند و آن دو را یکی دانسته‌اند ← ریاض العلماء، ۴/۲۸۰؛ فوائد الرضویه، ۳۴۰؛ امل الآمل، ۲/۲۱۰.

رسالة اقسام الأرضين؛ و رسالة صيغ العقود والايقاعات؛ و نفعات اللاهوت؛ و شرح شرايع؛ [ب ۵۹] و رسالة جمعه؛ و شرح الفقه؛ و حاشية ارشاد؛ و حاشية مختلف؛ و رسالة سجود بر تربت؛ و رسالة سبحة؛ و رسالة جنايز؛ و رسالة احكام سلام؛ و نجميه؛ و منصوريه؛ و رساله در تعريف طهارت، و غير آن. [۱]

۵

### مجتهد ثانی شیخ عبدالعالی

خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالی است. در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار، و بسیار خوش محاوره و نیکو نظر و صاحب اخلاق بوده من حیث الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر علمای عصر اذعان اجتهاد آن جناب می نمودند. اکثر اوقات در بلدة طیبه کاشان اقامت نموده به درس و افاده اشتغال داشت و جمعی را به فیصل قضاء شرعیه [و] اصلاح بین الناس تعیین [کرده] بود و به نفس شریف نیز گاهی به جهت اجرای احکام شریعت غرا متوجه فیصل قضایا می گشت. و همیشه باب سعادت مآبش خواه در اردوی معلا، و خواه در کاشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان آن عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع به قول او عمل می نموده اند. والحق ذات ملک صفاتش در آن حین آرایش مُلک ایران، بلکه جان جهانیان بود. و اجازه میرداماد - قدس الله سره - به شیخ جلیل القدر می رسد. و رسالة شریفه در قبة عالم عموماً و در قبة خراسان خصوصاً [۲] مرقوم

۱۰

۱۵

### دفعه دوم (معمولاً ثانی)

[ ۱ ] مؤلف اسامی کتب شهید ثانی را به فارسی ثبت کرده و حکم و قاعده علمیت را در باره آنها نادیده گرفته است. از آنجا که نگارنده در نمایه های کتاب این نقص روش مؤلف را برطرف خواهد کرد، از ذکر هیأت کامل نام کتابها اجتناب می کند و به ذکر بعضی که نقص آنها چشمگیر است، می پردازد. از آن جمله است: نفعات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت؛ رسالة السجود علی التربة؛ رسالة فی تعريف الطهارة - امل الأمل، ۱/۱۲۱؛ نقد الرجال، ۲۳۸؛ ریاض العلماء، ۳/۴۴۱. صاحب لؤلؤة البحرين ۱۵۴ رساله های احکام السلام؛ النجمیه؛ و المنصوریه را یکی دانسته و با عنوان رسالة فی احکام السلام و التحيّة و المنصوریه یاد کرده است.

۲۰

[ ۲ ] مراد رسالة فی القبة عموماً و فی قبة خراسان خصوصاً است که نسخه ای از آن نزد صاحب

فرموده. و سید مصطفی در نقد الرجال فرموده: «جلیل القدر، عظیم المنزلة، رفیع الشأن، نقی الکلام، کثیر الحفظ، کان من تلامذة أبیه وتشرّفَتْ بخدمته». [۱]

### شیخ علی عرب

۵

فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود و در مسایل شرعیه اجوبه [و] فتاوی قولش معتبر و موثق، و در انتظام امور شرعی و عرفی صایب رأی و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جنّت مکان، شاه طهماسب به روضات احوالش تافته به منصب شیخ الاسلامی و کالت حلالیات دارالسلطنه اصفهان - که معظم ممالک از بلاد مشهوره آفاق است - منصوب گشته، و در آن هم کمال استقلال یافته [در] تنظیم معاملات دینی و دنیوی آن ملک و در رفع تسلط ارباب تعدی ید بیضا می نمود.

و شیخ علی عرب<sup>۲</sup> فاضلی متبحر و محقق بود و رتبه او از اجازة [ای] که شیخ علی بن عبدالعالی نوشته، معلوم می شود. و شیخ شهید به غیر واسطه و به واسطه سید حسن بن سید جعفر [از او] روایت می نماید. توفی قدس الله روحه

امل الآمل ← ۱۱۰/۱ بوده است. نیز ← فوائد الرضویه، ۲۳۲؛ ریاض العلماء، ۱۳۱/۳.

۱. اصل: ید و بیضا.

۲. اصل: علی بن عبدالعالی.

۲۰ [ ۱ ] ← نقد الرجال، ۱۸۸. مجتهد ثانی از اعلام توانمند و فاضل سده دهم هجری است زاده ۹۲۶ و متوفای ۹۹۳ ه. ق در اصفهان. از آثار اوست: شرح الفیه شهید؛ شرح الارشاد علامه حلی؛ تعلیقات بر مختصر النافع؛ تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال جزائری در طهارت؛ کتاب مناظرات او با میرزا مخدوم شریفی در امامت؛ رساله در عدم وجوب عینی؛ نماز جمعه در زمان غیبت. برای اطلاع بیشتر ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۸؛ ۲/۳۴۳؛ امل الآمل، ۱/۱۱۰؛ ریاض العلماء، ۳/۱۳۱؛ لؤلؤة البحرين، ۱۳۴؛ فوائد الرضویه، ۲۳۲؛ روضة الصفاد، ۵۷۷/۸؛ خلد برین، ۴۲۹؛ الاجازة الکبیره، ۳۳۸.



### مولانا عبدالله شوشتری مقتول

مولد شریفش دارالملک شوشتر است. در اوایل حال مدتی در بلده شیراز  
۵ - که آب و هوایش فضل پرور است - به کسب علوم معقول روزگار گذرانیده.  
چون همتش بر تحصیل علوم منقول مقصور گشت، متوجه سفر عربستان  
گشته، به صحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار، خصوصاً فقهای  
جبل‌العامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشد شده، درجه کمال  
یافت. و از آنجا به اردوی معلاً آمده رخصت توطن مشهد مقدس معلاً و  
۱۰ - مجاورت روضه متبرکه حضرت امام‌الجنّ والانس حاصل نموده، مدتی در  
آن مکان شریف - که مهبط انوار الهی و فیوض نامتناهی [بوده است] - به  
افادت علوم و هدایت و ارشاد خلق الله [الف ۶۰] و ترویج مذهب و تنبیه  
خلق الله از مسلک غفلت عدول نموده به شاهراه هدایت و آگاهی می‌رسانید.  
بالجمله همگی اطوار حمیده اش پسندیده اکابر و اصاغر بود. و در او ان  
۱۵ - جلوس شاه‌عباس، اکثر اوقات در مشهد مقدس به نصایح ارجمند آن حضرت  
پرداخته، موجب مزید آگاهی می‌شد و همواره منظور نظر شفقت شاهانه  
گشته، تا آن که در سال مطابق سنه ۹۹۸ - که آن بقعه متبرکه به دست اوزبک  
درآمده - جناب مولانا را گرفته به ماوراءالنهر بردند. میانه او و علمای آن  
ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد، و با وجود آن که به شعار اهل بیت  
۲۰ - تقیه کرده خود را شافعی باز نمود، متعصبان مذهب حنفی در قتل او غلو

---

[ ۱ ] زین‌الدین علی عرب معروف به منشار عاملی از اعلام علمای امامیه در عصر شاه  
طهماسب صفوی بود و پدر زین‌الدین شیخ بهائی. مدتی در هند گذراند و در عصر شاه عباس به شیخ  
الاسلامی اصفهان نایل آمد. مؤلف محافل در ترجمه احوال او به عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۸ نظر  
داشته است. نیز - روضه‌الصفاء، ۸/۵۷۷؛ فوائد الرضویه، ۳۳۰؛ ریاض العلماء، ۴/۲۶۶؛  
خلاصة التواریخ، ۲/۱۰۰۳؛ خلد برین، ۴۳۰.

کرده آن عالم سعادت کیش خیراندیش را با بکده و قلمتراش به درجه بلند شهادت رسانیدند و به آن اکتفا نکرده، جسد شریفش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند. رحمة الله علیه و لعنة الله علی أعدائه. [۱]

### مولانا خلیل القزوینی

آن فاضل متدین، ما صدق العلم خلیل المؤمن، علامه علما و فهامة حکما، متکلم محقق، حکیم مدقق، جامع فضایل نشأتین و مستجمع کمالات دارین، فقیه دانش پیشه، محقق صافی اندیشه. شرح کافیش در نهایت ادراک او کافی، و مرآت خاطرش از غل و غش صافی. حاشیه عدة الاصولش جامع اصول و علوم، و از حاشیه مجمع الیانس جمیع دقایق تفسیری معلوم. مجملاً مولانا فرزند قاضی قزوینی بوده. گویند که تحصیل علم را به نحوی با فقر و فاقه فرموده که از بی چیزی مطالعه شب را در دکان عصاری می نموده. هر چند بعضی از دقایق نکات آن بزرگوار ممدوح طبع سلیم علما نیست، نهایت منکرین مطلب آن فاضل جلیل را نیافته اند؛ چه غرض او آن بوده که از زور فضیلت معانی چند بیان فرماید که در پرده دانش دست فرسود علما نگردیده، ابکار افکار بوده باشند. چون در اخبار و احادیث که قریب به هزار

[ ۱ ] مولی شهاب الدین عبدالله بن مولی محمود بن سعید شوشتری مشهدی خراسانی در واقعه اوزبکیه، در سال ۹۹۷ یا ۹۹۸ ه. ق به شهادت رسید. قاضی احمد قمی درباره قتل او می نویسد: «چون شهر مشهد گرفته شد و ازبکان داخل شهر گشتند، اکثر صلحا و مؤمنان متحصن به صحن و روضه مقدسه شده، اکثر مردم به درون روضه مقدسه پناه برده، افادت پناه مجتهد الزمان مولانا عبدالله شوشتری به خانه چراغخانه که در دارالسیاده واقع است و محل روزنه و روشنایی ندارد، مخفی گشته، به دست ازبکان اسیر گردید. وی را نزد سلطان زاده [عبدالمؤمن خان] برده، سپردند. عبدالمؤمن چون به سوی بلخ رفت، مولانا عبدالله را همراه خود برد. وی بنا بر مقوله صادقۀ التقیة دینی و دین آبائی، عمل نموده به مذهب شافعی عمل می نمودند با این همه طلبه حنفی بخارا او را در آتش انداختند و سوختند». خلاصة التواریخ، ۲/ ۸۹۷-۸۸۹؛ نیز ← عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۱۸ - ۱۱۹؛ روضه الصفا، ۸/ ۵۷۷؛ ریاض العلماء، ۳/ ۲۴۸.

سال است، دانشمندان جهان مرور فرموده، آنچه بایست گفته‌اند و دیگر زمینی بگری نمانده الا نادراً؛ لهذا معانی تازه آن فاضل چندان وقعی در قلوب حَقَائِیْتُ پذیر متأخرین ندارد.

گویند که حاشیه عده آخوند مُلّا آقا حسین خوانساری (ره) حسب الامر شاه عباس ۵  
ثانی درس می فرموده، فضلالی دانش پیشه که درحوزه درس بوده‌اند، بعضی ایرادات مذکور می ساخته‌اند، اما می فرموده که حسب الامر شاه است، ساکت باشید. از جمله تألیفات او: شرح کافی فارسی و عربی؛ و شرح عمدة الاصول؛ و رساله جمعه؛ و حاشیه مجمع البیان؛ و رساله نجفیه؛ و رساله فیه و مجمل درنحو؛ و رموز التفاسیر و غیر آنهاست. در سنه یک هزار و هشتاد و نه طایر ۱۰  
روحش به روضات جنان پرواز نمود. [۱]

### خواجه افضل الدین تُرکه

از نژاد قضاة تُرکه دارالسلطنه اصفهان بود، به اردوی سعادت نشان رفت، منظور نظر شفقت شاه جنّت مکان شاه طهماسب گردید. بعضی اوقات به ۱۵  
شراکت میر علاء الملک مرعشی [۲] منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معللاً به امر تدریس معزز و محترم، و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود. بعد از فوت اسماعیل میرزا به اصفهان رفته، [ب ۶۰] به امر قضا که همیشه در سلسله تُرکه بود، قیام داشت. و به جهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از

[۱] در باره احوال و آثار مُلّا خلیل قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۰۱ ه. ق) - سلافة العصر، ۴۹۱؛ امل الآمل، ۱۱۱/۲؛ ریاض العلماء، ۲۶۵/۲؛ روضات الجنات، ۳/۲۶۹؛ و ریحانة الادب، ۴/۴۵۲. هم برای برخی از نسخ خطی نگارشهای فارسی او - منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۷۹۲، ۹۹۵.  
[۲] مراد میر علاء النبی است از سادات مرعشی، که مدتی قاضی معسکر بود و سپس در عهد شاه طهماسب به منصب صدارت هم رسید. جامع کمالات بود و بسیار بذله گوی و خوش سخن و پرهیزکار. درباره او - خلد برین، ۴۱۵؛ روضة الصفا، ۸/۵۴۷؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۳/۱.

شغل درچیده، منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضویه یافته، مدتی در مشهد مقدس معلاً بدان شغل شگرف پرداخت. در سال قوی ثیل، مطابق سنه ۹۹۱ در موکب شاه جنت مکان از مشهد مقدس به عراق آمده، در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده، به عالم بقا پیوست.

۵ و پیوسته درنژاد قضاوت ترکه اصفهان اهل کمال بوده‌اند و خواجه صابین‌الدین ترکه اصفهانی [۱] رساله‌ای در شق قمر نوشته، به جهت غرابت تأویل آن مجملی مرقوم می‌گردد. گفته: «چون طبقات مردم هفت طبقه‌اند، هریک سخنی گفته‌اند.

۱۰ **طبقه اول** اهل ظاهرند، یعنی محدثان کلام نبوی، که پشت اطمینان بر متکای تقلید زده، از تکاپوی طلب آرمیده گشته‌اند، و اعتقاد ایشان در این مسأله و امثال آن، آن است که جزم کنند. مثلاً بر شکافتن قمر ظاهرأ، و سؤال از چگونگی آن، بدعت دانند. و چون فکر بیشتر عوام از آن نگذرد و ایشان به جهت پیشوایی این طایفه ظاهر شده‌اند، هر آینه حکمت تامه حکیم علیم چنان اقتضا می‌کند که فکر ایشان نیز از این مرتبه بگذرد.<sup>۱</sup>

#### شعر

۱۵ درگلشن جمالش خاریست علم ظاهر مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری  
**طبقه دوم** متکلمان‌اند، اعتقاد اکثر ایشان مثل اعتقاد طایفه اول باشد، و لیکن ایشان منع سؤال نمی‌کنند<sup>۲</sup> بلکه دلیل می‌گویند بر امکان؛ چه ایشان در اصول خود اثبات کرده‌اند که خدای تعالی قادر مختار است، و مقرر کرده‌اند که جرم فلک همچو اجرام عنصری محسوس است که قبول دریدن و

۱. اصل: نگذرد؛ متن بر اساس رساله شق قمر، ص ۱۰۵.

۲. اصل: می‌کنند. مطابق متن رساله شق قمر ترکه تصحیح شد.

[ ۱ ] سید صابین‌الدین علی بن محمد بن محمد ترکه مشهور به صابین اصفهانی از بزرگان معارف اسلامی است که سالهای ۸۳۰، ۸۳۵ و ۸۳۶ را سال وفات او دانسته‌اند. در باره او و آثارش  
 ← مقامات جامی ۱۰۷/۲۹۸؛ روضه‌الصفاء، ۶/۷۰۲؛ ریاض‌العلماء، ۴/۲۴۰.

شکافتن و امثال آن کند. و چون این دو مقدمه مقرر شد، تواند شد که از برای معجزِ نبی [از انبیا]<sup>۱</sup> آن صورت به اشاره او ظاهر شود. پس ممکن است که شکافتنِ قمر - که در قرآن مجید واقع است که «**اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ**»<sup>۲</sup> و در حدیث نیز مؤید این معنی است،

۵ قرصِ قمر به کاسه گردون فرو شکست از خوانِ معجزش چو خسیسی نواله خواست  
**طبقة سیم** حکمای ظاهر و متأخرانِ ایشانند، گویند که قمرِ ظاهر محسوس شکافته نتواند شد، و می گویند که هر کوبی و فلکی که هست آن را باطنی اثبات می کنند و عقل می خوانند. و باطنِ قمر را عقلِ فعال می خوانند. و غایتِ مرتبه کمالِ آدمی مرتبه ختمی است، و آن آن است که به عقلِ فعال پیوندد و با او یکی شود. پس شکافتنِ قمر کنایه باشد از گذشتنِ ظاهر به باطن، که عقلِ فعال است به زبانِ حکمای ظاهر، که ایشان [را]<sup>۳</sup> مشائیان گویند که ارسطاطالیس معلّم ایشان است و ابن سینا رئیس این طایفه است.

#### شعر

۱۵ چو یونان آب بگرفته است خاکِ راه یثرب شو که یک چشمانِ این راهند ره بینانِ یونانی  
**طبقة چهارم** حکمای قدیم که اشراقیان خوانند و بر اصولِ ایشان نیز شکافتنِ قمر محسوس محال باشد. و حاصل آن که ایشان نور را - که عبارت از اصل و پیدایی عالم است آن را به دو قسمت نهاده اند: یکی نوری که هیچ گونه ظلمت و تاریکی با او نباشد. دویم نوری که به تاریکی چشم ممتزج تواند شد. قسم اول را علم به کلیات [الف ۶۱] و حقایقِ مجرد حاصل است و قسم دویم علم او به کلیات و جزئیات محیط تواند شد بعد از آن که از قوه به فعل آید. و گویند که نهایتِ سلسله موجودات، و تمامش آن است که علم

۱. افزوده از رساله شقّ قمر ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲. القمر ۱/۵۴.

۳. افزوده از رساله شقّ قمر ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

به تمامی ظاهر شود. پس «قمر» کنایه از آن نور ممتزج باشد، و شکافتن آن نور عبارت از بروز علم و کمال پیدایی. و «شق» عبارت از صورت است که بیرون آمد و ظاهر گشت و حضرت ختمی چنان که هست، ظاهر و هویدا می‌گرداند،

- ۵ فی الجمله منظر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم است حقیقت چُه بنگری  
**طبقه پنجم** محققین صوفیه‌اند، و گویند که سبب تنزل اصل وجود در مراتب الهی و عالمهای کمالی، و بر آمدن او به هر صورت ظهور کمال اوست و آن کمال از دو گوهر است و او را دو مرتبه است: اولاً مرتبه ظهور و پیدایی است که در هر چه هست چنانچه هست تمام ظاهر شود، و آن در تمام صورت تواند بود که آدم به عرف انسان عبارت از آن است. یعنی حقیقتی که ۱۰  
 جامع همه مراتب موجودات باشد. و مرتبه دوم از کمال وجود پیدا کنندگی و اظهارات که هر چه هست چنانچه هست، تمام هویدا گرداند. و خاتم معرفت ایشان شخصی باشد که این منصب او را تواند بود. پس «قمر» کنایه از آن صورت تامه است که در عرف سخنوران صورت کامل را به قمر تعبیر کرده‌اند که متداول جمهور است. چنان که شاعر گفته: ۱۵

شعر

روی بپوش ای قمر خانگی تا نکشد<sup>۱</sup> عقل به دیوانگی  
 و «شق» کنایه از بیرون آمدن تمام معنی است از آن صورت کامله، بی تأمل آلات جعلی و ترتیب مقدمات کسبی. چنانچه موعود حضرت ختمی است.

تعریف

۲۰ ای نور دیده دور ظهور ولایت است دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است  
**طبقه ششم** رمزخوانان حروف قرآن‌اند، و تحقیقش آن است که وجود را مراتب بسیار است که منقاد شد در قبول وجود. چنانچه بعضی مستقل‌اند در

۱. اصل: بکشد.

آن و به ذات خود موجود توانند بود چون مرتبه ارواح واجساد و اجسام. و بعضی تابع و غیر مستقل اند چون افعال و اقوال و امثال آن. و از امتهات مراتب وجود یکی کلام است که هرچه در سایر مراتب الهی و کتابی است از جزئیات حقایق و کلیات آن، همه در او موجودند، بلکه سایر ممتنعات و محالات نیز که در آن مراتب موجود نیستند، همه در این مرتبه موجود می‌توانند شد. و از خصایص این مرتبه جامعه آن است که معنیهای همه از این مرتبه ظاهر کند و جمله حقایق و معارف بدین مرتبه هویدا و روشن شوند. و تمام معنی که مراد حق است و محبوب مطلق است، هم بر این بحث جلوه خواهد کرد.

فرد

۱۰

باش تا سرّ او شود پیدا باش تا کار او رسد به ظهور

و لیکن وجود این مرتبه مستقل نیست بلکه اقتباس نور ظهور از متکلم می‌کند، و وجود او تابع وجودش می‌باشد. پس «قمر» کنایه از این معنی باشد اولاً از جهت تبعیت پیدایی، که کلام به نور ظهور متکلم ظاهر است چنانچه قمر به نور ظهور نیز اعظم. و بی او در تاریکی عدم است. ثانیاً آن که صورتی که از این مرتبه ثابت و باقی است رقمی است [ب ۶۱] و آثار و احکام وجود بر او ظاهر است. و پوشیده نیست که رقم همان قمر است به اصل حروف، و شکافتن قمر در این باب کنایه از بیرون آمدن معنی اصلی است که از صورت رقمی کتابی بی واسطه فکر بیرون آرند.

**طبقه هفتم طبقه اولی الایدی و الالبصارند که خادمان حضرت ختمی اند و** کلام ایشان آن است که کلام کامل حضرت ختمی - که کمال صورت عبارت از آن است بی شک - متضمن تمام معنی است. و هر چند معانی بسیار به او گفته‌اند و لیکن کنه مراد بر هیچ یک روشن نگشته.

فی التعریف

روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست در غنچه [ای] هنوز و صدت عندلیب هست پس شکافتن به عبارتی که کلام کامل حضرت نبوی آمده در آنجا که فرموده: «اَقْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ»<sup>۱</sup>، آن راه نموده و نشان آن داده که (لف ام اف یم ۱ = ۲۸۳)<sup>۲</sup> خادمان دانند. یک نکته از این دفتر گفتیم و همین باشد؛<sup>۵</sup> انتهی.

و بر عارف دیده‌ور معلوم است و این همه نکات است و حقیقت آن است که مقدمه مزبوره واقع شده. چنانچه متون کتب احادیث و اخبار به آن مشحون است الحق خیالات غریبه نموده. و از جمله عبارات او که تمام فضلا حکم بر تکفیر او نمودند الا مولانا رکن‌الدین خوافی صاحب حاشیه شمشیه. [۱] و آن این است: فهو العابد باعتبار یقینه و تَمَيُّدِهِ بِصُورَةِ الْعَبْدِ الَّذِي هُوَ شَأْنٌ مِنْ شُئُونِهِ الذَّاتِيَّةِ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ بِاعْتِبَارِ اِطْلَاقِهِ.

و خواجه صابن‌الدین از میرزا شاهرخ به سبب این عبارت، مضرت‌های بسیار یافت. [۲] و فوت او در سنه ۸۳ اتفاق افتاد.

فرید عصر و یگانه زمان شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد

وی از مشایخ عظام جبل‌العامل، و در جمیع فنون، به تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل دانشمند بود. و خلاصه ایام شباب و روزگار

۱. القمر ۱/۵۴.

۲. اصل: هم لب ام لف ۲۸۳۱۳؛ متن بر اساس رساله شق قمر.

[۱] درباره رکن‌الدین داود خوافی و آثارش و نیز رای او در مورد صابن‌الدین ترکه ← حبیب السیر، ۱۰۶/۴؛ تاریخ نظم و نثر، ۲۷۴/۱؛ مقامات جامی، ۲۹۱.

[۲] صابن‌الدین ترکه در عصر شاهرخ بارها از هرات تبعید شد و بخشی از عمرش را در سرگردانی گذراند. البته نسبت او به حروفیه و هم تعلق او به معارف ولانی از جمله عللی بوده است که در عصر شاهرخ علمای حنفی بر او اتهام وارد کردند. با این همه، او با کمال وقار و مناعت در دو رساله فتنه‌المصدور اول و فتنه‌المصدور ثانی به اتهام علمای حنفی پاسخ گفته و به صدق و خلوص راه و روش خود توجه داده است. ← چهارده رساله صابن‌الدین ترکه اصفهانی.



جوانی را در صحبتِ شهید ثانی و زنده جاودانی شیخ زین‌الدین - علیه‌الرحمه - بسر برده، در تصحیح حدیث و رجال و تحصیلِ مقدماتِ اجتهاد و کسب و کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند. از نوادرِ اُزکیای عالی مقدار و اکابرِ علمای و الاتبار، جامع علوم دینی، و مستجمع فضایلِ یقینی، موجِ بحرِ فضیلت و اوجِ آسمانِ افادت، بهره‌مند سعادتِ دارین، فیضِ یابِ توفیقاتِ نشأتین، مرجعِ علماء اتقیا، ملجاء مقدسینِ اولیا، اَعْلَمُ العلماءِ الربانیّه، افضل الفضلاء الصمدانیه شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد [۱] بعد از آن که جناب شیخ به جهت تشییع به دستِ رومیان درجه شهادت یافت مشارالیه از وطنِ مألوف به جانبِ عجم آمده به عزّ مجالستِ همایونِ شاهی مقرر گردیده، منظورِ انظارِ الطافِ گوناگون گشت، مراتبِ عالیّه فقهات و اجتهاد در معرضِ قبول و اذعانِ علمای عصر در آمده در اقامتِ نمازِ جمعه بنا بر اختلافی که علمای ملت در شروطِ آن کرده‌اند و مدتهای مدید متروک و مهجور بوده، سعیِ بلیغ به تقدیم رسانیده، با جمعی کثیر از مؤمنین به آن اقدام می نمود. آخر منصبِ شیخ الاسلامی و تصدّی شرعیات و حکومتِ ملیّاتِ ممالک خراسان عموماً، و دارالسلطنه هرات خصوصاً [الف ۶۲] به امنای خدمتش مرجوع گشته، مدّتی مدید در آن خطّه دلگشا ترویجِ شریعتِ غزّا [کرده] و [به] تنظیم و تنسیقِ بقاع الخیرِ آن دیار اقدام نموده به افاده علوم دینیّه و افاضه معارفِ یقینیّه و تصنیفِ کتب و رسایل و حلّ مشکلات و کشفِ غوامض و معضلات می پرداخت تا آن که شوقِ ادراکِ سعادتِ حجّ

۲۰

[۱] شیخ حسین مذکور (۹۸۴/۹۱۸ ه. ق) از اعلام علمای امامیه و پدر شیخ بهائی محسوب است که در شهرهای قزوین، مشهد و هرات شیخ‌الاسلام بوده. او در ۹۶۳ ه. ق به ایران آمد و پس از چند سال سفر مکه اختیار کرد و به بحرین رفت و در آنجا ماندگار شد. درباره احوال، آثار و آرای او ← لؤلؤة البحرین، ۲۳-۲۸؛ ریاض العلماء، ۲/۱۰۸؛ فوائد الرضویه، ۱۳۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۹ (ضمن شرح حال بهائی)؛ الاجازة الکبیره، ۳۲۰؛ معجم المؤلفین، ۴/۱۷؛ تنقیح المقال، ۱/۳۳۲.

بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و ائمه عالی مقام -  
 [عَلَيْهِمْ] صلوات الله الملك العلام - گریبان گیر گشته، قائد شوق عنان  
 توجه او را بدان صوب در حرکت آورده، رحل اقامت انداخته، با فضلی آن  
 مرز و بوم بسر می برد تا آن که در بحرین اجل موعود رسیده، بساط کتب خانه  
 ۵ حیات او را در نور دید.

و جلالت قدر و مرتبه رفیعۀ اجتهاد آن جناب از اجازۀ [ای] که شیخ  
 جلیل المقدر شهید ثانی - علیه الرحمه - فرمود، معلوم می شود تیمناً قدری  
 از آن مرقوم می گردد: «ثم انّ الأخ فی الله المصطفى فی الاخوة المختار فی  
 الدین المترقی عن حضيض التقليد الی أوج اليقين الشيخ الامام العالم  
 الأوحد ذا النفس الطاهرة الزكية و الهمة الباهرة العلية و الأخلاق الزاهرة  
 الإنسیة، عَضدَ الاسلام و المسلمین عزّ الدنيا و الدین حسین بن الشيخ  
 الصالح العالم المتقن المتقن، خلاصة الأخیار الشيخ عبد الصمد بن شیخ  
 الاسلام الامام شمس الدین محمد الجبعیّ أسعد الله جده ممن انقطع بكلّيته  
 الی طلب المعالی و وصل یقظة الايام باحیاء اللیالی حتی احرز السبق فی  
 ۱۵ مجاری میدانه و حصل بفضلہ السبق علی سائر أقرانه و صرف برهه من زمانه  
 فی تحصیل هذا العلم و حصل منه علی أكمل تصیب و أوفر سَهْمٍ فقرأ علی  
 هذا الضعیف و سمع كتباً كثيرة. [۱]

و جناب شیخ بهاء الدین محمد ولد ارجمند او در مرثیه او فرموده:

مرثیه [۲]

۲۰ يَا جَبْرَةَ هَجَرُوا وَاسْتَوَظَّنُوا هَجْرًا وَاها لقلبي المُعْتَى بَعْدُكُمْ وَاها

[ ۱ ] متن کامل اجازۀ مذکور را میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ۱۱۱/۲-۱۱۲ آورده  
 است. نیز ← الاجازة الکبیره، ۵۲، ۳۱۷-۳۲۰.

[ ۲ ] مؤلف از مرثیه شیخ بهائی چند بیت را انتخاب کرده و همه قصیده را نیاورده است.  
 برای همه ابیات مرثیه و اختلاف نسخه های آن ← سلافة العصر، ۲۹۵؛ ریاض العلماء، ۱۱۲/۲؛  
 فوائد الرضویه، ۱۳۹؛ لؤلؤة البحرین، ۲۷.

يا ثاویا بالمُصلی من قُرى هَجَرَ كُسیت مِن حُللی الرضوانِ أَصفاها  
أَقَمْتَ يا بَحْرُ فی البَحْرینِ فَاجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةٌ كُنَّ أَمْثالاً وَأَشْباها  
ثَلَاثَةٌ أَنْتِ اِنْداها وَاغزرها جوداً وَاغزها طِعماً وَاصفاها  
حَویت مِن دُرِّ العَلِیاءِ ما حَوِیا لَكِنَّ دَرَکَ أَغْلاها وَاغْلاها  
و یا ضَرِیحا حَوِی فَوْقَ السِماکِ غُلاً عَلَیكَ مِن صَلَواتِ اللَّهِ اِزْكاها ۵  
فاسحب علی الفلکِ الأعلی ذُیولَ غُلاً فَقَد حَویت مِن العَلِیاءِ أَغْلاها  
و از جمله مصنفات شیخ بزرگوار: کتاب اربعین حدیث و رساله در رد بر اهل  
وسواس، که عقد حسینی نامیده و حاشیه ارشاد و رساله حلیه [۱] و دیوان اشعار و رساله  
تحفة اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان نوشته، رد بر محقق ثانی شیخ علی  
بن عبدالعالی؛ چه شیخ علی در ساختن محارِبِ مساجد امر می فرموده که در ۱۰  
تعیین قبله جدی را ما بین کتفین باید گرفت، و شیخ حسین می فرموده که این  
غلط است به جهت آن که طول این بلاد عراق عجم و خراسان بسیار زیادتر  
از طول مکه است و همچنین است عرضش. پس لازم است انحراف آنها [ب  
۶۲] از جنوب به سوی مغرب، و به هر ولایت که می رسیده محرابهای  
مساجد را تغییر می داده. عمر شریف او شصت و شش سال، و تاریخ وفات ۱۵  
او نهصد و هشتاد و چهار [است]. و از جمله اشعار آبدار او مرثیه ای است که

۱. اصل: طعماً.

[ ۱ ] چنین است در نسخه محافل، ولیکن جمهور منابع رجالی از سفرنامه شیخ حسین یاد کرده اند: رساله رحته؛ که ظاهراً ضبط مذکور صورت محرّف و مصحّف همین نام است البته شیخ مورد بحث با عده ای از علمای حلب در سال ۹۵۱ ه. ق در مسئله امامت مناظره داشته است و این مناظرات را خود او مکتوب و مؤلّف کرده و به نام رساله فی مناظره مع بعض علماء حلب من العامة فی مسئله الأمامة خوانده است. ظاهراً مؤلّف محافل با توجه به این مناظرات، سفرنامه او را به صورتی ضبط کرده که یاد آور مفاد مناظره های شیخ است.

علاوه بر آثاری که مؤلّف محافل یاد کرده، آثار زیر هم از شیخ حسین محسوب است: تعلیقات علی الصحیفة الكاملة السجادیة؛ الغرر و الدرر؛ رساله فی الواجبات المملکیة؛ وصول الأخیار الی اصول الأخیار؛ تعلیقات علی خلاصة الرجال.

به جهت شیخ زین الدین شهید ثانی فرموده. انتخاب از آن قصیده می شود:

مرثیه

مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الْمُسْتَفْعُ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ وَ خَيْرِ النَّاسِ كُلِّهِمْ  
 كَفَاكَ فَضْلاً كَمَالَاتٍ خَصَّصْتَ بِهَا أَخَاكَ حَتَّى دَعَوْتَ بَارئِ النَّسَمِ  
 ۵ وَالْبَيْضُ فِي كَفِّهِ سُودٌ غَوَائِلُهَا حُمْرٌ غَلَّالُهَا تَدَلَّى عَلَى الْقِمَمِ  
 بَيْضٌ مَتَى رَكَعْتَ فِي كَفِّهِ سَجَدَتْ لَهَا رُؤُوسٌ هَوَتْ مِنْ قَبْلِ اللَّصَمِ  
 وَلَا أَلْمُومُهُمْ أَنْ يَحْسُدُوكَ<sup>۱</sup> فَقَدَ حَلَّتْ نِعَالُكَ مِنْهُمْ فَوْقَ هَامِهِمْ  
 مَنَاقِبٌ أَوْهَمَتْ مَنْ لَيْسَ ذَا نَظَرٍ وَأَسْمَعْتَ فِي الْوَرَى مَنْ كَانَ ذَا صَمَمِ  
 مَنْ لَمْ يَكُنْ بِنَبِيِّ الزُّهْرَاءِ مُقْتَدِيًّا فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِي دِينِ جَدِّهِمْ  
 ۱۰ أَتَقْصِرُ حَسِيْنٌ فَلَا تُحْصِي<sup>۲</sup> فَضَائِلُهُمْ لَوْ أَنَّ فِي كُلِّ عُضْوٍ مِنْكَ أَلْفٌ فَمِ  
 وَ اشعار فارسی و رباعیات بسیار از نتایج طبعِ دُرُوبَارِ او ثبتِ اوراقِ  
 است. [۱]

### شیخ بهاء الدین محمد

۱۵ شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ حسین بن عبدالصمد  
 الحارثی؛ آن بهاء ملّت و دین و سناء شریعت خیر المرسلین که در بحر عوارف  
 یکتا و در بازار معارف متاع پُربها بوده در لباس حیرانی با مجردانِ روحانی  
 مأنوس، و در طریقِ ظاهر با اهلِ باطنِ مَمْسُوس. عارفانِ کامل را خرّقه عرفان  
 به او متصل، و فقیهانِ عامل به اسناد و اخبار و احادیثِ او متوسّل. زمزمه  
 ۲۰ تسبیحِ عبادتش ذکرِ سامعه ساکنانِ عالمِ بالا، و دَمْدَمه فسونِ علمش ما

۱. اصل: ینخلوک.

۲. اصل: یحصی.

[ ۱ ] در مورد متن کامل مرثیه شهید ثانی و دیگر اشعار او ← ریاض العلماء، ۱۱۲/۲ به بعد.

صَدَقَ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>۱</sup>. قانع بنیانِ ذمیمه بشری، مروّجِ مذهبِ حقّ  
ائمهٔ اثنا عشری، پادشاهِ درویشِ پیشه، و درویشِ حقّانیتِ اندیشه. قائل  
از کتان و سمور بیزارم باز میل قلندری دارم

معمارِ دل‌های خراب، مسمارِ دیدهٔ ذوات‌الاذناب، درّیِ برجِ دقایق،  
اعظم‌العلماء‌المجتهدین و أفهم‌الفضلاء‌المقدّسین و اشرف‌العرفاء‌الکاملین ۵  
و اعلی‌العلماء‌الواصلین الی معرفة ربّ العالمین؛ برهان‌الحقّ‌والیقین، مُدبّرِ به  
دنیا و مافیها در عینِ مقبلی، شیخ بهاء‌الدین محمّد‌العاملی، خلفِ صدقِ شیخ حسین  
است. در صغرِ سن با والدِ ماجد به ولایتِ عجم آمده به جدّ و جهد بر حسبِ  
رفتارِ آباء و اجداد به تحصیلِ علوم و کسبِ کمالات مشغول گشته در علمِ  
تفسیر و حدیث و عربیّت و فقه و امثالِ آن از برکاتِ انفاسِ پدرِ بزرگوار مرتبهٔ ۱۰  
کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علومِ معقول را از فیضِ صحبتِ مولانا  
عبدالله مدرّس یزدی [۱] به دست آورد. و در فنونِ ریاضی نزد ملاعلی مذهب [۲] و  
مولانا افضل قاینی [۳] مدرّس سرکارِ فیضِ آثار و بعضی از اهلِ آن فن تلمذ نموده.  
در علمِ طب و قانون‌دانی با بقراطِ زمان حکیم جمال‌الدین محمود [۴] طرحِ مباحثه

۱۵

۱. البقره ۳۱/۲.

[ ۱ ] عبدالله یزدی از دانشیان سدهٔ دهم محسوب است که نزد جمال‌الدین محمود تلمذ  
کرد. وی در ۹۸۱ هـ. ق در حجاز درگذشت، حاشیه بر حاشیهٔ قدیمِ دوانی، شرح بر تهذیب المنطق از آثارِ  
اوست ← احسن التواریخ، ۵۹۱؛ سلافة العصر، ۴۹۰؛ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۹؛ خلد برین، ۴۳۴؛ امل  
الآمل، ۲/۱۶۰؛ ریاض‌العلماء، ۳/۱۹۱؛ خلاصة الأثر، ۳/۴۰؛ کشف‌الظنون، ۴۷۶؛ فوائد الإضویه،  
۲۴۹.

۲۰

[ ۲ ] علی مذهب نزد عبدالله یزدی مذکور علوم معقول را آموخت و در ریاضی از دانشیان  
عصر خویش محسوب بود ← عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۱۹.

[ ۳ ] نامبرده از شاگردان میرداماد بود و هم از سخنوران عصر بشمار می‌رفت. برای  
نمونه اشعار و نام آثار منظوم او ← تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۲؛ الذریعه، ۸۵/۹؛ عالم‌آرای عباسی،  
۱۱۹/۱-۱۲۰.

[ ۴ ] جمال‌الدین محمود قُمی از طبیبان مشهور عصر صفوی بود، آثاری چون رساله در

انداخته بهره کامل از آن یافت. بالجمله در اندک زمانی در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات عظیم روی داده در هر فن افضل فضلائی عصر شد و تصانیف معتبره در فنون علم از رشحات [الف ۶۳] بحر ذاتش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده. مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید؛ و کتاب جبل المتین در جمع بنیان احادیث صحیحه و حسن و موثق، و شرح هریک از احادیث؛ و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحه؛ و حاشیه تفسیر قاضی؛ و حاشیه قواعد شهیدی؛ و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله؛ و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در هیأت؛ و حاشیه شرح مختصر اصول؛ و حاشیه مطول؛ و رساله تشریح الافلاک در هیأت؛ و رساله خلاصه الحساب؛ و رساله در اسطرلاب؛ و اثنی عشریات اربع در طهارت و صوم و صلوات و حج؛ و کتاب زبدة الاصول؛ و مفتاح الفلاح در مواقف فرایض و سنن؛ و چند رساله و کتاب دیگر. [۱۱] بعضی از آن تا تاریخ سنه خمس و عشرين و ألف به اتمام رسانیده، بعضی دیگر مثل جامع عباسی، فارسی، که ناتمام مانده.

۱۵ بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و کالت حلالیات و تصدیی شرعیات دارالسلطنه اصفهان به خدمتش مرجوع گشته، آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال به امثال آن مهمات مانع آمده، متوجه آن سفر خیر اثر شد. بعد از

۲۰ طریق خوردن چوب چینی و فواید آن؛ مرکبات الشاهیه؛ رساله بیخ چینی؛ رساله در سموم افیوئیه؛ سته ضروریه طیبه را تألیف کرد - عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۹؛ خلد برین، ۴۳۵.

۱. اصل: در.

[ ۱ ] آثار شیخ بهائی از نامه و اجوبه و رساله و کتاب بیش از یکصد عنوان می شود. تاکنون کتاب شناسی دقیقی از آثار او تألیف نشده است با این همه علاوه بر فهرس نسخ خطی معاصر، رجوع شود به: ریاض العلماء، ۵/۸۸-۸۹؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۰؛ خلد برین، ۴۳۶؛ سلافة العصر، ۲۹۱؛ که اطلاعات مفیدی درباره نگارشهای فارسی و عربی او در بر دارند.

استسعاد به آن سعادتِ عظمی نشأه فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده، جریده در کسوتِ درویشان مسافرت اختیار نموده، مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت‌المقدس می‌بوده و در ایام سیاحت به صحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابرِ صوفیه و ارباب سلوک و اهل‌الله و تجردگزینانِ خداآگاه رسیده از صحبتِ فیض‌بخش ایشان بهره‌مند گردیده، ۵  
جامع کمالاتِ صوری و معنوی گشت.

و در علم ظاهر و باطن سرآمدِ روزگار، و به اعتقادِ جمهورِ فضلا و علما به رتبه‌ی عالی اجتهاد وارد، و شاه‌عباس وجودِ شریفِ آن یگانه‌ی روزگار را مغتنم دانسته، همیشه مصاحبِ او بوده و اکثر اوقات در سفر و حضر به وثاقِ او تشریف‌قدم ارزانی داشته از صحبتِ فیض‌بخش مسرور می‌گردیده‌اند. ۱۰  
اگرچه شعر و شاعری دون مرتبه‌ی عالی‌ه آن جناب است اما ذوقِ سخن‌پردازی بسیار دارند و در فنونِ سخنوری قصب‌السَّبِق از اقران ربوده‌اند و به عربی و فارسی اشعارِ آبدار و معانی‌رنگین و نکاتِ دلپذیر شیرین از آن جناب زبان‌زدِ خاص و عام است به تخصیصِ مثنویاتِ ملای روم [سرمشق ساخته]. از نتایج ۱۵  
طبع و قَادش که به مثالِ دُر در رشته‌ی نظم کشیده این دو بیت از آن جمله‌ی عالی افتاده:

### شعر

سهل باشد در ره فقر و فنا      گر رسد تن را تعب، جان را عنا  
دردِ راحت دان چو شد مطلب بزرگ      گرد گله توتیای چشم‌گرگ  
۲۰ و مجموعه [ای] ترتیب داده‌اند در ضمنِ هفت مجلد از سخنانِ رنگین و عباراتِ بلاغَتِ آیین و اشعارِ آبدارِ قدما و متأخرین و مباحثِ [ب ۶۳] دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب، و به کشکول موسوم گردانیده. [۱] مجملاً

---

[ ۱ ] کشکول شیخ بهائی از مشهورترین کتب در نوع خود است که در هفت دفتر تألیف شده و متأسفانه تاکنون تصحیح انتقادی متن آن فراهم نیامده و با وجودی که بارها به فارسی ترجمه شده،

بحری بوده مؤاج که آثار فیضانش به اطراف و اکناف رسیده و هرکس از دانشمندان از خوان کثیرالامتنان تصانیفش بهره‌ور گردیده.

باطن فیضِ مواظبتش به فقر و درویش‌نهادی موصوف و ظاهرش به رتبه عالیه اجتهاد و اخلاقِ حسنه معروف. در سیر و سلوک با زمرة اهل‌الله قرین بوده. ۵ در سنه ثلاثین و الف روزی در مقابر مشهور به تربت عارف ربانی بابا رکن‌الدین اصفهانی [۱] به ادای صلوات مشغول بود، آوازی از قبری به گوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از آسودگان قبور و منزل گزیدگان نهانخانه خاک با او به تکلم درآمده، گفته بود که «این همه غفلت چیست؟ حالا وقت آگاهی و هنگامِ انتباه است». وقائل نام و نسب خود اظهار نموده بود و حرفی دو سه از اسرارِ خفیه بر زبان آورده. اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرمودند و ۱۰ زیاده از حرفِ غفلت و ایمای آگاه و انتباه اظهار نکردند. بعد از واقعه، آن حضرت یکی از احباباً - که محرم اسرار شیخ بود - دو سه کلمه به محرمان خود گفته بود. الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریب سر به جیب تفکر فرو برده، چند روز ترکِ معاشرتِ احبباً و خلائق، و مباحثه طالب علمان نموده، آماده سفرِ آخرت می‌گردد و مترصد ارتحال از این دارِ ملال، و متفحص هلالِ شوال بود و لحظه‌ای به فراغِ بال خاطر نمی‌غنود تا آن که طلبه علوم که همه روزه از او فیضِ یابِ مسایلِ یقینیّه و شبهاتِ عقلیه بودند، به دلایل و براهین

---

هم هنوز ترجمه‌ای دقیق و علمی از آن عرضه نشده است. این اثر بهائی نشانه ذوق و رای و نظر انتقادی، ادبی و اجتماعی اوست و به لحاظ شناخت ادب فارسی در عصر صفوی حائز اهمیت فراوان تواند بود. مؤلف محافل در توصیف کشکول عیناً عبارات اسکندر بیک منشی را نقل کرده است، بسنجید با عالم آرا، ۱/۱۲۰؛ خلد برین، ۴۳۷. ۲۰

[ ۱ ] بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله انصاری بیضاوی از عارفان مشهور سده هشتم هجری (متوفای ۷۶۹ هـ. ق) بوده و آرامگاه او در تخت فولاد اصفهان مشهور است. ظاهراً نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص - که شرحی است بسیار ارزشمند بر فصوص الحکم ابن عربی - از اوست. برای اطلاع بیشتر درباره او - مجله یادگار، سال ۲، شماره ۴، صص ۴۲-۴۶؛ تذکره القبور، ۱۵۳؛ مقدمه دانشمند فقید جلال الدین همایی بر نصوص الخصوص.



مشهوره شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بود به ظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد و ثبوت آن را علاوه طاعات و عبادات شمرد. از تکرار این گونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته، رفته رفته با خلق الله به دستور آمیزش نموده، تا دوسه ماه دیگر ظاهراً اوقات به مباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده و در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشته، و باطناً به آسودگان عالم ارواح همزاد، و با روحانیون عالم اشباح دمساز بوده تا آن که در چهارم شهر شوال این سال سقیم المزاج گشته، هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت و در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم ماه مذکور بود طایر روح پر فتوحش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده به عالم قدسی پرواز نمود. شاه عباس - علیه الرحمه - در بیلاق تشریف داشته، جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازه قدم بر خاک نهاده، وضع و شریف در برداشتن جنازه به یکدیگر سبقت می جستند. ازدحام خلائق به مرتبه ای بود که در میدان نقش جهان اصفهان با همه فسحت و وسعت بر زیر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود. ۱۵ در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازه محفوف به رحمت حیّ لایموت نماز گزارده، در بقعه شریفه منسوبه به حضرت امام زین العالدین گذاشته، از آنجا نقل به مشهد مقدس معلی نموده بر وفق وصیتی که خود گفته بود در پایین پای مبارک حضرت امام الجنّ والانس در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرّس شیخ بود مدفون گشت، ۲۰ رحمة الله علیه. [الف ۶۴] [۱]

---

[ ۱ ] شیخ بهائی در سنّ ۷۸ سالگی، پس از ۷ روز بیماری در ۱۰۳۱ هـ. ق در اصفهان درگذشت، جنازه اش را در مسجد جامع عتیق اصفهان غسل دادند و بر طبق وصیت نامه اش به مشهد انتقال دادند و در حرم مطهر، بین مسجد گوهرشاد و صحن نو دفن کردند ← سلافة العصر، ۲۹۱؛ عالم آرا، ۷۱۲/۳؛ لؤلؤة البحرين، ۲۲؛ فوائد الرضویه، ۵۱۰؛ مطلع الشمس، ۲/۴۴۵-۴۴۷.

اریاب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند. از آن جمله  
اعتمادالدوله میرزا ابوطالب [۱] این تاریخ را گفته:

فی وفاته

رفت چون شیخ ز دارِ فانی گشت ایوانِ جنانش مأوا [ی]

دوستی جُست ز مسن تاریخش گفتمش: شیخ بهاءالدین وای

و دیگری گفته:

افسوس ز مقتدایِ دوران

و دیگری یافته:

افسر فضل افتاد و بی سر و پا شد شرع

و فی مُابَئِنِ فَوْتِ جناب شیخ و میرداماد مدّتِ ده سال فاصله گردید چه  
شیخ بهاءالدین محقق در هزار و سی از دارِ دنیا رحلت کرد و [فوت] میرداماد در  
هزار و چهل بود. و از جمله مرثیه‌ها که به جهت شیخ، علمای زمان و اریاب  
دانش دوران مرقوم نموده‌اند، مرثیه شیخ ابراهیم بازوری<sup>۱</sup> است، [۲] چند فرد  
مرقوم می‌شود:

مرثیه

شیخ الأنام بهاءالدین لأبریحث سَحَابُ العَفْوِ يَنْشِئُ لَهُ البَارِي

والعلم قَدْ درست آيَاتُهُ وَعَفَّتْ عَنْهُ رسومُ أَحَادِيثِ وَأَخْبَارِ [۳]

۱. اصل: یاوری.

[ ۱ ] درباره نامبرده و ماده تاریخ او برای سال وفات شیخ بهائی ← عالم آرا، ۳/۷۱۲؛ زندگانی  
شاه عباس اول، ۳/۸۸۵.

[ ۲ ] نامبرده از شاگردان شیخ بهائی بود و ادیب و شاعر، که دیوان شعر داشته و هم  
سفرنامه‌ای منظوم به نام رحله المسافر ← امل الآمل، ۱/۲۵؛ ریاض العلماء، ۱/۶؛ طرائف المقال،  
۱/۷۶؛ نجوم السماء، ۶۹؛ ریاض الجنّه، ۱/۶۷؛ فوائد الرضویه، ۸.

[ ۳ ] مرثیه ابراهیم بازوری در رثای شیخ بهائی طولانی است و همه ابیات آن را صاحب  
ریاض العلماء، ۱/۷۶ نقل کرده است. مؤلف محافل هم همه قصیده رثائیه او را پس از این در ترجمه  
حال بازوری آورده است.

و سید علی خان در سلافة العصر به مدح شیخ پرداخته، می فرماید: «عَلَّمَ الْأُمَّةَ  
الأعلام و سید علماء الإسلام و بَحَرَ العلم المتلاطمةً بالفصائل أمواجهُ و  
فحل الفضل الناتجة لديه افراده و ازواجه و طَوَّدَ المَعَارِفِ الراسخ و فضاؤها  
الذی لاتحد له فراسخ. و جوادها الذی لا يُؤمَّلُ له لحاق. و بدرها الذی  
لا يعتریه<sup>۱</sup> محاق. الرُّحْلَةُ التي ضربت اليه أَكْبَادُ الإبل و القِبْلَةُ التي فُطِرَ كُلُّ  
قلب على حبِّها و جبل فهو علامة البشر و مُجَدِّدُ دينِ الأُمَّةِ<sup>۲</sup> على رأس  
[القَرْنِ] الحادى عشر اليه انتهت رئاسة المذهب و الملة. و به قامت قواطع  
البراهين و الأدلة. جمع فُتُون العلم و انعقد عليه الاجماع و تَفَرَّدَ بِصُنُوفِ  
الظنن فَبَهَّرَ النواظرَ والأسماعَ فَمَا مِنْ فَنٍ إِلا وَ لَهُ فِيهِ القِدْحُ المَعْلَى و المَوْرِدُ  
العَذْبُ المَحَلَّى. ان قال: لم يدع قولاً لقائل. أو طال لم يأت غيره بطائل، و ما  
مثله و من تَقَدَّمَهُ من الأفاضل و الأعيان إِلا كَالْمِلَّةِ المَحْمَدِيَّةِ المُنْتَاخِرَةِ عَنِ  
المِلَلِ و الأديان، جاءت آخِراً، ففأقت مفاخيراً و كُلُّ وَصْفٍ قُلْتُ فى غيره فَأِنَّهُ  
تَجْرِبَةُ الخواطر. مَوْلِدُهُ بَعْلَبَكُ سنة ۹۵۳، انتقل [به] وَاِلدُهُ و هو صَغِيرٌ إِلَى  
الديارِ العجمية، فَنَشَأَ فى حجره بتلك الديار المحمية، و أَخَذَ عن والده و غيره  
من الجهابذِ حَتَّى اذعن له كلُّ مناضِلٍ و مناوِذٍ، فلما اشتدَّ كاهله، و صفت له من  
العلم مناهله، ضارَبَها شيخ الإسلام و قُوِّضَتْ إِلَيْهِ أُمُورُ الشريعة على صاحبها  
الصلاةُ و السلام، ثمَّ رَغِبَ فى الفقر و السياحة و اسْتَهَبَّ من مهاب التوفيق  
رياحه، فترك تلك المناصب و مال لما هولحاله مُنَاسِبٌ، فقصد زيارة بيت الله  
الحرام و زيارة النبى و أهل بيته الكرام - عَلَيْهِمُ أَفْضَلُ التَّحِيَّةِ و السلام - ثمَّ أَخَذَ  
فى السَّيَاحَةِ فساح ثلاثين سنة و أُوتِيَ فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة، و  
اجتمع فى اثناء ذلك بكثير من أرباب الفضل و الحال و نال من فيض صُحْبَتِهِمْ  
ما تَعَدَّرَ على غيره و اسْتَحَالَ، ثمَّ عاد و توطَّنَ أَرْضَ العجم و هناك هَمَى عَيْثُ

۱. اصل: تعبريها.

۲. اصل: الامام.

فضله وَ اَنْسَجَمَ قَالَف و صَنَّف و قَرَطَ الْمَسَامِعَ و شَتَّف... و تَوَفَّى قُدَّسَ سِرُّهُ  
سَنَةَ ۱۰۳۱. [۱]

و سید مصطفی [۲] صاحب نقد الرجال<sup>۱</sup> فرموده که «آن جناب به مرتبه [ای] عظیم القدر و المنزله و رفیع الشأن و کثیر الحفظ [ب ۶۴] است که من ندیدم به کثرتِ علوم و وفور و فضل و علو مرتبه او در کل فنون اسلام احدی را. گویا ۵ در هر فنی همان یک فن را در مدتی عمر مشغول بوده». و این چند کلمه از قصیده‌ای که در مدح حضرت صاحب - علیه السلام - فرموده، بیان می‌شود: [۳]

#### فی المدح

۱۰ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ظِلُّهُ  
عَلَى سَاكِنِي الْعَبْرَاءِ مِنْ كُلِّ دِيَارٍ  
إِمَامُ الْهُدَى لِأِذَا الزَّمَانُ بِظِلِّهِ<sup>۲</sup> وَأَلْقَى إِلَيْهِ الدَّهْرُ مِقْوَدَ حَوَارٍ  
عُلُومِ الْوَرَى<sup>۳</sup> فِي جَنْبِ أَبْحَرِ عِلْمِهِ كَغَرْفَةِ كَنْفٍ أَوْ كَغَمْسَةِ مِنتَارٍ  
إِمَامُ الْوَرَى طَوْذُ النَّهْيِ مَنِعُ الْهُدَى وَ صَاحِبُ سِرِّ اللَّهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ

۱۵ ۱. اصل: فقه الرجال.

۲. اصل: يظله.

۳. اصل: علم الوری.

[ ۱ ] نقل مؤلف محافل گفتار سید علیخان مدنی را با تصرف و گاه تبدیل برخی از واژه‌هاست ← سلافة العصر، ۲۸۹-۲۹۰.

[ ۲ ] سید مصطفی بن حسین تفریسی از دانشمندان سده‌های ۱۰ و ۱۱ ه. ق است آشنایی او به حسب و نسب رجال، انگیزه تألیف نقد الرجال بود، کتابی که عموماً مورد تحسین و تقدیر اعلام عصر صفوی قرار گرفته است ← امل الآمل، ۲/۳۲۲؛ ریاض العلماء، ۵/۲۱۲؛ مصنفی المقال، ۴۵۹؛ بحار الانوار، ۱۰۵/۲۶۹.

[ ۳ ] قصیده شیخ بهائی در مدح صاحب امر (عج) شصت و سه بیت دارد و به نام قصیده الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان (عج) نامیده شده است. بهائی این قصیده را در کشکول (ص ۱۰۲) نقل کرده است، نیز ← اعیان الشیعه، ۹/۲۴۵-۲۴۶؛ ریاض العلماء، ۵/۹۲-۹۳؛ امل الآمل، ۱۵۸-۱۵۹/۱

وَ مِنْهُ الْعُقُولُ الْعَشْرُ تَبْغِي كِمَالَهَا      وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي التَّعَلُّمِ مِنْ غَارِ  
و قصیده دیگر در مدح امام عصر - علیه السلام - دارد، که مطلع او این است:

قصیده

يا كِرَاماً صَبْرُنَا عَنْكُمْ مَحَال      انْ حَالِي مِنْ جَفَاكُمْ شَرُّ حَالِ  
صاحب الامر الامام المنتظر      من بما يابأه<sup>۱</sup> لا يجرى القدر  
حجة الله على كل البشر      خير أهل الأرض في كل الخصال

□ □

مَنْ إِلَيْهِ الْكُونَ قَدْ الْقَى الْقِيَاد      مُجْرِيَا أَحْكَامَهُ فِيمَا أَرَاد  
شَمْسُ أَوْجِ الْمَجْدِ مِصْبَاحُ الظَّلَام      صَفْوَةُ الرَّحْمَنِ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ  
الامام ابن الامام ابن الامام      قطب أرباب المعالي والكمال

□ □

فَاقَ أَهْلَ الْأَرْضِ فِي عَزِّ وَ جَاهِ      وَ ارْتَقَى فِي الْمَجْدِ أَعْلَى مُرْتَقَاهِ  
لَوْ مُلُوكُ الْأَرْضِ صَلَّوْا فِي ذَرَاهِ      كَانَ أَعْلَى صَفْهِمْ صَفَّ النَّعَالِ

□ □

ذُو اِقْتِدَارَانِ يَشَاءُ قَلْبَ الطَّبَّاعِ      صَيْرَ الْأَظْلَامِ طَبْعاً لِشُعَاعِ  
وَ ارْتَدَى الْإِمْكَانَ بُرْدَ الْإِمْتِنَاعِ      قُدْرَةَ مَوْهُوِيَّةٍ مِنْ ذِي الْجَلَالِ

و همچنین در مدح ائمه اثناعشر می فرماید:

فِي يَثْرَبٍ وَ الْغُرَى وَالزُّوْرَاءِ      فِي طُوسٍ وَ كَرْبِلَا وَ سَامْرَاءِ  
لِي أَرْبَعَةٌ وَ عَشْرَةٌ بِهِمْ ثِقْتِي      فِي الْحَشْرِ وَ هُمْ حِصْنِي مِنْ أَعْدَائِي  
و می فرماید:

شعر

إِنْ شِئْتَ أَقْصُ قِصَّةَ الشُّوقِ إِلَيْكَ      إِنْ جِئْتَ إِلَى طُوسٍ فَسَبِّحْ اللَّهَ عَلَيْكَ  
قَبْلَ عَنِّي ضَرْبِ مَوْلَائِي وَقُلْ      قَدْ مَاتَ بِهَائِيكَ بِالثُّوقِ إِلَيْكَ

و می فرماید:

مناجات

يا رب انى مُذِيبُ خَاطِئِي مُقَصِّرٌ فى الصالحات القرب  
و لَيْسَ لى مِنْ عَمَلِي ضَالِحٍ أَرْجُوهُ فى العشر لدفع الكرب  
غير اعتقادی حبّ خَيْرِ الْوَرَى و آله و المرء مع من احبّ

۵

و این رباعی از نتایج فکر اوست که بی نقطه است:

وَاهَا لِيَصَدَّ وَضَالِكُمْ عَلَّهْ وَعَدُّ لَكُمْ وَصَدُّكُمْ عَلَّهْ  
كَمْ حَصَلَ صَدُّكُمْ وَمَا أَمَلَهُ كَمْ أَمَلَّ وَضَلُّكُمْ وَمَا حَصَلَهُ

- از جمله مصنفات آن بزرگوار کتاب جل المتین است که جمع احادیث صحاح و حسان و موثقات و شرح آنها فرموده؛ و کتاب مشرق الشمسین است که جمع آیات احکام و احادیث صحاح و شرح آنها نموده؛ و کتاب عروة الوثقی فی تفسیر القرآن، که همان سوره مبارکه فاتحه از آن موجود است؛ و حدیقه هلالیه در شرح دعای هلال؛ و حاشیه شرح عضدی بر مختصر اصول؛ و زبدة الاصول؛ و لغز زبده؛ و لغز قانون؛ و رساله در موارث؛ و رساله در درایه؛ و رساله در ذبایح اهل کتاب؛ و رساله اثنا عشریه در صلاة؛ و رساله در طهارت؛ [الف ۶۵] و رساله در زکات؛ و رساله در صوم و حج؛ و خلاصه الحساب؛ و کشکول کبیر؛ و مخلاة؛ و جامع عباسی در عبادات؛ و محمدیه، و تهنید در نحو؛ و بحر الحساب؛ و توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنه؛ و حاشیه الفقیه [نا] تمام، و جواب مسائل شیخ جزایری - بیست و دو مسئله - أيضاً سه مسئله عجیبه؛ و جواب مسائل مدینات؛ و شرح فرایض نصیریه ناتمام؛ و رساله در نسبت اعظم جبال به قطر ارض؛ و تفسیر موسوم به عین الحیات؛ و تشریح الافلاک؛ و رساله کُرّ؛ و رساله اسطراب - فارسی و عربی -؛ و شرح صحیفه موسوم به حدائق الصالحین؛ و حاشیه بیضاوی ناتمام؛ و حاشیه مطول ناتمام؛ و شرح چهل حدیث؛ و رساله قبله؛ و کتاب سوانح الحجاز من شعره و انشائه؛ و مفتاح الفلاح؛

۲۰

و حواشی کشف؛ و حاشیه خلاصه الرجال؛ و حاشیه اثنی عشریه شیخ حسن؛ و حاشیه قواعد شهیدیه؛ و رساله در قصر و تخییر در سفر؛ و رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس است؛ و رساله در حل اشکال عطارد و قمر؛ و رساله در احکام سجود تلاوت، و رساله در استجاب سوره و وجوب آن؛ و شرح شرح رومی بر ملخص که در حدیقه هلالیه ذکر نموده؛ و حواشی زبده؛ و حواشی تشریح الافلاک؛ و حواشی شرح تذکره؛ و غیر آن از رسائل و اجوبه مسائل بسیار است که ذکر آنها موجب طول کلام می‌گردد. [۱]

### شیخ لطف‌الله

۱۰ شیخ لطف الله میسی نبیره شیخ ابراهیم میسی است که از فضلالی متبحر و فقهای مشهور عصر بوده. مولد شریفش موضع میس جبل‌العامل است. [۲] در اوایل سنّ شباب احرام زیارت امام ثامن - علیه‌التحیة و الثناء - بسته، مدتی مدید در آن آستان ملایک آشیان به تحصیل علوم روزگار گذرانیده، از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و علمای مشهد مقدس بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرّسین سرکار فیض آثار انتظام یافت. و در زمان شاه عباس اول منصب والای خادمی نیز علاوه تدریس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بوده در فترت اوزبکیه از آسیب آن طایفه نجات یافته به درگاه معلا

[ ۱ ] برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار شیخ بهائی - ریاض العلماء، ۵/ ۸۸-۹۷؛ فوائد الرضویه، ۵۰۲-۵۲۱؛ سلافة العصر، ۲۸۹-۳۰۲؛ لؤلؤة البحرين، ۱۶-۲۳؛ عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۲۰، ۳/ ۷۲؛ امل الآمل، ۱/ ۱۵۵-۱۶۰؛ خلد برین، ۴۳۴-۴۳۷؛ روضة الصفا، ۸/ ۵۷۷؛ تذکره نصر آبادی، ۱۵۰-۱۵۱؛ خلاصه الاثر، ۳/ ۴۴۰؛ کشف الظنون، ۷۲؛ نزهة الجلیس، ۱/ ۲۴۹؛ هدیه العارفین، ۲/ ۲۷۳؛ تنقیح المقال، ۳/ ۱۰۷؛ اعلام الشیعه، ۲/ ۳۶۸؛ فهرست الخدیویه، ۵/ ۱۸۰؛ مصنی المقال، ۴۰۴؛ فرهنگ سخنوران، ۹۱.

[ ۲ ] مؤلف محافل در ترجمه احوال شیخ لطف الله میسی به عالم آرای عباسی، ۱/ ۱۲۰؛ نظر داشته است، نیز - ریاض، ۴/ ۴۱۷-۴۲۰؛ امل الآمل، ۱/ ۱۳۶؛ تکملة امل، ۳۲۶؛ روضة الصفا، ۸/ ۵۷۸؛ روضات الجنات، ۵/ ۳۸۱؛ خلد برین، ۴۳۹-۴۳۸؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷.

آمده، مدّتی در قزوین به درس و افاده مشغولی نموده، حسب الأمر الأعلى از آنجا به دارالسلطنه اصفهان نقل نمود و در جوار مسجدی که در جوار دولت‌خانه نقش جهان احداث کرده معمار همّت والانهمّت آن شاه والجاه است متوطن، و در آنجا به امامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول بوده. تاریخ وفاتش:

۵ چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار [۱]

### شیخ جعفر

۱۰ شیخ جعفر ولد بزرگ شیخ لطف‌الله، بسیار صاحب حال و متورّع و مصداق أَوْلَدُ سِرِّ أَبِیْهِ؛ بلکه در مراتب علمی از پدر در پیش است. در سداد و صلاح مشهور اهل عالم بوده. [۲]

### میر شمس‌الدین محمد صدر

۱۵ سید بزرگ عالی شأن نیکو اخلاق، و به وفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت. در علم ریاضی و هیأت و رمل و نجوم و انشاء بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب می‌گفت و فهمی تخلص داشت، چون بر مسند صدارت در زمان سلطان محمد ولد شاه طهماسب قرار گرفت، [ب ۶۵] مشارّالیه دخل در کلی و جزئی امور گشوده، قریب یکصد هزار تومان از نقد و خاک فیروزه که از وجوهات و قفی ممالک و نذورات شاه طهماسب و خمیس معادن و فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود، در عرض دو سه سال به سادات و علما و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داد. مشاهیر این طبقه را رعایت‌های

[ ۱ ] درباره لطف الله میسی، نیز ← افندی، ریاض، ۴/۴۱۷-۴۲۰؛ حرّ عاملی، امل، ۱/۱۳۶؛ تکمله امل، ۳۲۶-۳۲۷؛ روضة الصفا، ۸/۵۷۸؛ روضات، ۵/۳۸۱؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۰؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷؛ خلد برین، ۴۳۸-۴۳۹؛ زرکلی، الاعلام، ۶/۱۰۷.

[ ۲ ] درباره او ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۲۰-۱۲۱؛ اعیان الشیعه، ۴/۱۳۸.



در بیان احوال دانشمندان و سخنوران / ۲۸۱

کلی نمود و جمعی کثیر به وسیله او از مواید احسان پادشاهی بهره‌مند گردیدند. و از اشعار اوست:

منه

۵ شرابِ عشق در هر مشربی کیفیتی دارد ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد  
سبوی باده از سر می‌رود فهمی به میخانه به محرابش نیاید سر فرو، خوش‌همتی دارد  
و این دو رباعی از او مشهور است:

وله أيضاً

۱۰ در می‌کده عشق شرابِ دگر است در شرع محبت احتسابِ دگر است  
مستانِ تو فارغاند از روز حساب زین طایفه در حشر حسابِ دگر است  
ایضاً

ترسا بچه‌ایست آتش‌افروزِ کنشت کاتش زده در خرمن صد حورِ بهشت  
چون هیمه‌کشان برای آتشکده‌اش رضوان همه شاخِ طوبی آرد ز بهشت  
در وقتِ رحلت این رباعی گفته بود:

رباعی

۱۵ خواهیم ازین جهان فانی رفتن در زیر لحد به ناتوانی خفتن  
در گوش زمین ز بی‌وفایی فلک حرفی به زبان بی‌زبانی گفتن [۱]

### میرزا رفیع‌الدین محمد صدر خلیفه

۲۰ والد خلیفه سلطان است. سید فاضل سلیم‌النفس مَلک خصال بوده و از علوم معقول و منقول آگاه. و بعد از عزل قاضی‌خان مشا‌الیه [۲] به منصبِ صدارت سربلند گردیده در سنهٔ اربع و ثلاثین و ألف در شاه عبدالعظیم

---

[ ۱ ] نویسنده مطالب مربوط به محمد صدر را عیناً از عالم آرای عباسی (۱/۲۳۸) اخذ و نقل کرده است، نیز ← خلد برین، ۷۴۴-۷۴۵؛ روضة‌الصفاء، ۸/۱۷۴، ۲۲۵؛ فرهنگ سخنوران، ۴۵۶.  
[ ۲ ] مراد قاضی خان سیفی قزوینی است ← عالم آرای عباسی، ۳/۷۶۴.

متوفی، و نعش او را سلطان‌العلمائی خلیفه سلطان نقل به کربلائی معلاً نموده، منصبِ صدارت به میرزا رفیع شهرستانی داده شد. [۱]

### مولانا عبدالله

- ۵ مولانا عبدالله شوشتری شارح قواعد از اعظام مجتهدین، [بود] چند سال از نجف اشرف به دیار عجم آمده در دارالسلطنه اصفهان اقامت داشت و شاه‌عباس ماضی (ره) در کمال اعزاز با او سلوک می‌نمود. و در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه احدی و عشرين و ألف اندک عارضه‌ای بر او طاری گشته در روز شنبه میرمحمد باقر داماد [۲] و شیخ لطف‌الله [۳] که مدت‌ها بود که به جهت مباحثات علمی مسائل اجتهادی فی مابین نقاری ارتفاع یافته بود، به عیادت او رفتند. جناب مولانا به این دو بزرگوار معانقه کرده، در کمال شکفتگی صحبت داشت. شب یک‌شنبه بیست و ششم شهر مزبور قریب الصبح بعد از اقامت صلاة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید، در بازگشتن بی‌مهلتی از پای افتاده، دعوت حق را اجابت نمود.
- ۱۰ جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزگاری از مستلذات دنیا درجات علیا داشت. از مأكول و مشروب به سدّ رمق قناعت نموده اکثر

[ ۱ ] درباره زندگی او و پدران او ← روضة الصفا، ۴۲۵/۸؛ ریاض العلماء، ۵۵-۵۱/۲؛ عالم آرای عباسی، ۷۹۵، ۷۶۴/۳ اما میرزا رفیع شهرستانی از سادات شهرستان بوده است، او در زمان شاه عباس اول منصب احتساب داشت و سپس به منصب صدارت رسید و در زمان شاه صفی از صدارت معزول گردید. درباره او ← زندگانی شاه عباس اول، ۵۶۰/۲؛ روز روشن، ۲۵۲.

[ ۲ ] برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار میر محمد باقر داماد ← ریاض العلماء، ۴۴-۴۰/۵؛ تاریخ عالم آرا، ۱۱۳/۱؛ سلافة العصر، ۴۷۷-۴۸۰؛ امل الآمل، ۲۴۹/۲؛ حکیم استرآباد در احوال و آثار میرداماد، تألیف آقای دکتر موسوی بهبهانی.

[ ۳ ] مراد شیخ لطف الله میسی است متوفای ۱۰۳۲ هـ. ق درباره او ← ریاض العلماء، ۴۲۰-۴۱۷/۴؛ عالم آرای عباسی، ۱۲۰/۱؛ امل الآمل، ۱۳۶/۱؛ روضة الصفا، ۵۷۸/۸؛ فوائد الرضویه، ۳۶۷؛ روضات الجنات، ۳۸۱/۵.

ایام صایم بود و به شوربای بی‌گوشت افطار می‌کرد. و قریب سی سال در کربلای معلّی و نجف اشرف ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی [۱] بسر برده، [الف ۶۶] از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل می‌نمود.

۵ گویند از مولانای مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل یافته بود. در روز وفاتش آواز ناله نفیر صغیر و کبیر خلاق به اوج سما می‌رسید، اشراف و اعیان سعی می‌نمودند که به تیمن و تبرک دستی به زیر جنازه مغفرت اندازه‌اش رسانند، از غلوی خلاق میسر نمی‌شد. در مسجد جامع عتیق اصفهان به آب چاه غسل داده، همانجا میر محمّد باقر داماد و سایر علما و فضلا نماز کردند و چند روز در مزار فیض الأنوار امامزاده واجب‌التعظیم والتبجیل امامزاده اسماعیل بوده و از آنجا نقل به کربلای معلّی شد، و ارباب استعداد تاریخ‌های مرغوبه در سلک نظم کشیدند. میر صحبتی تفریسی [۲] «آه آه از مقتدای شیعیان» یافته، و دیگری گفته:

حیف از مقتدای ایران، حیف

۱۵ شیخ محمود نام عرب جزایری یافته:

مات مجتهد الزّمن [۳]

---

[ ۱ ] مراد مولا مقدس اردبیلی است، درباره او ← امل الآمل، ۲/۲۳؛ ریاض العلماء، ۱/۵۶؛ لؤلؤة البحرين، ۱۴۸؛ جامع الروات، ۱/۶۱؛ قصص العلماء، ۳۴۲؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ منتهی المقال، ۴۰-۴۱.

[ ۲ ] درباره صحبتی - شاعر عصر صفوی - ← تذکرة الشعراء نصر آبادی، ۴۸۴. ۲۰

[ ۳ ] صاحب ترجمه، مولانا عبدالله فرزند حسین تستری اصفهانی - که به صورت مولی عبدالله قصاب نیز از او یاد شده است - از مجتهدان و مدرسان مشهور عصر شاه عباس اول بود و در اصفهان مدرسه‌ای منسوب به خود داشت. او در ۱۰۲۱ هـ. ق درگذشته است و آثاری چون شرح القواعد؛ حاشیه علی الثبیه الشیخ الشهدی؛ حاشیه علی شرح المختصر العضدی؛ رساله در وجوب صلات جمعه (به فارسی)؛ رساله در عبادات (فارسی) و تعلیقات علی الاستبصار نوشته است. برای اطلاع بیشتر ← ریاض العلماء، ۳/۱۹۵-۲۰۵؛ امل الآمل، ۲/۱۵۹؛ نقد الرجال، ۱۹۷؛ فوائد الرضویه، ۲۴۵.

[میر داماد]

ثالث المعلمین الأمير الكبير میر محمّد باقر الداماد الحسینی - رحمة الله عليه؛  
 الحقّ آن سرو ریاض ولایت و آن گلبن گلشن هدایت، استاد حکماء  
 متأخرین، اسناد کمال عارفین، استاد بشر بل عقل حادی عشر، تحریر اعظم،  
 ۵ بحر افخم، ق مقام فیجاج، طمطام موج، اگر افلاطون و ارسطو، قَبسی از قَباسش  
 را دیدندی موسی آسا به طور آستانش سراسیمه دویدندی، و اگر اقلیدس و  
 بطلمیوس مشاهده فکر ثاقب او نمودندی طریق اشکال هندسی  
 نپیمودندی. جَدْوَه [ای] از جَدّواتش خرمن مدعیان کمال را سوزد و صراط  
 مستقیمش در طریق دانش مصباح بینش افروزد و شارع النجاش اسمی است با  
 ۱۰ مسمی، و رَواشِح سماویه اش چون ترشح فیوضات عالم اعلیٰ. نیراس الضیاء اش  
 چراغ دلها. رضاعیه اش طریق اجتهاد را واضح گرداند و شیرتعلیم به گلوی  
 مجتهدین چکاند. عیون المسائلش چشمه های تحقیق به طالبان گشوده و جلالت  
 تقویم الایمانش چون افق مبین بر همگی ظاهر گردیده. ایماضش چون تشریقات  
 عیان، و سع شدادش با سبع شداد در متانت همعنان. وَ لَنَعْمَ مَا قَالِ فِي شَأْنِهِ  
 ۱۵ زَلَالِي الْخَوَانَسَارِي: [۱]

به تخمیرش یدالله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد، در کار او شد  
 و چنین در القاب او نگاشته اند، یعنی: «حطیم کعبه دانش، حاکم محاکم  
 بینش، خَرّیت بیدای معضلات، سفیر عرض مجملات، جاذب ...» [ب ۶۶]  
 . سَمِ شَد . محمّد باقر الحسینی، و در عالم آرا ذکر نموده که [به] میر کلان  
 ۲۰ مشهور بوده؛ چه «کلان» به اصطلاح اهل مازندران و فرس قدیم به معنی

۱. چند واژه از ادامه القاب ناخواناست.

[ ۱ ] زلالی معروف به حکیم خوانساری، معاصر میر داماد و از مداحان او بود، در مثنوی  
 گویی شهرت و مهارت داشت. از آن جمله است: محمود و ایاز؛ آذر و سمندر؛ شعله دیدار؛ میخانه؛ ذره  
 و خورشید؛ حُسنِ گُلوسوز؛ سلیمان نامه؛ که این هفت مثنوی را به نام سبعة سیّاره یا هفت آشوب  
 خوانده اند. - تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۲۳۰؛ هفت آسمان، ۱۴۰؛ ریحانة الادب، ۳۷۸/۲.

«بزرگ» است. و وی خلفِ صدقِ مرحوم سید محقق استرآبادی است و دخترزادهٔ مجتهدِ مغفورِ مبرورِ شیخ علیٰ عبدالعالی. پدرش بدین جهت به «داماد» اشتهاار یافته بود. در صغرِ سن در مشهدِ مقدّس معلاًّ واقع شده در خدمتِ مدرّسان و افاضلِ سرکارِ فیضِ آثارِ اکتسابِ علومِ نموده در اندک زمانی ترقّی عظیمِ نموده، و در زمانِ سلطانِ محققِ پادشاهِ ولدِ شاهِ طهماسب به ۵ اردوی معلاًّ آمده به صحبتِ علما و فضلاً رسیده مدّتی با امیرفخرالدین سماکی استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثاتِ نموده و در علومِ معقول و منقول سرآمدِ روزگار گشت و مدّتِ العمر لحظه‌ای از مباحثاتِ خالی نبوده و لمحّه [ای] اوقاتِ شریف به بطالت نگذرانیده. جامعِ کمالاتِ صوری و ۱۰ معنوی و کاشفِ دقائقِ آنفسی و آفاقی بوده و در اکثرِ فنونِ غریب و علومِ حکمیات و فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته، رتبهٔ عالیِ اجتهاد را بهم رسانیده، و فقهای عصرِ فتاویِ شرعیّه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمرده‌اند.

و در اکثرِ علومِ تصانیف دارد و آنچه حال موجود است کتابِ صراطِ المستقیم؛ و افق‌المبین؛ و کتابِ رواشع سماویّه در شرحِ احادیثِ امامیه؛ و کتابِ شرحِ کافی کلینی؛ و تفسیرِ قرآنِ موسوم به سُدرة المتّهی؛ و رسالهٔ خلقِ اعمال که به ایقاقاتِ مسمّی گردیده؛ و کتابِ خلسه ملکوتیه؛ و عیون‌المسائل؛ و ایماضات؛ و ضوابطِ الرضاع؛ و سبع شداد؛ و حاشیه شرح مختصر اصول؛ و قَبسات؛ و شرح استبصار؛ و حقّ‌الیقین فی حدود العالم؛ و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه؛ و شرح صحیفهٔ کامله؛ و ۲۰ رسائل و کتب دیگر از مصنّفاتِ جناب میرکسوت ظهور پوشیده. [۱]

---

[ ۱ ] میرداماد یکی از پرکارترین و پر اثرترین نویسندگانِ عصرِ صفوی است. آثار او از تألیف و شرح و حاشیه و تعلیقه و رساله‌های کوتاه و بلند، مکتوبات و اشعار بیش از صد عنوان است. در بارهٔ او پیش از این، به منابعِ عصری ارجاع دادم، در اینجا یادآوری می‌کنم که کتابِ حکیم استرآباد، تألیف آقای موسوی بهبهانی در بارهٔ احوال و آثارِ میرِ داماد از جمله آثارِ جامع و سودمند است فقط پاره‌ای از منشآتِ میر داماد یا مربوط به او در اثرِ مذکور مجال طرح نیافته است.

و حافظهٔ جناب میر به مرتبه [ای] بوده که از اوّل حال در مبادی نشو و نما هر نقد عبارتی که به خازن طبیعت سپرده در حفّظِ آن شرط امانت بجای آورده فلسفی از آن از خازنِ طبعِ وقّاد، و فلسفه [ای] از آن فوت نشده در طاعت و تقوی و عبادت درجهٔ علیا ورتبهٔ بس متعالی داشته. خلاصهٔ اوقاتش صرفِ مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و گاهی به نظم اشعار ملتفت شده ۵  
اگرچه دون مرتبهٔ عالی اوست. امامضمون این مقال را که از زبده العارفین سخنور نامی شیخ نظامی - علیه الرحمه - مشهور است:

پیش و پسی بست صفِ کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا [الف ۶۷]  
منظور داشته، زبانِ صدق بیان بدان گشوده، «اشراق» تخلّص می فرموده. ۱۰  
و در غزل و قصیده و مثنویات، به تخصیص مثنوی [۱] که در بحرِ مخزن الاسرار شیخ نظامی در سلکِ لآلی بحر معانی در آورده، داد سخن پرداز می داده است. از منظومات جناب میر این رباعی که در بعثت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلّم - در رشته بلاغت انتظام داده تیمناً و تبرکاً در این صفحه ثبت افتاد:

منه

ای ختمِ رسل دو کون پیرایهٔ تست افلاک یکی منبرِ نه پایهٔ تست  
گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب تو نوری، و آفتاب خود سایهٔ تست  
و علؤ مرتبهٔ میر از کتابِ خلسهٔ ملکوتیه معلوم است که با مجردانِ عالم بالادم از یکتایی می زده، می فرماید: ائی ذات یوم فی ایام شهرنا هذا و قد کان یوم ۲۰

[ ۱ ] میر داماد به تصریح اسکندر بیک منشی، مثنوی به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی ساخته بوده است ← عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۳ این که آقای موسوی بهبهانی در حکیم استرآباد (ص ۱۱۲-۱۶۹) می نویسد که «میر داماد همچو تألیفی ندارد»؛ جای تردید است، زیرا اسکندر بیک منشی مثنوی مذکور را رؤیت کرده بوده است.

الجمعة رابع عشر شهر رسول الله شعبان المكرّم لعام ۱۰۲۳ من الهجرة المقدّسة كنت في بعض خلواتي اذ كررتي تضاعيف أذكاري وأورادي باسمه الغنيّ فاكرّر يا غنيّ يا مُغنيّ مُشْدُوهاً بِذَلِكَ عن كلّ شئى الأ عن التَوَعُّلِ في حريم سرّه و الإمْحاءِ في شُوعِ نوره فَكَأَنَّ حَاطِفَةً قُدْسِيَّةً قد ابترت الى ۵ فَاجْتَدَبْتَنِي مِنَ الوُكْرِ الجسداني فَفَكَكْتُ حَلَقَ شبكة الحِجْسِ و حَلَلْتُ عُقَدَ حباله الطبيعه و اخذت اطيّر بجناح الروح في جوّ مَلَكُوتِ الحقيقه فَكَأَنِّي قد خلعتُ بَدَنِي و رفضتُ عَدَنِي و مَقُوتُ خَلْدِي و نَصُوتُ جَسَدِي و طويْتُ اقليم الزمان و طرت الى عالم الدهر...، الى آخر كلامه. [۱]

و سند اجازۀ حديث به سيّد سند، خاتم المجتهدين شيخ عبدالعالي بن شيخ ۱۰ على محقق ثاني و به شيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي والد شيخنا البهائي قدس الله سرهم، و از ايشان مُعَنَّأً به معصوم منتهى مى گردد. و در ايام سعادت فرجام سلطنت شاه ظهماسب که پنجاه و چهار سال [بوده]، و يك سال سلطنت شاه اسماعيل ثاني و دوازده سال سلطنت شاه سلطان محمد و چهل و سه سال سلطنت شاه عباس گيتيستان بسر برده، و در سنۀ يك هزار و چهل که سه عام از ۱۵ جلوس شاه صفى منقضی گردیده بود، جناب مير رفض کلي بدن نموده، روح مقدّسش به عالم اعلى شتافت و سخنوران دانش پيشه سال وفاتش را ساخته، [و از آن جمله] يافته اند: عروس علم دين را مُرده داماد.

### مير محمد رفيع واعظ قزوینی

۲۰ مير محمد رفيع واعظ قزوینی آن رفيع جنابى که پایه انشاء در کلام از او سمّت رفعت گرفته و ابکار الفاظ را به مِتَقَبِ خاطرِ عاطر سفته، گلشن معانى و بيان از او خرّم، و صحن اراضى مواتِ دل مردگان از آبيارى الفاظش رشک گلستان ارم گردیده. از مواعظش دلها صيقل پذير، و نازکي کلماتش چون ابدانِ دلبران

در جامهٔ حریر. تابش مهرِ نفسِ قدسیه‌اش در هنگامِ تذکّرِ آیات و اخبارِ لعل‌سازِ خزفها، و کاوشِ غوّاصِ سخنهایش در بحرِ تذکارِ مواعظِ برورده گوهرها از صدفها. نه تنها ابواب الجنان<sup>۵</sup> هشت در بهشت را گشوده بلکه هفت درِ دوزخ را نیز بسته، و مجموعهٔ گنجینه‌اش نه همین ابوابِ گنجِ مرام را مفتوح نموده بلکه زنگِ کدورت از خواطر شسته، با آن که دیوان شعرش اکثر بطرزِ مواعظ است از غنّج و دلّالِ شاهدان و عباراتِ لطیفه [خالی] نیست چه بسیار تعجب است که عرویس سخن را با وجود [ب ۶۷] عریانی چنین در انظار جلوه دادن، و ابوابِ سرور به روی عالمیان گشادن. جناب میرزا ولد مولانا فتح‌الله قزوینی است [۱] و خلفِ ارجمند او میرزا محمد شفیع است [۲] که او نیز در فنّ شعر و انشاء ماهر بوده و خلف او میرزا محمد رفیع مشهور به میرزا باباست که جلدِ ثانیِ ابواب الجنان را تألیف فرموده و چون سنّ شریفش به مرحلهٔ بیست و پنج رسید از دارالغرور به دارالسّور رحلت فرموده. تاریخ فوت، میرزارفیع‌ای اول «گفت حیف از واعظ» یافته، سنه ۱۰۸۹ در دارالسلطنه قزوین به جوارِ رحمت ربّ العالمین پیوست. [۳]

۱۵

[ ۱ ] در بارهٔ او رجوع شود به منابعی که پیش از این به آنها ارجاع داده‌ام.

[ ۲ ] نامبرده از واعظان مشهور قزوین در سدهٔ ۱۱ هـ. ق محسوب است و الفصول الشعون فی معالجهٔ امراض اهل الدین. باحدیث آل طه و یاسین از جمله آثار اوست. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار وی ← ریاض العلماء، ۱۰۹/۵؛ تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۱۷۳؛ هدیه العارفین، ۳۱۰/۲؛ ایضاح المکنون، ۱۹۳/۲؛ الذریعه، ۳۳۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۱۸/۲؛ ریحانة الادب، ۲۹۴/۶؛ معجم المؤلفین، ۷۰/۱۰.

۲۰

[ ۳ ] میر محمد رفیع واعظ قزوینی، صاحب ترجمه، از واعظان و یکی از شاعران ورزیدهٔ عصر صفوی محسوب است. دیوان شعر او به کوشش شادروان سید حسن سادات ناصری در ۱۳۵۹ شمسی در تهران منتشر شده است. در بارهٔ او علاوه بر مقدمهٔ متّبع دیوان، ← ریاض العلماء، ۱۵۰/۵؛ روضة الصفا، ۵۸۵/۸؛ فوائد الرضویه، ۱۸۳؛ ریحانة الادب، ۲۹۳/۶؛ تذکرة الشعراء نصرآبادی،



[میر سیّد احمد عاملی]

میر سیّد احمد بن الحسین بن الحسن العاملی الحسینی از جمله فضیلائی نامی و علمای سامی و فرزند ارجمند میر سیّد حسین جبل‌العاملی است که در نزد شیخ الاسلام و المسلمین بهاء المله و الدین احادیث را گذرانیده و شیخ نیز بعضی از اخبار از او روایت [کرده] و او از والد خود. مجملأ سیّد جلیل‌القدر ۵ برادر میرزا حبیب‌الله صدر است و پیوسته اوقات سعادت علامت خود را در تنقیح اخبار مصروف ساخته همواره در سجاده عبودیت و محراب بندگی در کمال سرافکندگی به عبادت اشتغال می فرموده و در معقولات نیز فاضل و بسیار زاهد و بارع و عابد بوده. [۱]

۱۰

میرزا ابراهیم همدانی

آن قدوه عالمان ربّانی و عمده سالکان طریق عرفانی که از جمله فضیلائی مشهور و معروف زمان شاه‌عباس گیتی‌ستان بوده و گوی رجحان از افاضل زمان می‌روده و معاصر جناب شیخ الاسلام و المسلمین بهاء المله و الدین است و شیخ معترف به فضل و علو رتبه او بوده. و جناب سیّد علی‌خان در سلافة ۱۵ العصر به محامد او پرداخته: توفی قدس الله روحه فی سنة ۱۰۲۶. در سنه یک هزار و بیست و شش به جوار رحمت الهی پیوست. [۲]

---

۲۰ [ ۱ ] صاحب ترجمه از فقیهان عصر صفوی بوده و میل به تصوف داشته و رساله‌ای به فارسی در تحقیق تصوف نوشته است. در باره او ← امل الآمل، ۳۲/۱؛ ریاض العلماء، ۳۴/۱.

[ ۲ ] صاحب ترجمه از مشاهیر سده‌های ۱۰ و ۱۱ ه. ق بوده است که سال وفات او را ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ ه. ق دانسته‌اند. آثار او عبارتند از: شرح الهیات الشفا؛ حاشیه علی شرح الاشارات؛ حاشیه علی الشرح الجدید للتجريد؛ حاشیه علی الکشاف؛ رساله الأنموذج الابراهیمیة؛ رساله فی علم الکلام. در باره او ← سلافة العصر، ۴۸۰-۴۸۱؛ عالم آرای عباسی، ۱/۱۱۵؛ امل الآمل، ۹/۲؛ بحار الانوار، ۱۰۹/۱۲۶؛ مستدرک الوسائل، ۳/۴۱۷؛ هدیه العارفین، ۲۹/۱.

[میرزا ابراهیم]

میرزا ابراهیم شیخ الاسلام طهران، که زبده دودمان سیادت و قدوة خاندان افادت بوده، در رواج دین مبین صاحب خیل و حشم، و در زهد و تقوی ثانی ابراهیم ادهم بوده. جناب سید جلیل القدر خلف ارجمند سید محمد بن میر سید حسین بن میر سید حسن اعرج کرکی عاملی است که اوصاف حمیده ایشان در این ۵ صحیفه نگاشته گردیده. و جناب مزبور برادرزاده مرحوم میرزا حبیب الله صدر است که فاضلی جلیل القدر معاصر شاه سلیمان بوده و مرحوم میرزا ابوالقاسم کلانتر طهران که از معمرین بوده، نقل می نمود که میرزا از قزوین عازم زیارت مرقد مطهر امامزاده لازم التّعظیم گردیده چون در ولایت ری در آن وقت فاضلی متبحر و تحریری ماهر نبوده، اهالی عبدالعظیم و طهران قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته به جهت ترویج دین مبین و اجرای احکام شریعت حضرت خیر المرسلین او را در طهران نگاه داشته به امر شیخ الاسلامی قیام فرموده، به نحوی سلوک مسلوک داشته که احدی از اهالی ری قدم از جاده شریعت مقدسه بیرون نمی توانستند نهاد. و در طهران به جوار رحمت ایزد ۱۵ سبحان پیوسته، معاودت به قزوین فرمودند. [الف ۶۸] [۱]

[رضی صدر]

میرزا محمد رضی صدر ابن میرزا محمد تقی از اعظام سادات رفیع الدرجات دارالسلطنه اصفهان مشهور به سادات شهرستان [است] و به سعادت مصاهرت شاه عباس ماضی سرافرازی داشت. در سنه سبع و عشرين و الف در ۲۰ بلده زنجان متوفی شده، نعش او را به دارالمؤمنین قم برده در جوار حضرت

[ ۱ ] در باره صاحب ترجمه، نیز ← امل الآمل، ۳۰/۱؛ ریاض العلماء، ۶۳/۲-۶۴؛ روضات الجنات، ۳۲۳/۲؛ اعیان الشیعه، ۲۰۷/۲.

معصومه - علیها السلام - مدفون گشت. [۱]

### شیخ محمد خاتون

از زمره علمای افاضل بوده، پدرش شیخ علی خاتون در زمان شاه پهماسب ماضی از اتقیاء مجاورین مشهد مقدس، و از سرکار فیض آثار حضرت امام‌الجنّ والانس موظف بود و خود در زمان فترت اوزبکیّه به جانب دکن رفته، به حسب تقدیر در سلسله علیّه قطب شاهیه اختصاص یافته. [۲]

### قاضی خان صدر

وی از سادات عظیم‌القدر سیفی قزوین بود که ابا عن جدّ در قزوین و نواحی به منصب جلیل‌القدر اقاضی القضاتی معزز، و او سیّد عالیشان کریم‌الذات و به اخلاق حسنه فضایل و کمالات آراسته. در زمان شاه‌عباس اول منصب قضاء عسکر یافته و چون از آن مشغله دامن درچید توفیق حجّ بیت الله الحرام دریافت و چون از حجّ معاودت نمود به منصب صدارت بلندنام گردید و در قصبه طرشت ری مریض و علیل گشته، در سنه یک‌هزار و سی رخت به عالم آخرت کشید. نعش او را به مشهد مقدس

[ ۱ ] مؤلف اطلاعات مربوط به میرزا رضی بن میرزا محمد تقی را عیناً از عالم آرای عباسی

(۶۸۵-۶۸۶) نقل کرده، البتّه با حذف عبارات زیر: «حضرت اعلی (یعنی شاه عباس اول) از

فوت او بسیار متأثر شده، منصب صدارت را که به او مفوض بود، در اوّل حال به پسرش میر

صدرالدین محمد نامزد فرمود، اما بنا بر حادثه سنّ و طفولیت نیابت او به میرزا رفیع شهرستانی

عمّ زاده او تعلق گرفت». نیز «روضه‌الصفاء، ۳۹۱/۸؛ همان، ۴۴۵/۸؛ تاریخ سلطانی، ۱۳۹، ۲۴۴؛

زندگانی شاه عباس اول، ۵۶۰/۲، ۸۰۴.

[ ۲ ] شیخ محمد بن علی بن خاتون‌العاملی العینائی دانشمند عصر صفوی، که در هند به

نشر معارف شیعی اهتمام داشت و آثاری چون شرح ارشاد؛ ترجمه اربعین شیخ بهائی (مشهور به ترجمه

قطب شاهیه)؛ حواشی بر جامع عباسی شیخ بهائی در آن کشور عرضه داشت ← ریاض العلماء،

۱۳۴/۵-۱۳۵.

میرزا محمّد رضی

- آن زیب‌افزای مسندِ دانشوری و رونق‌بخش سریرِ فضیلت‌گستری،  
 ۵ خَلْفُ الصَّدَقِ سلسلهٔ فضل و افضال، قره‌العین قبیلهٔ دانش و کمال، جامع  
 خصالِ رضیّه روحانی، مستجمعِ اخلاقی حمیدهٔ انسانی. خرد طفلِ مکتبی در  
 دبستانِ شعورش، مشعلِ مهرِ پرتوی از شمعِ شبستانِ ضمیرِ پر نورش. مَسَاطِعُ  
 فکر اقلیدس واله شکلِ عروسِ ابکارِ ذهنِ نقّادش و نتایجِ مهندسی پرورده  
 کنارِ اُمِّ العروسِ طبعِ وقّادش، عضادهٔ اسطیلابِ دانش، منطقهُ فلکِ بینش،  
 ۱۰ گلدستهٔ گلدانِ فضلا، میرزا محمدرضا که شارحِ سی فصلِ نصیر الملهٔ والدّین است  
 و موسوم به کتابِ ربیع‌المنجمین نموده. الحَقُّ شرحِ مزبور مشتمل است بر  
 اسرارِ نجوم، و مشحون است به اکثر علوم، گلشنی است پُر از گل‌های مسایلی  
 غامضهٔ شرعیّه، و چمنی است مملو از ریاحینِ مباحثِ حکمیّه و ریاضیه.  
 باغی است پر زیب از حلّ معضلاتِ اشراقیه و کشفِ مشکلاتِ مَسَائِیه، و  
 ۱۵ گلبنی است آراسته به مرموزاتِ نجومیه و هیآتِ فلکیّه، و نرگسدانی است  
 پیراسته به اشکالاتِ هندسه و حسابیه. روضه‌ای است ممتلی از اثمارِ  
 موامراتِ زیجیه، و اشجارِ اغلاقاتِ عرفانیّه. و حدیقه‌ای است رنگین از ازهارِ  
 فراید لغاتِ عربیه و فرایدِ کلماتِ ادبیّه بوستانِ ملوّن به الوانِ صنایعِ ربّانیّه.  
 در زمانِ شاه‌عباس صاحب‌قران فانی در سنهٔ (۱۰۷۵) به تألیفِ آن کتابِ مستطاب  
 ۲۰ پرداخته. [۲]

[ ۱ ] مأخذ مؤلف در ترجمهٔ قاضی خان صدر، عالم آرای عباسی (۷۱۱/۳) بوده است؛ نیز ←  
 خلد برین، ۶۵۳.

[ ۲ ] از ربیع‌المنجمین فی شرح الفصول الثلاثین، نسخه‌هایی در کتابخانه‌های آستان قدس  
 رضوی و سپهسالار (شهید مطهری) موجود است. فهرست‌نویسان آن را از میرزا رضی مستوفی  
 فرزند محمد شفیع تبریزی (د - ۱۰۷۵) دانسته‌اند ← فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ۱/۳؛ فهرست رضوی،

### میرزا محمّد رضا منشی الممالک نصیری

آن [ب ۶۸] منشی مضامین انسانیّت، و طُغرا نگارِ صحیفهٔ آدمیت، فاضلی نامی و عالمی گرامی بوده در اخبار و احادیث محدّثی جلیل و در تفسیر آیات محقّقی نبیل. کشف الآيات كاشف کمالات او، و تفسیر قرآنش مفسّر تحقیقات او. الحقّ در کشف الآيات کمال اعجاز نموده که در هر ماده توان به تحقیق مطلب پی بردن و آیات کلام حمید مجید را جستن. و تفسیر قرآنش زیاده از سی مجلد است که به عربی و فارسی بیان فرموده و جمع احادیث و اخبار در آن نموده. عجب است از شیخ حسین - قدس الله روحه - که جناب میرزا [را] از سلک سادات شمرده و حال آن که خود در ابتدای کتاب کشف الآيات فرموده: محمدرضا بن عبدالحسین النصیری الطوسی فی سنةٍ مِنَ الهجرة بَيْنَها ۱۰ تاریخنا الذی قلنا بالفارسیّة:

نام این نسخه و سال تاریخ کشف آیات کلام قدس است - سنه ۱۰۶۷. [۱]

### سید علیخان

آن زبدهٔ خاندان مجد و احترام و عمده علمای اعلام، طراز مسندِ دانشوری و انوارِ صبحِ فضیلتِ گستری، موضحِ طریقهٔ رشاد، و اسوهٔ زهاد و عبّاد، تذکرهٔ دیوانِ آفرینش و زهرهٔ بوستانِ بینش، صاحبِ درجاتِ رفیعه و مراتبِ منیعه، حدایقِ ندیهٔ عربیه، و شقایقِ گلستانِ علوم ادبیه، ریاضِ سالکین از شبیمِ انظارِ او ریّان، و گلشنِ عارفین از گلهای عرفانِ او سرسبز و خندان. و جنابِ سید از اهل فسا از محالّ شیراز است و از خاندان‌های قدیم و ساداتِ لازمِ التعظیم بوده و وی خلفِ ارجمند امیر نظام الدین احمد بن میرزا ۲۰

نسخهٔ شمارهٔ ۷۱۲۸؛ نیز ← الذریعه، ۱۰/۷۷.

[ ۱ ] در نسخهٔ اصل، مصراع دوم به صورت «کشف الآيات كلاس قدس است» آمده که غلط است و سال ۱۰۶۷ ه. ق از آن بدست نمی‌آید و کلمهٔ «کلاس» هم مفهوم نیست. به هر حال در باره صاحب ترجمه و نسخه‌های دو اثر او ← ریاض العلماء، ۱۰۴/۵؛ الذریعه، ۱۸/۳-۵.

معصوم الحسینی است [۱] که امیر نظام الدین احمد نیز از جمله فضیلتی عظیم الشان و صاحب رسائل متعدده و دیوان شعر و ثانی کافی الکفاة صاحبین عباد در حیدرآباد دکن بوده که مرجع علمای آنجا و ملجأ ملوک و امراست و از جمله متمولین روزگار و صاحبان دولت و اعتبار و شوکت و اقتدار، و صاحب سیف و قلم بوده. ۵

الحق فاضلی چون سید علیخان [۲] به سلیقه انیقه و عالمی به آن جودت طبع و فهم کم آمده. انشایش سفینه مشآت اموز القیس و سحبان را در خاک نشانیده، و زیب و زیور عباراتش حُللِ مُطَوَّرِ کلماتِ مَلَأَ شرف الدین یزدی را بی زیور گردانیده در فضیلتش شرح صحیفه کامله شاهدهی است عیان و در انشایش سلافة العصر مشهور زمان. و از جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغة است که طراز عرصه روزگار است. و الحق کتاب لغتی به آن سامان که مشتمل بر حقیقت و مجاز و اصطلاحات تحقیق و اغلاط لغویین باشد تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده. و جناب أعلم العلماء شیخ محمد یوسف شیرازی می فرموده که «نسخه به خط سید در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سید رسیده، فرصت اتمام نیافت». ۱۰

و از جمله مؤلفات شریفه او حدائق الندیة فی شرح الصمدیة است که اکثر تحقیقات عربیه به عبارات [الف ۶۹] مختصره نموده که در کتب مطوولات بهم نمی رسد و دیگر انوار الربیع فی انوار البدیع است و دیگر سلافة العصر من محاسن

۲۰ [ ۱ ] امیر نظام الدین احمد مذکور، شیرازی بوده است و از خاندان غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی. او در ۱۰۸۶ در حیدرآباد درگذشته است. ← ریاض العلماء، ۱/ ۶۶-۶۷؛ سلافة العصر، ۱۰؛ امل الآمل، ۲/ ۲۷؛ فوائد الرضویه، ۳۶.

[ ۲ ] شرح حالی بسیار دقیق و کتاب شناسانه از سید علیخان شیرازی در ریاض العلماء ۳/ ۳۶۳-۳۶۷ آمده است. هم در مقدمه سلافة، خودش به احوال و خاندانش توجه داده است. مؤلف محافل المؤمنین نیز سلافة العصر او را به حیث منبعی موثق مورد مراجعه و اخذ و نقل یافته است.

أهل العصر؛ و مَوْضِعُ الرِّشَادِ فِي شَرْحِ الْإِرْشَادِ؛ و الدرجات الرفيعة في طبقات الامامية من الشيعة؛ و زهره در نحو؛ و سلوة الغريب و اسوة الاديب؛ و تذكرة ديوان شعر؛ و رسائل او بسيار است.

و جناب سيّد در زمان شاه سلطان حسين بوده و مراسلات في مابئين سيّد ۵ سند در سنه ۱۱۱۷ و ميرزا قوام‌الدين محمّد [۱] به نظر حقير رسیده. و ميرزا قوام‌الدين محمّد در تعريف رياض السالكين في شرح صحيفة سيّد العابدین نوشته: [۲]

### لميرزا قوام

۱۰  
لله شَرُّحُ زَبُورِ آلِ مُحَمَّدٍ      اذ فيه شَرُّحُ صُدُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
فيه رياض السالكين تَفَتَّحَتْ      أَرْهَافُهَا لِجُيُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
صَرُّحٌ مَشِيدٌ فِي الْكَمَالِ كَمَا عَلَا      فِي الْعَزِّ سَمُكٌ قُصُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
صَدْرُ السِّيَادَةِ وَالْعُلَى فِي شَرْحِهِ      كَشَفُ الظَّلَامِ بِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
كَمْ فِيهِ مِنْ أَمْرِ تَبَيَّنَ لِلوَرَى      مِنْ مُعْظَمَاتِ أُمُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
تَعْرِفُ شَكُوكَ الْجَهْلِ عِنْدَ ظَهْوَرِهِ      كَالْحَقِّ وَقَتَّ حُضُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
لَمَعَتْ مَعَانِي الْعِلْمِ بَيْنَ سَطُورِهِ      كَالنُّورِ تَحْتَ سَطُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
نُورُ الْحَقِيقَةِ قَدْ تَجَلَّى سَاطِعاً      لِنَاظِرِينَ بِسَطُورِ آلِ مُحَمَّدٍ  
صَلَّ الْإِلَهُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ      وَجَلَا الْعَمَى بِظَهْوَرِ آلِ مُحَمَّدٍ<sup>۳</sup> [ب ۶۹]

[ ۱ ] برای اطلاع از شرح حال وی ← فوائد الرضويه، ص ۶۲۱؛ ریحانة الادب ۴۰/۴۹۲؛  
روضات الجنات.

۲۰ [ ۲ ] رياض السالكين یکی از استوارترین و هم مفصلترین شرحهای صحیفه سجاده است که در ۱۲۷۱ ه. ق در ایران به چاپ رسیده است. جالب این است که شارح در اجازه‌ای که به ميرزا ابراهيم حسنی حسینی به جهت روايت آن داده، نام کتاب را رياض الصالحين خوانده است. به جای «سيّد العابدین» هم در بعضی از منابع و هم در عنوان نسخه چاپی، «سيّد الساجدين» آمده است. برای نسخه‌ها، اقتباسها و اجازه‌های شرح مذکور ← الذريعة، ۱۱/۳۲۵-۳۲۷.  
۳. در اصل، نیمی از پشت برگ ۶۹، و تمامی روی برگ [۷۰-۸] بیاض است و نانوشته.

شیخ زین [الدین] الشهید الثانی

آن زین دَیْهِمِ اجتهاد و زیبِ مسندِ ارشاد، عارِجِ سَلَمِ ایمان، صاعدِ معراجِ عرفان، مشتریِ متاعِ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾<sup>۱</sup>، صاحبِ الفضل و الأیادی و المنه، کحلِ الجواهر انظارِ معارف، ۵ مرآتِ حقیقتِ نمایِ عوارف، ثمره شجره آباءِ علوی، قره العینِ امهاتِ سفلی، جامعِ فضایلِ ذاتی و مکتسبی، و حاویِ لطایفِ هر فنئی از فنونِ عربی، مؤسسِ قواعدِ فروع و اصول، مشیّدِ مبانیِ معقول و منقول، شکفتگیِ گل‌هایِ فقه از ریاضِ ضمیرش یکدسته گل، و خرّمیِ سمنِ زارِ شرحِ استدلالی از باغچه خاطرِ پرنورش یک شاخِ سنبل. لمعاتِ تجلیِ طور از شرحِ لمعه پرنورش تابان، و از رهنماییِ مسالکِ شرع نمایان. شرحِ ارشادش ۱۰ مرشدیِ جلیل، و نکتِ قواعدش در قواعدِ نکاتِ بی‌عدیل. مسکنِ الفؤادش مسکنِ فؤاد، و رسالهٔ اجتهادش دلیلِ اهلِ اجتهاد.

فی مدحه

کَمُولَايِ زَيْنِ الدِّينِ لَا زَالَ رَاكِبًا	سَوَابِقَ مَجْدٍ فِي يَدَيْهِ زِمَامُهَا	۱۵
إِذَا انْقَضَ مِنْكُمْ كَوْكَبُ لَاحِ كَوْكَبُ	بِهِ ظُلُمَاتِ الْجَهْلِ يُجَلِّي ظَلَامُهَا	
فَمَا نَالَ مَجْدًا نِلْتُمْ مِنْ سِوَاكُمْ	وَلَا انْفَكَّ مِنْكُمْ لِلْبِرَايَا إِمَامُهَا	
مَطَايَا الْعُلَى مَا انْقَدَنَ يَوْمًا لِغَيْرِكُمْ	وَمَوْضِعُكُمْ دُونَ الْبِرَايَا سَنَامُهَا	
حَلَلْتُمْ بِفَرْقِ الْفِرْقَدِينَ وَ شِدَّتُمْ	رُسُومَ عَلَى قَدِ طَالَ مِنْهَا انْهَادُهَا	
مَحَطَّ رِحَالِ <sup>۲</sup> الطَّالِبِينَ جَنَابِكُمْ	وَمَا ضُرِبَتْ إِلَّا لَدَيْكُمْ خِيَامُهَا	
إِذَا تُلَيْتُ فِي النَّاسِ آيَاتِ ذِكْرِكُمْ	لَهَا سَجَدَتْ أَخْيَارُهَا وَ طَغَامُهَا [۱]	۲۰

۱. التوبه (۹) / ۱۱۱.

۲. اصل: محط الرحال.

[ ۱ ] قصیده مذکور مدیحه‌ای است در ستایش شیخ زین‌الدین محمد بن حسن بن شهید

ثانی، از ابراهیم بن ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری ← ریاض العلماء، ۷/۱.



و در کتاب تاریخ شیخ محمّد بن علی بن الحسن العودی اوصاف حمیده آن شیخ بزرگوار مسطور است و فرموده: حاز من صفات الکیمال محاسینها و مآثرها و تروئی من أصنافها بأنواع مفاخرها كانت له نفس علیّة تُرھی بها الجوانح والصلوع و سحیة سنیة یفوح منها الفُصل و یصوعُ کان شیخ الأمة و قناها و مبدء الفضائل و مُنتهاها لم یصرف لِحظة من عُمره إلا فی اکتساب فضیلة و وَرَعَ أوقاته علی ما یعودُ نفعه فی الیوم و اللیلة.

و فرموده که «جناب شیخ اوقات سعادت علامات را تقسیم نموده، وقت معینی به مطالعه مصروف، و زمانی به مراجعه معطوف می ساخت و چند ساعت به تعلیم و تدریس می پرداخت و در اوقات عبادات مشغول عبادت و مشتغل به امر طاعت می بود و در برخی اوقات روز نظر بر احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین می انداخت و به ضیافت کردن مؤمنین و بشاشت به صالحین می پرداخت و چون شب می شد بعد از نماز نوافل و ادعیه الاغ خود را برداشته، از پی هیمه می رفت.» [۱]

بالجمله جناب شیخ بزرگوار ولد ارجمند شیخ علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح العاملی جبعی است [۲] و در سیزدهم شهر شوال به اقبال سنه نهصد و یازده در جبج متولد گردیده در حجر تربیت والد ماجد خود بسر برده. در نه سالگی ختم کلام الله نموده و فنون عربیت و فقه را در خدمت والد خود تلمذ فرموده تا در نهصد و بیست و پنج والد ماجد از دنیا رحلت کرده، جناب شیخ در سن چهارده سالگی بود [ب ۷۰] که از جبج

[ ۱ ] مقصود از «کتاب تاریخ»، بغیة المرید من الکشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید است که شیخ محمد العودی - که در میانه سالهای ۹۴۵-۹۶۲ ه.ق. نزد شهید ثانی تلمذ داشته، آن را در احوال استادش نوشته است. برای اطلاع بیشتر ← امل الآمل، ۱/۱۶۶؛ ریاض العلماء، ۱۳۱/۵؛ الکنی و الألقاب، ۱/۳۶۸.

[ ۲ ] در باره شیخ علی عاملی جبعی (د ۹۲۵ ه.ق) ← امل الآمل، ۱/۱۱۷؛ روضات الجنات، ۳۵۳/۳؛ ریحانة الادب، ۷/۴۶۸؛ الکنی و الألقاب، ۲/۳۸۱.

- حرکت فرمود به مئیس قدوم میمنت لزوم رنجه داده، در خدمت شیخ علی بن عبد العالی مئیس [۱] تا اواخر سنه ۹۳۳ تلمذ نموده و بعد از آن از آنجا حرکت نموده به کرک نوح تشریف برد، در خدمت سید حسن بن سید جعفر والد ماجد سید حسین مجتهد جمله فنون را خوانده، [۲] مراجعت به وطن اصلی - که جبع بوده باشد - فرمود. و در سنه نهصد و چهل و دو به مصر تشریف برده، کتب حدیث و فقه عامه را در نزد شانزده [تن] از علمای ایشان گذرانیده. و در سنه نهصد و چهل و چهار سفر خیریت اثر حجاز فرموده، حج بیت الله الحرام فرموده، رجوع به جبع کرد، آنگاه به قصد زیارت ائمه هدی - علیهم السّلام - در سنه نهصد و چهل و شش عازم، و به شرف زیارت مشرف گردیده به وطن خود رجوع فرمود. در سنه نهصد و پنجاه و یک مسافرت بلده روم اختیار، در سنه ۹۵۱ به استنبول - که قسطنطنیه است - تشریف شریف برده، سه ماه در قسطنطنیه توقف، و علمای اهل سنت به خدمت با سعادت او رسیده، استفسار مسائل می نمودند و حسب الخواش خواندگار روم قبول تدریس مدرسه نوریّه بعلبک را فرموده، از استنبول مراجعت و در بعلبک به درس مذاهب خمسّه قیام می فرمود.
- ۱۵ روزی دو نفر به محاکمه به نزد آن بزرگوار آمده، از آنجا که لازمه دعوا افتاده که احد متخاصمین که ناحق بوده باشد، مکدر بر می گردد؛ یکی از آن دو نفر که بخلاف حق ادعا نموده بود، جواب گرفته بود، کینه شیخ را به دل گرفته، نزد قاضی صیدای شام - که اعظم علمای اهل سنت بود - رفته، سعایت جناب شیخ را می نماید. و در آن وقت شیخ جلیل القدر مشغول

[ ۱ ] در باره شیخ علی بن عبدالعالی ← همین کتاب، پیش از این.

[ ۲ ] مطالب مذکور را مؤلف از کتاب بغیة المرید شیخ محمد عودی گرفته است. در باره سید حسن و پدرش ← امل الآمل، ۱/ ۵۷؛ ریاض العلماء، ۱/ ۱۶۵؛ تکملة امل الآمل، ۱۳۷؛ ایضاح المکنون، ۲/ ۸۹، ۴۴۲، ۵۴۸؛ تنقیح المقال، ۱/ ۲۷۰.

تألیف شرح لمعه بود که در شش ماه و شش روز آن نسخه شریفه را تألیف فرموده؛ چون قاضی صید اسعایت آن شخص را قبول می‌نماید، کس به جبع فرستاده شیخ را نزد خود می‌طلبد، اهل جبع کس قاضی را جواب داده، می‌گویند که مدتی است شیخ از اینجا بیرون رفته. چون این سخن ۵ سامعه افروز شیخ می‌گردد به جهت آن که سخن آن جماعت کذب محض نباشد با آن که چندین سفر بیت‌الله تشریف برده بودند، باز عازم مکه معظمه گردیده که شرفیاب طواف بیت‌الله الحرام گردد. قاضی صیدا عریضه به خواندگار روم می‌نویسد که شخصی در بلده شام بهم رسیده، فتوای خارج از مذاهب اربعه می‌دهد. لهذا سلطان روم کس به احضار شیخ فرستاده و به آن شخص سفارش می‌نماید که شیخ را زنده به نزد من بیار، که با علمای سنت ۱۰ گفتگو نماید. آن شخص به طلب شیخ آمده، معلوم می‌شود که شیخ به مکه رفته، او نیز تعاقب کرده و در حوالی مکه - به خدمت شیخ می‌رسد - او را با خود برده. بعد از طواف بیت‌الله الحرام عازم روم می‌شود چون به کنار دریا می‌رسند، ملعون بی‌دینی به آن شخص که از عقب شیخ آمده ملاقات و ۱۵ تفتیش احوال می‌نماید، آن شخص می‌گوید که مرد عالمی است از علمای امامیه، سلطان روم خواسته که با علمای سنت مباحثه نماید. آن ملعون می‌گوید که این شخص را معین بسیاری هست و نخواهند گذاشت که تو او را نزد سلطان روم ببری، مقصّر خواهی گردید، [الف ۷۱] سر او را جدا کرده به نزد سلطان روم ببر. در شبی که آن شیخ جلیل‌القدر مشغول عبادت بود، آن ملعون غفلتاً وارد، و سر مبارک شیخ را از تن جدا کرده، روانه نزد خواندگار ۲۰ می‌گردد و جسد مطهر شیخ در آنجا بی‌سر مانده، جماعت ترکان که در ساحل آن بحر مقیم می‌بوده‌اند، ملاحظه می‌نمایند که انوار بسیاری از آسمان نزول به آن مکان می‌نماید و مشاهده می‌نمایند که پیوسته از آن مکان شریف مشاعل نور تابان و مصابیح الضیاء فروزان است. انجمنیان عالم قدس

و پردگیانِ لاهوتی به جسمِ ناسوتی آن بزرگوار تردّد نموده، معلوم ایشان می‌شود که از این روشنی و نزول و صعودِ انوار امری غریب رو داده. لهذا چون آمده، ملاحظه می‌نمایند که جسمِ شریف بدون سر در اینجا افتاده؛ مفهوم می‌گردد که این انوار به جهتِ تنِ این بزرگوار بوده که ساکنانِ ۵ سماوات، و واقفانِ ملکوت به تعزیتِ داری و پرستاری او قیام می‌نموده‌اند. لهذا تنِ مبارکِ او را غسل داده و کفن نموده، دفن می‌نمایند. قَبَّهُ فَلَکْ آسَا به جهتِ او قرار داده.

چون آن ملعون نابکار قاتلِ شیخِ بزرگوار نزدِ سلطان روم رسیده، سرِ شیخِ بزرگوار را می‌رساند، سلطان می‌گوید که «من ترا گفتم که او را زنده بیار که مباحثه با علما کند، تو چرا او را شهید کردی؟» همان لحظه آن لعین را به ۱۰ سعی سید عبدالرحیم عباسی روانه دارالبوار می‌سازد. تاریخ وفاتِ شیخ را اهلِ کمال «الْجَنَّةُ مُسْتَفْرَّهٌ وَاللَّهُ» - که ۱۹۶۵ بوده باشد - یافته‌اند.

سید محمد

آن صاحبِ مدارک ایقان و سالکِ مسالک ایمان، فاضلِ متبحر، محققِ ۱۵ ماهر، فقیه زاهد، مجتهدِ عابد، محدثِ کامل، عالمِ عامل، أعلم العلماءِ الزبانیّه و أفضل الفضلاء السَّبْحانیّه، جامعِ فنونِ ادبیّه و عربیّه، مستجمعِ کمالاتِ نفسانیّه و انسانیّه، سیدِ ممجّد مؤیدِ سیدِ محمّد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی الجبعی مصنّف کتابِ مدارک الاحکام [۱] که الحقّ کتابی قبل از آن در استدلالِ فقهیه به آن دستور مسطور نگردیده، ۲۰

۱. اصل : ۹۹۶.

[ ۱ ] نامبرده که در قریه جبع لبنان در ۹۴۶ هـ. ق زاده شده و در ۱۰۰۹ هـ. ق درگذشته است و مدارک الاحکام را در شرح شراخ الاسلام در ۹۹۸ هـ. ق نوشته، از اعلام مشهور شیعی محسوب است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش ← ریاض العلماء، ۱۳۲/۵؛ تکملة امل الآمل، ۳۵۳-۳۵۶؛ لؤلؤة البحرين، ۵۱/۴۰؛ نقد الرجال، ۳۲۱؛ فوائد الرضویه، ۵۵۹-۵۶۰.

در بیان احوال دانشمندان و سخنوران / ۳۰۱

جناب سید از جمله تلامذه محقق اردبیلی مولانا احمد - قدس الله روحه - است [۱] و در نزد والد ماجد خود تلمذ فرموده و دخترزاده شهید مغفور شیخ زین‌الدین است و شیخ حسن ولد شیخ زین‌الدین [۲] با او شریک درس بوده، و گاهی سید به شیخ حسن و گاهی شیخ حسن به سید اقتدا می‌نموده‌اند. و در ۵  
طریقه حدیث فهمی و رد اکثر اشیاء مشهوره میان متأخرین علما در اصول و فقه با یکدیگر شریک بوده‌اند. و تاریخ اتمام کتاب مدارک الأحکام در نهصد و نود و هشت بوده. و از جمله مؤلفات آن سید والاشان حاشیه استبصار؛ و حاشیه تهذیب؛ و حاشیه بر الفیه شهید؛ و شرح مختصر نافع و غیر آن نیز از تألیفات و رسائل و تحقیقات شریفه بسیار است و شیخ محقّدین شیخ حسن در مرثیه او ۱۰  
فرموده: [۳]

مرثیه

صَحِبْتُ الشَّجِيَّ مَادُمْتُ فِي الْعَمْرِ بَاقِيًا      وَ طَلَّقْتُ أَيَّامَ الْهِنَا وَاللَّيَالِيَا  
وَ عَيْنِي تُجَافِي صَفْوًا عَيْشِي [كَمَا] عَدَا      يُنَاطِرُ مِنِّي نَاطِرًا السَّحْبَ بَاكِيَا  
وَ قَدْ قَلَّ عِنْدِي كُلُّ مَا كُنْتُ وَاجِدًا      بِفَقْدِ الَّذِي أَشْجَى الْهَدَى وَالْمَوَالِيَا [ب ۷۱]

۱۵  
۱. اصل: ضعف.

۲. اصل: الناظر.

[ ۱ ] برای اطلاع از احوال محقق اردبیلی و آثارش ← همین کتاب، پیش از این، و نیز: نقد الرجال، ۲۹؛ امل الآمل، ۲۳/۲؛ تعلیقه امل الآمل، ۹۶؛ الاجازة الکبیره، ۳۲۰؛ کشکول بحرانی، ۱۲۷/۱؛ منتهی المقال، ۴۰؛ بهجة الآمل، ۱۰۷/۲؛ طرائف المقال، ۱/۸۰، ۲/۳۹۹؛ قصص العلماء، ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل، ۳/۳۹۲؛ الکنی و الالقاب، ۳/۲۰۲؛ فوائد الرضویه، ۲۳؛ هدیة العارفین، ۱/۱۴۹؛ ایضاح المکنون، ۱/۶۰۹.

[ ۲ ] شیخ حسن فرزند زین‌الدین مشهور به شهید ثانی (و ۹۵۹ / د ۱۰۱۱ ه.ق). در باره او ← سلافة العصر، ۳۰۴؛ خلاصة الاثر، ۲/۲۱؛ تنقیح المقال، ۱/۲۸۱؛ فوائد الرضویه، ۹۹؛ ریاض العلماء، ۱/۲۳۴؛ نقد الرجال، ۹۰؛ ایضاح المکنون، ۲/۴۸۸؛ معجم المطبوعات العربیه، ۱/۱۱۵۶؛ هدیة العارفین، ۱/۲۹۰.

[ ۳ ] برای متن کامل مرثیه مذکور ← ریاض العلماء، ۵/۱۳۳.

فَتَيَّ زَانَهُ فِي الدَّهْرِ فَضُلٌّ وَ سُؤْدَدٌ      اِلَى اَنْ غَدَا فَوْقَ السَّمَاكَيْنِ رَاقِبِيَا  
هُوَ السَّيِّدُ الْمَوْلَى الَّذِي تَمَّ بَدْرُهُ      فَأُضْحَى اِلَى نَهْجِ الْكِرَامَاتِ هَادِيَا  
وَلِإِفْقِهِ نُوحٌ يَتْرُكُ الصَّلْدَ دَائِمًا      كَمَا سَالَ دَمْعُ الْحَقِّ يَخْكِي الْفُؤَادِيَا

شیخ علی بن محمد ابن شیخ حسن

۵

ابن الشیخ زین الدین بن علی بن

احمد الشہید الثانی العاملی الجبعی

از جمله فقہای دانشور و علمای فضیلت گستر است. دُرّ منظومش را [به] رشتہ جان سزا، و دُرّ منشورش بلند مرتبه تر از عقدِ ثریا. حاشیہ شرح لمعہ اش لمعہ افروزِ محافلِ علما، و حواشی فواید مدتیہ اش مداینِ علوم را زیب و بهاء. جنابِ مزبور در سنہ یک ہزار و چہارده متولّد گردیدہ، بعد از بلوغ از وطن اصلی مهاجرت اختیار، و در دارالسلطنہ اصفہان قرار گرفتہ، در آن بلدہ بہشتِ آیین بہ ترویجِ دینِ مبین اشتغال می فرمودہ. و از جملہ مؤلفاتِ ایشان کتاب الدّر المنظوم من کلام المعصوم است کہ شرح کتاب کافی فرمودہ و کتاب الدّر المنثور است و او مشتمل بر دو جلد است.

۱۰

۱۵

و شیخ حرّ فرمودہ کہ «در جلدِ ثانی از کتابِ مزبور احوالِ خود و پدر و چند جدّ خود را بیان فرمودہ، الحقّ کتابی است شریف و جامع بہ مسایل مشکله و احادیث و اخبار و صحیفہ کاملہ، و اشکالات در عباراتِ مفسّرین و فقہا و حلّ ہریک از آنها بہ طریقِ فقہا». [۱]

۲۰

۱. ضبط افندی اصفہانی: ذاتیاً.

[ ۱ ] برای رأی و نظر حرّ در بارہ کتابِ الدّر المنظوم ← امل الآمل، ۱/۱۲۹؛ و برای احوال و آثارِ صاحب ترجمہ، شیخ علی جبعی ← همان، ۱/۱۲۹-۱۳۰؛ ریاض العلماء، ۴/۱۹۷-۱۹۹.

### قاضی نورالله شوشتری

اورنگ‌نشین دیهیم فضیلت گسترى قاضى نورالله شوشترى، آن قدوة عرفان و عمده علماء، مجاهد میدان «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»<sup>۱</sup>. سیف الشیعة و نور السریعة، مهبط فیض الله، چون نام خود نورالله، مبدع براهین عقلیه، موضح قوانین نقلیه، مورد تجلیات غیبیه، راصد واردات لاریبیه، آتش خرمن مخالفان دین مبین، مسمار ابصار جاحدین خاندان طیبین. و در توصیفش نوشته‌اند: «سخن در وصف حضرتى است که شنجرف هر داستان کلامش صندل سرخ پیشانی هر باب، و قلم خردسال بالغ رَقْمَش با خامه کُتَاب وحی و الهام هم کتاب است. به پیرایه اجتهادش رونق بر شرع مفتون، و به درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون. تراشه‌های خامه عنبرشمامه‌اش

۵

أجدى من تَفَارِقِ الْعَصَا، و نسیم ریاحین بهشت از قهقهه ریشخند شقایق نجم حقایقش رَجَع الْقَهْقَرَى. چرب نرمی تدارکش مومیایی شکسته‌های دل و دین، از بلندپایگی اساس ایمانش بروج فلک دوازده باب. از مجالس المؤمنین جریده منشآت طالعمانه الفاظ تازه و معانی بکر، نسخه مصنفاتش تاریخ تولد نورسیدگان خانواده فکر، از پرتو ضمیرش معانی دور

۱۰

بی‌نشان سراسر به دل نزدیک، و خاطر نشان غوررسی حدیث صائبش شارح متون بطون. شتاب و درنگ خامه‌اش برکت حرکت و سکون. اگر دریا است به آب رسانده اوست، و اگر کان است به خاک نشانده او. در پرده دلش شراب طهور سخن صاف است و دعوی دانش از هر که غیر اوست گزاف. از برکات تذکر محامد ذات و مناقب صفاتش تطویل حسن کلام [است] و اختصار

۱۵

عیب تمام. این ثنای دیگران [الف ۷۲] نیست که تطویل ناخوش و اختصار دلکش باشد. اینجا ناطقه بر بیان مفتون و سامعه از شنیدن ممنون است اما هر چند در این مرحله جلوه خامه چون سیرالسوانی لاینقطع است لیکن

۲۰

درازنای طریق مدحش اطول از فراسخ دیرکعب، و وصول به منتهای آن بغایت الغایه صعب است و دُونَهُ بَيُّضُ الْأَنْوَقِ. [۱] دخل صد سألَهُ الفاظ و معانی وفا به خرج یک روزه آن نتواند کرد و اسب چوبین قلم طی این بادیه نیارد نمود. همان بهتر که از آن به عجز اعتراف نماید که هیچ ثنایی اتم از این نمی نماید. حضرت حَقُّ سبحانه و تعالی خطاب مستطاب به حضرت کلیم ۵ - عليه التَّحِيَّةِ وَ التَّسْلِيمِ - فرموده که: يَا مُوسَى! أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. قال: لَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ. قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: أَلَا نَ شَكَرْتَنِي. [۲]

بیت

به حرفم تا نهد گوشی، زبان از گفتگو بستم

مجملاً جناب سید جلیل القدر والاشان از سادات عالی درجاتِ حسینی ۱۰ مرعشی شوشتری، و خلف ارجمند سید شریف است و در عنفوان جوانی و ربیعان زندگانی چنانچه خود در آخر کتاب احقاق الحق [۳] می فرماید: از بلده

[ ۱ ] از امثال سایر است ← مجمع الامثال میدانی، ۴۶۴/۱. آنوق در نسخه اصل به خطا، به صورت «الوق» ضبط شده است و آن پرنده ای است مردارخوار، که ده خصلت دارد: حفاظت بیضه، حمایت چوزه، الفت بچه، صیانت فرج از غیر جفت، رفتن از جای سردسیر به مکان گرم سیر پیش از قواطع، نپریدن در ایام کریز و نفریفته شدن به پره های ریز، نبودن پیوسته در آشیانه و نپریدن به پره های ریزه و منتظر بودن تا دراز و سخت گردد. (آندراج)

[ ۲ ] حدیث قدسی است. در اصول کافی، ۹۸/۲ به صورت زیر روایت شده است: عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى! أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَلَا نَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي». نیز ← بحار الانوار، ۳۶/۷۱؛ ۳۵۱/۱۳. ۲۰

[ ۳ ] احقاق الحق فی نقض ابطال الباطل از آثار مهم کلامی شیعه از سده ۱۱ ه. ق. به بعد محسوب است که نویسنده آن، قاضی نورالله شوشتری، به خاطر همین کتاب به دست مخالفان متعصب شهید شد. کتاب مذکور در هفت ماه تألیف شده و در ۱۰۱۴ ه. ق. به پایان رسیده است. در این کتاب شوشتری آرای فضل الله بن روزبهان خنجی را که در اثرش به نام ابطال نهج الباطل، در رد نهج الحق آیت الله حلی مطرح کرده بود، نقد و تمحیص و رد کرده است. احقاق الحق با تعلیقات ممتع مرجع دانشمند و کتاب شناس و کلامی معاصر، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - رحمه الله



طیبۀ شوشتر به عزم تحصیل علوم و حکم، و تکمیل فیوض و نعم به جانب مشهد مقدس رضویه - علی ساکنها ألف ألف سلام و تحیة - حرکت فرموده و چندی در آن مکان فیض بنیان به طلب تحصیل علوم ظاهری اشتغال [داشته] و بعد از آن سالک طریق عرفان گردیده، قدم در جاده سلوک نهاده، ۵ به مضمون «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>، سیاحت - که شیوه رضیۀ سالکان طریق حق است - پیش نهاد خاطر انوار ساخته، روانه هند منحوسه گردیده. [۱] چون وارد آن دیار گردید، اهالی هند و ارباب کمال آن دیار قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته کسب معارف ربوبیت از جناب او می نمودند و هر روزه جمعی کثیر و جمی غفیر از سالکین طریقت و حقیقت به مجلس او حاضر گردیده، ۱۰ از قبسات انوار آن نورالله اقتباس می فرمودند و مانع حرکت سید عالیشان گردیده. مدتی مدید در ولایت هند توطن ساخته، تا آن که پیری دریافته «مَا صَدَقَ رَبِّي وَ هُنَّ الْعَظْمُ مِنِّي وَ أَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»<sup>۲</sup> ظاهر گردیده، دیگر از هند حرکت نتوانست فرمود.

و در آخر عمر شریف به تألیف إحقاق در مدت هفت ماه قیام فرموده، در ۱۵ شعبان سنه ۱۰۱۴<sup>۳</sup> کتاب مزبور به اتمام رسید. چون ناصبیان عداوت پیشه ملاحظه کتاب مزبور نموده، تمام فضلی خود را - که بحقیقت فضلات

---

علیه - تصحیح و تحقیق شده و تاکنون ۳۰ مجلد آن در قم به چاپ رسیده ولی هنوز تمامی کتاب عرضه نشده است. چاپی هم که از این کتاب در مصر شده است، اسقاطات عمدی بسیار دارد و در خور اعتماد نیست. نیز - مقدمه مجالس المؤمنین قاضی.

۱. آل عمران ۳/۱۳۷. ۲۰

[۱] در باره تعبیرات ایرانیان مهاجر به شبه قاره هندوستان و نامیدن آن کشور را به صورتهای هند سیاه، هند منحوسه و ... (تعلیقات من در نورالمشرفین بهشتی هروری (چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۷) و نیز مقاله «باکاروان هند، از کاروان هند»، آینه پژوهش، سال سوم، شماره چهارم.

۲. مریم ۴/۱۹.

۳. اصل: سنه ۱۰۸۸.

فضلاى دينند - جمع، و تمام ايشان حكم به قتل سيّد سند نمودند و آن  
 عالى درجه را به درجه عظيم شهادت فايز ساختند. و حال مضجع منور و  
 مرقد مطهر او در آنجا است قدس الله روحه و زاد كرامته و فتوحه. [۱]

تاريخ اتمام كتاب مجالس المؤمنین سنه عشر و الف است كه شاه عباس  
 ۵ گیتی ستان از عراق حرکت و عازم بلخ گردید. و معاضد این است آنچه شیخ  
 خَز در أمل الآمل<sup>۱</sup> نقل نموده كه «جناب سيّد معاصر شیخ بهاء الدین محمد عاملی  
 بوده است». [۲] و چون اتمام احقاق الحق در سنه يك هزار و چهارده<sup>۲</sup> بوده  
 [ب ۷۲] كه در ایران شاه سلیمان، و در هند اورنگ زیب پادشاه بوده [۳]، معلوم  
 است كه عمر طبعی را دریافته. چنانچه خود در آخر كتاب مزبور می فرماید  
 ۱۰ كه «پیری به مرتبه [ای] رسیده بود كه ضعف القوی و صار یحول بدنی كالشین  
 البالی، انتهى».

و كتاب مجالس المؤمنین كه جلد اول این كتاب است، چمن شقایق و  
 گلشن دقایق است. و كتاب احقاق الحقیق كه سبب تصنیف آن فوجی از  
 ذوات الأذئاب به درجه رفیعۀ شهادتش رسانیدند، بی شك خزینۀ جواهر  
 ۱۵ حقایق و گنجینه لالی ثمینه و گوهر فایق است هر كلمه اش مطرقه ای است بر  
 رؤس دشمنان خاندان، و هر لفظش دشنه ای است تشنه خون ناصبیان.  
 جاروب هر عبارتش در رُفت و روب دلایل مخالفین مبهور بما صدق «إِنَّ

۱. اصل: عمل العمل.

۲. اصل: يك هزار و هشتاد و هشت.

[ ۱ ] مزار قاضی نورالله شوشتری در آگره (اكبرآباد) مشهور است و زیارتگاه شیعیان هند ←  
 مقدمۀ مجالس المؤمنین؛ و نیز: اعیان الشیعۀ، ۲۲۹/۱۰.

[ ۲ ] امل الآمل، ۳۳۶/۲-۳۳۷. عبارت ضعف القوی ... الى آخره، در پایان احقاق الحق، چاپ  
 مصر، و هم در مقدمۀ آیت الله مرعشی رحمه الله علیه بر آن كتاب، عیناً آمده است.

[ ۳ ] برای توضیح در این باره ← مقدمۀ كتاب، ص ۳۲

أَزْهَنَ الْيُبُوتِ لَيْبَتْ الْعَنْكَبُوتِ<sup>۱</sup> کمال سعی نموده و مصقلی هر برهانش زنگِ شبهاتِ اهل بدعت را از آئینه اوراق زدوده. صوارم مهرقه‌اش دل‌شکافِ نواصب، [۱] و مصایب النواصبش به مصایب ناصبیان سخت مناسب. [۲] حاشیه که بر شرح عضدی نوشته بازوی دلایل قاضی عضد را شکسته [۳] و حاشیه بیضاویش حُجَجِ باطله و احادیثِ کاذبه را از آن تفسیر شُسته. [۴]

هر تألیفش نه آن که تنها تألیف علوم نموده بلکه تألیفِ دلها و جذبِ جانها به سوی خود کرده و دادِ سخن در بیانِ معانی لطیفه داده. مشربِ ذوقش اعلیٰ مراتب عرفا و طریقه ظاهرش مطابقِ شریعتِ غرّا. هرچند بعضی اربابِ کمال آن بزرگوار را در طریقه تصوّف متوغّل می‌دانند اما طریقه انبیه‌اش مطابقِ طریقه اجدادِ طاهرین اوست. و خود در کتابِ مجالس بیان فرموده که «پوشیده نماناد که بسیاری از عیارانِ روزگاران و ابله طرّاران دکان‌دار که صاحبانِ غلظتِ طبع و کثافتِ حجاب‌اند و سالها به مرضِ مزمنِ آرایش و پیرایش سبلت و محاسن عمرگذرانیده و عمامه کبیره - که بارِ عناد و استکبار است - بر سر نهاده‌اند مآثر شعبده و تکسیر و رمل و نجوم را بر مردم مشتبه به

۱. العنكبوت ۴۱/۲۹.

[ ۱ ] الصوارم المهرقه فی جواب الصواعق المحرقة، ردیه‌ای است کلامی و بسیار ارزشمند در پاسخ الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی. برای اطلاع از نسخه‌های خطی و چاپی و هم ترجمه فارسی آن ← مقدمه مجالس المؤمنین.

[ ۲ ] مصایب النواصب قاضی در نقض نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی است. برای آگاهی از ردیه میرزا مخدوم و ردیه قاضی و نسخه‌های خطی و چاپی آن دو و ترجمه‌های فارسی مصایب ← مقدمه مجالس المؤمنین.

[ ۳ ] حاشیه بر شرح عضدی از آثار کوتاه قاضی است ← احقاق الحق، ۹۲؛ این که بعضی از معاصران آن را به صورت رساله شرح مختصر عضدی خوانده‌اند ← مقدمه مرحوم استاد محدث ارموی بر صوارم المهرقه (صفحه ۵)، درست نیست ← مقدمه مجالس المؤمنین.

[ ۴ ] در باره نقد و نظر قاضی بر تفسیر بیضاوی و حاشیه او بر آن تفسیر ← مقدمه مجالس المؤمنین.

کرامات و خوارق عادات ساخته‌اند و اگر احیاناً از مشایخ مخالفین که از سرچشمه - یعنی مشربِ عَذْبِ مرتضوی - دور افتاده‌اند چیزی از خوارق عادات صدور نه از بابِ کرامتِ اولیا بوده بلکه از آثارِ تسخیرِ جنّ و عمل شعبده و سیمیا بوده. چنان که از شیخ مقتول در بعضی اسفار مشهور، و از سکاکی در صحبت جغتای خان بر السنه مذکور [است]. [۱] و دور نیست که متصوّفانِ خرّقه‌پوش و شیخکانِ شیدُ فروش آثارِ سیمیا و تسخیر یا رمل و تکسیر را از قبیلِ کرامات می‌نموده باشند تا از برای خود منصبِ ارشادِ ولایتی تراشند. و در إحقاقِ الحقّ در مقامِ طعنِ طایفه صوفیه بر آمده، می‌فرماید که «اشعارِ ایشان دلالت بر حلول و ابطالِ مذهبِ ایشان می‌نماید. چنانچه شاعر گفته:

شعر

أَنَا مِنْ أَهْوَى وَ مَنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانِ حَلَلْنَا بَدَنًا [۱۲]

می‌فرماید که این جماعتِ صوفیه که ملعون‌اند، نقشبندیّه‌اند نه قدمای صوفیه حقه‌اند [۱۳] [الف ۷۳] کَمَا إِشَارَالِيهِ الْعَارِفُ عَامِرُ الْبَصْرِيِّ<sup>۱</sup>:

۱۵

۱. شاید مراد عامر بن عبدالله بصری ماجن ادیب نحوی شاعر باشد.

[ ۱ ] مؤلف محافل، موضوع مزبور را عیناً از مجالس المؤمنین، ۷/۲ نقل کرده است. نیز ← تعلیقات مجالس.

[ ۲ ] بیتِ مذکور از اشعارِ منسوب حسین منصور حلاج است که بیت:

فَإِذَا أَبْصَرْتَنِي أَبْصَرْتَهُ وَإِذَا أَبْصَرْتَهُ أَبْصَرْتَنَا

به حیثِ بیتِ دوم، مفهومِ وحدتِ وجود را تبیین می‌کند و مخالفانِ حلاج از آن ابیات، مفهوم حلول را برآورد کرده‌اند. ۲۰

[ ۳ ] نقشبندیّه از جمله سلاسل و طریق صوفیه است. مؤسین اصلی این طریقه یوسف همدانی است از عارفان سده‌های ۴ و ۵ ه. ق. در سده ۸ ه. ق. بهاء‌الدین نقشبند بخاری در تنظیم آرای یوسف همدانی و اصحابش اهتمام کرد و سلسله یوسف همدانی که به نام خواجگان نامیده می‌شد، به نام وی خوانده شد: نقشبندیّه. نقشبندیّه از سده ۹ ه. ق با دربارهای سیاسی هماهنگ شدند و به لحاظ گرایش مذهبی به مذهبِ حنفی، دیگر سلسله‌های صوفیه را از خراسان راندند و

شعر

وَمِنْهُمْ أَخُو الطَّامَاتِ (= حِلْفُ) تَصَوَّفِ يُنَمِّسُ<sup>۱</sup> تَبْلِيسًا بِصَمْتٍ وَ خَلْوَةٍ  
 يَقُولُ لَقَدْ بَلَّغْنَا بِكَشْفِ سَرَائِرَا بِحَالَاتِنَا لَا قَالَ فِيهَا بِلَفْظَةٍ  
 أَرَادِلْ خَدَاعُونَ زُرْقَا<sup>۲</sup> بِخِرْقَةٍ وَ سَجَادَةٍ مَرُوعَةٍ وَ بِسُبْحَةِ  
 ۵ و قال ركن الدين الصائغ<sup>۳</sup>:

بیت

اگرچه طاعت این شیخکان سالوس است که جوش و ولوله در جان انس و جان انداخت  
 ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان به منجنیق تواند بر آسمان انداخت  
 و به این جهت است که فاضل نامی مولانا جامی را در کتاب مجالس و  
 ۱۰ احقاق الحق مذمت بسیاری نموده [۱] حتی آن که فرموده:

هجو

آن امام بحق ولی خدا اسدالله غالبش نامی  
 دو کس او را بجان بیازردند یکی از ابلهی دگر خامی  
 هر دو را نام عبد رحمان است آن یکی ملجم و دگر جامی [۲]

هم علیه سلسله شیعی نوریخشیه - که قاضی نورالله وابسته آن بود - تبلیغات وسیعی مجال طرح  
 دادند. برای شناخت سلسله نقشبندیه ← رشحات عین الحیات از فخرالدین علی صفی، و برای  
 برخورد آنان با نور بخشیه ← جامی، تألیف ن. مایل هروی.  
 ۱. یعنی، یلبس.

۲. الزرق جمع الازرق: شدید العداوة.

۳. هو رکن الدین الهروی الشاعر المتوفی بشیراز سنة ۷۶۵ ← احقاق الحق / ۱۹۱ - ۱۹۲.

[ ۱ ] قاضی نورالله در دو کتاب نامبرده جامی را به «عصیبت جاهلی» منسوب داشته و او را  
 «رئیس المعاندین» خوانده است ← مجالس المؤمنین، ۱۳۱/۲، ۱۴۹؛ مطالبی که صاحب محافل از  
 احقاق الحق نقل کرده است، اختلاف دارد. ما متن را بر اساس احقاق الحق، ۱/ ۱۹۱ تصحیح  
 کردیم.

[ ۲ ] ابیات مذکور از عارف محقق شافعی مذهب، حسین میبیدی است که در مفاتیح سبعة به  
 مناسبت ردّ رای جامی در باره ایمان ابوطالب آورده است.

چه خرقه ملا جامی به بهاء‌الدین نقشبند می‌رسد و معلوم است که ذکر تشیع مولانا جامی در مجلس سامی سید نامی مذکور نگردیده. در دیوان کليات ملا جامی در قصیده «أَصْبَحْتَ زَائِرًا لَكَ يَا شِحْنَةَ النَّجْفِ» این فرد مسطور است:

آن کو به جز تو بعد نبی پیشوا گرفت      باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دف [۱]

۵      و از رباعی که سید سند در احوال شیخ محمّد لاهیجی شارح گلشن در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته، تشیع او معلوم می‌شود:

### رباعی

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز      خرّم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز

۱۰      یک ره نظری بر من قلم انداز      شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز [۲]

چه شیخ محمد لاهیجی از جمله اکابر اهل عرفان شیعه است و استدعای ارشاد سنی از شیعه صورتی ندارد. قطع نظر از آن نموده حکایت قاضی سمنان مشهور عالمیان است که مولانا جامی بعد از معاودت از حج بیت‌الله در خانه

[ ۱ ] قصیده مورد نظر را جامی به هنگام سفر به حجاز و گذر از نجف اشرف، در ستایش و منقبت مولای متقیان امام علی (ع) سروده است و البته بیت مورد نظر را که قاضی و بد تبع او، مؤلف محافل المؤمنین از ابیات آن قصیده دانسته‌اند، در نسخه‌های چاپی دیوان جامی (از جمله چاپ آقای هاشم رضی، ۵۵-۵۶) نیامده است.

۱۵

[ ۲ ] تشیع جامی به هیچ روی مستند به اسناد عصری، و هم مستند به آثار خود او نیست. جامی به ائمه اطهار علیهم‌السلام ارادت کامل داشته است و لیکن خود حنفی مذهب بوده است و تا حدی هم در باره شیعه روزگارش بدبین. مایل هر وی در کتاب جامی به تفصیل در باره مذهب جامی سخن گفته است و رای و نظر فضلالی شیعی را هم در حق او و گرایشهای مذهبی در همان کتاب مجال طرح داده است. هم رباعی مورد نظر را که صاحب محافل المؤمنین به تبع قاضی نورالله شوشتری (۱۵۲/۲) از جامی دانسته است، همچنان که در تعلیقات مجالس المؤمنین آمده، محلّ تردید است. هر چند رباعی مذکور در برخی نسخه‌های شرح گلشن راز لاهیجی آمده است (از جمله نسخه طبع تهران، ۵۸۵)، اما با توجه به موضعی که جامی در قبیل سید محمد نوربخش و شاه قاسم نوربخش داشته است، مستبعد می‌نماید که از جامی باشد. نیز به مقاله مایل هر وی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «اسیری لاهیجی».

۲۰

قاضی سمنان چهار بار تیرا نموده و وصیت کرده که بعد از او به شیعیان رسانند؛ همانا می تواند بود که مولانا جامی در مقام تمیّه بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و جناب سیّد جلیل الشّان بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد.

۵ و از جمله شعرای شیعه که قاضی - قدّس الله روحه - متوجّه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده و در کتاب احقاق الحقّ به مذمت او پرداخته، چنانچه در حُسن و قُبْح عقلیان می فرماید که اشاعره می گویند که «از حق تعالی صادر می شود چیزی که قبیح می داند آن را عقل»، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا؛ کما صرح شیخُهُمْ و شاعِرُهُمْ نظامی الغنجوی. حیث قال: ۱۰

#### نظامی

اگر عدل است در دریا و در کوه<sup>۱</sup> چرا تو در نشاطی من در اندوه  
اگر در تیغ دوران رخنه [ای] هست چرا بُرد ترا ناخن مرا دست  
اگر بی مهر شد پستانِ گردون چرا بخشد ترا شیر و مرا خون [۱]  
۱۵ و بر متدبّر این کلام ظاهر است که این مکالمات در خسرو و شیرین در حین گله عاشق و معشوق مذکور است و خسرو و شیرین را مذهبی نبوده و این سخنان را در مسأله توحید مذکور نساخته تا آن که بر او وارد آید چه خوش طبعان نکته سنج از این مقوله عبارات به جهت [ب ۷۳] مرزّه شعر بسیار مذکور ساخته اند. گویند که در ایام حیات شیخ نظامی نحوی اعتراض به این

۱. اصل: و گر کوه.

[ ۱ ] قاضی نورالله شوشتری فقط به ابیات نظامی در مورد حسن و قبح عقلی توجّه داده و اصلاً به مذمت او نپرداخته است (← احقاق الحق، ۱/۲۷۶). ابیات مذکور مربوط به خسرو و شیرین نظامی است. بیت دوم آن، مطابق نسخه های خسرو و شیرین به صورتهای «رحمتی» و «رحمتی» به جای «رخندای» آمده است. ← خسته نظامی، چاپ وحید دستگردی، ۱/۲۴۸؛ کلیات خسته نظامی. نسخه شیخ حسن تاجر، ۱۳۵.

فرد شیخ می‌نماید:

چو بر دریا زند تیغِ پِلَازک به ماهی گاو گوید: کَيْفِ خَالک

که به حسبِ قاعدهٔ نحو بعد از «کَيْفِ» مرفوع باید که «خالک» بضم لام باشد و در این صورت قافیه فوت می‌شود. شیخ در جواب فرمودند که «گاو» نحو ۵ نمی‌داند. در اینجا نیز خسرو و شیرین عدل و حُسن و قُبْح اشیاء عقلی است، منظور ندارند بلکه محضِ مخاطبات و سرایرِ عشاق است. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «لَا تَطُنَّنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَبِّكَ شَرًّا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا لِلْخَيْرِ مَحْمِلًا». [۱] لهذا در مقامِ جسارت برآمد:

شعر

۱۰ نقدِ صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد  
خوش بُود گرمحک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد  
و در بعضی از مجالس کتاب مزبور که نقلِ اقوالِ صوفیهٔ نموده، مبنی بر آن  
است که سیدالمتألّهین حیدرین علی‌آملی<sup>۱</sup> در کتاب جامع‌الاسرار<sup>۲</sup> فرموده که «فرقهٔ  
ناجیهٔ امامیه - ایدهم الله تعالی - دو طایفه‌اند: یک طایفه آن که حاملِ ظاهرِ  
۱۵ علومِ رسولِ مجتبی و ائمهٔ هدی‌اند که عبارت از علومِ شرعیّهٔ اصلیّه و فرعیّه  
باشد. طایفهٔ دیگر آن که متحملِ باطنِ علومِ ایشانند که آن عبارت از طریقت  
و حقیقتِ ایمان باشد. و اوّل موسوم است به مؤمن فقط، و ثانی به مؤمن  
ممتحن. و شیعی و صوفی عبارت از این دو طایفه‌اند؛ زیرا که شیعی و صوفی  
دو اسم متغایرنند که مراد از ایشان حقیقتِ واحده است یعنی کسی که حاملِ

۲۰

۱. اصل: العالمی.

۲. اصل: جامع‌الانوار.

[ ۱ ] برای سخن امیر مؤمنان امام علی(ع) و تفسیرهای آن ← اصول کافی، ۳۶۲/۲؛  
وسائل‌الشیعه، ۶۱۴/۸، ۵۹۳/۱۱؛ بحارالانوار، ۱۹۹/۷۵؛ امالی الصدوق، ۱۸۲؛ و نیز: نهج‌البلاغه،  
۲۳۰/۲.



شریعتِ محمدیه باشد به حسبِ ظاهر و باطن». [۱] و غرضِ قاضی از تعریفِ صوفی در آن کتاب و غیر آن، مؤمنِ ممتحن است و گفته که هیچ کس از طایفه صوفیه، سنی نبوده‌اند مگر شردمه ضالّه نقشبندیّه، که خرقِ اجماع نموده‌اند.

۵ و در کتاب احقاق الحقّ بعد از نقل آنچه علامه حتّی - قدّس الله روحه - فرموده که «جماعتی از صوفیه اهلِ سنّت گفته‌اند که حقّ تعالی متحد می‌شود به ابدانِ عارفین. و بعضی دیگر از صوفیه قایلند که حقّ تعالی نفسِ وجود است و هر موجودی پس او خدای تعالی است، این عینِ کفر و الحاد است». [۲] نقل کلام سید حیدر آملی را فرموده که «مَنْ شاهد الحقّ فی مظاهره و شاهد نفسه معها بأنّه من جملتها حکم بِاتّحادِهِ بالحقّ مع بقاء الاثنینیّة والغیریّة، وَ ضاراً] اتّحادیاً ملعوناً نجساً، و هو مذهب النّصاری و بعض الصوفیة لعنهم الله، لكنّ الصوفیة الحقة ما یقولون بالاتّحاد: فإن قالوا، ما قالوا كذلك، فأنهم یقولون: نحن إذا نفینا وجودَ الغير [مطلقاً]، لسنّا الآ قائلین بوجود واحد، فکیف نقول بالاتّحادِ والحلول؟ فأنّهما مبنیانِ علی الاثنینیّة والکثرة و غیر ذلک». [۳] ۱۵

و بعد از آن نقل کلام صاحبِ مواقف و شرح آن نموده، در جواب کلام علامه حتّی می‌فرماید: و قد ظهَرَ بهذا أيضاً أنّه لیس منشأ ما ذکره المصنّف عدَم اطلاعهِ علی مُصطلحاتِ الصوفیة الحقة، کیف و قد حقّق فی مصنّفاته موافقاً لغيره [من] المتألّهین أنّ الوجود حقیقة الله تعالی و وجود المُمکناتِ إنّما هی انتسابُها إلیه، فیقولون: [الف ۷۴] قولنا زیّد موجودٌ بمنزلة قولنا: ماءٌ مُسمّسٌ، ۲۰

[ ۱ ] ترجمه کُنتار سید حیدر آملی است در باره دو قسم بودن شیعه امامیه ← جامع الاسرار آملی، ۴۱.

[ ۲ ] در باره توحید و جودی و اتحاد با پندارِ صوفیه ← احقاق الحق، ۱/ ۱۸۱-۱۸۲؛ جامع الاسرار، ۲۱۷؛ شرح الموافف، ۴۷۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، ۵۷.

[ ۳ ] ← جامع الاسرار آملی، ۲۱۷؛ احقاق الحقّ ۱/ ۱۸۱ - ۱۸۲.

وَأَمَّا مَا قِيلَ : إِنَّ الْكَلْمِيَّ الطَّبِيعِيَّ موجودٌ عِنْدَ الصُّوفِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ مُحَقِّقِي  
 الْحُكَمَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ. وَالْوُجُودَ الْمَطْلُوقَ الْكَلْمِيَّ عَيْنُ الْوَاجِبِ عِنْدَهُمْ وَ  
 الْمُمَكِّنَاتِ الْمُشَاهِدَةَ تَعَيَّنَتْ لَهُ فَلَا اسْتِبْعَادَ فِي الْقَوْلِ بِوَحْدَةِ الْوُجُودِ  
 فَمُسْتَبَعْدٌ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي نَظَرِ الْعَقْلِ؛ أَحَدُهُمَا حُصُولُ الْمَوْجُودَاتِ الْكَثِيرَةِ  
 ۵ بِسَبَبِ عُرُوضِ التَّعَيَّنَاتِ وَالْإِعْتِبَارَاتِ لِحَقِيقَةِ وَاحِدَةٍ مَوْجُودَةٍ، وَثَانِيَهُمَا  
 انْتِفَاءُ الْحَقَائِقِ الْمُخْتَلِفَةِ الْمَوْجُودَةِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، وَوُجُودُ الْكَلْمِيَّ الطَّبِيعِيِّ لَوْ  
 سَلَّمَ إِنَّمَا يُفِيدُ فِي رَفْعِ الْإِسْتِبْعَادِ الْأَوَّلِ دُونَ الثَّانِي، تَأْمَلْ. [۱۱]

و از تألیفات شریفه اش که حال موجود است و نُسخ آن از هند به ایران  
 آورده اند، مجالس المؤمنین؛ و احقاق الحق؛ و کتاب الصوارم المهرقة؛ و کتاب  
 ۱۰ مصائب النواصب؛ و رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات؛ و حاشیه بر شرح مختصر  
 عضدی؛ و حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ و مجموعه مثل کشکول؛ و رسایل دیگر مثل  
 رساله جواب شبهات ابلیس لعین. چون رساله مزبوره ملحق به کتاب مجالس المؤمنین  
 ساخته و در نُسخ مجالس المؤمنین اثری از آن نیست؛ لهذا آن رساله شریفه  
 بعینها نقل می شود: [۲۱]

۱۵

[ ۱ ] ← احقاق الحق، ۱/ ۱۸۲ که عین سخنان قاضی است در اثر مذکور.

[ ۲ ] باید توجه داشت که نگارشهای قاضی نورالله شوشتری، حتی در زمان حیات او در  
 ایران و ماوراءالنهر شناخته بوده است. ما در زمینه آثار قاضی و نشر و روایی آنها در ایران و شرق  
 ۲۰ ایران و در شبه قاره، در مقدمه مجالس المؤمنین با تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا به تکرار آن  
 سخنان نمی پردازیم. نیز مایل هروی، پیش از این رساله جواب شبهات ابلیس قاضی را تصحیح کرده  
 که در مجله معارف (نشریه نشر دانشگاهی) منتشر شده است. هم از مجالس المؤمنین نسخه هایی  
 موجود است که رساله مذکور، مطابق وصیت مؤلف ضمیمه مجالس المؤمنین او شده است. از جمله  
 نسخه های بسیار ارزشمند که در اصفهان در کتابخانه آقای سپاهانی - زید عزه - موجود است که آقای  
 مایل هروی آن را رؤیت کرده و ما در بخش نسخه شناسی نسخ مجالس المؤمنین به مشخصات آن  
 توجه داده ایم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَأَعُوذُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

مخفی نماند که این تُرابِ اقدامِ مؤمنان در فاتحهٔ کتاب مجالس المؤمنین تشبیه اقوالِ بعضی از شیاطینِ امّتِ حضرت سید المرسلین را به شُبّهاتِ ابلیس لعین مذکور ساخته، و جهتِ رعایتِ معانقه اجزای اصلیّهٔ کلامِ حوالهٔ ۵ شعور بر شبّهاتِ مذکوره و جوابِ آن را به کتبِ جمهور مناسب شناخته بود؛ و چون آن مقام به نظرِ شریفِ بعضی از اخوانِ عالیشان ملک‌نشان - که جامعِ مَلَکاتِ فطریّهٔ انسانی و خالِعِ صفاتِ ردیّهٔ شیطانی بود - رسید، استدعا نموده که به نوشتنِ تفصیلِ شبّهاتِ مذکوره و جوابِ آن گراید و به حاشیّهٔ کتابِ الحاق نماید تا ناظر در این مقام را حاجتی به غیرِ این کتاب نباشد، و ۱۰ تکلفِ جست و جوی، خاطرِ او را نخراند. چون حسبِ الاستدعای او شروع در آن واجب گردید بعد از اعادهٔ نظر و تأملِ جدید جوابِ مشاؤالیهٔ محالِ علیه را جوابی شبیه به محالِ دید که محمد شهورستانی و همشهریانِ مذهبِ او مانند فخرالدین رازی بر طبقِ اصولِ مشایخِ خود از اهلِ جبرتقریر نموده‌اند و از رویِ عصبیت و جاهلیت و حماقت به اقلّیت، اظهارِ تعذّر ۱۵ جواب از آن بر وفقِ اصولِ عدل فرموده‌اند، حمیتِ علویت و حمایتِ عدلیّت که إِنَّ الْعَدْلَ وَ التَّوْحِيدَ عَلَوِيَانِ، وَ الْجَبْرَ وَ التَّشْبِيهَ أُمَوِيَانِ، ۱۱ اقتضای آن نموده که بعد از رفعِ شبّهاتِ ابلیس و جوابِ مُجَبَّرهٔ پرتلیس آنچه در جواب از آن بر طبقِ اصولِ اهلِ عدل و توحید به اجمال و تفصیل به خاطر علیل رسد، مذکور سازد و بنیانِ مذهبِ عدل را [ب ۷۴] چون ایوانِ کسری برافزارد. ۲۰

و بالجمله تفصیلِ شبّهاتِ ابلیس لعین بر وجهی که فاضلِ اشعری مذهب

---

[ ۱ ] سخن مذکور را به امیر مؤمنان امام علی(ع) منسوب داشته‌اند. عبدالجلیل رازی نیز به آن استناد کرده است (نقض، ۳۹۳). در تبصرة العوام سید مرتضی رازی، ۱۷۶، استاد عباس اقبال آشتیانی هم عبارت مذکور را به امام علی(ع) نسبت داده است.

محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل آورده [۱] آن است که ابلیس غوايث مصير در مقام عتاب حضرت حکيم علیم قدیر گفت: من مسلم می دارم که آفریدگار تعالی خدای من و خدای سایر خلائق و قادر و عالم و حکیم است لیکن مرا بر مساق و روش حکمت او سئوالی چند است:

۵ اول آن که پیش از آفریدن من می دانست که چه چیز از من صادر خواهد شد، پس مرا آفرید، حکمت در خلق چه بود؟

دویم آن که [چون مرا] به مقتضای اراده و مشیت خود آفرید، چرا تکلیف من به معرفت و طاعت خود نمود و چه حکمت است در این تکلیف با آن که منزّه است از انتفاع به طاعت و ضرر از معصیت. و هرچه عاید می شود به مکلفان، او قادر است بر تحصیل آن جهت ایشان، بی واسطه تکلیف؟ ۱۰

سیم آن که چون مرا خلق کرد و تکلیف نمود و امتثال تکلیف او در طاعت و معرفت نمودم، چرا مرا تکلیف به سجده کرد و حال آن که [این سجده] در طاعت و معرفت من چیزی نمی افزاید؟

چهارم آن که چون مرا آفرید و به آن تکلیف مخصوص مکلف گردانید، سبب چیست که چون سجده آدم نکردم مرا لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و عقاب مرا واجب ساخت با آن که او را در عقاب من فایده نیست و مرا ضرر بسیار است؟ ۱۵

پنجم آن که چون همه اینها کرد، چرا مرا متمکن ساخت از دخول در بهشت و وسوسه آدم، و حال آن که اگر مرا از دخول در جنت منع می کرد آدم از شر من فارغ می بود و جاوید در بهشت عنبرسرشت می آسود. ۲۰

ششم آن که چون مرا آفرید، و عموماً و خصوصاً تکلیف فرمود و به

۱. اصل: نمی کرد.

[ ۱ ] شهرستانی بحث شبهات ابلیس را بر پایه شرحی از شرحهای اناجیل اربعه، در ملل و نحل خود مجال طرح داده است ← الملل و النحل، ۱/۱۶-۲۱.

واسطه امتناع از سجده آدم لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و باز در بهشت راه داد و خصومت در میان من و اولادِ آدم بهم رسید چرا مرا مسلط ساخت بر اولادِ او، تا آن که من ایشان را ببینم و ایشان مرا نبینند و وسوسه من در ایشان اثر می‌کند و حول و قوه ایشان در من اثر نمی‌کند، و چه حکمت است در آن که ایشان را به همان فطرتِ صحیحه که خلق کرده بود، نگذاشت و ۵  
حال آن که بقای ایشان بر نهج خیر و صواب به حکمت اولی بود.

هفتم آن که جمیع این مراتب را مسلم داشتم، لیکن چون از او مهلت طلبیدم چرا مرا مهلت داد و چه حکمت در این بود با آن که ظاهر آن است که اگر همان زمان مرا هلاک می‌کرد خلاق از شر من خلاص می‌شدند و شری در عالم نمی‌ماند، و حال آن که بقای عالم از نظام خیر بهتر است از امتزاج او به شر. ۱۰

و از شارح انجیل نقل کرده که چون ابلیس این شبهات را عرض نمود، حق تعالی وحی به ملائکه فرستاد که به او بگویند که تو در تسلیم اول که گفתי [الف ۷۵] من خدای تو و خدای دیگر خلاقم و عالم و قادر و حکیم صادق؛ تو مخلص نیستی، اگر در اخلاص صادق می‌بودی به چون و چرا از من سؤال نمی‌نمودی فَأَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا لَا أَسْئَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَالْخَلْقُ مَسْئُولُونَ. ۱۵

و فاضل مذکور بعد از نقل شبهات مزبور و جوابِ مسطور گفته که این شبهات به منزله تخم‌اند نسبت به انواع ضلالت، و عقاید باطله کفره و غیر آن از آن بیرون نیست و اگرچه عبارات ایشان مختلف و طُرُق ایشان متباین است، لیکن حاصل و مآل همه آنها انکار حق است بعد از اعتراف به آن، و میل به هوی در مقابله نص. ۲۰

و جوابِ شبهات از روی تحقیق همان است که خدای تعالی در جواب آن لعین فرموده. و چون آن لعین عقل را حاکم گردانید بر کسی که حکم عقل بر

او جاری نیست، لازم آید بر او که جاری گردانیده باشد. حکم خالق را در خلق، یا حکم خلق را در خالق. و اوّل غلوست چنان که حلولیه و غلات شیعه را واقع است و دویم تقصیر است چنان که مجسمه و قدریه و جبریه از اهل سنت، و معتزله را واقع است. زیرا که مجسمه وصف خالق به صفت اجسام می‌کنند و قس علی هذا فَعَلَّلَ وَ تَفَعَّلَلَ. و همچون خوارج که نفی به تحکیم رجال می‌کنند، و می‌گویند که حکم نیست مگر خدای را. چنان که ابلیس گفت: «لَأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ»<sup>۱</sup> لَأَسْجُدُ الْآلَكِ. پس ظاهر شد که جمیع شبهات این طوایف از آن لعین ناشی شده و او مصدر آن است در اوّل، و اینها مظهر آناند در آخر.

مخفی نماناد که آنچه این فاضل در بیان حاصل جواب منسوب به حضرت حق جلّ و علا از شبهات ابلیس لعین گفته، کلامی است بی محصل و بی نظام، که فخرالدین رازی و نظام‌الدین اعرج نیشابوری در تفاسیر خود [۱] آن را

۱. الحجر ۳۳/۱۵.

[ ۱ ] فخرالدین رازی در تفسیرش موسوم به مفاتیح (۲۳۶/۲-۲۳۷) پس از آن که شبهات ابلیس را بر پایه ملل و نحل شهرستانی بازگفته، در پایان نوشته است: واعلم أنه لو اجتمع الأولون و الآخرون من الخلائق و حکموا بتحسین العقل و تقبیحه لم یجدوا عن هذه الشبهات مخلصاً و کان الكل لازماً، أما إذا أجبنا بذلك الجواب الذی ذکره الله تعالی زالت الشُّبُهَاتُ و اندَفَعَتِ الاعتراضات و کیف لا و کما أنه سبحانه واجب الوجود فی ذاته واجب الوجود فی صفاته فهو مُسْتَعْنِ فِي فاعلیّیه عن المؤثرات و المُرْتَجِحَاتِ إِذْ لَوْ افْتَقَرَ لكان فقيراً لا غنیاً فهو سبحانه مَقْطَعُ الحاجات و منتهی الرغبات و من عنده نیل الطلبات و اذا كان كذلك لم تَنْطَرُقِ الْمِیْمَةُ إِلَى أفعالیه و لم یتوجّه الاعتراض...

و نظام‌الدین اعرج نیشابوری نیز در غرائب القرآن و رغائب الفرقان (۲۷۲/۱-۲۷۳)، پس از نقل شبهات مذکور از ملل و نحل، نوشته است: و هذه الشبهات بالنسبة إلى أنواع الضلالات كالبُدُورِ، و لیس یعدوها عقائد فرق الزیغ و الکفر و ان اختلفت العبارات و تباينت الطُرُقُ و یرجع جملتها الی إنکار الأمر بعد الاعتراف بالخلق، و الی الجنوح الی الهوی فی مقابلة النسخ و لاجواب عنها بالتحقیق إلا الذی ذکره الله تعالی، فاللعین لما أن حکم العقل علی من لا یحتکمه علیه العقل لزمه أن یجری حکم الخالق فی الخلق أو حکم الخلق فی الخالق.

پسندیده‌اند و به واسطه موافقت آن به اصول اشعری بی شعور به آن گردیده‌اند، و عجبتر آن که فخر رازی با آن همه دعوی فهم و نکته طرازی مبالغه بسیار در تحسین این سخن فاسد نموده، و گفته که اگر جمیع خلائق اولین و آخرین جمع شوند و خواهند که بنا بر اصول معتزله و قولی به قاعده حسن و قبح عقلی جواب از این شبهات گویند، مخلصی نخواهند یافت بلکه جواب ۵ منحصر در همان است که خدای تعالی بر طبق اصول اشاعره فرموده. و لهذا بعضی گفته‌اند که جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنِ أَنْ يوزَنَ بِمِيزَانِ الْإِعْتِرَالِ. حاصل کلام امام اهل سنت و فساد نظام آن بر ذوی الافهام بغایت ظاهر است و توضیح کلام در این مرام آن که خطای ابلیس در این شبهات نه آن است که شهرستانی و همشهریان مذهب او گمان برده‌اند از اجرای ابلیس حکم عقل را بر خدای ۱۰ تعالی. و حاصل جواب خدای نه آن است که ایشان توهم کرده‌اند، و چگونه خدای سبحانه عقل را که خود در تمییز امور حاکم ساخته و در مواضع کثیره از قرآن مجید او را به طراز اعزاز و منشور حکمت نواخته، و فرموده که: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> و ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>. [ب ۷۵] در این مقام رقم عزل بر ناصیه ۱۵ فضل او کشد. و از اینجا ظاهر می‌شود که اشاعره که عقل را از حکم معزول می‌دارند، قول ایشان مخالف حکم خدا و رسول است. و بالجمله خطا در شبهات ابلیس بنا بر اصول ارباب عدل از امامیه و معتزله آن است که او طلب حکمت در فعل از کسی نموده که در محکمه عقل و نقل کمال حکمت او به ثبوت رسیده، منشور عدل او به طغرای فطرت صحیحه عالمیان موشح گردیده، می‌گویند که چون خدای تعالی عالم است به قبح مقابح، و عالم ۲۰ است به آن که از آنها غنی است؛ لاجرم محال می‌داند عقل صدور قبح را از او. و هرگاه مکلف به طریق اجمال دانست که هرچه خدا می‌کند مشتمل بر

۱. الصافات ۳۷/۱۳۸.

۲. الصافات ۳۷/۱۵۴.

حکمت و صواب و خالی از ظلم و عبث خواهد بود، واجب است که امثال فرمان نماید و لبِ سئوال به کم و کیف نگشاید. و همچنان که مریض سؤالی نمی‌کند طیبِ حاذق را از کیفیتِ دوا و غذا، باید که بنده مبتلا به اسقامِ جهل سؤالی نکند از حکیمِ دانا. و قولِ خدای تعالی که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»<sup>۱</sup> محمول بر این است نه آن که اشاعره توهم کرده‌اند از بطلانِ حکم و حکومتِ عقل، للهِ أَلْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که به این تقریر، مخلصِ اربابِ عدل با محافظتِ حکمِ عقل به وضوح پیوست، و ظاهر شد که میزانِ اعتدالِ میزانِ اربابِ عدل است.

و این هنگامِ فخر رازی را باید گفت که جَلَّ مِنْ تَلَاُلِ آيَاتِ حِكْمَتِهِ الْبَاهِرَةِ عَنِ أَنْ يُوزَنَ بِمِيزَانِ عَقْلِ الْأَشَاعِرَةِ. اگر گویند غرضِ فخرالدین رازی آن است که به قاعدهٔ حُسن و قُبْحِ عقلی شبهاتِ مذکوره را به تفصیل جواب نمی‌توان گفت و دُرِّ حکمتِ آن<sup>۲</sup> افعال را - که محلّ شبهه و اشکالِ ابلیس است - به الماسِ بیان نمی‌توان سُنفت، گوئیم: معنی عقلی بودنِ حسن و قبحِ اشیاء نزد اربابِ عدل نه آن است که عقلِ بشری مستقل است به ادارکِ حسن هر یک از افعال و احکامِ الهی، بلکه به این معنی است که علی‌الاجمال می‌دانیم که در هر فعل از افعالِ او سبحانه جهتِ محسنهٔ عقلی هست و آن در بعضی از افعال و احکام به ضرورتِ عقل معلوم است. چنان که در علم به وجوبِ صدق و انصاف و شکر نعمت و ردِّ ودیعت و قضای دین و دفعِ خوف و عزم بر واجب و مانند آن. و چنان که در علم به استحبابِ ابتدای احسان و حُسنِ خُلُق و لین و تَأَنُّی و علم و رفق و عَفَّت و صبر و رضا و یأس از ناس و تعلیمِ جاهل و تنبیهِ غافل و اعانت و ارشادگاهی که بدون آن ظهور آثارشان ممکن نباشد و اجابتِ شفاعت و قبولِ معذرت و منافستِ فضایل و مصاحبتِ

۱. الانبیاء، ۲۳/۲۱.

۲. اصل: از + آن.



افاضل و مجانبتِ سفها و اعراض از جهال و تواضعِ اخیار و تکبر بر اشرار، گاهی که ضرر نرسد، و فکر در عاقبتِ امور، و دوری از گناه و مکافات حقوق و عفو از گناهکاران و شرفِ نفس و علو همت و تحمل از جفا و مدارا با مردم و امر به معروف و ترغیب در آن، و نهی از منکر و تفحص از امور و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال به نظر و قیام دلیل و برهان [الف ۷۶] معلوم می‌شود ۵

چنان که در ایجاد<sup>۱</sup> عالم به طریقِ حدوث و ارسالِ رُسل و تعیین اوصیای ایشان و حُسن تأخیر در اهلاکِ فراعنه فسقه و مانند آن. و چنان که در علم به وجوب قرائتِ حمد در صلاة و تسبیح رکوع و ترتیبِ قنوت و حرمتِ گوشتِ سباع و کراهتِ حُمُر اهلّیه و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال عقل را به ادراکِ خصوصیات آن راه نیست اما مجملاً می‌داند که جهتی در آن هست که اگر بر عقل منکشف شود آن را مستحسن داند. مانند صومِ روزِ عرفه و قبیحِ صومِ روزِ عرفه. و این هنگام اگر عقل در بیانِ حکمتِ بعضی از احکام و افعال الهی که ابلیس از آن سئوال نموده عاجز شد، منافاتی به قاعدهٔ حسن و قبیح عقلی ندارد و با آن که بر مسلکِ اربابِ عقل جواب از شبهاتِ مذکوره علی التّفصیل نیز ممکن است. ۱۰

۱۵ اما جوابِ شبههٔ اوّل آن است که می‌گوییم: جناب حق سبحانه و تعالی می‌دانست که شرّ از او صادر خواهد شد، لیکن آن شرّ از لوازمِ استعداد غیر مجعول و قابلیتِ ذاتی اوست که انفکاکِ آن از او ممتنع است مانند انفکاکِ زوجیت از اربعه. چنان که محققان متصوّفه و اشاعره مثل قیصری و امثال او بر آن رفته‌اند [۱] و علامهٔ دوانی در رسالهٔ جدید در اثبات واجب تعالی گفته که نقص ۲۰

۱. اصل: اتّحاد.

[ ۱ ] داود قیصری در مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم (ص ۴۷۳) انفکاک ذاتِ شیء را از نفسش محال دانسته است اما از وی بحثی در بارهٔ انفکاکِ زوجیت از اربعه در شرحش بر فصوص الحکم ندیدیم. ممکن است قاضی به یکی از رسائل او نظر داشته است.

و فتوری که در بعضی از ممکنات مشاهده می‌گردد از رهگذرِ قصورِ قابلیتِ استعدادِ ذاتی ایشان [است] که آن از جمله حصولِ صُور و اعراض است در مواد، نه از رهگذرِ بخلِ فاعل و قابلیتات و استعدادات نزد حکماء [معدّات] غیر متناهیة غیر مجتمعه [اند] که واجب با هریک از سوابقِ علّتِ موجبہ لواحق است و منتهی نمی‌شود چیزی از آن آحاد به واجب بدونِ مداخله ۵ سوابق. این است حاصلِ کلامِ او. [۱] و لهذا خدای تعالی انبیا را در بعضی اوقات قوّت و غلبه بر اعدا و معارضانِ ایشان می‌بخشد دونِ بعضی؛ زیرا که تمکّن و قوّت تابعِ استعداد و قابلیتِ ایشان است و جایز نیست که زیاده از قدرِ قابلیت یا کمتر از آن تمکّن یابند؛ زیرا که مستلزمِ جهل یا ظلم است

تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. حاصلِ کلامِ آن که به اتفاقِ اربابِ علم و عیان ۱۰ علم تابعِ معلوم است و حق سبحانه و تعالی حکم بر معلوم می‌کند به اندازه آنچه مقتضای غیر استعدادِ مجعولِ اوست. پس آنچه قلمِ قضاء و قدر بر پیشانی او از کفر و ایمان و طاعت و عصیان نوشته از قبیلِ استعداد و لوازم وجود اوست. چنان که قولِ خدای تعالی که «و ما اصابک من سئیة فمِن نّسک»<sup>۱</sup> بر آن دلالت دارد. بنا بر آن سؤال از ترتّبِ ثواب و عقاب و غیر آن از آنچه لوازمِ افعالِ ممکنات اند، مانند سؤال از ترتّبِ زوجیت معقول و مسموع نیست. پس قولِ ابلیس که «چون خدای تعالی می‌دانست که شرّ از من صادر خواهد شد؛ چرا مرا آفرید و حکمت در آن چه بود؟» نامعقول باشد.

۲۰ و به وجهی دیگر می‌گوییم که غرض از آفریدنِ او آن بود که چون قصور

۱. النساء ۴/۷۹.

[ ۱ ] عباراتِ منقول از اثبات الواجب (الجدید) دوانی منشئت می‌نماید. در نسخه خطّی آن اثر دوانی (موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۹۵۴۳) عین عباراتِ مذکور آمده است.

استعداد و خبیثِ نفسِ او ظاهر شود [ب ۷۶] و خود را از اظهار آن باز ندارد جهت عبرت و اعتبار دیگران او را رسوا ساخته بر آنها مسلط دارد و وسوسه او را بر ایشان گمارد، تا هر که با او مجاهده و مخالفت نماید به فضای جزای ثواب عظیم شتابد و هر که موافقت و متابعت او کند سزای خود از عذاب و نکال بیابد. ۵

و أيضاً می تواند بود که وجود شرارت انگیز او از تتمه صلاح عالم و نظام کل باشد، غایت الامر به حال هر فرد اصلح نباشد. و این موجب قدح در حکمت نیست. چنان که علامه دوانی در بعضی از رسائل خود فرموده که «عنايت الهی متعلق به نظام حال کل مِنْ حَيْثُ الْكُلُّ است و مقصود بالذات همان است و مصالح جزئیة راجع به همان مصلحت کلیه است، اگرچه نسبت با شخصی معین مصلحت در خلاف آن نماید. و نظیر این معنی آن که مهندس چون طرح عمارتی رَقَم کند در آن امر ملاحظه موضعی نماید که نسبت با جمیع آن عمارت مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ اولی و اَلْيَقُّ باشد و به حسب مصلحت کل خانه تعیین موضعی از برای مجلس و مکانی از برای دهلیز و محلی برای متوضا و غیرها نماید. در این صورت نظر به مجموع خانه لایق به هر محل آن است که مهندس تعیین نموده، اگرچه نظر به هر یک از اجزاء، اَلْيَقُّ آن باشد که مثلاً مجلس باشد. همچنین معمار قدرت الهی نیز طرح عالم بروجهی رَقَم کشیده که نسبت با مجموع مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ اصلح باشد اگرچه نظر با خصوص هر یک از اجزا خلاف اَلْيَقُّ نماید. و این مقدمه را بر این وجه بیان کرده اند که کل عالم را اوضاع مختلفه متصور است و شکی نیست که عالم به اعتبار آن وضع که اصلح و اکمل باشد انطباقاً به مبدأ کامل مِنْ جمیع الوجوه هست. پس البته بر آن وجه موجود خواهد شد؛ چه هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر، افاده و افاضه بیشتر واقع خواهد شد. و در

این دلیل سخنان بسیار است که لایق به<sup>۱</sup> این مختصر نیست و بعضی از آنها را در بعضی از حواشی کتب عقلیه تفریر کرده‌ایم.

و ائمه کشف و شهود در این مقدمه بیانی دیگر فرموده‌اند و آن این است که اگر وجهی دیگر در نظام کُل عالم الیق از آنچه واقع است ممکن بودی، البتّه بر آن وجه واقع شدی؛ چه بر تقدیر عدم وقوع حال از دو بیرون نیست یا ۵ حق تعالی را معلوم است که آن وجه الیق و اصلح است یا معلوم نیست. بر تقدیر ثانی جهل بر الله تعالی لازم آید تعالی الله عَنْ ذَلِكْ عَلُوًّا كَبِيرًا. و بر تقدیر اوّل عجز یا بخل. چه اگر قادر نباشد با وجود امکان عجز لازم آید و اگر قادر باشد و ایجاد نکند بخل، تعالی الله عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا. و این دلیلی است ۱۰ مبین و برهانی متین، که امام حجة الاسلام در بعض تصانیف خود آورده [۱] و بعضی از اکابر ائمه کشف و شهود بسیار استحسان آن نموده‌اند. انتهی کلامه.

جواب از شبهه دویم آن است که تکلیف که حُسن آن به ادله عقل و نقل ثابت شده از برای آن است که مکلفان استحقاق تعظیم ثواب به واسطه طاعات بیابند؛ [الف ۷۷] زیرا که تعظیم بدون استحقاق در نظر عقل سلیم ۱۵ قبیح است و لهذا عقلاً تعظیم اطفال را قبیح دانند و تعظیم علما را حَسَن دانند به خلاف بخشش مال به کسی که مستحقّ آن نباشد که آن در عرف عقلاً قبیح نیست بلکه آن را جود و فضل می‌نامند.

و به وجهی دیگر می‌گوییم که انتفاع به نیل نعم الهی و مرحمت نامتناهی او بر دو قسم می‌باشد: تفضّل و استحقاق. [واستحقاق] أجل و اعلی و ۲۰

۱. اصل: لایق + باشد به.

[ ۱ ] ابو حامد غزالی بحث مذکور را در احیاء علوم الدّین، ۱/ ۱۰۶-۱۱۲ آورده است.

آشرف است از منزلتِ تفضّل. پس اگر ابتداء<sup>۱</sup> ایشان را به جنّات نعیم می‌رسانید<sup>۲</sup> هر آینه اقتصار کرده بودی در باره ایشان بر اعطای منزلتِ تفضّل، که اَدْوَن و اَهُوَن است از منزلتِ استحقاق. و از جمله مفاسدِ او آن که محروم گرداند از استحقاق کسی را که از حال او می‌دانست که به تکلیف طاعت خواهد کرد و مستحقّ ثواب خواهد شد و آن که او را از آنچه اصلح به حال او بود، ممنوع ساخته باشد و اکتفا کرده باشد در باره او [به] نعمتی که غیر آن افضل از او بوده. و این واقع نمی‌شود از عالم حکیم جوادِ غیر بخیل. پس واجب شد خلقِ ایشان در دنیا، و عام ساختن در باره ایشان تکلیف را که مشتمل است بر تحریض امری جلیل تا آن که مستحقّ شوند طائعان آن چیز را که در علمِ الهی سببِ تحقّق یافته بود [و] بعد از تبیین تعریف و ازاحتِ علّت در تکلیف، مخالفت واقع نمی‌شود الاّ از کسی که جفا بر نفسِ خود کند و نظر در عاقبتِ کار خود نیندازد.

و به وجهی دیگر می‌گوییم که اگر خلق و تکلیف قبیح و خالی از حکمت باشد چنان که ابلیس توهم نموده، خیال کرد که اگر آن نمی‌بود کسی مستحقّ عذاب و خلود در نار نمی‌شد، بایستی که هیچ چیز از عقل فرومایه تر و زیانکارتر نبود؛ زیرا که اگر آدمی را عقل نمی‌بود هیچ ملامتی متوجه او نمی‌شد و عقابی و تأدیبی به سببِ تقصیری و زللی به او نمی‌رسید. و به سببِ عقل این آزارها به او می‌رسد و مستحقّ آن می‌گردد و حال آن که جمیع اُمَم از موحد و ملحد متّفق اند بر شرفِ عقل و فضل و علوّ مرتبه او. چنان که متّفق اند بر پستیِ ضد و نقیض او.

و اگر گویند که عقل داعی نیست بر چیزی که موجب لوم و ضرر باشد بلکه او ناهی و زاجر است از قبیح. و اگر عاقل خواهد، ارتکابِ قبیح نمی‌کند

۱. اصل: ابتدای.

۲. اصل: می‌رسانند.

به آن که در عقل منافع دیگر هست که آن عزت علم و شرف معرفت و ادراک لذات عظیمه است در جواب می‌گوییم که همچنین خلق و تبلیغ و تکلیف داعی به قبیح، باعث بر کفر نیست و مقتضای خلود در نار نیز نیست بلکه او ناهی و زاجر است از آن. و اگر مکلف خواهد کافر نمی‌شود و اطاعت خواهد کرد و به آن مستحق خلود در نعیم جنان خواهد شد، چنانچه غیر او از مطیعان. و مع هذا در تکلیف فایده تعریض به منازل نعیم و منزلت استحقاق و رعایت مقتضای حکمت و صلاح حال است.

و أيضاً می‌گوییم که تعریض به نیلِ ثوابِ دائم و امر به معرفتِ منعم و شکرِ او، و ترکِ جور و سفه و ظلم نزدِ عاقلِ نیکو و پسندیده است همچنان که تعریض به هلاک و امر به جور و سفه نزدِ عقلِ قبیح است. پس اگر معصیتِ مأمور [ب ۷۷] و مصیرِ او به سببِ سوءِ اختیار به سویِ استحقاقِ عذاب و علمِ عالم به آنچه به او خواهد رسید از هلاک و ضررِ موجبِ قلبِ حقیقتِ تعریض به خیر و امر به حسن شود و آن را قبیح و فاسد سازد، لازم آید که طاعتِ مأمور و مصیرِ او به سببِ حُسنِ اختیار به سویِ استحقاقِ مدح از عقلاء و علمِ آمر به آنچه به مأمور رسد از سلامت و استحقاقِ مدح موجبِ قلبِ تعریضِ شرّ و آمر به آن شود و آن را نیکو سازد و هیچِ عاقل به این قائل نمی‌شود. و اگر امر به خیر و تمکین از آن و آمر به آن و دعوت به سویِ آن و تیسیرِ اسبابِ آن تعریض به خیر نباشد الاًگاهی که آمر داند که مأمور قبول و تسلیم می‌کند، لازم آید که امر به فساد و شرّ و دعوت به آن ترغیب بر آن تعریضِ مکروه و هلاک و ضرر نباشد الاًگاهی که دانند مأمور قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد. و چون نزدِ جمهورِ علما و عقلا امر به فساد و شرّ و مانند آن اسات و ضرر و تعریض به مکروه است خواه مأمور داند که قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد یا مخالفت خواهد کرد و سالم خواهد ماند. علی هذا القیاس باید که امر به خیر و دعوت به آن تعریض به خیر و احسان بر

بنده باشد خواه داند از حال بنده که قبول خواهد کرد و سالم خواهد ماند، و خواه داند که مخالفت خواهد کرد و هلاک خواهد شد، و بالله التوفیق.

جواب از شبهه سیم آن است که غرض از تکلیفِ ملائکه به سجود آدم - علیه السلام - اظهارِ زیادتی فضل و کمال و استحقاقِ خلافت او از خدای متعال بود و آن که در آن میان سوء استعداد و شیطنت ابلیس ظاهر شود تا ۵ هریک به آنچه جزا و سزا و آثارِ قابلیت و استعدادِ اوست از طاعت و معصیت برساند و از آن بر حُسنِ فعل خود از لطف و عقاب و ثوابِ حجتِ قائم سازد که اگر بدون ظهورِ سوء استعداد ابلیس او را عقوبت می فرمود مظنهٔ اعتراض از او بلکه از دیگران نیز می بود. ولله الحُجَّةُ البالیغة.

جواب از شبهه چهارم آن است که عدل واجب است و در آن فایدهٔ ۱۰ مکلف معتبر نیست چنان که عقل سلیم در احکام الهی و پادشاه با رعیت و سپاهی بر آن گواهی می دهد. و ایضاً ضرر عذاب از تکلیف لازم نیامده؛ زیرا که تکلیف مِنْ حَيْثُ هُوَ تکلیفِ حُسن و فایده مند است چنان که پیش [از این] گذشت و مقتضی ضرر نیست و الا لازم آید که تکلیفِ مؤمن مطیع نیز ۱۵ موجبِ مضرّت باشد بلکه آن به سبب اختیارِ کفر و فسق و ترکِ ایمان و طاعت بهم رسیده.

جواب از شبهه پنجم آن است که مصلحت در تمکین او از دخول در بهشت و وسوسهٔ آدم آن بود که آدم و حوا به او مجاهده کنند و به مراتبِ عالیهٔ ثواب رسند. و لهذا آدم و حوا همیشه در آنجا از او متحرّز بودند و مخالفت او می کردند تا آخر به زئی دیگر در آمده به سوگندِ دروغ ایشان را مبتلای ۲۰ ارتکابِ خلافِ اولی ساخت.

جواب از شبهه ششم نیز همین است که در پنجم، بلکه در اوّل گفته شد. و آنچه گفته: «چه حکمت است [الف ۷۸] که ایشان را به همان فطرتِ صحیحه که خلق کرده بود، نگذاشت»، محال است به آن که اگر وساوس

شیطان نبودى نیک و بد ظهور نمودى و صفتِ عفو و غفران که از جمله صفاتِ کمالِ بارى است چهره نمودى.

جواب از شبهه هفتم آن است که تواند بود که ابقای ابلیس به حال او اصلح باشد؛ زیرا که مستلزم تأخیر عذاب اوست و لهذا از خدای تعالی ۵ سؤال بقای خود نموده، گفت: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>. و می تواند بود که به باقی عباد نیز اصلح باشد. چنان که سابقاً مذکور شد تا آن که عباد با او مجاهده کنند و فایز به درجاتِ عالیه شوند و فضل ایشان بر ملائکه ظاهر شود؛ زیرا که استقامتِ حالِ ایشان با مزاحمتِ شیطان در غایتِ صعوبت و دشواری است. و به این مستحقّ فضیلت و ثواب می شوند به خلافِ ملائکه ۱۰ که چون شیطان مزاحمِ ایشان نیست بلکه مجبولند بر استقامت، انفکاک آن از ایشان، مانند انفکاکِ زوجیت از اریعه، ممکن نیست.

و بعضی گفته اند: حکمت در انظار و امهالِ ابلیس دو چیز بود:

یکی آن که بر او ظاهر سازد صدقِ مضمونِ این آیت را که «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ۱۵ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»<sup>۲</sup>. و آن که حضرت حق عبادت کسی را با انضمامِ عداوت ضایع نمی سازد چه جای این که او را با وجودِ محبتِ ضایع سازد.

دویم آن که عاصیان از رحمت و اجابتِ او نومید نشوند چنان که ابلیس را با کفر و معصیت نومید نساخت. روایت است که چون ابلیس گفت: «لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۳</sup>. یعنی بندگانِ خدا را از اطاعتِ او باز خواهم داشت. خدای تعالی فرمود که بابِ توبه را بر ایشان مفتوح خواهم گردانید. پس ۲۰ ابلیس گفت: منع توبه از ایشان خواهم کرد. حق تعالی فرمود که اگر ترا قدرت بر منع ایشان از توبه باشد، قدرت بر منع من از غفران در آمرزش ایشان

۱. الحجر ۱۵/۳۶.

۲. الکهف ۱۸/۳۰.

۳. ص ۸۲/۳۸.



نخواهی داشت. عَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِحَقِّ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ.

### شیخ علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی

شیخی عالم و فاضلی محقق و فقیهی مدقق و محدثی ماهر و متکلمی شاعر، و در فصاحت ثانی بلغاء عدنان و در بلاغت تالی فصحاء قحطان. و در خدمت شیخ الأجل بهاء الدین محمد عاملی و شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک تلمذ فرموده و شرحی بر رساله اثنی عشریه شیخ حسن قلمی فرموده. و رساله در حساب الخطاس و منظومه لطیفه مشتمل بر دو هزار و پانصد بیت مشهور به رحله، به رشته نظم کشیده و خطش در کمال خوشی و حفظش در نهایت وفور و زیادتی بوده. و جناب سید علیخان بسیار به تعریف او پرداخته، فرموده: «نَجِيبٌ أَعْرَقَ فَضْلُهُ وَ أَنْجَبَ. وَ كَمَالُهُ فِي الْعِلْمِ مُعْجَبٌ. وَ أَدَبُهُ أَعْجَبٌ. سَقَى رَوْحَ آدَابِهِ صَيِّبُ الْبَيَانِ. فَجَنَّتْ مِنْهُ أَزْهَارُ الْكَلَامِ أَسْمَاعُ الْأَعْيَانِ!». فهو للأحسان داع و مجیب. و لیس ذلك بعجیب من نجیب. و له مؤلفات ابان فيها عن طول باعه. و اقتفائه لآثار الفضل و اتباعه. و كان قد سآخ في الأرض و طوى منها الطول و العرض. [ب ۷۸] فدخل الحجاز و اليمن و الهند و العجم و العراق. و نظم في ذلك [رحله] أودعها من بدیع نظمه مارق و راق. و قد حذا فيها حذو الصادح و الباغم. و رد حاسد فضله بحسن بیانها و هو راغم.

و از جمله اشعار بلاغت آثار اوست:

عربی

يا امير المؤمنين المرتضى      لم ازل أرغب في ان أمدحك  
غیر آتی لا أرى لي فسحة      بعد أن رب البرايا مدحك

و قوله:

مَدَّتْ حَبَائِلُهَا عُيُونَ الْعَيْنِ      فاحفظ فؤادَكَ يا نجيب الدِّينِ  
 فِي هَجْرِمَا الدُّنْيَا تَضِيْعٌ وَوَصْلَهَا      فِيهِ إِذَا وَصَلْتَ ضِيَاعَ الدِّينِ  
 و می فرماید:

لِي نَفْسٍ اشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنْهَا      هِيَ أَصْلٌ لِكُلِّ مَا أَنَا فِيهِ  
 فَمَلِيحُ الْخِصَالِ لَا يَرْضِيَنِي      وَتَبِيحُ الْخِصَالِ لَا أَرْضِيَنِي  
 فَالْبُرَايَا لِذَا وَذَاكَ جَمِيعاً      لِي خُصُومٌ مِنْ عَاقِلٍ وَ سَفِيهِ [۱]

### شیخ ابراهیم بن شیخ فخرالدین العاملی البازوری

فاضل، صالح، شاعر و ادیب بوده و در خدمت شیخ بهاءالدین محمد عاملی و  
 شیخ محمّد بن شیخ حسن تلمذ نموده. اشعار او در مرثیه به جهت شیخ بهاءالدین  
 مشهور است و قصیده [ای] در مدح سید حسین فرموده، که بیان شد. در  
 قصیده مرثیه شیخ بهاءالدین محمد فرموده:

شیخ الاسلام<sup>۱</sup> بهاءالدین لا بَرِحَتْ      سَحَابُ الْعَفْوِ يُنْشِئُهَا لَهُ الْبَارِي  
 مَوْلَى بِهِ اتَّضَحَتْ سُبُلُ الْهُدَى وَ عَدَا      لِفَقْدِهِ الدِّينُ فِي تَوْبٍ مِنَ الْقَارِ  
 وَالْمَجْدُ أَقْسَمَ لَا تَبْدُو نَوَاجِذَهُ      حُزْناً وَ شَقَّ عَلَيْهِ فَضْلُ أَطْمَارِ  
 وَالْعِلْمُ قَدْ دَرَسَتْ آيَاتُهُ وَ عَفَتْ      عَنْهُ رِسُومُ أَحَادِيثٍ وَ أَخْبَارِ  
 كَمْ بَكَرَ فِكْرَ عَدَتْ<sup>۲</sup> لِكُفُوِّ نَاقِدَةٍ      مَا دَتَّسَتْهَا الْوَرَى يَوْمًا بِأَنْظَارِ  
 كَمْ حَرَّ لَمَّا قَضَى لِلْعِلْمِ طَوْدَ عُلَا      مَا كُنْتُ أَحْسَبُهُ يَوْمًا بِمُنْهَارِ  
 وَ كَمْ بَكَتَهُ مَحَارِيْبُ الْمَسَاجِدِ إِذْ      كَانَتْ تَضِيءُ دَجَى [منه] بِأَنْوَارِ

۱. چنین است در اصل، در ریاض ۶/۱ «شَيْخُ الْأَنَامِ» آمده است که با توجه به سرگذشت  
 شیخ بهائی مناسبت دارد.  
 ۲. اصل: عدبت.

[ ۱ ] در باره شیخ علی جمعی ← امل الآمل، ۱/۱۳۰؛ ریاض العلماء، ۴/۲۴۵؛ فوائد الرضویه،  
 ۳۲۸؛ روضات الجنات، ۴/۱۳۹؛ معجم المؤلفین، ۷/۲۳۳.

فَأَقِ الْكِرَامَ<sup>۱</sup> وَلَمْ تَبْرَحْ سَجِيَّتَهُ إِطْعَامَ ذِي سَعْبٍ مَعَ كِسْوَةِ الْغَارِ  
جَلَّ الَّذِي اخْتَارَ فِي طُوبَى لَهُ جَدًّا نَسِي ظِلِّ حَامٍ حَمَاهَا نَجَلٌ أَطْهَارُ  
الثَّامِنُ الضَّامِنُ الْجَنَاتِ أَجْمَعَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ جُودٍ لِرِزْوَارِ  
و قصیده [ای] نیز که در مدح شیخ زین‌الدین فرموده، مجملی مذکور شد.  
۵ و کتاب رحله المسافر از جمله تألیفات اوست. و بازوریه قریه‌ای است از  
جبل‌العامل، که محل توطن شیخ جلیل‌القدر بوده. [۱]

### شیخ ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبدالصمد العاملی کرکی

فاضل، عالم و فقیه و محدث ثقه و محقق و عابدی بارع بوده و رسائل  
۱۰ متعدده دارد و معاصر شیخ حرّ بوده. در بلده فراه خراسان ساکن، و در همانجا  
متوفی شده. [۲]

### شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی

فاضل، عالم زاهد، عابد و فقیه و محدث بوده روایت می‌کند از پدر خود  
۱۵ و از شیخ علی بن عبدالعالی کرکی. و خط نسخ را بسیار خوش می‌نوشته و در  
زهد و تقوی پایه او از پدر او برتر است. [۳]

۱. اصل: الکلام الکرام.

[ ۱ ] در باره شیخ ابراهیم بازوری ← مطلع الشمس، ۶۹۵/۲؛ ریاض العلماء، ۶/۱-۷؛  
۲۰ فوائد الرضویه، ۸؛ کشکول بحرانی، ۱/۲۸۲-۲۸۴؛ مرآة الکتب، ۱/۱۰۲.

[ ۲ ] صاحب ترجمه معاصر میرزا عبدالله افندی، صاحب ریاض العلماء بوده و در ۱۰۹۰  
ه. ق زنده. برای اطلاع بیشتر از احوال او ← امل الآمل، ۱/۲۷؛ ریاض العلماء، ۱/۸؛ فوائد الرضویه، ۵؛  
الذریعه، ۱/۲۳۳؛ اعیان الشیعه، ۲/۱۱۵.

[ ۳ ] اطلاعات مذکور مطابق است با آنچه در امل الآمل، ۱/۲۹-۳۰؛ و ریاض العلماء،  
۱۹/۱-۲۰؛ در باره صاحب ترجمه آورده‌اند.

شیخ ابراهیم بن علی العاملی الجبعی

فاضلی صالح و شاعری ادیب بوده و معاصر شیخ حر است. و رساله در اصول، و أرجوزه در مواریث و غیره تألیف نموده. [۱]

شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی

۵

از جمله فضلائی متأخرین و علمای متدینین است. فاضلی عالم و فقیهی محدث. صاحب بعضی تألیفات شریفه است مثل کتاب الفرقة الناجية و حاشیه بر الفیة شهید و غیر آن. و معاصر سلاطین جنّت مکین صفویّه [الف ۷۹] است. [۲]

۱۰

شیخ احمد بن خاتون العاملی العینائی

شریک شیخ علی بن عبدالعالی کرکی در اجازه بوده و جناب شیخ علی و شیخ احمد هر دو روایت از شیخ شمس‌الدین محمد بن خاتون عاملی می نمایند. شیخ احمد بن خاتون العاملی معاصر شیخ حسن بن شهید ثانی است. عالمی فاضل و زاهدی عابد و شاعری ماهر بوده فی مابین او و شیخ حسن در بعضی مسائل منازعات و مباحثات واقع گردیده که آخر به کدورت انجامیده، به افتراق پیوست. [۳]

۱۵

[ ۱ ] نیز در باره او ← ریاض العلماء، ۱۹/۱؛ امل الآمل، ۲۹/۱؛ الذریعه، ۴۵۳/۱؛ مرآة الکتب، ۱۱۷/۱.

[ ۲ ] صاحب ترجمه بیش از ۲۰ اثر در زمینه فرهنگ تشیع دارد. علاوه بر دو اثر نامبرده، نگارشهایی چون الحائزیه فی تحقیق المسأله السفریة، رساله فی احکام الشکوک؛ شرح الاسماء الحسنی؛ کتاب اربعین حدیثاً؛ مجموعه فی نوادر الأخبار الطریفه نیز از اوست ← امل الآمل، ۸/۲؛ ریاض العلماء، ۱۵-۱۹؛ لؤلؤة البحرین، ۱۵۹؛ مستدرک الوسائل، ۴۱۷/۳؛ الکنی و الالقاب، ۷۶/۳؛ فوائد الرضویه، ۶؛ روضات الجنّات، ۲۵/۱؛ اعیان الشیعه، ۱۴۱/۲؛ ریحانة الادب، ۴۸۰/۴؛ نامه دانشوارن، ۳۷-۳-۴۵.

۲۰

[ ۳ ] مؤلف محافل در نوشتن مطالب مربوط به ترجمه شیخ احمد عینائی، به امل الآمل، ۳۳/۱ نظر داشته است. نیز ← ریاض العلماء، ۳۸/۱؛ اعیان الشیعه، ۵۸۴/۲؛ فوائد الرضویه، ۱۷.

### سید احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی

عالمی عامل و فاضلی کامل و محقق متکلم و حکیمی دانشمند بوده و از تلامذه ثالث المعلمین میر محمد باقر داماد است و در اجازه [ای] که جناب میر به او داده بسیار تعریف فرموده و مذکور ساخته که سفارا سید مزبور در خدمت میر گذرانیده و تشریح الأفلاک به خط سید مزبور در نزد فقیر بود که بسیار خوش خط [بود] و جناب شیخ بهاء الدین محقق در آن یک صفحه به تعریف سید پرداخته. [۱]

### مولانا احمد بن ملا خلیل القزوینی

فاضلی کامل و عالمی عامل بوده. بعضی حواشی به حاشیه والد خود مرقوم فرموده، در سنه ۱۰۸۳ به رحمت الهی پیوسته. [۲]

### شیخ احمد بن السلامة الجزایری

فاضلی فقیه، صالح، و معاصر شیخ حر بود. به قضای حیدرآباد قیام می فرمود. و کتاب شرح ارشاد در فقه و غیر آن از مصنفات اوست. [۳]

---

[۱] صاحب ترجمه در نیمه نخست سده ۱۰ ه. ق. می زیسته و در زمان شیخ حر عاملی در طوس درس می گفته و گویا همانجا درگذشته است. از آثار اوست: حجیه الاخبار؛ شرح اثنی عشریه صلوئیه؛ شرح اثنی عشریه صومیه؛ شرح زبده شیخ بهائی. نیز ← ریاض العلماء، ۳۹/۱؛ الذریعه، ۲۷۰/۶؛ ریحانة الادب، ۹۰/۴.

[۲] مندرجات محافل در باره احمد بن خلیل قزوینی عیناً از امل الآمل، ۱۴/۲ نقل شده است، نیز ← ریاض العلماء، ۳۸/۱؛ روضات الجنات، ۲۷۳/۳؛ الذریعه، ۷۸/۶، ۱۴۸؛ فوائد الرضویه، ۱۷.

[۳] در باره نامبرده ← امل الآمل، ۱۵/۲؛ ریاض العلماء، ۳۹/۱؛ منتهی المقال، ۳۴/۱؛ فوائد الرضویه، ۱۷؛ مرآة الکتب، ۲۶۹/۱.

شیخ احمد بن عبدالصمد الحسینی البجرانی

عالمی ربّانی و فاضلی سبحانی و شاعر و ادیب و از جمله تلامذه شیخ بهاء الدین محمّد عاملی است. و سید علیخان بسیار تعریف او نموده. [۱]

مولانا احمد بن محمّد التونی البشروی

فاضلی زاهد و عالمی عابد و صاحب ورع و تقوی بوده. و در مشهد مقدّس معلّی توطّن فرموده. همواره اوقات سعادت علامت خود به اکتساب فضایل صرف نموده. جناب مولانا معاصر شیخ حرّ است. و حاشیه به شرح لمعه و رساله در تحریم غنا و رساله در ردّ صوفیه و غیر آن مرقوم فرموده. [۲]

سید اسماعیل بن علی العاملی الکفرحونی<sup>۱</sup>

عالمی دقت پیشه و فاضلی صدق اندیشه بوده. از شیخ حسن و سید محمّد صاحب مدارک اجازه داشته. شیخ حرّ در امل الآمل فرموده که: رأیت من کتبه نحواً من مائة کتاب فیها آثار له ذالّة علی الفضل والعلم والفقہ. [۳]

السید بدرالدین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری

مدرس مدرسه [ای] از مدارس مشهد مقدّس بود. عالمی فاضل، محقق ماهر، مدققی فقیه، محدثی عارف به عربیت. ادیبی شاعر بوده و در خدمت شیخ بهاء الدین محمّد عاملی تلمذ نموده و حاشیه بر اصول کافی نوشته. و از جمله تألیفات او شرح اثنا عشریه صومیه؛ شرح اثنا عشریه صلاتیه؛ و شرح زبده شیخ

۱. اصل: الکفرحونی (بدون نقطه نون).

[ ۱ ] ← سلافة العصر، ۵۱۹؛ نیز ← ریاض العلماء، ۴۱/۱؛ علماء البحرین، ۱۲۸-۱۳۰.

[ ۲ ] در باره صاحب ترجمه ← امل الآمل، ۲۳/۲؛ ریاض العلماء، ۵۸/۱؛ فوائد الرضویه، ۲۸؛

الذریعه، ۱۴۲/۱، ۹۱/۶؛ مطلع الشمس، ۶۹۵/۲؛ روضات الجنات، ۲۴۶/۴.

[ ۳ ] ← امل الآمل، ۴۱/۱؛ نیز ← ریاض العلماء، ۹۱/۱؛ فوائد الرضویه، ۵۲؛ اعیان الشیعه،

بهایمی. و تاریخ فراغ از تألیف شرح اثنا عشریه، سنه ۱۰۳۵ [است] و رساله عیون  
جواهر النقاد در عمل به خبر واحد نوشته. و از جمله اشعار اوست:

منه

۵  
يَا لَيْلَةً قَصُرْتُ وَبَاتَتْ زَيْنَبُ تَسْجُلُوا عَلَيَّ بِهَا كُؤُوسُ عَنَابِ  
لَوْ أَنَّهَا تَرْضَى مَشِيبي وَالهَوَى يَرْضَى لِقَاءَ مَنْ ورائِ حِجَابِ [ب ۷۹]  
لَا طَلْتُ لَيْلَتَنَا بِأَسْوَدِ نَاطِرٍ وَ سَوَادِ عَيْنٍ مَعَ سَوَادِ شَبَابِ  
بر ناظر این کلمات مخفی نیست که اصل این ابیات از قول معزى است که  
گفته:

۱۰  
يَسْرَى ان سَوَادُ اللَّيْلِ دَامَ لَهُ وَ يَزِيدُ فِيهِ سَوَادُ السَّمْعِ وَ الْبَصْرِ  
و شيخ زين الدين الطّف از سيد بدرالدين فرموده. [۱]

### السيد بدرالدين محمدين ناصرالدين العاملي

فاضلى فقيه و صالح، و از تلامذه شيخ حسن بن شهيد فاضى بوده. [۲]

### مولانا مقيم كاشى

۱۵  
آن مقيم كوى عرفان و مستقيم در جاده ايمان، در راه سلوك پيشرو  
يگه تازان، و در مضمار اهل الله از جمله بهبازان. در تصلب تشيع با آن كه در  
هندوستان بوده از صراطِ عليّ حقّ نُمسِكُه تجاوز نموده، گویند: دوستدار  
خاندانِ ولايت را به خاندانِ مرحمت خانِ هند از مرحمتِ خود مرحمت  
فرموده. و حديثِ كميل بن زياد نخعى را به جهت او چهره بيان گشوده و نظر به  
۲۰

۱. اصل: تجلوا.

۲. در رياض ۱/۹۶ اين بيت هم آمده است: وَحَلُّوْهُنَّا دَارًا تَهْدَمُ رُبْعَهَا + وَقَضَى عَلِيَّهَا رُبْعَهَا بِحِرَابِ.  
[ ۱ ] در باره صاحب ترجمه نيز ← امل الآمل، ۱/۴۲-۴۳؛ رياض العلماء، ۱/۹۵-۹۶؛  
فوائد الرضويه، ۵۵؛ الذريعه، ۱۳/۲۹۸.

[ ۲ ] در باره صاحب ترجمه، نيز ← امل الآمل، ۱/۴۳؛ رياض العلماء، ۱/۹۶؛ اعيان الشيعه،

آن که غیر معروف در میانِ علمای و الاشیانِ ایران است، چندکلمه از شرح حدیث بیان می‌شود، تا جامعیتِ او معلوم گردد.

بیت

- جوهرِ ذاتی هرکس ز کلامش پیداست به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد  
 ۵ «روزی امیرالمؤمنین - علیه السلام - بر شتر سوار بوده‌اند و کمیل را ردیفِ خود ساخته در اثنای راه کمیل از آن حضرت سؤال نمود که: مَا الْحَقِيقَةُ؟ مراد از «حقیقت» در این مقام شیئی است ثابت و واجب، که در آن امکانِ تغییر به وجهی از وجوه نباشد. ومقرّر است که به «مَا» از ماهیت و حقیقتِ شیئی سؤال می‌شود. جواب فرمودند که: مَالِكٌ وَالْحَقِيقَةُ؛ یعنی أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ حَالَ كَوْنِكَ فِي مَقَامِ الْقَلْبِ وَاقْفَاءَ مَعَ وُجُودِكَ. چون سائل از ظاهرِ جوابِ آن حضرت چنین دریافت که مرادِ آن حضرت آن است که ترا بالفعلِ قابلیت و اهلیتِ سؤال از این مرتبه نیست، دستِ تو سَل در ذیل استدلال زده، از جهتِ اثباتِ قابلیت گفت: أَوْلَيْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟ یعنی: آیا من نیستم صاحبِ سِرِّ تو. بدان که «سِرِّ» عبارت است از آن معنی که ممکن نباشد ظهورِ آن بر مشاعرِ نفسانیه حتی قوَّتِ فکریه، واطلاع نمی‌یابد بر این معنی مگر کسی که او را ترقی دست داده باشد از مقامِ نفس و قلب. و گاه «سِرِّ» را به مقامِ روح نیز مجازاً اطلاق می‌کنند. و ترجمه آنچه عارف کاشی در اصطلاحات می‌فرماید، این است که: «سِرِّ آن نسبتِ مخصوصی است که خلق راست با حق در توجهِ ایجادِ مُشَارٌ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>. و از این رو صوفیّه حَقّه گفته‌اند که: حق را به حق می‌توان شناخت. ۲۰ و دوستدار و طلبکارِ حق همان حق است؛ چه این سِرِّ است که طالبِ حق است و دوستی حق از این سِرِّ سر می‌زند. و به این سِرِّ، خدا شناخته می‌شود. چنانچه حضرت ختمی پناه محمّدی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -



می فرمایند: «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي»، انتهى. [۱] لیکن در این مقام همان معنیِ اوّل مراد است. آن حضرت در جواب فرمودند: [الف ۸۰] وَلَكِنْ يَرُشِّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي. یعنی آری صاحبِ سرِّ من هستی ولیکن آنچه به تو می رسد از اسرارِ من، آن زیادتی فیضی است که از طرف قلب و حوصله ضبط من در هنگامِ افاضه حقایق سرشار شده است و از این رشحه فیض در تو مستی حاصل شده و ترا از دست برده، گمان می کنی که این حال ترا حاصل لذاته [است]. آری امیرالمؤمنین در مقامِ فناء بودند موجود به وجود حق، سرشار از نورِ احدیّت. چنانچه حضرتِ ختمی پناه محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - در حقّ آن حضرت فرمودند: «لَا تَسْبُوا عَلَيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ». [۲] در حال قیام به مراسمِ عبودیتِ زیادتی فیض وجود از او به مستعدّ قابلِ واصل می رسید.

### بیت

آبی که نگشت همره رود قوی در خاک فرو شد و به دریا نرسید  
در جواب گفت: أَوْ مِثْلَكَ يُخَيَّبُ سَائِلًا. و چون کاملِ مکملِ مطلع است  
بر مقتضیاتِ استعدادات طالبان، واجب است که بر حسبِ اقتضای  
استعداد، تکمیل فرماید و به هیچ وجه سائل را نومید نگرداند، فرمود که:  
أَلْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. ما حصلِ آن که امیرالمؤمنین  
- علیه السلام - کمیل را - رضی الله عنه - به مقامِ فنا هدایت فرمود و نشان داد که  
حقیقت بروز است از پرده صفات به سوی عرصه ذات. و «جلال» عبارت از  
احتجابِ حقّ است از خلق از راه عزّت و یکتایی. یعنی هیچ مخلوقی را راه  
به معرفتِ حقیقت و کنه هویتِ آن حضرت نیست و در این حضرت آن ذات  
را علم به ذاتِ خود است. و «جمال» عبارت از ظهورِ نور وجود است بی

[ ۱ ] ← اصطلاحات الصوفیه از عبدالرزاق کاشی، ذیل واژه سرّ.

[ ۲ ] ← بحارالانوار، ۳۱۳/۳۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۱۸/۲-۱۹.

پرده حجابِ مظاهر. و آن تجلی وجه باقی است مر ذات را لذاته. یعنی ظهور ذات است بر ذات از برای تعین اسماء و صفات. و مراد از «سُبُحات» در این مقام انوار است؛ چه این طایفه انوارِ تجلیاتِ صفات را سُبُحاتِ جلال می نامند. پس معنی چنین شد، یعنی: حقیقتِ طلوعِ آفتابِ وجه باقی است از پرده ابرِ حجابِ صفات تا آن که از اشعه خورشیدِ وجود و ذاتِ موهومه امکانی فانی گردد.

چون سائل در خود زیادتى استعداد مشاهده فرمود، گفت: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. آن حضرت در جواب فرمودند: مَحْوَالِ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوَالِ الْمَعْلُومِ. این بیان هدایت‌نشان نیز اشاره است به رفعِ حُجَبِ مظاهر و مشاهدهِ حَقِّ ظاهر در عینِ مظاهر؛ چه هرگاه سالک محویت و عدمیتِ اعیان را به عینِ بصیرت مشاهده نماید، آفتابِ وجودِ معلومِ حق از حجابِ ابرِ تعیناتِ چهره‌افروزی فرماید. مراد این که حقیقت، ازالهٔ نُموذِ وَهْمِینِ خَلْقِ است در وقتِ تجلیِ وجودِ مطلقِ حق. و «صحو» در اصل دور شدنِ ابر است از آسمان. در اینجا استعاره شده است از برای انکشافِ ظلمتِ خلق از وجودِ حق سبحانه.

۱۵ یعنی: تا نقوشِ موهومهٔ اکوان [ب ۸۰] - که به استیلای سلطنتِ شیطانِ وهمِ ثبوت و رسوخ دارد - سترده نگردد و وجودِ غیر - که غیر پنداری بیش نیست - از پیش دیدهٔ بصیرت برنخیزد، وجودِ حق کما هو حَقُّهُ مشهود نگردد. از اینجا است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرموده اند: «كَمَالُ الْأَخْلَاصِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ فَلَمَّا بَلَغَ السَّالِكُ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ ضَارَ عَلَيْهِ عَيْنًا وَ تَوَحِيدُهُ حَقًّا وَ مَعْرِفَتُهُ شُهُودًا وَ عَيْنًا لَا عِلْمًا وَ بَيَانًا». چون راه زبانِ عقل و وهم از راه سائل به فرمان آن راهنمای به حق دور شدند، سائل دانست که وصول به جنابِ حقیقت بی مددِ سلطانِ عشق ممکن نیست و ظهورِ نورِ عشقِ حقیقی به سعی و اختیارِ سالک منوط و مربوط نه. حیرت بر او غلبه کرد و سراسیمه در طلبِ زیادتى وضوح نمود، در جواب فرمود که: «هَتَكَ السُّتْرَ لِغَلَبَةِ السِّرِّ».

یعنی: آن سرّی که عبارت از وجود حقیقی حق باشد تا بر باطن غلبه نکند و پرده وجود خلق را از روی کاربر ندارد حقیقت روی ننماید<sup>۱</sup>. و هرچند ترا وجود این سرّ یقین باشد لیکن تا ضعیف است به حدّی که عقل آن را می تواند پوشید، به این معنی که فی الجمله اعتباری خلق را در نظر عقل باشد ترا در این حال عالم عارف می نامند، محبّ نمی گویند. و هرگاه آن سرّ قوی شود و غلبه کند بر عقل، و نور عقل منطمس و مستور گردد به نور عشق، چنانچه نور ماه به نور آفتاب، و سالک مغلوب و محکوم شود در قبضه عشق، و حال سالک مشابه به حال مجانین گردد، در این حال پرده عقل و شرع از پیش سالک به قوّت حبّ و سُکر حقیقی برداشته شود. در این صورت حقیقت روی نماید. و از این جاست که عارفان گفته اند: إِذَا جَاءَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَّتِ<sup>۲</sup> الشَّرَائِعُ. دفع وهم از این سخن، کوتاه اندیشان ظاهرین را به خاطر نرسد که سالک به مرتبه [ای] می تواند رسید که او را عمل به احکام شرع نباید کرد، بلکه مراد از این کلام آن است که چون سالک از شراب محبّت از دست رفت و او را شعوری به ماسویّ نماند، شحنه حقیقت در ملک وجودش بر کارکنان مشاعر فرمان می راند و در این حال بی خودانه به تکالیف حقّه شرعیّه قیام می نماید و هیچ از فرایض و سُنَن از او فوت نمی شود. و در این مقام، حقیقت، کار شرع می کند.

چون سایل از این کلام یافت که این مقام به سُکر است؛

شَرِبْتُ الْخُبَّ كَأْسًا بَعْدَ كَأْسٍ      فَمَا نَفَدَ الشَّرَابُ وَلَا رَوِيْتُ

طلب زیادتی بیان نمود و گفت: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. پس آن حضرت در جواب فرمودند: جَذَبُ الْإِحْدِيَّةِ لِيَصْفَةَ التَّوْحِيدِ. یعنی: از خصایص حقیقت آن است که جذب کند به نور احدیّت خود صفت توحید را از موحد؛ چه توحید

۱. اصل: روی نماید.

۲. اصل: یطلب.

موهم اثنیینت و مشعر است مر کثرات اعتباریه را در حضرتِ واحدیت. و این حضرتِ واحدیت چون منشأ [الف ۸۱] اسماء و صفات است کثرات اعتباریه که در حضرتِ احدیت مُندمج و مُستهلک بودند، در این حضرت متمیز و متعین اند. و این نوری است که به اصطلاح این طایفه آن را عینِ کافوریه می نامند. و این عین خاصه مشربِ مقربین است و چون با این ۵ جذبۀ حقانی از غیر، عینی و اثری نماند، توحید صورت بندد. مَا وَجَدَ الْوَاحِدُ مَنْ وَاحِدٌ إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ لِحَاجِدٍ تَوْحِيدُهُ آيَاهُ تَوْحِيدُهُ وَ نَعْتُ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدٍ.

#### رباعی

۱۰ کامل صفتی راه فنا می پیمود ناگاه گذر کرد ز دریای وجود  
یک موی ز هست او بر او باقی بود آن موی به چشم فقر ز نثار نمود  
چون سائل - رضی الله عنه - عارف شد به آن که مقام وحدت و فنا اگرچه  
مقام ولایت است لیکن صاحب این مقام را صلاحیت هدایت و ارشاد و  
تکمیل مریدان و ناقصان نیست تا از جمع به تفصیل رجوع نکند و از وحدت  
به کثرت نیاید و از سُکر به صحو نرسد؛ لاجرم طلبِ زیادتی بیان نموده، ۱۵  
ز دُنبی فیہ بیانا گفت. و چون این مقام توحید صرف و وحدت محض و  
حضرت جمع است و فنای محب است در محبوب؛ و فوق این مرتبه در  
توحید مرتبه [ای] دیگر نیست، بعد از طلبِ زیادتی شامل، فرمودند: نُورٌ  
يُشْرِقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِّ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ. یعنی حقیقت ظهور  
ذات است در مظاهر صفات. و «شهود» وحدت است در صورت کثرت. ۲۰  
و «حضور» جمع است در عین تفصیل. و «وجود» تفصیل است در عین  
جمع. ترجمه عبارت آن که: حقیقت نوری است که تابان می شود از صبح  
ازل، و ظاهر می شود بر هیاکلِ توحید آثار آن نور «صبح ازل» عبارت از ذات  
مطلقه است و «هیاکلِ توحید» کنایه از صُور اسماء الله است که ماهیات

ممکنه باشد، آثار آن ؛ یعنی صفات و افعال آن نور. مخفی نماید که این مقام بقاء بعدالفناء است و این مقام سعادت مندی را روزی گردد که تکمیل ناقصان و تربیت ناتمامان در عهده توجّه کامل او باشد و چون مقامی فوق آن مقام و شهودی فوق این شهود نبود در این مقام است که: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً»، حقّ است. ۵

چون سائل طلب زیادتین بیان نمود در واجب، امر اَطْفِ السَّرَاجِ فَقَدْ طَلَعَ الصَّبَاحُ، که در معنی نهی است از سؤال، شنید: كَيْسٌ وَرَاءَ عَبَّادَانِ قَرِيَّةٍ. [۱]

### شیخ حرّ

آن حرّ دارین و صاحبات مقامات نشأتین که جواهر سنیه اش گوهرهایی است گران بها و تفصیل وسائل الشیعه اش در تحصیل مسایل شریعت کنزی مهیا. هدایه الأئمه اش هادی طریق ضلالت و اثبات هدایتش منقذ از جهالت. [ب ۸۱] أمل الأملش منهج آرزوها، فصول مهمه اش اهم همه مطلبها. نام نامیش شیخ محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن الحسین الحرّ العاملی است که در مشغری جبل العامل سنه ۱۰۳۳ متولد گردیده، در خدمت پدر و عمّ و شیخ عبدالسلام جدّ امّی خود تلمذ نموده، مدّت چهل سال در مشغری متوطن گردیده، دو زیارت بیت الله کرده، از آنجا عزم زیارت ائمه که در عراق عرب اند، نمود. بعد از آن [به] سفر خیراثر مشهد مقدّس رضویه عازم و به طواف مرقد مطهر سلطان ارض خراسان مشرف گردیده، مدّت بیست و چهار سال در آنجا توطن اختیار فرمود. ۲۰

اول تألیفی که فرموده کتاب جواهر السیّة فی احادیث القدسیّه [بوده] و بعد

---

[ ۱ ] در اینجا منقولات صاحب محافل از رساله شرح حدیث کمیل پایان می پذیرد. از رساله مذکور نسخه هایی در شبهه فاره هند موجود است ← اثر تشیع در تصوف شرق جهان اسلام، از نگارنده. نیز در باره مولانا مقیم کاشانی ← تذکرة الشعراء نصرآبادی، ۳۰۲-۳۰۳.

از آن به تألیفاتِ دیگر پرداخته مثل صحیفهٔ ثانیه؛ و تفصیل وسائل الشیعه که شش مجلد است، زیاده بر هفتاد کتاب حدیث شیعه در نظر داشته. و کتاب هدایة الامة در سه مجلد؛ و کتاب فهرست وسائل الشیعه؛ و کتاب فواید طوسیة در مطالبِ متفرقه؛ و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات مشتمل بر زیاده به بیست هزار حدیث که از پنجاه کتابِ خاصّه و سیصد و هشتاد و هشت کتابِ عامّه نقل نموده؛ و کتاب أمل الآمل فی علماء جبل العامل؛ و رساله در رجعت؛ و رساله ردّ صوّقه که هزار حدیث در آن نقل نموده؛ و رساله در خلقِ کافر؛ و رساله در تسمیة مهدی - علیه السّلام - و رسالهٔ اجماع و جمعه؛ و تواتر القرآن؛ و رجال؛ و رسالهٔ احوال صحابه؛ و رساله در تنزیه معصوم؛ و هدایة الهدایة و کتاب فصول المهمّة؛ و کتاب عربیّه علویه واللغة المرویه؛ و دیوان شعر قریب به بیست هزار بیت؛ و منظومه در مواریث؛ و منظومه در زکات؛ و منظومه در هندسه؛ و منظومه در تاریخ نبی و ائمّه - علیهم السّلام.

و جناب سید علیخان - قدس الله سرّه - در سلافة العصر فرموده: «عَلَّمَ عِلْمَ لَا تُبَارِيهِ الْأَعْلَامُ. وَهَضَبَةُ فَضْلٍ لَا يُفْصِحُ عَنْ وَصْفِهَا الْكَلَامُ. أَرَجَتْ أَنْفَاسُ فَوَائِدِهِ أَرْجَاءَ الْأَقْطَارِ. وَ أَحْيَيْتَ كُلَّ أَرْضٍ نَزَلَتْ بِهَا فَكَأَنَّهَا لِبِقَاعِ الْأَرْضِ امْطَارَ. تَصَانِيفُهُ فِي جَبْهَاتِ الْأَيَّامِ غُرَّرَ. وَ كَلِمَاتُهُ فِي عُقُودِ السُّطُورِ دُرَّرَ. وَ هُوَ الْآنَ قَاطِنٌ بِبِلَادِ الْعَجْمِ. يُنْشِدُ لِسَانُ حَالِهِ. أَنَا ابْنُ الَّذِي لَمْ يُخْزَنِي فِي حَيَاتِهِ. وَ لَمْ أَخْزِهِ لَمَّا تَغَيَّبَ بِالرَّجْمِ. يُحْيِي بِفَضْلِهِ مَا ثَرَّ أَسْلَافِهِ. وَ يَنْشِئُ مُصْطَبِحاً وَ مُعْتَبِقاً بِرَحِيقِ [الْأَدَبِ وَ] سُلَافِهِ. وَ لَهُ شِعْرٌ مُسْتَعْدَبُ الْجَنَّا. بِدِيْعِ الْمُجْتَلِي وَ الْمُجْتَنِي. وَ لَا يَحْضُرُنِي مِنْهُ الْآنَ غَيْرَ قَوْلِهِ نَاطِماً لِمَعْنَى الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ:

فَضَّلَ الْفَتَى بِالْبَدَلِ وَالْإِحْسَانِ      وَالْجُودُ خَيْرُ الْوَصْفِ لِلنَّاسِ  
أُولَيْسَ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَصْبَحَتْ      أَمْوَالُهُ وَتَفَأَ عَلَى الضِّيْفَانِ  
حَتَّى إِذَا أُنْفَى اللَّهُي أَخَذَ ابْنَهُ      فَسَخَى بِهِ لِلذَّبْحِ وَ الْقُرْبَانِ  
ثُمَّ ابْتَغَى الثَّمْرُودَ إِحْرَاقاً لَهُ      فَهَوَى بِمُهْجَتِهِ عَلَى النَّيْرَانِ

بِالمَالِ جَادٍ وَ بِابْنِهِ وَ بِنَفْسِهِ      وَ بِقَلْبِهِ لِلوَاحِدِ الدَّيَّانِ  
أَضْحَى خَلِيلَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ      نَاهِيكَ فَضلاً خَلَةَ الرَّحْمَانِ  
صَحَّ الْحَدِيثُ بِهِ فَيَا لَكَ رُثْبَةً      تَعْلُو بِأَخْمَصِهَا عَلَى التَّيْجَانِ

۵      هَذَا الْحَدِيثُ رَوَاهُ أَبُو الْحَسَنِ الْمَسْعُودِيُّ فِي كِتَابِ أَخْبَارِ الزَّمَانِ، وَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَتَيْتُكَ لَمَّا [الف ۸۲] سَلَّمْتَ مَالِكَ لِلضَّيْفَانِ، وَ وَكَذَلِكَ لِلتُّرْبَانِ، وَ نَفْسِكَ لِلنَّيْرَانِ، وَ قَلْبِكَ لِلرَّحْمَنِ، إِتَّخَذْنَاكَ خَلِيلاً». [۱]

و در قصیده طویل گوید:

لئن طاب لى ذكر الحبايبِ أنى      أرى ذكر أهل البيت أعلى و أطيّبنا  
فَهُنَّ سَلَبْنَ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ فِي الصَّبَا      وَ هُم وَهَبُونَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ فِي الصَّبِي  
هَوَاهُنَّ لى دَاءٌ هَوَاهُمْ دَوَاءُهُ      وَ مَنْ يَكِ ذَا دَاءٍ يَرِدُ مُتَطَبِّبَا  
لئن كان ذاك الحسن يُعجِبُ ناظراً      فَأَنَا رَأَيْتُنَا ذَلِكَ الْفَضْلَ أَعْجَبَا  
در قصیده دیگر در مدح اهل بیت - علیهم السلام - گوید:

أَنَا الْحُرُّ لَكِنْ بِرُّهُمْ يَسْتَرْقِي      وَ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ  
و در قصیده دیگر گوید:

۱۵      أَنَا الْحُرُّ لَكِنْ كَرِقَ لِحُودِ      سَلَبْتِنِي سَكِينَةً وَ وَقَارَا  
كُلَّ حَسَنٍ مِنَ الْحَرَائِرِ لِابِلِ      مِنْ أَمَاءٍ يَسْتَعْبِدُ الْإِحْرَارَا  
وَ هَوَى الْمَجْدِ وَ الْمِلَاحِ وَ أَهْلِ الْإِ      بَيْتِ فِي الْقَلْبِ لَمْ يَدْعَ لى قَرَارَا  
وَ أَيْضاً مِنْهُ

غَاذَةٌ قَدْ غَدَّتْ لَهَا حِكْمَةُ الْإِ      عَيْنِ وَ أَضْحَتْ عَنْ غَيْرِهَا فِي انْتِفَاءِ  
بَيْنَ الْخَاطِئِهَا كِتَابِ الْأَشَا      رَاتٍ وَ فِي رِيقِهَا كِتَابِ الشِّفَاءِ  
[و در قصیده دیگر گوید:

فَرَوَى لِحَظِّهَا كِتَابِ الْأَشَا      رَاتٍ] وَ كَسَمَ قَدْ رَوَى عَنِ الْغَزَالِي

و کتاب الشفاء عن ریقها یرویه      حیث یروی بذاک الزلال

و منه:

مُطَوَّلُ الْفَرْعِ عَلَى مَتْنِهَا      وَ خَصْرُهَا مُخْتَصِرٌ نَافِعٌ

و منه:

كَأَنَّ قَلْبِي إِذْ غَدَا طَائِرًا      مُضْطَرِبًا لِغَمِّ لَمَّا هَجَمَ  
مَلَامَةٌ فِي أُذُنِي عَاشِقِي      أَوْ عَزَبِي فِي بِلَادِ الْعَجَمِ<sup>۱</sup> [ب ۸۲]

۵

---

۱. پایان نسخه موجود: + سید صدرالدین همدانی. گویا نویسنده می‌خواسته است ذیل خود بر مجالس را ادامه دهد و لیکن به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از اثرش به همین جا پایان یافته و ناتمام مانده است.



صَلْحَانَمَه وَ سَنُورَانَمَه (سَرْحَد نَامَه)  
[بِه زَبَان تُوکِی]

مَسْحُومَه وَ سَنُورَانَمَه \*

اَكْرَمَةُ الْغَيْرِ الْكَبِيرِ الَّذِي شَرَحَ الْاَبْرَابَ الصَّحِيحَ بِتَفْصِيحٍ اِنْ اَرَادَ اَنْ يَسْمَعَ وَ اَرْتَضِعَ حَمِيْدًا  
وَ اَتَّخِجَ بِمَجِيْحٍ مَسْبُوْحٍ الْغُرُوْرَ الْفَضِيْحَ وَ الصَّوْرَةَ وَ اسْمَ رُكْلِهِ الَّذِي تَفَرَّدَ وَ نَحَى الرَّبِيْنَ كَهَالِ الْاِبْرَاحِيْمِ وَ اَنْشَرَحَ مَعَهُ  
الْاَسْمَاءَ لَطِيْفِيَّةً لِيَتَبَيَّنَ اِلَآهَ الشَّرْحِ وَ مَعَى اَللَّهِ وَ لَوْلَا وَهْ وَ اَصْحَابَهُ الْاَيْدِيْنَ بِمِ الْاَسْبُوْحِ الْقِيَمِ اِرْدُوْحٍ مَافُوْحٍ فَتَرْتَضِيْعَهُ  
وَ اَوْحَى لِرُفْعِ السَّبُوْحِ اِنَّا بِلَهْمِشِ اِرَادَتِ رَافِعِ اَهْمَا نَفَرِيْمَا وَ رَحْمَتِ قَدْرَتِ جَمِيْعِ الْاَبْرَكَاتِ عَنِ النَّفْسِ اِدْجُوْشِ نَهْ  
عَنِ مَشْرِئِ كَهْمَا اِنْدَا وَ اِيْمَدَا اِرْتَهَامِ اِهْوَالِ بَدْوَهْ مَشَابِيْثِ وَ هَلْمِ عَالِيْ كِيَا وَ اَدُوْشِ اِنْ اَبْدَلِ وَ دَاوُوْشِيْرِيْمَا  
مَكْحَرَمِ مَسْبُوْحِ ذِكْرِ حَسَنِ الشَّرْحِ وَ بِنِيْ دَرِيْنَهْ مَرِيْطُوْرِكُوْ وَ اَتَقْوَالَهْ وَ مَسْئُوْلَاتِ مَسْئُوْلَاتِ اِيْ شَرِيْحِيْ لَدُوْدَهْ مَسْئُوْلَاتِ  
سَبُوْحِيْمِ مَسْحُوْحٍ مَسْرُوْبِ الْفَضِيْحِ غُوْبِيْمِ وَ بِنِيْ نَفْسِيْمِ وَ كَهْمَا عُوْدَتِ مَرُوْرُوْشِيْ شَرِيْحِيْ نَفْسِيْمِ طَرِيْحِيْ  
لَدُوْدَهْ اِرْدُوْبِيْمِ وَ بِنِيْمِ اِيْمَدَا اِرْتَهَامِ سَبُوْحِيْمِ اَوَّلِكُمْ مَشْرِئِ وَ اَتَقْوَالَهْ وَ مَسْئُوْلَاتِ مَسْئُوْلَاتِ اِيْ شَرِيْحِيْ لَدُوْدَهْ مَسْئُوْلَاتِ

\*. این سند با اختلافات اندکی در خلاصه السیر، ص ۲۷۱ آمده است.

بنام می ذاکم برضف ج و از جناب جوت باب و بی پناه و ذات سعادت دستگاره ششما و سیمان برکاه  
 ضیفه ارفغ الی بن صدق صدق الله العادل قل لله الاکبر فی صا ذاکم رم انکوا یقینا صراکام و مسین غیر  
 العوره و الشربین سطل الپرن و لپرن خاتون المیزین و المیزین خاتون کرمین شربین بین الالف و الی  
 الین المریدین بیداد الکف مستعدان و المرفی مرفی من الله العزیز المنان فارزات مسند خود قد عمدت و الله اعلم  
 و برجت طلب فی م سطله مسند خود لا اله الا الله در ال حضرت ابنه طرف اهدی جوت غرول و جناب بی  
 سعادت شکر بزرگوار صل و فکرت و فقه و موردان و حشیا صبح و جنت خود مسند و توفیق بقده اجازت  
 بوزن اولغه و کات مطلقه و پناخت محمد عظیمه که بسلام حضرت ابی می بند ادا نشن قه لدر وب  
 سکه می اند عجم و زایشه عزیمت بیورب طی منزل و مراعه آمد و آقا زالتوب هر ذنبه نام منزلت  
 اوله قد زنت افروخت که بجزم دشمنانده و محاکمه خورشیده بود در چشم خداوند کرم منظر در کیتی  
 بخت باری زکامی بسمن شهر باری بجزم در شکست پناهی کز بهشت بنا بر اوج شایسته و عالمی پنا  
 دستگاره خرد زلف بارگاه ستره سپاه ایامه اهل قلا اهد و قمره فرخ التمد الی التمد و فرغ پنهان عمده الی قلا  
 جانب تبر فخره و سعادت اوله مشهور است بجز حضرت ابنه در ای و بوجیه و کتوب و طعنت خا و باره  
 صدقه الامراء و حقه العبر شمس الدین حرمی یکیشک آن سی ایچیک طیفله کوش و حضرت می صوح ذات  
 الین و صوح و مساجح بی بن خود مسند و اراده ابرار و بولسین الشیخ عبد و جدال و رفع غیر و قتل  
 اولیه سین ربنا العیس بر دخی ان عجز اللستف جمع لها نفس شریفه سر ایا عمل العین ، خذ هر عمل مفصل ایدوب  
 امره استرحت و باه ایچون صو رض و بر وب لایق جوت طرفین و موافق عرض و ناموس و پنهان اولان  
 و بر وجه اوزره احوال صو دیر کت بشه و ش و دالاجا و حضرت ایچک طرف قرین الشرف ابنه ن  
 پر ستمه عمده کتبه بر لوب لذل اولمق ایچون خود جسم بی به کتوب کونیه پیش ایدی اکله نه و بطاب ط  
 و صوح مساجح و در بلا لایق ط ماله مستوجب صوح و استغفار از بر این خود و یقین احوال ستره و صو ایچون  
 و صوح غیر ایچک منخ شمع قویه معتبر اوزره طرف شرف حضرت شیخان و کین ستمه اولوب اشع و مکه کتبه

۱۰ روز، نزد و مخصوص اینده و مقصد اولان جنب ادرت باک اوست نصب مد وقت غزوان و نیش بسکون  
 س رودخل دام سبج مع کج الاغز اولان ذاب نام نزلده و کوب لدری میون خه اذنه که راولده خه  
 مراسم حمدن نذری رویشنه هرگز نه و جریه بنویه عبیه فصل الصوره و تجمیه چنگ فرق تو خورسته سنسه و واقع لعل  
 محرم کرام عظم الله قدره و پین آفتاب آن هر رنگی کنی پر وقت خوم دست مینت توام ایبری که ارجو می خه  
 اولان و ذرا عظم و میر میران و بقیع و احو او کرام و آقا بان خه اوله خه از حد کن شخصی آقا سی و بیستوی آقا سی  
 اتقی بول آقا سی و یک کبر اهد و عظمه و شکر نظر سیر اجه دروان و اول اولوب ش رالیه و کین عظمه مدس و  
 خان اجه ایچی محمد نعل سبک دروان هر کوز اوب ، ایش خه نظم جوال شرادوی ، و شطرم حال و دایع  
 خانی ابرایه ایچون طرفینه کف ترپ اولان مقدمات بجه و می به شش بنده بود عبیه شوم کتبی حسن قبول  
 به بنبندن ابراز اولان حج و برابین و ضعیف ، بونوع اید محضی تو اوبت شمزل اولیشده و کده بنده ادا بنده  
 جستن و بدنه و منجه پین و در تک و در نه سع و قوم هشت بزه شقی اولوب خه پین دن در شکه دلده کجه  
 سوا آن می لمر بر طرفل جنب اولوب طوق ش طرفینه و منقی اولان در تک اجه در نه به ششین م جوال  
 بغین اولمش ادرجه کف منبیا الدین اجه مارونه هشت ، که هر دن دقا و صهرش اینه شقی اولوب شکه زوله  
 چقال کده و نه کسور اولوب فرجه بقعه و تو ابسی و بن شمش بی و صهر بن در ابسی طرف طرفینه ان تعریف  
 اولنه دان کسه صد نه زوقر باکو و قارس و بنندن سع در نه مقصد طرفینه ان موادنه کوره معتبر دن ها  
 خسته و قارس ودان و شهر زول و بنده ادر بجه و شتاب بر کسور اینه رض اولان قلع و قمع و نوا می و لایحه  
 و صاری و بزاری و قتل و جلال ، و اده ش و صهرش اینه طرفنه رض و غرض اینه ایضا مقصوده شست  
 و بجا حق و است موحده در اولیه بوجبت و نفعی سعوت و عظمه ، دست همز بوسی مقبول طو اوب طرف  
 میران اینه و غرض عمد و شقی اول طرف کسور نه و مننه اولان محمد بوجبت دن غرض اولوب  
 عرض کج روانی سپس کلوب که در دست لقی اولمش ایچون اشبه و بیقه نه شقی کج بقعه دکات و سه

## ترجمة صلحنامه و سنورنامه

الحمد لله العزيز الكريم الذي فَتَحَ أَبْوَابَ الصَّلْحِ بِمِفْتَاحِ «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا  
الإِصْلَاحَ»<sup>١</sup> وَازْتَفَعَ ظِلَامَ المَصَافِّ وَ الكِفَاحِ بِمِصْبَاحِ الفُوزِ وَ الفِلاحِ  
وَ الصَّلوَةِ وَ السَّلَامِ عَلَى رِسولِهِ الَّذِي أَظْهَرَ وَ أَوْضَحَ الدِّينَ بِكَمالِ الإِيضاحِ  
وَ انشَرَخَ صَدْرُ الإِسلامِ بِطِبيعتِهِ السَّميدَةِ إِلَى الانشِراحِ وَ عَلَى آلِهِ وَ اولادِهِ وَ  
أَصحابِهِ الَّذينَ هُمُ لِأَشباحِ الدِّينِ أرواحُ ما فَاحَ نَشْرُ الصِّياهِ وَ لَاحَ نُورُ الصَّبَاحِ.  
أما بعد مَشَيْتِ وَ ارادَتِ رافعِ السَّماءِ بِغَيرِ عَمادِ وَ حَكَمَتِ قَدْرَتِ مَبْتَدِعِ  
البَرَكاتِ عَنِ الأَضدادِ جَلَّ شأنُهُ عَنِ مُشاكَلَةِ الأَندادِ. بِا مَدارِ انْتِظامِ احوالِ  
عِبادِهِ مَنشَأُ ثَباتِ وَ دوامِ عِلامِ اِيجادِ، پادشاهان با عدل و داد و شهریارانی که  
به مکارم عادت دارند؛ به بستگی و حسن اتفاق و اتحاد آنها مربوط  
می باشد.

به مناسبت رعایت فحوای شریفِ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»<sup>٢</sup>  
سلاطین صاحبِ شوکتِ بلند همت به استنادِ اصلاحِ مستوجبِ برگشتِ  
فلاح است. به علّت عزمِ برگشت از خصومت و دشمنی و قراردادنِ تیغِ  
خلاف در غلاف و بیان این که طرفین اربابِ مصاف هر یک به دیگری

١. هود (١١) آیه ٨٨.

٢. الانفال (٨) آیه ١.

سینه‌های خود را از کدورت صاف گردانیده است؛ به مصداق: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup>.

بنابراین از طرف این اضعف عبادالله جناب جلالت مآب دین پناه، وزارت سعادت دستگاه، شهنشاه سلیمان بارگاه، خلیفه الله فی العالمین، صدق مصداق: السَّلْطَانُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، معاذ اکارم الخواقین، ناصر الاسلام و المسلمین و قاهر الکُفْرَة و المشرکین، سلطان البرّین و البحرین، خاقان المشرقین و المغربین، خادم الحرمین الشّریفین، عین الانسان و انسان العین، المؤید بتأییدات الله الملك المستعان و الموفق بتوفیق الله العزیز المّان، لا زالت سلسله خِلافته مُمتدّة إلى آخر الزّمان، و ما برحت اطناب خيام سلطنته مُشدّده إلى انتهاء الدّوران.

فردی که مقرون جلالت ایشان می‌باشد و به فروغ سعادت مشحونند، جهت حلّ و عقد مسایل ملک و ملت مأمور و مأذون و از طرف همایون ما بر حسب اختیار در مورد صلح و جنگ اجازه و وکالت مطلقه و نیابت محقّقه دارند که سپاه نصرت انجامی را در بغداد گذاشته، متوکلاً علی الله به ولایت عجم عزیزمت داده، با طمی منازل و مراحل آهنگ حرکت آغاز نموده، زمانی که به منزلی به نام هارونیّه وارد گشت، زینت بخش روشنایی تخت‌گاه عجم در ممالک جم خورشید علم‌دار، احشم خداوند مکرم معظم، دُرّ یکتای بحر تاجداری، زکای آسمان شهریاری، هزبر عرصه شکوت پناهی، گزیده شاهباز اوج شاهی، شاه عالیجاه سعادت دستگاه، خسرو فلک بارگاه، ستاره سپاه اعلى الله تعالى اَعْلَام قَدْرِهِ مِنَ السَّمَكِ إِلَى السَّمَكِ وَ رَفَعَ بِنْيَان مَجْدِهِ إِلَى قُبَّةِ الْأَفْلاک، از جانب شریفشان به محضر پادشاه سعادت‌مند و عظیم الشان نامه‌هایی را به این حقیر با نامه‌های ملاطفت آمیزشان توسط قدوة الأمرا و عمدة الکبرا شمس الدین محمد تقی بیک ایشیک آقاسی به طریق سفارت

آمده است. اعلیحضرت شاه در خصوص اصلاح ذات البین و خواهان اصلاح و صلاح جانبین اراده فرموده‌اند. این مسکین خاموشی آتش جنگ و جدال و رفع غبار حرب و قتال را درخواست نموده و از طرفی جهت عملکرد به آیه شریفه «إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»<sup>۱</sup> و مأخذ هر مجمل و مفصل قرار داده، برای امن و استراحتِ بندگان خدا به صلح رضا داده. آنچه لایقِ دولتِ طرفین و موافقِ عرض و ناموسِ جانبین باشد در خصوص وجه و جیه به حال صلح داده شود. برای این منظور از طرف شاه و الاجاه فردِ قرین الشرفِ ایشان با یک فرد معتمد امر فرموده‌اند برای ارسال آن به حضورِ جم‌جاه مکتوب فرستاده شده بود. الحاله این بسط و بساط و صلح و صلاح و ربط و ارتباطِ مصالحه مستوجبِ صلاح و استقرارِ موثیقِ عهود و تعیین احوال مرزها و حدود [خواهد شد].

اما این صلح عاقبت به خیر برای این که به هدایتِ شرعی محکم و معتبر متکی باشد، از طرف حضرت شاهی وکیل معتمدی ایجاب می‌نمود تا به انعقادِ مصالحه و معاهده مأمور و نامزد و مفوض الیه باشد. شخص سارو خان که به عنوان امارت مآبی و ایالت نصابی و صداقت و عالی شانی و رفیع مکانی را صاحب‌اند، دام ساعیاً برای اتمام مصالح به منزلی به نام ذهاب محل الأمن و الأمان آمده، ضمن ورود به اردوی همایون، بعد از انجام مراسم میهمان‌نوازی، روز چهارده محرم الحرام عظیم الله تعالی قدره بین الانام سال ۱۰۴۹ از هجرت نبوی با تقدیم افضل الصلوة و التّحیة در یک وقت خرم و ساعات مبارک توأم بوده، در جمع آنانی که در اردوی همایون حضور داشتند از وزرای عظام و میر میران و امرای کرام و آقایان ذوالاحترام: تنگچی آقاسی و ینیچری آقاسی و آلتی بلوک آقاسی و سایر بزرگان سپاه و بزرگان لشکر ظفر پیکر با هم به دیوان عالی آمده، مشاّر الیه به عنوان وکیل

۱. الأنفال (۸) آیه ۶۱.

معمد سارو خان با سفیر محمد قلی بیگ به دیوان همایون برده، دسته جمعی نظام احوال فقرا و رعایا و انتظام حال و برای ودیعه‌های خالق البرایا مقدّماتی که صحیحه و مجاهده شریفه فراهم شده بود، بدین طریق نتیجه‌بخش و حسن قبول واقع شده.

با ابراز حجج و براهین از جانبین قضایای فی مابین مورد اجابت قرار گرفته، امضا شد که عبارتند از:

در ایالت بغداد، جستان و بدره و مندلیچین و درتنگ و درنه به پادشاه با سعادت ما تعلق گیرد. و از مندلیچین تا ورود به درتنگه محال صحرايي، از این طرف ضبط شود. و از طرف طاق شاه که متعلق به درتنگ و رندیه به نام سرشیل محل تعیین شود. و از محلات اردجافن ضیاءالدین و هارونی به حضرت شاه گردون وقار متعلق شود. و گردنه‌ای که به شهر زوله می‌رود، مرز شناخته شود. و قزلیجه قلعه و توابع آن به جانب شاهنشاهی و ایالت مهربان و توابع آن از طرف شرق تصرف شود. در سرحدّ وان از جانب توقور باکو و قارس و از طرف قلعه‌هایی به نام معادر شامل مواد مذکور شود. آخسقه و قارس و وان و شهر زول و بغداد و بصره و سایر مرزهای بصره قلعه‌هایی در داخل آن باشند. و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبال مادامی که دخل و تعرّض نشود، از طرف حضرت پادشاهی حالتی سبب وحشت نشود. این جانب از طرف پادشاه با سعادت و بزرگوارمان این صلح را مقبول گرفته، از طرف همایونشان خلاف عهد و میثاق به مرزهای طرف دیگر تعرّض نخواهد شد. تجار هر دو طرف و مسافران رفت و آمد کرده و برای تقویت دوستی این وثیقه مشتمل الحقیقه و کالت‌نامه و نیابت محقّقه نوشته شده، به حضور شوکت‌پناهی شاهی ارسال می‌شود و به مجلس دیوان شامخ دولت‌پناهی ابلاغ می‌شود که این شروط و عهد مرقومه معتبر شناخته شده و به استناد مفهوم نصّ شریف «لَا تَنْفُضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ

تؤكدیدها»<sup>۱</sup> آن طوری مفهومش کما هو حقّه هرچه قدر رعایت شود حضرت پادشاه دولتمند و با عظمت ما به استناد نصّ «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كُنَّ مَسْئُولًا»<sup>۲</sup> متابعت خواهد شد. بِإِذْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ. این صلح خیر تا روز آخر القیام ثابت باشد. «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»<sup>۳</sup>. الحمد لله وحده و الصلوة علی من لا نبی بعده أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. أضعف عباد الله المکرّم مصطفی وزیر اعظم.

۱. النحل (۱۶) آیه ۹۱.

۲. الاسراء (۱۷) آیه ۳۴.

۳. البقرة (۲) آیه ۱۸۱.



○ فهرستها

- آیات قرآن
- احادیث ، اخبار و مأثورات
- ایات و مصراعهای فارسی و عربی
- نام کسان
- نام کتابها و رساله‌ها
- نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی



## آيات قرآن

- آتاه الله الملك والحكمة، ١١٧  
إذا أرذناه أن نقول له كن فيكون، ٣٣٦  
إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا، ٦٥  
إفترت الساعة وأنشأ القمر، ٢٦١، ٢٦٤  
الآيات لقوم يعقلون، ٦٨  
الحيثيات للحيثين والحيثون للحيثات والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات، ٧٨، ٦٦  
الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب، ٣  
الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح، ١٠  
أمانه الله مائة عام ثم بعثه، ٤٢  
إننا جعلناك خليفة في الأرض، ١١٧  
إننا لنصيغ أجرامنا أحسن عملاً، ٣٢٨  
إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة، ٧٤  
إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة، ٢٩٦  
إن الله يأمر بالعدل والإحسان، ١١٨  
إن المتقين في مقام أمين، ٤، ٢٤١  
أن تبتغوا بأموالكم محصنين غير مسافحين فما استمتعتم به منهن فأنوهن أجورهن فريضة ولا جناح عليكم  
فيما تراضيتن، ٢٣٤  
إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا، ٥٤، ٥٥، ٥٦  
إنه ليس من أهلِكَ إنهُ عمَلٌ غيرِ صالحٍ، ٦٧

- إِنْ هُوَ إِلَّا وَخَىٰ يُوحَىٰ، ٦٥، ٧٠  
 إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ١١٧  
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهَدْيِهِمْ أَقْتَدِهِ، ١٥، ٦٥  
 أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ، ٥٠  
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، ٣١٩  
 أَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُعِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ، ٩٦  
 آذَانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ، ٧٩  
 بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُعِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آيَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، ٩٦  
 إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ، ٣٠٧  
 تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُعْقَلُ مِنْهَا شِفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ، ٦٥  
 ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، ٨٢  
 جَاهِدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ سَبِيلَنَا، ٣٠٣  
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ٤٧  
 رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اسْتَعَلَّ الرَّأْسُ شَيْئًا، ٣٠٦  
 رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، ٣٢٨  
 سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرِ يُسْرًا، ١٢٢  
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، ١١٧  
 فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ، ٥٠  
 فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ، ٢٠٤  
 فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، ٥١  
 فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، ٢٣٧  
 فَانكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، ٢٣٧  
 فَجَعَلَهُ دَكَاةً، ١٩٩  
 فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، ٣٠٤  
 فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، ٥١  
 فَطَّيْعَ ذَابِرِ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ٢٦  
 فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ٢٣٣  
 فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أَرْسِلَ إِلَيْهِمْ، ٦٥

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، ١٣  
 فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنَهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً، ٢٣٤  
 فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ، ٨٢  
 فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، ١١٩  
 فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، ٧٥  
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ، ٦٥  
 قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، ٢٠  
 قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، ١٠٨  
 كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، ٥٢  
 لَأَتَّجِدَ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ٧٢  
 لَأُتَّخَرُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، ٢٣٧  
 لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ٨٢  
 لَأَسْجُدَ لِيسْرِ خَلْقَتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ، ٣١٨  
 لَأَعْرَبْنَهُمْ أَجْمَعِينَ، ٣٢٨  
 لَأَيَسْتَسْلِعَ عَمَا يَفْعَلُ، ٣٢٠  
 لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، ٦٥، ٧٣  
 لِعَمْرِ الْمَلِكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، ١٠٨  
 مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، ١٠٩  
 مِثْلَةَ آيَاتِكُمْ، ٣٢  
 وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، ٢٣٧  
 وَاللَّهُ يَحْقُقُ الْحَقَّ...، ٧٢  
 وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، ٣  
 وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْمُغَالِبُونَ، ٥٢  
 وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، ١١٨  
 وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، ١١٧  
 وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، ٩  
 وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ خَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْكُمِينَ فَمَنْ ابْتَغَى زِوَاهَ ذَلِكَ  
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، ٢٣٧

وَ الصُّلْحِ خَيْرٌ، ١١٧  
 وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، ١١٨  
 وَ اللَّهُ عَلَيْهِم بِذَاتِ الصُّدُورِ، ٨١  
 وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، ١٠٨  
 وَ خَيْرٌ لِّسَلِيمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْحِجْرِ وَ الْأَنْسِ، ٥٠  
 وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ٢٦٩  
 وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، ٣٤  
 وَ قَرَنَ فِي بَيْوتِكُمْ وَ لَا تَبْرُجْنَ، ٧٨  
 وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ، ٦٦  
 وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُواهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، ٢٣٧  
 وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ١١٧  
 وَ لَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، ٨٢  
 وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ...، ٣٢٢  
 وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ، ٣٢٢  
 وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ٦٨  
 وَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، ٣٤  
 وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، ٨، ٦٥، ٧٠  
 وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، ٧١  
 وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، ٥٠، ٢١٢  
 وَ هُوَ يُخَاوِرُهُ، ٧٥  
 هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ٢٠٤  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ٤  
 يَا صَاحِبِي النَّسِجِينَ عَازِنَاتٍ مُمَفَّرَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، ٧٥  
 يس، ٢٠٢  
 يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ...، ٦٤

## احاديث، اخبار و مأثورات

- إيثوني بقرطاس أكتب لكم شيئاً لن تضلوا بعده، ٧٠  
البليّة إذا عمّت طابت، ٧٦  
إذا أراد الله برعيّة خيراً جعل لها سلطاناً رحيماً، ١٣٦  
إذا جاءت الحقيقة بطلبت الشرايع، ٣٣٩  
اربعة لا يشبعن من اربعة...، ١٥  
إعرفوا منازل الرجال [منا] على قدر رواياتهم عنا، ١٤  
إعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يُخسِنون من رواياتهم عنا، ١٤  
اللَّهُمَّ أَرْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُونَ حَدِيثِي وَشِعْيِي  
وَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ بَعْدِي، ١٣  
أَنَّ أَحَادِيثَنَا صَعِبَتْ مُسْتَصْعَبَتْ، ٣٤  
أَنَّ الدِّينَ أَمَّا هُوَ مَعْرِفَةُ الرِّجَالِ، ١٤  
إِنَّ الرَّجُلَ غَلِبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، ٧٠  
أَنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ أَنِّي بِيكُنْ هَذَا قَدْبَلِيَّتِ عِظَامِهِ مِنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ، ٤٢  
أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنْكَ لَمَّا سَلِمْتَ مَالِكَ لِلضَّيْفَانِ، وَلَدَكَ لِلقُرْبَانِ، وَنَفْسَكَ لِلنِّيرَانِ، وَ  
قَلْبَكَ لِلرَّحْمَنِ، اتَّخَذْنَاكَ خَلِيلًا، ٣٤٣  
إِنَّ اللَّهَ قَالَ إِذْ خَلَقُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، يَعْنِي الشَّامَ، ١٧  
أَنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ الْأَرْوَاحَ اخْتَارَ رُوحَ أَبِي بَكْرٍ، ٥٨  
أَنَّ اللَّهَ يَنْجِلِي لِلنَّاسِ عَامَّةً وَلِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً، ٥٧  
أَنَا وَابُو بَكْرٍ كَفَّرَسَى رِهَانَ، ٥٨، ٢٢١  
أَنَّ عَلِيًّا مِنِّي رُوحَهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينَهُ مِنْ طِينِي وَهُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ وَهُوَ زَوْجُ لَيْسَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ  
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَ أَن مِنْهُ أَمَامِي وَ سَيِّدِي شِبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ

وتسعة من وُلد الحسين تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملأت الأرض ظلماً و جوراً،

٣١

أوحى الله الى موسى ان احمل عظام يوسف من مصر قبل ان تخرج منها الى الأرض المقدسة بالشام، ١٧

أَو لَسْتُ ضَاحِبَ سِرِّكَ؟، ٣٣٦

أَصْلُ الْوَلِيِّ الَّذِي هُوَ أَوْلَى، أَى أَحَقَّ وَمِثْلُهُ الْمَوْلَى، ٥٦

أَغْرَبُوا أَحَادِيثَنَا فَأَنَا قَوْمٌ فَصَحَاءُ، ٢٢٢

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا، ٨٤

الْحَقِيقَةُ كَشَفَتْ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ، ٣٣٧

أَنَا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ، ٦

إِنَّ الْعَدْلَ وَالتَّوْحِيدَ عَلَوِيَانِ، وَالجِبْرِ وَالتَّشْبِيهِ أَمَوِيَانِ، ٣١٥

أَوْ مِثْلِكَ يُخَيِّبُ سَائِلًا، ٣٣٧

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ، ١٤٥

جَذَبَ الْإِحْدِيَّةَ لَصِفَةِ التَّوْحِيدِ، ٣٣٩

جَهَّزُوا جَيْشَ أَسَامَةِ لَعْنِ اللَّهِ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، ٧١

حَزْبُكَ حَزْبِي، ٧٨

خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا بِغِنَى مَتَاعِ النِّسَاءِ، ٢٣٨

خَرَجَ عَلَيْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَدْ أَذِنَ لَكُمْ فَمَتَّعُوا، ٢٣٨

الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ، ١٢٥

دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ وَإِذَا الْحُسَيْنِ عَلَى فَخْذِهِ وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَيَلْشِمُ فَاةَ وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ بَنِي سَيِّدِ أَنْتَ

إمام بن امام ابو الأئمة، أنت حجة بن حجة أبو حجاج، تسعة من صُلبك تاسعهم قائمهم، ٣١

دُونَهُ يَبْضُ الْأَثْوَقِ، ٣٠٤

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ وَ الْمَجْتُونِ حَتَّى يَعْقِلَ، ٨٢

زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠

زَيْتُونَا مَجَالِسُكُمْ بِذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ٥٤

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِثْلُ الْقَائِمِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، آيَةُ صَاحِبِ الْحِمَارِ: أَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، ٤٢

سَتَطَّلِعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا عَلَى رَأْسِ ثَلَاثِمِائَةٍ، ٣٢

السُّلْطَانُ الْعَادِلُ كَالْمَطَرِ الْهَاطِلِ، ٢٠

السَّمَاءُ لِلْمَلِكِ الْجَبَّارِ وَ الْأَرْضُ لِبَنِي الْمُخْتَارِ، ٢٥١



- عرفت ان اصل الدين معرفة الرجال، ١٤  
عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي، ٣٣٧  
علماء أمتي كأنبيا بني اسرائيل، ٢٥٢  
علمه الذي يأخذه عَمَّنْ يأخذه، ١٣  
عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ، ٤٣  
فأنا الله الذي لا اله الا أنا لأستل عما افعل والخلق مسؤولون، ٣١٧  
الفِتْنَةُ نائمة لعن الله من يقظها، ١١٨  
فخرجت عنه و لم تتكلم معه حتى ماتت، ٧٤  
كَانَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا اشْتاقَ إِلَى الْجَنَّةِ قَبِلَ شَيْبَةَ أَبِي بَكْرٍ، ٥٧  
كَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ، ٢٥٣  
كَفَرَسَى رِهَانَ، ٥٩، ٥٨، ٢٢١  
كَلَامَ الْمَلُوكِ مُلُوكِ الْكَلَامِ، ٦٩  
كَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ فَلَمَّا بَلَغَ السَّالِكُ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ ضَارَ عِلْمُهُ عَيْنًا وَ تَوْحِيدُهُ حَقًّا وَ مَعْرِفَتُهُ شُهُودًا وَ عِيَانًا لَا عِلْمًا وَ بَيَانًا، ٣٣٨  
كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْزِيمٍ فَيَنْكُمُ وَ إِمَامَكُمْ مِنْكُمْ، ٢٩  
لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ، ٣٣٧  
لَا تُشْبِعِ الْعَيْنَ مِنْ نَظَرٍ وَ لَا السَّمْعَ مِنْ خَبْرٍ وَ لَا الْأَرْضَ مِنْ مَطَرٍ، ١٥  
لَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ شَرًّا وَ أَنْتَ تَجِدُهَا لِلْخَيْرِ مُحَمَلًا، ٣١٢  
لَا تَقُولُوا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَلَكِنْ قُولُوا مِنْ أَهْلِ الشُّومِ، هُمْ ابْنَاءُ مِصْرَ، لَعَنُوا عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ جَعَلَ اللَّهُ مِنْهُمْ الْقَرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ، ١٩  
لَا خَيْرَ فِيمَا وَقَعَ، ١٢٥  
لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عَيْسَى بِنَ مَرْزِيمٍ، ٣٠  
لَا يَنْقُضِي الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِقُ اسْمَهُ اسْمِي، ٢٨  
لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، ٢٤  
لَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى أَنْ يَخْرُجَ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ، إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَمَّا أَخْرَجَهُ طَلَعَ الْقَمَرَ فَحَمَلَهُ إِلَى الشَّامِ فَلِذَلِكَ تَحْمَلُ أَهْلُ الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَى الشَّامِ، ١٨  
لَمَّا قَبِلَ الْحُسَيْنَ (ع) بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا يَرِي وَ مَا لَا يَرِي إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ: الْبَصْرَةَ وَ دِمَشْقَ وَ آلَ الْحَكَمِ بْنِ الْعَاصِ، ١٩

لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ، ٤٢

لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ بِقَيْنًا، ٣٤١

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِنُ اسْمَهُ اسْمِي

وَاسْمَ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا، ٣١

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ عِزَّتِي [وَفِي رِوَايَةٍ]: مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ

جَوْرًا، ٢٨

لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَبَعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ

جَوْرًا، ٢٨

لَيْسَ وَرَاءَ عِبَادَانِ قَرْيَةٌ، ٣٤١

مَا الْحَقِيقَةُ؟، ٣٣٦

مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ، ٥٧

مَا لِأَعْيُنٍ رَأَتْ وَلَا أذُنٍ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ٣، ٢٠٧

مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟ يَعْنِي أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ حَالِ كَوْنِكَ فِي مَقَامِ الْقَلْبِ وَاقْفَاً مَعَ جُودِكَ، ٣٣٦

مَت بِالْإِرَادَةِ تَحْيَى بِالطَّبِيعَةِ، ٢٠٣

مَتَعْتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) فَنَهَانَا عَنْهُمَا عَمْرُ فَانْتَهَيْنَا، ٢٣٦

مُتَعْتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ أَنَا مُنْعِجٌ مِنْهُمَا وَأَعَاقِبٌ عَلَيْهِمَا، ٢٣٦

مُخَوَّلُ الْمُؤَهَّمِ مَعَ صُخُوِّ الْمَعْلُومِ، ٣٣٨

مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، ٧٤

مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَرْبَعَةٌ مِنَّا السَّفَاحُ وَمِنَّا الْمُتَنَذِرُ وَمِنَّا الْمُنْصُورُ وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ، ٣٢

مَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي، ٧٤

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، ١٣٢

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ...، ٦

مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ انْسَلَخَ عَنِ الْفِطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ، ٧٨

مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، ٢٠٣

المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب الدرري، ٢٩

المهدي من عترتي من ولي فاطمة عليها السلام، ٢٨

المهدي مني اجلي الجبهة اقنى الانف يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملأت ظلماً وجوراً ويملك سبعا

وستين، ٢٨

أُنزِلَتْ مُتَعَةً لِلنِّسَاءِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَمِلْنَاهَا وَ فَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ لَمْ يُنَزَّلِ الْقُرْآنُ بِحُرْمَتِهَا  
وَ لَمْ يَمْتَنِعْ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، ٢٣٨

نَعَمْ اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ ابِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ، ٢٣٨  
نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، ٦٦

نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره، ٣٤٠  
وَ اجْعَلْ لِي وَ زِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي، ٥٧

وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّةٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا، ١٣٦  
وَ إِنْ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٌ، ١٩٨

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِسِرَاتِ الْأَنْبَاءِ وَ بَوَاطِنِ الْأَسْمَاءِ وَ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ الْأَشْيَاءِ، ٢٠٥  
وَ اللَّهُ هَكَذَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ٢٣٥

وَ سَمِيَ الْقَائِمَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، ٤٢  
وَ كَذَبَ الْوَقَائِدُ مِنْهُ، ٣٣، ٣٩

وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ انْظُرْ إِلَى مَا قَالَ، ٢١٧  
وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ٣

وَ لَا يَحِلُّ مَالُ امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ إِلَّا عَن طَيْبِ نَفْسِهِ، ٦٦  
الْوَلَدُ سِرٌّ أَيْهَ، ٢٨٠

وَ لَكِنْ يَرِشَحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي، ٣٣٧  
وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، ٢١٧

هَتَكَ السِّتْرَ لِغَلْبَةِ السَّرِّ، ٣٣٨  
هَلِي الدِّينَ الْأَمْرُفَةَ الرَّجَالِ؟، ١٤

هِيَ حَلَالٌ، ٢٣٨

يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتَهُ وَ الْقَائِلِينَ بِأَمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره. أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ أَهْلٍ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ [تَعَالَى  
ذَكَرَهُ] اعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ [بِهِ] الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ  
فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - بِالسِّيفِ  
أُولَئِكَ الْمَخْلُصُونَ حَقًّا وَ شَيْعَتُنَا صِدْقًا وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا، ١٤ - ١٥

يَا حَمِيرًا هَلْ شَبِعْتَ، ٨٠

يَا عَلِيُّ اعْجَبِ النَّاسَ إِيمَانًا وَ اعْظِمَهُمْ، ١٤

يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، ٥٧

يا موسى! أشكرني حقَّ شكري. قال: لا أقدر عليه. قال عزَّ من قائل: ألآن شكرتني، ٣٠٤  
يخرج الرجل من الديلم يملأ الجبال والسَّهْل والوعور خوفاً و مهابة ويسرع الناس الى طاعته البرِّ والفاجر  
ويؤتد هذا الذين، ٢٣

يخرج بقزوين رجل اسمه اسم النبي يسرع الناس الى طاعته المشرك والمؤمن يملأ الجبال خوفاً، ٢٤

## ابیات و مصراعهای فارسی و عربی

آ □

- آبی که نگشت همره رود قوی + در خاک فرو شد و به دریا نرسید، ۳۳۷  
آتشی بر خرمنِ موسی فتاد + دینِ مسیح از دم او شد به باد، ۵  
آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام + گرچه می‌کردند در ظاهر به هر امری قیام، ۶  
آفتابی است چشمِ بد زو دور + آسمانی است پر کواکب و نور، ۸  
آلهی به شاهی که دینِ پرور است + که سردارِ دین است و دین را سراسر است، ۲۱۰  
آن امام بحق ولی خدا + اسدالله غالبش نامی، ۳۰۹  
آنچه باشد جمله اسماء، اندرو پیدا علی است، ۵  
آن راه که از حال سهیلی است جمیل + از میل در او به که نمایم تعجیل، ۶۰  
آن فلک رتبه سید سندی + که چه اویی نبود مستندی، ۲۲۶  
آن کوبه جز تو بعد نبی پیشوا گرفت + باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دَف، ۳۱۰  
آن نبی سیرت و ولی فطرت + که عدیلش به دهر بود عدیم، ۲۴۸  
آیت الله قدرت الله بود وهم «زیتون» و «تین» + صاحب میسم، خدیو دین امیرالمؤمنین، ۶

ا □

- ابکی الی الشُّرق ان کانت منازلکم + من جانب الغرب خوف القیل والقال، ۲۰۶  
ابن عم مصطفی، سلطان «أَوَّذْنِي» علی است، ۶  
اثری به ز سخن نیست پس از اهل سخن + چارطاقی است رباعی به سر تربت ما، ۲۲۰  
احتیاج آرزوها بر طرف خواهد شدن + دهر چون فردوس اعلی بوی جان خواهد گرفت، ۳۶

- اذا انقض منكم كوكب لاح كوكب + به ظلمات الجهل يجعلی ظلامها، ۲۹۶
- اذا تليت في الناس آيات ذكركم + لها سجدت أختيارها و طعامها، ۲۹۶
- اذا كنت لا تنفي عن النفس ضيمها + فأنت لعمر القاصر المتناول، ۲۵۴
- اذا ما رضيت الذل في غير منزل + فأنت الذي عن ذروة العز نازل، ۲۵۴
- از آن كعبه شد قبله گاه سجود + كه آنجا علی آمد اندر وجود، ۲۰۸
- از ایشان بود کارِ دین را نظام + به ایشان بود دین و ملت تمام، ۲۱۰
- از برای «انما» «بلغ» بیان ایزد نمود + رتبه اش را مصطفی در کنت مولا فزود، ۶
- از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون + راست می گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب، ۲۵۱
- از غم عشق که، و تاریخ چیست + گفت ز عشق پسرِ باسلیق، ۱۶۷
- از غیر صد هزار خدنگِ جگر شکاف + وز من به انتقام یکی خشمگین نگاه، ۱۹۴
- از کتان و سمور بیزارم + باز میلی قلندری دارم، ۲۶۹
- از کلام حق و قول مصطفی گویم خبر + آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت، ۳۶
- از گنهکارِ مُحِبِّش کی کشد حق انتقام + هر که باشد در ولایش خلد را گیرد مقام، ۷
- از ملک و ملوک ما درین بیت جلیل + کاراسته صد بلده ز آیین جمیل، ۶۰
- از و گرگ پُر فتنه اندیشه کرد + شبانی به دوران او پیشه کرد، ۲۶
- ازین ساقی ای شهریار زمان + ز جام و ز می تویه کی می توان، ۱۹۰
- ازین شش رباعی که کلکم نگاشت + برای جلوس خدیو جهان، ۵۹
- اساس لهُو نمائند به جابه دولت او + زیا فسوق درافتد، کند ز بیخ فجور، ۱۱
- اسرار برون می نتوان داد و گرنه + در کوچۀ ما هست خیرها ز شررها، ۱۹۹
- اسیرِ کاکل و زلفِ بتان مکن خود را + که روزگار شود بر تو تیره چون شبِ تار، ۲۱۸
- اضحی خلیل الله جل جلاله + ناهیک فضلاً خلة الرحمان، ۳۴۳
- افسرِ فضل افتاد و بی سر و پا شد شرع، ۲۷۴
- افسوس ز مقتدای دوران، ۲۷۴
- اقتمت یا بحر فی البحرین فاجتمعت + ثلاثة کن أمثالاً وأشباهها، ۲۶۷
- اقول بالخدخال حین اذکره + خوف الرقیب و ما بالخذ [من] خال، ۲۰۶
- اگر باز قهرش گشاید کمین + پرد نسرِ طایر ز چرخ برین، ۲۶
- اگر بر سنگ خوردی نعلی شبرنگ + وزان خوردن شراری جستی از سنگ، ۱۷۷
- اگر بی مهر شد پستانِ گردون + چرا بخشد ترا شیر و مرا خون، ۳۱۱

- اگر چه بر سرِ بازارِ عشقِ رسوایی + مرا همیشه زیان بر سرِ زیان آید، ۱۸۲
- اگر چه در چمنِ دهر از کشاکشِ چرخ + چُه خاک راه شدم پایِ کوبِ هر خس و خار، ۲۱۸
- اگر چه طاعتِ این شیخکانِ سالوس است + که جوشِ ولوله در جانِ انس و جانِ انداخت، ۳۰۹
- اگر در تیغِ دورانِ رخنه [ای] هست + چرا بُزد ترا ناخن مرادست، ۳۱۱
- اگر روی تن از طریقِ نیاز + نگردد ز پابوسِ او سرفراز، ۲۶
- اگر ساغر کند دشمن و گر دوست + به طاقِ ابروی [ی] مردانه اوست، ۱۸۵
- اگر سلسبیل است اگر کوثر است + سیبیلِ ره آلِ پیغمبر است، ۲۱۰
- اگر عدل است در دریا و در کوه + چرا تو در نشاطی من در اندوه، ۳۱۱
- اگر مشکلی گرددت مُنجلی + ز یادِ علی دان و نادِ علی، ۲۰۹
- الامام ابن‌الامام ابن‌الامام + قطبِ ارباب‌المعالی والکمال، ۲۷۷
- التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند + آنچه با سلمان‌علی در دشتِ اَزْزَن کرده است، ۱۶۲
- الثامن الضامن الجنات أجمعها + یوم‌القیامة من جود لزواری، ۳۳۱
- الهی به مستانِ صدرِ صفا + ملالت‌پسندانِ شهید وفا، ۱۸۸
- اما پسندِ صاحبِ ایران نمی‌شود + تا با من است این هنر و اعتبار گاه، ۱۹۴
- اما چو رفت بی‌ادبها ز حد فزون + تأدیبِ خصم واجبِ شرعی است گاه‌گاه، ۱۹۴
- امام الوری طودالنهی منبع الهدی + و صاحب سزائه فی هذه الدار، ۲۷۶
- امام الهدی لاذ الزمان بظله + وألقى إِلَیْهِ الدَّهْرُ مَقْوَد خوار، ۲۷۶
- امام عالم و عادل که گشته او مستور + ز دیده‌ها ز برای مصالحِ جمهور، ۱۰
- امروز بگردیده تنِ اهلِ جهان + بی‌رنج ز کاردانیِ شاه صفی، ۹۷
- امیرِ عرب، شهریارِ عجم + وصیُّ نبی، شاهِ مولدِ حرم، ۲۰۸
- إِنَّا إِذَا مَا فِئَةٌ نَلْقَاهَا + نَرِدُ أَوْلِيَهَا عَلٰی آخِرِيهَا، ۲۳۶
- أَنَا مِنْ أَهْوٰی وَ مَنْ أَهْوٰی أَنَا + نَحْنُ رُوْحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا، ۳۰۸
- اندکی پیش تو گفتم غمِ دل، ترسیدم + که دلِ آزرده شوی ورنه سخن بسیار است، ۸۰
- ان شئت اقص قصة الشوق الیک + ان جئت الی طوس فبالله علیک، ۲۷۷
- ان عدَّ ذوقُ فضل و علم زاخر + فهمِ لعمری القادة العلماء، ۲۲۳
- او قهارت گوید و من غفارت + یارب به کدام نام خوش داری تو، ۱۷۸
- اولین نویاوه صاحب قرآن عباس شاه، ۱۰۳
- ایا ترجمان و زمان را امام + وصیِ پیغمبر علیه السلام، ۲۰۸

ای از تو بر اهل تخت و اکیلیل سبیل + گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل، ۱۵۹  
 ای بر اوراقِ فنا میمِ معات + غضبت را گره پیشانی، ۱۷۶  
 ای ختمِ رسل دو کون پیرایه تست + افلاک یکی منبرِ نه پایه تست، ۲۸۶  
 ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت + غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت، ۳۴  
 ای فقرِ تو نور بخشِ اربابِ نیاز + خرم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز، ۳۱۰  
 ای گروه مؤمنان شادی کنید + همچو سرو [و] سوسن آزادی کنید، ۵۷  
 این ساعی اگر چه باشد از خس قلیل + بی دانایی و راه علم و تحصیل، ۶۰  
 این مصارعِ پیِ جلوس شریف + با حساب آوریش آسان است، ۱۳۳  
 این نورِ دو دیده جهان افزوم + رفتی تو و چون شبِ سیه شد روزم، ۱۶۵  
 ای نورِ دیده دورِ ظهورِ ولایت است + دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است، ۲۶۲  
 أسفاً لفقد ائمة لفواتهم + ایدی الفضائل والعلی جذاء، ۲۲۳  
 أقصر حسین فلا تحصى فضائلهم + لوأن فی کل عضو منک ألف فم، ۲۶۸  
 أنا الحرّ لکن برهم یستر قنی + و بالبرّ والاحسان یستعبد الحرّ، ۳۴۳  
 أنا الحرّ لکن کرک ل خود + سلبتنی سکینه و وقارا، ۳۴۳  
 أوعد ذوکرم و فضل شامخ + فهم لعمری السادة الکرماء، ۲۲۳  
 أولیس ابراهیم لما اصبحت + أمواله وقفاً علی الضیفان، ۳۴۲

## ب □

بارِ دگر نه از لب و بس از صمیم قلب + تجدید تویه می‌کنم اما به دست شاه، ۱۹۴  
 بازم زیار وعده دیدار می‌رسد + دل در طپیدن است مگر یار می‌رسد، ۱۵۲  
 باش تا سرِ او شود پیدا + باش تا کارِ او رسد به ظهور، ۲۶۳  
 بالمال جاد و بابه و بنفسه + و بقلبه للواحد الدیان، ۳۴۳  
 بانی عدلت اگر پوشاند + بر جهان خلعت آبادانی، ۱۷۶  
 باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست + بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه، ۱۹۴  
 بیست دیده مجنون ز خویش و بیگانه + چه آشنا نگهی بود چشم لیلارا، ۱۸۴  
 بحران ماؤهما فرات سائغ + عذب و فیه رقة و صفاء، ۲۲۴  
 بحر علم و محیط تقوی عادل + با درک ملک فلک مکان شاه صفی، ۹۷  
 بدان دستِ با لطف و با آب و تاب + که وی بُرد سرینجه از آفتاب، ۱۸۹



- بدان ساقی سیمین که بر ماهتاب + بسی طعنه زد چون به شب آفتاب، ۱۸۹
- بدان کوه افتاده زیر از کمر + هویدا بدان مهر و قرص قمر، ۱۸۹
- بَدّ عملی کرد و ز منصب فئاد + گفتمش: ای با غم و محنت رفیق، ۱۶۷
- بده ساقی آن می که آرم چو شور + به آهی ز نم آتش لا به طور، ۱۹۰
- بده می که بزم است آرام دل + حرام است بی جام در کام دل، ۱۹۰
- بدین سان که از هر دو مصرع زدند + بهم خالداران دم از اقتران، ۵۹
- بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر + بماند چه طمعنا به روی حریر، ۲۶
- بر آشیانه بلبل نسیم پا زد و گفت + که خان مان اسیران خراب می باید، ۱۷۸
- بر آوری ید بیضا شها چه بعد ازین + فتد چه نور تجلی به جان موسی طور، ۱۲
- بر حساب رشک دارد مدعی خوش صحبتی است + رشک می برده است بر حسرت کیش دیار هم، ۱۸۲
- بر گریه های مستی من شب سبوی می + خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد، ۱۸۰
- بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است + بگذار مرا تا به تمنای تو میرم، ۱۸۰
- بزرگان که در بارگامید و شاه + کند بر همه او ز رحمت نگاه، ۱۹۰
- بساز آن چنان کار دنیا مرا + که حاصل شود کار عقبی مرا، ۲۱۱
- بسا فالی که از بازیچه برخاست + چو اختر می گذشت آن فال شد راست، ۱۶۵
- بسر بایست رفتن در طریق کربلا ای دل + که تا یابی طواف پادشاه دین و دنیا را، ۱۷۶
- بعد از آن از «آل یس» سروری پیدا شود + مذهب و ملت ازو نام و نشان خواهد گرفت، ۳۵
- بعد از آن شاهی کند فرزندی او پنجاه سال + طاووا سب هم ز نام او نشان خواهد گرفت، ۳۵
- بعد از آن فرزندی او باشد دگر فرزندی او + از حدود روم تا هندوستان خواهد گرفت، ۳۶
- بعد از آن هم اسم جد خویش باشد دیگری + زر ز نامش سکه صاحب قران خواهد گرفت، ۳۵
- بعد ازین از پی آسایش خویش + جغد برد طمع از ویرانی، ۱۷۶
- بعد چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد + زین جهان منزل سوی دارالجنان خواهد گرفت، ۳۵
- بفرمای لطف ای شه نامدار + که گاهی بگیرم می و دست یار، ۱۹۱
- بگذار که دست دل بگیرم + زین وادی پرخطر برآرم، ۱۷۹
- بگوئید با شاه ازین مستمند + می از تویه تا کی بینم به بند، ۱۹۰
- بُود آفتاب سپهر کمال + الهی کمالش نبیند زوال، ۲۲
- بود در مجلسش به علم یقین + بحث از مذهب ائمه دین، ۲۵۳
- بُود نامه فتح در مشت او + کلید در خبیر انگشت او، ۲۰۹

- بوده است درین کهنه اساس عالی + بر کَلِّ ممالکِ اعلیٰ، دست قوی، ۹۷  
 به آن تارِ کاکل که دل کرد بند + به گیسو که جان راست زو صد کمند، ۱۸۹  
 به آن تازه رس سبزه نوبهار + که سیراب گردید از شهد یار، ۱۸۹  
 به آن قبله پای تا سر قَسَم + به قامت کزو شد بلاها عَلم، ۱۸۹  
 به آن مردمِ مستِ ناورک فکن + که در نرگسِ ناز کرده وطن، ۱۸۹  
 بهار است شاها بگو دور می + کنم عمر چون لاله مست طی، ۱۹۰  
 بهار است و نوروز و ماه عَجَب + بُود موسمِ عیش و جوش و طرب، ۱۹۰  
 به اشکی که ما را چه طوفان شده + به آن آه کاتش به دوران زده، ۱۸۹  
 به اقبالِ شه شد پر از گل جهان + گلستان ز گل طعن زد بر جنان، ۱۹۰  
 به او داده بیچون ز روز آلت + بغیر از نبوت، دگر هر چه هست، ۲۰۹  
 به ایمانما چشمِ مست سیاه + به دلهای خون کرده آن نگاه، ۱۸۹  
 به باد قهر دهد خاکِ طاغیان بر باد + به آبِ تیغ نشانند شرارِ اهلِ شرور، ۱۱  
 به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم + به خوبی که دارد سمی کلیم، ۱۸۹  
 به پاش داری نامحرمان ز بهرِ اِناث + در آب و آینه پیدانمی شوند ذکور، ۱۱  
 به پاکِ باقر، امامِ انام + سمی محمد علیه السلام، ۲۱۰  
 به پر رفته خاکِ درش جبرئیل + زده آب از چشمه سلسبیل، ۲۱۰  
 به پیمانانیمایِ تقوی شکن + به آن جامِ سرشارِ دانا فکن، ۱۸۹  
 به تاجِ مهرِ علی سربلند گردیدم + ز آسمان گذرد گرسرم، عجب مشمار، ۲۱۸  
 به تخمیرش یدالله چون فروشد + نمِ فیض آنچه بُد، در کار او شد، ۲۸۴  
 به تسبیح زهد و به زناز کفر + به علمی که باشد سزاوار کفر، ۱۸۹  
 به جاسوسان سپرده راه پرویز + خبردار از شمار کام شبدیز، ۱۷۷  
 به جامِ می وحدت متقی + به مستی از آن باده عاشقی، ۱۸۹  
 به جایی رسانید در قدر پای + که از دستِ قدرت سرشتش خدای، ۲۰۹  
 به جایی که شرمند اند انبیا + تو عذر گنه را چه داری بیا، ۸۱  
 به جرمِ عشق مرا گر گشی چه خواهی گفت + جوابِ خونِ رفیقی که بی گنه بوده است، ۸۲  
 به چینِ جبینی که چینش نکوست + به محرابِ ابرو که ایمان از اوست، ۱۸۹  
 به حرفم تا نهد گوشی، زبان از گفتگو بستم، ۳۰۴  
 به حزنِ بتول از دوامِ ستم + به خُلقِ حَسَن آن امامِ اَمَم، ۱۸۸

- به حقّ تقی سرور اتقیا + طفیل رهش طارم کبریا، ۲۱۰
- به حقّ حسن رهنمای بشر + امام زمان عقلی حادی عشر، ۲۱۱
- به حقّ حسن رهنمای زَمَن + دلیلِ حقایق به وجهِ حَسَن، ۲۱۰
- به حقّ حسین آن اسیرِ بلا + گلِ گلشنِ روضه کربلا، ۲۱۰
- به حقّ رضا قبله هشتمین + درش قبله آسمان و زمین، ۲۱۰
- به حقّ نقی قدوة المتّقین + امام بحق، قطبِ دنیا و دین، ۲۱۱
- به حلیم رسولِ خدای جلیل + به ساقی کوثر امام جمیل، ۱۸۸
- به خشم آر زُندِ حمله بر روزگار + زهم بگسلد تار لیل [و] نهار، ۲۶
- به خون دیده نوشتیم بر در و دیوار + که چشم لطف ز ابنای روزگار مدار، ۲۱۷
- به دریا اگر بنگرد از عتاب + زند آتش از شاخِ مرجان در آب، ۲۶
- به دل نباشدشان ذره [ای] ز مهر خدا + اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار، ۲۱۷
- به دهر آنچه هست از خفی و جلی + طفیلِ علی دان و آلِ علی، ۲۱۰
- بهر این فرعونِ امت، ذوالفقارش چون عصاست + چون تو را مولا بود فکرت، ز دشمن غم چراست، ۷
- به روزِ حشر جحیم و جنان به دستِ تو است + یکی عذاب نمایی، دگر کنی مسرور، ۱۱
- به رویی کزو گلستان ارم + چو لاله شود شعله بار الم، ۱۸۹
- به رویی که جوشد ازو آفتاب + به نازی که از جان بُرد صبر و تاب، ۱۸۹
- به ریحانی خلد طیب حسین + به زین العباد اعبد خافقین، ۱۸۸
- به زَنارِ بی تارِ زلف سیاه + به جعدی که زد تکیه بر مهر و ماه، ۱۸۹
- به زین العبادِ گرامی صفات + که شد نوح کشتی بحرِ نجات، ۲۱۰
- به ساقی کوثر که آنجا مدام + ز باده به گردش گذارید جام، ۱۹۰
- به سر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف + بر این گواه بود ذات عالم الاسرار، ۲۱۷
- به سیب زنخندان که او دل ربود + به یک دانه خالی که بر او فرود، ۱۸۹
- به شاه امین مهدی آن مقتدا + که بارد ز رأیش به عالم صفا، ۱۸۹
- به صدق و صفایی که با صادق است + که بر نورِ صبحِ صفا سابق است، ۲۱۰
- به عفو حسن شاهِ عسکر لقب + عمیدِ عجم مقتدای عرب، ۱۸۹
- به فرقی چرخ بُود خاکِ پای او + چون تاجِ غبارِ موکبِ او بهر دیده هاست ضرور، ۱۱
- به فرمانِ حق روز و شب کردگار + بُود حکمِ او حکمِ پروردگار، ۲۰۹
- به قهر و محبت به جور و جفا + به حقّ مروت، به عین صفا، ۱۸۹

- به کاوش مژه از گور تانجف بروم + اگر به هند به خاکم کنی وگر به تنار، ۱۹۱
- به کسم نماند دیگر سر برگی آشنایی + که نیرزد آشنایی به مشقت جدایی، ۲۲۰
- به کف برق تیغش که لامع بود + بر اعدای دین نص قاطع بود، ۲۶
- به گردن بلندان وگردن کشان + سر زلف بر پای دامن کشان، ۱۸۹
- به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را، ۴۰، ۲۰۳، ۲۵۳
- به محشر گر بپرسندت که حاتم را چرا کشتی + سرت گردم چه خواهی گفت، تامن هم همان گویم، ۱۸۰
- به موسی کاظم امام سلیم + که بودش تجلی حق چون کلیم، ۲۱۰
- به مهد کرد تکلم: منم ولی خدا + مراست امر ولایت ز حال تا به نشور، ۱۱
- به مهدی و هادی که بر راه اوست + اگر چشم دشمن وگر چشم دوست، ۲۱۱
- به مهر او چو عقیق یمن بود معروف + برند دست بدستش ز گرمی بازار، ۲۱۸
- به ناخن از تن خود استخوان برون آرم + که ناوک تو مبادا بر استخوان [آید]، ۱۸۲
- به نازی که جان گل از او شکفت + به چین چین زلفی که ایمان بر وقت، ۱۸۹
- به هر جمعیتی وصلی تو جویم + لعل الله یجمعنی وایاک، ۷۲
- به هشتم امام آن امام مبین + به زهد تقی و نقی، شاه دین، ۱۸۹
- به یک ساغر بادهام بنده کن + مرا چون مسیح از دمی زنده کن، ۲۱۱
- بیا ساقیا کز غم افسردهام + بده آب خضرم که دل مردهام، ۲۱۱
- بیا ساقی اگر می نیست فکر مومیایی کن + که در طالع شکستی دیدهام مینای خالی را، ۲۲۰
- بیا ساقی ای سرو بستان من + گل جعفری گلستان من، ۱۹۰
- بیا قاسمی ساحری ساز کن + در گنج اندیشه را باز کن، ۲۰۸
- بی پاره جگر نرود آه من به چرخ + زین لعل پاره ها طبق آسمان پر است، ۱۸۰
- بی تویی وفا گمان دل مهربان ندارم + تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم، ۱۸۱
- بیض متی رکعت فی کفه سجده + لها رؤس هوت من قبل للصنم، ۲۶۸
- بیع می کرد جهان را به من و در عوضش + کف خاکی ز در شاه خراسان می خواست، ۱۹۲
- بین ألاحظها کتاب الاشبا + رات و فی ریفها کتاب الشفاء، ۳۴۳

## □ پ

- پادشاهها سلک لولوی نفیس آوردهام + هدیه از کان گرامی باز جوی و گوش دار، ۱۸۸
- پادشاهی در جهان باز چه گشت + کوری چشم شهان دستور شد، ۱۳۴

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود + به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است، ۱۰۲  
بروای انتقام اعدای نمی‌کنم + بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه، ۱۹۴  
پیاده رفت و شد تاریخ رفتن + «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»، ۸۴  
پیش و پسی بست صف کبریا + پس شعرا آمد و پیش انبیا، ۲۸۶  
پی مهر دارایی آن جناب + فلک خاتم آید نگین آفتاب، ۲۶

### □ ت

تا ابد بارور میوه فضل اند و هنر + تا خس و خار که در روضه اردو بادند، ۱۸۷  
تا بؤد باقی حساب روزهای ماه و سال + وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار، ۱۸۸  
تا به توفیق ایزد داور + وز عنایات احمد و حیدر، ۲۵۳  
تاج سر عقل زیب ملک و گل داد + در بحر دنیی و دین شاه صفی، ۹۷  
تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا + سر الهی است این منکر مباش این را، ۵۲  
تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست + بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست، ۱۷۲  
تا کی قفا ز شیشه خورد سنگ دل شکن + تا کی به شعله طعن زبونی زند گیاه، ۱۹۴  
ترحل عن دارالهوان ولا تکن + الی العجز میالا فلا ساد مایل، ۲۵۴  
ترسابعه ایست آتش افروز کنشت + کآتش زده در خرمن صد حور بهشت، ۲۸۱  
تعرف شکوک الجهل عند ظهوره + کالحق وقت حضور آل محمد، ۲۹۵  
تورا از شیره جان آفرینند + مرا از داغ حرمان آفرینند، ۱۹۴  
تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل + هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی، ۱۸۳  
تیره چون روز تیره روزانم + نکنند هیچ کس فروزانم، ۲۰۷

### □ ث

ثلاثة أنت انداها و اغزرها + جوداً و اعذبها طعماً و اصفاها، ۲۶۷  
ثم ابتغی النمرود احراقاً له + فهوی بمهجه علی النیران، ۳۴۲

### □ ج

جل الذی اختار فی طوس له جدناً + فی ظل حام حماها نجل أطهار، ۳۳۱  
جماعتی پی تسخیر ابلهان کوشند + کلاه و خرقة و عز عز زبند همچو حمار، ۲۱۷

- جملة اشیا شده پیدا ز تو + نور وجود است هویدا ز تو، ۴  
 جمیع پیرو حلاج او ابا یزید و جنید + تمام بی خبر از شرع احمد مختار، ۲۱۸  
 جوادی به مردانگی و یلی + نبود و نباشد به غیر از علی، ۲۲  
 جوید تو بگرفت کران تا کران + قافله بر قافله فَيَضَتْ روان، ۴  
 جوهر ذاتی هر کس ز کلامش پیدا است + به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد، ۳۳۶  
 جهان را که تیغش حمایت بُود + نمودار دست ولایت بُود، ۲۲

### ج □

- چار ملک مرغ سخن دان او + صحن فلک سبزه بستان او، ۴  
 چاشنی یاب نوالش در دو عالم شیخ و شاب + دستگیر روز محشر دستان را در حساب، ۵  
 چاکر تو هم ابد وهم از ل + زان صفت ذات تو شد لم یزل، ۴  
 چمن را کمال از جمال علی است + جمال گل از رنگ آل علی است، ۲۱۰  
 چنان از سینه اش مژگان دل دوزم خبر دارد + که یادش از دل بیگانه افشا می کند رازم، ۲۲۰  
 چنان به لطف تکلم نموده آن ایام + که از فصیح و بلیغ عرب نیافت صدور، ۱۱  
 چنان پر کن از گوهر شاهوار + به مدح علی شاه دُذُل سوار، ۲۰۸  
 چنان منع می شد که در روضه، حور + فراموش کرد از شراب طهور، ۵۰  
 چند باشم ز خود پرستی خویش + بند در تنگنای هستی خویش، ۲۰۷  
 چو آتش مشو تُند و سرکش مبادا + که دود از دل مبتلای بر آید، ۷۱  
 چو با شاه عباس ثانی به می + نشینید شادانه با رود و نی، ۱۹۰  
 چو بر دریا زند تیغ پلازک + به ماهی گاو گوید: کَيْفَ خَالِك، ۳۱۲  
 چو دستم دهد او به گاه شراب + مرا بوسه بر سر زند آفتاب، ۱۹۰  
 چو دیدم شهنشاه گردون جناب + جهانی بفرمود منع شراب، ۱۹۰  
 چو شیطان بد اندیش او هر که هست + گرفتار لعنت ز روز الست، ۲۱۰  
 چو صبح منیر از افق سر زند + سر از جیب رخسار حیدر زند، ۲۱۰  
 چو مستم بیا ساقی میگسار + بده یک زمانی کنم جان نثار، ۱۹۰  
 چون از گذشته فیض علم پدید + مستفید از وی است شیخ مفید، ۲۲۶  
 چون به آزادی نبوت هادی است + مؤمنان را از انبیا آزادی است، ۵۷  
 چون به نبوت علم افراخت او + غلغله بر چرخ در انداخت او، ۵

- چون توآند در سرم شورِ تو از جولانِ نشست + شعله چون برخاست نتواند دگر آسان نشست، ۲۲۰
- چون چهل سال او بُود نایب به فرمانِ اَله + مهدی صاحبِ زمان روی جهان خواهد گرفت، ۳۶
- چون درکِ یکایک از شهان بیند دور + فوق همه با درکِ شاه اسماعیل، ۶۰
- چون دو لام از نام او ساقط کنی + سالِ تاریخ و فاتش زان شمار، ۲۸۰
- چون رود آید به روی کار نیز از صُلبِ او + هم سلیمان شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت، ۳۶
- چون ز هجرت نُهصد و نه سال و کُسری بگذرد + فاش در عالم همه رازِ نهان خواهد گرفت، ۳۵
- چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است، ۷
- چون مه چهارده میانِ نجوم + روشنم کن به چهارده معصوم، ۲۰۷
- چون نیست به جانِ سختی من گوی چه حاصل + الزامِ مرا زلزله در طور فکندن، ۲۰۰
- چون هیمة کُشان برای آتشکده اش + رضوان همه شاخِ طوی آرد ز بهشت، ۲۸۱
- چو یونان آب بگرفته است خاکِ راهِ یثرب شو + که یک چشمانِ این راهند ره‌بینانِ یونانی، ۲۶۱
- چه باک از نشد پای او عرشِ سای + همین بس که دوشِ نبی کرد جای، ۲۰۹
- چه حالت است ندانم جمالِ سلمی را + که پیش دیدنش افزون کند تمنا را، ۱۸۴
- چه غم گرسند مُذیری منبرش + که شد منبر از دوشِ پیغمبرش، ۲۰۹
- چه گیرد به دست از سر فرو هنگ + قدح روز بزم و سپر روز جنگ، ۲۶
- چه هست آفتابی چنین بر زمین + چرا مهر تابد ز چرخ برین؟، ۲۲

## ح □

- حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم + او بُود با جمله اشیا آن چنان در گل شمیم، ۵
- حامی دین و ماحیِ طغیان + بحقیقت مرتبی ایمان، ۲۵۳
- حبران ما لهما و حقک ثالث + فاعلم بأن ثالث العناء، ۲۲۳
- حتی اذا افنی اللهم اخذابنه + فسخی به للذبیح و القربان، ۳۴۲
- حجّة الله علی کلّ البشر + خیر أهل الأرض فی کلّ الخصال، ۲۷۷
- حسین و حسن آن دو فروخ سرشت + دو نخلِ گلستانِ باغِ بهشت، ۲۱۰
- حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس + به فکری رفت هر کس، من به فکرِ آن دهن رفتم، ۱۸۲
- حللتم بفرق الفرقدین و شدتم + رسوم علی قذطال منها انهدامها، ۲۹۶
- حویت من ذرّ العلیاء ما حویاً + لکن درکِ أعلاها و أغلاها، ۲۶۷
- حیف از مقتدای + ایران، حیف، ۲۸۳

## خ

- خاکِ رهش تاجِ سرِ اولیا + تاجِ سرش خاکِ درِ کبریا، ۵  
 خجالت برند از جهان تلخ کام + سکندر ز آیینه و جم ز جام، ۲۶  
 خدا رانی و ولی رانی است + علی با خدا و خدا با علی است، ۲۰۹  
 خدا گواه من است آنکه عاشقی هرگز + نبوده است ز آیینِ حیدرِ کزّار، ۲۱۸  
 خدنگش کزو چرخ خواهد امان چه سهم السعادت بود در کمان، ۲۶  
 خسروا عمری است تا عنقای اوجِ همت + قلّة قافِ قناعت را نشیمن کرده است، ۱۶۲  
 خضر تشنه فیضِ انعامِ اوست + می زندگی جرعه جامِ اوست، ۲۱۰  
 خلیفه ربّ العالمین و ظلّه + علی ساکنی الغبراء من کلّ دیار، ۲۷۶  
 خلیلی که نارِ ازل نورِ اوست + کلیمی که کتفِ نبی طورِ اوست، ۲۰۸  
 خموش عرفی ازین ترهات، وقتِ دعاست + برآر دست به درگاه کردگار کریم، ۱۹۱  
 خواجه عنایت که همی زد مدام + لافِ خردمندی و فکرِ دقیق، ۱۶۷  
 خواجه محمود گرچه یک چندی + بود شاگردِ این فقیرِ حقیر، ۱۶۹  
 خواهیم ازین جهانِ فانی رفتن + در زیرِ لحد به ناتوانی خفتن، ۲۸۱  
 خوبِ رویان که سر کشتنِ سلمان دارید + بهتر آن است که اندیشه آن روز کنید، ۱۵۲  
 خود بیان فرموده آن شه: نقطه در «با» علی است، ۶  
 خود را به یک دو بیت تسلی کند کزان + روی عدو چو صفحه دیوان کند سیاه، ۱۹۴  
 خوش بُود گرمحک تجربه آید به میان + تا سیه روی شود هر که در او غش باشد، ۳۱۲  
 خیالِ سبزه خط را برون کن از خاطر + صفای آینه دل مده ازین زنگار، ۲۱۸

## د

- دادرس این جا و هم در نشأه عقبی علی است، ۷  
 داشت آیینِ جدّ خود مسلوک + گشت ازو زرّ جعفری مسکوک، ۲۵۳  
 دانی ز چه راقمانِ دیوانِ قدیم + گشتند کتفِ نگارِ آن درّ یتیم، ۱۸۷  
 داویرِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام + قبله اربابِ ایمان، کعبه اهلِ امان، ۱۶۰  
 در آن روز کز فعلِ پُرسند و قول + اولوالعزم را تن بلرزد ز هول، ۸۱  
 در بیضه بسوخت پیکرم را + نگذاشت که بال و پر برآرم، ۱۷۹



- در تکیه‌گه و اسع این بزم جلیل + اندر دم امتیاز با سعی جمیل، ۶۰  
در جهان الحق به این شاهنشهی + احمق است آن کس که او مغرور شد، ۱۳۴  
در جهان یک کس نمی‌ماند که باشد شادمان + محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت، ۳۵  
در چمن بود زلیخا و به حسرت می‌گفت + یاد زندان که در او انجمن آرایی هست، ۱۸۳  
در حق او نرفت تقصیری + گرچه او هم نمی‌کند تقصیر، ۱۶۹  
در ذراحت دان چو شد مطلب بزرگ + گردگله توتیای چشم گرگ، ۲۷۱  
در شعر سه تن پیمبرانند + قولی است که جملگی بر آند، ۱۷۴  
در شهور و سنین نهصد و شش + گشت عالم چو باغِ رضوان خوش، ۲۵۳  
در طواسین «طا» و در حاکمها هم «حا» علی است، ۶  
در عالم ملک نیست اندوه و بدی + از دولت جهد و کرم نور نبی، ۹۷  
در عیش بگشاده، می ده به من + چو من ساقیا باز توبه‌شکن، ۱۹۰  
در غیر تم که تاب تجلی نداشتن + یاد از کمالِ عاشقی طور می‌دهد، ۲۰۰  
در فراقت زان نمی‌میرم که ناید بر دلت + کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت، ۱۸۴  
در کتاب انفسی ایضاً جهان آرا علی است، ۷  
در گلشنِ جمالش خاریست علمِ ظاهر + مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری، ۲۶۰  
در گوش زمین ز بی‌وفاییِ فلک + حرفی به زبان بی‌زبانی گفتن، ۲۸۱  
در مذاقم عیشها طعمِ ندامت می‌دهند + در تأسف می‌گزم انگشتِ شه‌آوده را، ۲۲۰  
در مَرایا صورتِ واحد چو گردد جلوه‌گر + عکسها آید به قدرِ آن مَرایا در نظر، ۷  
در می‌کده عشق شرابِ دگر است + در شرعِ محبت احتسابِ دگر است، ۲۸۱  
در نجف بود حلّه، منزل او + کاشفِ مشکلات شد دل او، ۲۵۳  
درونِ بطن بخواند آیه [ای] ز بهرِ ضعیف + که انتقام کشم عن قریب ز اهلِ غرور، ۱۱  
گُرهای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان + لؤلؤ و مرجان دَرُو بحری بود بس بیکران، ۷  
در هر فنش دلا به از اهلِ جهان + دانند به لاف مهر شاه اسماعیل، ۶۰  
دست زن بر دامنِ حیدر که او شیرِ خداست + زوج زهرا، صاحبِ دُلْدُل، شوهر دو سراسر است، ۷  
دستش به انتقام دگر چون نمی‌رسد + شاعر به تیغِ تیزِ زبان می‌برد پناه، ۱۹۴  
دشمنِ جانِ پدر گردد پسر از بهرِ مال + دختر از بی‌مهریِ مادر امان خواهد گرفت، ۳۵  
دگر به دخترِ رز دستِ آرزو نکشی + اگر به پای تو افتند شاهدانِ تار، ۲۱۸  
دگر سادگان پس گروه نخست + ثباتی و برعکس آن همچنان، ۵۹

دلش پر ز الهام و حی جلیل + چه غم گر نیامد به او جبرئیل، ۲۰۹  
 دلِ عدو شود از خوف پر ز خون چو انار + تهی شود سرِ دشمن ز مغز چون طنبور، ۱۱  
 دلِ گیرم از آن ناله که مستانه به پا شد + بیزارم از آن شوق که دیوانه به پا شد، ۲۲۰  
 دلم از جفای زمانه شکست + چو جامی که از باده افتد ز دست، ۱۹۱  
 دمِ مسیخ نشانش حیات می بخشد + شفاپذیر ز انفاس او شود رنجور، ۱۱  
 دمی قاسم‌البیند از سخن + دعای‌گوی شه باش و لب مهر کن، ۱۹۱  
 دوستی جُست ز من تاریخش + گفتمش: شیخ بهاء‌الدین وای، ۲۷۴  
 دو سرو سرافراز باغِ دل‌اند + دنورند و چشم [و] چراغِ دل‌اند، ۲۱۰  
 دو سلطان که فخرِ بنی آدم‌اند + جهان را سرو سرورِ عالم‌اند، ۲۱۰  
 دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد + من تنگ‌حوصله در بحث و فلک هرزه‌دراست، ۱۹۲  
 دو صبحِ سعادت ز روشن‌دلی + یکی چون نبی و یکی چون علی، ۲۱۰  
 دو کس او را بجان بیازردند + یکی از ابلهی دگر خامی، ۳۰۹  
 دو مهرند و نورِ مه و آنجم‌اند + دو چشم‌اند و در چشمِ جان مردم‌اند، ۲۱۰  
 دیگری از صُلبِ او چون ابن داود آشکار + این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت، ۳۸، ۳۶

## ذ □

ذاتِ او مَعْسُوس با حق شد، از آن حق با علی است، ۶  
 ذرهٔ خاکِ درش را به دو عالم ندم + عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست، ۱۹۲  
 ذواقندان پشاهِ قلب‌الطباع + صَبْرُ الْأَظْلَامِ طَبْعاً لِلشَّعَاعِ، ۲۷۷

## ر □

راجح آید اگر شود موزون + نسبتِ علمِ او به افلاطون، ۲۲۶  
 ربعِ مسکون به تیغ و تاج گرفت + دینِ اثنا عشر رواج گرفت، ۲۵۳  
 ربعِ مسکون را به فرمانِ خدا آن شهریار + چون سلیمانِ نبی آن نوجوان خواهد گرفت، ۳۶  
 رُخْش را فروغ از جمالِ علی است + جمالش گلِ باغِ آلِ علی است، ۲۲  
 رُخْم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی + لباسِ سبزِ خط تا کرد در برِ چهرهٔ رنگش، ۲۲۰  
 رسمِ هجا چو لازمِ ماهیتِ من است + چون کهریا کزو نتوان شست جذب‌گاه، ۱۹۴  
 رسیده مضطربم کرد و آن قدر نشت + که آشنای دل خود کنم تسلأراً، ۱۸۴

رفت چون شیخ ز دارِ فانی + گشت ایوانِ جنانش مأوا[ی]، ۲۷۴  
رنگِ عدم صبیقلِ لُطْفَتِ زدود + دستِ کرم پرده هستی گشود، ۴  
رواقِ دل که بُود جایگاهِ بارخدای + در او تو راه مده یاد غیر را زنهان، ۲۱۸  
رو داشت چه نامهٔ رسالت به علی + بر پشت زدند مهرِ بهرِ تعظیم، ۱۸۷  
روزگارِ سفله گندمِ نمای جو فروش + طوطیِ طبعِ مرا قانع به ارزن کرده است، ۱۶۲  
روزی که بشکند سگِ او استخوانِ من + آید صدای ناله‌ام از استخوانِ هنوز، ۱۸۴  
روزی که شد افراخته ایوانِ قصرِ رفعتش + بوده زمینِ مشتِ گلی، کز دستِ بنا ریخته، ۱۷۵  
روی بپوش ای قمرِ خانگی + تا نکشد عقل به دیوانگی، ۲۶۲  
روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست + در غنچه [ای] هنوز و صدت عندلیب هست، ۲۶۴  
رهنمای خضر و یارِ موسی و عیسی علی است، ۶

## ز □

ز اعدای ایشان مرا دور دار + مرا از محبتانِ ایشان شمار، ۲۱۱  
زانچه آید در خیالتِ اعظم و اعلی، علی است، ۵  
زاهد نکند گنه که قهاری تو + ما غرق گناهیم که غفاری تو، ۱۷۸  
ز بزمِ محبتِ رسانِ ساغر + بیا دمی ساقیِ کوثرم، ۲۱۱  
ز بهرِ دیدنِ رویش به رقص می آیند + چو سر ز خاک برآرند جملهٔ اهلِ قبور، ۱۱  
ز بیکان زره سازدش در مصاف + ز تیغش کند همچو جوش شکاف، ۲۶  
ز جهل در همه عمرِ خویش در ره دین (۹) + نمی روند به طرزِ ائمهٔ اطهار، ۲۱۸  
ز دیده تا بتوانی بگیرِ گوهرِ اشک + که روزِ حشر بُود این متاع را بازار، ۲۱۸  
ز ذوقِ مهرِ علی آمده به چرخ، افلاک + به مهرِ او شده سرگرم، ثابت و سیار، ۲۱۸  
ز ریغش به دست چون آمد + کار اندر نگاهداری اوست، ۴۸  
ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند + زنند لاف اناالحق از آن جهت بسیار، ۲۱۸  
ز زلف پرده به رخسارِ لاله گون مفکن + کلیدِ گنجِ سعادت به دست مار مده، ۱۵۲  
ز عدلش همین جغد بی تاب شد + که ویرانه چون گنج نایاب شد، ۲۷  
ز کارِ چنان طرفه از روی دست + در دین گشاد و در کفر بست، ۲۰۹  
ز لالِ خضر گرچه جانپور است + نم چشمهٔ ساقیِ کوثر است، ۲۱۰  
ز لبها می شربتِ آمیز ده + مکرر ازین جرعه لبریز ده، ۱۹۰

ز مشرق تا به مغرب گر امام است + علی و آل او ما را تمام است، ۲۳۰  
 ز مهر یک سروگردن بلندتر گشتم + ز یمن مهر علی و ائمه اطهار، ۲۱۸  
 ز ناف زمین نافه‌ای شد پدید + که عطرش به اطراف عالم رسید، ۲۰۹  
 زنده ماند عالمی ز معدلتش + بدن است این جهان، او جان است، ۱۳۳  
 ز نند چرخ و ز حیلت کنند طاعت، نام + کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار، ۲۱۸  
 ز نند دشتک و رقصند ای مسلمانان + نهید پنبه به گوش و کنید استغفار، ۲۱۸  
 ز نند لاف خدای بزرگ سبحانی + همین کم است ز آیین کفرشان زُنار، ۲۱۸  
 ز نور شهود تو دانا و بیناست + اگر پور سینا و گر طور سیناست، ۲۰۰  
 ز وعده‌های توأم ذوق انتظار بس است + که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست، ۱۸۱  
 زو هیولا یافت صورت، جسم شد مَزْوَج جان + شد پدید از نور پاکش این زمین و آسمان، ۷  
 ز هر مصرعی نیز بر وی فزود + یکی از تواریخ معجز بیان، ۵۹  
 زیبا نبود بر همه کس نور فکندن + پروانه پرسوخته را دور فکندن، ۲۰۰  
 زین سبب پیغمبر با اجتهاد + نام خود وان علی مولا نهاد، ۵۷

### □ س

ساقی کوثر که جاری گشته از وی سَلْسَبیل + در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل، ۶  
 سال مغضوبی و منکوبی او + جستم از ایام چون مذکور شد، ۱۳۴  
 سالها در پنجه غم شد اسیر + آن که او یک ساعتی مسرور شد، ۱۳۴  
 سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین + پادشاه دین پناه آن عادل عالم‌مدار، ۱۸۸  
 سبوی باده از سر می‌رود فهمی به میخانه + به محرابش نیاید سر فرو، خوش‌همتی دارد، ۲۸۱  
 سپهر جهان دیده را ماه و مهر + دو چشم‌اند و او نور چشم سپهر، ۲۲  
 سدره و طوبی چه باشد پیش آن عالی مکان + ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران، ۶  
 سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها + نمی‌دانم که او رفت از ترم، یا من ز خود رفتم، ۲۱۹  
 سر اولیا، شاه مردان علی است + وصی نبی، شیریزدان علی است، ۲۰۹  
 سر ذوالفقارش که خون‌بار بود + چه لا از پی نفی کفار بود، ۲۰۹  
 سرم کز سجده دلگیری نداند + ز خاک پای جانان آفرینند، ۱۹۴  
 سرو چمن عزت علم نبوی + مدرک داور، نگاهبان گیتی، ۹۷  
 سرور مردان عالم صاحب حمد ولو + اَقْدَرُ رَفَعْنَا عَلَیْكَ گشته در ذکرش ادا، ۷

- سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست + آنچه می‌خواهد دلت از میوه‌ها جمله دَرُوست، ۷  
 سکندر ز آینه روم و رنگ + بسازد اگر جوشنش روز جنگ، ۲۶  
 سکندر شکوهی که دین پرور است + صف لشکرش سد اسکندر است، ۲۲  
 سکه چو رسانید به تمییز ملوک + فرقی که و مه داد به شاه اسماعیل، ۶۰  
 سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل + سوگند داد وتوبه، خیل و سپاه دین را، ۵۲  
 سلطنت نادیده شد در مسکنت + چشم واکرده مسکین کور شد، ۱۳۴  
 سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال + کز عاشقی بلا به تو بسیار می‌رسد، ۱۵۲  
 سلیمان کند خاتمش را رکاب + که گردد ز پابوی او کامیاب، ۲۶  
 سوگند می‌خورم به خدایی که خلق را + در کبریای حضرت اونست اشتباه، ۱۹۳  
 سهل باشد در ره فقر و فنا + گر رسد تن را تعب، جان راعنا، ۲۷۱

## □ ش

- شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد + باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار، ۱۸۷  
 شاه اسماعیل بن حیدر بگردد شهریار + خاک پایش در جهان کحل عیان خواهد گرفت، ۳۵  
 شاه اقلیم و فاء، سلطان ایوان صفا + شمع جمع بیدلان، کام دل امیدوار، ۱۸۷  
 شاه ایران مقرر حکم نبوی + گل پیرهن و گل گلستان علی، ۹۷  
 شاه عادل قرار دین معنی + بی‌مثل مراد اهل دل آل علی، ۹۷  
 شاه عالم پناه اسماعیل + هادی خلق شاه اسماعیل، ۲۵۳  
 شاه عباس چون به تخت نشست + نقش ایران نشست سخت نشست، ۶۳  
 شاه فردوش آشیان چون رفت + زین سرای سپنج بیرون رفت، ۲۵۳  
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم + روزهای بی حساب و سالهای بی شمار، ۱۸۸  
 شاهی که چرخ را چه نوازده به یک نگاه + گردون چه آفتاب به اوج افکند کلاه، ۱۹۴  
 شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان + از سکه امام بحق صاحب الزمان، ۳۹  
 شد از دست او فتح باب چنین + چه دستی که بر وی هزار آفرین، ۲۰۹  
 شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل + بود مولا و حبیب حق، خداوند جلیل، ۶  
 شده شه را ز لطف رب و دود + جای بر کرسی سلیمان است، ۱۳۳  
 شراب آورای ساقی ما عیان + نشاید که این شعله بینم نهان، ۱۹۰  
 شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد + ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد، ۲۸۱

- شربتِ الحبِّ كأساً بعد كأس + فمانفد الشراب ولا رويت، ۳۳۹  
 شرم و ناموس از خلایق بر طرف خواهد شدن + بی حیایی در میان مردمان خواهد گرفت، ۳۴  
 شعله شمع دودمانِ خلیل + شاه طهماسب بن اسماعیل، ۲۵۳  
 شعله شوقِ جان‌گدازان است + زاده طبع پاک زادان است، ۸  
 شمس أوج‌المجد مصباح‌الظلام + صفوة‌الرحمن من بین الأنام، ۲۷۷  
 شود چو وقتِ ظهورت به لوح، امر شود + کند مفوض رای تو حادثات دهور، ۱۱  
 شها مَنم که درین آستان، تمامی عمر + به مدح آل نبی گشته‌ام چنان مشهور، ۱۱  
 شها نهی باده‌کشان در صبح + چرا می‌کنید ای فدای توروح، ۱۹۰  
 شهنشاه روی زمین سال شاهی + شهنشاه زیرزمین سال رحلت، ۶۱  
 شهی کاسمان پایه تخت اوست + مدار فلک تابع بخت اوست، ۲۲  
 شیخ الاسلام بهاء‌الدین لا برحت + صحائب العفو ینشها له الباری، ۳۳۰  
 شیخ الاسلام را به خود طلبید + بهر تمییز نیک و بد طلبید، ۲۵۳  
 شیخ الأنام بهاء‌الدین لا برحت + صحائب العفو ینشها له الباری، ۲۷۴  
 شیخ را بهتر از پدر بنواخت + عربستان بر او مسلم ساخت، ۲۵۳

## ص □

- صاحب‌الأمر الامام‌المنتظر + من بما یأباه لا یجری القدر، ۲۷۷  
 صاحب «مُلکاً کبیراً»، قدوه روحانیان + عرش اعظم، عقل اول، پادشاه انس و جان، ۶  
 صادر اول چنین باشد به نزد عارفان + جمله عالم گشته اندر «بایسم الله نهان، ۶  
 صبح عنایاتِ توبی شام گشت + دانه انعامِ توبی دام گشت، ۴  
 صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لِأَزَائِ عِنْدَهُ + وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ، ۲۳  
 صح الحدیث به فیالک رتبة + تعلقو باخمصها علی التیجان، ۳۴۳  
 صحبت الشُّجی مادمت فی العمر باقیا + طلقت ایام الهنا واللیالی، ۳۰۱  
 صدر السیادة والعلی فی شرحه + کشف‌الظلام بنور آل محمد، ۲۹۵  
 صرح مشید فی الکمال کما علا + فی العز سمک قصور آل محمد، ۲۹۵  
 صدف اولیا را زَبَرْدست اوست + سزاوار وحی ار کسی هست، اوست، ۲۰۹  
 صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد، ۹۶  
 صلّ الإله علی النبی وآله + وجلا العمی بظهور آل محمد، ۲۹۵

صَلِّ عَلَيَّ نُورَ سَمَاءِ الْعُلَى + مِنْ هُوَ نُورٌ بَرِيضٌ الْهَدَى، ۴

### ط □

طایری از آشیانِ جاوِ وجود آمد فرود + کوکبی از اوجِ عزّ و ناز گردید آشکار، ۱۸۷  
طبخی وجودِ توست در این ره حجاب تو + آهی ز دلبر آر و بسوز این حجاب را، ۱۸۴  
طفیلی قدومش ریاضِ نعیم + بر او منکشفِ حالِ خُلد و جَحیم، ۲۰۹  
طواف درش شد به قول رسول + برابر به هفتاد حج قبول، ۸۳

### ع □

عادلِ کامل محمد اکبر صاحبِ قران + پادشاه کامجوی نامدار و کامگار، ۱۸۷  
عاقبت ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک + او دگر منزل بسوی قدسیان خواهد گرفت، ۳۵  
عالمانِ مقتداش دانستند + فیض بردند تا توانستند، ۲۵۳  
عروسِ دهر به فتوای ذرّه با خورشید + حلالِ اکبر شه، پادشاه زاده سلیم، ۱۹۱  
عروسِ علم دین را مُرده داماد، ۲۸۷  
عزّ و علارتبه اعلاش بود + چون ز «دئی» پایه آذناش بود، ۵  
عقلِ اوّل بُود به پیرایش + عقلِ فعالِ وقتِ بخشایش، ۲۲۶  
علوم الوری فی جنبِ أبحر علمه + کغرفة کف أو کخمسة منقار، ۲۷۶  
علی است صاحبِ بَنر، آن که در میانه جیش + چه ماه بدر بُد و دیگران نجوم صغار، ۲۱۸  
علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خونش + گرفت مذهب اسلام دست و پا به نگار، ۲۱۹  
علی شهرِ علمِ نبی را در است + ز خاکِ درش علم را افسر است، ۲۰۹  
عنانِ حُسن به چشمانِ فتنه باز مده + به دستِ مردم پُر فتنه اختیار مده، ۱۵۲

### غ □

غادة قد غدت لها حکمة الا + عین و أضحت عن غیرها فی انتفاء، ۳۴۳  
غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هر جا علی است، ۷  
غلط کردم به پا رفتم از آن سرما ریود از من + گناه از جنابِ من بود، جرمی نیست سرما را، ۱۷۶  
غمزه ات قطع حیات همه کس کرد و کنون + چشم بر زندگیِ خضر و مسیحا دارد، ۱۸۰  
غمِ عالم پریشانم نمی کرد + سرِ زلفِ پریشان آفریدند، ۱۹۴

غنچه‌های حدیقه ناز است + تازه گل‌های گلشن راز است، ۸  
 غیر اعتقادی حبّ خیرالوری + و آله والمرء مع من احبّ، ۲۷۸  
 غیر انی لأرى لى فُسْحَةً + بعد أن ربّ البرایا مدحک، ۳۲۹  
 غیر توکس کی به بساطِ قَدَم + از ره تقدیم نهاده قَدَم، ۴

## □ ف

فاجهد لنفسک فی الخلا + ص قُدُونَهُ سُبُل عسیره، ۲۲۳  
 فاسحب علی الفلک الأعلى ذبُولُ علا + فقد حویت من العلیاء أعلاها، ۲۶۷  
 فاق الکرام و لم تَبْرَحْ سَجیته + اطعام ذی سغب مع کسوة العاری، ۳۳۱  
 فاق أهل الأرض فی عزّ و جاه + و ارتقی فی المجد أعلى مرتقا، ۲۷۷  
 فالبرایا لذا و ذاک جمیعا + لى خصوم من عاقل و سفیه، ۳۳۰  
 فتد ز نظم جهان شخص عقل در حیرت + به روی خاک نهد عدلِ حضرتش دستور، ۱۱  
 فتنه‌ها خیزد وزین پس دیگری از نسلی او + از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت، ۳۵  
 فتی زانه فی الدهر فضل و سؤده + الی أن غدا فوق المساکین راقیا، ۳۰۲  
 فروغی که خورشیدانور گرفت + ز رخسارِ آلِ پیغمبر گرفت، ۲۱۰  
 فروی لحظها کتاب الاشا + رات] و کم قدروی عن الغزالی، ۳۴۳  
 فریبِ نرمیِ ابنای روزگار مخور + که هست نرمیِ ایشان به رنگِ نرمیِ مار، ۲۱۷  
 فضل الفتی بالبذل والاحسان + والجود خیر الوصف للانسان، ۳۴۲  
 فلک گر بیند جمالش ز دور + بریزد ز تابِ تجلیِ چُه طور، ۲۲  
 فما العزّ الا حیث أنت موقر + و ما أفضّل الا حیث ما أنت فاضل، ۲۵۴  
 فما نال مجدأ نلت من سواکم + ولا انفک منکم للبرایا امامها، ۲۹۶  
 فملیح الخصال لا یرتضینی + و قبیح الخصال لا ارتضیه، ۳۳۰  
 فهن سلبن العلم والحلم فی الصم + و هم وهبونا العلم والحلم فی الصبی، ۳۴۳  
 فی الجملة منظر همه اشیاست ذات من + بل اسم اعظم است حقیقت چُه بنگری، ۲۶۲  
 فیض عجیبی یافتم از صبح + کاین جاده روشن ره میخانه نباشد، ۲۲۰  
 فی هجرها الدنیا تضحیح و وصلها + فیه إذا وصلت ضیاع الدین، ۳۳۰  
 فیه ریاض السالکین تفتحت + أزهاؤها، لَحُبُور آلِ مُحَمَّد، ۲۹۵  
 فی یترب و الغری والزوراء + فی طوس و کربلا و سامراء، ۲۷۷



## □ ق

- قاسمِ نار و جحیم، محیی عظیمِ رَمیم + کاف، ها، یس، طه، صاحبِ خُلُقِ عظیم، ۵  
 قَبْلَ عَنی ضریحِ مولایِ و قَل + قدماتِ بهائیکِ بالشُّوقِ الیک، ۲۷۷  
 قد انصف القَارَةَ مِنْ زامانها، ۲۳۶  
 قد أصبحت کعبه العافینِ حضرتِه + تطوف من حولها آمال من وفدا، ۲۳۳  
 قرصِ قمر به کاسه گردون فرو شکست + از خوانِ معجزش چو خسیسی نواله خواست، ۲۶۱  
 قضا در کارگاهِ کبریایی + فکننده طرحِ اسلیمی خطایی، ۴۶  
 قلمِ راجنان در سخن کن عَلم + که احسنت خیزد ز لوح و قلم، ۲۰۸  
 قوَتِ مذهبِ ائمّه دین + داد آن پادشاهِ مُلکِ یقین، ۲۵۳

## □ ک

- کارفرمایِ دو عالم، والی والا علی است، ۶  
 کاشوب [او] نَوایِ فرح نو در دل (۹) + افکننده طربنامه شاه اسماعیل، ۶۰  
 کامل دانای قابلِ اَعْدَلِ شاهانِ دهر + عادل اعلایِ عاقل، بی عدلی روزگار، ۱۸۸  
 کامل صفتی راه فنا می پیمود + ناگاه گذر کرد ز دریای وجود، ۳۴۰  
 کأن قلبی اذ غذا طائراً + مضطرباً للغم لما هجم، ۳۴۴  
 کز آن لب، می بی خمارم بده + نشان از می چشمِ یارم بده، ۱۹۰  
 کز ناخنِ تلافیِ خاطرِ نخستهم + تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه، ۱۹۳  
 کزین هشت و چار اخترِ برجِ دین + منازلِ شناسانِ راه یقین، ۲۱۱  
 کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی + هر که دارد، گو بیا چیزی که دارد گویبار، ۱۸۸  
 کفائکِ فضلاً کمالاتِ خصصت بها + اُخاکِ حَتّی دَعَوْتُ باری النسم، ۲۶۸  
 کفِ او سحابی و پُر از نوال + رُخَشِ آفتابی ولی بی زوال، ۲۲  
 کَفَشِ را چه نسبت به ابر بهار + که این دُر فشان است و او دُر نثار، ۲۶  
 کلامش مطلعِ انوارِ تحقیق + ضمیرش منبعِ اسرارِ تدقیق، ۲۵۲  
 کَلِّ حَسَنِ مِنَ الحرائرِ لابل + من اماءِ یستعبد الاحرار، ۳۴۳  
 کلیدِ درِ خُلدِ در مشّتِ او + نگینِ یدالله در انگشتِ او، ۲۰۹  
 کلیدِ فتحِ نبی بود ذوالفقارِ علی + نبی به تیغِ علی کرد فتحها بسیار، ۲۱۹

- کم بکر فکر عَدَّتْ للكفؤ فاقدة + ماد نستهاالوری يوماً بأنظار، ۳۳۰  
 کم حصل صدکم و ما أمله + کم أمل وصلکم و ما حصله، ۲۷۸  
 کم خر لما قضی للعلم طَوْذُ علا + ما کنت أحسبه يوماً بمنهار، ۳۳۰  
 کم فيه من امر تبین للوری + من معظمت امور آل محمد، ۲۹۶  
 کمولای زین الدین لأ زال راکباً + سوابق مجد فی یدیہ زمامها، ۲۹۶  
 کُند پوست از فرقی جمشیدباز + که او سازد از جام وی طبل باز، ۲۶  
 کند روز ناورد کین از عتاب + سرش پایمالِ ستم چون رکاب، ۲۶  
 کنند دعوی تسخیر جینان به دروغ + که تاکنند أغانِ انس را افسار، ۲۱۸  
 کنند رقص، چُه آواز مطربان شنوند + کشند آه ز بهر بتانِ لالغذار، ۲۱۷  
 کنند عاشقیِ اُمردان [و] می گویند: + بُود مجاز پلِ عشقِ حضرتِ جبار، ۲۱۸  
 کنند نغمه سُرایی چو مطربان، اما + بهانه کرده خدا، بهر گرمی بازار، ۲۱۷  
 کو در سلک و صلبِ مصطفوی است + پاک اسباط شاه مردان است، ۱۳۳  
 که از دل کنیم جانِ خود پیر ما + فدای تو انسان ز روی صفا، ۱۹۰  
 که از رشک، ای مهرِ اوجِ مراد + بمیرد ز کینِ دشمنِ پرعناد، ۱۹۰  
 که ساقی شیرین دهن را بگویی + که زنگِ کدورت به باده بشوی، ۱۹۰  
 که شد زین چهار اقتران در عدد + هزار و صد و چار مطلب عیان، ۵۹  
 که کشته تو همان دم ز صفحه خاطر + به خونِ خویش فرو شست حرفِ دعوی را، ۱۸۴  
 که نام من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر + به مدح و منقبت صرف گشته فکر و شعور، ۱۱  
 کیست آن شیخ هادی الاسلام + مقتدای زمان و فخر انام، ۲۵۳  
 کیست مولا آن که آزادت کند + بندِ رقیبت ز پایت واکند، ۵۷

## گ □

- گر بسنجی تو با ارسطوئش + سر، ارسطو همی نهد سوش، ۲۲۶  
 گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفوکنم + چون فرد تویقنامه به مستی دریده باد، ۲۲۰  
 گرچه هستم به قیدِ هستی بند + هم به تو بر تو می دهم سوگند، ۲۰۷  
 گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب + تو نوری و آفتاب خود سایه تست، ۲۸۶  
 گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش + کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد، ۱۶۶  
 گرم به تیغ جفاکشته ای عفاک الله + مده به خاطر خود ره جزای عقبی را، ۱۸۴

گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو + سوی بدن که آورد جانِ گریز پای را، ۱۷۵  
 گشت از مطلع شرف طالع + شد چو خورشید، فیض او شایع، ۲۵۳  
 گشوده‌ام در دکان جان و منتظرم + که بد معامله بر در دکان آید، ۱۸۲  
 گفت چه پرسى از آن تاریخ، گفت: + او بسر سالی نبرد او کور شد، ۱۳۴  
 گفتم: ای چرخ! تو هر چند که پرزور تری + لیک در بیع و شرا جبر نمی آید راست، ۱۹۲  
 گفتمش سالِ فوت با دلِ ریش + سدره باشد مقام ابراهیم، ۲۴۸  
 گفته‌اند اهل تجربه به جهان + که نگهدار مغز باشد پوست، ۴۸  
 گفت: هر کو را مَنم مولا و دوست + ابن عم من علی مولای اوست، ۵۷  
 گلبنی این گونه بنمودند در طرزِ چمن + لاله‌ای زین گونه بگشود از میانِ لاله‌زار، ۱۸۷  
 گلستانِ عالم امکان که خوش با رنگ و بوست + سنبل و نسرين و گل‌هایش همه در طرفِ جوست، ۷  
 گلشنِ دنیا و عقبی را چمنِ پیرا علی است، ۷  
 گلشنی از حقایق است الحق + چمنی از شقایق است الحق، ۸  
 گل نیم شب شکفته شود در حریمِ باغ + تعلیمِ گلرخان به حیا این قدر بس است، ۲۵۲  
 گویا من و تو دو شمع بودیم بهم + کایام تو را بکشت و من می‌سوزم، ۱۶۵  
 که دل از عشقِ بتان‌گه جگرم می‌سوزد + عشق هر لحظه به داغِ دگرم می‌سوزد، ۱۶۲  
 گهی که چشم تو در خانه کمان آید + هزار تیر به یک بار بر نشان آید، ۱۸۲

## ل □

لئن طاب لی ذکر الحباب اثنی + اری ذکر اهل البیت اعلی و اطیب، ۳۴۳  
 لئن کان ذاک الحسن یعجب ناظرأ + فأننا رأینا ذلک الفضل اعجاب، ۳۴۳  
 لازلت انسان عین‌الدهر مارشفت + شمس الضحی من ثغور الزهر ریق ندی، ۲۳۳  
 لا ظلت لیلتنا باسود ناظر + و ساد عین مع سواد شباب، ۳۳۵  
 لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود + با تو کیفیتِ آن باده ندانم چون کرد، ۱۷۵  
 لله آیه شمس للعلی طلعت + من أفق سعد بهاء للحاترین هدی، ۲۳۳  
 لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار + گوهر مجد از محیطِ عدل آمد بر کنار، ۱۸۷  
 لله شرح زبور آل محمد + اذ فیه شرح صدور آل محمد، ۲۹۵  
 لمعت معانی العلم بین سطوره + کالتور تحت سطور آل محمد، ۲۹۵  
 لمعة یاب صد تجلی با ید و بیضا علی است، ۷

لو أنها ترضى مشيبي والهوى + يرضى لقاءً من وراء حجاب، ۳۳۵  
 لوملوک الأرض صلوا فی ذراه + کان اعلى صقهم صفًا لنعال، ۲۷۷  
 لی أریعه و عشرة بهم ثقتی + فی الحشر وهم حصنی من أعدائی، ۲۷۷  
 لیبک دما من هول ذ + لک مدّة العمر القصیرة، ۲۲۳  
 لیک در باطن اعانت می نمودی آن امام + بود حاضر با همه آن خسرو عالی مقام، ۶  
 لی نفس اشکو الی الله منها + هی أصل لكل ما أنا فیه، ۳۳۰

□ م

ما بلبل و گل در نظر، لال زینام + آویخته از گلبن حیرت قفس ما، ۱۷۹  
 مات مجتهد الزّمن، ۲۸۳  
 ما چو طفلیم و جهان مکتب عشق و تو ادیب + هجر [و] وصلی تو در او شنبه و آدینه ما، ۱۷۸  
 ماهی مدرک که او بود مثل علی + مایل به کمال حلم و قتل رومی، ۹۷  
 مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان + از الف «با» «تا» به آخر حرفها هر یک چنان، ۶  
 مجلس وی را سماء چارمین دان عود سوز + موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار، ۱۸۸  
 محبتش نه همین واجب است بر انسان + شده محبت او فرض بر جبال و بحار، ۲۱۸  
 محب خویش به غلمان انیس می سازی + به گردنش فکنی گیسوان حور قصور، ۱۱  
 محط رحال الطالبین جنابکم + و ما ضریب اللدیکم خیامها، ۲۹۶  
 محمد المصطفی الهادی المشفع فی + یوم الجزاء و خیر الناس کلهم، ۲۶۸  
 مدار مقصد کار جهانیان از اوست + برای او شده حکم قضای حق مقصور، ۱۰  
 مدت حباتها عیون العین + فاحفظ فؤادک یا نجیب الدین، ۳۳۰  
 مراد من همه زین عرض نیکخواهی تُست + و گر نه زین همه گستاخیم چه مقصود است، ۸۲  
 مرانادیده می انگارد اما بینشی دارد + که نقش پای محنت دیده از آسوده نشناسد، ۱۷۶  
 مرد از دست زن بد فعل می گردد زیون + زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت، ۳۴  
 مرغ روح روان ابراهیم + کرد پرواز سوی باغ نعیم، ۲۴۸  
 مریض عشقی تو زهر اجل چنان نوشد + که از تصور آن آب در دهان آید، ۱۸۲  
 مستان تو فارغاند از روز حساب + زین طایفه در حشر حساب دگر است، ۲۸۱  
 مسیح از برآمد به چرخ بلند + علی شد ز کتب نبی بهره مند، ۲۰۹  
 مصرع اول ز وی سال جلوس پادشاه + از دویم مولود نور دیده عالم برآر، ۱۸۸

- مطایب‌العی ما انتقدن یوماً لغيرکم + موضعیکم دون‌البرایا سنامها، ۲۹۶
- مطلع انوارِ صبحِ فیضِ بی‌همتا علی است + منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است، ۵
- مطول الفرع علی منها + و حصرها مختصر نافع، ۳۴۴
- مَظْهَرِ جودِ خدا و مَظْهَرِ اشیا علی است + اهل دین را در دو عالم عروۃ‌الوثنی علی است، ۵
- معاقرۃ الأوطان ذلّ و باطل + ولا سِیما ان قارنتها الغوایل، ۲۵۴
- معراج‌نشینِ حکم و عدل از اقبال + اکبر عادل، عدو فکن، شاه صفی، ۹۷
- معنی رنگین ز طبع هر که باشد خوش‌نماست + شاخ گل از هر زمینی سر زند شاخ گل است، ۲۱۷
- مکن مکن که روجور را کناره نباشد + مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد، ۸۳
- مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا + بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار، ۲۱۷
- ملامه فی أذنی عاشق + أو عربی فی بلاد العجم، ۳۴۴
- مَلک را شد آدم از آن قبله‌گاه + که تابنده بود از رُخس نورِ شاه، ۲۰۹
- ملکِ یونان لمعه پیرایش + پورِ سیناست طور سینایش، ۲۲۷
- ممالک که از دادِ عدلش بجاست + خدا دادش و داددادِ خداست، ۲۲
- من آنچه شرطِ بلاغ است با تو می‌گویم + تو خواه از سختم پندگیر و خواه ملال، ۶۹
- مناقب أو هشت من لیس ذا نظر + وأسمعت فی الوری من کان ذاصهم، ۲۶۸
- من الیه‌الکون قد القی القیاد + مجریا احکامه فیما آزاد، ۲۷۷
- من در آن حین در رکابِ شاه جان خواهم فشانند + چون غلامان توسنِ او راعنان خواهم گرفت، ۳۶
- من در نماز و سجده بت میکنند دلم + کو برهمن که خنده زند بر نمازِ ما، ۱۸۰
- من که از کلک نظام روزگار + نقشها بر لوح امکان می‌زنم، ۱۹۱
- مَن لم یکن بینی الزهراء مقتدیاً + فلا نصیب له فی دینِ جُلهم، ۲۶۸
- مولی به اتضحت سبل الهدی و غذا + لفقده الدین فی ثوب من القار، ۳۳۰
- مهبطِ لطفِ ایزدِ متعال + شیخ اعظم علی عَبْدِ‌العال، ۲۵۳
- مهرِ جمالش چو تئق برکشید + نورِ نخستین به جهان شد پدید، ۴
- میرابوالفتح آن که نام و دانشش + بر سرِ افهام و اذهان می‌زنم، ۱۹۱
- میرزا سید محمد آن که او + شد سلیمان روز کی مشهور شد، ۱۳۴
- مَی زندگی ریز در جامِ جم + اگر آب حیوان نباشد چه غم، ۲۱۱
- می‌شد چوز صنعِ رازقِ پاکِ جلیل + مُلک و مُلک و فلک به دارالتَّحول، ۵۹
- می‌شود حاضر به مُردن، بر سرِ هر کس امام + قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام، ۷

می‌کرد چُه سکه حی صاحب تنزیل + نقدی که عیار بودش از اصلِ جلیل، ۶۰  
می‌نهادم رختِ رحلت دوش بر دوشِ صبا + سویت ای عمرِ رضاگر دسترس می‌داشتم، ۱۴۷

## □ ن

نازنینِ شاهدی، بَری از عیب + جلوه‌گر آمده ز عالمِ غیب، ۸  
نامور سیّد بلندمکان + میر سیّد حسینِ عالیشان، ۲۲۷  
نباشد کسی از خفی و جلی + سزای امامت بغیر از علی، ۲۰۹  
نبودی اگر خاتمِ انبیا + که بودی نبی جز شهِ اولیا، ۲۰۹  
نجف چون حرم کعبه عالم است + درِ قبله‌گاهِ بنی آدم است، ۲۰۹  
نجف گوهرِ ذات او را صدف + بُود گوهرش در پاکِ نجف، ۲۰۹  
نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه + بگفت: «یرحمک الله» به خادمِ مذکور، ۱۱  
نشان نگینش برد قرص مهر + چو بوسید بر سر نهادش سپهر، ۲۶  
نطق از توبه مهمانی اربابِ خرد + انداخته خوان از سخن خوانِ خلیل، ۱۵۹  
نعمت الله را اگر نادان بداند خارجی + کو بداند هرکه داند گوش جان خواهد گرفت، ۳۶  
نقدِ صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد + ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد، ۳۱۲  
نقش‌بندِ صورت زان سان که بایست آفرید + بیش ازین خوبی به ظرفِ حسن‌گنجایش نداشت، ۱۷۶  
نگاهی از آن چشمِ مستِ سیاه + زکیش و فانیست با ماگناه، ۱۹۰  
نماز و روزه و حج کسی قبول نشد + مگر به مهرِ علی و ائمه اطهار، ۲۱۸  
نموده بود چهل روز از ولادت خویش + بسان مرد چهل ساله روی خاک مرور، ۱۱  
نورالحقیقه قد تجلی ساطعا + للناظرین بطور آل محمد، ۲۹۵  
نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل + فرمانده صاحب ایل شاه صفی، ۹۷  
نهنگ آر کند یاد تیغش در آب + شود آب از سهمِ اوتف به آب، ۲۶  
نیربرج وجودی، گوهرِ دریای جود + از هوای اوج دلها شاهباز جان‌شکار، ۱۸۸  
نیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد + خون در پیاله ما، می در ایغ مردم، ۱۷۸  
نیست بر اهلِ حقیقت، سر اینها مُسْتَر + وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مَقَر، ۷

## □ و

وَاز تَدَی الامکان بُرَدَ الإمتناع + قدرة موهوبه من ذی الجلال، ۲۷۷

وارهانم ز رنگِ این تنگی + برسانم به رنگِ بی‌رنگی، ۲۰۷  
 والبیض فی کفه سود غوائلها + حمر غلائلها تدلّی علی القمم، ۲۶۸  
 والعلم قد درست آیا ته و عفت + عنه رسوم أحادیث و أخبار، ۲۷۴، ۳۳۰  
 والمجد أقسم لا تبدوا نواجذه + حزنأ و شق علیه فضل أطمار، ۳۳۰  
 والی ملکی ولایت، شاء دین، مولا علی است، ۶  
 و اها لصدو صالحکم علله + و عد لکم و صدکم علله، ۲۷۸  
 و اهب طرح مروت آیین جهان + افکنده به عالم کرم شاه صفی، ۹۷  
 و امامه یوم عظمی + م فیه تنکشف السریره، ۲۲۳  
 و آی بدر کمال فی الوری طلعت + أنواره فأنجلت سحب العمی أبدا، ۲۲۳  
 ور شود ابر کفت قطره فشان + قطره شاید که کند عمانی، ۱۷۶  
 و عینی تجافی صفو عیشی [کما] غذا + یناظر منی ناظر السحب باکیا، ۳۰۱  
 و قد قل عندی کل ما کنت واجداً + بفقد الذی أشجی الهدی والموالیا، ۳۰۱  
 و کتاب الشفاء عن ریقها یرویه + حیث یروی بذاک الزلال، ۳۴۴  
 و کم بکنه محارِب المساجد اذ + کانت تضحی دجی [منه] بانوار، ۳۳۰  
 و لا ألو مهم أن یحسدوک فقد + حلت نعالک منهم فوق هامهم، ۲۶۸  
 و لقد عجبت و ما عجب + ت لکل ذی عین قریره، ۲۲۳  
 و للفقہ نوح یتربک الصلبد دائماً + کما سال دمع الحق یحکی الفؤادیا، ۳۰۲  
 ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان + به منجنیق تواند بر آسمان انداخت، ۳۰۹  
 و لیس لی من عمل صالح + أرجوه فی الحشر لدفع الكرب، ۲۷۸  
 ولی معذور می دارم که در راه تمنایت + چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پارا، ۱۷۶  
 و ما لاهل الأ من یری لک مثل ما + تراه والآ فی المودّة باطل، ۲۵۴  
 و منه العقول العشر تبغی کما لها + و لیس علیها فی التعلّم من عار، ۲۷۷  
 و هوی المجد والملاح و اهل الا + بیت فی القلب لم یدع لی قرارا، ۳۴۳  
 و یا ضریحا حوی فوق السماک علا + علیک من صلوات الله ازکاهما، ۲۶۷

□ ه

هادی راه شبیهه و ظلم است + علم للهدی به او علم است، ۲۲۶

هذا ولو ذکر ابن آدم + ما یلاقی فی الحفیره، ۲۲۳

- هر چند که لائِبی بعدی + خاقانی و انوری و سعدی، ۱۷۴
- هر چه خود می نویسد از بد و نیک + می کند جمله را به نام فقیر، ۱۶۹
- هر چه در خاطر من می گذرد می دانی + بنده همچو منی همچو تو سلطان می خواست، ۱۹۲
- هر چه غیر تو، زان نفورم کن + پای تا فرق غرقِ نورم کن، ۲۰۷
- هر دایره ترا فلک حلقه بگوش + هر مدّ ترا مُدّتِ ایام بهاست، ۱۷۲
- هر دو را نام عبید رحمان است + آن یکی ملجم و دگر جامی، ۳۰۹
- هر کس ز خصم کینه به نوع دگر کشد + مژگان به گریه، لب به دعا خسرو از سپاه، ۱۹۴
- هر که او روی به بهبود نداشت + دیدن روی نبی سود نداشت، ۶۷، ۷۵
- هر که با آل علی یک جو عداوت کرده است + آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت، ۳۶
- هر که رابناخت از مهر آسمان + هم به روزِ دیگرش مقهور شد، ۱۳۴
- هر که را روی به بهبود نداشت + دیدن روی نبی سود نداشت، ۶۷
- هر گنج کز آبادی گیتی و دهور + گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل، ۶۰
- هر ملک و تجمل که اهم بود از لطف + دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل، ۶۰
- هر ناله که از جگر برآرم + آتش ز دل اثر برآرم، ۱۷۹
- هزار و صد و بیست تاریخ از او + قدم زد برون هشت افزون بدان، ۵۹
- هست در انجیل و تورات و زیور انبیا + نام پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا، ۶
- هست وجه الله و عین الله هم أم الكتاب + لوح محفوظ و قلم، قرآن ناطق آن جناب، ۵
- «هَلْ أَتَى» و «لَا فِتْنَى» در شأن او آمد فرود + با زبان درهای علم و دست او خبیر گشود، ۶
- هم جوانی سرخ رو از نسل او پیدا شود + کو چه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت، ۳۶
- همچو پروانه به شمعی سر او اکار است مرا + که اگر پیش روم بال و پر می سوزد، ۱۶۲
- همچو عباس علی غازی بُود آن شهریار + بعد از آن از نسل او آدم مکان خواهد گرفت، ۳۵
- هم غرّة کانت لجهة دهرنا + میمونة وضاحة غزاه، ۲۲۳
- همه زیر دست و زیر دستِ اوست + اگر در جهان رستمی هست، اوست، ۲۲
- همیشه ناگه نگردد حلال بر فرزند + جمیله که شود با پدر به حمله مقیم، ۱۹۱
- هنوز آثار گرمی با شرر بود + کزان در مجلس شیرین خبر بود، ۱۷۷
- هنوز این اول عشق است، حزنی گریه کمتر کن + که وقت گریه های درد دل برداز می آید، ۱۸۳
- هو السید المولی الذی تم بدره + فأضحی الی نهج الکرامات هادی، ۳۰۲
- هو اهن لی داء هو اهم دواء + و من یک ذا داء یرد متطببا، ۳۴۳



هوای دار اناالحق فتاده بر سرشان + از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهاری، ۲۱۷

## ی □

- یا امیر المؤمنین المرتضی + لم ازل ارغب فی ان امدحک، ۳۲۹  
یا ثاویبا بالمصلی من قری هجر + کسیت من حلال الرضوان اصفاه، ۲۶۷  
یا جیره هجر واواستوطنوا هجرا + واهاً لقلبی المعنی بعدکم واه، ۲۶۶  
یا رب انی مذنب خاطئ + مقصر فی الصالحات القرب، ۲۷۸  
یارب این ارض مقدس چه مکان است و چه جاست + کز زمین تا به فلک مظهر انوار خداست، ۱۹۲  
یا شهنشاہ غریبان من غربت فرجام + آرزومند زمین بوس توأم مدتهاست، ۱۹۲  
یا کراما صبرنا عنکم محال + ان حالی من جفاکم شر حال، ۲۷۷  
یا لیلۃ قصر و باتت زینب + تجلو علی بها کؤوس عتاب، ۳۳۵  
یری ان سواد اللیل دام له + و یزید فیہ سواد السمع والبصر، ۳۳۵  
یعنی آن زبده نتایج خاک + سر عزت رسانده بر افلاک، ۲۲۷  
یعنی آن فاروق اکبر سرور اهل یقین + ماه برج کتف پیغمبر، امام اولین، ۶  
یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار + کین جهان جان را بدان جان جهان سازم نثار، ۱۷۷  
یک ره نظری بر مس قلبم انداز + شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز، ۳۱۰  
یک موی ز هست او بر او باقی بود + آن موی به چشم فقر ز نثار نمود، ۳۴۰  
یک نقطه ز قاف سر زد و گفت + قانون حساب از جهان رفت، ۱۵۰



## نام کسان

ابراهیم پاشا، ۱۱۳	آدم (ع)، ۳۲۷
ابراهیم حسنی حسینی، ۲۹۵	آزادخان افغان، ۱۳۵، ۱۳۸
ابراهیم خان [افشار]، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲	آسیه، ۷۸
ابراهیم خان حاجی لُر، ۱۵۳	آصف خان [میرزا قوام الدین]، ۱۶۱
ابراهیم خلیفه، ۱۵۴	آقا تقی [سکاک اصفهانی]، ۱۴۰
ابراهیم خلیل (ع)، ۹، ۱۵۹، ۳۴۳	آقا جمال [خونساری]، ۲۱۴، ۲۱۳
ابراهیم دهگان، ۱۰۰	آقا حسن داد، ۲۱۹
ابراهیم شاه، ۳۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷	آقا حسین خونساری، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۹
ابراهیم [شیخ الاسلام طهران]، ۲۹۰	آقا رضی متولی، ۲۱۹
ابراهیم عادلشاه ← عادلشاه، ابراهیم	آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی، ۱۴۹
ابراهیم عاملی کرکی، ۲۴۰	آقا میرمنشی ← ابوالعالی نظنزی
ابراهیم غلام حسین، ۱۱۶	اباعبدالله الحسین ← ابوعبدالله الحسین (ع)
ابراهیم میرزا، ۱۳۱	ابراهیم ادهم، ۲۹۰
ابراهیم میسی، ۲۷۹	ابراهیم اصفهانی، ۱۷۲
ابراهیم همدانی، ۲۸۹	ابراهیم بن سلیمان القطیفی، ۳۳۲
ابن اثیر، ۲۲۱	ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبدالصمد العاملی
ابن ام مکتوم، ۷۹	کرکی، ۳۳۱
ابن جبیر، ۲۳۵	ابراهیم بن شیخ فخرالدین العاملی البازوری،
ابن جریر، ۲۳۸	۲۳۳، ۲۷۵، ۳۳۰، ۳۳۱
ابن حجر هیثمی، ۳۰، ۳۲، ۳۰۷	ابراهیم بن علی العاملی الجبعی، ۳۳۲
ابن سمره، ۳۰	ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی، ۳۳۱

- ابن سينا، ٧٧، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٦١  
 ابن صهاك، ٢٣٦  
 ابن طاوس، ٨١  
 ابن عباس، ٣٢، ٢٣٥، ٢٣٦  
 ابن عربي، ٤١، ٢٧٢  
 ابن عمر، ٢٣٧  
 ابن قيم جوزيه، ٢٢١  
 ابن كمونه، ٢٨٥  
 ابن ماجه، ٢٨  
 ابن مسعود، ٢٨، ٢٣٥، ٢٣٧  
 ابن ملجم، ٧٣  
 ابوالحسن المسعودي، ٣٤٣  
 ابوالحسن علي بن محمد السمرى، ٣٣  
 ابوالحسن علي بن موسى الرضا ← علي بن  
 موسى الرضا(ع)  
 ابوالمعالى نظزى، ١٩٦  
 ابوالغازى، ١٠٣  
 ابوالفتح تبريزى، ٢٣٠  
 ابوالفتح گيلانى، ١٩١  
 ابوالفضل [صدر اعظم اكبرشاه]، ١٦٠  
 ابوالفيض خان، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨  
 ابوالقاسم، ٣٢  
 ابوالقاسم سرى، ١١١  
 ابوالقاسم فندرسكى، ٢١٤  
 ابوالقاسم [كلاتر طهران]، ٢٩٠  
 ابوالمكارم، ١٩٦  
 ابوالولى، ١٤٤، ٢٤٧  
 ابوبكر + أبى بكر، ٥٧، ٥٨، ٧٠، ٧١، ٧٥، ٧٦  
 ٢٣٨، ٢٢١  
 ابوجعفر طوسى، ٢٣  
 ابوجعفر مؤمن طاق، ٢٣٧  
 ابوحماد غزالى ← غزالى، ابوحماد  
 ابوحنيفه، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٧  
 ابوداود، ٢٧، ٢٨  
 ابوذر، ٥٥  
 ابوزرجمهر، ١٦  
 ابوطالب اصفهاني، ١٥١، ٢٤٩  
 ابوطالب رضوى، ١٩٤، ٢٥٠، ٢٥١  
 ابو عبدالله الحسين(ع) + امام حسين +  
 سيد الشهداء، ١٨، ١٩، ٣٢، ٤٢، ١١٤،  
 ١٥٦، ١٧٤، ٢٢٢  
 ابوعللى ← على خطيب استرآبادى  
 ابومحمد عبيدالله، ٣٢  
 ابومحمد يوسف بن يحيى بن على القدسى  
 الشافعى، ٢٩  
 ابونصر گيلانى، ١٦٨  
 ابونصر محمد بن محمد بن ازلغ بن طرخان  
 الفارابى ← فارابى  
 ابونعيم اصفهاني، ٢٩  
 ابوهريره، ٢٩  
 ابى القاسم محمد حجت، ٢٧  
 ابى بن كعب، ٢٣٥  
 ابى سعيد خدرى، ٢٨  
 ابى سعيد خراسانى، ٤٢  
 ابى عبدالله جعفر صادق ← جعفر صادق(ع)  
 أبى نصره، ٢٣٥  
 احمد اردبيلى ← مقدس اردبيلى  
 احمد بن السلامة الجزايرى، ٣٣٣  
 احمد بن حجر المصرى الشافعى، ٢٧  
 احمد بن حنبل، ٢٩، ٢٣٨  
 احمد بن خاتون العاملى العينائى، ٣٣٢  
 احمد بن سيد زين العابدين الحسينى العاملى،

اشرف استرآبادى، ۲۵۰  
 اشرف افغان، ۱۱۱، ۱۱۶.  
 اعتمادالدوله ميرزا ابوطالب، ۲۷۴  
 افضل الدين تركه اصفهاني، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۶۰  
 افضل قاينى، ۲۶۹  
 افغانى ← امان الله  
 افلاطون، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۸۴  
 افندى اصفهاني، ۲۱۱، ۲۲۲  
 اقبال آشتياني، عباس، ۳۱۵  
 الغ، ۲۵۱  
 لطف الله شيرازى، ۱۴۴، ۱۵۱  
 القاص ميرزا، ۱۰۵  
 الله وردى خان تويچى باشى، ۸۵، ۸۷، ۱۳۳، ۱۴۶  
 الله يار افغان، ۱۱۵، ۱۳۱  
 المعتضد بالله عباسى، ۲۴  
 الياس، ۴۰  
 امام الجن والانس ← على بن موسى الرضا(ع)  
 امام جعفر صادق ← جعفر صادق(ع)  
 امام حجة الاسلام ← غزالي، ابو حامد  
 امام حسن ← حسن(ع)  
 امام حسن عسكري ← حسن عسكري(ع)  
 امام حسين ← ابو عبد الله الحسين(ع)  
 امام على ← على(ع)  
 امام قلى بيك نسقجي ← قلى بيك نسقجي  
 امام قلى خان، ۸۹، ۹۳، ۱۰۱، ۱۴۷  
 امام قلى خان قاجار، ۱۴۹  
 امام قلى ميرزا، ۹۶، ۱۳۱  
 امام محمد باقر ← محمد باقر(ع)  
 امام همام ← ابو عبد الله الحسين(ع)  
 امان الله، ۱۱۵  
 اشرؤ القيس، ۲۱۳، ۲۹۴

۳۲۹  
 احمد بن عبد الصمد الحسينى البحرانى، ۳۳۴  
 احمد بن ملا خليل القزوينى، ۳۳۳  
 احمد بن محمد التونى البشروى، ۳۳۴  
 احمد بن نصر الله الديلبى التوى السندى، ۱۶۱  
 احمد پاشا، ۹۳، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰  
 احمد شاه افغان ابدالى، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸  
 احمد عاملى، ۹۲، ۲۴۰، ۲۸۹  
 احمد لوسردار، ۱۳۰  
 احمد نظام شاه، ۱۳۱، ۱۵۵  
 اردوغدى خليفه، ۱۵۴  
 ارسطاطاليس، ۲۰۶، ۲۶۱  
 ارسطو، ۲۲۶، ۲۸۴  
 اسامة بن زيد، ۷۱، ۷۴  
 استاد مقصود مسگر، ۱۷۲  
 اسحاق استرآبادى، ۴۰  
 اسحاق شهابى سياوشانى هروى، ۱۷۰  
 اسفنديار، ۱۳۹  
 اسكندر، ۲۱، ۴۰، ۴۱  
 اسكندريك منشى، ۸۱، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۷۵، ۲۲۷  
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۸۶  
 اسماعيل اول، ۳۶  
 اسماعيل بن جعفر، ۳۰، ۳۲  
 اسماعيل بن على العاملى الكفرحونى، ۳۳۴  
 اسماعيل ثانى، ۳۷، ۵۸، ۹۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۷  
 اسماعيل سوم، ۳۸  
 اسماعيل صفوى ← شاه اسماعيل  
 اسماعيل ميرزا، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۴  
 ۲۵۹  
 اسيرى لاهيجى، ۳۱۰  
 اشراق ← مير داماد

- امیدی، ۴۶  
 امیر ← علی (ع)  
 امیر ابوالولی انجو شیرازی، ۱۴۴  
 امیر اصلان خان، ۱۳۲  
 امیر المؤمنین + علی + علی بن ابی طالب ← علی (ع)  
 امیر بیگ گنجی، ۱۶۷  
 امیر بیگ مہر دار، ۱۶۷  
 امیر حمزہ، ۳۷  
 امیر گونہ خان سارو اصلان، ۱۴۹  
 امیر مؤمنان علی (ع) ← علی (ع)  
 انجوی شیرازی، شاہ محمود ← شاہ محمود  
 انجوی شیرازی  
 انوشہ خان، ۱۰۴  
 انوشیرخان، ۱۰۳  
 انوشیروان، ۱۳۹  
 اورنگ زیب، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۶۳، ۳۰۶  
 اوزن احمد، ۸۷  
 اہلی شیرازی، ۱۷۴  
 ایلبارس خان، ۱۲۶، ۱۲۷  
 باباخان چاوشلو، ۱۲۵  
 ببارتن، ۴۰  
 بابا رکن الدین اصفہانی، ۲۷۲  
 بابا فغانی، ۱۷۵  
 بابای ثانی، ۱۴۸  
 بابایی، ۱۴۸  
 باسلیق بیگ، ۱۶۷  
 باقر ہروی، ۱۷۱  
 باقر ← محمد باقر (ع)  
 بایندر سلطان، ۸۴  
 بخاری، ۲۹  
 بدر الدین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری،  
 ۳۳۵، ۳۳۴  
 بدر الدین حسن، ۲۲۵  
 بدر الدین محمد بن ناصر الدین العاملی، ۳۳۵  
 بدیع الزمان میرزا، ۲۳۱  
 برہان نظام شاہ، ۱۵۵  
 بطلمیوس، ۲۸۴  
 بقراط، ۲۶۹  
 بہانی، ۱۸۶، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰،  
 ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۱  
 بہاء الدین محمد عاملی، ۸۸، ۹۲، ۲۲۲، ۲۲۴،  
 ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۰۶،  
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴  
 بہاء الدین نقشبند بخاری، ۳۰۸، ۳۱۰  
 بہشتی ہروی، ۳۰۵  
 بیگ صفوی، ۱۴۳  
 بیہقی، ۲۷، ۳۰  
 پریخان خانم، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۴۴  
 پهلوان محسن عاشقبادی، ۹۲  
 پیٹرو دلاوالہ، ۱۹۵  
 پیغمبر ← محمد (ص)  
 تربیت خان، ۱۰۲  
 ترکستان اوقلی، ۱۱۱  
 ترمذی، ۲۸، ۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸  
 تقی الدین محمد، ۱۹۵  
 تقی خان شیرازی، ۱۳۰  
 تقی شیرازی، ۱۲۵  
 تقی کاشی، ۱۵۸  
 توپال عثمان پاشا، ۱۱۹، ۱۲۰  
 تورانشاہ بن سنغر شاہ، ۸۵  
 تیمور پاشای، ۱۱۶

چغال اغلی، ۸۷	تیمور سلطان، ۴۶
چنگیزخان، ۱۲۶	تیمور شاه، ۱۳۵
چهارده معصوم، ۵۳، ۸۷، ۸۸، ۲۸۴	تیمور گورکان، ۴۰، ۱۶۰
حاتک بیک، ۱۵۰	ثعلبی، ۵۵، ۲۳۵
حاتم بیک، ۱۵۰، ۱۸۶	جابر بن عبدالله انصاری، ۱۵۲، ۲۳۶، ۲۳۸
حاتم کاشی، ۱۸۰	جالینوس، ۲۰۵
حاج ابراهیم سرهندی، ۱۶۱	جامی، ۷۵، ۳۰۹، ۳۱۰
حاکم، ۳۰	جان شیرازی، ۲۲۹
حبیب الله العاملی، ۲۲۴، ۲۴۰	جانی بیک، ۴۶
حبیب الله صدر، ۲۳۹، ۲۸۹، ۲۹۰	جبرئیل، ۵۵
حبیب الله [ابن میر سید حسین مجتهد]، ۲۲۸	جبر ابی ثابت، ۲۳۵
حجّت ← مهدی (ع)	جعفر ولد شیخ لطف الله، ۲۸۰
حذیفه، ۲۹، ۳۲	جعفر بن فلاح، ۱۹
حرّ عاملی، ۲۲۵، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۱	جعفر صادق (ع) + ابی عبدالله + ابی عبدالله ~ +
۳۴۳	امام ~ + صادق، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
حزنی، ۱۸۳	۳۰، ۴۲، ۱۰۸، ۱۲۱، ۲۳۵، ۳۰۴
حسابی نظنزی، ۱۸۱	جعفر قلی خان، ۱۰۳
حسن، ۳۱، ۳۲	جعفر محتسب الممالک، ۲۴۸
حسن (ع)، ۳۲، ۱۵۶	جغتای خان، ۳۰۸
حسن العسکری (ع)، ۲۷، ۳۰	جلال الدین سیوطی ← سیوطی
حسن بن الشیخ زین الدّین علی بن احمد، ۲۲۱	جلال الدّین محمد اکبر شاه، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
۲۲۲	۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۹
حسن بن سید جعفر بن سید فخر الدّین حسن بن	جلال الدّین محمد کججی تبریزی، ۱۶۶، ۱۶۷
نجم الدّین بن الأعرج الحسینی العاملی	جلال الدّین معصوم بن خواجه خان احمد بن
الکرکی، ۲۲۴، ۲۲۵	خواجه محمد بن سلطان جنید، ۱۵۴
حسن بن شهید ثانی، ۲۳۳، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۵	جلال الدّین همائی، ۲۷۲
حسن بیک عجزی تبریزی، ۱۸۶	جمال الدّین اصفهانی، ۱۹۶
حسن خان استاجلو، ۱۴۲	جمال الدّین کاشی، ۱۹۷
حسن خان قاجار، ۱۳۵	جمال الدّین محمد خونساری، ۲۱۴
حسن سادات ناصری، ۷۳، ۱۷۴، ۲۸۸	جمال الدّین محمود قمی، ۲۶۹
حسن طیبی، شرف الدّین ← شرف الدّین حسن	جواد، ۴۲

- طیبی  
 حسن علی بیگ، ۱۳۱  
 حسن کاشی، ۱۷۳، ۱۵۲  
 حسن میرزا، ۲۲۸  
 حسین ← شاه سلطان حسین صفوی  
 حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی  
 العاملی، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۱  
 حسین بن شیخ عبدالصمد الحارثی، ۲۲۴، ۲۶۴،  
 ۲۸۷، ۲۶۸  
 حسین بن میر رفیع الدین محمد صدر، ۱۹۷  
 حسین بیگ حلواجی، ۲۳۰  
 حسین بیگ، ۱۵۴  
 حسین تستری اصفهانی، ۲۸۳  
 حسین ثنائی هروی، ۱۸۷  
 حسین جبل العاملی، ۶۰، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۸۹  
 حسین خان، ۱۴۸  
 حسین خان دولو، ۱۳۵  
 حسین خان شاملو، ۱۴۱  
 حسین دوم، ۳۸  
 حسین صفوی ← شاه سلطان حسین صفوی  
 حسین ظهیری، ۲۴۲  
 حسین کرکی، ۲۳۳، ۲۴۱  
 حسین کمونه، ۱۹۵  
 حسین مجتهد، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۹۸  
 حسین منصور حلاج، ۳۰۸  
 حسین میندی ← قاضی میرحسین میندی  
 حسین میرزا بایقرا، ۲۵، ۱۷۱  
 حضوری، ۱۸۱  
 حکیم علی، ۱۶۱  
 حکیم همام، ۱۶۱  
 حلّی، علاّمه، ۳۰۴، ۳۱۳  
 حمزه میرزا، ۱۴۴، ۱۴۹  
 حمزوبن الامام العالم موسی الکاظم، ۲۲  
 حمیری، ۱۸  
 حوّا، ۳۲۷  
 حیدر بن علی آملی، ۴۱، ۳۱۳  
 حیدرخان افشار، ۱۳۰  
 حیدر سلطان ایشک آقاسی، ۱۴۵  
 حیدر کاشی، ۱۷۷  
 حیدر کزّار ← علی (ع)  
 حیدر میرزا، ۲۳۱، ۲۴۴  
 حیرتی، ۱۶۲  
 خانان پاشای، ۱۱۶  
 خان احمدخان، ۱۴۴  
 خان احمدگیلاتی، ۱۶۸  
 خان میرزا، ۱۵۴  
 خزّم شاه، ۱۶۳  
 خسرو پاشا، ۹۸  
 خضر (ع)، ۴۰  
 خلیفه اوچی، ۱۵۳  
 خلیفه سلطان، ۲۸۱  
 خلیفه سلیمان، ۱۵۳  
 خلیفه فولاد، ۱۵۳  
 خلیل ← مولانا خلیل  
 خلیل الرحمن ← ابراهیم خلیل  
 خلیل خان افشار، ۲۳۱  
 خلیل قزوینی، ۱۰۰، ۲۵۸، ۲۵۹  
 خلیل مبرور، ۲۱۹  
 خلیل ← مولانا خلیل  
 خواجه افضل ترکه اصفهانی ← افضل ترکه  
 اصفهانی  
 خواجه جلال الدین، ۱۶۵



- خواجه ربیع، ۸۹، نیز ← مزار متبرکة خواجه ربیع  
 خواجه شاهقلی، ۵۰  
 خواجه عنایت الله، ۱۹۵  
 خواجه محمود، ۱۶۹، ۱۷۰  
 خواجه ملک، ۱۴۷  
 خواجه نصیرالدین طوسی ← نصیرالدین  
 طوسی  
 خوزانی اصفهانی، عنایت الله ← عنایت الله  
 خوزانی اصفهانی  
 خیامپور، ۱۸۷  
 خیرالنساء بیگم، ۶۲  
 داراشکوه، ۱۰۲  
 داود ترمذی، ۳۱  
 داود رقی، ۱۷  
 دجال، ۳۹  
 درویش مجنون، ۱۰۱  
 درویش مشتاق اصفهانی ← مشتاق اصفهانی  
 درویش مصطفی، ۱۰۱  
 دشتکی شیرازی، غیاث الدین منصور، ۴۹، ۲۴۱،  
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۹۴  
 دوانی، ۲۱۶  
 دوانی، علامه، ۲۶۹، ۳۲۱، ۳۲۳  
 دورمیش خان، ۱۴۸  
 دهخدا، ۴۳، ۷۶، ۲۵۳  
 دیو سلطان روملو، ۱۶۵  
 ذہبی، ۳۲، ۲۳۵  
 راجر سیوری، ۶۳  
 راقم الحروف ← محمد شفیع بن بہاء الدین  
 محمد الحسینی عاملی  
 راوندی، ۱۷  
 رجب علی تبریزی، ۱۰۱  
 رحمت الله نجفی، ۲۴۲  
 رستم [زال]، ۱۳۹  
 رستم خان قوللر آقاسی، ۱۱۲  
 رستم کیا، ۴۶  
 رسول خدا ← محمد (ص)  
 رضا قلی میرزا، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،  
 ۱۳۱  
 رضا ← علی بن موسی الرضا (ع)  
 رضی بن میرزا محمد تقی ← محمد رضی صدر  
 رضی مستوفی، ۲۹۲  
 رفیع الدین محمد صدر خلیفه، ۲۸۱  
 رفیعی اول ← محمد رفیع واعظ قزوینی  
 رفیع شہرستانی، ۲۸۲، ۲۹۱  
 رکن الدین الصاین، ۳۰۹  
 رکن الدین خوافی، ۲۶۴  
 رکن الدین مسعود، ۸۵  
 روح الله [قزوینی]، ۱۷۰  
 روملو، حسن بیگ، ۲۰۸  
 زاهدگیلاتی، ۲۲  
 زکریا، ۱۶۷  
 زلالی الخوانساری، ۲۸۴  
 زمخشری، ۵۵  
 زین الدین، ۳۳۱، ۳۳۵  
 زین الدین ابوالحسن علی بن ہلال الجزائر  
 کرکی ← علی بن ہلال جزایری  
 زین الدین بن علی ← شہید ثانی  
 زین الدین محمد بن حسن بن شہید ثانی، ۲۶۵،  
 ۲۹۶، ۳۰۱  
 زین العابدین (ع) + سید الساجدین، ۱۴، ۲۳۵،  
 ۲۴۹، ۲۷۳  
 زین العابدین کاشی، ۲۴۶

- زینل خان ایشک آقاسی، ۱۴۳  
 زینل خان بیگدلی، ۱۴۳  
 سادات ناصری، ۱۷۴  
 ساروخان شاملو، ۹۸، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۶۳  
 سارو مصطفی، ۱۲۰  
 سام، ۱۳۰  
 سام میرزا، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۰۸  
 سام نریمان، ۱۳۹  
 سرخاب لکزی، ۱۳۰  
 سعادت خان صوبه دار، ۱۲۶، ۱۲۷  
 سعد الدین حموی، ۲۰۱  
 سعید بن جبیر، ۳۱  
 سعید بن مسیب، ۳۰  
 سفیان، ۲۲۰  
 سفیانی، ۳۹  
 سکاکی، ۳۰۸  
 سلطان حسین ← شاه سلطان حسین صفوی  
 سلطان سلیمان، ۵۰، ۵۲، ۱۰۵  
 سلطانعلی مشہدی، نظام الدین ← نظام الدین  
 سلطانعلی مشہدی  
 سلطان محمد خدابندہ، ۲۵، ۳۷، ۶۱، ۸۳، ۱۱۲،  
 ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۸۵  
 سلطان محمد قطب شاہ ← قطب شاہ، محمد  
 سلطان محمد [ولد شاہ، طہماسب]، ۲۸۰، ۲۸۵  
 سلطان مراد بایندری ← مراد بایندری  
 سلطان مراد خان رابع، ۱۲۹  
 سلیمان خان بن شاہ علی میرزا ابن عبد اللہ خان،  
 ۱۵۱  
 سلیمان رکابدار باشی، ۸۴  
 سلیمان ساوجی، ۱۷۴  
 سلیمان علی، ۱۶۲  
 سلمان فارسی، ۳۱  
 سلیم، ۴۶، ۱۵۴  
 سلیمان اول ← شاہ سلیمان صفوی  
 سلیمان بیہ، ۱۱۶  
 سلیمان خان، ۱۹۷  
 سلیمان دوم، ۳۸  
 سلیمان (ع)، ۱۲  
 سلیمان [خواندگار روم]، ۵۰  
 سلیم بن قیس ہلالی، ۳۱  
 سلیم خان افشار قتلو، ۱۳۲  
 سنغر شاہ بن تورانشاہ ثانی، ۸۵  
 سہراب بیک، ۱۳۱  
 سہراب خان، ۱۳۰  
 سید احمد [ابن میر سید حسین مجتہد]، ۲۳۳  
 سیدال، ۱۱۶  
 سید الساجدین ← زین العابدین (ع)  
 سید الشہداء ← ابو عبد اللہ الحسین (ع)  
 سید حسین الحسینی الکرکی العاملی، ۲۳۲  
 سید علی [ابن میر سید حسین کرکی عاملی]،  
 ۲۳۳  
 سید محمد [ابن میر سید حسین مجتہد]، ۲۳۳  
 سید محمد [صاحب مدارک] ← محمد بن سید  
 علیخان مدنی ← علیخان مدنی  
 سید علی موسوی عاملی، موسوی عاملی،  
 سید علی  
 سید علی واعظ قاینی ← واعظ قاینی، سید علی  
 سید محمد ولد مرحوم میرزا داود ← شاہ  
 سلیمان صفوی  
 علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی  
 الجبعی  
 سید میر عبد اللہ خان، ۶۳، ۸۳، ۸۶

نام کسان / ۴۰۳

۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۷،  
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۱  
 شاه عباس ثانی، ۲۴، ۳۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۸۸،  
 ۲۵۹، ۲۹۲  
 شاه عباس صفوی + شاه عباس اول + ~ کبیر +  
 ~ ماضی + ~ همایون، ۴۹، ۵۰، ۶۱،  
 ۶۲، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹،  
 ۱۵۰، ۱۵۱  
 شاه عبدالعلی یزدی، ۲۴۸  
 شاه علی خلیفه، ۱۵۳  
 شاه علی میرزا، ۱۹۷  
 شاه فتح الله شیرازی، ۱۶۱، ۲۴۵  
 شاه قاسم انوار، ۲۰۸، ۳۱۰  
 شاه قلی میرزا، ۱۵۱  
 شاه محمود انجوی شیرازی، ۱۴۴، ۲۴۶  
 شاه نجف ← علی (ع)  
 شاه نعمت الله کرمانی، ۳۴  
 شاه نوازخان ← گرگین خان  
 شاه ولی سلطان، ۱۴۴، ۲۴۷  
 شجاع الدین محمود، ۲۴۵  
 شَداد، ۷۷  
 شرف الدین حسن طبیبی، ۱۹۳  
 شرف الدین یزدی، ۲۹۴  
 شرمی قزوینی، ۹۶  
 شریف شیرازی، ۲۴۶  
 شفائی اصفهانی، ۱۹۳  
 شمخال، ۱۲۸  
 شمس الدین علی سلطان، ۲۵۱  
 شمس الدین فخری، ۲۶  
 شمس الدین محمد، ۲۷  
 شمس الدین محمدبن خاتون عاملی، ۳۳۲

سید نعمت الله ← نعمت الله  
 سیستانی، ملک محمود ← ملک محمود  
 سیستانی  
 سیوطی، ۱۸، ۱۹  
 شانی، ۱۸۵، ۱۸۶  
 شاه اسماعیل ثانی، ۳۷، ۵۸، ۹۶، ۲۲۸، ۲۸۷  
 شاه اسماعیل صفوی، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۴،  
 ۳۷، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۹۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۳،  
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵،  
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳  
 شاه جهان، ۱۹۱  
 شاه حسین ← شاه سلطان حسین صفوی  
 شاهرخ شاه تیموری، ۳۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،  
 ۲۶۴  
 شاهزاده سلطانم، ۲۴۹  
 شاهزاده سلیم، ۱۹۱  
 شاه سلطان حسین صفوی، ۳۷، ۱۰۶، ۱۰۷،  
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۹۵  
 شاه سلطان محمد، ۶۱، ۸۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۸،  
 ۲۸۷  
 شاه سلیم، ۱۶۳  
 شاه سلیمان صفوی، ۳۷، ۳۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،  
 ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۰،  
 ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۶  
 شاه صفی ← شاه سلیمان صفوی  
 شاه طاهرین رضی الدین الاسماعیل الحسینی،  
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷  
 شاه طهماسب ثانی، ۳۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹  
 شاه طهماسب صفوی + شاه طهماسب اول + ~  
 ماضی، ۳۷، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۶۱،  
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲

- شمس الدین محمد صدر، ۲۸۰  
شمسای گیلانی، ۹۲  
شہداد خان بلوچ، ۱۱۲  
شہرستانی ← محمد شہرستانی  
شہید ثانی، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۲،  
۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۹۵، ۳۰۵  
شیبک خان، ۴۵  
شیخ رئیس ابوعلی حسین بن عبداللہ بن سینا ←  
ابن سینا  
شیخ العلائی ← علی بن عبدالعالی الکرکی  
شیخ صفی الدین اسحاق، ۱۹۶  
شیخ طائفہ ← شیخ طوسی  
شیخ طوسی، ۲۸، ۴۲  
شیخ عبدالسلام، ۳۴۱  
شیخ علی خان، ۱۰۴، ۱۳۵  
شیخ محمود، ۲۸۳  
شیخ لطف اللہ میسی، ۲۷۹، ۲۸۲  
شیخ مقتول، ۳۰۸  
صائب، ۱۷۴، ۲۱۹  
صاحب الأمر ← مہدی (ع)  
صاحب بن عباد، ۲۹۴  
صاحب قرآن + قرانی ← شاہ عباس ثانی  
صاحب محافل ← محمد شفیع بن بہاء الدین  
محمد الحسینی عاملی  
صاحب ← مہدی (ع)  
صادق ← جعفر صادق (ع)  
صالح خان افشار قرقلو، ۱۳۰، ۱۳۱  
صالح خان قرقلوی ایبوردی، ۱۳۰  
صاین الدین ترکہ اصفہانی، ۲۶۰، ۲۶۴  
صبری روزبہانی، ۱۸۱  
صحبتی تفریسی، ۲۸۳  
صدرالدین شیرازی، ۲۶، ۲۴۲  
صدرالدین محمد، ۲۹۱  
صدرالدین ہمدانی، ۳۴۴  
صفی الدین احمد بن حی بن السعد التفتازانی،  
۴۵  
صفی ثانی ← شاہ سلیمان صفوی  
صفی قلیخان گرجی، ۱۱۱، ۱۴۳  
صفی میرزا، ۹۵، ۱۱۲  
ضمیری، ۱۷۵  
طاہر کاشی، ۲۴۶  
طاہر وحید، ۱۰۵  
طبخی قزوینی، ۱۸۴  
طیبی، شرف الدین حسن ← شرف الدین  
حسن طیبی  
طہماسب اول ← شاہ طہماسب صفوی  
طہماسب خان جلاہر، ۱۳۰  
طہماسب قلی بیگ، ۱۴۹  
طہماسب میرزا، ۱۱۲، ۱۱۳  
ظہوری ترشیزی، ۷۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۹  
عادل خان، ۳۸، نیز ← علی شاہ  
عادلشاہ، ابراہیم، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰  
عارف کاشی، ۳۳۶  
عاملہ بن سبا، ۱۷  
عاملی کرکی، میر سیدعلی ← میر سیدعلی  
عاملی کرکی  
عایشہ، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۲۲۸، ۲۳۵  
عباس اقبال آشتیانی ← اقبال آشتیانی، عباس  
عباس سوم، ۳۸  
عباس میرزا، ۱۱۹  
عبدالباقی خان اوزبیک، ۸۶  
عبدالجلیل رازی قزوینی، ۴۳، ۳۱۵

- عبدالحسين استرآبادى، ۲۴۹  
 عبدالحسين جهانشاهى، ۲۴۸  
 عبدالرحمان بن حمزه، ۳۱  
 عبدالرحيم عباسى، ۳۰۰  
 عبدالرزاق كاشى، ۳۳۷  
 عبدالصمد بن الشيخ الاسلام الامام شمس الدين  
 محمد الجبجى، ۲۶۶  
 عبدالصمد بهادر، ۸۳  
 عبدالعالى بن شيخ على محقق ثانى، ۲۳۲، ۲۳۳،  
 ۲۸۷  
 عبدالعزيز، ۱۱۱  
 عبدالغنى تفرشى، ۱۷۲  
 عبدالقادر، ۱۵۶، ۱۵۷  
 عبدالله، ۳۲  
 عبدالله بن جعفر حميرى، ۴۲  
 عبدالله بن زبير، ۲۳۵، ۲۳۶  
 عبدالله بن عباس، ۲۳۵، ۲۳۶  
 عبدالله بن عمر، ۲۹، ۲۳۸  
 عبدالله باشا، ۱۲۰  
 عبدالله خان ازبىك، ۸۶، ۱۴۸، ۱۶۹  
 عبدالله خان استاجلو، ۱۶۹  
 عبدالله خان ← سيد مير عبدالله خان  
 عبدالله شوشترى، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۸۲  
 عبدالله مدرّس يزدى، ۲۲۲، ۲۶۹  
 عبدالمؤمن خان اوزبىك، ۶۳، ۸۳، ۸۶  
 عبيدالله خان اوزبىك، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۱۷۰، ۱۷۱  
 عثمان بن عفّان، ۷۱، ۷۲، ۱۶۱  
 عثمان بن يعقوب الجوينى، ۴۱  
 عجزى تبريزى، ۱۸۵  
 عرفى، ۱۹۱، ۱۹۲  
 عزالدين على نقى بن شيخ محمد هاشم طغانى  
 كمره اى ← على نقى كمره اى  
 عزيزالله حضورى قمى ← حضورى  
 عطاخان، ۱۳۱  
 عطا، ۲۳۵، ۲۳۸  
 عكرمه، ۲۳۶  
 علامه حلى ← حلى، علامه  
 علامه دوانى ← دوانى، علامه  
 علاء الدوله سمنانى، ۴۱، ۴۲  
 علاء الملك مرعشى، ۲۵۹  
 علم الهدى، ۲۲۶  
 على ← عادشاه  
 على اكبر ملاباشى، ۱۲۴  
 على بن ابى الحسن ← موسى عاملى، سيد على  
 على بن ابى طالب ← على (ع)  
 على بن احمد بن محمد بن جمال الدين بن  
 تقى الدين بن صالح العاملى جبجى، ۲۹۷  
 على بن الحسين البغدادى، ۴۱  
 على بن الحسين بن موسى بن محمد علوى  
 حسينى موسى ← علم الهدى  
 على بن عبدالعالى الكركى، ۲۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲،  
 ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷،  
 ۲۸۵، ۳۳۲  
 على بن عبدالعالى ميسى، ۲۲۴، ۲۹۸  
 على بن محمد بن شيخ حسن بن الشيخ زين الدين  
 بن على احمد الشهيد الثانى العاملى  
 الجبجى، ۳۰۲  
 على بن محمد بن مكى العاملى الجبجى، ۲۲۳،  
 ۳۲۹  
 على بن موسى الرضا (ع) + ابوالحسن ~ امام  
 الجن والانس + امام ثامن + رضا + سلطان  
 ارض خراسان، ۱۸، ۴۵، ۶۹، ۸۳، ۸۸

- ۲۷۰، ۱۷۱، ۲۷۹  
 علی بن هلال بن عیسی، ۲۵۴  
 علی بن هلال جزایری، ۲۵۴  
 علی پاشای رومی، ۸۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۲  
 علی خاتون، ۲۹۱  
 علیخان شیرازی ← علیخان مدنی  
 علیخان مدنی، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۴۲  
 علی خطیب استرآبادی، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۹  
 علی خلیفه، ۱۵۳  
 علی خلیفه آغچه‌لو، ۱۵۳  
 علیرضا [ابن میرزا حبیب‌الله الموسوی العاملی الکرکی]، ۲۴۰  
 علی رضای خوشنویس، ۱۸۵  
 علی شاه، ۳۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷  
 علی (ع) + امام علی + امیر + امیرالمؤمنین + امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب + امیرمؤمنان علی + حیدر کرار + شاه نجف + علی بن ابی طالب + مولای مستقیان، ۵، ۸، ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۴، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۳۵، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸  
 علی عبدالعال ← علی بن عبدالعالی الکرکی  
 علی عرب، ۲۵۶، ۲۵۷  
 علیقلی خان [شاملو]، ۱۴۸  
 علی قلی خان [ولد ابراهیم خان]، ۱۳۰، ۱۳۱  
 علی مذهب، ۲۶۹  
 علیمردان بیگ، ۱۴۸  
 علیمردان خان فیلی، ۱۳۵  
 علیمردان خان قلی، ۱۲۶  
 علی منشار، ۲۷۰  
 علی مؤذن، ۱۰۱  
 علی نقی خان، ۱۲۸  
 علی نقی کمره‌ای، ۱۸۶  
 علی هروی، ۱۷۰، ۱۷۱  
 عمادالحسنی، ۱۷۲  
 عمادالدین محمود، ۱۶۸  
 عمر [خطاب]، ۷۰، ۷۱، ۲۳۶، ۲۳۸  
 عمران بن حصین، ۲۳۸  
 عمرو بن دینار، ۲۳۸  
 عمو اوقلی، ۱۳۲  
 عنایت‌الله خوزانی اصفهانی، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۵  
 عیاشی، ۱۷  
 عیسی بن مریم، ۲۹، ۳۰  
 عیسی خان، ۱۴۳  
 غازی خان تکلو ← قاضی خان تکلوی مہر دار  
 غزالی، ابوحامد، ۳۲۴  
 غزالی، محمد، ۷۷  
 غسال‌باشی [اصفهان]، ۱۳۸  
 غیاث‌الدین علی بن کمال‌الدین حسین کاشانی ← غیاث‌الدین کاشی  
 غیاث‌الدین علی شیرازی، ۱۶۷  
 غیاث‌الدین کاشی، ۱۶۷  
 غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی ← دشتکی شیرازی، غیاث‌الدین  
 غیاث‌الله نقیب اصفهانی، ۲۴۳  
 فارابی ابو نصر محمد بن محمد، ۲۰۶  
 فاطمه (س)، ۳۱، ۷۴  
 فانی کرمانی، ۲۴۸  
 فتح‌الله قزوینی، ۲۸۸  
 فتح علی خان ارومیه‌ای، ۱۳۵، ۱۳۸

قاضي قزوینی، ۲۵۸	فتح‌علی خان قاجار، ۱۳۵
قاضي میرحسین میندی، ۳۰۹، ۴۴	فتح‌علی خان [اعتمادالدوله]، ۱۱۰
قاضي میرک ← میرک خالدی	فخرالدین رازی، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰
قاضي نورالدین محمد اصفهانی، ۱۸۲، ۲۰۰	فخرالدین سماکی استرآبادی، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۸۵
قاضي نورالله شوشتری، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۶۴	فخرالدین علی صفی، ۳۰۹
۳۱۴، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۳، ۱۶۰، ۷۸	فرعون، ۷۷، ۷۸
قربان‌قلی قوشیچی، ۱۳۱	فروغی قزوینی، ۱۸۴
قزوینی، شرمی ← شرمی قزوینی	فرهادخان، ۱۵۰، ۱۸۵
قطب شاه، محمد، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱	فصیحی هروی، ۱۹۶
قلی بیگ نسقچی، ۱۳۲	فصیح [جهانشاهی]، ۲۴۸
قمرالدین خان، ۱۲۷	فضل‌الله بن روزبهان خنجی، ۳۰۴
قوام‌الدین محمد قزوینی، ۱۲۵، ۲۹۵	فضل‌بن شاذان، ۴۲
قوجه بیگ کندرلوی افشار ارومی، ۱۳۰	فهمی، ۱۸۰
قوسی شوشتری، ۱۸۶	فیروزآبادی، مجدالدین ← مجدالدین
قوشچی، ۵۵	فیروزآبادی
قیصری، ۳۲۱	فیروزشاه، ۸۵
کارکیا میرزا علی، ۴۳	قاسم بیگ حکیم، ۱۵۶
کاظم خان، ۱۳۲	قاسم جنابدی، ۲۰۸
کریم خان زند، محمد، ۱۳۶، ۱۳۹	قاسم سمنانی، ۱۸۸
کلان استرآبادی، ۲۴۹	قاشی ابومحمد حسین بن مسعود لغوی، ۲۹
کلانی بیگ، ۱۴۹	قاضي ← نورالله شوشتری
کلبعلی خان کوسه، ۱۳۰	قاضي احمد قمی، ۲۵۸
کلیم، ۱۷۴	قاضي بیضاوی، ۵۵
کلیم‌الله ← موسی (ع)	قاضي جهان حسنی سیفی قزوینی، ۱۶۶، ۱۶۷
کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۸، ۵۶، ۱۰۰، ۲۲۲	۲۴۶
کمال‌الدین حسین، ۲۳۹	قاضي خان تکلوی مہر دار، ۱۶۷
کمال‌الدین حسین شیرازی، ۱۶۸	قاضي خان صدر، ۲۹۱
کمال‌الدین شیخ اویس، ۲۳۳	قاضي خان [سیفی قزوینی]، ۲۸۱
کمال‌الدین علی بن میراحمد کاشانی ← محتشم کاشانی	قاضي زاده ← ابراهیم همدانی
کمال‌الدین محمود شیرازی، ۲۲۹	قاضي عضد، ۳۰۷

الکرکی

- کمیلبن زیاد نخعی، ٣٣٥، ٣٣٦  
 کندو غمش سلطان بیگدلی، ١٤٣  
 کوزل احمد بایندر، ٤٣  
 کوکلتاش بهادر، ٦٩  
 کیا احمد، ٤٦  
 کیخسرو خان، ١١١  
 گرجی، ١٤٩  
 گرگین خان، ١١١  
 گلانی بیگ، ١٤٩  
 گلچین معانی، ١٨١، ١٨٨  
 گنجعلی خان، ١٤٨  
 گیلانی، شمسای ← شمسای گیلانی  
 لاهیجی ← محمد لاهیجی  
 لطف الله شیرازی، ١٤٤، ١٥١  
 لقمان، ٤٠  
 لوط، ٧٨  
 مالک دیلمی قزوینی، ١٧٠  
 مایل هروی، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٤  
 مأمون، ٢٤، ٢٠٥  
 مبارک خان، ١٤١  
 مجاهد، ٢٣٥  
 مجتهد ثانی شیخ عبدالعالی، ٢٥٥، ٢٥٦  
 مجدالدین فیروزآبادی، ٥٧  
 مجلسی اول ← محمد تقی مجلسی  
 مجلسی، محمدباقر، ١٣، ١٤، ١٩، ٢١٢، ٢١٥، ٢٤٠  
 محتشم کاشی، ٥٨، ٩٦، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠  
 محدث ارموی، ٣٠٧  
 محسن کاشانی، ١٠٠، ١٠١  
 محقق اردبیلی ← مدرّس اردبیلی  
 محقق ثانی + ~ کرکی ← علی بن عبدالعالی
- محمدابراهیم قزوینی، ٢١٣  
 محمد ابراهیم ملاصدرا، ٩٢  
 محمد اردبیلی، ٢١٢  
 محمد استرآبادی، ٢٤٣  
 محمد امین استرآبادی، ٢٤٢  
 محمد امین میرزا، ١٥٨  
 محمد باقر الحسینی ← میر داماد  
 محمدباقر بن الغازی القزوینی، ٢٤٣  
 محمد باقر بهبهانی، ٢٤٤  
 محمد باقر داماد ← میر داماد  
 محمد باقر (ع)، ١٧، ٢٣٥  
 محمد باقر مجلسی ← مجلسی، محمد باقر  
 محمد بن احمد خفری، ١٥٥  
 محمد بن الحسن بن علی الحرّ العاملی، ١٦، ٢٤٠  
 محمد بن حسن العسکری ← مهدی (ع)  
 محمد بن حنفیه، ٣٠، ٢٢١  
 محمد بن خالد، ٣٠  
 محمد بن خواجه زین الدین علی شیرازی، ١٩٢  
 محمد بن شیخ حسن، ٣٣٠  
 محمد بن طلحه شافعی، ٢٨  
 محمد بن عبدالله منصور، ٣٢  
 محمد بن علی الباقر ← محمد باقر (ع)  
 محمد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن  
 الموسوی العاملی الجبعی، ٢٢١، ٢٢٥، ٣٢٩، ٣٠٠  
 محمد بن علی بن حسن بن العودی العاملی  
 الجزینی، ٢٢٤، ٢٩٧  
 محمد بن محمد بن نعمان ← مفید  
 محمد بن میرزا اشرف، ١٧٠  
 محمد بن میر سید حسین بن میر سید حسن



- اعرج کرکئی عاملی، ۲۹۰  
 محمد بن ولید مولی بنی هاشم، ۳۲  
 محمد بن یعقوب الکلینی ← الکلینی، محمد بن  
 یعقوب  
 محمد بیگ بیگدلی شاملو، ۱۴۶  
 محمد پادشاه ← سلطان محمد خدا بنده  
 محمد پارسا، ۴۱  
 محمد تقی، ۲۹۰  
 محمد تقی استرآبادی، ۲۰۷  
 محمد تقی جنابدی، ۹۵  
 محمد تقی مجلسی، ۴۰، ۱۰۰، ۲۱۵، ۲۱۶  
 محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی، ۹۵  
 محمد تیمورین شیبک، ۴۶  
 محمد جعفرین میر، ۲۵۰  
 محمد حسن خان قاجار قوانلو، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۸  
 محمد حسین شیرازی، ۲۱۶  
 محمد خاتون، ۲۹۱  
 محمد خادم، ۶۸  
 محمد خان، ۱۰۴  
 محمد خان استاجلو، ۴۳  
 محمد خان پادشاه، ۱۰۱، ۱۰۴  
 محمد خان ذوالقدر، ۵۱  
 محمد خان قاجار ایروانی، ۱۳۰  
 محمد خدا بنده صفوی ← سلطان محمد  
 خدا بنده  
 محمد خلیفه، ۱۵۳  
 محمد خلیل قزوینی، ۲۴، ۵۴  
 محمد رضا، ۲۹۳  
 محمد رضا عبداللوی، ۱۱۸  
 محمد رضا قزوینی، ۱۴۷  
 محمد رضا منشی الممالک نصیری، ۲۹۳  
 محمد رضی صدرین میرزا محمد تقی، ۲۹۱  
 محمد رفیع واعظ قزوینی، ۲۸۸  
 محمد زمان خان شاملو، ۸۴، ۱۱۱  
 محمد شاه، ۱۲۶، ۱۲۷  
 محمد شفیع، ۱۹۲، ۲۸۸  
 محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی عاملی  
 + راقم الحروف + صاحب محافل، ۱۲،  
 ۱۹، ۳۹، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۲۳۰،  
 ۲۳۹  
 محمد شفیع تبریزی، ۲۹۲  
 محمد شهرستانی، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹  
 محمد شیرازی، ۱۶۸  
 محمد صادق خان، ۱۴۰  
 محمد صالح لنبانی، ۱۰۱  
 محمد (ص) + پیغمبر + رسول خدا + محمد  
 مصطفی، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۰،  
 ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹،  
 ۸۰  
 محمد طاهر قمی، ۲۱۶، ۲۱۷  
 محمد علی اوشاق، ۱۲۸  
 محمد علی مشهدی، ۱۰۱  
 محمد غزالی ← غزالی، محمد  
 محمد قطب شاه ← قطب شاه، محمد  
 محمد قلی بهادر، ۸۳  
 محمد قلی خان افشار ارومی، ۱۳۰  
 محمد قلی خلیفه قرقلو، ۱۵۳  
 محمد قلی قطب شاه، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۴۴  
 محمد کریم خان زند ← کریم خان زند، محمد  
 محمد لاهیجی، ۳۱۰  
 محمد مشکک رستمدراری، ۶۳  
 محمد مصطفی ← محمد (ص)

- ۳۱۰ محمد نوربخش،  
 ۱۳۰ محمد ولد سرخاب لکزی،  
 ۲۹۴ محمد یوسف شیرازی،  
 ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۳۷ محمود افغان،  
 ۴۴ محمود بیک ترکمان،  
 ۱۱۸ محمود خان ابن سلطان مصطفی،  
 ۱۷۰ محمود سیاوشانی،  
 ۱۳۹ محمود غازی،  
 ۲۵۱ محمود [ابن شمس الدین علی سلطان]،  
 ۱۶۳ محیی الدین محمد،  
 محیی الدین ← ابن عربی  
 ۲۴۷ مخدوم اصفهانی،  
 ۲۴۶، ۲۲۹، ۲۴۶ مخدوم شریفی،  
 ۹۸، ۸۷، ۴۳ مراد بایندری،  
 ۹۳، ۹۱، ۹۰ مراد پاشا،  
 ۹۶ مراد مازندرانی،  
 ۳۱۵ مرتضی رازی،  
 ۱۳۵ مرتضی صدر،  
 ۱۴۸ مرشد قلیخان استاجلو،  
 ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۶ مرعشی نجفی آیت الله،  
 ۷۲ مروان،  
 ۱۴۴ مریم سلطان بیگم،  
 ۸۹، ۵۴ مستنصر بالله خلیفه عباسی،  
 ۲۳۸، ۲۹، ۲۷ مسلم،  
 ۱۸۲ مسیب خان بن محمد خان تکلو،  
 ۲۵۰ مسیب نقیب،  
 ۱۷۴ مشتاق اصفهانی،  
 ۲۷۶، ۲۵۶ مصطفی بن حسین تفریشی،  
 ۹۸ مصطفی پاشا،  
 ۱۲۹ مصطفی خان شاملو،  
 ۹۵ مظفر جنابدی،  
 ۱۸۳ مظہری کشمیری،  
 ۲۵، ۲۴ معاویہ،  
 ۲۴ معز الدولہ دیلمی،  
 ۲۴۰ معصوم [ابن میرزا مهدی اعتماد الدولہ]،  
 ۱۵۴ معصوم بیگ،  
 ۲۹۱ معصومہ (س)، ۹۸، ۲۹۱ مفید،  
 ۲۲۶ مقدس اردبیلی، ۴۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۸۳، ۳۰۱ مقیم کاشی، ۳۳۵، ۳۴۱ ملا ابواسحاق، ۲۵  
 ملا احمد ← احمد بن نصر الله النبیلی  
 ملا باشی، ۱۲۴  
 ملائی روم، ۲۷۱  
 ملک الکلام ← ملک قعی  
 ملک بهرام اردوبادی، ۱۵۰  
 ملک طیفور، ۱۷۸  
 ملک قعی، ۱۵۸، ۱۷۹  
 ملک محمود سیستانی، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۷۷  
 منزوی، ۲۵۹  
 منشار عاملی ← علی عرب  
 منصور خان، ۱۰۴  
 موسوی بهبهانی، ۲۸۲، ۲۸۶  
 موسوی عاملی، سیدعلی، ۲۲۲  
 موسی بن جعفر، ۳۰  
 موسی خان ایرلوی افشار، ۱۳۰  
 موسی (ع) + کلیم + کلیم الله، ۱۸، ۵۷، ۵۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵  
 مولانا خلیل، ۲۴۳  
 مولانا شانی ← شانی  
 مولانا محمود، ۹۱

- مولای متقیان ← علی (ع)  
 مولوی ← احمد بن نصرالله الدبیلی  
 مولی عبدالله قصاب ← عبدالله شوشتری  
 مهدی اعتمادالدوله، ۲۴۰  
 مهدی (ع) + حجّت + صاحب + صاحب الأمر +  
 محمد بن حسن العسکری، ۱۰، ۲۷، ۲۸،  
 ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۲۱۱،  
 ۲۷۶، ۲۷۷  
 مهدی خان منشی الممالک، ۱۲۹  
 مهدی عباسی، ۳۲، ۳۳  
 مهرعلی گرگانی، ۵۸، ۱۷۴  
 میر ابوالمعالی نظنزی ← ابوالمعالی نظنزی  
 میر ابوعلی ← ابوعلی  
 میربزرگ، ۱۹۷، ۲۴۵  
 میرداماد، ۹۲، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳،  
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۳۲  
 میر روح الله ← روح الله [قزوینی]  
 میرزا احمد عاملی، ۲۴۰  
 میرزا بابا ← محمد رفیع واعظ قزوینی  
 میرزا داود، ۳۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۲  
 میرزا سلمان ← سلمان  
 میرزا سید محمد، ۳۹، ۱۳۳  
 میرزا عبدالله، ۱۹۲  
 میرزا علی خلیفه ← علی خلیفه  
 میرزا محمد حسن، ۹۶  
 میرزا محمد رضا ← محمد رضا  
 میرزا محمد رضی، ۲۹۲  
 میرزا محمد شفیع ← محمد شفیع  
 میر سید احمد، ۱۶۹، ۱۷۰  
 میر سید حسین مجتهد ← حسین مجتهد  
 میر سید حسین [کرکی] ← حسین کرکی
- میر سید علی خطیب استرآبادی ← علی خطیب  
 استرآبادی  
 میر سید علی [از سادات کتکن]، ۲۵۲  
 میر سید علی [عاملی کرکی]، ۲۴۰  
 میر سید محمد، ۲۳۹  
 میر شریف شیرازی ← شریف شیرازی  
 میر عزیزالله حضوری قمی ← حضوری  
 میر علم خان، ۱۳۳  
 میر علی، ۱۶۹، ۱۷۱  
 میرک خالدی، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱  
 میرکلان ← میرداماد  
 میر محمد، ۱۰۱  
 میر محمدباقر داماد ← میرداماد  
 میر محمد رفیع واعظ قزوینی ← محمد رفیع  
 واعظ قزوینی  
 میر محمد ولد میر سید علی، ۲۵۲  
 میر مسیب نقیب ← مسیب نقیب  
 میرویس غلجه، ۱۱۱  
 میرزا رفیع شهرستانی ← رفیع شهرستانی  
 مؤمن استرآبادی، ۱۵۷، ۲۴۴  
 نادرشاه افشار، ۳۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،  
 ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،  
 ۱۳۴، ۱۳۵  
 نادر میرزا، ۱۳۴  
 ناصر [کمونہ]، ۱۹۵  
 نجم الدین کبرا، ۲۰۱  
 نجم ثانی، ۸۴  
 نجم زرگر، ۴۴  
 ندر محمدخان، ۱۰۱، ۱۶۳  
 نسائی، ۲۷، ۳۰  
 نصرآبادی،

- واعظ قاینی، سیدعلی، ۲۵  
 واعظ قزوینی، محمد رفیع ← محمد رفیع  
 واعظ قزوینی  
 واقدی، ۷۰  
 والهی قمی، ۱۷۸  
 وحشی [یزدی]، ۱۷۷  
 وحید، ۲۱۹  
 وحید دستگردی، ۳۱۱  
 ولی دشت بیاضی، ۱۵۸، ۱۷۶  
 ویلم فلور، ۱۱۱  
 هارون، ۵۷، ۵۸  
 هاشم رضی، ۳۱۰  
 هدایت الله، ۸۴  
 هرقل، ۸۴  
 هلاکی، ۱۸۳  
 همایون پادشاه، ۵۲، ۱۶۲  
 یادگار علی سلطان خلفا، ۱۴۲  
 یاقوت، ۱۷  
 یزدی، شاه عبدالعلی ← شاه عبدالعلی یزدی  
 یزدی، شرف الدین ← شرف الدین یزدی  
 یعقوب خان، ۱۵۰  
 یگن محمد پاشای، ۱۲۸  
 یوسف (ع)، ۱۸، ۷۵  
 یوسف همدانی، ۳۰۸  
 نصرالله میرزای همدانی، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴،  
 ۱۳۵  
 نصیریای همدانی، ۱۹۸، ۱۹۹  
 نصیرالدین طوسی، ۱۹۸  
 نصیرالملوک، ۱۵۷  
 نظام الدین احمد، ۱۶۱  
 نظام الدین احمدین میرزا معصوم الحسینی، ۲۹۳  
 نظام الدین اعرج نیشابوری، ۳۱۸  
 نظام الدین سلطانعی مشهدی، ۱۷۱  
 نظام شاه، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷  
 نظامی گنجوی، ۲۸۶، ۳۱۱  
 نظیف افندی، ۱۲۹  
 نعمت الله، ۳۹  
 نفیسی، سعید، ۱۷۸  
 نقیب خان سیفی قزوینی، ۱۶۱  
 نمرود، ۷۷  
 نوح، ۴۰، ۷۸، ۸۱  
 نور اصفهانی ← قاضی نورالدین محمد  
 اصفهانی  
 نورالدین محمد ظهوری ترشیزی ← ظهوری  
 ترشیزی  
 نور الله شوشتری ← قاضی نورالله شوشتری  
 نورم محمدخان، ۸۳  
 واحدی، ۵۷

## نام کتابها و رساله‌ها

احوال و آثار خوشنویسان، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶	آتشکده آذر، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۷
احیاء الملوک، ۱۱۱، ۱۴۹	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۹
احیاء علوم الدین، ۳۲۴	۲۰۸، ۲۱۴
اخلاق ناصری، ۱۹۸	آثار العجم، ۸۵، ۸۹
اربعین حدیث، ۲۶۸، ۳۳۲	آذر و سمندر، ۲۸۴
ارجوزه در موارث، ۳۳۲	آینه پژوهش، ۳۰۵
از شیخ صفی تا شاه صفی، ۱۵۱	آئین اکبری، ۱۶۰
اسکندرنامه، ۱۷۵	ابطال نهج الباطل، ۳۰۴
اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ۱۱۱	ابواب الجنان، ۲۸۸
اصطلاحات الصوفیه، ۳۳۷	اثبات الواجب، ۳۲۲
اصول کافی، ۱۸، ۵۷، ۱۰۰، ۳۰۴، ۳۱۲	اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ۱۴، ۱۵
اعلام الشیعه، ۲۷۹	۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴۲
اعلام الوری، ۱۵	اثر تشیع در تصوف شرق جهان اسلام، ۳۴۱
اعلام معین، ۱۶۳	اثنی عشریات اربع، ۲۷۰
اعیان الشیعه، ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۲۱۶، ۲۳۹، ۲۷۶	الاحتجاج، ۱۵
۲۸۰، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵	احسن التواریخ، ۴۹، ۵۲، ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۶۶
افق المبین، ۲۸۴	۱۶۸، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲
افیونیه، ۱۶۹، ۲۷۰	۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۹
اکبرنامه ابوالفضل علامی، ۱۶۰	احقاق الحق، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸
اکمال الدین، ۱۴	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
الاجازة الکبیره، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶	احوال معاد، ۱۵۵

- ٣٠١  
الأدوية المفردة، ١٦٨  
الاربعيين فى فضائل اميرالمؤمنين و امامة الائمة  
الطّاهرين، ٢١٦  
الاعلام، ٢٨٠  
البدء والتاريخ، ٣٠  
البعث والنشور، ٣٠  
البيان، ٥٤  
التحفة، ٢٥٥  
الجامع الصحيح للترمذى، ٢٣٧  
الجامع الصّغير، ٢٨، ٢٩  
الحائرية فى تحقيق المسألة السّفرية، ٣٣٢  
الخصال، ٣١  
الدّر المنثور، ٣٠٢  
الدّر المنظوم من كلام المعصوم، ٣٠٢  
الدرجات الرفيعة فى طبقات الامامية من الشيعة،  
٢٩٥  
الذريعة، ١٠١، ١٤٥، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩، ١٧٢،  
٢١١، ٢١٩، ٢٢٥، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٦٩، ٢٨٨،  
٢٩٣، ٢٩٥، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥  
الروضة النضرة، ٢٣٣  
الصافى فى شرح الكافى، ٥٤، ١٠٠  
الصوارم المهرقة فى جواب الصواعق المحرقة،  
٣٠٧، ٣١٤  
الصواعق المحرقة، ٢٣، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٠٧  
الطرائف فى مذهب الطوائف، ٨١  
العروة لأهل الخلوة والجلوة، ٤١  
العلل المتناهي، ٢٨  
العمدة الجليلة فى الاصول الفقهيّة، ٢٢٥  
الغرر والدرر، ٢٦٧  
الفاظ غررالحكم، ٢٠  
الفرقة الناجية، ٣٣٢  
الفصول التسعون فى معالجة امراض اهل الدين  
باحاديث آل طه و ياسين، ٢٨٨  
القاب و مواجب دورة سلاطين صفويه، ١٥٣  
الكافى، ٢٢٢  
الكنى و الألقاب، ٢١١، ٢٩٧، ٣٠١، ٣٣٢  
اللاهوف على قتلى الطفوف، ٨١  
المحجّة البيضاء و الحجّة الغراء، ٢٢٥  
المصباح فى التصوف، ٦، ٢٠١  
المعجم المفهرس، ٢١  
الملل و النحل، ٣١٦  
المنار المنيف، ٥٧، ٥٨، ٢٢١  
المنصوره، ٢٥٥  
النجميه، ٢٥٥  
النهايه فى غريب الحديث و الأثر، ٥٨، ٢٢١  
الوافى بالوفيات، ٢٠١  
امالى الصدوق، ٣، ٣١، ١٩٨، ٢٠٧، ٣١٢  
امالى شيخ طوسى، ١٩  
امتحان الفضلاء، ١٧٠  
امثال و حكم، ٧٦، ٨٤، ٢٥٣  
امل الأمل، ٤٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٢،  
٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٧،  
٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٤، ٢٧٦،  
٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٤،  
٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣٣٠، ٣٣١،  
٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٤٣  
انجيل اربعة، ٣١٦  
انجيل، ٧، ٣١٧  
اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ٨٠  
انموذج العلوم، ١٥٥  
انوار الربيع فى انوار البديع، ٢٩٤

۱۹۵، ۲۵۰، ۲۹۱  
 تاریخ شیخ محمدبن علی بن الحسن العودی،  
 ۲۹۷ و نیز ← بغیة المرید من الکشف عن  
 احوال الشیخ زین الدین الشہید  
 تاریخ عالم آرای عباسی ← عالم آرای عباسی  
 تاریخ گزیده، ۴۰  
 تاریخ مغربی، ۱۸  
 تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۵۸،  
 ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،  
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۶،  
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۶۴  
 تاریخ یزد، ۱۷۷  
 تبصرة العوام، ۳۱۵  
 تحریر طاووسی فی الرجال، ۲۲۱  
 تحفه سامی، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۵۰  
 تحفه عباسی، ۱۰۱  
 تحفه الزائر، ۲۱۵  
 تذکره پیمانہ، ۱۸۸، ۱۹۹  
 تذکره میخانہ، ۱۵۹، ۱۹۹  
 تذکره نصرآبادی، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷،  
 ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۹  
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸  
 تذکره دیوان شعر [سید علیخان مدنی]، ۲۹۵  
 تذکره شعرای کشمیر، ۱۸۳  
 تذکره الشعراء دولتشاه، ۱۷۴  
 تذکره القبور، ۲۷۲  
 تذکره الملوک، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۴  
 ترجمه اربعین شیخ بهائی، ۲۹۱  
 ترجمه الفصول المختاره، ۲۱۴  
 ترجمه و شرح غررالحکم، ۲۱۴  
 تشریح الافلاک، ۲۷۸، ۳۳۳

ایران در عصر صفوی، ۶۳  
 ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان،  
 ۶۳  
 ایضاح المکنون، ۲۱۱، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۱  
 ایقاقات، ۲۸۵  
 ایماضات، ۲۸۴  
 اخبار الزمان، ۳۴۳  
 باکاروان هند، از کاروان هند، ۳۰۵  
 بحارالانوار، ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۳۱،  
 ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۵۴، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۲  
 ۱۳۲، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۲،  
 ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۱۲،  
 ۳۳۷  
 بحر الحساب، ۲۷۸  
 بغیة المرید من الکشف عن احوال الشیخ  
 زین الدین الشہید، ۲۹۷، ۲۹۸  
 بہار و خزان، ۱۷۵  
 بہجۃ الآمال، ۴۹، ۲۱۱، ۳۰۱  
 بیان الاحسان لأهل العرفان، ۴۱  
 پنج رقعہ، ۱۵۸  
 تاج العروس، ۴۰  
 تاریخ ابن کثیر، ۱۹  
 تاریخ ادبیات براون، ۱۴۵  
 تاریخ اکبری، ۱۶۲، ۱۸۷  
 تاریخ الاسلام، ۲۳۵  
 تاریخ الخلفاء، ۱۹، ۲۳۵  
 تاریخ الفی، ۱۶۱  
 تاریخ بغداد، ۳۰  
 تاریخ تذکرہ‌های فارسی، ۱۸۱  
 تاریخ جهان آرا، ۲۳  
 تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)،

- تشیع در هند، ۱۵۸  
 تعليقات بر رساله شيخ على بن هلال جزائرى در  
 طهارت، ۲۵۶  
 تعليقات بر مختصر النافع، ۲۵۶  
 تعليقات على الاستبصار، ۲۸۳  
 تعليقات على الصّحيفة الكاملة السّجادية، ۲۶۷  
 تعليقات على خلاصة الرّجال، ۲۶۷  
 تعليقة امل الأمل، ۲۴۷، ۳۰۱  
 تفسير آيات احكام، ۲۱۲  
 تفسير ابوالفتوح، ۲۳۵  
 تفسير بيضاوى، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۳۰۷  
 تفسير سورة الحمد، ۲۱۴  
 تفسير طبرى، ۲۰۲  
 تفسير على بن ابراهيم، ۱۹  
 تفسير عياشى، ۱۷  
 تفسير فخررازى، ۲۰۲  
 تفسير قرآن [منشى الممالك نصيرى]، ۲۹۳  
 تفسير قمى، ۱۹  
 تفصيل وسائل الشّيعه، ۳۴۱  
 تقديسات، ۲۸۵  
 تقويم الايمان، ۲۸۴  
 تكملة امل الأمل، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۰  
 تكملة الاخبار، ۵۲، ۱۰۵، ۱۵۴  
 تنقيح المقال، ۴۰، ۴۹، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۱  
 تواتر القرآن ← رساله تواتر القرآن  
 توضيح الاخلاق، ۱۹۸  
 توضيح المقاصد فيما اتفق فى ايام السنه، ۲۷۸  
 تهذيب التهذيب، ۲۳۵  
 تهذيب در نحو، ۲۷۸  
 جامع الاسرار املی، ۶، ۴۱، ۳۱۲، ۳۱۳  
 جامع الاصول شيعه، ۷۷  
 جامع الانوار، ۳۱۲  
 جامع الرواة، ۲۱۱، ۲۸۳  
 جامع الصغير، ۲۰۳  
 جامع المقاصد فى شرح القواعد، ۴۹  
 جامع عباسى در عبادات، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸  
 جامى، ۳۰۹، ۳۱۰  
 جذوات [ميرداماد]، ۱۹۹، ۲۸۴  
 جعفریه، ۲۵۴  
 جلاء العيون، ۲۱۵  
 جمع بين الصحيحين، ۲۳۹  
 جنة الاخيار، ۱۷۵  
 جواب المدنيات الأولى والثانية والثالثة، ۲۲۱  
 جواب مسائل شيخ جزايرى، ۲۷۸  
 جواب مسائل شيخ حسن ظهيرى، ۲۴۲  
 جواب مسائل مدنيت، ۲۲۱، ۲۷۸  
 جواهر السنّة فى احاديث القدسيه، ۳۴۱  
 جهانگشاي نادرى، ۱۱۰، ۱۱۱  
 چهارده رساله صاين الدين تركه اصفهانى، ۲۶۴  
 چهل حديث، ۲۷۰  
 حاشية عدة الاصول، ۲۵۸  
 حاشيه اثنى عشره شيخ حسن، ۲۷۹  
 حاشيه استبصار، ۳۰۱  
 حاشيه الهيات شفا، ۱۵۵  
 حاشيه بر اصول كافى، ۳۳۴  
 حاشيه بر الفيه شهيد، ۳۰۱، ۳۳۲  
 حاشيه بر الهيات تجريد [فخرالدين سماكى]،  
 ۲۴۱  
 حاشيه بر الهيات [محقق اردبيلى]، ۲۱۲  
 حاشيه بر پاره‌اى از ابواب من لا يحضره الفقيه،  
 ۱۹۸  
 حاشيه بر تفسير بيضاوى، ۳۰۷، ۳۱۴



- حاشيه بر حاشية عدّه، ٢٤٣  
 حاشيه بر حاشية قديم، ٢٦٩  
 حاشيه بر شرح مختصر عضدى [قاضى نورالله شوشترى]، ٣٠٧، ٣١٤  
 حاشيه به شرح لمعه، ٣٣٤  
 حاشيه تفسير قاضى، ٢٧٠  
 حاشيه شرح عضدى بر مختصر اصول، ٢٧٨  
 حاشيه شرح مختصر اصول، ٢٧٠، ٢٨٥  
 حاشيه شفا، ٢١٤  
 حاشيه شمسيه، ٢٦٤  
 حاشيه على الفية الشيخ الشهيد، ٢٨٣  
 حاشيه على شرح المختصر العضدى [عبدالله شوشترى]، ٢٨٣  
 حاشيه قواعد شهيديه، ٢٧٠، ٢٧٩  
 حاشيه مجمع البيان، ٢٥٨، ٢٥٩  
 حاشية ارشاد، ٢٥٥، ٢٦٧  
 حاشية بضاوى، ٢٧٨  
 حاشية تهذيب، ٢٤٤، ٣٠١  
 حاشية خلاصة الرجال، ٢٧٨  
 حاشية زبدة بهائى، ١٩٨  
 حاشية شرح اشارات، ٢٤٧  
 حاشية شرح لمعه، ١٩٨، ٣٠٢  
 حاشية فخرى، ١٩٨  
 حاشية مختلف، ٢٢١، ٢٥٥  
 حاشية مطول، ٢٧٠، ٢٧٨  
 حاشية معالم، ١٩٨  
 حاشية الاستبصار، ٢٢٢  
 حاشية الفقيه، ٢٧٨  
 حاشية على الشرح الجديد للتجريد، ٢٨٩  
 حاشية على الكشاف، ٢٨٩  
 حاشية على شرح الاشارات، ٢٨٩
- حبل المتين، ٢٧٠، ٢٧٨  
 حبيب السير، ٤٩، ١٧٤، ٢٢٤، ٢٥١، ٢٦٤  
 حجة الاسلام، ٢١٦  
 حجة الاخبار، ٣٣٣  
 حدائق الصالحين، ٢٧٠، ٢٧٨  
 حدائق الندية فى شرح الصمدية، ٢٩٤  
 حديثه، ٧٦  
 حديثه، ١٩٣  
 حديثه هلاكيه، ٢٧٨، ٢٧٩  
 حديثه الشيعة، ٢١٢، ٢١٣  
 حسن گلو سوز، ٢٨٤  
 حق اليقين، ٢١٥  
 حق اليقين فى حدوث العالم، ٢٨٥  
 حكيم استرآباد، ٩٢، ٩٥، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٦  
 حلال مطرّز، ٢٩٤  
 حلية الابار، ١٥، ٤٢  
 حلية الأولياء، ٦، ٢٩، ٣٠، ٥٧، ٧٠  
 حلية المتقين، ٢١٥  
 حواشى بر جامع عباسى، ٢٩١  
 حاشية بر شفا، ٢١٣  
 حواشى تجريد، ٢٤٢  
 حواشى تشریح الافلاك، ٢٧٩  
 حواشى زیده، ٢٧٩  
 حواشى شرح تذکره، ٢٧٩  
 حواشى فوايد مدينه، ٣٠٢  
 حواشى کشف، ٢٧٩  
 حواشى مدارک، ١٩٨  
 حيوۃ القلوب، ٢١٥  
 خسرو و شیرين، ٣١١  
 خطبة خوان مولانا ظهورى، ١٥٩  
 خلاصة الأثر، ٢٦٩، ٢٧٩، ٣٠١

رفیع واعظ قزوینی، [۲۸۸ ~ انصیرای  
همدانی]، ۱۹۹

دیوان غزلیات [ظهوری ترشیزی]، ۱۵۹

دیوان کلیات [جامی]، ۳۱۰

دیوان محتشم کاشانی، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۵۴، ۱۷۵،  
۲۳۱

دیوان منسوب به امام علی (ع)، ۲۳

دیوان مولانا، ۱۷۵

دیوان وحشی یزدی، ۱۷۷

دیوان همایون اسفرائینی، ۱۸۴

ذره و خورشید، ۲۸۴

رساله تواتر القرآن، ۳۴۲

ربیع المنجمین، ۲۹۲

رجال، ~ صغیر، ۲۴۳، ~ کبیر، ۲۴۳، ~  
متوسط، ۲۴۳، رساله ~ ۳۴۲

رحله، ۳۰۵

رحلة المسافر و غنیته عن المسامر، ۲۳۳، ۲۷۴،  
۳۳۱

رد بر محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی، ۲۶۷

ردّ به ملاّ جلال و میر صدرالدین، ۲۴۲

رسائل شیخ انصاری، ۴۳

رساله، [ابن سینا]، ۲۰۴

رساله بیخ چینی، ۲۶۹

رساله در احکام سجود تلاوت، ۲۷۹

رساله در استحباب سوره و وجوب آن، ۲۷۹

رساله در اسطرلاب، ۲۷۰

رساله در اصول، ۳۳۲

رسالت در امامت، ۲۱۲

رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس  
است، ۲۷۹

رساله درایه، ۲۷۸

خلاصه التواریخ، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۱۰۵، ۱۴۴،  
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۵۸

خلاصه الحساب، ۲۷۸

خلاصه السیر، ۱۴۴

خلد برین، ۴۹، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۹۲، ۹۵،  
۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶،  
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷،  
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،  
۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،  
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،  
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲

خلسه ملکوتیه، ۲۸۵، ۲۸۶

خمسه نظامی، ۳۱۱

خوان خلیل، ۱۵۹

خیرالبیان، ۱۷۷

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۰

دائرة المعارف فارسی مصاحب، ۱۶۴

دانشمندان آذربایجان، ۱۷۱، ۱۸۶، ۲۳۱

دانش نامه شاهی، ۲۴۲

دستور شهریاران، ۲۱۶

دیده بیدار، ۱۹۳

دیوان اشعار [حسین بن شیخ عبدالصمد]، ۲۶۷،  
~ [مولانا ملک قمی]، ۱۵۸، ۱۷۹

دیوان اعجاز، ۲۳

دیوان اهلی شیرازی، ۱۷۴

دیوان بابا فغانی، ۱۷۵

دیوان خاقانی، ۱۸۶

دیوان سعدی، ۱۷۵

دیوان شعر فارسی و ترکی، ۲۱۹

دیوان شعر [ابراهیم فخرالدین البازوری]، ۲۳۳

۲۷۴، ~ [حرّ عاملی]، ۳۴۲ ~ [محمد

- رساله دربارهٔ مرض آشک، ۱۶۹  
 رساله در بیخ چینی، ۱۶۹  
 رساله در تحریم غنا، ۳۳۴  
 رساله در تسمیة مهدی، ۳۴۲  
 رساله در تعریف طهارت، ۲۵۵  
 رساله در تنزیه معصوم، ۳۴۲  
 رساله در جمعه، ۲۴۳  
 رساله در حرمتِ خراج، ۲۱۲  
 رساله در حساب الخطاس، ۳۲۹  
 رساله در حلّ اشکالِ عطارد و قمر، ۲۷۹  
 رساله در خلقِ کافر، ۳۴۲  
 رساله در ذبیحِ اهل کتاب، ۲۷۸  
 رساله در رجعت، ۳۴۲  
 رساله در ردّ بر اهل وسواس، ۲۶۷  
 رساله در ردّ صوفیه، ۳۳۴  
 رساله در زکات، ۲۷۸  
 رساله در سموم، ۱۶۹، ۲۶۹  
 رساله در صوم و حجّ، ۲۷۸  
 رساله در طریق خوردنِ چوب چینی و فواید آن، ۲۶۹  
 رساله در طهارت، ۲۷۸  
 رساله در عبادات، ۲۸۳  
 رساله در عدم وجوب عینی، ۲۵۶  
 رساله در قصر و تخییر در سفر، ۲۷۹  
 رساله در مناسک حجّ، ۲۱۲  
 رساله در موارث، ۲۷۸  
 رساله در نجاست آبِ قلیل به ملاقات، ۳۱۴  
 رساله در نجاست و طهارت خمر، ۲۴۲  
 رساله در نسبت اعظم جبال به قطرِ ارض، ۲۷۸  
 رساله در وجوب صلاتِ جمعه، ۲۸۳  
 رساله ردّ صوفیه، ۳۴۲  
 رساله شریفه در قبلة عالم عموماً و در قبله خراسان خصوصاً، ۲۵۵  
 رساله‌های تفسیر سورة الحمد، ۲۱۴  
 رساله اثبات واجب قدیم و جدید، ۲۴۷  
 رساله اثنا عشریه، ۳۲۹  
 رساله اثنا عشریه در صلاة، ۲۷۸  
 رساله اجماع، ۳۴۲  
 رساله احکام سلام، ۲۵۵  
 رساله احوال صحابه، ۳۴۲  
 رساله اسطرلاب، ۲۷۸  
 رساله اقسام الارضین، ۲۵۵  
 رساله تحفة اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان، ۲۶۷  
 رساله تشریح الافلاک در هیأت، ۲۷۰  
 رساله تهجد، ۲۱۹  
 رساله جدید، ۳۲۱  
 رساله جمعه [حرّ عاملی]، ۳۴۲، ~ [خلیل قزوینی]، ۲۵۶، ~ [شهید ثانی]، ۲۵۵، ~ [محمّد طاهر قمی]، ۲۱۶  
 رساله جنایز، ۲۵۵  
 رساله جواب شبهات ابلیس لعین، ۳۱۴  
 رساله حلییه، ۲۶۷  
 رساله خراج، ۲۵۴  
 رساله خلاصة الحساب، ۲۷۰  
 رساله خلق اعمال، ۲۸۴  
 رساله رضاع، ۲۵۴  
 رساله رفع البدعة فی حلّ المتعه، ۲۳۳  
 رساله سبجه، ۲۵۵  
 رساله سجود بر تربت، ۲۵۵  
 رساله شجرة مبارکه، ۱۹۹  
 رساله شرح حدیث کمیل، ۳۴۱

روضة الصفاء، ٤٠، ٨٤، ١٠٠، ١٠١، ١١٠، ١١١،  
 ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١،  
 ١٥٢، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٢،  
 ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٣، ١٨٦،  
 ١٩٣، ١٩٥، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥،  
 ٢٤٦، ٢٥١، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠،  
 ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٨، ٢٩١

رياض الجنة، ١٥١، ٢٧٤

رياض السالكين في شرح صحيفة سيد العابدين،  
 ٢٩٥

رياض الصالحين ← رياض السالكين

رياض العارفين، ١٠١، ١٩٢

رياض العلماء، ٤٠، ٤٩، ٥٤، ٩٨، ١٠٠، ١٠١،  
 ١٦٦، ١٧٠، ١٩٨، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩،  
 ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٩،  
 ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦،  
 ٢٤٧، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩،  
 ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٤،  
 ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٨، ٢٨٩،  
 ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨،  
 ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣،  
 ٣٣٤، ٣٣٥

ريحانة الادب، ٤٥، ٨١، ١٠٥، ١٥٥، ١٨٧، ٢١٦،  
 ٢١٩، ٢٥٩، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٣٢،  
 ٣٣٣، ٣٤٣

زاد المعاد، ٢١٥

زبدة الاصول، ٢٧٠، ٢٧٨

زندگانی شاه عباس اول، ٦٢، ٦٣، ٨٥، ٨٩، ٩٥،  
 ٩٦، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧،

٢١٢، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٧٤، ٢٨٢، ٢٩١

زندگی نامه علامه مجلسی، ٢١٦

رسالة شق القمر تركه، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٤

رسالة شير وشكر، ٢١٩

رسالة صيغ العقود والايقاعات، ٢٥٥

رسالة فوائد الدينية في الرد على الحكماء  
 والصوفيه، ٢١٦

رسالة قبله، ٢١٩، ٢٧٨

رسالة قميه، ٢٥٩

رسالة كز، ٢٧٨

رسالة مقادير، ٢١٩

رسالة نجفيه، ٢٥٩

رسالة نور، ٢١٩

رسالة الأنموذج الابراهيمية، ٢٨٩

رسالة السجود على التربة، ٢٥٥

رسالة رحلته، ٢٦٧

رسالة شرح مختصر عضدي، ٣٠٧

رسالة في احكام السلام، ٢٥٥

رسالة في احكام الشكوك، ٣٣٢

رسالة في الواجبات الملكية، ٢٦٧

رسالة في تعريف الطهارة، ٢٥٥

رسالة في تواريخ وفيات العلماء، ٢١٤

رسالة في علم الكلام، ٢٨٩

رسالة في مناظره مع بعض علماء حلب من

العامة في مسألة الأمامة، ٢٦٧

رشحات عين الحيات، ٣٠٩

رضاعيه، ٢٨٤

رموز التفاسير، ٢٥٩

رواشح سماويه، ٢٨٤، ٢٨٥

روز روشن، ١٥١، ١٥٢، ١٧٠، ٢٨٢

روضات الجنات، ٤٠، ٤٩، ١٠٠، ١٨٧، ٢١١،

٢١٤، ٢١٩، ٢٤٧، ٢٥٩، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٤،

٢٩٠، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤

شرح آيات احكام، ۲۴۴	زهره، ۲۹۵
شرح اثنا عشرية صلاتيه، ۳۳۴، ۳۳۳	ساقى نامه، ۱۵۹، ۱۸۸
شرح اثنى عشرية صوميه، ۳۳۳، ۳۳۴	سبع شداد، ۲۸۴، ۲۸۵
شرح ارشاد، ۱۹۶، ۲۹۱، ۳۳۳	سبعة سياره، ۲۸۴
شرح استبصار، ۲۴۲، ۲۸۵	سته ضروريه طبيه، ۱۶۹، ۲۶۹
شرح اصول كافى، ۲۴۲	سَجَنَجِل الارواح، ۲۰۱
شرح الارشاد علامه حلى، ۲۵۶	سخنوران آذربايجان، ۲۳۱
شرح الاسماء الحسنى، ۳۳۲	سدره المنتهى، ۲۸۵
شرح التجريد، ۲۱۲	سعد السعود، ۸۱
شرح الشرح چغمينى، ۲۷۰	سفرنامه شيخ حسين، ۲۶۷
شرح الطيبة الجزرية فى القراءات العشر، ۲۲۵	سفينة البحار، ۴۹، ۲۲۲
شرح الفيه شهيد، ۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶	سلافة العصر، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۴
شرح القواعد، ۲۸۳	۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵
شرح المختصر النافع، ۲۲۲	۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۱
شرح المختصر للعضدى، ۲۱۲	۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۳
شرح المواقف، ۳۱۳	سلوة الغريب و اسوة الاديب، ۲۹۵
شرح الهيات الشفا، ۲۸۹	سليمان نامه، ۲۸۴
شرح باب حادى عشر، ۱۵۵	سنن ابن ماجه، ۳۰
شرح بر تهذيب المنطق، ۲۶۹	سنن ابوداود، ۲۸، ۳۲
شرح تجريد، ۴۹، ۵۴، ۵۵	سنن ترمذى، ۶، ۳۱، ۵۷، ۲۳۸
شرح تهذيب الحديث، ۲۱۶	سنن دارقطنى، ۶۶
شرح تهذيب حديث، ۲۴۲	سنور نامه، ۹۸
شرح جهل حديث، ۲۷۸	سوانح الحجاز من شعره و انشائه، ۲۷۸
شرح دروس، ۲۱۴	سه مسئله عجيبه، ۲۷۸
شرح روضة كافى، ۲۱۵	سه نثر [ظهورى ترشيزى]، ۱۵۹
شرح زبدة شيخ بهانى، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۳۴	سير اعلام النبلاء، ۲۰۱
شرح شرايع، ۴۹، ۲۵۵، ۳۰۰	سى فصل، ۲۹۲
شرح شرح رومى بر ملخص، ۲۷۹	شارع النجاش، ۲۸۴
شرح شفاى شيخ على، ۲۴۷	الشافى فى شرح الكافى، ۵۴، ۱۰۰
شرح صحيفه كامله، ۲۸۵، ۲۹۴	شاهرخ نامه، ۲۰۸
	شاهنامه شاه اسماعيل، ۲۰۸

- شرح عضدى، ٣٠٧  
 شرح عمدة الاصول، ٢٥٩  
 شرح فارسى بر تهذيب المنطق تفتازانى، ٢٢٢  
 شرح فرايض نصره، ٢٧٨  
 شرح فصوص الحكم، ٤١  
 شرح فصوص الحكمة، ٢٠٧  
 شرح قواعد، ٢٥٤  
 شرح كافي، ٢٥٨، ٢٨٥  
 شرح كافي فارسى و عربى، ٢٥٩  
 شرح گلشن راز، ٣١٠  
 شرح لمعه، ٢٣٩، ٢٩٦، ٢٩٩  
 شرح مختصر نافع، ٣٠١  
 شرح مآخيل بر كافي، ١٠٠  
 شرح مفتاح الفلاح، ٢١٤  
 شرح مواقف، ٧٠  
 شرح هياكل النور، ٤٩  
 شعسه ذوالفقار، ٩  
 شعله ديدار، ٢٨٤  
 شفا، ٣٣٣  
 شق قمر، ٢٦٠  
 صحاح اللغة، ٢٣٤  
 صحيح بخارى، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٢٣٨  
 صحيح ترمذى، ٢٣٦، ٢٣٨  
 صحيح مسلم، ٢٣٨  
 صحيح مسلم بشرح النووى، ٢٣٨  
 صحيفه ثانياه، ٣٤٢  
 صحيفه سجاده، ٢٩٥  
 صحيفه الرضا(ع)، ٣، ٢٠٧  
 الصحيفه العلويه، ٤٠  
 صراط المستقيم، ٢٨٤، ٢٨٥  
 صغير ← رجال صغير
- صلح نامه، ٩٨  
 صوارم مهرقه، ٣٠٧  
 الصواعق المحرقة فى الرد على الرافضيه و  
 الزندقه، ٢٣، ٢٧، ٢٩، ٣١، ٣٢  
 صيديه، ٤٥  
 صيغ العقود، ٤٩  
 ضوابط الرضا(ع)، ٢٨٥  
 ضيافه الاخوان، ٢١٩  
 طاهرات، صنایع و بدايع الشعر و نهايه السحر،  
 ١٧٥  
 طبقات سلاطين اسلام، ١٥٥، ١٦٠  
 طرائف المقال، ٢٣٣، ٢٧٤، ٣٠١  
 طرائق الحقائق، ١٧٤  
 طراز اللغة، ٢٩٤  
 طريق خوردين چوب چينى، ١٦٩  
 عالم آراى عباسى، ٤٩، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٩، ٧١،  
 ٧٢، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٨١، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٨  
 ٨٩، ٩٠، ٩٢، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥،  
 ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٤، ١٥٨،  
 ١٥٩، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١،  
 ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩،  
 ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦،  
 ١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٢٧،  
 ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٤،  
 ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥١،  
 ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٠،  
 ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢،  
 ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٢  
 عالم آراى وحيد ← عباسنامه و حيد قزوینى  
 عبارت، ٥٦  
 عباسنامه و حيد قزوینى، ١٠٠، ١٠١، ١٠٥، ١١٠

نام کتابها و رساله‌ها / ۴۲۳

- عربیہ علویہ و اللغہ المروریہ، ۳۴۲  
 عروة الوثقی فی تفسیر القرآن، ۲۷۰، ۲۷۸  
 عقاید نسفی، ۷۷  
 عقد الدرر فی ظهور المنتظر، ۲۹، ۳۲  
 عقد الفرید، ۴۰  
 عقد حسینی، ۲۶۷  
 علماء البحرین، ۳۳۴  
 عمدة الجلیله، ۲۲۵  
 عین الحیات فی تفسیر الآیات، ۲۷۰، ۲۷۸  
 عیون اخبار الرضا، ۲۰۵  
 عیون الاخبار، ۳۱  
 عیون المسائل، ۲۸۴، ۲۸۵  
 رساله عیون جواهر النقاد در عمل به خبر واحد،  
 ۳۳۵  
 غایة المرام، ۱۵  
 غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۳۱۸  
 فارسنامه ناصری، ۶۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰،  
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲،  
 ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۴۲  
 فرائد طریقہ، ۲۱۵  
 فرق الشیعه، ۳۰  
 فرهاد و شبیرین، ۱۷۷  
 فرهنگ سخنوران، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،  
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲،  
 ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۱  
 فصوص الحکم، ۲۷۲، ۳۲۱  
 فصوص الحکمہ، ۲۰۷  
 فصول المهمہ، ۳۴۱، ۳۴۲  
 فوائد الرضویہ، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۹۲، ۱۰۱،  
 ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴،  
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴
- فوائد حقائق العلوم العربیة، ۲۴۲  
 فواید طوسیہ، ۳۴۲  
 فواید مَدَنیہ، ۲۴۲  
 فہارس نسخ خطی معاصر، ۲۷۰  
 فہرست الخدیویہ، ۲۷۹  
 فہرست دانشگاه تهران، ۲۱۹، ۲۴۴  
 فہرست رضوی، ۲۱۹، ۲۹۲  
 فہرست کتابخانہ سپہسالار، ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۹۲،  
 ۲۹۲  
 فہرست کتابخانہ مجلس شورا، ۲۰۸، ۲۱۹  
 فہرست [محمدباقر قزوینی]، ۲۴۳  
 فہرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۶، ۲۵۹،  
 ۲۸۸  
 فہرست وسائل الشیعه، ۳۴۲  
 قاموس الاعلام، ۱۵۵  
 قاموس اللغہ [فیروزآبادی]، ۱۶، ۴۰، ۵۷، ۲۳۴  
 قیسات، ۲۸۴، ۲۸۵  
 قرآن مجید، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۱۱۰، ۲۱۴، ۲۳۵، ۳۱۹  
 قرابادین، ۱۹۳  
 قرب الاسناد، ۱۸  
 قصص الخاقانی، ۷۳  
 قصص العلماء، ۴۹، ۵۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۸۳، ۳۰۱  
 قطب شاہیہ ← ترجمہ اربعین شیخ بہائی  
 قلب المنقلب، ۲۰۱  
 قواعد، ۲۸۲، ۴۹  
 کارنامہ شاہ طہماسب، ۲۰۸  
 کاروان ہند، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۲

- کافی، ۱۰۰، ۳۰۲
- کبیر ← رجال کبیر
- کتاب آراییی در تمدن اسلامی، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
- کتاب اربعین حدیثاً، ۳۳۲
- کتاب الامامه، ۶۳
- کتاب الطهارة، ۲۲۵
- کتاب الغیبه، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۴۲
- کتاب المهدی، ۲۹
- کتاب اربعه، ۲۱۵
- کحل الأبصار، ۲۱۹
- کشاف زمخشری، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۲۰۲
- کشف الاسرار فی بیان الادویة المفردة و المركبة، ۱۶۸
- کشف الآيات، ۲۹۲
- کشف الظنون، ۲۶۹، ۲۷۹
- کشف الغمة، ۷۴
- کشکول بحرانی، ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۳۱
- کشکول [قاضی نورالله شوشتری]، ۳۱۴
- کشکول کبیر، ۲۷۸
- کشکول [شیخ بهائی]، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶
- کفایة التعلیم، ۲۰۵
- کلثوم ننه، ۲۱۴
- کلمة العارفين فی رد شهية المخالفين، ۲۱۶
- کلیات اشعار [اهلی شیرازی]، ۱۷۴
- کلیات خمسة نظامی، ۳۱۱
- کمال الدین، ۳۱
- کنز العمال، ۶، ۱۳، ۳۰، ۵۷، ۷۴، ۸۲، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۹۸، ۲۱۷
- کیمیای سعادت، ۸۰
- گلزار ابراهیم، ۱۵۹، ۱۷۹
- گلستان هنر، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵
- گلشن، ۳۱۰
- گوی و چوگان، ۲۰۸
- لسان الخواص، ۲۱۹
- لطيفة النصوص، ۲۰۶
- لغت نامه دهخدا، ۴۳، ۱۵۵، ۱۶۴
- لغز زیده، ۲۷۸
- لغز قانون، ۲۷۸
- لیلی و مجنون، ۱۷۵
- لؤلؤة البحرين، ۴۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴
- ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹
- ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۳۲
- متوسط ← رجال متوسط
- مثنوی حیدر تلبه، ۱۹۳
- مثنوی خلد برین، ۱۷۷
- مثنوی لیلی و مجنون، ۲۰۸
- مثنوی [مولوی]، ۵۷
- مثنوی ناظر و منظور، ۱۷۷
- مجالس المؤمنین، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۶۴
- ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۹۷
- ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۳۰۳
- ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
- ۳۴۴
- مجله معارف، ۲۱۳، ۳۱۴
- مجله یادگار، ۲۷۲
- مجمع الامثال، ۳۰۴
- مجمع البیان، ۲۰۲، ۲۳۵
- مجمع التواریخ، ۱۱۰
- مجمع الخواص، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۰۸
- مجمع الفصحاء، ۱۴۵
- مجمّل در نحو، ۲۵۹
- مجمّل فصیحی، ۱۷۴



- مجموعه [قاضى نورالله شوشترى]، ٣١٤  
 مجموعه منشآت، ١٩٩، ١٤٥  
 مجموعه فى نوادر الأخبار الطريفه، ٣٣٢  
 محافل المؤمنین، ١١، ١٣، ٤١، ٩٨، ١٥٨، ١٦٤،  
 ١٧٠، ١٨١، ١٨٥، ١٨٨، ٢٢٣، ٢٤٩، ٢٥٧،  
 ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٩٤، ٣٠٨،  
 ٣١٠، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٤١  
 محمدیه، ٢٧٨  
 محمود وایاز، ٢٨٤  
 مختصر اصول، ١٩٨  
 مخزن الاسرار، ٢٨٦  
 مخلصه، ٢٧٨  
 مدارک الاحکام فى شرح شرائع الاسلام، ٢٢٢،  
 ٣٠٠، ٣٠١، ٣٢٩، ٣٣٤  
 مرآت الاحوال جهان نما، ٤٠  
 مرآت الجنان، ٢٠١  
 مرآت العقول، ٢١٥  
 مرآت خاطر، ٢٥٨  
 مرآة الكتب، ٢٢٩، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣  
 مرکبات الشاهیه، ٢٦٩  
 مستدرک الوسائل، ٤٩، ٨١، ٢١١، ٢٤٧، ٢٨٩،  
 ٣٠١، ٣٣٢  
 مستدرک حاکم، ٣٠  
 مسند احمد بن حنبل، ٤، ٣١، ٢٣٦، ٢٣٨  
 مسند الشهاب، ٣٠  
 مشارق الشمسوس ← شرح دروس  
 مشرق الشمسین، ٢٧٠، ٢٧٨  
 مشکوة، ٧٤  
 مشکوة الأنوار، ٢١٥  
 مشکوة القول، ٢٢١  
 مصائب النواصب، ٣٠٧، ٣١٤  
 مصفى المقال، ٢٧٦، ٢٧٩  
 مصنفات فارسى، ٤١  
 مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، ٢٨  
 مطلع الشمس، ٢٣٣، ٢٥٢، ٢٧٣، ٣٣١، ٣٣٤  
 مطلع خصوص الكلم فى معانى فصوص  
 الحكم، ٣٢١  
 معالم الدين، ٢٢١  
 معجم احاديث الامام المهدي، ٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٣  
 معجم الانساب زامباور، ٣٧  
 معجم البلدان، ١٧  
 معجم المطبوعات العربيه، ٣٠١  
 معجم المؤلفين، ٢٤٥، ٢٨٨، ٣٣٠  
 معجم رجال الحديث، ٢١١  
 مفاتيح سبعه، ٤٤، ٣٠٩  
 مفاتيح [فخرالدين رازى]، ٣١٨  
 مفتاح الفلاح، ٢٧٠، ٢٧٨  
 مقامات جامى، ٤٥، ٢٦٠، ٢٦٤  
 مقباس، ٢١٥  
 مقدمه ابن خلدون، ٣٠  
 مقدمه المصباح فى التصوف، ٢٠١  
 مقدمه ديوان [ابابا فغانى شيرازى]، ١٧٥، ~  
 [اسلمان ساوجى]، ١٧٤، ~ مولانا  
 عرفى]، ١٩٢  
 مقنع الطلاب، ٢٢٥  
 مكارم الاخلاق، ١٤  
 ملاذ الاخيار، ٢١٥  
 ملل و نحل، ٣١٦، ٣١٨  
 مناظرات او [مجتهد ثانى شيخ عبدالعالى] با  
 ميرزا مخلدوم شريفى در امامت، ٢٥٦  
 مناقب آل ابى طالب، ٣٣٧  
 مناقب ابن المغازلى، ٦

- مناقب اصحاب النبي، ٥٧، ٥٨  
 مناقب خوارزمي، ٦  
 منتخب الأثر، ١٤، ١٥، ٢٨، ٤٢  
 منتخب التواريخ بدائوني، ١٥٨، ١٦٠  
 منتظم ناصري، ٢١٦  
 منتقى الجمال في الاحاديث الصحاح والحسان،  
 ٢٢١  
 منتهى الآمال، ٤٠  
 منتهى المقال، ٢١١، ٢٨٣، ٣٠١، ٣٣٣  
 منشآت امرئ القيس، ٢٩٤  
 منصورية، ٢٥٥  
 منظومه در تاريخ نبي و ائمه، ٣٤٢  
 منظومه در زكات، ٣٤٢  
 منظومه در موارث، ٣٤٢  
 منظومه در هندسه، ٣٤٢  
 من لا يحضره الفقيه، ١٣، ١٤، ١٠٠  
 مواقف، ٧٧، ٣١٣  
 مواقيت، ١٩٩؛ نیز ← جذوات  
 موضع الرشاد في شرح الارشاد، ٢٩٥  
 مونس الابرار، ٢١٦، ٢١٧  
 مهر و محبت، ١٩٣  
 ميخانه، ٢٨٤  
 ميزان الاعتدال، ٣٠  
 مينودر، ٢٣٩  
 ناز و نياز، ١٧٥  
 ناسخ التواريخ، ٤٠  
 نامه دانشوران، ٨١، ٣٣٢  
 نبراس الضياء، ٢٨٤  
 نبرد جمل، ٢٣٦  
 نجميه، ٢٥٥  
 نجوم السماء، ٢٣٣، ٢٧٤  
 نزهة الجليس، ٢٧٩  
 نصوص الحكم، ٢٠٧  
 نصوص الخصوص في ترجمه الفصوص، ٢٧٢  
 نفثة المصنوع الثاني، ٢٦٤  
 نفثة المصنوع اول، ٢٦٤  
 نفحات اللاهوت في لعن الجبت و الطاغوت،  
 ٤٩، ٢٥٥  
 نقاوة الأكار، ٦٣  
 نقد الرجال، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٦، ٢٨٣،  
 ٣٠٠، ٣٠١  
 نقض عبدالجليل، ٣١، ٤٣، ٢٣٦، ٣١٥  
 نماز جمعه در زمان غيبت، ٢٥٦  
 نمكدان حقيقت، ١٩٣  
 نواقض الروافض، ٣٠٧  
 نور المشرقين، ٣٠٥  
 نورس، ١٥٩، ١٧٩  
 نهج البلاغه، ٢١٥، ٣١٢  
 نهج الحق و كشف الصدق، ٣٠٤، ٣١٣  
 و امق و عذرا، ١٧٥  
 وسائل الشيعة، ٢٤٢، ٣١٢، ٣٤٢، ٣٤٣  
 وصول الأخيار الى اصول الأخيار، ٢٦٧  
 وفيات الاعيان، ١٩  
 هداية الهدايه، ٣٤٢، ٣٤٣  
 هداية الامة، ٣٤١، ٣٤٢  
 هدية الخلان، ٢١٩  
 هدية العارفين، ٢١١، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٤١، ٢٤٧،  
 ٢٧٩، ٢٨٨، ٢٨٩، ٣٠١  
 هشت مقاله تاريخي و ادبي، ١٩٥  
 هفت آسمان، ٢٨٤  
 هفت آشوب، ٢٨٤  
 ينابيع المودة، ١٤

## نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی

احمدنگر، ۱۵۵، ۱۷۹	آذربایجان، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۸۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۵
اراک، ۱۰۰	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷
ارامنه، ۱۹۶	آستان علی، ۲۱۲
اربعه، مذاهب ~ ۲۹۹	آستان قدس رضوی + آستان رضوی + آستانه
اردبیل، ۵۳، ۱۱۳ دارالارشاد ~ ۱۴۴، ۲۲۷،	رضویه + آستانه متبرکه + سدره مرتبه
۲۳۹	رضویه + آستانه مقدسه، ۸۸، ۱۳۳، ۱۴۴
اردلان، کوهستان ~ ۱۱۹	۱۶۷، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۴۶، ← حرم
اردوباد، ۱۵۰	رضا(ع)، روضه مقدسه رضویه
ارزن الروم، ۱۱۳	آستانه متبرکه صفیه صفویه، ۸۸
ارس، ۱۱۹، رود ~ ۱۱۹	آگره، ۱۷۷، ۳۰۶
ارض اقدس، ۱۲۹، ۱۳۱	آل طیبین، ۱۱۸
أروس، ۶۳، ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۵	آل عثمان، ۱۱۹
ارومیّه، ۱۱۹	آیین جعفری، ۱۲۳
ازبک + اوزبک، ۴۵، ۴۶، ۶۹، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۱،	ابهر، ۵۱، ۱۳۲
۱۸۵، ۲۵۷ ازبکان + اوزبکها، ۱۴۸، ۱۷۶،	ابیورد، ۱۱۱
۲۵۸	اتک، ۱۲۷
استرآباد، ۵۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۵	اثنا عشر + اثنا عشری + اثنا عشریه، ۲۷، ۳۰، ۳۱
دارالمؤمنین ~ ۲۴۱	۴۳، ۴۸، ۶۸، ۸۵، ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۷
استرابادیان، ۲۲۹	۲۲۷، ۲۶۹

۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷،	استنبول، ۸۶، ۲۹۸
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸	اسفراین، ۸۳
اکبرآباد، ۳۰۶	اسلام، ۱۹۶
اکراد خیوشان، ۱۳۰	اسماعیلی، ۱۷۸
الموت، ~ عراق، ۱۷۰، قلعه ~ ۱۶۷	اسماعیلیه، ۳۰، ۳۲
اماکن مقدسه، ۲۱۲	اشاعره، ۲۰۵، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، اشعری،
امامزاده اسماعیل، ۲۸۳	۳۱۹، ۳۱۵
امامزاده لازم التَّعظیم، ۲۹۰	اشبورغان، ۱۲۶
امامیه، ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۴۹، ۱۵۵، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۶۵،	اشراقیان، ۲۶۱
۳۱۹، طبقه امامی، ۲۴۹، مذهب امامیه، ۲۳	اشراقیه، ۲۹۲
اندخود، ۴۶، ۸۶، ۱۲۶، ۱۸۶	اشعری ← اشاعره
انصاریه، ۱۹۶	اصفهان، ۹، ۲۵، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷
اورگنج، ۱۰۳	۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵،
اوزبکیه، ۸۷، ۱۲۶، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۱، ~	۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸،
خراسان، ۱۴۸، ~ خوارزم، ۱۲۸	۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۴۰،
اویماق قاجار، ۱۴۹	۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۳،
اویماق کرمانلوی شاملو، ۱۴۸	تخت فولاد ~ ۲۷۲، دارالسلطنه ~ ۸۸
اهالی ایران، ۳۸، ۱۲۲، ۱۲۵	۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۹۳، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۷۰،
اهالی دشت، ۱۰۴	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۲، عبادہ ~ ۱۳۵،
اهالی ری، ۲۹۰	مسجد جامع ~ ۱۸۱، مسجد جامع عتیق
اهالی شیروان، ۱۳۰	~ ۲۷۳، ۲۸۳، مسجد جامع کبیر
اهالی عبدالعظیم، ۲۹۰	دارالسلطنه ~ ۸۸، مسجد شاه ~ ۸۸
اهالی قزوین، ۱۳۲	میدان نقش جهان ~ ۸۳، ۸۷، ۲۷۳
اهالی قم، ۲۱۶	اصفهان، ۹۳
اهالی کاشان، ۱۵۵	اعراب بادیه، ۱۵۴
اهالی هند، ۳۰۵	افشار + افشاریه + ~ طارم، ۳۷، ۳۸، ۱۱۰،
اهل استراباد، ۱۰۴	۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳،
اهل اسلام، ۷۰، ۷۱، ۱۲۱، ۲۲۹	افغان + افغانه + افغانه + افغانها + افغانیه، ۱۱۲،

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۲۹

اهل الله، ۲۱۷	۳۳۶، شرق ~ ۳۱۴
اهل ایران، ۱۰۴، ۱۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۹۲	ایرانی، ۱۲۳، ۱۲۷، ایرانیان، ۶۳، ۱۱۰، ۳۰۵
اهل باطن، ۲۶۸	ایروان، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۹
اهل جبر، ۳۱۵	ایل آقچه‌قوینلو قاجاریه، ۱۴۹
اهل جیع، ۲۹۹	ایوان ارک قندهار ← قندهار
اهل جفر و نجوم و رمل، ۱۳۳	ایوان چهل ستون قزوین ← قزوین
اهل حدیث، ۲۴۳، ~ و اخبار، ۲۲۴	ایوان میر علی شیر، ۸۸
اهل سنّت و جماعت ← اهل سنّت	بازوریّه، ۲۳۳، ۳۳۱
اهل سنّت + ~ و جماعت + سنّت + سنّی، ۲۷،	بحرین، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۱۲۶، ۲۶۵، ۲۶۶
۳۱، ۳۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۹	بخارا، ۴۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۸
۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۳،	میدان ~ ۲۵۸
۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷،	بختیاری، ۶۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۹۶
۲۳۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۹۹، سنّیان، ۲۵،	برهمنان، ۱۵۶
۳۱	بسطام، ۱۵۳
اهل شام، ۲۳۷	بصره، ۷۸، ۹۳، ۱۳۹، ۱۴۰
اهل عراق، ۱۵۷	بعلبک، ۱۷، ۲۷۵، ۲۹۸، مدرسه نوریّه ~ ۲۹۸
اهل قزوین، ۱۳۱، ۲۲۹	بغداد، ۴۴، ۵۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۱۳
اهل کتاب، ۳۳۷	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۷
اهل کرمان، ۱۱۲	۱۹۷، مسجد جامع دارالسلام ~ ۱۹۷
اهل مازندران، ۲۸۴	بقعه شریفه منسوبه به امام الساجدین و قبله
اهل مشهد، ۱۷۰	العارفین امام زین العابدین، ۲۴۹، ۲۷۳
اهل هرات، ۱۶۹	بلخ، ۴۶، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۶۳، ۲۵۸، ۳۰۶
اهل هند، ۱۲۷	بم کرمان ← کرمان
ایران، ۲۵، ۲۷، ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸،	بنادر، ۱۱۳، ۱۲۷
۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵،	بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۳۰۵
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۱،	بنی اسرائیل، ۲۰۶
۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۹،	بنی اعمام صفویه، ۱۵۴
۲۱۹، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵، ۳۱۴،	بنی امیه، ۱۰۸

تشیع، ۲۴، ۴۶، ۵۳، ۷۷، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۶۵، ۳۱۰، ۳۳۲، ۳۳۵	بنی عباس، ۱۰۸ بهجان، ۱۲۸ بهشت، ۳۱۶، ۳۱۷ بیابان طیس، ← طیس بیان، ۱۱۳ بیت الله + ~ الحرام، ۱۰۱، ۱۵۰، ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۴۱ بیت المقدس، ۸۴، ۲۷۱ بیجاپور، ۱۵۸ پاغاورد، ۱۲۰ پل سفید، ۱۲۸ پشاور، ۱۲۶ تاتار، ۸۶ تبت، ۶۳، ۱۲۷ تبرائیان، ۲۲۹ تبریز، ۴۳، ۵۳، ۸۶، ۸۷، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۰، دارالسلطنه ~ ۱۱۹، ۱۴۲، ۲۴۸ تته هندوستان ← هند تخت فولاد اصفهان ← اصفهان ترت حیدریه، ۲۵۲ ترکان، ۳۵، ۲۹۹ ترکستان، ۲۱، ۴۵، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۶۳ ترکمان، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۸ ترکمانان خاص خانی، ۱۱۱ ترکمانیه، ۱۲۱، ۱۳۰ ترکه، ۲۶۰، ترکیه، ۲۵۹ تسنن، ۵۱، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
تصوف، ۱۰۰، ۲۱۶، ۲۸۹، ۳۰۷ تفلیس، ۵۲، ۱۱۹، ۱۲۰ توران، ۱۱۱ تهران، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۴۰، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۰ تیموریان، ۱۷۱ جابریه، طبقه ~ ۱۵۲ جاجرم، ۸۳ جبریه، ۳۱۴ جمع لبنان ← لبنان جبل العامل، ۱۶، ۱۷، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۳۱ مشعر ~ ۳۴۱، مَیس ~ ۲۷۹ جبل سینا، ۲۰۰ جزیره عرب، ۳۹ جعفری، ۴۵، ۴۸، ۶۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۰ جلایر، ۱۲۶ جذت، ۳۱۶ جوربد، ۸۳ جوین قزوین ← قزوین جوین، ۲۰۱ جهانشاهی، بقعه رفیعہ ~ ۲۴۸ چنخور سعد، ۱۴۹، ۱۵۴ چنگیزخانیه، ۱۲۶ چورس، ۱۱۹ چهار بازار، ۸۷	

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۱

خلخال، ۱۱۳	چین، ۲۱
خمسه، مذاهب ~ ۲۹۸	حجاز، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۱۰
خوارج، ۳۱۸	حرم ~ رضا(ع) + ~ رضوی + ~ مطهر،
خوارزم، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸	۱۹۵، ۱۵۱، ۲۷۳
خوانین، ~ خراسان ۱۳۲، ~ کُرد ۱۳۲	حرمین، ۱۶۱، ۱۷۷
خوزستان، ۴۵، ۱۱۳، ۱۳۹	حروفیه، ۲۶۴
خوی، ۱۱۹، ۱۵۰	حصار، ۸۹
دارابجرد فارس ← فارس	حکمای ظاهر، ۲۶۱
دارالارشاد اردبیل ← اردبیل	حکمای قدیم، ۲۶۱
دارالخلافة فتح‌پور ← فتح‌پور	حلب، ۲۶۷
دارالسُلطنه اصفهان ← اصفهان	حلولیه، ۳۱۸
دارالسُلطنه تبریز ← تبریز	جمّص، ۱۷
دارالسُلطنه قزوین ← قزوین	حنفی، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۱۰، مذهب ~ ۲۵۷، ۳۱۰
دارالسُلطنه هرات ← هرات	حیدرآباد دکن ← دکن
دارالسیّاده، ۲۵۸	خوار، ۴۴
دارالعباد یزد ← یزد	خامس مذهب، ۱۲۳
دارالعلم شیراز ← شیراز	خانقاهیان، ۲۰۱
دارالمرز، ۱۱۳	خانه‌چراغخانه، ۲۵۸
دارالمرز گیلانات ← گیلانات	خیوشان، ۱۳۰، ۱۳۱، علی‌آباد ~ ۱۲۸
دارالملک شوشتر ← شوشتر	ختا، ۱۲۹
دارالمؤمنین استرآباد ← استرآباد	ختن، ۱۲۹
دارالمؤمنین قم ← قم	خرار، ۱۱۶
داغستان، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸	خراسان، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۷۲، ۷۶، ۸۳، ۸۶
دامغان، ۸۷، ۱۵۳	۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۲
دریند، ۱۲۱	۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۶
درة خوار، ۱۱۶	۱۸۵، ۱۹۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۷ عراق
دروازه عراق ← عراق	~ ۲۶۷، فراه ~ ۳۳۱، قاین ~ ۱۷۶
دریای سند، ۱۲۷	خراسان، ۱۰۵

روضه مقدسه رضویہ + روضه رضویہ + روضه	دریای محیط، ۱۲۷
رضیہ + روضه رضیہ رضویہ + روضه	دریای نجف ← نجف
متبرکة حضرت امام الجن والانس +	دستجرد دره جز، ۱۱۱
روضه مقدس + روضه مقدسه + روضه	دشت بیاض، ۱۷۶
مقدسه منوره + روضه منور سلطان	دشتستان، ۱۳۹
ارتضا، ۳۹، ۶۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲،	دشت قیچاق، ۱۰۴
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۲، ۱۹۴،	دکن، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۴۴، ۲۹۱، حیدرآباد ۲۹۴،
۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰ و نیز ← آستان	۳۳۳
قدس رضوی	دماوند، ۴۴
روم، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰،	دُمدم ارومی، قلعه ~ ۱۵۱
۹۳، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،	دمشق، ۱۷، ۱۸، ۱۹
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،	دولت آباد برخوار، ۸۴
رومی، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، رومیان، ۵۱،	دولت خانة نقش جهان [اصفهان] ← اصفهان
۸۳، ۹۱، ۱۵۴، ۲۶۵، رومیہ، ۸۷، ۹۳،	دیار بکر، ۹۳، ۱۲۸
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،	دیار عجم، ۲۸۲
۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۹	دیار عرب، ۲۵۱
ری، ۲۴، ۴۴، ۱۱۴، ۲۶۰، ۲۹۰، طرشت ~ ۲۹۱	دیلم، ۲۳، ۲۴
زرقان، ۱۱۶	دیلمان، ۲۳، ۲۴
زنآرداران، ۱۵۶	ذہبیہ، ۱۰۱
زنجان، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۶۶، ۲۹۰	رادکان، ۱۳۰
زندیه، ۳۹، ۱۴۰	رستمدار، ۱۹۵
زنگنه، ۱۴۸	رمزخوانانِ حروف قرآن، ۲۶۲
زیرآب، ۱۲۸	روحانیون، ۲۷۳
سادات اردستان ← سادات	رود ارس ← ارس
سادات استرآباد ← سادات	روسیہ، ۱۱۳، ۱۲۱
سادات اصفهان ← سادات	روضات مطہرات کاظمین ← کاظمین
سادات حسنی سیفی ← سادات	روضه متبرکة حضرت سیدالشہداء، ۱۱۴
سادات حسنی قزوین ← سادات	روضه مقدسه حضرت خیرالانام وائمہ، ۲۶۶



نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۳

سادات منیع‌القدر بنی مختار ← سادات	سادات حسینی هرات ← سادات
سادات نجف اشرف ← سادات	سادات حسینی ← سادات
سادات نسابه دارالملک شیراز ← سادات	سادات خراسان ← سادات
سادات نطنز ← سادات	سادات خلفا ← سادات
سادات هرات ← سادات	سادات خلیفه ← سادات
سادات، ۲۸۰، ۲۹۳، ~ اردستان ۱۸۱، ~	سادات دارالمؤمنین قم ← سادات
استرآباد ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۹، ~ اصفهان	سادات رضوی ← سادات
۲۴۹، ~ حسنی، ۲۴۸، ~ حسنی سیفی	سادات رضویه ← سادات
۱۶۶، ~ حسنی قزوین ۱۷۲، ~	سادات رفیع‌الدرجات ← سادات
حسینی ۱۷۱، ~ حسینی هرات ۱۷۱،	سادات رفیع‌القدر عظیم‌الشأن دارالعباد یزد ←
~ خراسان ۲۵۰، ~ خلفا ۱۹۷، ~	سادات
خلیفه ۲۴۵، ~ دارالمؤمنین قم ۱۷۹، ~	سادات سیفی ← سادات
رضوی ۲۵۰، ~ رضویه ۲۵۰، ~	سادات شهرستان ← سادات
رفیع‌الدرجات دارالسلطنه اصفهان، ۲۹۰،	سادات طباطبایی حسینی ← سادات
~ رفیع‌القدر عظیم‌الشأن دارالعباد یزد،	سادات طباطبَاء الحسینی ← سادات
۲۴۸، ~ سیفی ۱۷۲، ~ شهرستان ۲۸۲،	سادات عالی درجات حسینی مرعشی شوشتر
۲۹۰، ~ طباطبَاء الحسینی، ۲۴۷، ~	← سادات
طباطبایی حسینی ۱۷۷، ~ عالی درجات	سادات عظام استرآباد ← سادات
حسینی مرعشی شوشتر ۳۰۴، ~ عظام	سادات عظام دارالمؤمنین استرآباد ← سادات
استرآباد، ۲۴۴، ~ عظام دارالمؤمنین	سادات عظام شولستان ← سادات
استرآباد ۲۴۱، ۲۴۹، ~ عظام شولستان	سادات عظیم‌القدر اصفهان ← سادات
۲۴۶، ~ عظیم‌القدر اصفهان ۱۹۷، ۲۴۵،	سادات عظیم‌القدر سیفی حسینی قزوین ←
~ عظیم‌القدر سیفی حسینی قزوین	سادات
۲۹۱، ~ قم ۱۷۹، ۱۸۱، ~ کتکن ۲۵۲،	سادات قم ← سادات
~ کمونه ۱۹۵، ~ مرعشی ۲۵۹، ~	سادات کتکن ← سادات
مشعشع ۴۵، ~ منیع‌القدر بنی مختار	سادات کمونه ← سادات
۲۵۱، ~ نجف اشرف ۲۴۲، ~ نسابه	سادات مرعشی ← سادات
دارالملک شیراز ۲۴۵، ~ نطنز ۱۹۶، ~	سادات مشعشع ← سادات

هندوستان، ۳۰۵	هرات ۱۹۶
شرق ایران ← ایران	ساوجبلاغ مکری، ۱۱۹
شروان، ۱۶۹	سیاحیہ، ۳۰
شغان، ۸۳	سبزوار، ۵۳، ۵۳، ۲۵۱، ۲۵۲، کسکن ~ ۲۵۲
شوشتر، ۴۵، ۳۰۵، دارالملک ~ ۲۵۷	سپاہیان شیعہ ← شیعہ
شونیزہ، ۴۱	سپہسالار [ کتابخانہ ] ← کتابخانہ ~
شیخاوند، طبقہ ~ ۱۴۳	سرخس، ۴۵
شیراز، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،	سرخ شیر، ۱۲۶
۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۸۷، ۲۵۷، ۲۹۳	سلطانیہ، ۵۰، ۵۱، ۱۱۳
دارالعلم ~ ۲۴۵	سلماس، ۱۱۹
شیروان، ۴۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰	سماک، ۲۴۱
شیعہ، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۵۱،	سمان ارخی، ۱۳۲
۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰،	سمرقند، ۸۳
۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۱۰۸،	سمان، ۴۴، ۳۱۰
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴،	سنّت ← اہل سنّت
۱۷۳، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۱۰ ~	سند، ۱۲۷
اثنا عشری ۱۵، ~ امامیہ ۴۳، ۳۱۳ ~	سنی ← اہل سنّت
ہندوستان ۱۵۵، سپاہیان ~ ۱۵۷،	سیستان قدیم ← سیستان
غالات ~ ۳۱۷، شیعیان ۸، ۳۹، ۴۳، ۴۶،	سیستان، ۱۱۶، ۱۲۶ ~ قدیم، ۱۱۱
۵۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۲۸۳، ۳۱۱، ~ ہند ۲۸۸	سینا، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، طور ~ ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶
شیعی، ۱۶۴، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۲،	شافعی، ۲۵۸، ~ مذهب ۲۲۹، ۳۰۹
~ اثنا عشری ۱۵۵، ~ نوربخشیہ ۳۰۹،	شافعی مذهب ← شافعی
~ ہند ۱۵۵	شام، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۶۷، ۲۷۱، ۲۹۹
شیعیان ہند ← شیعہ	شاملو، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۹، قزلباشان ~ ۱۵۲
شیعیان ← شیعہ	شاہ جہان آباد، ۱۲۶، ۱۲۷
صامغان، ۲۴	شاہ عبدالعظیم، ۲۴۰، ۲۸۱
صحرائ مغان ← مغان	شبرغان، ۴۶، ۸۶
صحرائ ملایر ← ملایر	شہ قارہ، ۳۱۴، ~ ہند، ۱۶۴، ۳۴۱ ~

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۵

عثمانی، ۱۰۵، ۱۴۹	صحن مبارک روضه رضیه رضویه، ۸۱
عثمانیه، ۱۱۸، ۱۱۹	صحن نو، ۲۷۳
عجم، ۹۱، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۶۵	صفاریه، ۱۱۱
۲۸۲، ۲۶۹	صفاهان ← اصفهان
عدل، مذهب ~ ۳۱۵	صوفیه، ۸، ۹، ۳۳، ۳۸، ۵۸، ۶۲، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۱
عراق، ۲۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۵	۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۵
۱۳۹، ۲۶۰، ۳۰۶، ۳۲۹ ~ خراسان ←	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۳۲
خراسان، ~ عجم ۴۹، ۲۶۷ ~ عرب،	صفویان، ۱۴۹
۴۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۴۱، دروازه ~ ۸۹	صوفیه، ۴۱، ۱۰۱، ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۷۱، ۳۰۸، ۳۱۲
عربستان، ۱۴۱، ۲۵۳، ۲۵۷ ~ حویزه، ۱۱۹	۳۳۶، ۳۱۳
علی آباد خوبوشان ← خوبوشان	طادوق کرکوک ← کرکوک
علیشکر، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۲	طارم، ۴۴
عمّان، ۱۴۰، ۲۱۳	طالش، قبیله ~ ۱۴۲
عیدگاه، ۱۵۷	طبرستان، ۱۹۵
غاری قموق، ۱۲۸	طبس، ۴۴، ← بیابان ~ ۱۲۹
غلات شیعه ← شیعه	طبقه امامی ← امامیه
فارس، ۲۴، ۴۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۱۲۱، ۱۲۵	طبقه جابریه ← جابریه
۱۳۹، ۱۴۶، دارابجرد ~ ۱۵۳	طبقه شیخاوند ← شیخاوند
فتح آباد، ۱۳۰	طرشت ری ← ری
فتح پور، دارالخلافه ~ ۱۶۱	طور سینا ← سینا
فرات، نهر ~ ۹۰، ۹۱	طوس، ۳۳۳
فراه خراسان ← خراسان	طوبله قزوین ← قزوین
فرح آباد، ۱۱۲	طهران ← تهران
فرنگستان، ۶۳	عارفان، ۲۶۸، ۲۷۲
فرهان، ۱۱۳	عامه، ۲۹۸
فسا، ۲۹۴	عباده اصفهان ← اصفهان
فقیهان، ۲۶۸، ۲۸۹	عباسیه، ۳۱
فیروزکوه، ۴۴	عبات، ۱۲۹، ۱۸۱، ~ عالیات، ۱۴۳

رزمساریه ~ ۱۷۸، مسجد جامع ~	فیلی، ۱۱۳
۱۰۰، ۲۱۹، مسجد حیدریه ~ ۲۴۷،	قارص، ۱۲۰
هزار جریب ~ ۱۳۱	قاضیان قزوین، ۲۲۱
قزوینیان، ۱۱۵	قاهره، ۴۶، ۱۱۷، ۱۵۳، ۲۰۶
قسططنیه، ۸۴، ۲۹۸	قاین خراسان ← خراسان
قطب شاهی، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۴۵، ۲۹۱	قبیله طالش ← طالش
قطیف، ۸۵	قدریه، ۳۱۷
قلعه جات، ۱۲۷	قدمگاه، ۸۹
قلعه الموت ← الموت	قراآغاج، ۵۱
قلعه دمدم ارومی ← دمدم ارومی	قرا باغ، ۱۴۹، ۱۹۶
قلعه قهقهه ← قهقهه	قراجه باغ، ۱۲۸
قلعه کیان کرمان ← کرمان	قراچورلان، ۱۳۹
قلعه گل خندان ← گل خندان	قراچه داغ، ۱۳۲
قلعه نهاوند ← نهاوند	قرشی، ۱۲۶
قم، ۴۴، ۵۳، ۹۸، ۱۱۳، ۱۳۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۰۵	قرقلو، ۱۱۰
دار المؤمنین ~ ۹۸، ۲۹۱	قرلباش، ۲۳، ۶۹، ۸۶، ۹۸، ۲۲۸
قندهار، ۵۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶،	قرلباشان شاملو ← شاملو
۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۳، ایوان ارک ~ ۱۴۸	قرلباشیه، ۱۱۲، ۱۱۵
قول بیکیان، ۱۱۹	قرلباش، ۲۲۸، ~ شاملو، ۱۴۳
قهقهه، قلعه ~ ۱۰۵، ۱۶۷	قزوین، ۱۱، ۲۴، ۴۴، ۵۳، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰،
قیصریه، ۸۷	۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
کابل، ۸۶	۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵،
کازرون، ۴۴	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۳۲،
کاشان، ۲۷، ۵۳، ۸۷، ۹۶، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۸،	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۸،
۱۸۰، ۲۵۵	۲۹۰، ۲۹۱، ایوان چهل ستون ~ ۱۵۰،
کاشغر، ۶۳	جوین ~ ۱۴۷، دارالسلطنه ~ ۱۰۰،
کاظمین، روضات مطهرات ~ ۱۹۵، مسجد	۱۰۱، ۱۳۲، ۲۴۷، ۲۸۸، طویله ~ ،
آستانه مقدسه ~ ۱۹۷	مدرسه التفاتیة ~ ۱۸۶، مدرسه

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۷

کوهستان اردلان ← اردلان	کافرقلعه، ۱۱۱، ~ هرات، ۱۱۵
کوه کیلویه، ۸۵	کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، ۲۹۳
کیج، ۱۷۸	کتابخانه آقای سپاهانی، ۳۱۴
کیسانیه، ۳۰	کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، ۲۹۳
گجرات، ۱۰۲، ۱۶۳	کتابخانه عبدالعزیز خان ازبک، ۱۷۱
گرایلی، ۱۵۴	کتابخانه مجلس شورا، ۱۵۹
گرجستان، ۴۶، ۱۱۳	کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۳۲۲
گل خندان، قلعه ~ ۴۴	کتکن، ۲۵۲
گلکنده، ۱۵۶	کدخدایان قزوین، ۱۳۲
گناباد، ۲۰۸	کربلا، ۱۹۵، ۲۱۰، ~ ی معلاً، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۸۲،
گنجه، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۹	۲۸۳
گورکانیه جغتایه، ۲۵۱	کُرد خبوشان، ۱۳۱
گیلان، ۴۳، ۴۴، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۵،	کردستان، ۹۸
۲۴۳، ۱۵۳	کرک نوح، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۹۸
گیلاننات، ۴۶، دارالمرز ~ ۱۱۳	کرکوک، ۱۱۹، ۱۲۰، طاووق ~ ۱۴۳
لاجان، ۱۱۹	کرمان، ۴۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰،
لار، ۸۶، ۸۹، ۱۴۶	بم ~ ۲۴۸، قلعه کیان ~ ۱۱۲
لبنان، ۱۷، جبع ~ ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،	کرمانشاهان، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
لرستان، ۸۳، ۱۱۳، ~ فیلی، ۱۱۹	کزاز، ۱۱۳
لزگیه، ۱۲۱	کسکن سبزوار ← سبزوار
لنجان، ۱۰۱	کشمیر، ۱۲۷، ۱۸۴
مازندران، ۴۶، ۶۲، ۹۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵،	کعبه، ۱۲۹
۱۴۶، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۵	کلات، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
ماوراءالنهر، ۲۱، ۴۵، ۵۰، ۶۴، ۶۹، ۸۲، ۲۲۹،	کلون آباد، ۱۱۲
۳۱۴، ۲۵۷	کواکب، ۱۶۷
متصوفه، ۳۲۱، متصوفان، ۳۰۸	کویکان، ۱۱۱
متکلمان، ۲۶۰	کوفه، ۹۰، مسجد ~ ۹۰
متکلمین، ۳۱۳	کوکلن، ۸۶

مسجد جامع كبير [دارالسلطنة اصفهان] ←	مجسمه، ٣١٧
اصفهان	محدثان، ٢٦٠
مسجد حيدريه قزوین ← قزوین	محيط، ١٤٠
مسجد شاه [اصفهان] ← اصفهان	مدرسه التفاتيه قزوین ← قزوین
مسجد طوقجي، ٨٤	مدرسه رزمساريه قزوین ← قزوین
مسجد كوفه ← كوفه	مدرسه شاه سلطان حسين، ١٠٧، ١٤٧
مسجد گوهرشاد، ٢٧٣	مدرسه عاليه [امام قلي خان]، ١٤٦
مشائيان + مشائيه، ٢٦١، ٢٨٢	مدرسه نوريه بعلبک ← بعلبک
مشعر جبل العامل ← جبل العامل	مدينه، ٣٠؛ ٦٧، ٧٢، ٧٦ ~ طيبه ١٥٠
مشهد + ~ رضوى + ~ طوس + ~ مقدس +	مذاهب اربعه ← اربعه
~ مقدس رضويه + ~ مقدس معلّ،	مذاهب خمسّه ← خمسّه
٤٦، ٥٣، ٦٣، ٦٦، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٥	مذهب اثنا عشرية ← اثنا عشر
٨٧، ١١٣، ١١٦، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤،	مذهب اثنا عشرى ← اثنا عشر
١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٣، ١٦١، ١٧٠،	مذهب النصارى ← نصارى
١٧١، ١٧٥، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٥، ٢٥٠، ٢٥٧،	مذهب حق اماميه ← اماميه
٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٧٣، ٢٧٩، ٢٨٥، ٢٩١،	مذهب حنفى ← حنفى
٢٩٢، ٣٠٥، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٤١،	مذهب عدل ← عدل
مصر، ١٩، ٢١، ٣٣، ١٥٠، ٢٧١، ٢٩٨، ٣٠٥،	مراد تپه، ١٢٠، ١٢٨
مظفريه، بقعه ~ ٢٤٨	مرو، ٤٥، ٨٣، ١٣١
معتزله، ٣١٨، ٣١٩	مزار متبركه خواجه ربیع، ٨٩
معسكر، قاضى ~، ١٤٤، ٢٤٣، ٢٥٩	مزينان، ٨٣
مغان، صحراى ~ ١٢٠، ١٢٢، ١٢٥	مسجد آستانه مقدسه كاظمين ← كاظمين
مغرب، ١٩، ٣٣، ٢٠٢	مسجد جامع اصفهان ← اصفهان
مغوليه، ١١١	مسجد جامع جديد عباسى، ١٩٧
مقبره سنجر كاشى، ١٧٩	مسجد جامع دارالسلام بغداد ← بغداد
مكران، ١٧٨	مسجد جامع دارالسلام نجف اشرف ← نجف
مكّه + ~ معظّمه، ٦٧، ٧٦، ١١١، ١٥٤، ١٦١،	مسجد جامع عتيق اصفهان ← اصفهان
١٧٨، ٢٣٦، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٩٩	مسجد جامع قزوین ← قزوین

نام جایها، طوایف و فرقه‌های مذهبی / ۴۳۹

نیشابور، ۳۷، ۸۳، ۸۹، ۲۵۲	ملایر، صحرائی ~ ۱۱۶
واقفیه، ۳۰	مورچه خورت، ۱۱۶
وان، ۱۱۳، ۱۱۶	موصل، ۱۱۳، ۱۲۸
ورامین، ۸۷	مهدیه، ۳۳
هرات، ۴۶، ۶۲، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۷	مهمان دوست، ۱۱۶
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۶۴، ۲۶۵، دارالسلطنه	میدان اردو گوی، ۱۳۰
~ ۱۴۱، ۱۴۲	میدان بخارا ~ بخارا
هرمز، ۸۵، ۸۹، ۲۶۵	میدان نقش جهان اصفهان ~ اصفهان
هزار جریب قزوین ~ قزوین	میس جبل العامل ~ جبل العامل
همدان، ۴۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۴۲	نادرآباد، ۱۲۶
۱۵۳، ۲۴۸	نادریه، ۳۹، ۱۳۰
هند + ~ سیاه + ~ منحوسه + هندوستان، ۳۶	ناوسیّه، ۳۰
۵۲، ۶۳، ۸۶، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶	نجف + ~ اشرف، ۹۰، ۹۳، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۸۱
۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۵۴، ۲۸۲
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۴	۲۸۳، ۳۱۰، دریای ~ ۹۰، مسجد جامع
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۹۱	دارالسلام ~ ۱۹۷
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۵، ته ~ ۱۶۱	نخجوان، ۸۷، ۱۱۹
هویزه، ۴۵، ۱۴۱	نصاری، ۱۹۶، مذهب ~ ۳۱۳
یزد، ۴۴، ۵۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۹	نطنز، ۱۸۲
دارالعباد ~ ۱۷۷، ۲۴۸	نظام شاهیان، ۱۵۵ ~ هند، ۱۵۵
یمن، ۱۷، ۳۲۹	نقشبندیّه، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳
یموت، ۸۶	نوربخشیّه، ۲۴۹، شیعی ~ ۳۰۹
یول کریبی، ۱۱۶	نهاوند، قلعه ~ ۸۳، ۸۷
	نهر فرات ~ فرات





## منابع و مأخذ

- آتشکده آذر: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات مؤسسه نشر کتاب، اردیبهشت ۱۳۳۷.
- آثار المعجم: فرصت اندوله محمد نصیر حسینی، به کوشش علی دهباشی، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ش.
- آینه پژوهش: سال سوم، شماره چهارم، «با کاروان هند از کاروان هند» به قلم نجیب مایل هروی.
- اثبات الهدایة بالنصوص والمعجزات: شیخ حر عاملی، به همت ابوطالب تبریزی، ناشر: حاج محمود بغدادچی.
- الاجازة الكبيرة: (= الطریق والمحجة لثمرة المهجة)، آية الله العظمی مرعشی نجفی. تنظیم محمد سماوی حائری به اشراف سید محمود مرعشی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی. ۱۴۱۴ ه. ق.
- الاحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تصحیح سید محمد باقر موسوی خراسان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق/ ۱۹۸۳ م.
- احسن التواریخ: حسن بیگ روملو، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات بابک، اسفند ۱۳۵۷.
- احقاق الحق وازهاق الباطل: قاضی نورالله شوشتری، تصحیح سید شهاب الدین مرعشی نجفی، به اهتمام محمود مرعشی. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، (و نیز چاپ مصر).
- احوال و آثار خوشنویسان: مهدی بیانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳.
- احیاء الدأثر: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه ۱۳۶۶.
- احیاء الملوك: ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ش.
- احیاء علوم الدین: محمد غزالی، مصر: ۱۳۵۸ ه. ق، نیز ترجمه احیاء علوم الدین، محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوجم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
- از شیخ صفی تا شاه صفی: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران:

- انتشارات علمی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶، نیز ← تاریخ سلطانی.
- اشرف افغان بر تختگاه اصفهان: ویلم فلور، ترجمه دکتر ابوالقاسم سزّی، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، بهار ۱۳۶۷.
- اصطلاحات الصوفیه: عبدالرزاق کاشی، ترجمه و شرح محمد علی مودد لاری، به کوشش دکتر گل بابا سعیدی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶.
- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی، علی اکبر غفّاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- الأعلام: خیرالدین زرکلی، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ هفتم ۱۹۸۶ م.
- اعلام الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- اعلام الوری یا علام الهدی: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی، تصحیح علی اکبر غفّاری، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م.
- اعیان الشیعه: سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.
- اکبرنامه: ابوالفضل بن مبارک علامی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
- القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه: تصحیح دکتر یوسف رحیم لو، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، بهمن ۱۳۷۱.
- امالی صدوق: محمد بن علی بن بابویه قمی، بیروت: ۱۹۸۰ م.
- امالی شیخ طوسی: محمد بن حسن طوسی، بغداد: ۱۹۶۴ م.
- امتحان الفضلاء: میرزا سنگلاخ، چاپ سنگی، ایران: ۱۲۹۱.
- امثال و حکم دهخدا: علی اکبر دهخدا، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱.
- امل الأمل: شیخ حر عاملی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲/۱۱/۲۲ ج ۲: نیز نجف: مکتبه اندس، ۱۳۸۵ هـ. ق، ج ۱.
- اندر غزل خویش نهان خودهم گشتن: نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- انوار التنزیل و اسرار التأویل: عبدالله بن عمر بیضاوی، مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلّیبی و اولاده، چاپ دوم ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م.
- ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان: سیبلا شوستر والستر، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- ایران عصر صفوی: راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، تهران: منشورات المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ. ش.

## منابع و مأخذ / ۴۴۳

- البداية و النّهاية: ابن كثير شامي، تحقيق دكتور احمد ابوملحم و همكاران، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م.
- بهجة الأمل: ملا علی تبریزی، تهران: ۱۳۹۵ هـ. ق.
- بيان الاحسان لاهل العرفان: شيخ علاء الدولة سمنانی، به اهتمام نجيب مایل هروی، ضمیمه «مجموعه رسائل و ملفوظات» تهران ← مجموعه رسائل و ملفوظات.
- تاج العروس من جواهر القاموس: مرتضى زبيدي، بی ناشر، مصر: ۱۳۰۷ هـ. ق.
- تاج اللغه و صحاح العربيه: اسماعيل بن حماد جوهری، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- تاریخ ابن كثير: ← البداية و النّهاية.
- تاریخ ادبیات ایران: ادوارد براون، ترجمه دکتر بهرام مفدادی، تحقيق دکتر ضياءالدين سجادی و دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- تاریخ الاسلام وفيات المشاهير و الاعلام: شمس‌الدين ذهبی، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دارالكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۹ / ۱۹۸۹ م.
- تاریخ الخلفاء: جلال‌الدين سيوطی، تحقيق شيخ فاسم الشماعی الزفاعةي و شيخ محمد العثمانی، بيروت: چاپ اول ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م.
- تاریخ بغداد: خطيب بغدادی، بيروت: دارالكتب العلميه.
- تاریخ تذکره‌های فارسی: احمد گلچین، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ دوم: ۱۳۶۳ ش.
- تاریخ حبيب السیر: ← حبيب السیر.
- تاریخ سلطانی (= از شيخ صفی شاه صفی): سيد حسين بن مرتضى حسینی استرآبادی، به کوشش دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶.
- تاریخ عالم آرای عباسی: ← عالم آرای عباسی.
- تاریخ گزیده: حمیدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- تاریخ منتظم ناصری: اعتماد السلطنه، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی: سعید نفیسی، تهران: انتشارات فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- تاریخ یزد (= آتش کده یزدان): عبدالحسین آیتی، یزد: چاپخانه گلپهار، ۱۳۱۷ ش.
- التبیان فی تفسیر القرآن: شيخ طوسی، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- تجريد الکلام فی تحریر عقاید الاسلام: علی بن محمد قوشچی، قم: رضی، ۱۲۸۵ (افست) از چاپ سنگی.
- تحفه سامی: سام میرزا صفوی، تصحیح رکن‌الدين همایونفرخ، تهران: شرکت انتشارات کتب ایران.
- تحفة العباسیه: شيخ محمد علی سبزواری خراسانی، شیراز: انتشارات کتابفروشی احمدی، ۱۳۲۶.

تذکره الشعراء: دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رمضانی، تهران: انتشارات پدیده «خاور» چاپ دوم، آبان ۱۳۶۶.

تذکره الملوك: به كوشش دكتور سيد محمد دبیر سیافى، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۸ ش. نیز سازمان اداری حکومت صفوی، تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا.

تذکره پیمانہ: احمد گلچین معانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۸.  
تذکره تحفه سامی: تحفه سامی.

تذکره ریاض العارفین: رضا فلی خان هدایت، به كوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی.  
تذکره شعرای کشمیر: اصلح متخلص به میرزا، تصحیح حسام‌الدین راشدی، کراچی: اقبال، آکادمی کراچی، ۱۳۴۶.

تذکره میخانه: عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، تصحیح احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.

تذکره نصرآبادی: میرزا محمدطاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ش.

تذکره هفت آسمان: آقا احمدعلی، کلکته: ایشبانگ سوسیتی اف بنگاله، ۱۸۷۳ م. در تهران افسس شده است.

ترجمه احياء علوم الدین: مؤیدالدین خوارزمی، به كوشش حسین خدیوچم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ه. ش.

ترجمه مجمع البیان: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۳۵۱ ه. ش. جلد پنجم: و نیز - ترجمه حاج شیخ محمد رازی، تهران: انتشارات فراهانی، خرداد ۱۳۶۰، جلد بیستم.

ترجمه مفاتیح الغیب فخر رازی: علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۱ ه. ش.  
ترجمه مقدمه ابن خلدون: محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲ ه. ش.

تعلیقہ امل الآمل: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

تفسیر ابوالفتح رازی (= رُوحُ الْجَنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ): شیخ ابوالفتح رازی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۲ ه. ش.

التفسیر الكبير (= مفاتیح الغیب): فخر رازی محمدبن عمر، بیروت: دار احياء التراث العربی، بی تاریخ، از روی چاپ قاهره «افست» شده است.

تفسیر بیضاوی: ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بیضاوی، قاهره: شرکت مکتبه و مطبعه الحلبي و اولاده بمصر، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ه. ق/ ۱۹۶۸ م.

## منابع و مأخذ / ۴۴۵

تفسیر طبری: محمد بن جریر طبری، القاهرة: شرکت مکتبه و مطبعة البابی الحلبي و اولاده، ربیع الاول ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۷ م.

تفسیر عیاشی: ابونصر محمد بن مسعود العیاشی السلمی السمرقندی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ هـ. ق.

تفسیر فخر رازی: ← مفاتیح الغیب.

تفسیر قمی: ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، تحقیق موسوی جزائری، النجف: مکتبه الهدی ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ هـ تکملة الاخبار: عبدی بیگ شیرازی، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.  
تکملة امل الآمل: سید حسن صدر، تحقیق، سیداحمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ هـ. ق.

تقیح المقال فی علم الرجال: عبدالله بن محمد حسن بن عبدالله مامقانی، به همت شیخ محمد صادق کتبی، النجف الاشرف: المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۲ هـ. ق.

تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه. چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق / ۱۹۹۴ م.

چهارده رساله فارسی از صابن الدین ترکه اصفهانی: تصحیح دکتر سید علی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، ناشر: تقی شریف رضائی، تهران: چاپ اول، خرداد ۱۳۵۱.

چهل مجلس: علاءالدوله سمنانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات ادیب، ۱۳۶۶ ش.

جامع الرواة: محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.

جامع الاسرار و منبع الابرار: سید حیدر آملی، تصحیح هنری کرین، و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه، پژوهشهای علمی، ۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ م.

جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر طبری، القاهرة: مکتبه الحلبي، ربیع اول ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۷ م.

الجامع الصحیح: ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوزة الترمذی، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی. المکتبه الاسلامیه.

الجامع الصغیر فی احادیث البشیر و النذیر: جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، بیروت: ۱۴۰۱ هـ. ق.

جهانگشای نادری: محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی. مشهور به میرزا مهدی خان استرآبادی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸ ش.

حبیب السیر: غیاب الدین بن همام الدین حسینی مشهور به خواندمیر، تهران: کتابفروشی خیام، چاپ سوم، تابستان ۱۳۶۲.

حکیم استرآباد: دکتر سید علی موسوی مدرّس بهبهانی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۰.

حلیه الابرار فی احوال محمد واله الاطهار: هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، قم: ۱۳۹۷ هـ. ق. و نیز تحقیق غلامرضا بروجردی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ هـ. ق.

حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۸ م.

الخصال: شیخ صدوق، تهران: ۱۳۸۹ هـ ق، و نیز تصحیح علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعۃ المدرّسین فی الحوزة العلمیة، شهریور ۱۳۶۲ / ذی القعدة ۱۴۰۳.

خلاصة التواریخ: قاضی احمد قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۶۳.

خلاصة السیر: محمّد معصوم بن خواجه اصفهانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۸.  
 خلد برین (= ایران در روزگار صفویان): محمّد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار، مهرماه ۱۳۷۱.

خمسة نظامی: تصحیح و چاپ وحید دستگردی.

دانشمندان آذربایجان: محمّد علی تربیت، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸ ش.

دایرة المعارف فارسی مصاحب: غلامحسین مصاحب، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

دستور شهریاران: محمّد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، به کوشش محمّد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول ۱۳۷۳ ش.

دیوان امام علی علیه السلام: محمد بن الحسین بن الحسن بیهقی نیشابوری کیدری، تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی تهران: انتشارات اسوه، چاپ اول ۱۳۷۳ هـ. ش و چاپ سنگی.

دیوان اهلی شیرازی: مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۴۴ هـ ش.

دیوان بابا فغانی: تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: علمیه اسلامیة، ۱۳۱۶.

دیوان سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶ هـ. ش.

دیوان عرفی شیرازی: به کوشش جواهری «وجد» تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

دیوان محتشم کاشانی: به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ سوم، ۱۳۷۰ ش.

دیوان واعظ قزوینی: تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹ ش.

الذریعة الی تصانیف الشیعة: آقا بزرگ تهرانی، بیروت: دارالأضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ. ق / ۱۹۸۳ م.

رسالة اقبالیة (= جهل مجلس): ملفوظات علاء الدّولة سمنانی. تحریر امیر اقبالشاه سیستانی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات ادیب، ۱۳۶۶.

رسائل شیخ انصاری (= فرائد الاصول): شیخ مرتضی انصاری، تحقیق عبدالله نورانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

روز روشن: محمّد مظفر حسین متخلص به «صبا» فرزند مولوی محمّد یوسف علی، هوبال: ۱۲۹۷.

## منابع و مأخذ / ۴۴۷

روضات الجنات في احوال العلماء و السادات: محمّدباقر موسوی خوانساری. قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ هـ. ق.

روضة الصفا: میر خواند، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات خیام پیروز، اسفند ۱۳۳۸.

الریاض النضرة: محبّ الدین طبری، چاپ مصر.

ریاض الجنّة: میرزا محمدحسن الحسینی الزّنوزی، تحقیق علی رفیعی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق / ۱۳۷۰ هـ. ش.

ریاض العلماء و حیاض الفضلاء: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، تحقیق سیداحمد حسینی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ هـ. ق.

ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب: میرزا محمدعلی مدرّس تبریزی. تبریز: کتابفروشی خیام، چاپ سوم.

زندگانی شاه عباس اول: نصرالله فلسفی، تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۴.

سازمان اداری حکومت صفوی: تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

سخنوران آذربایجان: عزیز دولت آبادی، تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، اردیبهشت ۲۵۳۷.

سفینه البحار: شیخ عباس قمی، نجف: المطبعة العلمية، ۱۳۵۵ هـ. ق: افست مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران. سلافة العصر فی محاسن الشعراء بكلّ مصر: سید علیخان مدنی، تهران: المكتبة المرتضویة.

سنن ابن ماجه: ابی عبدالله محمدبن یزید القزوی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبي، ۱۳۷۲ هـ. ق / ۱۹۵۲ م.

سنن ابوداود: ابوداود سلیمان الأشعث السجستانی الازدی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.

سنن الدار قطنی: علی بن عمر الدار قطنی، تحقیق دکتور یوسف عبدالرحمان المرعشی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ هـ. ق / ۱۹۸۶ م.

سنن ترمذی: محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، المكتبة الاسلامیة.

سیر اعلام النبلاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، بیروت: مؤسسه الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ هـ. ق / ۱۹۹۳ م.

شرح المواقف: قاضی عضد الدین عبدالرحمان ایچی، میر سید شریف جرجانی، بولاق: دار الطباعة العامرة، ۱۳۶۶ هـ. ق.

شرح تجرید العقائد: علی بن محمد قوشچی، قم: رضی، ۱۲۸۵، از روی چاپ سنگی «افست» شده است.

شرح حال رجال ایران: مهدی بامداد، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

شرح دیوان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: قاضی میرحسین میندی یزدی، تصحیح حسن رحمانی و سید

- ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش، و نیز نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
- شرح فارسی بر غررالحکم و دررالکلم: محمد تمیمی آمدی، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- شرح فصوص الحکم: خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگرزاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ ش.
- شرح فصوص الحکمه: محمدتقی استرآبادی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، دانشگاه تهران: ۱۳۵۸.
- صحاح جوهری: تاج اللغة و صحاح العربیة.
- صحیح بخاری: ابو عبدالله اسماعیل بن محمد بخاری، بیروت: دارالفکر، بی تاریخ.
- صحیح مسلم: ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری، تحقیق فؤاد عبدالباقی، بیروت: ۱۳۹۸ هـ. ق.
- صحیح مسلم بشرح النووي: یحیی بن شرف النووي، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- صحیفة الامام الرضا علیه السلام: علی بن موسی الرضا علیه السلام، تحقیق محمد مهدی، مشهد: المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- الصحیفة العلویة: علی بن ابی طالب علیه السلام، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۶ هـ. ق. و نیز تهران: نینوی الحدیثه، بی تاریخ.
- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه: ابن حجر هیثمی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه القاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م.
- صدیقه: سعدالدین هروی، تصحیح محمد سرفراز ظفر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ذوالحجه ۱۴۰۴ هـ / ۱۳۶۳ هـ. ش / ۱۹۸۴ م.
- طبقات اعلام الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۲.
- طبقات سلاطین اسلام: استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال: علی اصغر بن محمد شفیع جابلقی بروجردی، تحقیق مهدی رجائی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- طرائق الحقائق: محمد معصوم شیرازی (معصومعلیشاه) تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بدون تاریخ.
- عالم آرای عباسی: اسکندر بیک ترکمان، تصحیح شاهرودی، تهران: نشر طلوع، سیروس، افست از چاپ سنگی، تهران: ۱۳۱۴ هـ. ق.
- عالم آرای عباسی: اسکندربیک ترکمان، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- عباسنامه (= عالم آرای وحید قزوینی): محمدطاهر وحید قزوینی، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی (فردوسی سابق)، اسفند ۱۳۲۹.



## منابع و مأخذ / ۴۴۹

- العروه لأهل الخلوة والجلوه: علاء الذولّة سمنانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ ش / ۱۴۰۴ هـ. ق.
- عقد الدّور فی اخبار المتنظر: یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز المقدسی الشافعی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، القاهرة: عالم الفکر، ۱۳۹۹ هـ. ق.
- العقد الفريد: ابی عمر احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسی، القاهرة: مطبعة لجنة التألیف و التّرجمة و النّشر، ۱۹۶۷ م.
- العلل المتناهية فی الاحاديث الواهية: ابی الفرج عبدالرحمان بن الجوزی، تصحیح شیخ خلیل المیسر، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق / ۱۹۸۳ م.
- علماء البحرين: عبدالعظیم المهندی البحرانی، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- عیون اخبار الرضا علیه السلام: محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، نجف: ۱۳۹۰ هـ. ق.
- عیون الاخبار: عبدالله بن مسلم دینوری، بیروت: ۱۹۸۶ م.
- غایة المرام: سید هاشم البحرانی، بیروت.
- غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدّین حسن بن محمد بن حسین القمی النیشابوری، ابراهیم عطوه عوض، القاهرة: مكتبة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۸۱ هـ. ق.
- الغیبه: شیخ طوسی، تهران: مكتبة نینوی الحدیثه، ۱۳۸۵ هـ. ق.
- فارسانامه ناصری: حاج میرزا حسن حسینی فسایی، تصحیح دکتر منصور رستگار فسائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- فصوص الحکمه: ابونصر فارابی، تحقیق محمدحسن آل یاسین، قم: بیدار، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- فوائد الأصول: رسائل شیخ انصاری.
- فرق الشیعه: ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، تصحیح سید محمدصادق آل بحر العلوم، النجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۵۵ هـ. ق / ۱۹۳۶ م.
- فرهنگ سخنوران: دکتر خیامپور، تبریز: شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، آبان ماه ۱۳۴۰.
- فرهنگ معین: دکتر محمدمعین، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ هـ. ش.
- فوائد الرّضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریة: شیخ عباس قمی، تهران: کتابخانه مرکزی علم صنعت تهران، بهمن ۱۳۲۷ ش.
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: محمدتقی دانش پزوه، تهران: ۱۳۴۰ هـ. ش.
- فهرست کتابخانه سپهسالار: تهران: ۲۲ تیرماه ۱۳۴۱.
- فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ابن یوسف شیرازی، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۸ هـ. ش.
- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: احمد گلچین معانی، مشهد: انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، ۱۳۴۶ ش.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی: نگارش احمد منزوی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، مهرماه ۱۳۵۰.

قاموس الاعلام: شمس‌الدین سامی، استانبول: ۱۳۱۶ - ۱۳۰۶.

قاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروز آبادی، بیروت: المؤسسة العربية للطباعة والنشر، بی تاریخ، توسط دارالجیل افست شده است.

قرب الاسناد: ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی، تهران: مکتبه نینوای الحدیثه، بی تاریخ.

قصص الخاقانی: ولی قلی بن داود قلی شاملو، تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱.

قصص العلماء: میرزا محمد تنکابنی، تهران: انتشارات علمی اسلامیه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۴.

کاروان هند: احمد گنجین معانی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

کتاب آرای در تمدن اسلامی: نجیب مایل هروی، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، تابستان ۱۳۷۲.

کشاف زمخشری: محمود بن عمر زمخشری، قاهره: ۱۳۷۳ ه. ق.

کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون: حاجی خلیفه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

کشف الغمّه فی معرفة الأئمّه: عنی بن عیسی الأربلی، با ترجمه فارسی آن به نام ترجمه المناقب از علی بن حسین زوارثی، تصحیح سید ابراهیم میانجی، انتشارات نشر ادب الحوزة و کتابفروشی اسلامیه.

کشف هند: جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.

کشکول بحرانی: یوسف بحرانی، نجف: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات الحدیثه، ۱۳۸۱ ه. ق.

کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی: به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۴۴ ش.

کلیات خمسّه نظامی: نسخه خطی شیخ حسن تاجر.

کلیات سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶ ه. ش.

کلیات عرفی شیرازی: به کوشش جواهری «وجد» تهران: کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

کمال‌الدین و تمام التعمه: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق/ ۱۳۶۳ ه. ش.

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال: علاء‌الدین علی المتقی بن حسام‌الدین الهندی، تصحیح شیخ صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ه. ق/ ۱۹۸۹ م.

الکنى و الالقاب: شیخ عباس قمی، منشورات مکتبه الصدر، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ م.

الکواکب المنتشرة: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۲.

کیمیای سعادت: ابو حامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

گلزار ابراهیم: نسخه شماره ۳۰۵۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

گلستان هنر: فاضل میر احمد بن شرف‌الدین حسین منشی قمی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران:

کتابخانه منوچهری، چاپ دوم.

لغت نامه: علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران.

لؤلؤة البحرين في الاجازات و تراجم رجال الحديث: شيخ يوسف بن احمد بحراني، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف: مطبعة النعمان ١٩٦٦ م.

مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، ١٣٦٥ هـ. ش.

مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، نسخه اصلی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره کتاب ٧٦٩٧، شماره ثبت ٧٨٥٩١، تاریخ کتابت ١٠١٠.

مجله معارف: ← معارف.

مجله یادگار: ← یادگار.

مجمع الامثال: احمد بن محمد میدانی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.

مجمع البیان: طبرسی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، ١٣٥١/٨/١ هـ. ق. جلد پنجم؛ و نیز ترجمه حاج شیخ محمد رازی، همان انتشارات، خرداد ١٣٦٠، جلد بیستم.

مجمع التواریخ: میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنائی و کتابخانه طهوری، دی ماه ١٣٦٢.

مجمع الخواص: صادقی کابدار، ترجمه فارسی از دکتر خیامپور، تبریز: ١٣٢٧ ش.

مجمع الفصحاء: رضاقلی خان هدایت، تهران: ١٢٩٥ - ١٢٨٤.

مجمع التواریخ: ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ١٣٤٤ ش.

مجمع فصیحی: احمد بن جلال الدین محمدخوافی فصیحی. تصحیح محمود فرخ، مشهد: بی تاریخ.

مختار صحاح اللغة: حسن الضعانی، تحقیق عبدالعظیم الصحاوی، القاهرة: دارالکتب، ١٩٧٠ - ١٩٧٤ هـ. ق.

مرآة الاحوال جهانما: محمد علی بهبهانی (آل آقا)، تحقیق: مؤسسه وحید بهبهانی، قم: انتشارات انصاریان، چاپ اول، تیرماه ١٣٧٣.

مرآة الجنان و عیترة الیقضان: ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان یافعی، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، ١٣٩٠ هـ. ق / ١٩٧٠ م.

مرآة الکتب: علامه محقق ثقة الاسلام تبریزی، تحقیق محمد علی حائری، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق.

مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ. ق.

مستدرک حاکم: چاپ تصویر بیروت.

مسند احمد بن حنبل: القاهرة: الطبعة المیمینة، ١٣١٣ هـ. ق؛ و نیز چاپ بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ

اول، ۱۹۹۱م/ ۱۴۱۲ هـ. ق.

مسند الشهاب: چاپ بیروت.

المصباح فی التّصوّف: سعدالدّین حمّوی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: ۱۳۶۲ ش.

مصنّفی المقال فی مصنّفی علم الرّجال: آقا بزرگ تهرانی، تصحیح احمد منزوی، بیروت: دارالعلم، ۱۴۰۸ هـ. ق/ م. ۱۹۵۸.

مصنّفاتِ فارسی علاء الدوله سمنانی: به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: ۱۳۶۹ ش.

مطلع الشمس: محمّدحسن خان اعتماد السلطنه، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳.

مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم: ابن عربی، شرح مقدّمه فیصری بر فصوص الحکم جلال الدّین آشتیانی، مشهد: باستان ۱۳۸۵ هـ. ق. نیز ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ هـ. ش.

معارف (مجله): مهدی تدین، دوره دوم، شماره ۳، ص ۱۱۰.

معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام: تألیف مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم: ۱۴۱۱ هـ. ق.

معجم الانساب و الأسرات الحاكمة فی تاریخ الاسلامی: زامباور، ترجمه و تحقیق دکتر زکی محمّدحسن و همکاران، بیروت: دار الزّائد العربی، ۱۴۰۰ هـ. ق/ ۱۹۸۰ م.

معجم البلدان: یاقوت حموی، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۹۹۰ م.

معجم المطبوعات العربیه: یوسف الیان سرکیس، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ. ق.

المعجم المفهرس لإلفاظ غرر الحکم و درر الکلم: علی رضا برازش، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.

معجم المؤلفین تراجمُ مُصنّفی کُتُب العربیة: عمر رضا کحاله، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرّواة: ابوالقاسم خویی، تهران: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ هـ. ق.

مفاتیح الغیب: فخر رازی، محمّدبن عمر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ، از روی چاپ قاهره «افست» شده است؛ و نیز ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۱ ش.

مقامات جامی: عبدالواسع نظامی باخرزی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: نشرنی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.

مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمّدبن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ؛ و نیز بیروت چاپ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ هـ. ق؛ و نیز ترجمه محمّد گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ. ش.

مکارم الاخلاق: رضی الدّین ابی نصر الحسن بن الفضل الطّبرسی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۲ م.

## منابع و مأخذ / ۴۵۳

- الملل و النحل: عبدالکریم شهرستانی، تحقیق سید محمد کیلانی، بیروت: دارالمعرفه.
- منار المنيف فى الصحيح والضعيف: ابن قیّم جوزیه، عبدالفتاح النوغده، حلب: الاسلامیه، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، قم: علامه، ۱۳۷۸ هـ. ق؛ و نیز چاپ نجف: ۱۹۶۵ م.
- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ابی الحسن علی بن محمد بن المغازلی، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران: انمکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- مناقب اصحاب النبی: محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ.
- مناقب خوارزمی: موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی، تحقیق مالک المحمودی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر: لطف الله صافی گلپایگانی، تهران: الصدر، بی تاریخ.
- منتخب التّواریخ بدائونی: عبدالقادرین ملوکشاه بدائونی، تصحیح احمدعلی و ولیم ناسیولیس، به اهتمام کبیراندین احمد و موصوف، کلکته: بیلبو و رلاژ ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ م.
- منتظم ناصری: محمدحسن خان اعتماد السلطنه، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- منتهی الآمل: حاج شیخ عباس قمی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه، ۱۳۷۱ هـ. ق / ۱۳۳۱ هـ. ش.
- منتهی المقال فی احوال الرجال: ابوعلی حائری، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ربیع الاول، ۱۴۱۶ هـ. ق.
- میزان الاعتدال: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق علی محمد الجاوی، بیروت: دارالفکر.
- مینودر یا باب الجنّة قزوین: سید محمدعلی گلرین، قزوین: انتشارات طه، شهریور ۱۳۶۸.
- ناسخ التواریخ: محمدتقی لسان الملک، تهران: چاپ سنگی و نیز تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ - ۱۳۶۳.
- نامه دانشوران ناصری: قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر و مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۳۸ هـ. ش / ۱۳۷۹ هـ. ق.
- نجوم السماء: مولوی میرزا محمدعلی کشمیری، لکهنو: ۱۳۰۳.
- نزّه المجالس: عبدالرحمان بن عبدالسلام شافعی، قاهره.
- نصوص الحکم شرح بر فصوص الحکم: محمد بن محمد فارابی شرح از حسن زاده آملی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار: محمود بن هدایت الله افوشته ای نظری، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- نقد الرجال: آقا میرمصطفی تفرشی، قم: الرسول المصطفی، بی تاریخ «افست» از چاپ سنگی تهران.

۱۳۱۸ هـ. ق.

نقد التصوص فی شرح نقش الفصوص: عبدالرحمان جامی، تصحیح ویلیام جیتیک، تهران: انجمن فلسفه ایران.

۱۳۵۶ هـ. ش / ۱۳۹۸ هـ. ق.

التقص، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الزوافض»: عبدالجلیل بن ابوالحسین قزوینی

رازی، به تصحیح سید جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۵۸ هـ. ش.

النهاية فی غریب الحدیث: ابن اثیر جزری، تحقیق محمود محمد الطنّاحی، طاهر احمد الزاوی، بیروت: دار

احیاء التراث العربی.

نهج البلاغه: امام علی علیه السلام، سیدرضی، قصار ۳۶۰.

نهج الحق و كشف الصدق: حسن بن یوسف مظهر حلّی، بغداد: دارالسلام، ۱۳۴۴ هـ. ق و نیز قم: دارالنهج،

تحقیق حسینی ارموی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

الوافی بالوفیات: صلاح‌الدین خلیل‌بن ابیک الصفدی، به اهتمام هلموت ریتز فیسبادن: دارالنشر فرانز شتاينر،

۱۳۸۱ هـ. ق / ۱۹۶۲ م.

وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۶ هـ. ق؛ و نیز قم: مؤسسه آل‌البيت لإحياء التراث،

۱۴۱۲ هـ. ق.

وفیات الاعیان: ابن خلّکان، تحقیق دکتر احسان عباس، قم: منشورات الشریف الرضی، چاپ دوم،

۱۳۶۴ هـ. ش.

هدایة الأئمة الی احکام الأئمة علیهم السلام: شیخ حر عاملی، گروه حدیث بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد:

بنیاد پژوهشها، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

هدية العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

هشت مقاله تاریخی و ادبی: نصرالله فلسفی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ هـ. ش.

هفت آسمان: آقا احمدعلی، کلکته: ایثیاتک سوسیٹی اف بنگاله، ۱۸۷۳ م؛ در ۱۹۶۵ م در تهران «افست» شده

است.

یادگار: (محلّه)، سال ۲، شماره ۴، صص ۴۲-۴۶.

ینابيع المودة: سلیمان بن ابراهیم حسینی بلخی فندوزی، الکاظمیه، ۱۳۸۵ هـ. ق.